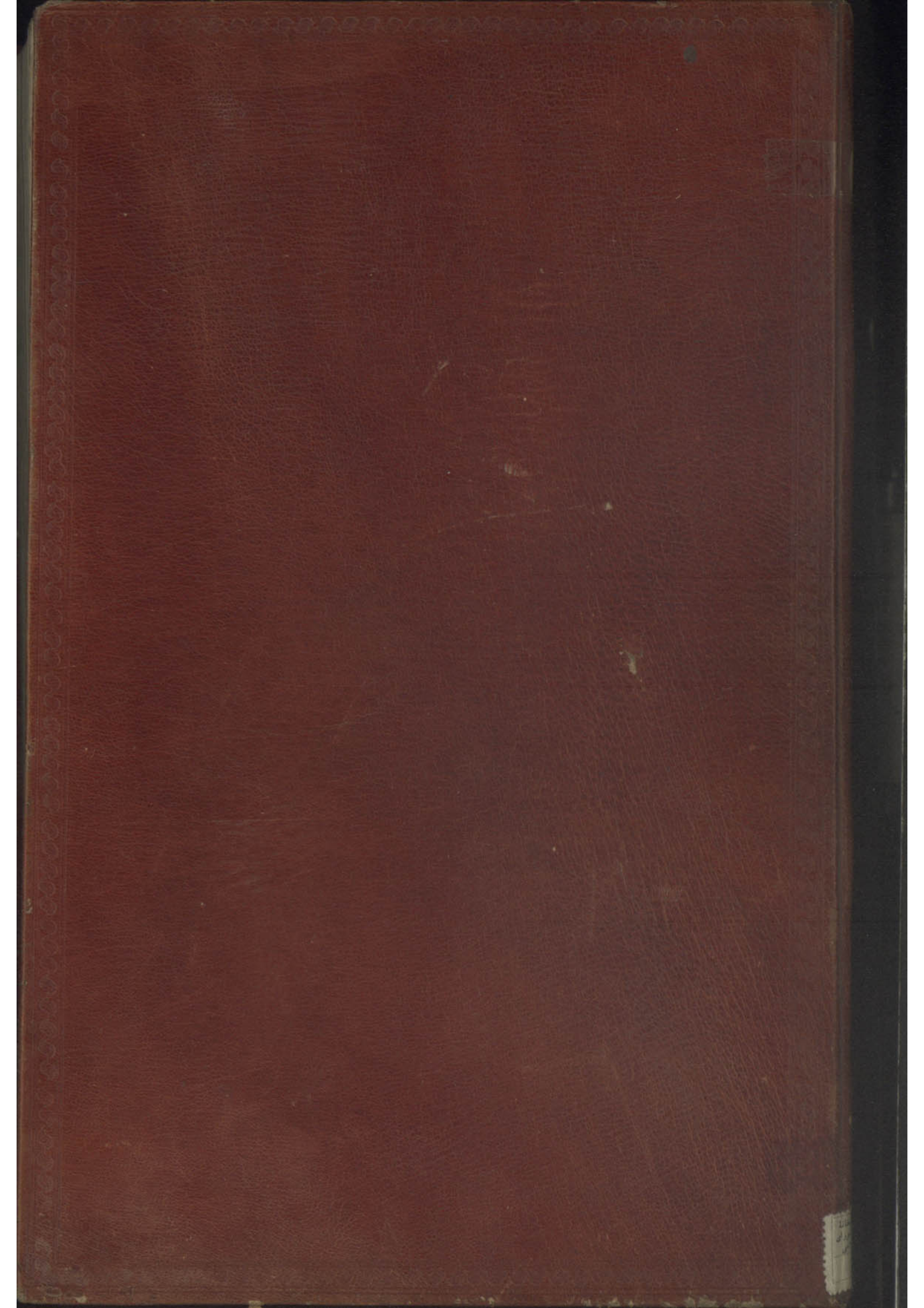
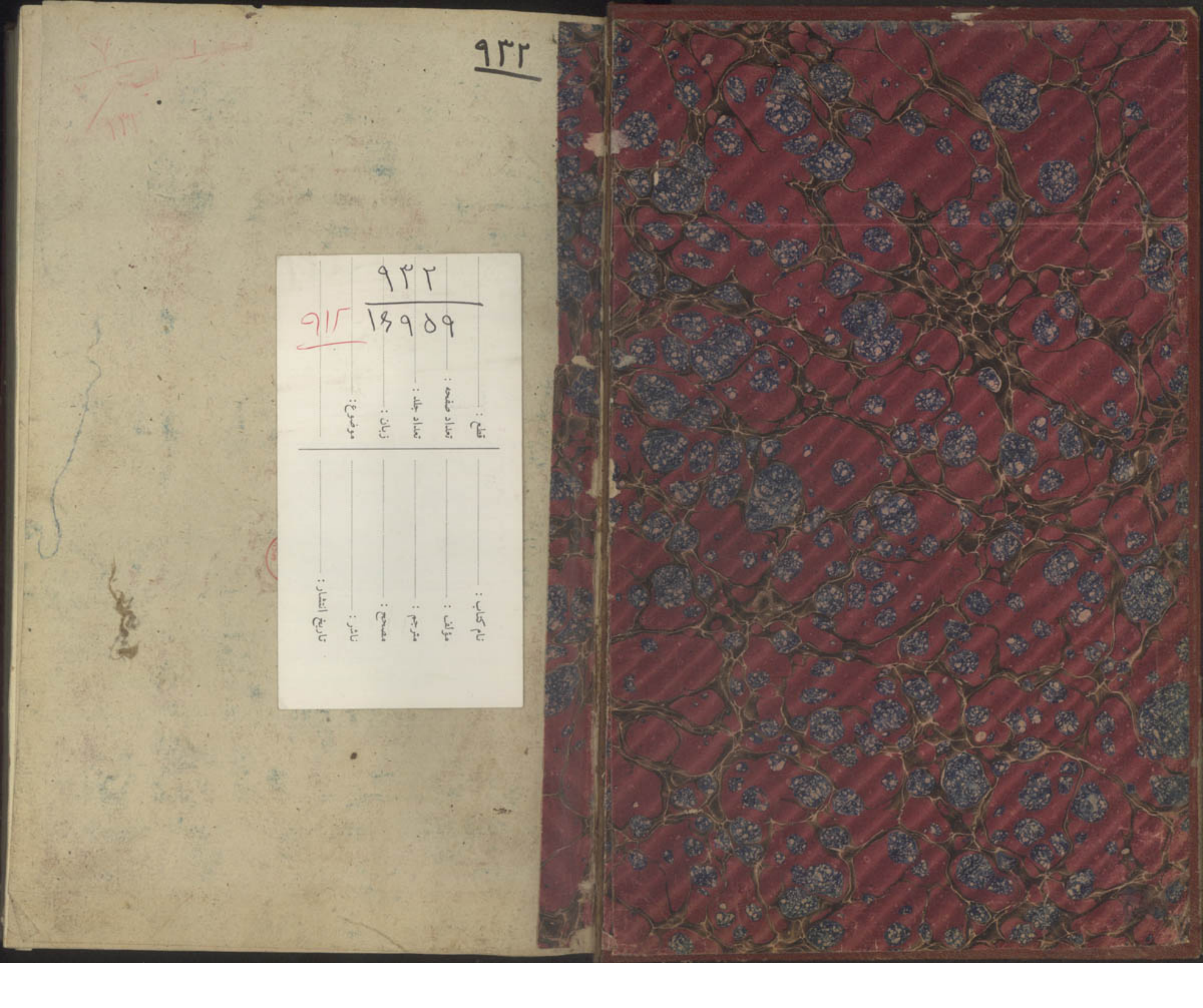
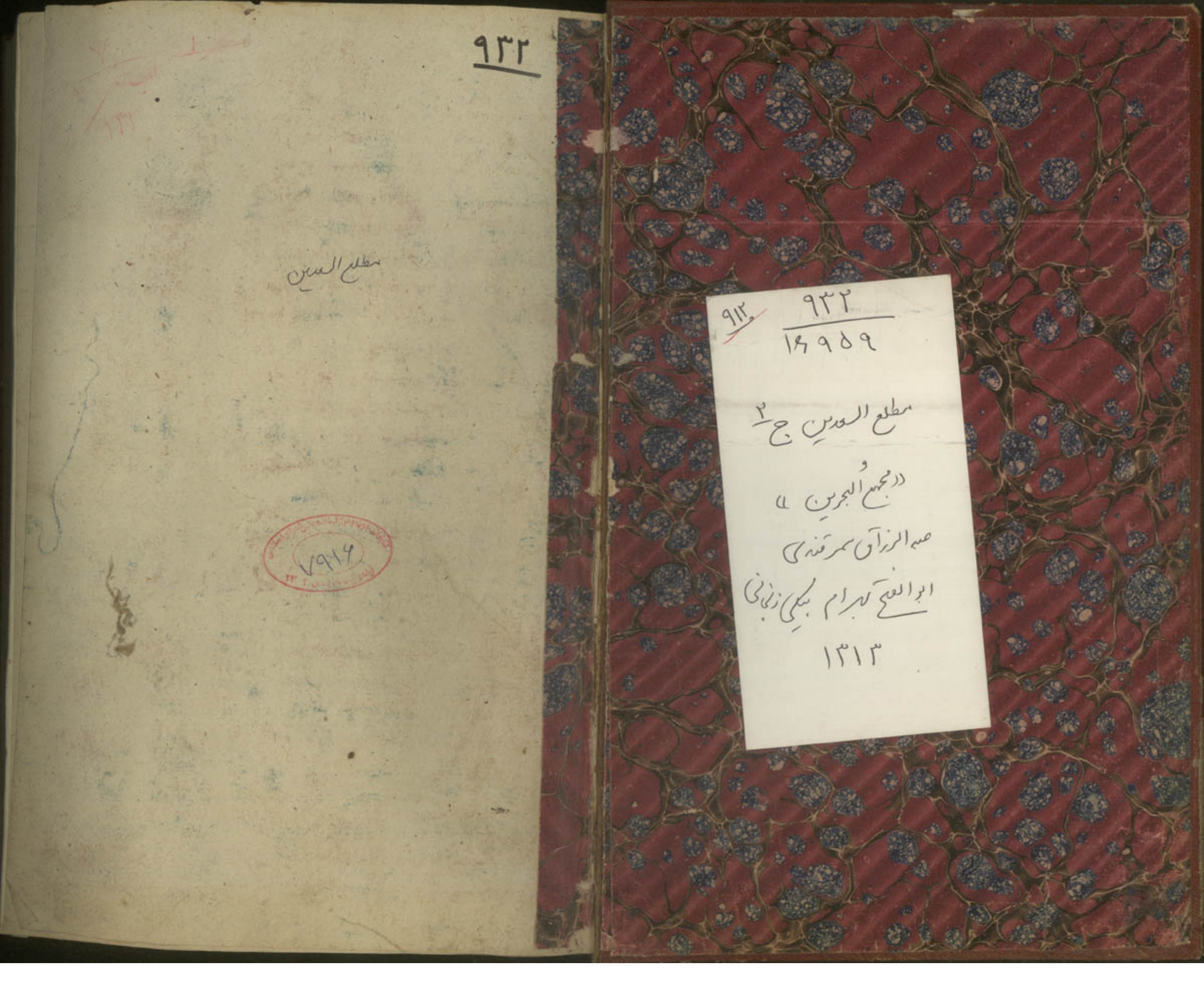
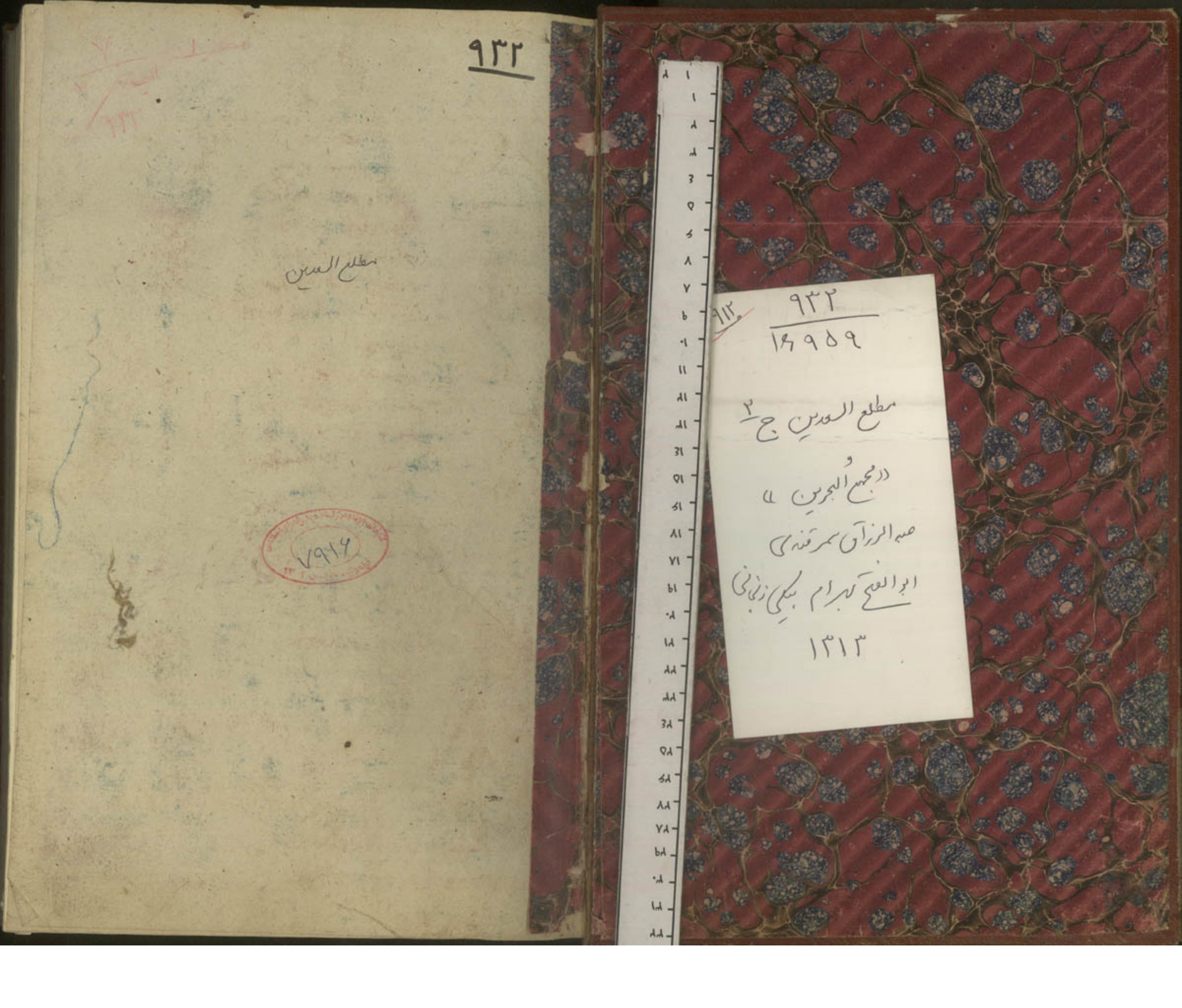


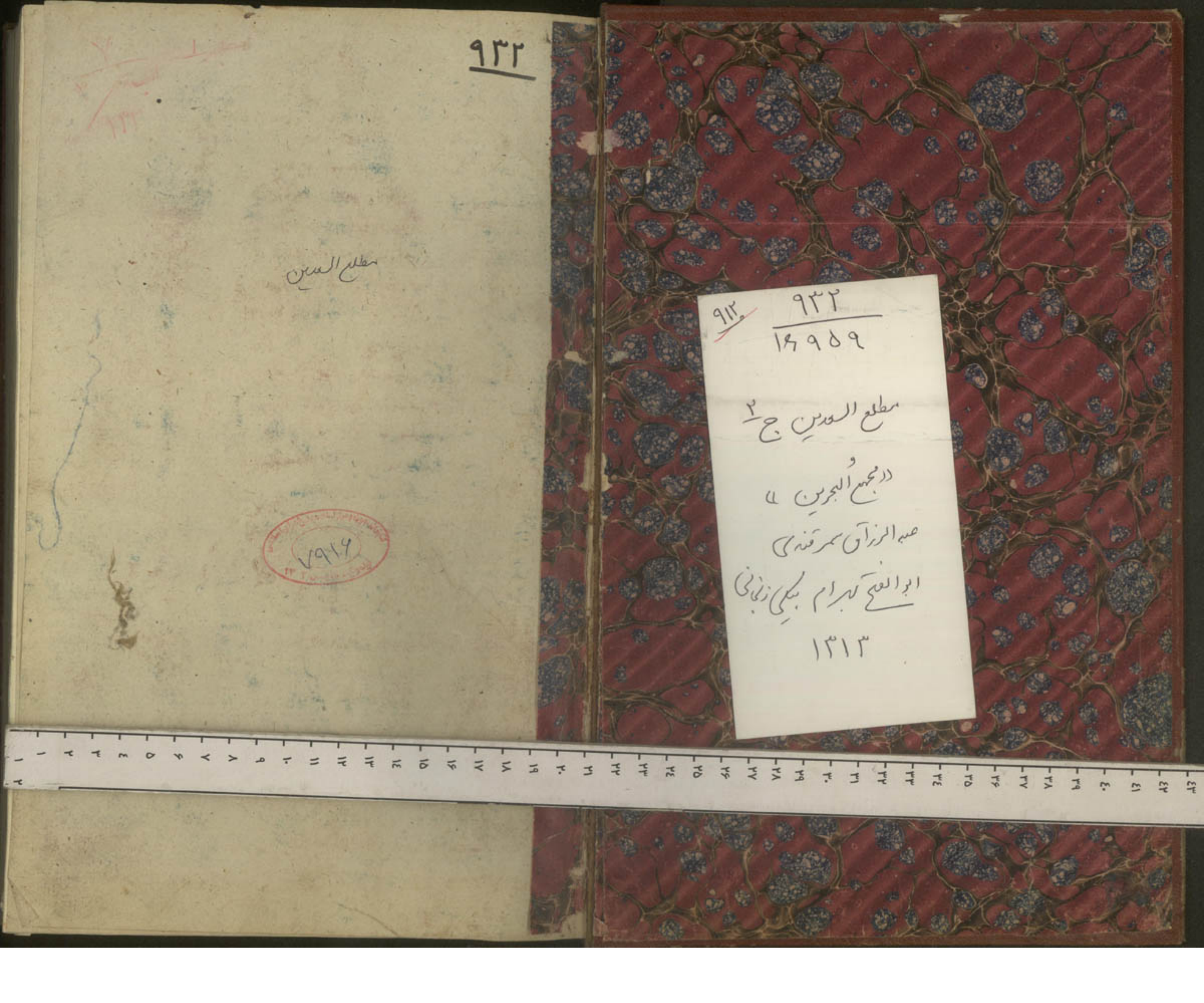

۹۳۲
۹۳۲
۱۶۹۵۹
نام کتاب :
مؤلف :
مترجم :
مصحح :
ناشر :
تاریخ انتشار :
قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :



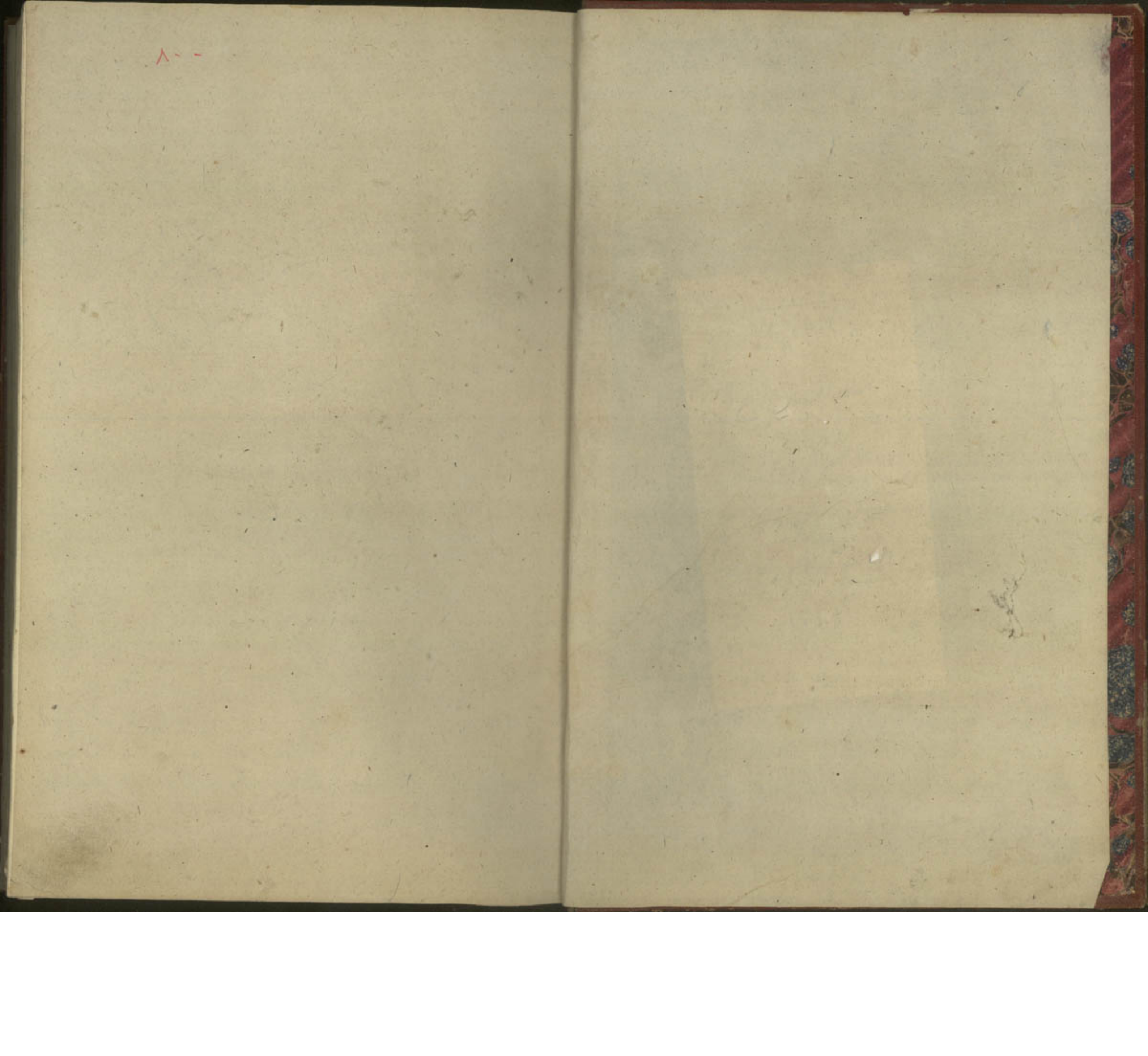
۹۳۲
مطلع السعدین
۷۹۱۶
۹۳۲
۱۶۹۵۹
مطلع السعدین ج ۲
و مجمع البحرین
عبد الرزاق سمرقندی
ابوالفتح بهرام بیگی زنجانی
۱۳۱۳

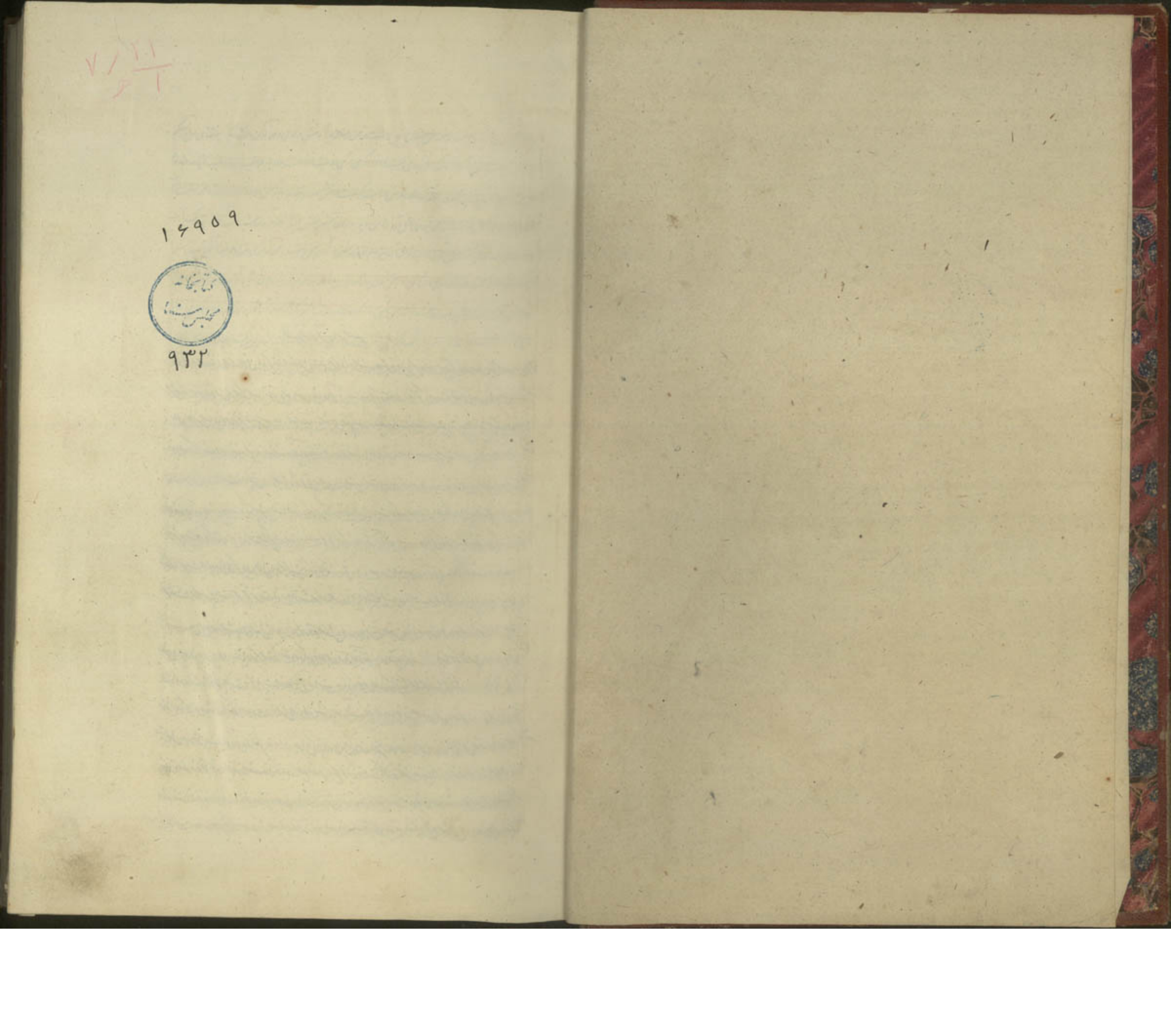


۹۳۲
مطلع السعدین
۷۹۱۶
۹۳۲
۱۶۹۵۹
مطلع السعدین ج ۲
و مجمع البحرین
عبدالرزاق سمرقندی
۱۳۱۳



۹۳۲
مطلع السعدین
۹۳۲
۱۶۹۵۹
مطلع السعدین ج ۲
و مجمع البحرین
عبد الرزاق سمرقندی
ابوالفتح بهرام بیگی زنجانی
۱۳۱۳




۱۶۹۵۹
کتابخانه مجلس شورا
۹۳۲

مطلع سعدین

بسم الله الرحمن الرحیم

فاتحهٔ کلام حمد و ثنای ملک علامی باید که شاهباز اندیشه از ضمیر منیر چون خورشید جهانگیر تا معارج سپهر برین برآید و فاتحهٔ مقال شکر و سپاس ذوالجلال
شاید که انشاد و اقتباس آن از مشکاة سینه تا معارج سمو و صعود نماید له الحمد فی الاولی والآخرة مالک الملک کریم جهان که صدای خطبهٔ انی جاعل فی الارض خلیفة
بهای آوازهٔ انسان بر فراز منبر نه پایهٔ سپهر داده رسانیده و پادشاهی [illegible]
[illegible]

[illegible] به واسطه استعارات غریب و [illegible] تشبیهات عجیب [illegible]

[illegible]

و چون در انشاء [illegible] شاهزاده‌های گرامی یعنی فرزندان جهانبانان حضرت صاحبقران [illegible]

زبان قلم شکرین رقم [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible] حضرت سلطان [illegible]

[illegible] آفتاب سپهر سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] وقایع و قضایا

[illegible]

بطرف سمرقند رفته بود چون باز آمدند [illegible] جلوس [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] عرض رسانیدند [illegible]

پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده [illegible]

[illegible]

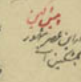
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال میرزا میرانشاه گورکان و فرزندان او میرزا ابابکر و میرزا عمر

[illegible]



[illegible]

ذکر ... جهانشاه ... کشته شدن او

[illegible]

[illegible]

ذکر فرزندان عمرشیخ میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا

چون خبر واقعه حضرت صاحبقران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فرزندان میرزا جهانگیر بن حضرت صاحبقران بعد از واقعه [illegible]

[illegible]

وقایع [illegible] و [illegible] کابلستان که در [illegible] سنوات واقع شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر احوال سلطان میرزا ابابکر و جلوس او باستقلال بر تخت سلطنت

میرزا ابابکر ... [illegible]

ذکر رسیدن میرزا ابابکر بملک تبریز

میرزا ابابکر ... [illegible]

ذکر رفتن میرزا عمر ... [illegible] ... میرزا ابابکر و محمد و برادران بکار آمدن

میرزا عمر ... [illegible]

[illegible]

ذکر قضایائی که در خراسان واقع شده و قتل امیرزاده سلطان حسین

میرزا سلطان حسین نبیره حضرت صاحبقران بود ... [illegible]

امارودی حضرت خاقان سعید قرار نموده در نواحی کش تیوش میرزا خلیل سلطان رفته بجناب ... میرزا خلیل سلطان چون وجهی ...

ذکر یاغی شدن امیر سلیمان شاه و سایر قضایا که در خراسان وقوع یافت

آمده

[illegible] امیر شاه ملک [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

و چون فصل شتا [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

و ذکر کار میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان

[illegible] امیر شاه ملک [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر سید خواجه [illegible]

[illegible] امیر شیخ علی [illegible]

ذکر مخالفت امیر سید خواجه با امیر شیخ علی بهادر

امیر سید خواجه چنانچه مذکور شد [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر سید خواجه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

چه گفته‌اند شعر [illegible] با صفوت [illegible] آنحضرت [illegible]

امیر [illegible] اسلام [illegible] هرات [illegible] طوس [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

جانب طوس [illegible] خواجه [illegible] برادر [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

وقایع سنه تسع و ثمانمائه [illegible] حضرت خاقان سعید بجانب طوس و مشهد مقدس شعر [illegible] محرم الحرام [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

عقیدت [illegible] مزار مبارک و تربت [illegible] شیخ الاسلام احمد جام قدس سره نزول فرموده [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] قطب سپهر ولایت [illegible]

[illegible]

فی الحال ... [illegible]

[illegible]

ذکر محاربه که در میان ... [illegible] واقع شد و منهزم [illegible] پیر بادشاه و امیر سید خواجه

[illegible]

ذکر [illegible] بجانب میرزا عمر بهادر و ولایت [illegible] میرزا الغ بیک گورکان

[illegible]

ذکر شهادت میرزا پیر محمد ابن میرزا جهانگیر بر دست پیر علی تاز

[illegible]

[illegible]

ذکر رفتن ... بجانب ... و آوردن میرزا عمر از خوف و رعب

[illegible]

ذکر مخالفت میرزا عمر بهادر ابن میرزا میرانشاه گورکان

[illegible]

[illegible]

ذکر ... ممالک آذربایجان

[illegible]

[illegible]

ذکر عصیان بیان قزوین و قتل [illegible]

[illegible]

ذکر مخالفت کرمانیان [illegible]

[illegible]

از [illegible] کوبنان بازگشته در برابر لشکر کرمان [illegible] آمده [illegible] کوبنان [illegible] لشکر کرمان [illegible]

کرمان [illegible] میرزا اسکندر [illegible] عازم یزد شده [illegible] کرمانیان [illegible] کوبنان [illegible]

از [illegible] میرزا اسکندر [illegible] و در این سال [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible]

و [illegible] اشتغال یافت و [illegible] رسید که میرزا پیر محمد [illegible] میرزا اسکندر را [illegible] یزد را [illegible]

شیراز [illegible] میرزا پیر محمد عازم اصفهان [illegible]

[illegible] عمارات و [illegible] فرمان داده و چون [illegible] رستم [illegible]

از [illegible] اصفهان بازگشته شیراز [illegible] میرزا اسکندر [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] میرزا رستم [illegible] اصفهان [illegible]

ایشان [illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

از [illegible] میرزا اسکندر

[illegible] رسید [illegible] در این حال [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا رستم [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] آب [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] آب [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] عازم شیراز [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] اصفهانیان [illegible]

[illegible] اصفهانیان [illegible] عازم اصفهان شد [illegible] **وقایع سنه ثمان و [illegible]**

ثمانمائه ذکر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] این سال [illegible]

و سپاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] انحضرت میرزا [illegible] امیر [illegible]

و امیر [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible] امیر [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] امیر [illegible] فرستاده [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible] امیر [illegible]

[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

میرزا پیر محمد [illegible] انحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] انحضرت [illegible] امیر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] ثانی** چون [illegible]

حضرت خاقان سعید [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت

[illegible] ابراهیم سلطان [illegible] دار السلطنه [illegible]

لشکرها بابینی شوند که هرکس براهی رود [illegible] حضرت خاقانی سپه براه جام [illegible] قرار گرفت امیر حسن جاندار و امیر فیروزشاه و امیر شیخ و امیر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] امیر [illegible] آنحضرت [illegible]

بجای آورده استعداد نموده [illegible] پادشاه [illegible] قصبه [illegible]

[illegible] امیر [illegible] کار [illegible] امیر شیخ [illegible] امیر [illegible] لشکرها [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] مملکت [illegible] دیگر [illegible] فتح [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] انتظام گرفت

شعر

نظام حال [illegible] و قوام کار جهان ٭ تمام

باقبال شهریار جهان ٭ [illegible]

آنحضرت [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] خراسان [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] اقبال [illegible]

ذکر عصیان امیر جهانشاه [illegible] بوده و مآل احوال ایشان

امیر جهانشاه [illegible] برادرزاده امیر [illegible] بود

و در زمان [illegible] حضرت خاقانی [illegible]

چون [illegible] سلطنت [illegible] آنحضرت [illegible] جهانشاه [illegible]

[illegible] جهانشاه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

لشکری [illegible] سیستان [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible] امیر [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

نخ

[illegible] سیستان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

امیر [illegible] گرفته [illegible] سلطان [illegible] امیر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] **ذکر آمدن [illegible] او** میرزا [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] در آنجا

[illegible] سلطنت

[illegible]

[illegible] **[illegible] عراق [illegible]** میرزا [illegible]

[illegible] عراق [illegible] میرزا [illegible] امیر حسن جاندار [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] امیر [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] امیر حسن جاندار [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

و امیر حسن جاندار [illegible] سلطنت [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر حسن جاندار [illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

فرموده عازم اصفهان شد و فتح اصفهان با آنکه آفتاب به سنبله رفته بود از جهة [illegible] دروازه [illegible] میرزا پیر محمد [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] شیخ الاسلام [illegible] میرزا [illegible] سید برهان الدین شیخ
محمد جوان [illegible] سلطان [illegible] مظفر الدین مسعود [illegible] شیخ [illegible] کاشان [illegible]
[illegible] **ذکر محاربه میرزا ابابکر و امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن معز الدین جهانشاه کورکان** [illegible]
که میرزا ابابکر چند روز [illegible] در آن کشته [illegible] و چند گاه آنجا ساکن بود [illegible] جلال الدین [illegible]
شرف شاه طارمی [illegible] شیخ حاجی عراقی [illegible] میرزا ابابکر طبل بشارت فرموده [illegible]
آنجا بوده لشکر [illegible] امارت [illegible] اسکندر [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] سلطانیه [illegible] میرزا ابابکر
[illegible] سلطانیه [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
سلطانیه آمده [illegible] سلطانیه [illegible] میرزا سلطان معتصم پسر سلطان
زین العابدین بن شاه شجاع [illegible] سلطان اویس [illegible] امیر قرا یوسف آورده امیر قرا یوسف
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] سلطانیه [illegible]
لشکر [illegible] میرزا ابابکر [illegible] قزوین [illegible]
[illegible] قزوین [illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
سلطانیه آمده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
شاه و این حال **شعر** [illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] **ع** [illegible]
[illegible]

میرزا پیر شاه [illegible]

میرزا پیر شاه [illegible] **شعر** [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] میرزا پیر شاه [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] **حلب**
سلطان احمد به بغداد سلطان احمد [illegible] بغداد [illegible]
و سلطان احمد [illegible] بغداد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه احمد [illegible]
شیخ حسن [illegible] سلطان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] **ع** [illegible] **و وقایع سنه احدی عشره و ثمانمائه و ذکر جشن نشست**
قتلق شاهزادگان حضرت خاقان [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] میرزا بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی [illegible]
[illegible]
جشن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible]

و مهر سوزنشین سقف افلاک گشت و در قصاری برق مهر خورشید نهاد و طلسم دولت بر صفحه ماه کشید و در دار السلطنه هرات باغ فتح و باغ شهر و خرگاه‌ها و
همه سری [illegible] و قبه‌های [illegible] و سایه‌بانهای ابریشمین سر بعیوق افراخت و تختهای زر و نقره [illegible] لعل و مروارید
ترصیع و ترتیب یافت [illegible] و مجلس انس [illegible] گشت بازارها و دکانها [illegible] باغ ارم
وارسته گشاده و قبه‌های [illegible] مانند برج [illegible] آذین ترتیب دادند ساقیان سیمین ساق [illegible]
و بلبل شکر فروش هر طرف صلای عیش در داده **شعر** [illegible] ؛ در جام [illegible] ؛ مغنیان خوش
الحان نواها و خسروانی در بزم [illegible] آواز رود و سرود [illegible] زهره [illegible] چنگ [illegible] از دل
و دماغ می‌ربودند و دل و جان [illegible] درهر گاه مجلسی [illegible] آراسته و ساقیان نازنین مانند حور عین نشسته و [illegible]
چند روز شغل عیش و نشاط و عشرت و انبساط اشتغال بود و حضرت خاقان سعید درباره خواص و عوام انعام و اکرام تمام فرمود و این جشن همایون
در دار السلطنه هرات [illegible] مجلس عیش و نشاط [illegible] آراسته

ذکر احوال میرزا ابابکر بن میرزا [illegible] میرزا امیرانشاه گورکان

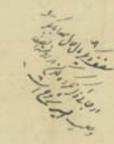
چون میرزا ابابکر [illegible] از آذربایجان و عراق [illegible]
دار الامان کرمان شد و سلطان اویس [illegible] حاکم آنجا بود [illegible] تعظیم و اجلال و استقبال [illegible]
[illegible] فرزندزادگان حضرت صاحبقران [illegible]
ممالک [illegible] سلطان اویس [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] لا یجتمع فحلان [illegible] [illegible]
ابابکر [illegible] سلطان اویس [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] جانب سیستان [illegible]
[illegible] سیستان [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
آنجا [illegible] سیستان [illegible]

ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب سیستان

حضرت خاقان سعید عزم [illegible]
جزم فرموده رایات ظفر آیات از دار السلطنه هرات [illegible] **شعر** [illegible] ؛ [illegible]
همچو آفتاب ؛ و چون موکب حضرت [illegible]
درجهان [illegible] سیستان [illegible] آینه‌های چینی [illegible]
شعر تو گفتی که روی زمین ز آهن است ؛ [illegible] ؛ سپاه ظفر پناه [illegible]
[illegible] حصار فراه [illegible]
گشته و [illegible] سیستان [illegible] **شعر** [illegible]

آسمان

با آسمان هم نبرد ؛ [illegible] ؛ قلعه‌ای [illegible] کیوان نهاده [illegible]
[illegible]
[illegible] سیستان [illegible] شمس [illegible]
[illegible] جنگ و قتال [illegible] حصار [illegible]
[illegible] محمود شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible]
امیر [illegible] امیر [illegible] امیر حسن [illegible] امیر [illegible] امیر جلال الدین [illegible] شاه [illegible]
امیر [illegible] امیر [illegible] امیر [illegible] امیر [illegible]
امیر [illegible] شاه [illegible] امیر [illegible] خندق [illegible]
[illegible] آتش قتال [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] شاه [illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] سیستان [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible]

ذکر آمدن ایلچیان خطای کرت اول

[illegible]

ذکر توجه [illegible] بادغیس و از آنجا عزم [illegible] شهر

[illegible]

بر فتنه [illegible] زرکب همیون آمده [illegible] شرایف [illegible] نموده آنحضرت [illegible] تشریفات پادشاهانه و عنایات

خسروانه رعایت و نوازش نموده امیر شیخ نورالدین و امیر [illegible] منصب [illegible] گشته در سلک امراء عظام انتظام یافتند

ذکر قضایا که در فارس و عراق که درین سال واقع شد میرزا پیر محمد [illegible] ممالک عراق و فارس [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] رباعی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقایع سنه اثنی عشره و ثمانمائه و تتمه حکایات ماوراء النهر
[illegible] سمرقند [illegible] حضرت خاقان سعید بود ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible] ذکر توجه حضرت خاقانی بطرف خراسان
و کشته شدن [illegible] حضرت خاقانی سعید را عزیمت جانب خراسان تصمیم یافته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] ذکر تفویض مملکت [illegible]
[illegible]

عمر شیخ را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر آمدن میرزا خلیل سلطان [illegible]
حضرت خاقانی سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شعر [illegible] ذکر عتاب فرمودن [illegible]

حضرت خاقان سعید ... [illegible]

[illegible]

... یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ... [illegible]

[illegible]

ذکر تفویض ایالت حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان

[illegible]

ذکر سیورغال فرمودن ولایت قندهار و کابل و غزنین بحضرت قیدو بهادر

[illegible]

بزرگ و خورد ... ذکر تفویض ایالت بلخ و مضافات آن بجناب میرزا ابراهیم سلطان بهادر ... حضرت اعلی ...

[illegible]

جنت مکان آن را ولی او برده ... که ... بعد از آن ... اتفاق کرده این سخن را بنیاد ... که از ناحیه روزگار
... شنیده ... که بسمع قبول ... شنود ... بیرون ... خراسان ... کرد ... ابره
دولت ... پادشاه ... بسیار ... خوارزم جانب ... ضبط ممالک ... به نفس ... تسخیر ... باشد ... کرده
آنچه ... انتظار ... از جانب ... نصیحت ... زبان نشنود ... ابن امیر محمد ... امیر ... بیابد ... خواجه
... امیر ... که ... امیر ... خواجه محمد ... امیر سید ... از ... امیر خضر خواجه ... از ... آورده
... بسبزوار ... رفت ... امیر ... بیرون ... ممکنت ... قرار گرفت **ذکر آمدن سرداران و ایلچیان از اطراف**
بتهنیت فتح ممالک ... در آن اوان که رایت ... از ممالک ... النهر ... شد ... پادشاه ... شاه ... بهادر ... باز دارند
او را ... آورده ... پناه بدرگاه عالم پناه ... و حضرت خاقانی ... نوازش نموده ... امیدوار گردانیده ... از اینجا
امرا ... رسیده ... تهنیت فتح ماوراءالنهر ... آنحضرت ... ولایت ... بهادر ...
... صاحب اختیار ... قبچاق بوده ... ملک ... رسالت رسیده ... پادشاه ...
... سلطان ... رسانیده ... مکارم ... اطراف ... در ممالک آفاق ...
قبچاق ... در این ایام ... خطه ... سمرقند ... دولت ... سعادت ... قدوم مبارک ...
... برادران آن ... گرفت ... بعد الیوم اصلاح ذات البین ... اتفاق ...
خاص باشد **سنه** ... بوده ... آنحضرت ایلچیان را انعام فرموده ... پادشاهانه ...
برای ... خان ... ساخت ... از ... بمعروف ... فرموده ...
... خان ... پادشاه ... چنگیز خان ... دختر ...
... آنحضرت ... پادشاه ... فرموده ...
... آنحضرت ...
فرموده ... **ذکر فرستادن جناب ولایت مآب زین الدین ابوبکر**
بجانب سیستان ... سیستان ... **ع** اکنون ...
... سیستان ... آنحضرت جناب ولایتمآب شیخ زین الدین ... رواج ...
... سیستان ... آنحضرت ... جناب ارشاد ...
... سیستان ... جناب شیخ ... حضرت خاقانی ...
... سیستان ... قاضی ...
جناب شیخ زبان فصاحت ... بر خواند ...

این جماعت ... آنحضرت ... این باب ... و جلال ...
... کمال ... روشن ... سیستان
... این خاندان ... جان سپاری ... آورده ...
آنحضرت ... **مصرع** ... شیخ ...
آنحضرت ... جناب شیخ ... ایشان ...
شاه ... خراسان ... شاه محمود ...
... **ذکر آبادان کردن اندخود ...** حضرت خاقانی ...
... حضرت ...
... حضرت ... و ویران ...
... خراسان ...
... چنگیز خان ... تا این سال ... هفتصد و نود و چهار سال ... آنحضرت ...
... خراسان ... آب ...
... آب ...
... ابن ... پادشاه
... سال ... آب ...
... آب ...
... الحاح ...
... حضرت رسول علیه السلام ...
... مدارس ...
... حضرت خاقانی ... آب ...
... آب ... دارالسلطنه ... اقبال ... رسید
... **ذکر وقایع ... و جلوس میرزا اسکندر ...** ساقی ...
... میرزا اسکندر ... میرزا ... خواجه ...
پیر محمد ... صاحب ...
... پادشاه ... میرزا اسکندر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمود خوارزمی را بجانب یزد فرستاده و خود عازم اصفهان شد و در صحرای کرشک ... فرود [illegible]

ذکر سلطنت سلطان معتصم

چون پیش ازین سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استیام ... که جناب فرزندی ازین ... مستغنی است اما بنابر تذکار ... خصایص کرم و لطایف شیم فرزندی [illegible]

آنست که برادران ... [illegible]

[illegible]

... ذکر فرستادن میرزا خلیل سلطان بجانب عراق [illegible]

خاطر حضرت خاقان سعید از ماوراء النهر بهرات آمده بود و آنحضرت او را در محل [illegible] فرود آورده و موجب [illegible] تعیین نموده [illegible]

فرموده و میرزا خلیل سلطان چند روز [illegible] گذرانیده حضرت پیش گرفت و روز و شب [illegible] دولت آنحضرت ساخته عمارت

پایه تخت سلطنت [illegible] آنحضرت [illegible] اسباب سلطنت مهیا نموده [illegible]

[illegible] خواجگی را باده [illegible] نموده که بجانب عراق [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] آنحضرت [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

عازم عراق گشت و در این اثنا [illegible] از جانب فارس رسیده [illegible] پادشاه [illegible]

و آنحضرت او را [illegible] عنایت فرموده [illegible] **ذکر وقایع عراق عرب و احوال سلطان احمد**

سلطان احمد [illegible] بغداد [illegible]

پیدا شده [illegible] زیارت شیخ الشیوخ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

سلطان [illegible]

سلطان [illegible]

شد سلطان [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] **ذکر احوال آذربایجان**

و امیر قرا یوسف امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] امیر قرا یوسف غالب آمده [illegible]

[illegible] تبریز آمده [illegible]

[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] امیر شیخ [illegible]

امیر قرا یوسف

امیر قرا یوسف چهل و پنج روز [illegible] ارزنجان [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]

[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] ارزنجان را [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] تبریز است **وقایع سنه ثلث عشر و ثمانمائه**

پادشاه [illegible] ماوراء النهر حضرت خاقان سعید [illegible] ماوراء النهر [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر محمد [illegible] امیر یوسف [illegible] ماوراء النهر [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] ماوراء النهر [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] خواجه عصام الدین [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible]

سمرقند [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] میرزا محمد جهانگیر [illegible] میرزا محمد سلطان [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible] سمرقند [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] میرزا محمد جهانگیر [illegible]

بود با سپاه ... [illegible] ... امیر سیف الدین ... امیر سهراب ... سلطان بایزید ... [illegible]
... میرزا الغ بیک ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... میرزا الغ بیک ... سلطان بایزید ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان بایزید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امیر سهراب ... آنحضرت میرزا الغ بیک و امیر سهراب ... [illegible]
شعر ... [illegible]

[illegible]

در لطافت و اعتدال مایه بخش نسیم بهار و قصور [illegible] از نگارش برگ ناتمامی [illegible] خیابانات [illegible]

[illegible] وصف [illegible] انتهی [illegible] سحر [illegible]

زلال [illegible] **شعر** [illegible] آب روان [illegible] در چشم کوثر و چشمهٔ حیوان [illegible]

در ظلمات [illegible] خراسان که اشرف ممالک اقلیم رابع [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] غایة الفضل و نهایة الکمال حضرت خاقان سعید [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] **مصرع** [illegible]

[illegible] **مصرع** [illegible]

ذکر بنای باغ سفید و بنیاد کوشک حضرت خاقان سعید فرمود که بر جانب شرقی شمال هرات موضعی که پیشتر به باغ سفید

مرسوم بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

ذکر قضایایی که در عراق عجم واقع شده

چون میرزا اسکندر [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

ذکر آمدن سلطان احمد میرزا و قتل ابوالفتح امیرزاده یوسف ابن محمد ترکمان

سلطان احمد [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

بجوف تبریز رفت **وقایع سنه اربع عشر و ثمانمائه و ذکر قضایا که در خراسان واقع شد** حضرت خاقان سعید در افتتاح

این سال سعادت اقبال در ییلاق بادغیس بود چنانچه سریر قلم بر ذکر تاریخ آن باز نموده و در این اثنا میرزا عمر شیخ ابن میرزا پیر محمد از جانب

فارس و عراق بحضرت آنحضرت آمده و بسبب آنکه میرزا اسکندر چون آن ممالک در تصرف آورد و صلاح و فساد آن را دیگر میرزا عمر شیخ [illegible]

ابن میرزا رستم را که برادر زاده کان او بودند از مملکت عذر خواه [illegible] اسکندر از سلطنت [illegible] ممالک آن اختصاص یافت [illegible]

ایشان نزد برادران ملازمت که سر طلب جنگ برآمدند و خلل السلطنت و زوال دولت [illegible] شاهزادگان از این معنی [illegible]

متوجه دار الملک خراسان شده در آخر محرم در ییلاق بادغیس بسعادت [illegible] یافته [illegible] سلطان بادغیس [illegible]

رسیده که خضر خان پادشاه [illegible] خان [illegible] قاضی [illegible] بافتخار ارسال نموده [illegible]

آنحضرت [illegible] بعرض رسانید [illegible] آنحضرت [illegible] بجایت [illegible] رسانیده [illegible]

نمود و اجازت مراجعت فرمود [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] رسانیده عرضه داشت که امیر شیخ نور الدین [illegible]

پادشاه مغولستان [illegible] شیخ جهان را [illegible] فرستاده [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] فارس و عراق [illegible] ساخته عازم [illegible] شده [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] ماوراء النهر جمع

لشکر [illegible] اجازت فرموده [illegible] بادغیس [illegible] جهان [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

دولت [illegible] خلافت آمده و در این ایام [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] رسید [illegible] پادشاه [illegible] بعرض رسانید و آنحضرت [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک [illegible] مغول [illegible]

سودای سلطنت [illegible] **ذکر یاغی شدن امیر شیخ نور الدین کرت ثانیا** [illegible] امیر شیخ نور الدین در حوالی

سمرقند منهزم گشت اما همچنان سودای [illegible] در خیال داشت [illegible] سمرقند [illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] شیر [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible] امیر عبد الخالق [illegible]

شیخ نور الدین [illegible] امیر عبد الخالق [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] امیر عبد الخالق [illegible]

و امیر شیخ نور الدین [illegible] امیر عبد الخالق [illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] امیر عبد الخالق [illegible] **شعر** [illegible]

سرتیب ان

که جبان نکرده [illegible] امیر شاه ملک [illegible] مغول [illegible]

می [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] محمد خان پسر خضر خواجه پادشاه مغولستان [illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] شیخ جهان [illegible] ماوراء النهر [illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible] مغولان [illegible] امیر عبد الخالق [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] مغولان [illegible]

[illegible]

شش هزار [illegible] امیر شاه ملک [illegible] مغولان [illegible] امیر شاه ملک [illegible] مغولان

[illegible] ییلاق بادغیس [illegible] آنحضرت لشکرها اجازت داده [illegible]

[illegible] **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب ماوراء النهر**

چون امیر شیخ نور الدین [illegible] مغولان [illegible] مغولستان [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] ماوراء النهر [illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ماوراء النهر [illegible] ربیع الاول [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] مغولان [illegible]

محمد خان [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] امیر شاه ملک [illegible]

پادشاه [illegible] محمد خان [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] امیر شاه ملک [illegible] آنحضرت [illegible] مغول [illegible]

ماوراء النهر [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] امیر شاه ملک [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

[illegible]

آنرا بر حیب باد بسبب داشت حمل کنند و بر علی دیگر باز نمایند و چون کان توان برد که نسبت بر حسب عداوت کرده **شعر** دارد

سبب درد و شد این جا چه امید است ؛ زاین شدن [illegible] و محنت بسیار ؛ و امثال این [illegible] یا از کینه حساد و [illegible] و [illegible] نسبت

خاصه برادر [illegible] و سلاطین فی الجمله امیر [illegible] باز آمده شرح احوال بعرض رسانید و از آنطرف امیر شاهملک متوجه [illegible] شده

حضرت خاقان سعید [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **[illegible]**

امیر شیخ نورالدین بحسن تدبیر امیر شاهملک بدست مرغاقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

بد باکان محمود گذشت حضرت خاقان سعید عزم مراجعت نموده مرکب منصور از کنار کُل کوچ کرده بکنار کشف آمده آنجا میرزا ابراهیم [illegible]

که از نجف و بسته شرف استبوس یافت و بجانب سمرقند معاودت نمود و امیرشاه ملک نیز بسعادت ملازمت استسعاد یافت و آفتاب سلطنت از

اوج جلال بر چهره احوال او تافت و میرزا الغ بیک در اعلای منزل طوی عظیم کرده پیشکشهای پادشاهانه بعرض رسانیده و امیر شیخ حسن برلاس را به

[illegible] فرستاده [illegible] آنحضرت [illegible] فرستاده و نموده [illegible] فرمان [illegible] و پیش [illegible] و چون میان میرزا

الغ بیک و امیرشاه ملک [illegible] غباری شده بود فرمان همایون نفاذ یافت که امیرشاه ملک ملازم خراسان شود و مرکب [illegible] کوکبه دولت و

اقبال در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز بانوی [illegible] آغا [illegible] آنحضرت در تعظیم [illegible] اکرام اقدام نموده

[illegible] بجانب [illegible] و خانقاه و رباط بجانب [illegible] است ذکر

وفات شاهزاده جلیل سلطان و والده ایشان خانزاده مرکب منصور چون بدار السلطنه هرات رسید خبر وفات [illegible]

شاهزاده جهانبان نصیر الدین میرزا خلیل سلطان [illegible] شنبه [illegible] شانزدهم رجب [illegible]

از [illegible] و نزول [illegible] عزیزان [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فتح ممالک فارس و عراق میرزا اسکندر [illegible] ممالک فارس [illegible]

و اول [illegible] رسید محاصره کرد [illegible] میرزا اسکندر [illegible] محاصره [illegible]

[illegible]

[illegible] محاصره [illegible] محاصره [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] میرزا اسکندر [illegible]

بجانب [illegible] فرستاده [illegible] از کرمان روان شده [illegible]

ظفر یافت و همچنین [illegible] میرزا اسکندر [illegible] کرمان نزول فرمود [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible]

[illegible] باصفهان رسید [illegible]

قبول کرده [illegible] بجانب شیراز [illegible] و چون میرزا رستم [illegible] بجانب تبریز باصفهان آمد [illegible]

باسیار [illegible] عراق استقبال نموده میرزا رستم چند ماه در اصفهان [illegible] کامران [illegible] و چون خواجه احمد صاعدی [illegible]

میرزا رستم [illegible] دولت [illegible] قرار داده [illegible] که در آن [illegible] واقع بود [illegible]

[illegible] شنیده که هر که [illegible] اصفهان [illegible] میرزا رستم [illegible]

اسکندر [illegible] اصفهان رسیده میرزا رستم طاقت مقاومت [illegible] خراسان شد ذکر احوال امیر قرا یوسف ترکمان [illegible]

چون امیر قرا یوسف [illegible] سلطان احمد جلایر [illegible] تبریز [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] شاه محمد پسر بزرگ امیر قرا یوسف بغداد [illegible]

[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان اویس [illegible] سلطان محمود [illegible]

محمد و سلطان اویس حاکم بغداد [illegible] امیرشاه محمد [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان محمود [illegible]

صاحب [illegible] سلطان احمد [illegible]

اتفاق کرده [illegible] بغداد [illegible] سلطان اویس [illegible] بغداد [illegible]

و شاه محمد بغداد [illegible] فرمان او روانی بود وقایع

سنه خمس و عشرین و ثمانمائه و تتمه قضایا در اربع و عشر میرزا رستم [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت

[illegible] آنحضرت [illegible] هرات [illegible] فرمود ذکر توجه زیارت مشهد

مقدس و بعضی قضایا و حکایات چون [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] زیارت مشهد [illegible] رضوی [illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] شعر [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible]

مظفر یوسف مشهد مقدس [illegible] اشارت کرده عازم گرمسیر شد آنحضرت بنفس اجلال او کس بعلاقه فرستاد

و در آن نوبت دولت آنحضرت چنان بود که هر که خلاف او بر دل گذرانید جان نبرد و اگرچه برادرشاه [illegible] بود [illegible]

حواله نموده عزیمت گرمسیر نمود و در منزل [illegible] علی تیمور [illegible] بوده [illegible] علی تیمور [illegible] رسید

[illegible] جواب داد که آنحضرت [illegible] فرستاده [illegible] توقف [illegible]

تن از جوانان [illegible] و بعضی [illegible] شهادت [illegible] علی تیمور فرار نموده [illegible] در عقب او بود تیمور [illegible] پس [illegible]

مصرع چو ابروی خوبان گوشه بجنگ ۞ تیری بر شانه‌اش زد که از سینه‌اش [illegible] افتاده [illegible]

رسید [illegible] ساخته [illegible] فرستاده [illegible] که [illegible] بنفس جلال [illegible] آمده بود [illegible]

بیت روز [illegible] ع هر که [illegible] سر از حکم تو [illegible] ۞ چون [illegible] طالع [illegible] ب بوقت [illegible]

خورشید ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] مشهد مقدس [illegible]

بجا آورده [illegible] سید [illegible] حاکم [illegible] گه چند [illegible] اخلاص [illegible]

بشرف ملازمت رسیده [illegible] پادشاهانه سرافراز شده [illegible]

و ملک [illegible] سادات [illegible] سید [illegible] آمده [illegible]

و رجال [illegible] بجانب دار الملک [illegible] دولت [illegible] سعادت

بود آنحضرت [illegible] که نقاش [illegible] در تصویر [illegible] جمعه

عاشر محرم [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] فرمود **آمدن ایلچیان پادشاه ختای** [illegible] ایلچیان [illegible] ختای [illegible]

پادشاه چین و ماچین [illegible] فرمان [illegible] که شهر [illegible]

[illegible] بر [illegible] باغ [illegible] سلطنت [illegible]

و [illegible] حضرت خاقانی فرمان [illegible] باغ زاغان [illegible] بهار [illegible]

سلطنت هر کس [illegible] حضرت خاقانی [illegible] خورشید طلعت چون آفتاب [illegible] سلطنت [illegible]

امرا و ایلچیان [illegible] و [illegible] گذرانیده [illegible] مکتوب پادشاه ختای [illegible] عبارت بود

صورت مکتوب پادشاه ختای [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] حکم [illegible]

[illegible] آسمان و زمین [illegible] حکم الهی [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] ایلچی فرستادیم [illegible]

[illegible] ایلچی فرستادیم تا [illegible]

بنده

وتحفه [illegible] سنتاین [illegible] رسانید [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] ایلچیان [illegible] گردانیده [illegible]

[illegible] اکنون [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] فرستادیم [illegible]

منقطع شود تا تجارت [illegible] سلطانی [illegible]

بجا آورده [illegible] که اعلام گردانیده شود [illegible] مکتوب [illegible] فرستاده

یکی [illegible] که فرستاده بود [illegible] یکی [illegible] که ایلچیان [illegible] بزبان پارسی و خط پارسی نوشته [illegible]

مکتوب [illegible] بزبان ترکی نوشته [illegible] مکتوب [illegible] بزبان خود [illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] فرمانی شد [illegible] ایلچی [illegible]

ذکر آمدن ملک قطب الدین از سیستان [illegible] ملک قطب الدین ابن ملک [illegible]

[illegible] حضرت خاقانی [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] امرا [illegible]

[illegible] ملک قطب الدین [illegible] ربنا ظلمنا انفسنا [illegible] درگاه عالم‌پناه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] ملک قطب الدین سعادت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شعر [illegible] رسید ۞

[illegible] رسید ۞ قبول کرد [illegible]

[illegible] **ذکر روان گردانیدن ایلچیان ختای**

چون [illegible] ایلچیان [illegible] اجازت [illegible] سعادت [illegible] ایشان [illegible] و چون

[illegible] اسلام قبول کرده [illegible] حضرت خاقانی [illegible]

[illegible] **صورت مکتوب** بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله قال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسوابق لطفه ولواحق نعمه ان تتعلق في اقامة قوانين الشريعة المطهرة وادامة قواعد الطريقة الزاهرة وامر بانجمه الراية ان تفصل بين الخصوم

والقضايا في الوقائع والقضايا بالشريعة النبوية والاحكام المصطفوية وبنى في كل ناحية المساجد والمدارس وتعمير الخوانق والصوامع والتكايا

لاشتغال بدرس اعلام العلوم ومعالمها وتبليس آثار الشريعة وبراسمها الى بقاء الدنيا المرضية بسلطنة وحسنه اعداء الحكومة وايام اما بالاحكام

والصواب والامانة في الشرك والكفر من وجه الارض لتوقع الاجر والثواب فالمرجو المامول من فضل الله الوهاب لان كان دولتان

في الامور الملكية وليشاركونا في تشييد قواعد الشريعة المطهرة وبرسلوا الرسل والقاصدين وليفتحوا الممالك بين الناس جوانب

بينكم اسباب المحبة والوداد وتتبادل وسائل المودة والاتحاد وليشيع طوائف الرعايا في اطراف البلاد وتنظيم اسباب المعاش بين

العباد والعباد والسلام على من اتبع الهدى والله رؤف بالعباد **صورت مکتوب فارسی** بجانب الشیک پادشاه از

شاهرخ سلطان سلام مالاکلام چون خداوند تعالی بحکمت بالغه و قدرت کامله آدم را علیه السلام بیافرید و بعضی فرزندان او را پیغمبر و رسول

گردانید و ایشان را بخلق فرستاد تا ایشان را بحق دعوت کنند و بعضی از این پیغمبران را چون ابراهیم و موسی و داود و محمد علیهم السلام کتاب داد

و شریعت تعلیم کرد و خلق آن روزگار را فرمود تا بشریعت عمل کنند و بر دین ایشان باشند و مجموع این رسولان مردم را بدین توحید و خداپرستی

دعوت کردند و از آفتاب و ماه و ستاره و سلطان و بت پرستیدن باز داشتند و هر کدام را از این رسولان شریعتی مخصوص بود اما همه در

توحید خدای تعالی متفق بودند و چون نوبت رسالت و پیغمبری برسول ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید شریعتهای دیگر منسوخ گشت و او رسول و

پیغمبر آخر زمان شد و همه عالمیان از امیر و سلطان و وزیر و غنی و فقیر و صغیر و کبیر را بشریعت او عمل میباید کرد و ترک ملتها و شریعتهای گذشته

می باید داد اعتقاد و حق و درست این است و مسلمانی عبارت از این است پیشتر از این بچند سال چنگیز خان خروج کرد و بعضی فرزندان خود را

بولایتها و مملکتها فرستاد جوچی خان را بجهه دشت قبچاق و قرم و دشت قبچاق فرستاد و در آنجا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبک و جانی خان

و اروس خان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و بشریعت محمد علیه السلام عمل می نمودند و هلاکو خان را بجانب خراسان و عراق و نواحی آن فرستاد و از نسل

پس او آن بعضی از فرزندان او که حاکم آن ممالک بودند چون آفتاب شریعت محمدی در دل ایشان بود همچنان بر سر اسلام و مسلمانی بودند

و سعادت اسلام مشرف گشته با نوبت رفتند چون پادشاه اسلام غازان خان و الجایتو سلطان و پادشاه سعید ابو سعید بهادر تا نوبت سلطنت

و فرمانروائی و سلطنت کامرانی به پدرم مخدوم امیر تیمور گورکان طاب ثراه رسید ایشان نیز در جمیع ممالک بشریعت محمد علیه السلام

عمل فرمودند و در ایام سلطنت و جهانداری ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی بود و حالا که بحکم لطف و فضل خداوند تعالی این ممالک

خراسان و ماوراء النهر و عراق و غیرها در قبضه تصرف آمده در تمامی ممالک حکم بموجب شریعت مطهره نبویه میکنیم و امر بمعروف و نهی منکر کرده یرغو

و قواعد چنگیز خان مرتفع است چون یقین و تحقیق شده که خلاص و نجات در قیامت و سلطنت و دولت در دنیا بسبب ایمان و اسلام و عنایت

خداوند تعالی است با رعیت بعدل و داد و انصاف زندگانی کردن واجب است امید بلطف و کرم خداوند تعالی آن است که ایشان نیز

در آن ممالک بشریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنند و مسلمانی را قوت دهند تا باشند که پادشاهی چند روزه دنیا بپادشاهی آخرت

و قافیه قره خیرالملک من الاولی متصل گردد در این وقت از آن طرف ایلچیان رسیدند و تحفها آوردند و خبر سلامتی ایشان و معموری آن ممالک

سنقف

گرده و محبت و دوستی که میان ایشان بوده بموجب محبة الآباء قرابة الابناء تازه گشت بازین ایلچی امیر شیخ محمد بخشی ایلچی فرستادیم تا خبر سلامتی رسانند

سیورغاتی که بجهة فرزندان و اهل کشاده باشند تا بازرگانان سلامت رفت و آمد کنند که این سبب آبادانی ممالک و نیکنامی دنیا و آخرت و توفیق عنایت الله

و مراقب حال باید و داد رفیق اهل ایمان باد تم حضرت خاقان سعید فرمود که ایلچیان را اطراف از چون ایلچی مذکور آن که با تحف و هدایا آمده بود و حسب

طلب اردو چیتسا نام ایلچی بر کس و ذکر مجموع ملتمسات ایشان را ساخته و همه را با انعام و اکرام مراجعت داده اجازت مراجعت نمودند و باز فتنه فرمودند

و از ... **ذکر رفتن ایلچیان بدخشان و رفتن ایلچی بجانب ختای** ... شاه بهاء الدین بدخشانی قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود و اظهار

نموده که سپاهی روان فرمایند تا ولایت را تسخیر و فرزندان خود را بیابند تشریف بار داد آنحضرت برادر فتنه قرار کرد در اوایل حضرت سعید در سال گذشته

... رسیده شاه بهاء الدین بقبول احوال وزیر مشغول بجا و اداه ... و از دیگر نموده بادو کرد ایلچی ... مقام معتبر بود ... بر مرزها ... معین

... احوال ... حضرت فرمود که امرا ... امیر سید ... امیر فیروز شاه متوجه ... شده در طلب جز فلک ...

میرزا ابراهیم سلطان در آگیند و امرا ... رسیده میرزا ابراهیم سلطان ... فرموده شاهزاده و امرا ولایت بدخشان نموده ... جلال الدین

با لشکر ... شاه بهاء الدین ... بدخشان ... لشکر ... میرزا ابراهیم سلطان با لشکر ... در کوشک ...

کوهها ... و جنگهای ... رفته بود لشکر ... گذشته بولایت ... و فتنه قرار یافت ...

از آنجا ... احوال ... لشکر ... مردم ... جبال ... کس ...

... لشکر ... بدخشان ... حکومت آن ولایت را به شاه محمود ... شاه بهاء الدین

... ایلچی ... مستحق ... جلال ... اعتماد

... حضرت خاقان سعید ... روز ...

و شیخ ... خراسان ... ایلچیان ... سمرقند متوجه خراسان شدند ... سلطان

هرات ... ایلچیان ... استقبال ... فرود آوردند ... سلخ جمادی الاولی ... بیک ... همایون ... روز چهارشنبه

پانزدهم ماه مذکور ... **ذکر احوال ولایت خوارزم که در این سال هشتصد و پانزده داخل دیوان اعلی شد**

چون ... احوال خوارزم ... سال ... ابتدا جلوس ... سال ... احوال ... و شرح وقایع آن ولایت

... حضرت صاحبقران امیر تیمور ... خوارزم ... آنحضرت ... سلطنت

... مملکت ... چنانچه ... خلیل سلطان ... ماوراء النهر ... خوارزم رفتند و میان ایشان

امیر ... شاه ملک ... خوارزم ... ولایت

... خوارزم ... شاهرخ ... خوارزم ... امیر ... ولایت

... خلیل سلطان ... سمرقند ... خوارزم ... پادشاه ...

... حضرت خاقان سعید ... خوارزم ... پادشاهی ... خلیل سلطان ...

بود به هم شاه پریشان گردید منهزم و مخذول شده و تفصیل آمدن ایشان به [illegible] سبق ذکر یافت و امیر الکا همچنان بر قرار حاکم خوارزم بود تا در شهور سنه احدی
و عشر [illegible] خان [illegible] یافته [illegible] پادشاه شد امیر ادکو [illegible] بود و الکاء [illegible] حاکم خوارزم ساخت [illegible]
در شهور سنه ثلث و عشر فوت شد و تیمور خان پسر تیمور قتلغ خان پادشاه شد و قصد امیر ادکو کرد و او منهزم بخوارزم آمد و یراق کرده بجانب [illegible]
و در [illegible] کرده روزه خوارزم است [illegible] غازان از جانب تیمور خان [illegible] تیمور [illegible] حاکم خوارزم بود
[illegible] آمد و امیر ادکو شکسته بخوارزم رسید و این حال [illegible] غازان [illegible] بخوارزم آمد و امیر ادکو [illegible] محاصره کرد [illegible]
آنکه جلال الدین پسر [illegible] خان تیمور خان [illegible] شکسته [illegible] غارت کرد و تیمور خان [illegible] جلال الدین سلطان پیغام رسانید که
پیش از این تیمور خان [illegible] الکنون من خان شده ام [illegible] جلال الدین سلطان [illegible]
فرستاد که [illegible] ادکو [illegible] سلطان محمود [illegible] جلال الدین سلطان [illegible] خطبه بنام [illegible] جنگ [illegible]
که [illegible] جلال الدین سلطان [illegible] صلح نمود و گفت [illegible] تیمور خان [illegible] تیمور خان [illegible]
خوارزم رسید [illegible] غازان [illegible] تیمور خان [illegible] جلال الدین سلطان [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] غازان خان [illegible] تیمور خان [illegible]
[illegible] غازان [illegible] امیر ادکو صلح کرد و بیرون آمد [illegible]
محاصره کرد [illegible] جلال الدین سلطان [illegible] غازان [illegible] خوارزم [illegible]
هفت ماه [illegible] محاصره کرده [illegible] صلح [illegible] صلح گفته ایم [illegible]
خان [illegible] کرده و امیر ادکو خبر یافته استقبال نمود [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نزدیک رسید امیر ادکو [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] امیر [illegible] رسید و مردم امیر ادکو [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] بیت [illegible] عجب [illegible] آب [illegible]
[illegible] از خوف امیر ادکو [illegible] رسید [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] آمد و امیر ادکو [illegible] بخوارزم فرستاده [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] و [illegible]
[illegible] امیر ادکو [illegible] بخوارزم [illegible]
[illegible] و مردم شهر [illegible] و در این سال یعنی سنه خمس و عشر حضرت خاقان سعید لشکری نامزد خوارزم فرمود
امیر [illegible] امیر الیاس خواجه [illegible] و امیر موسی [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] امیر ادکو [illegible] و صد [illegible] چون خبر لشکر [illegible] کرد و [illegible] صلح [illegible]

و بعضی براه جیحون [illegible] و باقی جنگ [illegible] ایشان [illegible] امیر [illegible] فرستاده [illegible]
فرستاده [illegible] خوارزم [illegible] صلح [illegible] امیر [illegible] و امیر الیاس خواجه [illegible] رفته [illegible] خوارزمیان
[illegible] جمعی که مایل جنگ بودند [illegible] از خواص و عوام بیرون آمده جنگ [illegible] چون سخن صلح در میان
[illegible] لشکریان [illegible] خوارزمیان [illegible] جنگ سخت کردند [illegible] امیر ادکو [illegible] رسیده
[illegible] روز [illegible] ایشان [illegible] خبر ادکو شنیده [illegible] خان [illegible]
در عقب آمده [illegible] حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متغیر شده فرمود که امیر [illegible] خان [illegible] عزم
خوارزم [illegible] لشکر [illegible] النهر [illegible] آن حضرت [illegible] در آن نوبت [illegible] ظلم [illegible]
فرموده که چون [illegible] بتوفیق الهی خوارزم مسخر [illegible] کرد در آن نوبت [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] امیر [illegible] خوارزم رسید [illegible] ادکو [illegible] خوارزم [illegible] بسیار کرده [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] بعضی را کشته و جمعی را [illegible] خوارزمیان [illegible] حضرت
خاقان سعید کسی را که [illegible] خوارزم ظلم کرده [illegible] رعایا [illegible] شده بجانب [illegible]
[illegible] و امرا [illegible] کرده [illegible] شهر [illegible] و سادات و [illegible] شهر [illegible] بیرون آمده شهر را تسلیم
کردند و امرا [illegible] بجانب خراسان و ماوراء النهر باز گشتند و امیر شاه ملک چند روز [illegible] امور [illegible] جمهور [illegible]
مملکت و وضع قوانین [illegible] فرمود [illegible] تمام [illegible] خواص و عوام سرانجام نمود و [illegible]
[illegible] و اوایل سنه ست و عشر بدار السلطنه هرات رسید و خوارزم [illegible]
و بعد از چندگاه حکومت خوارزم [illegible] تا آخر ایام حیات در تصرف او بود ذکر احوال فارس و عراق و رفتن میرزا
اسکندر بشهر قم [illegible] میرزا اسکندر چون در ممالک فارس و عراق فرمانفرمای [illegible] شد قصد [illegible] قم کرد و چند [illegible] خواجه
محمد قمی فرستاد [illegible] خواجه [illegible] بود [illegible] خواجه محمد [illegible] میرزا اسکندر عزم محاصره قم نموده
قلاع نواحی [illegible] قم [illegible] جنگهای سخت کردند [illegible]
اسکندر را [illegible] در این حال [illegible] حاکم ساوه [illegible] قم فتح نمود [illegible] ساوه [illegible]
میان او و خواجه محمد قمی [illegible] خواجه محمد را [illegible] فوت [illegible]
[illegible] شد میرزا اسکندر [illegible] اصفهان [illegible] خواجه محمد [illegible] میرزا اسکندر
فرستاد و پیغام داد که [illegible] حکومت قم [illegible] شهر تسلیم کنم [illegible]
[illegible] خواجه محمد [illegible] قم [illegible] شهر [illegible]
ساخت [illegible] برادرزاده خواجه محمد امیر محمود در شهر [illegible] امیر محمود [illegible]

امیر محمود و بیش از پنج شش کس خانه و انبار دروازه کیکان بیرون رفته امیر محمود را گرفت و فوجی از لشکر میرزا اسکندر که بضرورت ملتزم کار گشته
در خانقاه خواجه علی صفی در بیرون میمن دروازه بوده چون از کمین بقصد بیرون آمده در شهر بخشنده و امیر محمود را مقید بر پای قلعه برده خواجه محمد را در قلعه
چندان کس نبود که جز باغی قیام تواند کرد بضرورت بیرون آمده او را باصفهان برده و خواجه محمد را با برادرزاده‌اش نفتش آورده و
حکومت قم رجوع بعبدالله پروانچی شده و ضبط اموال حسب الحکم مقرر گشته میرزا اسکندر درین سال اصفهان را تختگاه ساخت ع اصفهان از
صفای دیگر شده

ذکر احوال مملکت آذربایجان و امیر قرا یوسف ترکمان

امیر قرا یوسف او در خواست اوج عشیره را الطاف پیاپی
کرده او این سنه قرا یار بکر رفت وجهت پسر خود پیر بداق که او را بپادشاهی برداشته بود چنانچه مذکور شد طوی بزرگ ترتیب نموده هزار گوسفند
و صد مادیان ذبح فرموده امراء و اعیان آذربایجان و کلانتران ترکمان را اسبان نامدار و پیشکشهای [illegible] داده [illegible] سپاه [illegible] کرد
و صورت واقعه آنکه از سرداران روزگار که نام ایشان بر اوراق [illegible] لشکری [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
بعد از طوی توجه بدلیس شده [illegible] امیر شمس الدین [illegible] بجا آورده و از آنجا بقلعه [illegible] رفته [illegible] محاصره آن [illegible] و بار دیگر [illegible]
خزاین در قلعه آن نهاده [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] آمده [illegible]
[illegible] طلبیده [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
و قتل عظیم شده از آنجا بشهر [illegible] آمده و امیر قرا عثمان [illegible] شکست یافته بقلعه [illegible] متحصن شده امیر قرا یوسف [illegible]
از آب فرات عبور نموده متوجه صحرای [illegible] گشت [illegible]
[illegible] در سلطانیه [illegible] امیر قرا یوسف عزم عراق عجم کرده [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] رجب [illegible] تبریز باز گشت [illegible] قراباغ [illegible]
از تبریز [illegible] شیخ ابراهیم [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] شیخ بهلول [illegible]
بسیار گرفتار شده [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
کرده [illegible] آذربایجان [illegible] امیر شیخ ابراهیم و شیخ بهلول [illegible] قاضی را مقید
بتبریز آورده [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] شیخ بهلول [illegible] قاضی [illegible] شیخ بهلول [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم در تبریز [illegible]
قرا یوسف [illegible] محرم سنه [illegible] [illegible] در تبریز محبوس بود

وقایع سنه ست عشر و ثمانمائه [illegible] میرزا محمد جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان

حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

نمود و در قم آن کار بر اطفاء حضرت صاحبقرانی [illegible] میرزا محمد جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

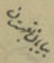
ذکر استیلای خاقان [illegible]

حضرت خاقان سعید [illegible] عزم یورش آذربایجان [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] آذربایجان [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] عراق عرب و مملکت آذربایجان [illegible] امیر قرا یوسف
ترکمان [illegible] آنحضرت [illegible] عراق و آذربایجان [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فروغ آن [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
نامه [illegible]

صورت مکتوب که بجانب اسکندر فرستاده

جناب [illegible] السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خوارزم و خراسان [illegible]
[illegible] انتقام

اورا نامه فرموده صد هزار سوار و هر یک چون ابری فزاین و برقی درخشان اراده دوری میکردن علاوه شده و هیچ اثر [illegible] با این خاندان که عقد
دا باشد از انفصام مصروف باد این جرئت نموده که [illegible] نموده [illegible] که [illegible] از سر [illegible] نکرده بر شیوه مخالف [illegible]
انتقام [illegible] و شرفاء و فضلاء [illegible] از [illegible] [illegible] از پیکر [illegible] و [illegible]
و در جنوب [illegible] و [illegible] رسید که [illegible] دشمن فوت کرده و طمع او در مملکت زیاده گردد و می باید که اول [illegible] لشکر
شده و در صدد دوری اتفاق [illegible] باشد و بجهت مجموعی [illegible] هر چه صلاح وقت باشد [illegible] از جهات
از امرا و هر که صلاح [illegible] مشورت نموده هر چه مقرر شود با تمام رسد انشاءالله چون نامه تمام شده و شرف اختتام یافت در مجلس
ابوسعید ملک فرستاده اگر حضرت خاقانی سعید ابوسعید [illegible] را [illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible]
انحراف نمود **شعر** [illegible] هر [illegible] **؛** انگشت خورده [illegible] **؛** و [illegible] [illegible]
ساخته [illegible] **بیت** [illegible] **؛** گیتی ز بهر مقدم سلطان کامکار **؛** از ...
شاخ [illegible] **؛** هر [illegible] شهریار **؛** [illegible] و اکابر و اشراف [illegible]
اکناف [illegible] و [illegible] امیر [illegible] امیر حسن [illegible] و [illegible] سپهری و حکام [illegible]
بدرگاه جهان پناه جمع آمدند و اسباب [illegible] مخصوص شده و حاجات [illegible] [illegible] رسانیده با خلعت
مقرون شده و اجازت یافته بر سر اشغال [illegible] رفتند **ذکر مخالفت میرزا اسکندر و فرار او بجانب کرمان** در آن زمان که رکب
ظفر نشان در قشلاق [illegible] بود ابوسعید ملک از جانب اصفهان عود نموده و عرض رسانید که میرزا اسکندر [illegible]
انحراف یافته است و حالا [illegible] [illegible] میرزا اسکندر بر سریر سلطنت عراق و فارس [illegible] سکه و خطبه
بنام و القاب حضرت خاقانی [illegible] داده ایلچی [illegible] [illegible] فرستاده و [illegible] نخوانده [illegible] [illegible]
و عدد سپاه از ذرات آفتاب افزون شده رایت دولت [illegible] افلاک برافراشته و رایت سلطنت با قلام [illegible]
[illegible] [illegible] سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] بنیاد [illegible]
[illegible] و سر از ربقه طاعت آنحضرت بیرون آورده و [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] فارس و عراق [illegible]
آمده [illegible] [illegible] [illegible] لایغنی من الحق شیئا [illegible] [illegible]
که جواب نامه [illegible] در بحث [illegible] که همراه ابوسعید ملک آمده بود بعرض رسانید آنحضرت [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] اجازت فرمود و [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] [illegible] میرزا اسکندر را [illegible] [illegible] [illegible]
مصرع [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible] مخالفت [illegible] کرده و خطبه و سکه بنام خود ساخت
و راه خراسان [illegible] کرده سرداران [illegible] و جمعی از اصفهان [illegible] فرستاده [illegible] غارت کردند و [illegible]



بیابان بجهت آن خراسان آمده چون [illegible] آنها [illegible] بوده [illegible] از ضرب تیغ خراسانیان فرار نموده میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] **بیت** [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible]
[illegible] **؛** [illegible] **؛** اللهم وفق لما [illegible] **ذکر ایلچی فرستادن میرزا اسکندر بجانب [illegible]**
میرزا اسکندر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فرستاده [illegible] [illegible] سیستان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و چون این قضیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سیستان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت خاقانی سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] **شعر** [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] نکرد

شعر اگر نباشد تیغ سیاست سلطان ! بنای ملک بیکبارگی شود ویران ! از راه محاربه التفات [illegible] و رفع [illegible] شود
بنابر آن آنحضرت فرمود آنچه شما میگوئید عین صواب و مصلحت ملک است اما اگر فرزند اسکندر را از روی نادانی و غرور جرأتی بر حرکات ناشایسته
اقدام نموده باشد که بنصیحت پند مشفقانه از کردار او برآید و بر قبایح اعمال و فضایح افعال خویش واقف شده از در توبه و انابت درآید و اگر دشمن
باشد بدست [illegible] برآید شعر اگر بجنگ میسر شود که بار دشمن ! ره وفاق و روی آشتی بهتر از جنگ است ! ما را نظر بر آنست که رعیت پایمال نشوند [illegible]
دعا گفته ذکر احوال عراقین و آذربایجان و توجه میرزا اسکندر بعزم رزم و از راه برگشتن امیر قرا یوسف زمستان را در تبریز
گذرانیده اول بهار بولایت خود رفت امیر شیخ ابراهیم را که در تبریز مقید داشت گذرانید چنانچه گذشت و هم چنین محمد پسر منصور برادرزاده [illegible]
جاگیر که در تبریز اسیر بود [illegible] بود و [illegible] و [illegible] ایام [illegible] آذربایجان بتسلط
و غلبه مشغول بود [illegible] شعر گشت چون پر دین [illegible] کار کند [illegible] گرفت ! امیر
قرا یوسف [illegible] ره یافت [illegible] امیر قرا یوسف شنود که محمد پسر منصور که امیر او را
نگاه داشته بود باز مخالفت نموده و در قلعه [illegible] خواجه جمال الدین [illegible] گرفت [illegible] که موجود بود [illegible]
و خواجه را در قلعه [illegible] حبس کرده و در نواحی همدان خبر آمد که میرزا اسکندر رسیده و شرح این سخن آنست که میرزا اسکندر
[illegible] اصفهان [illegible] سلطنت ساخته بود و [illegible] سلطنتی نهاد ع که از [illegible]
[illegible] بعزم تسخیر [illegible] آذربایجان از راه [illegible] توجه نموده [illegible]
رسید از [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] هر دو لشکر [illegible] از قضای الهی امیر قرا یوسف [illegible]
و از ضعف [illegible] مردم او [illegible] و بضرورت [illegible] میرزا اسکندر خبر یافته گفت قرا یوسف [illegible]
و دست [illegible] ضعف [illegible] پادشاهزاده [illegible] بر اوج [illegible] برافراخت و [illegible] بر کنگره [illegible]
[illegible] سلطنت باصفهان آمده امیر قرا یوسف [illegible] مراجعت [illegible] رسید امیر [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] تمام [illegible]
[illegible] و در این سال شاه محمد ابن امیر قرا یوسف [illegible]
قصد امیر محمد [illegible] حاکم شهر [illegible] شاه محمد غالب آمده امیر محمد را گرفته در قلعه [illegible] محبوس کرده [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] و در این سال [illegible] والد عبدالرزاق ابن اسحق السمرقندی تاب الله علیهما در این سال [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] که [illegible] ! [illegible]
[illegible] ! [illegible] ! [illegible] ! [illegible] !
وقایع [illegible] و ذکر [illegible] میرزا بایسنغر از مازندران بخراسان چون فصل زمستان بآخر رسید نسیم
جان پرور بهار [illegible] صحرا و [illegible] شعر جوانی و جوان [illegible] !

میرزا

[illegible] جوان [illegible] پر [illegible] السلطنه [illegible] میرزا بایسنغر را که باشرف مناقب پادشاهی [illegible]
[illegible] کامکاری [illegible] شهریاری در [illegible] خراسان [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] اوایل محرم [illegible] قشلاق مازندران بصوب خراسان معطوف ساخته چون خورشید عالم آرا
[illegible] جاده [illegible] و چهارم صفر در [illegible] نزول فرمود [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] ! [illegible] ! [illegible] !
[illegible] شعر خاک [illegible] ! [illegible] ! ذکر [illegible]
[illegible] قشلاق مازندران [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
و عجب [illegible] آنحضرت [illegible]
و فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] ماوراءالنهر در این سال [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible]
میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا الغ بیک

امیر موسی کاوا و امیر محمد تابان را بگرفت [illegible] و میرزا ایرک [illegible]

[illegible] از غور و سبزوار [illegible] ... استان آمده بود عازم اندکان شد امیر موسی کاوا و امیر محمد تابان و امیر [illegible] اندکان [illegible]

[illegible] میرزا ایرک [illegible] امیر موسی کاوا و امیر محمد تابان و امیر [illegible]

دیگر [illegible] امیر رستم [illegible] امیر سلیمان [illegible] اندکان [illegible] میرزا احمد [illegible] امیر رستم و باقی امرا

اندکان را [illegible] بولستان بازگشتند

ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب ممالک عراق و فارس

چون آفتاب عالمتاب [illegible] نقطه اعتدال ربیعی رسید و خورشید [illegible] سراپرده پادشاهی [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] چهاردهم محرم [illegible]

[illegible] و چون رایات حضرت [illegible] همایون [illegible] امیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

سعادت [illegible] حضرت [illegible]

و امیر [illegible] میرزا اسکندر [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیر یوسف خلیل [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] یوسف خلیل [illegible]

[illegible] امیر یوسف [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فتح دار الملک شیراز و تسخیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فرستادن [illegible]

[illegible]

ذکر جنگ سلطان [illegible] و فتح اصفهان

[illegible]

عالیشان بنیاد ابراهیم سلطان ... ماه آفتاب اشراق سلطان آفاق ... آن فرخنده که خورشید سپهر مملکت و ماه آسمان سلطنت

میرزا ابراهیم سلطان را سلطنت مملکت فارس ... تعیین [illegible] و فرمود ... دولت ... سپاه و حشم و مراتب [illegible] و

[illegible]

ذکر معاودت سلطان ... بجانب خراسان و آمدن ... بجانب سمرقند

حضرت سلطان آفاق چون بفروغ رای آفتاب اشراق ممالک فارس و عراق [illegible] و ولایات با رباب استحقاق تفویض [illegible] رکاب سعادت [illegible] دولت [illegible] جهان [illegible] و از تختگاه فارس [illegible] یزد آمد و از راه بیابان بقهستان خراسان عبور فرمود و در قصبه جنابد [illegible]

[illegible]

[illegible]

از فضل الهی خواهد انصاف داد که نه با نژاد آن ایام دولت شاهزاده صبح امید بشارت اقبال که بر آمد دارا دودمانی محتشم را رانده آنکه
چراغ افروز فرزندان روشنان تابخشید که شاه افروزان آسمان و روشنان دامن شرع باند داشته در فروغ آن خواهد چه پیشگویان این دو بیت
که خورشید جود ما را در نوبهار جوانشاه و زر زر جانب باغ گرایش نمود و گلستان عهد ما را بدین شکوفه‌ای نو رسیده شمیم عنبر نسیم فرمود بر ما
فرض عین است که مردم دیده جهان بین را در اوراق صفحات عالم طواف دهیم و بچشم عقل و نظر بصیرت نگاه کنیم و در آن حکمت که قصدیم دانستیم
قرة العینی بصیرت افزائیم بحکم این قضیه رای عالم آرای اشرف فرمود که فرزند اقرار شده در تاج سلطنت دولت علیه الملک غیاث الدین بایسنغر
میرزا بایسنغر بهادر که از غیب دولت غیب در تربیت که تاج مخالف را آب دهد و مهر شته که بر سپهر دولت نگین سلطنت یابد
بخشد در باره او نازه انعامی از زلف داریم و محقق وسیع به مواجب او سپاریم و امرا و شجاعت پیشه هنرمند اندیشه و وزرای صاحب
کفایت صاحب درایت در دیوان او جمع فرمائیم و علما و عالم و فضلای بنی آدم و ظرفا سخنوران و شعرای سخن‌پرور در سلک
ملازمان او تعیین نمائیم بنابر آن ولایت طوس و مشهد و ابیورد و نسا و جرجان و جوشان و فارس و یازر و تمام خوارزمات
و اسفرائن و شادیاخ وکبود جامه و مضافات و منسوبات جرجان با نفوذ زر زر نذر دادیم و زمام مهام آن را بایست بقبضه اهتمام
نواب او باز گذاشتیم اگرچه ذات قرة العین را ابد عین الله سعادت ابدی و عنایت سرمدی از عهد مهد که مهر سکوت ساز چشم
با قوت برداشته تا این زمان که بر بساط نشاط بر راز نشاط و انبساط قادر گشته در همه احوال از رضع فعال و محمود خصال بوده و در نظر
اهل بینش صورت و سیرت او مستحسن نموده و بناء ادب آن تربیت تربیت تعلیم مولانا مستغنی یافته و انوار لمعات الهی بر اوراق
آگاهی او فیضان تابانست از آنکه مهر شفقت آنکه ما در حق او دیده برنتافته ۱ آفتاب هست در انحاء چشم ۱ شعله ایست از ذاتی پادشاهی
که لمعه ایست از برق بیدی الله لنوره من یشاء و پیدای خرام او ساییم تا در نور آن انوار بهار جهان را به دیده دوربین معاینه بیند
دیده مخالف را انگاه سفیدی های سر زیانی انباشته گرداند و رشته اعتصام از حبل الله با عقاید متین محکم ساخته سرشته طنابه خیال
از غایت اطناب مشارق و مغارب رسانند باید که رتبت آفتاب سایه رایات او که نمود در سایبان ظل الله است آسایش بیند
که نبات روا زندگانی سحاب سنبلو فرزند در آب و دیده را در جهنم بیک هنگام خواب صبح آید و کوس عدل آوازه بگوش جهنم گرداند که از
صفقه آن نوشیروان از خواب آید برخیزد و طعم جهانی هم خورد که با عهد سخنگ به پای پس گزید و در چهار ربع ولایت از دو طرف
انصاف دو وار سیاست بصف فرماید که هر آن خانی را از رشته آفتاب نه تنها به دو مشرق و غرب عالم آفتاب سار تبجهان اگر
که ماشرا آفتاب بی‌لقب در ولیعهدی کبری سپهر آرد و والطف فرزندی برآن اگاه شود انعام بر کف اجابت ببراه و رحمتی بر آن پاک گشته دور حرف
که قصه محتاجی غنچه شاکر از رشحه سحاب با هر برگ و شیم گرامی بر آن ستون و رونده آن جاه برگ را در چمن امید گل مراد شکفانند و از این کار آن
بپرانند پشت کمان که در دل شب گرسنه این نخبه که زبیچاره ارزش گنه دستان شیخ بابواب انعام و بر ارحب اکرام و در سرایم تعظیم و
تنعم کرم منزل کرم در دو چشم غنایت منور عرضه بروشنان کار در آن گر خواهد کرد انبره و در در این الشکر برکار و از رعایت فرزند بار کرده زمین
بر بس کننده و اسیر تنگنا برج خاک چنان گردان گردانند که پرگار سپهر در عبرت آن کار سرگردان بمانند و اگر در این سواد اقت خطیر را گشته

ساز دکه چندین دو ابر نقود از کجا آید یقین دانند که دایره اشکوهای حمای انکار بالاشد که مثقات است و دو ابر شکم سلطانی
دوابر گشت معدورات سکه شرط به چنداین کرده بر زن آورده که کرد نثر آن آورد به نحو دو رو خزانه ابر باشد که پرگار بر گردان
اندیشه ما گرداگرد آن موده مسیر شده و چون پرگار کار بر این مرکز دارست انبساط جمله آن دوابر سپهر چو پایان ارضای فرزندی گردد ع
چو پرگار در دایره است عزیب ۱ بجمی بهادر که در ناموری در بابها باشند اگر چه در سلک نسب نسل قهستند لیکن ناوار سلطان
خسروی دور کرده اند و نظم امور ایشان زدن نور بطاق حرمت پیرایه کرسی ذروه دولت داده اند تا قبیل که چشم نیاز از عهد او داشته
کار خود در آیا بیچ سپرده استناکی با مهر تمام جگر ابر را قطره قطره کرده تا برگشت ایشان مایه لطفی بجا برده در زمین امید دارند پاره پاره
تخم پاکنده را ایشان را بپرورش داده امید بر دارد باید که در معاملات ایشان طریق انصاف مسلوک دارد تا از دود رقم ظلم اهل قسم
صبح امید خورشیدی تفنداکش ۱ و سایه مرحمت بر ایشان و از جور و حیف محفوظ دارد و بعین عنایت منظور گرداند سبیل
امرا و اکابر و سادات و قضات و ائمه و اهم و خدم و حشم و عامه رعایا و کافه برایا و اوطان بایست که نوره او اگر پادشاه و فرمانروای
خود و فرزند او فرزند دانسته تمام آن ممالک را الحکم حکم او شناسند و سعادت دولت او که مقرون آیت ابت اسا است که نموده عینی
معظم و سر مهی جسیم شمرند و شکر اللهم او را بانده دوع و ثنای سلطنت بجای آرند و از اشتغال شبه نثانی در شرع معاملات و رد آن بابت
نواب و کارشناسان فرزند او فرجات که بند و سران بقرطاب و کرد نارد طوق اطاعت برشانند تا مرحب از دیاد حرمت
در مرحمت او گردانند الله تعالی ۱ و تاج بخشی خاص فرمودن ساختن حضرت خاقانی سعید با سرخس و دو خانی سلطان بایسنغر بهادر را
سال اول فصل بهار در هنگام اعتدال ربیع بهار که از هر گوشه بساتین نسیم وز نشوه نما در اهتزاز آورده مرغان خوش الحان در پرواز شدند
حضرت خاقانی سعید منتصف ذی الحجه سنه سبع عشر از دار السلطنه هرات بجانب سرخس نهضت فرمود و در آن اثنا بعزم
زیارت مشایخ در بافته فریب بهنه جبار که نمود و در مزار بود و الا لولو صاحب الشیر و الطیر سلطان طریقت شیخ ابو سعید ابوالخیر
قدس سره نزول فرمود بزیارت آداب آن مقام بجا آورده و چند روزی در صحاری و دشت خاوران بعزم شکار بر نشسته و کلنگان بر
بچنگل چرخ و شاهین و شنقار را شکار گرفتار گشت و بعد از فراغ از شکار برای اطاعت شکار شهزاده جوان بخت برادر امیر
اجازت معاودت بجانب هرات ارزانی داشت و امراء اطراف شبل ابو سعید را بازگرد تا تاج الدوله رستم ارلات و دیگر از خدمت امرا
داده و در ماه ذی الحجه سنه سبع عشر جانب شهزاده بایسنغر بهادر بر خرم با ایشان کرد منجمه مصلحت بر آن ازنشد به آن جهت استحقاق جواز
اکابر را مخاطر آن بلاد گوهری فرمود و دانشمند و جماعه و حوالی که سبب آسایش شیر ازه آن بلاد است ازاصم استقبال جواز
تنظیم و اجلال بجا آوردند و شاهزاده هر اشغال که با حال آن بلاد و راه باشد بود با انواع رعایت انجاست اصلاح فرمود و چند روز انتعرض بسید
و جانور پرانیدن اشتغال نمود شعر هر جانور که از سر دستش گشاد یافت ۱ مرغان چرخ را همگی نامه دار کرد ۱ و بعد از چند گاه به بارگاه
سلاطین پناه باز آمده و حضرت خاقانی سعید بصوب اطراف باد غیس نهضت فرمود و اوایل خرم امراء که در رکاب قزاقان حولو دیو
بار دوی اعلی رسیده بودند و عرض رسانیدند که احوال آن دیار بر حسن انتظام است و بمن کامل آن ایران است همگی قرار یافته ابر حسن کار کرده بر سر استان

وپیش امیر قرا یوسف رفته بود باز آمده احوال آن ممالک را عرضداشت نمود و او واسطه عموم امیر شاه ملک بموکب همایون پیوست
ودر آن ایام در خراسان چندان باران آمد که عمارات ویران شده اکثر قنوات انباشته گشت و او واسط صفر خبر
وفات وندی سلطان دختر سلطان اویس از جانب ششتر رسید و آنحضرت امیر توکل برلاس را بجانب فارس
پیش میرزا ابا بکر ابراهیم سلطان فرستاد و رایات همایون غره ربیع مراجعت بجانب دار السلطنه هرات نمود و دوم ربیع الاول
درباغ زاغان بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر بنای قلعه دار السلطنه هرات** اهل بصیرت
بر متفطنان واجمل بالسان صدقانی الاآرین سعی نموده اند که نام ایشان در جریده ایام باقی باشد بنوعی که
سیلاب فنا آنرا محو نتواند کرد وازینجهت بر افتتاح آثار پر شان اهتمام نموده و همت کامل و جد و جهد وافر در تشیید بنائی
کوشیده که غبار هلاک وصدمه روزگار رخسار آن نپوشد و اسم و رسم آن در جهان ناپایدار باقی ماند بنا برین مقدمه
حضرت خاقان سعید در این سال به تشیید حصن حصین و تشیید قلعه منیع بدیع در دار السلطنه هرات اشارت فرمود شعر
ان آثارنا تدل علینا ٭ فانظروا بعدنا الی الآثار ٭ و آن قلعه ایست بر اواده شمال شهر که در زمان ملوک کرت ملک فخر الدین ساخته
بحصار اختیار الدین مشهور و ذکر او محمد سام آنرا بقلعه امیر دانشمند که از امرای معتبر خراسان بود قتل نموده و
امیر صاحبقران در وقت فتح هرات دیوارهای شهر خراب کرد اما قلعه را بمعتمدان سپرده و بعد از چند گاه فرمود که بنیان آنرا نموده
اصل شهر فاصله پیدا ساخته تا قلعه را سرکوب نباشد پنجاه گز دیوار را از جانب شرق برزمین رسانیدند و منقصه در آن رو بود
نسخه کار کرده و حضرت خاقان سعید چون سریر سلطنت جا نزد شرف ساخت دیگر باره در باره عمارت شهر ارج اهتمام فرمود
چنانچه شرح آن مذکور شد و آنحضرت در این تاریخ فرمود که همان حصار قدیمی که بر روی خاک بخت خام بود بسنگ و گچ و آجر
قلعه ساختند که بر بسیط خاک بنا شد بدان حصانت و استحکام بدان رصانت در هیچ ملک بنظر در نیامده شعر
حصنی حجرش جواهر پاک ٭ اصلش چو زمین ستون افلاک ٭ چند بیت در صفت قلعه و تاریخ عمارت که بعضی از آن بکاشی بر
کتابه قلعه مبارک نوشته از ثبت شده نظم نهاد مرتبانی این حصن عالی ٭ بمیمون زمانی و بفرخنده اختر ٭ ربیع دوم و سال ٨١٨ از هجرت
که رفته ز بطحا بیثرب پیمبر ٭ بوضعی نهاده اساس بهری راد ٭ که شش پنج دروازه بیرون نتواند ٭ همانا پنج در پنج برج حصارش ٭
ببین تا بدان مجموعه ضرب بشمر ٭ در پس ثبات اساسش بدانی ٭ اگر جزو در سنه در این سنگ بنگر ٭ نیاید شود اصل و فانگردد ٭
که دایر بود آن عدد تا بمحشر ٭ مهندس بنا داده دروازه بروجش ٭ قصوری بتوفیق بروجی مدور ٭ زندی ولایت چو ایوان کسری ٭
زده حصانت چو سد سکندر ٭ بنای کاخش چو ایوان کیوان ٭ بنرزال ابد در نگردد مشبر ٭ سپاهی او بعضی زیب بنا در زر
زوایای او بعضی زیب و کوهر ٭ نهادش چو جان بسنده اسکن ٭ ترابش چو نور است در چشم اختر ٭ والحمد لله علی حسن الاختتام
ذکر فرستادن ایلچیان بجانب میرزا بایسنغر ابن میرزا عمر شیخ میرزا بایسنغر در عراق از کار امیر الیاس و محمد سلطان
دمی خوشدل نبود چنانچه مذکور شد از برادر خود بملک پرتسید عزم کاشغر نمود که بسوی فرستان پیش حضرت خاقان گیتی

خبر

خبر عزیمت او بشنید توکل برلاس را با تحف و تبرکات پیش فرستاد مضمون آنکه اطال الله تعالی بقائه فی ظل دولت
الاسلامیه و حصول مرادات الشرعیه و فور سلام و صنوف دعا که نسایم آن از مهب فیض اشفاق باشد و بریاض
نفحات سعادت که از روضه گشن ...ها و مکی کلیه ملطف جاودان ناسخ ... ضمیر
احوال شده اشتیاق واتحاد ... ملاقات عزیز فرزندی خوق الحد ... توفیق تلاقی مقصد بادشاه ... ربیع الاول
از دار السلطنه هرات انعقاد عجز در حالتی که شکر مواهب واجب است ... چنین استماع میرود که
و ... بمجرد سخنان غیر معتبر اهل فساد و صورتی که شخص ... بدان ... و این خبر در ملک ... ربیع
و سبب ... سلطنت ... چون دار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که آن فرزند عازم خراسان است
بیچ وجه ... کمال ... این جانب نسبت با برادران و فرزندان من المهد الی اللحد معلوم دارد وثوق کامل و اعتقاد شامل
آنکه ... تمام ... فرزندی کامل ... باشد انیفورت ازرو ... صله
و راه ... رفیع ... ملاطف و تعطف و ... حقیقه ... شاید ...
انقراضی ... اختیار ... مجموع را این ... تر ازام
الامانی ... والتوفیق من الله ... عرش ... باقی باد
ذکر آمدن ایلچی امیر قرا یوسف و خبر وفات میرزا اسکندر امیر قرا یوسف ... محرم ... مرداد شاه ... سبک
گوزاری مشهور ... بود بدرگاه عالم پناه ارسال نموده فرستاده چون ... جلوس ... گفته ... لب رسانیدن
مضمون آنکه اگر آنحضرت قلعه سلطانیه را باین جانب سپارد ... آنچه وظیفه دولتخواهی باشد بکار آرم حضرت خاقان سعید فرمود ...
آن خواهد بود که ایلچیان آمده شده ... پسر خود را پیش فرستد ... سلطانیه ... چه رسد
... والیم و ایلچی ... اجازت مراجعت فرمود و درین ... خبر آمد که ... اگر آنحضرت بعد از فتح ممالک فارس
و عراق بحکومت ممالک ... شاهزاده چند روز ...
مرحمت ... نعمت ... اوج ... جوانه ... آخر
... شعر ... شاه مقبل نماند ... حضرت خاقان سعید ...
میرزا ایلچی ... امیر یوسف ... امیر قرا یوسف ...
معین شده ... الیاس ... و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بقلعه سلطانیه ...
آنحضرت امیر ابراهیم ... فرستاد که با امیر ... بجانب ری روند و ...
امیر قرا یوسف متوجه شود ... اطراف ممالک ... فرموده ... **ذکر**
رفتن میرزا سعد وقاص پیش امیر قرا یوسف ... ربیع الاول ... ابن میرزا سعد وقاص ...

اگر امیر بسطام جاگیر خبر به امیر قرا یوسف ... سلطانیه شنیده و پسر خود را در قلعه ... پیش ... آورده ... [illegible]

ملازم حضرت خاقان سعید استماع این خبر متغیر گردید و فرمود که بسطام را تربیت کرده ایم و چون دشمن قصد او کند و او پناه به ما آورده اورا ... [illegible] ... چون فرمان ... امیر بسطام ... [illegible]

چون این مهم مقرر شده استمالت نامه بنام امیر بسطام ... میرزا سعد وقاص ... [illegible]

امیر قرا یوسف ... [illegible] ... امیر قرا یوسف ... [illegible]

ملک عراق عجم ... گفت شعر ... [illegible] ... امیر بسطام ... [illegible]

... میرزا سعد وقاص ... امیر قرا یوسف ... پسر امیر بسطام ... [illegible]

... میرزا ابا بکر ... میرزا سعد وقاص ... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت خاقان سعید ... [illegible]

... [illegible] ... شعر ... [illegible]

رعایت ... میرزا رستم ... [illegible]

ذکر یاغی شدن میرزا بایقرا و قتل میرزا اسکندر بفرموده برادر او میرزا رستم

چون میرزا سعد وقاص ... [illegible]

... میرزا رستم میرزا اسکندر ... حضرت خاقان سعید ... [illegible]

... میرزا بایقرا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... میرزا سعد وقاص ... [illegible]

... [illegible] ... شعر ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا اسکندر ... [illegible]

... میرزا اسکندر ... اصفهان ... میرزا رستم ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا اسکندر ... [illegible]

بنفشی ... [illegible] ... و لشکر اصفهان ... میرزا اسکندر ... [illegible]

گرفتار شده ... اصفهان ... میرزا رستم ... [illegible]

... میرزا ابراهیم سلطان چون خبر مخالفت میرزا بایقرا استماع نمود ... [illegible]

اسکندر را ... [illegible] ... خراسان ... [illegible]

... میرزا بایقرا ... [illegible]

... شعر ... [illegible] ... میرزا بایقرا ... میرزا ابراهیم سلطان ... [illegible]

اسباب قتال ساخته باستقبال ... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... میرزا ابراهیم سلطان ... میرزا بایقرا ... [illegible]

... میرزا ابراهیم سلطان ... [illegible]

... میرزا بایقرا ... [illegible]

... [illegible]

با میرزا بایقرا ... میرزا اسکندر ... [illegible]

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب فارس کرت ثانی

حضرت خاقان سعید چون خبر مخالفت میرزا بایقرا شنید ... [illegible]

... [illegible]

... میرزا ابراهیم سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... امیر قرا یوسف ... [illegible]

... [illegible]

... امیر بسطام ... [illegible]

... امیر بسطام ... امیر قرا یوسف ... [illegible]

... [illegible]

بمیرزا ابراهیم سلطان بعضی که کومک شده روند و بار او که پیشتر رفته اند بپیوندند و باتفاق عازم شیراز گردند لشکرها بموجب فرموده در شهر
شده باهم پیوستند نظم بر این گونه رفتند تا قصر زرد ۞ زگرد سپه شد هوا لاجورد ۞ و چون میرزا بایقرا خبر لشکرها شنید در مضیق تفکر و حیرت
تحیر سرگردان شد و اقامت شیوه تنجیه خود را امید داشت و بنابر این خیال محال می پنداشت که موکب منصور بجهت ... نموده و آوازه آمدن
آنحضرت جهت بیم او خواهد بود و چون میرزا ابراهیم سلطان با لشکرها جهان بود نزدیک شیراز رسید میرزا بایقرا چاره کار بر حصار حصین و کریزگاه و مکان
و پناه ساخت و موکب منصور از راه فیروزکوه از سمت دیگر شعبان با صفهان رسید و در آن مقام فاتحه میرزا ابراهیم سلطان عرضه داشت رسانید
که میرزا بایقرا در شیراز است آنحضرت بمجرد استماع این خبر عزایم پادشاهانه در حرکت آورده از موضع ... مهیا بر رسم ایلغار بر سمند باد رفتار
سوار شده سپاه نصرت پناه بر یمین و لشکر ظفر بر یسار روانه شد رمضان اعلام فتح پیکر و چتر فرخ اختر از افق الله اکبر طالع شده بظاهر شیراز
رسیده در فضای ... میدان سعادت سراپرده دولت بر کشیده و چون میرزا بایقرا از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت دانست که
اختر شب تاب بآفتاب عالمتاب نماند نظم در خشیدن مه چندان بود ۞ که خورشید تابنده پنهان بود ۞ در حال بنظم امور و تهیه
و ترتیب اسباب سپاه ذکر خود فسلان را پیش شاهزاده جوان بخت غیاث الدین میرزا بایسنغر فرستاده طلب شفاعت نمود نظم
که من بنده ام هرچه فرمان دهی ۞ اگر تیغ بر نام و گر می نهی ۞ شاهزاده حمیت ... بر سبیل ... و عرض حضرت اعلی رسانید که اشان ... کاشت
اند و میرزا بایقرا شیخ است ... علامی ... حامی ... شده و مجرم ... جرایم الصراط ... اینه عفو ... نموده و پیکر جهان ... رحمت آسمان ... اگر
اگر اجازت باشد او را بایتیغ و کفن بدرگاه عالم پناه آورم تا منشور رحمت ... ساختم سوگند ... قتل جزا ... نبیرده بتوقیع فاتح ... جسم
موشح گردد آنحضرت شفاعت فرزند ... قبول فرموده میرزا بایقرا شب پنجم رمضان از شهر ... و ... از شیراز بیرون آمده بشرف ...
آنحضرت ... بعفو ... اجازت ... که از برای اصلاح ... اقلیم فارس ... پادشاه ... بهمه ...
با رای موافقه ... و چشم عنایت ... ملک کاشت و شعار ... ع ... از چهره روزگار ایشان برداشت ۞ ذکر
حالاتی که بعد از ... میرزا بایقرا واقع شد چون خاطر حضرت اعلی از قضیه میرزا بایقرا فراغی یافت و او نیز از غایت انفعال مجال اقامت
نداشت و کفایت او در آن ممالک محل اعتماد نبود رای اعلی چنان اقتضا فرمود که او را بطرف قندهار و گرمسیر فرستند تا با میرزا
قیدو صاحب شود و ... را با ... روانه داشت و موکب ... بدار الملک شیراز در آمده فرمان ... نافذ شد که ...
امرا و ... لشکرها که در عهده ... ایشان است ... روند امیر یادگار شاه ارلات و امیر ... بر لاس با لشکرها ... بحار
بطرف قلعه سفید و شولستان رفتند و امیر شاه ملک با ... بجانب ... روان شده میرزا رستم عازم اصفهان
گشت و آنحضرت ... فرخنده شیراز محل اقامت ساخته ... ملک ... پرداخته مقصد از ... اساس سلطنت
فارس ... ع مدرکاه ...
و ملک گرگین از ولایت لار و ناحیت ... کعبه آمال ... قبله اقبال ... شده ... پادشاهانه ...
رسانیده محل قبول یافت و آنحضرت ... اکرام فرموده ... و جوان ... ایشان اجازت ... آنحضرت

ایلچی

ایلچی بجانب شوشتر فرستاده بود سلطان اویس این شاهزاده شیخ علی ابن سلطان اویس را استمالت داده و او
شاهزاده را موزه دکرم ... فاتحه همراه ساخته بشیراز آمد و حضرت اعلی ایلچی را عنایت فرموده رخصت معاودت نمود و ...
ماه رمضان را در دار الملک شیراز گذرانیده هلال فرخ فال شوال بفروغ عام افروز جهان نور گردانید نظم روز طرب ... روزه
بپایان رسید ۞ رایت سلطان عید بر سر میدان رسید ۞ آنحضرت جهت اقامت نماز عید ... نمود نظم خوش نسیم ...
آب کنار ۞ غریب را وطن خویش بر در یار ۞ ... نیاز بر آوازه از شکفته ... طلوع کوکب عید
بمیون باد ۞ کرامت طلعت ... جهانیان بمیون ۞ اخلاف چو ماه از محاق ... ۞ و ملک ... دولت چون هلال
روز افزون ۞ ذکر تسخیر فال و نمودن بعضی ممالک عراق عجم بانابیه اعظم الیاس خواجه بهادر چون ممالک ... باز بگیر
سعی و تعلق ... حضرت خاقان سعید در ... کردار ... در کنف رعایت و حمایت ...
حمایت او نوانند ... تعیین فرموده ... امیر ... خواجه بهادر ... قم کاشان ...
تا ... حکومت ... و ... تمام مهام آن ولایات را ... و ... و فرمان ... که ...
و ... آن ولایات ... لشکرها ... باشند ... دنیا
و آن ... تفاوت ... موصل ... آتش ...
... ضبط ممالک ...
... و ...
... ع ... ذکر عزیمت سلطان آفاق بعزم
زیارت حضرت شیخ مرشد ابو اسحق ...
... بیقین ...
حضرت خاقان سعید ...
بیت ... ۞ ... ۞ ... ۞ خلاف ...
... ابو اسحق ابراهیم قدس سره العزیز
... ۞ ... الدنیا ... ۞
... بیت ... ۞ ... شیخ ابو اسحق ۞ ... ۞
... ابو اسحق ...
رسید جبین اخلاص ...
... اکرام ...
... زیارات ... بزرگان ...

و از راه کوار بجانب شیراز عود فرموده و عنایت آنحضرت باره دیگر سلطنت مملکت فارس را بفرزند سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان ارزانی
داشت و ایالت تختگاه سلیمان را بحسن تربیت او بازگذاشت بطوق [illegible] بر زبان شفقت راند که اگر [illegible] چشم زخمی رسانیده
که حسن حکمت الهی در آن باشد مصرع شاید که چو بینی خیر تو در این باشد و از خواب غفلت بیدار شده و عواقب امور بچشم بصیرت
بیند و پشت بمسند [illegible] دولت که [illegible] جلیف [illegible] و عادت [illegible] این [illegible]
مصرع [illegible] که [illegible] این [illegible] بجمال فرزندی [illegible] از خواب [illegible]
[illegible] و طایفه که [illegible] شیطان [illegible] ایشان [illegible] بود جزای اعمال [illegible] و [illegible] افعال [illegible]
اختیار [illegible] از [illegible] رجا بفضل الهی واثق است که [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بصورت التعظیم [illegible] بر صفحه [illegible] و [illegible] آن [illegible] آنحضرت
اصول اعیان آن مملکت [illegible] تربیت فرموده و کار مملکت فارس [illegible] مملکت فارس [illegible] آن
[illegible] خوف و خطر گشته [illegible] سلیمان [illegible] کرمان [illegible]

ذکر نهضت موکب ظفرنشان بطرف ولایت کرمان

حضرت خاقان سعید [illegible] تسخیر مملکت فارس [illegible] بجانب
کرمان [illegible] سلطان اویس [illegible] ابراهیم [illegible] سعادت [illegible] عنایت [illegible]
نشان فرمان [illegible] ترشح [illegible] واجب است که [illegible]
در [illegible] تخصیص [illegible] ایشان [illegible]
این خاندان [illegible] جناب [illegible] عنایت [illegible]
[illegible] چشم [illegible] اخلاق و کرم [illegible] که چون [illegible] واقف [illegible] بجانب [illegible] چنانچه
مکتوب [illegible] آن [illegible] نهضت مبارک [illegible] اخلاص و [illegible]
دواعی [illegible] اخلاص [illegible]
اختصاص [illegible] حقوق [illegible]
حکم [illegible] سیاست [illegible] حاصل [illegible]
چون ایلچی بکرمان رسید [illegible] سلطان اویس [illegible] ایلچی [illegible]
چون جواب [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اهتمام [illegible]
[illegible] جانب کرمان [illegible] شعر [illegible]
[illegible] بمشهد [illegible] شاه

شجاع

[illegible] که [illegible] اعنایت [illegible]
[illegible] که [illegible] شعر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] مرتضی اعظم و شیخ الاسلام اعظم [illegible] آنحضرت جناب [illegible]
اکرام و احترام [illegible] خاقان [illegible] آنحضرت [illegible]
خراسان [illegible] سلطان اویس [illegible] آنحضرت [illegible] سلطان اویس [illegible]
آن [illegible] موکب ظفرنشان بجانب

خراسان [illegible] وقایع سنه تسع عشر و ذکر مراجعت از ولایت کرمان بصوب مملکت خراسان چون [illegible] کرمان [illegible]
مرتضی اعظم سید [illegible] سلطان اویس [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] خراسان [illegible] ولایت
قهستان [illegible] خراسان [illegible] مصرع [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ذکر میرزا ارک

احمد و میرزا [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
هرات [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مصرع [illegible]
[illegible] مصرع [illegible] ذکر جلوس شاهزاده عالمیان
غیاث الدین میرزا بایسنغر بهادر [illegible] حضرت خاقان سعید شعر [illegible] الهی [illegible] غیاث الدین میرزا
بایسنغر [illegible] شعر [illegible] ۵۰

بغور دل دادخواهان رسیدی اشارت اعاده مستزده ذات پسندیده و صفات حمیده چون روح منور و عقل مصور با فر فرخنده که بر سر و قبای بزرگی
و ابر سریر بودی را بفر مقدم مزین گردانیده و صفات عالیه را بعقیقی لطافت بغیض بی ریب نیکو گاه باستماع قضایا و دعاوی رعایا کرده
حضرت شاه نشینه بموجب کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته مشغول گشته بمقتضی فاحکم بین الناس بالحق حکم می نمود و گاه بمقتضی
در حال ظالمان جفاکار دخل نکرده می فرموده و لکم فی القصاص حیوة عمل می نمود در دیوان قضا کالطالب روز بازار بر سر بین و نیب رونق
ناهموار و دوانیدن روزگار کمر انقیاد را بسته ایستاده بوده و گوش و هوش باستماع فرمان نهاده بدل و جان امتثال می نمود بیت
زبس هجوم سلاطین جهان نشسته بصدارش ۱ که آفتاب بصد حیله یابد آنجا بار ۱ کسی که آن برد در جهان از انصافش ۱
که بر وطر رسد از گردش سپهر آزار ۱ ذکر آمدن حضرت امیر سید شمس الدین ابراهیم بن محمد بن جانب سیادت مآب مرتضی اعظم
سید شمس الدین بن محمد قدس سره که نقیب سلطان اویس ابن ایدکو را سه شده بود از جانب کرمان بدار السلطنه هرات آمده بعرض
همایون رسانید که سلطان اویس موعظت و نصیحت اگرچه بسیار شنیده انه تا نشنیده حضرت خاقان سعید را نایره خشم اشتعال یافته
باحضار لشکرها فرمان فرمود و امرا و بهادران و لشکر بسیار نامزد جانب کرمان شده امرا امیر ابراهیم جهانشاه برلاس و امیر بایان کارشاه
اولاد امیر حسن جو ترخان و امیر علیکا کوکلتاش و امیر حسین صوفی ترخان و امیر فرخ شیخ و امیر خضر ... و امیر بیرس و از بهادران امیر
امیر عادل بیک و امیر سکندر و امیر بابا براق تیمور و از سیستان شاه قطب الدین و از فراه شاه اسکندر بیانقلیچ و باقی سرداران
مملکت نیمروز و امرا فارس و عراق تا چهل هزار سوار بحضرت شاه اوایل ربیع الآخر بنواحی کرمان رسیده و کرمان مجمع تفرقه و مامن
ربع وقت شده سلطان اویس به براق مقابله و مقاتله از شهر بیرون آورده و لشکر بسیار جمع نمود بروی نمی توانست ایستاد و پشت
بدیوار حصار باز داد شعر دشمن چو کرد حمله باران آتش بازی ۱ زان کوچ کار پشت بدیوار باز داد ۱ لشکر منصور حضرت سنان و حربت
تیغ بران و دبدبه دورباش عقاب پران آهنگ جنگ کردند و سپاه جان کرمان بقدم محاربه پیش آمدند بهر روز از آن زمان که شاه
نیمروزی بعزم جهانگیری از افق بحر نیلگون سر برآورد تا آنکه وقت که خرگاه زرنگار براطراف بنفشه زار سوی مغرب فرو بردن افزاران خفتا
و خاک و سر باران میدان هیجا فرش ادیم رنگ زمین را بجوی دیده دیران خراوت اطلس لعل بپوشاند و زبان سنان و بیان شمشیر جان
ستان شرح جدال و قتال میکردند بدین منوال هفتاد روز گذشته اهل شهر بتنگ آمدند سلطان اویس بتضرع سوال و پیش
امرا و فرستاد و کرد اگر حضرت خاقان سعید عون از جنبش و بر و رفت فرماید او اعتاد نموده بخدمت بنده که حضرت که جا اطاعت قبضه را
فرصته داشت باید اراده چون طلب آنحضرت بر رعیت مجبول بود عفو مبذول نموده فرمود که سلطان اویس چند گاه وعده کرده وفا
ننموده اگر حالا در این قول صادق است سکه بنام همایون ساخته و تا شهر سپرده نموده امرا برگرفته امرا و چون فرصت معاودت یافته سلطان جهانی دیدند
که امیر شیخ حسن که جماعت الغکان مملکت بود با سلطان اویس عهد و پیمان بسته پیش آنحضرت برده لشکر از اطراف کرمان برخیزد و کرمانیان
شادمان گشته امیر شیخ حسن را بموجب فرموده فرمان از خوف روان ساخته لشکرها از در کرمان برخواست امیر حسن جو ترخان با بعضی امرا او فوج جماعت
آمد و امیر شیخ حسن را به طرف پارس رسانید و از جهت آنکه هرچند ملازمت بیگانه و ملازمت ... آنحضرت نیابت اش

که هرچه در نامه برادران و مشفقی باید با مراد ... بنام و نشان نیز ... بنام و باری فرو ... و چون ... بیان اصاف اسلام ... ایجاب
آوریان سنتی مالوف و عادت معروف است و ممالک را که الکای این نوع با سلطنت و قوت یافته سلطان اویس از بهر اطمینان
خود بنده را فرستاده که از نیکان حضرت عهد نامه بدم تا بعد ... بموجب زمین بوس شود آنحضرت فرمود که تا الحال که فرقت شاه ... و قدرت
شامل بود عمل صالح است که اگر خواهیم بلطف او و عفو او و را فکم شنوانیم اما بنابر التماس سلطان اویس بجهت ارشاد ... انقیاد
خدا را جل و علا یاد میکنیم که از این ساعت که این عهد نامه در میان آمده دل و زبان ما و ظاهر و باطن ما در این سخنان یکسان
دوم که با سلطان اویس هیچ خیانت و در دل ندارم و قصد او نکنم و بقیه روح در دفع قاصد او کوشم و اگر پیش از این خبر عطف
حکم کرده ام یا بعد فرستاده ام یا پیغام داده ام یا نامه نوشته ام این زمان مخالف آنکنم و او با این وعده که کرده وفا ناید و با ... ای
وعده که تقریر کرده ایم ثابت باشیم و بر این عهد تا از طرف او نقضی پیدا نیاید و وفا نماییم او نیز می باید که با سلطنت ما زمام تسلیم بسپارد
مصرع گر از این طرف لطف و عنایت است و رعایت ۱ چون حکایت ... اتفاق در میان آمده اگر او از راه کمال ابا نماید ...
است سلطنت فرض عین است لشکر فرستادن بل عین فرض خود متوجه شدن اگر آنچه مذکور در آمد و فرزندان فرزند ما باشد
امیر شیخ حسن با این عهد و پیمان عازم کرمان شده ذکر قضایای ممالک ماوراء النهر جناب سعید بعد از این امیر زاده الغ بیک
هفته هم محرم در ساحل آب خجند برابر شاهرخیه سراپرده و ایوان بر کشیده و از جانب خوارزم خبر رسید که جیاره بردی جنگ
مخالفان را که بنا نهاده الوس اوزبک را مشغول ساخت میرزا الغ بیک بعزم معاودت بر سیحون پل بسته و او را مقصود سمرقند رسید
و در ربیع الاول امیر حمزه ترخان با تنجهان خراسانیه و بهادران امیر محمد صوفی و امیر سید ... بجهت ترتیب و عزیمت ماوراء النهر نمود
و میرزا الغ بیک ایشان را نوازش و پرسش فرمود و رعایت کرده و رخصت معاودت داده و میرزا بزرگ که در زمان عصیان ساکن
کاشغر بود و چون متوجه خراسان گشت چنانچه شرح آن گذشت امیر شیخ طغای را به نیابت خود در کاشغر گذاشته بود امیر شیخ بخود را
بسمرقند فرستاده و روح امیر بزرگ را تشفیع ساخت که میرزا الغ بیک گناه او در گذشت و کسی به کاشغر فرستد تا مملکت تسلیم نموده متوجه
سمرقند شود میرزا الغ بیک صدیق و محی ترکیت را روان فرمود و شیخ طغای کاشغر تسلیم نموده بسمرقند آمده و شاهزاده او را تربیت کرده و در تختی که
حضرت خاقان سعید از جانب مملکت فارس بخراسان رسید ایلچیان نقش جهان با پسر شیخ جهان از طرف مغولستان آمده پیشکش
و تنسوقات آنجا بایت آورده اظهار انقیاد نمودند آنحضرت ایلچیان را نوازش بسیار فرموده و اسباب و نعمت فراوان فرموده مستحکم ساختم
رخصت عود فرمود و از جانب ملک ... یک پسران ... بجهت آنکه ولایت ایشان ... ذکر مخالفت
توکل میرزا قیدو بهادر حضرت خاقان سعید در آن زمان که ممالک قندهار و افغانستان تا حدود هندوستان را بسیورغال
میرزا قیدو بهادر فرمود امیر بهلول برلاس را بضبط مصالح آن ممالک ملازم او تعیین نموده و این بهلول در وقت مخالفت شیخ نورالدین
با او موافق بود و چون شیخ نورالدین منکوب شد امیر بهلول را پیش آنحضرت آمده ... گناه او در گذشته او را ملازم
میرزا قیدو ساخت بنابر آنکه در زمان حضرت صاحبقران ملازم پدر او میرزا پیر محمد بود بهلول برلاس امیر الامرای میرزا قیدو شده

حکومت آنجا بر نشیبان حقوق داشت و تربیت او را نابوده التفات و طریق اخلاص مرعی داشت پانزده دست [illegible]

بالکل محکم ساخت و اسرار کریمان السلطنه برآورده و جمعی را چون حسن افتاجی و القمان و ارمشان بیع با خود متفق ساخته عهد بستند که

میرزا قیدو را از میان بردارند و میرزا سنجر را جای او بنشانند میرزا قیدو آگاه شده از میان ایشان کناره گرفت و حضرت جهان

عرضه داشت آنحضرت نمود حضرت اعلی امیر انوشیروان وجمعی تو چنانا نزد باده زنده بود رانامزد و آنطرف کرد و در نزد میرزا قیدو اینقوم را اور سند

و غاخان ادبار آورده و کردانند و کرمان فدیمی میرزا بر محمد که در میان کالفغان بوده چون آوازه سپاه ظفر پناه شنود متفرق کرامان برکشتند و

میل الیغت کاغذ میرزا قیدو و لشکر مستظهر شده و چون آفتاب تیغ جهانگشای کشیده روی بکالفغان آورده اعدای نابت [illegible]

نیاوردده ذره وار متفرق و پریشان شدند و میرزا قیدو مظفر و منصور بتخت بخت خود رسیده و بهلول برلاس و حسن افتاجی را بدار کرم [illegible]

نموده عازم خراسان گشته و امرا را مشغوغ ساخته بکناه اعتراف نمودند و از بحر کرم اعتراف جستند آنحضرت رقم عفو بر جریده جرایم ایشان

کشیده و از آن در گذشت **مصرع** گناه ما کرم او بهانه در شفیع ؛ اگرچه خاطر مبارک نواب فتوره نمود و در این اثنا ایلچی خضرخان بوجاب

تخت وبیع هندوستان رسیده و با اتفاق فرستاده آنحضرت که بعد از فتح ملک فارس بآنطرف رفته بود و همراه ایلچی بازگردانیده

پادشاهانه بعرض رسانیده و عرضه داشت که میرزا قیدو فاصله فرستاده که در ممالک هندوستان خطبه و سکه بنام او کنند و ما توقف [illegible]

آنحضرت نموده التماس نمود که چون اکثر ولایات هندوستان تابع فرمان خضرخان است اگر در خطبه بنام سلطان فقیه نام او بر دستور نواب خضرخان

حاکمه آنحضرت ایلچی با التفات بیشمار نموده و ایلچی دیگر همراه ساخته فرمود که در خطبه اولا ذکر القاب حضرت شاهرخی کشند بعد از آن

نام خضرخان بر زبان ایلچیان از بیت نمایند **ذکر فرستادن میرزا سیورغتمش بطرف بدخشان** شاه بیگ شاه از طرف بدخشان

چهاردهم ربیع الاول به دار السلطنه هرات آمده و بدرگاه عالمیان پناه از جاده ایلچی و قرابتیان شکایت کرد و شرح آن حکایت که شاه بهاء الدین

برادر اول ملک بدخشان اتابیک طلبیده بوده و باز قرار نموده و لشکر منصور قصد او کردند و او پناه بکوهستان [illegible] برده بتفصیل گذارش یافت

و امرا که در بدخشان طلب شاه بهاء الدین بهر گوشه رفتند و اتباع او سر بر ملک بدخشان نیافتند مملکت بدخشان را ضبط نموده و محمد برادر شاه بهاء الدین

[illegible] در شاه بهاء الدین بجانب مغول رفته و از آنجا بازپس بازآمده با وجود این ترکان اعتماد بر کرم آنحضرت نموده ببدخشان آمده و احوال [illegible]

اختلال بدخشان بازنموده خاطر خطیر آنحضرت که عکس پذیر انوار تقدیر است ضبط و ارادات آن ملک را مقرر فرموده میرزا سیورغتمش بهادر

عنایت فرموده خان او امیر نوامی آن نواحی را بکف کفایت و قبضه درایت حواله او فرمود و جناب شاهزاده در اوایل جمادی الاول

با لشکر انجم آنطرف شده آنولایت بحسن خدم او رتق و فتق یافته و ارتفاع اندازه یافت و ساکنان آنولایت آسوده شدند و امیر سلطان [illegible]

بوجب اراده متوجه آنطرف شده و شاه بهاء الدین هم اجازت یافت **وقایع سنه عشرین و ثمانمائه و ذکر ولادت**

شاهزاده رکن الدین علاء الدوله الحکم لله ملک مبارک سیر اختر ؛ گردون ملکت را دولت بیدار شد ز رس ؛ کواکب سعادت عنایت الهی

طلوع کرده و نجوم کامرانی از مطلع تابنده با بلندی ایوان پادشاهی روی نمانند شرف آمده و برجیس سپهر سلطنت با اوج کمال پیوست یعنی

اقبال و سعادت شاهزاده رکن الدین میرزا علاء الدوله ابن میرزا بایسنغر شب پنجشنبه غره جمادی الاولی وقوع یافت **شعر** طلوع کرد

بن کیشق برج حمل ؛ بر آسمان شرف نجوم مبارک فال ؛ خورشید عالمتاب منیر [illegible] چون سر بر اورنگ شهنشاهی [illegible] بجل [illegible]

و العزم را بپا داشت کرد و در خاندان بلند پر قیمتی بروی بر جابق ارض نهاده سپهر دم [illegible] بر سر خسرو شاه پرش آورد **شعر**

دامن فلک نیز آفتاب پر بندگی کرد ؛ چه بین بشارت خوش صبح چون زبان بکشاد ؛ سامعی که بسعود آسمان تا باقی نوتا و مطلع [illegible]

از آن استفاده سعادت فرموده زهره بنوای برج قران برجست نظیکن کیوان و از رقص حالت آورده بهرام [illegible] برج [illegible]

بوقت طلوع با اصطرلاب آفتاب ارتفاع وقت گرفته و بیوت سیمین ماه و کلک تدبیر شهاب [illegible] طالع همایون با جدول [illegible]

و شنگرف شفق بر اوراق افلاک کشیده حضرت خاقان سعید و جناب شاهزاده جوان بخت میرزا بایسنغر را از ظهور قرة العین نوزده [illegible]

فزوده و مسرت الحواه را آینه مراد روی نموده امید بفضل الهی واثق است که با طلوع مطالع پادشاهی ارتفاع خواهد نمود و الحمد که

نقشی که بر آینه خیال آمده بود عیان بچهره جمال نمود **ذکر احوال امیر سید فخر الدین وزیر و مآل حال او** در این سال عجب [illegible] قضا و قدر

آسمانی و حکم تقدیر یزدانی از کمی [illegible] روزگار آشکار شده و نقشی از کعبتین فلک روی نمود که در اول عهد جهان [illegible] [illegible] نظر [illegible]

و قلم محرران بنیاد بنا بر آن شرح آن مده قلم را قرنا صاحب خبرت بچشم عبرت و دیده بصیرت در احوال روزگار و اوراق لیل و نهار

نکو گشته و به دولت نام مود [illegible] **ع** ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون ؛ او تفصیل این سخن آنست که چون میرزا بایسنغر مسند دیوان اعلی

مشرف ساخت امیر سید فخر الدین با نواده صاحب دیوان بوده و ساخته در حق وی [illegible] شغل دیوان موقوف و روزگار را محصور [illegible] و از [illegible]

اموال فاروق [illegible] دولت گردون [illegible] فرعون عهد شده و در آن ایام حضرت خاقان سعید میرزا بایسنغر صاحب اعظم خواجه

نظام الدین احمد این خواجه [illegible] اولاد سید و در دیوان نشانده صاحب شاه را به خرش [illegible] و حاضر جواب بود و بر حالات

وقوف یافته بجهات لطیفه و پیاده فرج میکرد و سید را مجال تقلب نبود و او جنگ می کرد اما جو محل حیله نداشت و چون [illegible]

بر مکنون اسرار و مخزون ضمیر او واقف بود خوف او زیادت شد و در تاریخ سنه [illegible] غیاث الدین سالار [illegible] امیر سید تقریر کرد

و او را معزول ساخته یکسال صاحب دیوانی شده باز سید بر خواجه غیاث الدین سیصد تومان تقریر کرده خواجه غیاث الدین وقایت

رحمت می نمود اما تهات او بر حسب الخواه اسرانجام بنیوسید و خواجه و عمال او را بر سر حساب آورده ضبط و تحصیل ایشان [illegible]

تحقیق پیوست و همه را تنبیه ساخته وزارت خواجه غیاث الدین چون سیل زود منقطع شده و روزگار چنان او را بیفشرد که خون

از ناخنش بیرون آمد و سنون قضا نظم قدر و منشا بر جریده او کشیده و امیر سید فخر الدین باستقلال صاحب دیوان شده و از آن

جماعت که در بار او سعی کرده بودند بتکلیف [illegible] سیصد تومان برگرفت و در استیصال و استهلاک ایشان اغلب شرارت بجا آورد

شعر روزی که روز است ما با براحل روزگار ؛ در عاقبت تلخکن و کرتاه دولت ؛ دست ستم دراز مکن با نظر مدار ؛ آنکا بر در اجابت مظلوم

در بست ؛ سلک ماه و روم است و سامی آن که [illegible] الحجه سیدهٔ حضیض [illegible] از اوج قبول ترقی نموده پایه منصب یافت که ماه و آن

در تصور بکنجد و رونق کار او بجایی رسید که فرمان [illegible] جهانی چون قضا و قدر نافذ شد و درگاه او [illegible] وکیاره بارگاه او [illegible]

امور و احبار و اخیار روزگار آمده بجاه او در وزارت منتشر شده هیچ وزیر امیر ارادت نداد و نجابت بخوصه مرادات الهی [illegible]

و جانب ماچین و ختن با چین پاسبان و تحفه و پیشکش بسیار مشتمل بر اطلس و کمخا و ظروف و آلات چینی و غیره ارسال نموده و برای [illegible]
و آقابان علی صدر پیشکش [illegible] آورده بودند و [illegible] که [illegible] گذشته باشد و [illegible] آینده [illegible]
از جانبین [illegible] مخالفت [illegible] و [illegible] نموده و [illegible] و یکجا [illegible] آینده [illegible]
و در گذشت اول که ایلچیان آمده بودند چون [illegible] امیر سید احمد ترخان [illegible] بجهت پادشاه [illegible]
بجانب ختن [illegible] و [illegible] فرستاده بود و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible]
گرفته بودند [illegible] سال [illegible] بودند ایلچیان [illegible] ساخته چنانچه گذشت روان داشتند و آنحضرت [illegible] همراه [illegible]
بجانب [illegible] فرستاد **ذکر نهضت رایات نصرت آیات بجانب ولایت قندهار** حضرت خاقان سعید نوبت [illegible] فتح ممالک فارس [illegible]
با میرزا بایقرا با وجود [illegible] شفقت و رعایت فرموده [illegible] آورده [illegible] قندهار [illegible] نبوده [illegible]
می نمود [illegible] میرزا بایقرا [illegible] گشته [illegible] قندهار [illegible] و آگاه شده [illegible]
فرمان [illegible] که [illegible] جا [illegible] و [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
و چون امیر [illegible] رسید [illegible] سلطان [illegible] غزنین [illegible] و سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] امیر حسن صوفی [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] میرزا قیدو و میرزا بایقرا [illegible] آنحضرت [illegible]
فرستاد که چون میرزا بایقرا [illegible] رایات ظفر آیات [illegible]
فرموده و در آن منزل [illegible] و جمعی [illegible] میرزا قیدو رسیده [illegible]
میرزا بایقرا [illegible] آنحضرت [illegible] میرزا قیدو [illegible]
[illegible] میرزا بایقرا [illegible] آنحضرت [illegible] اعزاز [illegible]
[illegible] جهان [illegible] رکاب ظفر انتساب [illegible]
[illegible] منازل [illegible] شعبان [illegible] آب [illegible] نزول [illegible] امیر حسن صوفی [illegible]
رسیده [illegible] آنحضرت [illegible] میرزا قیدو [illegible]
[illegible] باتفاق [illegible] و چون [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت مولانا [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] فتح [illegible]

برحضرت

بر حضرت دولت اقبال [illegible] درگاه عالم‌پناه آمد و قریب [illegible] پادشاه [illegible] میرزا [illegible]
ابراهیم [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] سپاهی چون [illegible] آفتاب [illegible] اسلام [illegible]
حضرت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] زمین [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] افغان [illegible] زمین [illegible]
پیش میرزا قیدو [illegible] آنحضرت [illegible]
میرزا قیدو [illegible] آنحضرت [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]
سعادت [illegible] **ذکر [illegible] حضرت خاقان سعید رسید** چون [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] آفتاب سعادت [illegible]
[illegible] فتح [illegible]
[illegible] ظفر [illegible] فتح [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] شیر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جهان [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
آفتاب [illegible] چون آفتاب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
از جان جهان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] علیه السلام [illegible] جهان [illegible] آفتاب [illegible]



لعیه والکرا چنین که از دانشمندان و لسان مذهب ... او در تمام فنون و حیثیت افزون که ... نقصان گذراند الفضه

چون آفتاب گستر روی نموده در اردوی همایون شکسته ... حاذق ماهر بود ... دار السلطنه هرات آمده استاد

هنروران کامگار از ماهران آن فن بود ... و حکمت افلاطون و معرفت بقراط در انواع معالجه ...

نموده در ... و ... برهان ... و همین دعای ... که دعای ...

بگر ... و حسن العقیده ... وزارت ... فنون ... با ... کمال ...

و ... با ... انتقال کرد ع ... کمال ... ۱ و ... کرام و ... انعام چنان ...

گرد ... ... **تفویض وزارت** ... این ... جهان آرای چنان اقتضا فرمود که ... وزارت

بکمال وزیری ... باشد که ... صاحب ... بر ... و دستور ... الملک ... علیا ...

در ... کان ... و ... و ... از فروغ رای همایون چون ...

آفتاب روشن باشد ... عالم ... دستور ... بحکم سیاق این کلمات و سباق این مقدمات حضرت

خاقان سعید تفویض منصب وزارت ... اعظم دستور ... الوزراء ... الملک خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی فرموده

و زمام حل و عقد و قبض و بسط ... کفایت ... در ... موال ... شروع نموده که ...

... در ... سخنان ... در کتب ... پادشاه ...

کامل و عادل ... مصالح سلطنت ... باشد ... کار ملک ... **شعر** ...

... ۱ ... ۱ ... وزیر ... پادشاه ...

دست و دل و زبان و چشم و گوش پادشاه است باید که ... چنانچه ... جوارح ...

... وزیر ... پادشاه ...

وزیر دانا ... نظام سلطنت ... چون ...

... حضرت خاقان سعید چون فروغ خورشید ... سی سال ممالک

... و ... دولت ... خانه ... و ...

... ۱ ... ۱ ... **خورشید** ...

... جهان ... چنان ۱ ... چنان ۱ **ذکر ... سلطان ... بهرام ... و اتفاق** ...

حضرت خاقان سعید ...

... ابراهیم ...

بتحصیل اموال که مردم ... منقبل شده ... فرمان ...

و امیر ... که ... آثار ... ملک ... شعر ...

... بر ... حضرت ...

... و امیر ... کار ایشان ...

... آن حضرت ... قشلاق ... و امیر ...

... ۱ ... ۱ ...

... ۱ ... ۱ ... ۱ ...

... ۱ ... و آن حضرت ...

... ع ... ۱ و آن حضرت ...

... **شعر** ... ۱ ... ۱ ...

... دار السلطنه هرات ... اعیان خراسان ... بتخصیص اعیان آن بلده ... **شعر**

... ۱ ... ۱ ...

... آن حضرت ...

وقایع ... و ... آذربایجان ... چون ...

... آذربایجان ...

... حضرت خاقان سعید ...

... آذربایجان ...

... **نجم** ... ۱ **ذکر**

... بدخشان ... حضرت خاقان ...

... بدخشان ...

... شاه ... حضرت ...

... ابراهیم ... شاه ...

... شاه ...

... حضرت ... خاقان سعید ...

برجلادت مقصور است واقف بود که باب پسر برادر حسن داروغه امرا ایلچی پیش پسر برادر او فرستاده جواب سوال فالنه
امرا و صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرد تا فرمان شد که شاه جهان الدین را بهرات فرستاده امرا و عازم برخشان شوند
و تا سلاطین آن بقطع رسیده سعادت نمایند امرا بموجب فرموده عمل نموده و متوجه گشتند و میرزا الغ بیک بخبر او را سوار بعد از
کار رفته شاه بود و لشکرها در آن ایام بسبب آنکه تا این موجب تو ریع آمدند **شعر** سپاهی گران سنگ چون کوه قاف ؛ همه مستعد از سر
آهن کلاف ؛ چون امرا و لشکرها بوضع کشم رسیده نه پسر شاه بهاء الدین که لاف جلادت زده بود بخود شوکت خود نگشته
داشت که مدام عقل خطوی بزرگ را ارتکاب نموده و از بد بختی اهل ایمان را پیش کرده جناب شیخ الاسلام خواجه تاج الدین حسن الملک
قرشی سره را که از کبار اولیا و بزرگوار بود شفیع ساخته سر بر خط بندگی و قدم در دایره فرمان برداری نهاد و جناب شیخ و الاسلام با امرای عظام
ملاقات کرده سخن شفاعت در میان آورده و امرا صورت شفاعت شیخ عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند و آنحضرت شفاعت شیخ
خواجه حسن را بحسن قبول مقبول داشته گناه برخشانیان را بذیل عفو پوشیده و خط احسان بر جریده جرایم ایشان کشیده و برخشانیان مال
معهود را زیاده تقبیل نموده امرا مظفر و منصور با ایل و رمضان بازگشتند و حکومت برخشان بر قرار سابق بر شاهان قرار یافت و زمان
جاوید فارغ در آن باب بنفاد پیوست **شعر** بخواهند کان گر کسی زر دهد ؛ بجای زر او شهر و کشور دهد ؛ **ذکر عصیان میرزا قیدو**
و گرفتار شدن و قید او مروه تشنه‌ای که عنایت ازلی ابواب سعادت بر روی او گشاده و اراده اصلی امور سلطنت بود و از این
مقصود راه نماید چنان باید که خوبیان و اقربای را چون فرزندان و برادران داند و از مراتب ایشان همه را بهره سازد چنانچه
حضرت خاقان سعید نسبت با جمیع اقربا و اجانب مشارکت در ممالک موروثی نموده و جای هر یک در لایق و مملکتی تعیین نموده و تحقیق
آن لطف و کرم برادران معظم آن بود که بحفظ دولت مشغول باشند و در شناخت نعمت و شکر آن با قصی الغایه کوشند و از کفران نعمت
احتراز نمایند و بادا و شکرگذاری در مقام عبودیت و نیاز آیند و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم و بسبب این
مقدمات شد تنبیه این کلمات تفسیر میرزا قیدو است که آنحضرت بانواع تربیت او فرمود و در حالتی که پدرش میرزا پیر محمد را پیر علی تاز
شهید کرد آنحضرت کشته بود کان او را بعقوبت تمام شکل کرد و حکومت ملک را بمیرزا قیدو داد و چون ایل و الوس او بسیار شد و دولت
او برافراشت غایت آنحضرت ممالک گرمسیر و قندهار و جاه سند تا حدود هند برادر مسلم داشت و در آن بلاد چنان حکم گرفت
که پیش خضر خان والی هند و سند نان فرستاد که خطبه و سکه در ممالک هند از شهر قنوج تا حدود ملتان بنام او کنند و با وجود آنحضرت
بر این نوع جرئت اقدام نمود و در وقتی که بهلول برلاس و حسن خناچی یاغی شده و قندهار را گرفته متصرف شدند و تضعیف نمودند حضرت
خاقان سعید ده هزار سوار جرار فرمود که بآنجا رفته شهر را از ایشان قرار رسانند و میرزا قیدو با قوت تا آخر بر مخالفان مستولی شد و باغیان
همه گرفتار چون موکب ظفر شعار را بگرمسیر و قندهار اشتلاق فرمود میرزا قیدو حال خود کرده شد و شرایط خدمت نگاه داشته نشد و در حسب‌بالیا
فوجی فرستاده که او را بعنف آورند و در این اثنا که آنحضرت امرا را فرمود که با او بلطف و مدارا معاش کنند و چون ایمن کرده او را
بپایه سریر اعلی آورند و چون شاهزاده بمجلس همایون رسید بعین عنایت ملحوظ شد چنانچه شرح این احوال بتفصیل داخل

کرفته شد

کرفته شده شاهزاده چند گاه در دار السلطنه هرات باحترام تمام گذرانید و چون طالع او را دون و بخت نگون روزگار او را رانگفته
گردانید و من یضلل الله فما له من هاد حبوب جوانان فتنه جوی تخیلات سلطنت و تسویلات شیطان در خاطر شاهزاده نشانده
او با یاران داشته تا بر جنبی شب دوشنبه نوزدهم رجب از حیاط دار السلطنه هرات فرار نمود و چاه عبور و در اثنای راه در آن دیار بسیار
در ورود ساعت خبر سمع اعلی رسید آنحضرت میرزا بایسنغر را فرمود که با جمعی دلاوران بشتابد و در ایران کار در جاده برباد و پایان چون
بر شاهان بجانب دولت هرات روان شدند و امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمانشیخ و جمعی امرا برادر شاهزاده روان
میرزا قیدو هم در شب بغرجه بدوران رسیده و به آنجا رفته و بشهری که کوکان نام داشت قید خواستند که در آسمان پر شود راکد و بر پیشینه شود آشنا
مردم بر شده و شنیده که شاهزاده روان براه فرار است از ادبار شاهزاده بوده باز گشته فاطمه چون باه و بشاهزاده بنیاد و از جمیع امرا میرزا قیدو
جماع کرد اما او به رسیده و خوف و دهشت او داشت مجال توقف نبود و بر طرف بدخشان شد خواجه نظام الدین که مناسب او بد و
با جمعی از خواص او روان شده و شاهزاده رسیده عنایت شامل ستاده رخصت بکرد تا خیانت کنان برده نایب رسید میرزا قیدو را
ایوادی کمین کرده چون نظام الدین شیرازی او را و بهبیان او آنکه گرفتن میرزا قیدو برادر خود تاخت و جمع را پریشان ساخت
و خواجه نظام الدین را زخمی گشت رسید و میرزا قیدو بقریه چیرور رفته مردم آنجا بر آن آگاه بودند و قطب الدین سرور گرفته چندان او را
گرده بسبول را کردیت پناه میرزا قیدو بود بقتل آوردند و میرزا بایسنغر چاشتگاه بقصبه او رسیده و زنجیان فرزند نایب دلاور با وجود
سعادت کرده و عمارت مورد شده از فرصت آنچه که فرارگاه شد و ده ول پلنگ و نه از فرصت ایشان که جای کشته شود **شعر** چه رستم چه رخش را از منصف بر انگیخت ؛ و زان شورش چو دریا کف بر انگیخت ؛ او میرزا قیدو در حوالی قریه میرزا
توقف شده و سلطان میرزا بایسنغر او رسید و بهلوان محمود شهرنه بهادری تمام نمود و دشمن را که جا در خیال نگذاشت که میرزا
بایسنغر نفس شریف بادر رسید آنگاه ماه رایت شاهزاده از افق سوکه طالع اوست و آفتاب طلعت عالم افروز از مشرق سعادت برآمد
میرزا قیدو شمشیر کشته پیاده شد و دست بر نبادار و گردن نگشته نهاد **ع** بگردم که گمند از بگشته بازم ؛ و امیر فرمانشیخ امرا بسته پیش
میرزا بایسنغر آوردند **ع** بقیه شاه قیده شد بقیه ؛ باقی فتحنامه جمعی از قبیله آنها گرفتار کردند فوجی براه فرار رفتند و میرزا بایسنغر او را
که کسی را ازو خبر غیر صدر جهان که موکب فتنه برد بیاساء بخضور رسیده و شاهزاده مظفر و منصور معاودت نمود و میرزا قیدو را
مقید بحضرت حضرت خاقان سعید رسانید **شعر** زهی سعادت و اقبال آنچنان پدری ؛ که از سعادت بخت آنکه یا برادر
و حضرت اعلی شکر خارق عطایا بجای آورده و در سیاست اصحاب جرایم بموجب عطفت و عقوبت عمل نموده میرزا قیدو را
از عقوبت خفیف را برین جنس فرموده و جمعی گنهکاران شمالات فشار کرده بوده منصب را از عنایت نموده غایت فرموده بایسته فرستادند از آن
گذرانید **ذکر عنایت که بشاهزاده جلال الدوله والدین میرزا سیورغتمش برسم سیورغال عنایت نمودند** چون خاطر خطیر پادشاه گرد دنیا
سرپرست از جانب میرزا قیدو فراغت روی نموده او را تاکید موقوف بجانب او بود بنوازش سعادتمند او زمره جلال و زینت اقبال
جلال الدین میرزا سیورغتمش برسم سیورغال عنایت فرموده فایده بکابل و غزنین و قندهار و ده افغانستان با ولایت غرش و شکر

تعلق بر برادر [illegible] مجموع آن ممالک را بتصرف نواب فرزند دولتمند باز گذاشت و گفت چنانکه اقتضای [illegible] ازین و
احتیاط عقل دوربین او باشد رعایت رعایا و حمایت برایا که زاد معاد [illegible] بپیرایه سیرت [illegible]
سازد و با خلایق که ودایع حضرت خالق‌اند طریق عدالت و سبیل مرحمت مسلوک دارد [illegible] فی الارض [illegible]
در حراست [illegible] و عدل [illegible] احتیاط و سیاست بجا آورد [illegible] قطاع الطریق [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] ابواب لطف [illegible] و حسن [illegible] رعایت نماید [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] و پادشاه [illegible] چند [illegible] فرماید [illegible]
عقل با کمال [illegible] آن [illegible] ناطقه سخن [illegible] قلم [illegible] جولان [illegible] بیان [illegible]
آن [illegible] شهزاده [illegible] که حضرت خاقان سعید جواهر الفاظ در سلک [illegible]
[illegible] دولت او [illegible] روی تواضع و مسکنت بر خاک عجز نهاد و گفت **شعر** ای شهریار [illegible] و شهنشاه [illegible] کار
جاوید باش [illegible] لطف کردگار ‖ بنده بر این درگاه که [illegible] لطف [illegible] عالم [illegible] حلقه بندگی در گوش [illegible]
چاکری [illegible] **شعر** بر این آستان همچو خاک [illegible] حکم و فرمان [illegible] شهزاده [illegible]
روز [illegible] فرموده [illegible] گوش هوش استماع نموده [illegible] مجموع [illegible]
آن ممالک [illegible] و حلاوت [illegible] **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بزیارت مشهد مقدس [illegible]**
سلطان [illegible] اوایل شعبان عزیمت زیارت سلطان خراسان **شعر** علی ابن موسی الرضا [illegible] که القاب [illegible]
[illegible] فرمود و چون [illegible] مشهد مبارک رسید شرایط زیارت بجای آورده [illegible]
رسانید [illegible] هزار [illegible] طلا [illegible] ساخته [illegible] فرموده [illegible] مرقد مبارک [illegible]
این [illegible] در جوار قبه حضرت امام علیه التحیة والسلام بنا نهاده بود [illegible]
ایام [illegible] باتمام رسیده [illegible] خاقان سعید [illegible] آنحضرت [illegible] باغ و سرا [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] زیارت مشهد [illegible] باغ و سرا نزول فرموده [illegible]
از مشهد بطرف شهر طوس رفته [illegible] یافته [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
فرمود و [illegible] رمضان [illegible] **ذکر احوال [illegible] در این سال** شاهزاده جوان‌بخت [illegible]
و تخت [illegible] بر زمین [illegible] پادشاهی [illegible] حکمت [illegible] صاحب شکوه [illegible] دولت ایام [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible] ظلمات ظلم [illegible] عدل و احسان رسیده [illegible]
[illegible] ارباب حقایق [illegible] پادشاهان جهان [illegible] بوده [illegible]
[illegible] نموده که انوار [illegible] آثار [illegible] آن [illegible] خواهد بود **شعر** در [illegible]

[illegible] بودی ‖ حضرتش مجمع ارباب حقایق بودی ‖ [illegible] آن بود که [illegible] رقم [illegible]
آن پادشاه [illegible] کشته [illegible] اول کتاب [illegible]
[illegible] و در باب [illegible] خان [illegible] رقم [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] ‖ یادگاری [illegible] بماند ‖ [illegible]
[illegible] دار السلطنه سمرقند [illegible]
[illegible] مغول رسید [illegible] اول [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] احوال [illegible] مغول [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] در این [illegible] احوال [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
بخت جوان [illegible] سمرقند [illegible] دار السلطنه [illegible]
خاقان سعید [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه سمرقند رسید **وقایع سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه و آمدن ایلچیان خطا**
[illegible] خاقان سعید [illegible]
ایلچیان [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible]
[illegible]
[illegible] مکتوب [illegible]
لفظا بلفظ نوشته شد **صورت مکتوب خطا بلا تغییر**

دای مینگ پادشاه معظم نامه ارسال مینماید به
شاهرخ سلطان نامی بیکنیم

خداوند تعالی دانا و عاقل بیافریده است تا ممالک اسلام آبادان گرداند بسبب آن مردمان آن ممالک و ... گشته اند

سلطان روشن رای و دانا و کامل و فروزنده و از همه اسلامیان بالاتر بود

خداوند تعالی را تعظیم و اطاعت بجای آورده و در کار عبادت او احتیاط نموده که ... نماید ... پیش ازین ایلچیان امیر سلطان

با مهم فرستادیم به نزد بیک

سلطان ایلچیان ... آب و ... و دیگر ... ایلچیان ... رسیده ... نمودند ... روان گردانیده

و ایلچیان بیک بوقا و غیره رسیده و جمعی با هم بجانب ما ... و ... و دیگر ... فرستاده و هر چه ...

رسانیده ما ... نظر کردیم صدق محبت ... دانستیم و ... شاکر گشتیم و دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم

دانایان و ... هیچ کس ... ا

سلطان عالی تر بوده باشد مردمان آن ممالک را نیک بتوانند دانستن و ... که ... رضای

حق است ... چگونه

خداوند تعالی ... و خوشنود باشد مردم و مردمان با همدیگر ... دل ... اگر چه بعد مسافت باشد ... و در نظر

هستی ... و ... چیز عزیز است ... و ... و اکنون ... رسیده و ...

... جهم ... ایلچیان بیک بوقا و غیره با هم فرستاده شد که نزد بیک

سلطان ... سنقر ... بیش بود ... ایلچیان ... و دیگر ...

... فرستاده شد ... و دیگر ... در ممالک چین ... باشد ... اندک ... آورده ...

... انکار ... است ... خاطر ... سال ... شد ... عالی است ...

سلطان ... باشد اگر چه اشیاء کهنه است لیکن موجب محبت ما باشد بقبول

سلطان و ... بعد ... بگوید که صدق محبت زیادت شود و ایلچیان و تجار ... آمد و شد کنند و منقطع نباشند

تا مردمان همه بدولت ... و رفاهیت باشند البته

خداوند تعالی لطف و رحمت زیاده گرداند این است که اعلام کرده شد والسلام

و مکاتیب ایشان که پیش حضرت سلطان آورده اند مکتوب بود و در هر مکتوبی نوع خط یکی باین خط مشهور که این سواد

نوشته شد بعبارت فارسی و دیگری بخط مغولی که خط ایغوران است بزبان ترکی و دیگری بخط خطای و زبان اهل خطای

در سه خط یکی و مکتوب دیگر که ... فرستاده بودند ... و ... و ... آن مکتوب بعینه همچنین بهر سه زبان

و در سه خط و بیک مکتوب بر مثال خط ... بهمین طریقه بهر سه زبان و در سه خط و تاریخ سال و ماه را نیز ... آن پادشاه نوشته بود

ع زین بیان بود حکایت شاه خطاییان

ذکر تزویج میرزا محمد جوکی بهادر با مهر نگار آغا دختر پادشاه مغولستان

و آنزمان که ... پادشاه مغولستان پسر خضر خواجه خان دعوت حق را اجابت کرده و برادرش محمد خان بسلطنت الوس مقرر شد ایلچیان پیش حضرت خاقان سعید فرستاده اظهار ... کرد و آنحضرت ... بسالها ... آراسته بود و چند کرت از ... حضرت صاحبقران بمغولستان رفته مصاحب ایلچیان روان فرموده ... تا ... نموده ... **شعر** ... پادشاهی و درج سلطنت

مطلع نور الهی آفتاب این دو دوده ‖ میرزا محمد جوکی بهادر برگزیده خاندان سلطنت و دودمان خانیت ... محمد خان بنات ... گشته قواعد محبت ... مهر نگار آغا دختر ... پادشاه خضر خواجه ... بنات ... جهان ...

... و دودمان سلطنت و فروغ خاندان خانیت بود جمعی از ارکان دولت همراه ساخته ... از مغولستان روان فرموده ... و ... رمضان ... دار السلطنه هرات رسیده ... استقبال بجای آورده مهد علیا ...

... پادشاهانه ترتیب نموده فرمود که در باغ زاغان مجلسی ... روضه رضوان ... و ... آن ...

... ماه ... و ... در ... ایوان کیوان ...

... از خواتین و ... شهزادگان و امرا و ارکان دولت ایلچیان

اطراف ممالک ... بر ... نشسته ... بسال ... ترین ...

ساقی ... آفتاب ...

... سعادت ... و ... خلافت ... و غنچه باغ خانیت ... شرع نبوی و قواعد

دین مصطفوی ... سعادت نشان ‖ ... بر تخت شاهی قران ‖ یکی مهر برج سپهر جلال ‖

دگر گوهر درج حسن و جمال ‖ چمن جشن ... سرو ... ماه ... بر ... و ... نموده

پر زهره و پروین **شعر** ... چشم ... ‖ ... زلف ... ‖ مجلس انس ...

بهشت برین ... آراسته ... عیش و عشرت بر اطراف ممالک ... ساقیان ماه ... جام جهان پرور ...

... مطربان ... **شعر** مطربان شکرین ... قول ‖ زهره ...

... ‖ و چون ایام جشن همایون بانجام رسید حضرت خاقان سعید ... مهد علیا ... آمده بود

انعام تمام فرمود و شاهزادگان و آغایان و ارکان ... چند روز ... ارکان محمد خان ... اجازت

مراجعت یافته عازم مغولستان شدند و آنحضرت تابستان در هرو و بادغیس ییلاق فرموده و با ارکان دولت مشورت نموده

... بپایان تصمیم یافت **احوال ... ابتدای این سال** در اول ... ماه محرم

بانوی عظمی و خاتون کبری ... بیگم دختر میرزا محمد سلطان که ... میرزا الغ بیک گورکان بود ... رحلت نموده ...

هلاشده امرش مدفون شد میرزا الغ بیک با وجود کمال [illegible] قرار شده [illegible] بر تخت و هر نفس از زادگاه
وخفقان شعلهای آتش می انگیخت شعر شد گرم دمش چون نفس کوره آتش • شد تنگ دلش چون دهن کوزه سیماب القصه
دست فرار در دامن اصطبار زده و دهان گوهر نثار بکریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده ترویج روح اورا صدقات مستحقان داد
در رسم آش و طعام و ختمات کلام ملک علام بجا آورده [illegible] از جانب ترکان آمده بعرض رسانید که [illegible] از جمله گریخته
آمده و جمعی دیگر تعاقب [illegible] شده و در سلخ ربیع الاول [illegible] براق اغلان [illegible] بجنگ روگردان شده انتجا بترکستان میرزا الغ بیک [illegible]
آورده و بشرف [illegible] یافته بعنایت مخصوص شده و در سلک شاهزادگان [illegible] منتظم گشت و چند گاه در سمرقند بوده میرزا الغ بیک
براق را بپادشاهی [illegible] فرموده اجازت مراجعت یافت و در اواخر ماه رجب [illegible] خبر آمد که [illegible] پادشاه کرده میان [illegible]
بلغاق است و در اواخر همین ماه ایلچیان خطای که [illegible] همراه ایشان بود بسمرقند رسیده و پیشکشهای [illegible] میرزا الغ بیک
[illegible] بخراسان فرستاد و بعد آمدن ایشان بخراسان [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
عزم [illegible] فرموده [illegible] سمرقند [illegible] باغ [illegible] رفته آنجا [illegible] خدایداد [illegible]
شرف [illegible] یافته و روز دیگر [illegible] صدر اسلام صاحب اسلام خواجه [illegible] رسیده [illegible] رسانیده و جانب
میرزا الغ بیک [illegible] گذشته [illegible] بخراسان [illegible] رسیده [illegible]
الغ بیک [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] در سمرقند [illegible] ایلچیان خطای که از خراسان بازگشته بودند [illegible] همراه ایشان [illegible]
خطای [illegible] استقبال [illegible]
رفته [illegible] خوارزم رسیده [illegible] شاهزاده [illegible]
عالی [illegible] بخارا [illegible] سمرقند [illegible]
بجانب [illegible] ذی الحجه بدار السلطنه سمرقند فرود آمد ذکر احوال
فارس و عراق عرب و آذربایجان در این سال [illegible] شاهزاده [illegible]
ابراهیم [illegible] شعر [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] عراق عرب [illegible] عجم و آذربایجان [illegible] ترکمان [illegible]

وخفاقی

وخفاقی بود و هر کس ادای نیاز بر زمین انداخته و دست دعا بر آسمان افراشته شعر [illegible] ادای نیاز بر زمین راست
دعا بر آسمان ها و فتح [illegible] حضرت خاقان سعید کامیاب عزم چون سلطان [illegible] اقلیم گردون [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بدار السلطنه هرات نزول
عزیمت [illegible] آذربایجان مصمم فرمود ذکر یورش عراق و آذربایجان و فتح آن بعون ملک سبحانی حضرت [illegible]
تاج دولت و اقبال [illegible] سلاطین [illegible]
و جهانداری [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
احوال [illegible] سلطنت و جلال [illegible] عنایت الهی بحکم
انا فتحنا لک فتحا مبینا [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
اقبال [illegible] شعر خاقان [illegible]
[illegible] فتح [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible]
امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible]

عراق عرب و آذربایجان و اقصای ترکستان تا پایان هندوستان در قبضهٔ اقتدار قرار یافت انوار فر پادشاهانه که قرین قبض و قهر
و منشی فتح و فتوحات بر تسخیر عراق عرب و ممالک آذربایجان تافت بیت خطابیان وزیران چون سلیمان زمانی ؛ یافته
ز نزدیکی نام خطاب از آسمان ؛ کمین رزمان شیرگیر بزرگ ترکان آزمای ؛ در دریا برزگاران تازگیان تازیان ؛ و فرمان عالی نفاذ
یافت که امرا و نواحی سامان لشکرها از طلبه و سپاه از سرانجام در [illegible] آمده بیحد و مور [illegible] جمعی آینده در وجه
مواجب و مرسومات مالی موفور و نقدی ایجاب بر رسم الکلاء و عنایت فرموده ترتیب مصالح سفر و جهاد و اسباب استعداد
استعداد تعیین نمودند [illegible] چهار [illegible] ده هزار دیگر بر آن افزوده حکم فرمود که ملازمان بارگاه
ترتیب سازند و در ممالک محروسه از اقصای کاشغر و ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان و کرمان و [illegible]
و اصفهان و ری و مازندران بهره ولایت هر آنچه از زره و کلاه و تیغ و سنان و خنجر و سپر و باقی اسلحه دیگر که سپاهی را بکار آید حاضر کنند
[illegible] بعسکر همایون رسانند [illegible] سرانجام این مهمات باطراف و ولایات رفتند و بر [illegible]
بر حسب فرمان بضبط ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و مغولستان تعیین شده ده هزار سوار از لشکرها آنچه بارز تر بود [illegible]
حاضر گردند و امیرزاده سیورغتمش در ولایات کرمسیر و قندهار و کابل و غزنین تا نواحی هندوستان فرمان روان بود و بضبط آنجا قیام می‌نمود
امیر سید احمد ترخان بحکومت خراسان تعیین شده و حضرت خاقان سعید پانزدهم شعبان از دارالسلطنه هرات [illegible] نهضت نموده
کول ماغان نزول فرمود و بسبب [illegible] هوا و جمع آمدن لشکرها چند روز در آن منزل توقف نموده [illegible] اعظم [illegible]
خوارزم بار دوی اعلی آمده باتفاق امیر حسن صوفی ترخان [illegible] روان شده [illegible] چهارم رمضان [illegible]
سایهٔ بر بروج [illegible] افکنده بود از کول ماغان کوچ فرموده و در تمام ممالک محروسه [illegible] پانزده هزار سوار و پیاده [illegible]
و سپاهیان با سرداران [illegible] بر رسم [illegible] تعیین شده که حاضر اردوی همایون باشند [illegible] لشکرها [illegible] دوازدهم ماه [illegible]
بترکستان [illegible] آنقوخته مقام [illegible] آورده و [illegible] اردوی همایون شده و آنحضرت [illegible]
هوای [illegible] بر [illegible] سپهر سیر هلال نعل چون خورشید بر [illegible] سوار شده شعر به شبگیر [illegible]
بفرخی چو همای ؛ براهبری چو چنگ و بر کشی چو عقاب ؛ بهر وقف که براه شکاری بتاخت ؛ نعل آتش فشانی روی زمین پر ماه و پر ستاره
می‌ساخت شعر پر ماه و پر ستاره نمودی زمان زمین ؛ زان شانزده ستاره که بر ماه جاه اوست ؛ [illegible]
چون باد و آتش پای [illegible] مانند سیل زمین [illegible] شده [illegible] کاری جهان فراخ [illegible] و [illegible] چون دیده مور [illegible]
و موکب منصور [illegible] لشکرکشان [illegible] براه [illegible] با امرا و [illegible] و دیعه [illegible] نمها و قصبه [illegible]
همایون گذشته [illegible] و جناب خلافت مآب بسعادت زیارت حضرت قدوة المشایخ العظام و المحققین شیخ [illegible]
المحمودی قدس سره استسعاد یافته [illegible] آنقوخته مقام بتقدیم رسانیده و [illegible] اقبال سایه بال عظمت
و جلال در مرغزار [illegible] باز کشیده و شرف مزار بزرگوار حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره دریافت و هفتم ماه بزیارت سلطان

اعلاحضرتین شیخ ابویزید رحمة الله علیه فرموده و وظیفه نیاز بتقدیم رسانیده [illegible] بر حال [illegible] نزول فرمود و چند [illegible] [illegible]
می‌برد هر [illegible] [illegible] مهیب [illegible] عظیم آراسته بر گستوانها و [illegible] شعر [illegible] لشکر ؛
بر [illegible] با [illegible] ؛ با لشکرها خوارزم و نسا و باورد و [illegible] و [illegible] [illegible] شده و چهارم
ماه [illegible] چون [illegible] ولایت سمنان [illegible] زیارت شیخ [illegible] قدس الله روحه [illegible]
بجا آورده و در آن محل لشکرها سیستان و فراه و قهستان و نواحی گرمسیر و قندهار و [illegible] و کابل [illegible] سپاه [illegible]
امرای عظام [illegible] با لشکرها و سرداران [illegible] شرف [illegible] یافته بیستم شوال [illegible]
و در این [illegible] در آن [illegible] سلطان ابراهیم سلطان با سپاهی [illegible] از جانب دارالملک فارس رسیده و جنابت
و ملازمت شرف گردید [illegible] رستم بهادر با لشکر فراوان از طرف اصفهان و امیر [illegible] و امیر [illegible] [illegible]
در آمده باردوی اعلی پیوستند بیت در آمد در آنجا لشکر چنان ؛ که [illegible] زمین و زمان ؛ سپاهی چو مور و ملخ بی‌شمار ؛ دلیران جنگی و [illegible] ؛
لشکری که [illegible] [illegible] خیال بگنجید [illegible] سپاهی آن سپاه [illegible] چنانکه امرا و نواحی چند روز [illegible]
لشکرها گرده و [illegible] هزار سوار در [illegible] [illegible] رسیده و امیر معصوم [illegible] [illegible] [illegible]
و چند روز موکب همایون در [illegible] توقف نموده [illegible] اشتغال [illegible] امیر قرا یوسف در تمام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خیال می‌کشتند [illegible]
[illegible] [illegible] قبضه [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف با نام بهادری
[illegible] لشکر منصور [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] [illegible] خلاف بود
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
باید که [illegible] [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] آذربایجان و بغداد [illegible]
شام و روم [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] آذربایجان و بغداد [illegible] لشکر فراوان و سپاه بیکران جمع آورده [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید شعر [illegible] ؛ چه داشت کار آن انجمن سپاه ؛ از [illegible]

و اخلاص در مناجات حضرت بی‌نیاز نیاز نموده از چاره‌ساز بی‌کیفیت اگر عنایت تو نبود قدم طریق فتوحات لشکر دست عالمی هیچ است و اگر
عنایت تو دارا بتوفیق رفیق گردد راه فتح و نصرت بسیج است **نظم** ای رهنمای زیر پیچیدگان ما ! خاک ضعیف ز تو توانا شده ! از پا فتاده
همه امید بیم ! ام تو به بنای دهش ای کریم ! چاره ما ساز که بی‌چاره‌ایم ! گر تو برانی بکه روی آوریم ! ای رهنمای در راه الرحمن کناه
وای بر حباب تیره پر عقل در بیابان عرفات سرگشته و گمراه راه کام دل که در قبضه تیغ قهر تو چاره نیست و کام جهان که
تیغ و نگین ما بر پر پاره پاره نیست مارا اگر چه صاحب تاج و نگین و تخت نشانده ما در بند کرکسی بند کسیت و اگر چه شهزاده و فال اقبال و تخت مسند ما بیچاره‌گی
و سرافکندگی بیت خداوندا ما سرگشته‌ایم ! اگر چه ما ملک جهانیم ! ز سر تا پا همه هیچیم ز هیچ ! ز سر تا پا همه و هیچیم در پیچ ! همه
بیچاره‌ایم و مانده بر جای ! برای بیچاره که ما را بخشای ! بعد از استغفار و مناجات و عرض حاجات بحضرت رفیع الدرجات
روی عجز بر خاک تضرع نهاده و از صمیم دل و صدق نیت از حضرت عزت فتح و نصرت مسئلت نموده از سروش غیب نوید اجابت
شنوده و فرمان فرمود که حفاظ و قراء که ملازم پایه سریر اعلی بودند دوازده هزار بار سوره فتح ختم فرمودند و حضرت خاقان سعید
از سر ثبات قلب ع ثابت و پایدار همچون کوه ! پای عزم در رکاب عالم ستان آورده و به دستور عنان جهانگشا که رشته
بضبط لشکر اشتغال نمود و تقدیر که ید الله فوق ایدیهم عبارت از آنست ابواب سعادت بر روی دولت آنحضرت بنوعی
وجهی بگشود **شعر** با توجه فلک آنست که هر کس که کشد ! در قدم سر نهد پیش تو بر خاک جبین ! آنحضرت امیر قرایوسف از برای بازار
سوار نامدار بجانب قزوین فرستاد و قاسم ترکمان امیر قرایوسف قزوین را گذاشته رو بسلطانیه نهاده و امیر بوسعید را تا تا قزوین را
ایمن ساخته استمالت داده و اکابر آنجا بدرگاه عالم‌پناه شتافته و شرف ملازمت یافته فرمان همایون نافذ شد که لشکریان قزوین
نرود و متوجه زرسانند و از آنجا چون قاسم بسلطانیه گریخت و امیر جهانشاه پسر امیر قرایوسف که حاکم سلطانیه بود خبر شنود
بجمع ذخیره و استعداد وجوب اقدام تمام فرموده فرمود که کاه و هیمه رعایا بقلعه آورده تا که برای بهانه سلطانیه را فارغ کرده
و در ماه مبارک تخته‌ها و کانها بجهت چهارستون بقلعه کشیده هر که استعدادی داشت بقلعه درآمده باقی رعیت بجانب طارم و
گیلانات رفته و ترکمانان مستعد جنگ و جدال و حرب و قتال شده **شعر** برآراسته بزم ترکمان ! بر تیغ و سنان و تیر و کمان !
ذکر وفات امیر قرایوسف و رسیدن آن خبر بخاقان مظفر لوا حضرت خاقان سعید ابراهیم که سلطنت عالی ساخت و پرتو
مهر خورشید ما پرتو آن می انداخت ما رایات نزول محیط الوجود سامعه ملک التوفیق ادای می‌نمود ودلایل هو الذی ایدک بنصره
و بالمؤمنین روشن و هویدا بود **شعر** فلک از طاعت در کاه او اوام زبسته ! ملک رشته ظاهر فتوح بشاه گشاده ! دلیل صدق
این مقدمه آنست که چون رایات آفتاب اشراق سایه همایون بر ممالک عراق انداخت و فرمان حضرت بقتال امیر ترک
و قتال در ترکیب مکمل و مهمل ساخت و در آن ایام امیرزاده جهانشاه که در سلطانیه بود باستحکام حصار ما کاه قاصدی از طرف تبریز
رسیده و خبر رسانید که امیر قرایوسف در حوالی اوجان جان بحق تسلیم کرده و هزار در درد و داع جهان زاد و داع فرموده تا که چون
سحاب در اضطراب آمده و سراسیمه شده قلعه سلطانیه را گذاشته و بجانب تبریز گریخته و از این جانب قشلاق بصوب
قزوین

قزوین رفته بود پانزدهم ذی‌القعده در مقام آن خواجه باروی چون آنجا آمد و خبر وفات امیر قرایوسف آورده و مانیز روز قاضی سلطانیه نیز عرض‌داشت
سه سلطانیه این عجله بدرگاه جهان‌پناه آمد و همین خبر بمسمع اعلی انهی کرده ابتدا رسانید و فرح و اقتدار محقق شد **شعر** بی درد سر
نبرد و آمد شد بیکران ! آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد ! آری فتح آسمانی بجناب شاه حق را مظفر و منصور آمده بود که بی‌آسیب حرب و بی‌تحمل
طعن و ضرب صورت فتح بوجهی چنین خوب روی نمود و آنحضرت این معنی را از نتایج لطف یزدانی شناخت که اهالی سعادت آسمانی
سایه حضرت و ظفر همچنان آفتاب بر پیکر آنحضرت انداخته و انوار نصر عزیز از جبین اقبال آنحضرت طالع شده و آثار فتح مبین ظاهر و باهر
گردید آمد **شعر** انا فتحنا لک فتحا مبین ! بر علم خسرو شرق مبین ! اورنگ جهانگشای و عنان آسمان سای بجانب سلطانیه روان شد
و شاهزاده جوان بخت میرزا بایسنغر بفرمان خاقان مظفر شعار بر رسم منقلای عازم دارالملک تبریز گشت و امیر علیکه کوکلتاش و خواجه قطب‌الدین
محمد شرف سمنانی برای ضبط اموال و جهات با او امر در رکاب شاهزاده عالیجناب متوجه شدند و شاهزاده طغرشاه نامزد ابراهیم سلطان
با لشکر عازم فارس از جانب سلماس بجانب مراغه رفت و رایات نصرت آیات چهاردهم ذی‌القعده بپای قلعه رسیده و پانزدهم علم ورود سلطانیه
عسکر همایون شد و رعایا بعد از رفتن امیرزاده جهانشاه پناه بقلعه برده بودند و آنحضرت ترحم نموده رعایا را که در حوالی شهر ساکن و پایمال گشته
بودند فرمود که چندان که در قلعه توقف نمایند که تمام لشکر گذرد بعد از آن بیرون آمده شهر و بازار آباد ساکن گشته و امیر موسی را بضبط قلعه و محافظت
رعیت بازداشت و از سلطانیه کوچ فرموده بیست و ششم ماه باردبیل رسیده و زیارت شیخ المشایخ شیخ صفی الدین قدس سره دریافته و برکت
صحبت شیخ علاءالدین خواجه علی سلمه الله استسعاد یافت و براه مرغان هشتم ذی‌الحجه از آب ارس عبور نموده و نهم ماه در قراباغ اران بمرتع
قشلاق نزول اجلال فرموده **شعر** بهر مقام که اعلام او قرار گرفت ! معین و حافظ او بود ایزد متعال ! اشراف و اطراف و اکناف روی
بدرگاه عالم‌پناه آوردند **ذکر مدافعه اولاد امیر قرایوسف** امیر قرایوسف چند سال به دولت اقبال در ممالک آذربایجان
کامکار و کامران بوده و تسخیر ولایات دیاربکر و عراق عرب و بعضی عراق عجم نموده ضبط آنجا کرده بود و در این شا چون از نوبت اروی
اهلی خبر یافت منور رایش در ظلمات حیرت افتاده خضر تدبیرش در وادی حیرت رای صواب گم کرده با خواص خود مشورت نموده
رای بر آن قرار گرفت که لشکرها جمع آورده در برابر صف آرای کرده **شعر** تا قبضه شمشیر که با لاله به خون ! تا آتش اقبال که بالا گیرد !
و از اطراف ممالک آذربایجان و اران و مرغان و دیاربکر و عراق عجم لشکر بسیار بر جمع آورده و در ولایت تبریز لشکر پیاده که هرگز معهود نبود
طلب فرموده و این حرف براو مبارک نیامد و از تبریز بیرون آمده سپاهی از حد افزون آن وفات آفتاب فراوان و چون قطرات
سحاب بی‌پایان **شعر** همه بهرام طبع و کیوان هوش ! همه پولاد ترک و آهن پوش ! همه جوانان نو خواسته و سراسر بر نیزه و جوشن و تیغ
و سنان آراسته عافل از آنکه **شعر** هر که را بخت یاوری نکند ! کوشش و جهد یاوری نکند ! و در اینولا امیر قرایوسف را عرض مرضی طاری شده
و بیم عظیم در جسم مجبر او جای گرفته و آن کرده پشیمان و از گفته هراسان بود اما با وجود مرافقت جلادت می‌نموده و با قصد جدال و قتال
نبرد و دعوی برگشته و استقبال بکرد **بیت** بپای طالع برگشته که سزا ره برد ! دهل تهی و نوبت خوانش خبائث ! چنین اوقات منحوسه چون دیدار !
زگیسوی شاهد فتح و کرم صبا ! نا نخکم تقدیر ریاضت و انقضا رستگاری نشانه خانه را وداع کرده و اسبای جاه و دانه رحلت نموده پنجشنبه هفتم

ذیقعده و از این سرای پر تشنیع و تنزل عنا و رنج بدار القرار رفت جماعت [illegible] مشغول شده و تجهیز و تکفین او پرداختند و او را در همان قورگاه
که وفات یافته بود دفن ساختند و هر کس بطرفی رفته کار خود [illegible] امیر [illegible] با قوم پاشا محمد [illegible] خواتین او بود خواستند
و یکی از فرزندان امیر قرا یوسف [illegible] پادشاهی [illegible] پیش او جمع آمدند از فرزندان کسی حاضر نبود امیر شاه محمد در بغداد و امیر اسکندر
در کرکوک و امیر اسپند [illegible] و امیر جهانشاه سلطانیه و امیر ابوسعید در ارزنگان بعضی [illegible] هر کس بجانبی رفتند فرزندان
پادشاه و پسر امیر مصر برادرزاده امیر قرا یوسف [illegible] قلعه [illegible] امیر قرا [illegible] پاشا [illegible] قلعه النجق رفتند
و [illegible] بیک برادرزاده دیگر بود پسر امیر یار علی بجانب اوبل رفت و امیر بایزید [illegible] کردستان نمود و امیر [illegible] پاشا به پسران [illegible]
پیوست و محمد [illegible] و امیر الیاس عازم دیار بکر شدند فی الجمله جمعیت ایشان به پریشانی مبدل شد نظم دل [illegible]
ز انگه ازو کس وفاداری ندید ! [illegible] حال بر ترکمان ! آنکه از شمشیر او خون میچکید ! از نهیبش [illegible] شیر ! [illegible]
نام او چون می‌شنید ! عاقبت [illegible] ! [illegible] ! [illegible] ! هر که [illegible]
[illegible] ! هر که او جان [illegible] ! آنچه [illegible] او جان [illegible] ! و این بیت نیز در تاریخ فوت اوست شعر
وفات میر یوسف شاه تبریز ! کتابت شد بتاریخ کتابت [823] ! القصه [illegible] لشکر منصور [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
او جان [illegible] چنان [illegible] که [illegible] قورگاه [illegible] و [illegible] قورگاه را غارت کرده [illegible]
[illegible] حلقه طلا [illegible] پنجشنبه هفتم ذی قعده [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] از حبس بیرون آورده [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] از راه تبریز [illegible] حبس [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] عجب بود [illegible]
شعر [illegible] ! کاری [illegible] عجب ! ذکر رسیدن شاهزاده اعظم میرزا بایسنغر بدار السلطنه تبریز
شاهزاده اعظم میرزا بایسنغر بهادر با سپاه ظفر پناه شعر [illegible] ! [illegible] ! [illegible]
[illegible] آمده بدولت [illegible] و [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] از طلوع خورشید [illegible] شعر چو خورشید [illegible]
درفشنده [illegible] ! [illegible] ستاره پراکنده شد ! و خطبه و سکه بنام و القاب [illegible] بیت خطبا را زبان [illegible] !
[illegible] سخن زبان باشد ! سکه را رونق بنام تو باشد ! [illegible] در جهان [illegible] باشد ! [illegible]
و [illegible] و [illegible] اطراف [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] فرار گرفت [illegible] تبریز [illegible]
میرزا بایسنغر [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] تبریز [illegible] امیر قرا یوسف رسید [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] این سخن [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] اجازت [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] جناب بایسنغری [illegible]
[illegible] اجازت شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]
کاورود [illegible] امیر علاء الدین [illegible] مصالح [illegible] مهمات مملکت [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
و نظم [illegible] و ضبط مصالح [illegible] مملکت [illegible] قشلاق قراباغ [illegible]

ذکر [illegible] بایسنغر بجانب کاورود [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] قلعه کاورود [illegible]

آن بود که امیر بابا حاجی پسر امیر شیخ محمد [illegible] کاورود را [illegible] حاکمی مستقل [illegible] امیر جهانشاه [illegible]
امیر شیخ محمد را [illegible] امیر بابا حاجی [illegible] امیر جهانشاه [illegible] امیر جهانشاه [illegible]
[illegible] امیر بابا حاجی [illegible] قصاص خون پدر [illegible]
[illegible] امیر بابا حاجی [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] التفات [illegible]
[illegible] امیر بابا حاجی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بایسنغر [illegible] امیر بابا حاجی [illegible]
و امیر بابا حاجی قلعه کاورود [illegible] امیر بابا حاجی [illegible] امیر قرا یوسف
در آن مملکت استقلال داشت امیر بابا حاجی [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
قرا یوسف [illegible] قلعه کاورود [illegible] امیر قرا یوسف
از جانب اصفهان [illegible] امیر قرا یوسف قصد اصفهان کرد [illegible]
امیر بابا حاجی [illegible] شاهزاده [illegible] قلعه کاورود [illegible]
امیر بابا حاجی [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible]
مملکت [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] امیر جهانشاه [illegible]
بابا حاجی [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] امیر بابا حاجی [illegible] شاهزاده [illegible] قراباغ [illegible]
سعادت [illegible] ذکر احوال [illegible] امیر [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] میرزا بایسنغر سلطان [illegible] خواجه غیاث الدین [illegible]
و میرزا [illegible] سلطان [illegible] خواجه [illegible]

ایلچیان خطای فرستادند و میرزا الغ بیک با برادر محترم این جماعت ایلچیان خطای را طوی بزرگ فرمود و رعایت تمام نمود و [illegible]
خطای روان شدند و بسیار از تجار و مردم هر دیار [illegible] اعتبار کرده و حکایات حالات و احوال و اوضاع آن ولایات [illegible]
آمدن ایلچیان چنانچه استماع افتاده بود [illegible] قلم [illegible] شرح آن [illegible] ذکر عمارات عالیه دار السلطنه
سمرقند [illegible] ز [illegible] عمارت ❊ [illegible] در آفاق باشد ❊ جهان [illegible] باشد ❊
چو انوار [illegible] ❊ چو ایوان فلک [illegible] ❊ چون [illegible] عرصه جهان و ساحت گیهان با نوار [illegible]
و آثار [illegible] سلطان سلیمان تخت فریدون بخت شاهرخ سلطان آراسته شده و از اقصای خطای تا حد [illegible] و از نهایات
ترکستان تا پایان هندوستان [illegible] زمان آنحضرت می نمودند و اشارات عالیه را در مقام انقیاد [illegible] و از شمال اقبال [illegible]
او در گلشن اسلام هر روز غنچه بهجتی بشکفت و در چمن [illegible] ساحت [illegible] ریاض علوم از سحاب [illegible]
سیراب می شد و بستان شریعت از زلال معدلت آنحضرت هر دم خرم و تازه تر گشت و پیوسته قوت دولت و [illegible] مملکت و [illegible]
سلطنت می افزود و ممالک [illegible] مملکت ماوراء النهر در غایت رفاهیت و کمال جمعیت [illegible] شاهزاده جوان بخت [illegible]
میرزا الغ بیک گورکان [illegible] بقاع خیر و عمارات عالیه فرمود [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
سلطان الغ بیک ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] رونق [illegible] سمرقند ❊ و در درون شهر
سمرقند [illegible] مدرسه و خانقاه [illegible]
برابر یکدیگر بنا فرمود و چند سال در اتمام آن [illegible] اهتمام تمام مبذول نمود و در رفعت و تزیین [illegible] سپهر [illegible]
و در [illegible] بنیان و لطافت ارکان [illegible] و صورت [illegible] نمود و فی الواقع لطافت [illegible] تعلیم [illegible]
نقش [illegible] شاهزاده کیوان وقار [illegible] آثار مستغلات بسیار و مزارع و انهار [illegible] آن بقاع وقف فرموده اعلام علما و [illegible]
فضلا و [illegible] مدرس [illegible] تعیین نموده و همچنین در خانقاه مشایخ و [illegible] صاحب وقوف [illegible] و [illegible]
[illegible] مقام [illegible] اهتمام [illegible] و [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] در خزانه [illegible] محزون [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] عبد الرزاق [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] صاحب [illegible] ❊
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
اگر چه [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
[illegible] آفتاب [illegible] آفاق [illegible] ادراک [illegible] فلک [illegible]

[illegible] و رصد [illegible] کواکب [illegible] این کار بزرگ [illegible] ربع مسکون [illegible] با خواص [illegible]
فضلا [illegible] علوم و حقایق معقول و منقول به تخصیص ریاضی و حکمی [illegible] عصر و نادره دهر [illegible]
[illegible] زمان مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و بطلمیوس [illegible] مولانا علاء الدین علی قوشچی [illegible] میرزا الغ
[illegible] داشمند [illegible] غیاث الدین جمشید و مولانا
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] سمرقند [illegible] و در معرفت دقایق تنجیم و ادراک [illegible]
[illegible] اجرام سپهر [illegible]
[illegible] در تحقیق ابعاد و سطوح اجرام [illegible] فلک الافلاک [illegible]
پرداخت و بعد از تحصیل کمالات و تکمیل آلات [illegible] رصد و استخراج زیج فرموده در شمال سمرقند [illegible] مقام لایق تعیین نموده [illegible]
حکماء نامدار [illegible] آن کار [illegible] دولت پایدار و بنیاد آن [illegible] استحکام [illegible]
بنیان [illegible] ارکان چون [illegible] جبال [illegible] از زوال [illegible] از اختلال [illegible] هیأت افلاک [illegible] اشکال [illegible]
و درجات و دقایق [illegible] افلاک [illegible] کواکب [illegible] ثابته و هیأت [illegible] اقالیم [illegible]
[illegible] و رفیع [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] تقویم آفتاب و سایر کواکب [illegible] رصد کرده [illegible] جناب [illegible] خواجه نصیر الدین طوسی [illegible]
استخراج نموده بود [illegible] تقویم آفتاب [illegible] کواکب [illegible] حکماء [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] زیج [illegible] سلطانی [illegible]
موسوم شده و در میان [illegible] صناعت تنجیم و اصحاب تقاویم معمول [illegible] چون سخن [illegible] زیج [illegible]
[illegible] تاریخ و اسلوب [illegible] در این سال در مملکت ماوراء النهر [illegible]
[illegible] بود وفات یافت و میرزا الغ بیک [illegible] جمادی الاولی [illegible]
میرزا الغ بیک [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] ذکر توجه [illegible] شاهزاده [illegible] جانب سمرقند در آن زمان که حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بزرگوار بود [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] موجب [illegible]
تخت [illegible] شاهزاده [illegible]
التماس نمود [illegible] سمرقند [illegible] ربیع الاول [illegible] میرزا [illegible] میرزا الغ بیک
[illegible] آنحضرت [illegible] استقبال [illegible] سعادت [illegible] پابوس [illegible] باتفاق [illegible]

سمرقند شده او اسطیح الاثر در سمرقند فردوس مانند فرود آمد نصف ماه در باغ چنار طرح پادشاهانه جشن خسروانه ترتیب شد و چند روز
جشن‌ها و عیش‌ها کرده ... میرزا الغ بیگ اسپان تازی [illegible] و زر و قطارها استر و شتر بار خوت سقرلاط و قطیفه فرنگی و دیگر نفایس رسم
پیشکش کشیده و مهد علیا عزیمت خراسان نمود و میرزا الغ بیگ بتعظیم و احترام تا ربا طیام مشایعت نموده از جهت حضرت اعلی باز گشت امیر زاده
محمد جوکی را نیز وداع نموده رعایت فرموده عازم والده روان ساخت و میرزا الغ بیگ کورکان عزم یورش مغولستان جزم فرموده بالشکر و اوان اواخر
جمادی الاخری عزیمت نموده از قراجماق با امراء کبار را مقدمه ساخته روان گردانید امیر ملک امیر بایزید امیر ابوبق ایشان را روان ساخت و اوا خر ماه [illegible]
از طرف مغول رسیده صورت استیلای مغولان بعرض رسانیده میرزا الغ بیگ بجانب معاودت نموده غره رجب در سمرقند فرود آمد

ذکر ولادت شاهزاده عبدالله بن ابراهیم سلطان و بعضی وقایع پیش از آنکه میرزا الغ بیگ از سمرقند فرود آید و آنحضرت را بنور طلعت پادشاهانه جار ایه [illegible]
از جانب سمرقند رسیده و بشارت رسانید که **شعر** طالع شهسوار سپهر شرف کوکبی منیر ۞ خورشید دای او زهره روح و مشتری ضمیر ۞ هر چند حق تعالی
و تعظیم مفاتیح ممالک سلام در قبضه اقتدار خاقان کامکار نهاده بود و زمام حل و عقد جمهور بنی آدم بدست اختیار فرزندان نامدار آنحضرت
وا تا میرزا الغ بیگ از این بشارت فال دیگر گرفت چه برفتن ولادت با سعادت سرور ارادات ارواح و کردن کشان کیان [illegible]
جهر کاه عالمپناه آورده بودند و اتفاق ولادت اوایل رجب بوده میرزا الغ بیگ بیافتن این بشارت شاد شده و جشنها نمود و بزم [illegible]
رشک نگارخانه چین ترتیب فرمود **بیت** آن روز بر فت ما داران ۞ زین مژده چو شهر زمانه شادمان ۞ بر دولت زمانه با همه [illegible] ۞ زین [illegible]
ز نجوم خورشید ۞ هیچ آمده گرد کوه افشان ۞ از مهر سر رفت ز افشانی ۞ و چند روز پیوسته بعیش و عشرت نشسته بودند و مجلس خوش آراسته [illegible]
نشسته و ساقی بر او **نظم** نشسته شهنشاه کیتی فروز ۞ به پیروزی آورده شبها بروز ۞ بنوی زنشاه و زنان وقت غارب ۞ مغنی و ساقی [illegible]
مغنی سرانیده و بر بانگ رود ۞ بنیز کوشه نخاتین سرود ۞ که دولت پناها جوان بخت باش ۞ اهد ساله با افسر و تخت باش ۞ همه [illegible]
که عالم خود است ۞ جشن [illegible] تا کی تمام خود است ۞ و چون از مجلس عشرت فراغت حاصل نمود خاطر بمهمات سلطنت و مواد [illegible]
رجب از پیش امراء که با مغول رفته بودند قاصد رسیده و عرض رسانید که کلانتران مغولان با بی آمده حمیت سپاه ظفر پناه مشهور و شد زدهم ماه [illegible]
مغول بسمرقند آمده شیر محمد اغلان و ستارق اغلان و صدر الاسلام که کلانتران ایشان بودند اسیر شده و امیران ما فتح نمودند [illegible]
همراه طوی بزرگ داده بتشریفات فاخره و انعامات الا فرموده کرامت نمود و این اشارت را خبر کرده مغول را سر خرابی [illegible]
نموده روی به جهان پناه نهاده و در سیم شعبان بسمرقند رسیده و عاطفت پادشاهانه شامل احوال ایشان داد و صوفی اغلان از پیش [illegible]
اغلان آمده جانور و اسب و دیگر ترکات آورده و پیشه برده که دفعه رسانی ابرگاه پولاد تیمور با جمعی از جانب [illegible] رسیده و نتوجه [illegible]
و شب ششم شوال بمصاف حول رسیده که شیر محمد اغلان و ستارق اغلان و قلی محمد و جمعی از مردم جنه گرفته میرزا الغ بیگ اوال مذکور شده و [illegible]
ایشان زاده در کنجینه بیلاق دریافت و شیر محمد اغلان و ستارق اغلان را گرفت و امراء و راجعه با کردانشه حضور نموده بشنود و التماس نموده امراء و محی اغلان را
گرفته بعد از چهار روز بسمرقند آمده و میرزا الغ بیگ کرم فرموده گرفتاران را بیایه حرم درگاه رعایت نموده میر زاده محمد جوکی و صدر الاسلام [illegible]
داده بجانب شاهرخیه فرستاد و شاهزاده شیر محمد اغلان را یرلیغ پادشاهانه نموده بولایات روان فرموده و آخر ماه رجب فتح [illegible] از طرف کاشغر [illegible]

و میرزا الغ بیگ

و میرزا الغ بیگ بعزم قشلاق متوجه ولایت بخارا شد **وقایع سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه و ذکر قشلاق در قراباغ اران و بعضی حکایات**
حضرت خاقان سعید نهم ذی الحجه بعزم قشلاق در قراباغ اران فرود آمد و ملوک اطراف با اصناف هدایا بدرگاه جهان پناه آمده بزمین بارگاه شرف [illegible]
مشاهده اشراف و بوسه جای امکان [illegible] شده در روز نوروز امیر محمد داد نقاره کلانتران اوج اغلان شرف بساط بوس یافتند و خاقان سعید روز عید [illegible]
قربان و شرایط آن وقت سعید قیام نموده و سرداران و حکام آنمملک را اکرام و انعام فرموده و در روز عید امراء و ملکت مصر بایش ایپک [illegible]
مصر یو کردان شده بوزر بدولت زیارت رسیده و هم در این روز سیدی احمد و نایب رشان که سابقا پیش امیر قرا یوسف رفته بود بدرگاه عالمپناه
آمده امراء عراق امیر حاجی یسا قر و کلانتران حشم انکلوه امیر حسین که سردار ترکان خضر تو بوده و امیر جنبه جاهر بردی با مراه مهتون رسیده بجمیع [illegible]
عنایات اختصاص یافته و چهاردهم ذی الحجه امیر خلیل الله ابن امیر شیخ ابراهیم که در شمایل او دلایل بزرگی و در خصایل او مخایل فرزانگی ظاهر و پیدا بود و از حرکات و
سکنات او آثار نجابت و انوار سعادت روشن و هویدا می‌نمود از ولایات شروان متوجه زمین بوس گشته پیشکشهای پادشاهانه بعرض
رسانیده و سوابق خدمات آباء و اجداد و حقوق بندگی تازه گردانیده و بمزید عنایت و عین عاطفت سرافراز شده و با فرازندگان کرام اقبال ز بخت
شعر سری کو بود در زمین حضرت تو ۞ از کمند قبول تو تا حشر سر فراز آید ۞ و برادرش امیر منوچهر که بشجاعت و جلادت اشتهار داشت تشغیل [illegible]
قیافی مشرف شده و هم در این اوان سیدی احمد پسر سیدی علی از ولایات شکی رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانیده و بتشریفات کرامات محفوظ [illegible]
و همچنین امیر توشانی و سید احمد قرامانی و کلانتران نالش بدرگاه عالمپناه آمدند و امیر عیسی برادر امیر بزرگ و امیر علی برادر امیر الملک امیر شیخ
قباد بالا میر جوزان امیر منصور که نایب امیر قرا یوسف بود حضرت خاقان سعید او را سپاه منصب ایران عنایت فرمود و جمیع منسوبان ایلچی [illegible]
مشرف شده و شانزدهم ماه میرزا بایسنقر از جانب قلعه کاه رود رسیده و امیر بابا حاجی را بدرگاه عالمی رسانیده و دست انتباه [illegible] هفتاد زده [illegible]
و فتح را از اوج شریا کذرانیده و روز دیگر یار احمد و شیرزاد و پسران قرامانی از ولایات گنجه و بردع آمده و قریب طوس یافتند و ایلچیان گرجستان و [illegible]
الکسندر و پسران کشتدیل هم از ولایت گرج رسیده و شنخاق حاکمان خود عرضه داشتند و دیگر روز امیر بیرم بیگ از جانب خوی بسعادت ملازمت [illegible]
و نوکران امیر قراعثمان از ولایات دیاربکر و نوکران خان امیر شمس الدین از بدلیس عرضه داشتها رسانیدند و روز دیگر امیر حیدر رکیا عم زاده مرتضی اعظم امیر
سیدا رضا کیا با تشریفات گیلانات رسیده و همین روز علیکا پسر حاجی امامی بایزید و شیرکرد و شبلی بهادر و چوبانی پسر امیر شیخ اویرات که سرداران
ولایات بوده بدولت ملازمت مشرف شدند و امیر حیدر کیا رخصت یافته بجانب گیلان رفت و امیر سیف الدین مشکل برادر امیر شیخ براوس
از دار کلات آمد و روز دیگر نجم الدین جلال طارمی رسیده و آخر ماه یادکار شاه بدرگاه عالمپناه آمد **شعر** زلبس که بر در او سجده میبرند ملوک ۞ مجال
نیست قدم را از ازدحام جباه ۞ و اوایل محرم امیر اعظم علاء الدین علیکا کوکلتاش با اکابر علماء و قضات و موالی از دار الملک تبریز بقراباغ
آمد و هفتم محرم ایلچی مغول دکری بار قرچی از پیش پادشاه مغولستان رسیده تحفی که داشت بعرض رسانیده و شاهزاده سزاوار تخت
و التحقه اقدا ابراهیم خلیل الله میرزا ابراهیم سلطان که بجهت دماغ رفته بود عازم اردوی اعلی گشته و بر تبریز گذر کرده چهاردهم محرم بملازمت خاقان
سعید و پدر بزرگوار رسید **شعر** هزار دیده بر هیچ بایسته تر ۞ ز فرزند شایسته شایسته تر ۞ و در اواخر محرم علاء الدین شیر کوه بزرگ خانه
از شرع مستغنی است از و سلطان شتر جهر استانی سعادت آشیان شده اصناف پیشکش بعرض رسانیده و قابل قبول آمد و سلخ محرم

امیر اسپهدار از پیشاره به درگاه عالم رسید ذکر شکار زمستان حضرت خاقانی حضرت خاقان سپهدار صحاری اقدام که در زمستان چون
انگنده در آن محل جمع شوند عزم شکار فرموده بموسمی که سپهر کحلی پوش از شدت سرمای بهمن سنجاب سحاب در بر کشیده بود و کوه و هامون
پوستین قصب و قاقم پوشیده عالم کرسفور را که پرتو امید آفتاب عنایت آنحضرت گرم بود تمام آن بیابان را بسم بادپایان گیتی
نورد آب سیر آتش نعل در نوردیده از دل آتش پیکان تیز سوز در شیر و ببر آب گشته و از بیم خنجر آتشگون دل در بر سباع و وحوش خون
شده بود و برگ پیکان غنچه شکل از تن آهوان مشکین ناف و نخچیران کافوری شکم لاله و خیری می نمود و از چشم چشمه چشمه خون میگشود
چند روز صید و شکار بسیار انداخته در آن عرصه وسیع داد شکاری خاص فرمودند ذکر آمدن لطف الله بصحرا اتفاق به ساوه و گرفتاری او
در آن زمان که موکب ظفرنشان از ری عبور نموده عازم آذربایجان بود به ساوج بلاغ رسید که لطف الله صحرا اتفاق که از خاک بر گرفتگان این
درگاه و تربیت یافتگان این بارگاه بود چنانچه در یورش اصفهان شرح آن گذشت کفران نعمت نموده خطبه و سکه در جره و ساوه
بنام امیر قرا یوسف کرده بود حضرت خاقانی جهت بر آن افعال اطلاع یافته التفات ننمود و امیر غیاث الدین شاه ملک از ری
قاصد بساوه فرستاده لطف الله را بازخواستی بلیغ نموده او چون جمهوران خیره سر از چنبر طاعت بیرون آورده پای از دایره متابعت
بیرون نهاده بر عصیان و کفران از رسم استبداد مراد صلاح خان دیده نگریخ مساوی اهل ساوه مشغول شد چه مهم اهم در پیش است و امرا و اهالی النهر
و امیرزاده رستم برلاس و سلطان بایزید و اولس برقاو کلمک بقه بالوتمانات معهم ساوه متوجه شده در وقت امرا و ماورا النهر
ساوه را فتح کرده لطف الله را با موایع آورده آنحضرت با وجود چنین جرایم و ذل عفو بر دلالت او پوشیده بجانی امان داده امیر شیخ
ابراهیم حاکم دربند پا بجاب گرافواج لشکر پیش آنحضرت آمده و تربیت یافته سعادت شد و مجملین موکب ظفر که بار دوی
فلک احتشام آمده بود منت اسباب انعام و موجب اکرام مشرف شده عزم اوطان نموده و در این اثنا ایلچی خضر خان از ملک دهلی
رسیده تنسوقات و هدایات عرض رسانیده و ابرمیس اتفاقا و دیگر امرا شروان بار دوی ظفرنشان آمده وظیفه خدمت بجای آوردند
ذکر نهضت سلطان کاخوان از یورت قشلاق و طلوع کوکب جهانداری و فتح قضا باد آذربایجان چون سلطان نیرزار برگشت
بهرام ایام بقیت لشکر روم برجیس جیش تیغ کشیده پیش سپاه زمستان شد شعر چو روز و شب بر امروز برابر آمد عاقبت پیروزی
غالب آمد حضرت خاقانی جمعه نوزدهم ربیع الاول از قراباغ کوچ فرموده عازم تبریز شده و هفدهم ربیع الاول به بیلقان فرود آمده و آنجا
بسمع اعلی رسید که عطا بجاده که از ذکر آن خیاب مرحوم میرزا عمر بود از قراباغ برجب فرمان بضبط آن جمعیتی که همراه او بود حفظ
ترجیح خواهان او را که گرفته پیش امیرزاده اسکندر برده آنحضرت فرمود که شاهزاده ابراهیم سلطان با عساکر فارس و عراق
شاهراه یک هزار سوار نامدار بطرف نخجوان و سرما توکه بورت قرا یوسف سعه که مستقل تر کمان است روان شده امیرزاده
اسکندر را بیرون آمده روان شد بیاده و میرزا ابراهیم سلطان غره ربیع الثانی بتبریز آمده قوف شده و در این اثنا نوکر امیرزاده اسکندر بار دوی اعلی
آمده مرتب شده و تحف و هدایای عرض رسانیده و آنحضرت او را تربیت فرموده باز گردانیده ذکر ترویج بنت میرزا ابابکر با امیر خلیل الله سلطان
در آن زمان که میرزا ابراهیم شاه کرکان و میرزا ابابکر با لشکر ترکمان محاربه کرده بود میرزا ابابکر منهزم برتافت یک دختر میرزا ابابکر با پیشکش

بیت

...بشت امیر قرا یوسف افتاده و آن امیرزاده بر عادت او برادر او در حجر عاطفت و کنف رعایت میداشت و چون بزرگ شد او را ملازم کرده
از خود این بر بوم رشت کرمانشاه و چون امیر قرا یوسف بنام او خارج نموده موکب همایون در قراباغ قشلاق فرمود آن کریمه با رادوی اعلی آمد
و بنور دخت پادشاهان سرافراز شده و شاهزاده خلیل الله چون بصدق نسبت و صفای عقیدت ملازم رکاب همایون بوده آنحضرت خواست که او را
بنوعی تربیت فرماید که حسن عنایت در باره او بجز بیشتر وجهی روی نماید بنابر آن که در وی رشحات سلطنت لامع فرمود و او را فرمود امیرخلیل الله با تحفگی
اشتغال نموده اهل علم و ارشادان با تجملات فراوان که مناسب چنان کار بزرگ باشد با رادوی اعلی آمده و اسباب طوی ترتیب داده
ائمه و قضات را حاضر ساختند و آن دره التاج پادشاهی را با امیرخلیل الله در اوایل ربیع الاول انعقاد شرعی حاصل آمده و در منزل قراکریک
شعر استان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور که ازان سور شده اطراف ممالک معمور اسباب عیش و عشرت ساخته و بزم طوی
بجز بزرگی پرداخته چند روز طربهای پادشاهانه کرده امیرخلیل الله به نهال اقبال و کامرانی بر آمده بتحبه بر شروانات پیوند فارس
و عمام و مزروعیک و دور سرور شد ذکر عصیان یار احمد قرامانی و گرفتاری او و فتح قلعه الغوزان امرا و در منزل قراکریک بعرض
رسانیدند که یار احمد قرامانی آثار عصیان ظاهر ساخته نوکران امرا را که در ولایت گنجه و بردع بوده اند غارت کرده راه بر الغوزان رفته کرد آورده
اعظم میرزا بایسنغر بهادر ملتمس گشت که آن مهم صرف او اراده امرا و نامدار و کاب او چهارم ربیع الثانی متوجه شده و پنجم ماه مذکور در دو منزل
انشتاه و در جنبش آمده و اول تیر معسکر همایون شده و در آن منازل خوش و مراحل دلکش چند روز بسادت بخشید و فرزانیه و هفتم
و پنجم ماه منزل حسن خانه مخیم اقبال و کامرانی شده و میرزا بایسنغر چون باطراف یار احمد قرامانی روان شد یار احمد از گنجه عازم گرجستان گشت
مردان راه پا و سخت بیشه های پر درخت گذشته و قلعه الغوزان را که در تصرف کاوس بود بگرجستان که با او دوست بناه و گریزگاه
ساخت و عمارت الغوزان پیش از بنا اسلام بوده و اهل گرجستان در دوم و اوجا دو فرسنگ آن قلعه و ملک دو که اول آن جا است
تعظیم تمام میکنند و آن قلعه در میان بیشه بر روی سنگ خارا واقع است و نهری بزرگ سیل وزور بیل بجای خندق در پایان
آن روان و برج و باره و کوه شامخ و راس و راسخ یار احمد چون بآن معقل حصین استظهار یافت بر سر غرور آتش بیک حصر
و جره الا امهار نجوم جز تحتی در چار شدند شاهزاده لشکریان را که شعر بشمشیر از بیشه شیر آورند به پیکان سر از چرخ زیر آورند
فرمود که هر لشکر فرسنگ بفرسنگ از خار و خرسنگ پاک نموده میرزا بایسنغر راهها و شوار و معابر انهار عبور کرد
و آفتاب رایت ظفرشعار سایه بر آن دیار انداخت و از عطفه کورکه و کرس و غلغله طبل و نقاره و صدای نای رویین
و خروش زنگ زمین بلرزه در آمده و کوه و موله در افتاده و لشکر ظفر مدار از اسب چرکسیه جنگ پیش بردند اهل قلعه با آنکه قریب سیصد
نفر بودند شوکت المدبرین نموده و نقش قلعه بر لوح خیال محال انگاشته دو سه روز در مقام مقابله آمده عاقبت بعلم الیقین
که اگر تیغ شاه جهان امان بجز بیند امکان نیاید که ناید یار احمد از روی عجز و اضطرار شعر تیغ و کفن گرفته فدا کرده جان خویش آمد
بیرون از قلعه و بجز شت کار زدر شاهزاده عالیجناب رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده او را با این ساخت و بعد از تسخیر قلعه عازم اردوی
اعلی شده سبع فتوح سری بیمن و سعود سری لیسار و در اواخر ربیع الآخر در منزل حسن خانه بشرف ملازمت حضرت خاقانی استسعاد

یافت روز دیگر بابا احمد ... سر برهنه و کردن بسته پیش آورد شعر ... برآستان ... [illegible]

کشان آورد آن حضرت بر حال او رحمت فرمود و از عتاب ... [illegible]

چهارشنبه ... [illegible]

[illegible]

و حاکم گرجستان ... [illegible]

از ... روز سیم جمادی ... ذکر فتح قلعه بایزید و شرح ذکر آن

حضرت خاقان سعید ... [illegible]

[illegible]

سنبل ... [illegible]

[illegible]

... ذکر ... [illegible]

[illegible]

و امیر محمد کرد با مشعوفان و حصار [illegible] و پسر سلطان سلیمان یعقوب میرزا اجازت یافته روان شده و مجموع تعلقات پادشاهانه و تبرّعات [illegible] مشرف گشته باوطان خود رفته و نوکران امیر [illegible] آمده صورت وقوع این عرض رسانیده و امیر شیخ قباد بازو گرفته
با طرق [illegible] امیر قرا عثمان [illegible] مشرف گشته [illegible] گردانیده و جنس [illegible] را بهمه [illegible] لاحق گردانیده
و [illegible] سواره و اسبان را [illegible] و کلاه [illegible] و کمر مرصع و منسوب کرام و [illegible] و [illegible] مخصوص و ممتاز شدند ع [illegible]

ذکر معاودت حضرت خاقانی سعید با اولاد امیر قرا یوسف تمام ترکمان

در این اثنا که موکب ظفر پیکر عازم تبریز شد بسیع جول [illegible] که پسران قرا یوسف امیرزاده اسکندر و میرزا اسپند با لشکری فراوان از چون و چند عازم آنجا [illegible] شده اند و نزدیک [illegible] و عادل جوز رسیده و انجا مراد [illegible]
باتفاق امیر قرا عثمان [illegible] امیرزاده اسکندر روگردان شده و بر دو فرقه [illegible] که تا [illegible] امیر قرا یوسف را استیصال کلی نمود و امور این مملکت نظام
نپذیرد و احوال [illegible] خواص و عوام [illegible] نخواهد بود و حضرت خاقان سعید [illegible] امیر قرا عثمان و سایر دولتخواهان جمیع [illegible]
[illegible] ارجیش معاودت فرمود و امیر [illegible] و امیر قرا عثمان را [illegible] با جانب [illegible] روان داشت و رایات همایون
ارجیش برافراشت و دوازدهم رجب به بنده ماهی [illegible] دیگر با ارجیش رسیده و از جانب میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک قاصدی آمده
بعرض رسانید که حضرت دولت [illegible] علیکاء جانی و سپاه [illegible] بزرگ را گرفته [illegible] و [illegible] گردانیده
و چهاردهم ماه جمعی [illegible] دار السلطنه هرات رسیده و در [illegible] گرده [illegible] شانزدهم [illegible] زین الدین [illegible]
برسم رسالت از پیش والی آن [illegible] حسن مجلانی رسیده و شرح اخلاص [illegible] بزرگ بعرض رسانیده و امیر محمد [illegible]
[illegible] رفته بود با [illegible] میرزا اسکندر جنگ کرده غالب آمده و [illegible] گرفته و پیش حضرت آورد و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک
که بحرب علیکاء جانی و سپاه [illegible] رفته بودند منظفر و منصور با غنایم نامحصور باز آمده [illegible] اولاد امیر قرا یوسف چند نوبت با جهانیان فرستاده
سخن صلح [illegible] و [illegible] تا آنجا که [illegible] آنحضرت عزم رزم ترکمانان جزم نمود و [illegible] ایشان کوچ [illegible]
دوشنبه [illegible] رجب المرجب [illegible] رجب [illegible] اردوی همایون [illegible] فرود آمده و لشکر ترکمانان در حدود [illegible]
بموضعی که [illegible] فرق [illegible] نشانده [illegible] بیرون [illegible] اسکندر ایستاده نظم سه فرق آهن ز سر تا بپای
همه کوه کردان فولاد خای ٭ وچند هزار سوار نامدار نیزه گذار [illegible] آن فرق خود پیش [illegible] صف جنگ [illegible]
و از [illegible] خاقان سعید [illegible] رتبه آداب لشکر [illegible] سپه آرائی نظم و ترتیب [illegible] میمنه و میسره [illegible]
نامدار و [illegible] کامکار و شیران جنگجوی و دلیران [illegible] آراسته شد و چند مرابطه فیل [illegible] که [illegible]
[illegible] نظم بر [illegible] فیلان برنشسته ناوک اندازان ٭ چو [illegible] بر تنهاء [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] فیلان [illegible] اسبان ایشان [illegible] فیل [illegible]
[illegible] و [illegible] فیل [illegible] بر گستوان [illegible]
مردان سلیح [illegible] ترکمانان اسبان [illegible] بر آن [illegible] بر آن [illegible]

وسپاه [illegible]

وسپاهیان [illegible] ٭ [illegible] آمد آواز طبل و نعره کوس و صدای کرنا چون رعد و برق در جوش و فریاد آمد نظم
ز آواز غلغل جهان جوش کرد ٭ ز کوکب [illegible] ٭ و از سحاب [illegible] یاران سهام باران شد و تیغها چون [illegible]
بارقه درخشان گشت نظم برآمد یکی ابر زنگارگون ٭ فرو ریخت از [illegible] ٭ در آن سیل [illegible] ٭ یکی [illegible]
یکی [illegible] غرق ٭ [illegible] سنان [illegible] و در میدان شجاعت جان [illegible] سپاه [illegible] سرداران [illegible]
آورده و تیغها برگردن گردان [illegible] زبان [illegible] و از [illegible] گرده [illegible] تاب و پای بر جای [illegible] شعر
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] آفتاب [illegible]
هنگام [illegible] از تیغ چون باران [illegible] نظم [illegible] ٭ [illegible]
باران [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ حضرت خاقان سعید از میدان فرود آمده [illegible]
لشکر [illegible] نظم رقیبان لشکر [illegible] ٭ نگهبان [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] افق شرق طالع شد [illegible] آفاق [illegible]
از تیغ [illegible] حضرت خاقان سعید
[illegible] آفتاب [illegible] آفتاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نظم [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] لشکر [illegible]
و لشکر [illegible] نظم [illegible]
نهیب ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
بجای [illegible] جام می ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] نظم [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] نظم
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
این [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] نظم [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] رستم [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

مردانگی نموده که آثار فرزانگی او بر صفحه روزگار واضح خواهد بود و پیر حسین سعد که روی رزم سپاه ترکمانان و پیش لشکر ایشان بود دستگیر گردید
و آنحضرت فرمود که سپاه ظفرپناه گرد ناگاه خیمه و خرگاه در جنب گاه فرود آمده نزد جمعی از بزرگان ترکمان از فوت ترکمان آمده عرضه داشتند که
پسران امیر زاده یوسف دل بزرگ و تن بر جنگ نهاده اند و عنان طغیان بر پشت عصیان داده جگر بند **شعر** زور کس را بتر است بنه
خود و ترک ¦ که جنگ او کند گاو نر سهم زرگ ¦ و چون جمشید خورشید انامل زر افشان نگارش سرای مغرب فرا سید و جمال
جهان افروز روز در نقاب شب تیره پنهان گردید و عرصه عالم چون کلاه سیاه زنگ آمد و جیش حبش از زنگ گرد خاک روی مرز و
افلاک نهاده عقل در چین در وادی اندیشه سرگردان گشت و هم تیز تگ در بیدای ضلالت گرفتار شد جانداران وحشی را در دل
جانشین بر رسم طلایه از هر دو سپاه دل آگاه بیدار شدند و شب تا روز برابر ایستادند پس قیام نمودند روز دیگر سلطان جهانگشای خسرو عالم آرای خورشید برجیس
خنجر فلک اقتدار شده و تیغ مثل پیکر از نیام برکشیده و سپر زرین از روی سپهر زنگاری برآورد حضرت خاقان سعید فرمود که سپاه ظفر پناه عزم عزم
رزم سلطانانه سوار شدند و طبل حرب کوفتند **بیت** جهان خسرو آهنگ پیکار کرد ¦ بهر خواه و بد چشم بیدار کرد ¦ ز غوغای کوس غلغله روز
زمین لرزه افتاد بر کره ورای ¦ خروش ستیزی کوس رویینه کاس ¦ تهی شد دل اندر جهان هر اس ¦ و در این روز سپاه ظفرنشان خطر نهی
روان شد که از رماح نیزه داران بر صحن صحرا و بیشه‌ها عیان و از عکس تیغ خون افشان روی هوا پر شهاب آتش افشان می نمود و سپاه
ترکمانان چون ذرات آفتاب بسیار و لوبان شوکت سحاب بیشمار همچون شیر دلیل قوی بال و نزرک سیل دشت جنگ آهنگ
خاراول و آهنین جگر مانند پیروزگر الماس چنگ پولاد بر **بیت** سپاهی چو آشفته پیلان مست ¦ همه نیزه و گرز و خنجر بدست ¦
گرفته سپرها ز چرم نهنگ ¦ برافکنده برگستوان پلنگ ¦ در برابر آمدند هر دو لشکر چون کوه پولاد صف کشیدند و چون بحر اخضر
در باد صرصر در تموج آمدند خاک لشکرگاه از جوشش مرد و مرکب در آهنین شده و هوای رزم گاه از برق تیغ و ساعد سنان آتشین گشت
و آواز لشکر قیامت اثر در هم آمیخته و نیزه و شمشیرها هم بر او گشته و از آواز کوس و نقاره گوش گردون کر شده و از فغان اسبان
و غو نوبه داران و نعره شیر مردان زلزله در کره ارض افتاد و بازار رستم **شعر** همه رستگار چو رستم جهان گشای چو ارکش ¦
خود هاهای چو سندان اهرمن بر ستیز ستیزه گرم ¦ با تفاق امیر ابراهیم جهانشاه در آن معرکه شجاعتی نمودند که روان رستم و دستان بر جان ایشان
آفرین خوانند و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر محراب ترخان هم زدند راست **شعر** بنوک سنان و بتیغ خدنگ ¦ ربودند از روی
خورشید رنگ ¦ و از وجود اعدا امیر علاءالدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر فرمان شیخ جان خود نگاه داشته ایستاده
تن لقمان بر ایشان حمله کرد و امیر بوتو و خواجه محمد یوسف با ذوجمعی که در سلاح شوری راستی نداشتند پیش افکندند تا آن که آن گروه از صف
خود را بسته فتنی چند بدرجه شهادت رسانیدند و خواجه محمد یوسف آنچه کوتاهی کرد **شعر** چنین است تا بود گردان سپهر ¦ که با زهر پیداست
و با کینه مهر ¦ از صدمات حملات تزلزل بود که زرا که گوی ظفر بچوگان نصرت بهر کجا بعضی رسانند و چند قطار شتر رانده با خود کمی
نصرت کرده و در این حال حضرت خاقان سعید فرمود که در میان فوجگاه طهارت خانه زده در بزم ادای نماز چاشت کرد استعدادی آنحضرت
وظیفه داشته سنه عالم خود فرود آمده و بتمام طهارت کامل ساخته در نماز شروع نموده به کمال خضوع و خشوع ادا فرمود و روی نیاز بر زمین

رفتند سعادت

اخلاص شاهزاده و دولت ابد پیوسته آستان گشاده و از حضرت جناب ذو الفتح والنصرت طلبیده چون دانست که تیر دعایش بهدف اجابت رسیده پای
دولت در رکاب سعادت درآورد و باز بر مسند قرار و آرام گرفت امیر حاجب شیر غیاث الدین شاه ملک حاضر و کاو ب ... بود
در این وقت صورت خوب از آیینه اندیشه او روی نمود بمقتضی الحرب خدعه فرمود که نقاره بشارت زده و آوازه در انداختند که میرزاده
اسکندر را گرفته و شاهزاده میرزا بایسنغر چون از تفرقه آن جناب آگاه شد از قبیل قول باب شهسوار انجم بجمعی دلاوران نامدار که تیغ
آبدار و پیکان آتش بار دمار از دشمنان باد پای بر آوردند عزم از آن وقوف نمود و حضرت خاقان سعید فرمود که بجهاز لوا برگستوان داد **مصرع**
گردان نامجوی و دلیران نامدار ¦ بعد شاهزاده رفته و موکب ما یون در خمان غالب جهت بجهان روان شده و سپاه و نصرت شعار
بیکبار در جنبش آمده و نایره قتال و جدال التهاب و اشتعال یافت **بیت** شد و رمحت عقاب ناشکیب آمده از خدنگ ¦ دگر شیر تیغی
الماس می برآورد دمار ¦ احراق انجم سیاره ناب که شدی ¦ گر زمینی ز آتش تیغ تو بر گردان شرار ¦ پر دلان را دکار از تیزه کمان
تیغ و سنان ارسیده و بر اطراف معرکه خون چون رود سیحون و جیحون روان بود او ولاد امیر قرا یوسف دلاوران ترکمان بر کمان آنکه آثار آفت
حرب و استظهار بسیار داشتند خود را بخیال محال مرد نبردی پنداشتند چون ظهور لشکر منصور و قوت دولت سپاه ظفر پناه معاینه
دیدند حصار امید ایشان تیره و چشم امل خیره ماند و امیر زاده اسکندر چندی سعی کرد که لشکر خود را باب جنگی کند نتوانست اضطرار عنان
هزیمت گردید چون سایه از شعاع آفتاب و تند رو از چنگل عقاب گریزان شده و بسیار از ترکمه در قبضه اسار گرفتار شدند **نظم**
سر رایت شاه بر شد به ماه ¦ ز خوغای دشمن تهی گشت راه ¦ ز بهر سو کشان دشمن چو آن نهنگ ¦ بگردون ز راه ساربانا ز هنگ ¦
گروهی که چون ناسپیل کرده زور ¦ فتادند چون پشه در پای مور ¦ چو خصمان گرفتار خواری شدند ¦ بسی در میان زینهاری شدند ¦
و آفتاب دولت حضرت خاقان سعید بر اوج سلطنت لامع شده و ماه رایت ظفر آیت از مطلع سعادت طالع گشت و آنحضرت
حصول این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود از محض عنایت پروردگار دانسته و سجدات شکرگزاری آورده
فتح نامها باطراف ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و خراسان و زابل و کابل و هند و سند و سیستان و مازندران و فارس و عراق
بل تمام آفاق ارسال فرموده و شکر مراحم الهی بواجبی ادا نموده و لشکر منصور غنایم نامحصور گرفته **بیت** ز بس غارت آوردن از شهر
نشیب نگنجید در فرخگاه ¦ همه روی صحرا پر از خواسته ¦ بگنجینه‌ها گوهر آراسته ¦ و این فتح عالیشان در غره شعبان در موضع الشکرد
که بجنس کرشیده ادی بود دست و آنحضرت روز دیگر کوچ فرموده در آن شاه نقد سلطان عالمشان بر اسیران ترکمان **شعر** بهر خود بر سختی
کار شان ¦ ز شمشیر جود داد زنهار شان ¦ و بر مصداق **شعر** احسن الی الناس تستعبد قلوبهم ¦ فطالما استعبد الانسان احسانا ¦
حکم اطلاق آنها فرموده و آنحضرت شاه نزار خوی شنقف شعبان بدارالملک تبریز رسیده و مردم تبریز را که بیم غارت بود آسیبی نرسید
و رعایا بهمین عدل و احسان در اوطان خویش با امن و امان بودند **ذکر سعادت ثانی مملکت آذربایجان بموجب مملکت داران**
دارالملک تبریز چند روز بسر دولت بخت فیروز مستقر سریر خلافت آمده و املا آنگاه شرایط غمخواری و مراسم جان سپاری بجای
آورده و رای عالم آرای که خورشید جهان افروز از فروغ آن نور ضیا و بطریق التماس اقتباس نماید اقتضا آن نمود که رایات ظفر آیات

بلوازم معاودت نهضت نموده واوایل رمضان خاقان سپهر آستان بسلطانیه آمده وموکب وحکام آذربایجان را رعایت وعنایت نموده استمالت
واحکام همایون ارزانی داشت ورخصت مراجعت فرموده خاقان ظفرقرین در حدود قزوین لشکرهای فارس وعراق را اجازت داده ومیرزا ابراهیم سلطان
همراه دارگرین متوجه فارس شده ومیرزا رستم بهادر عازم اصفهان گشت وهمچنین بولایات یزد وکرمان وکاشان سرداران بموجب فرمان بازگشتند
وآنحضرت از نواحی ری بسبب گرمی هوا چند روز ییلاق گذرانیده امیر ایلیاس خواجه را با لشکر گران در ولایت سلطانیه وقزوین وری وقم بگذاشت
وموکب ظفرنشان اوایل رمضان بمملکت خراسان درآمده ونوئین اعظم امیرشاه ملک اجازت یافته از راه استراباد بخوارزم رفت وآنحضرت
بر عادت معهود در هر شهر وملک بزیارت مشایخ واکابر نموده از روحانیت اهل الله استمداد نموده واز حسن اتفاق در وقت غیبت
آنحضرت غرهٔ شوال سنه ثلث وعشرین در مزار منور ملاذ الاولیاء والمحققین شیخ سعد الملة والدین الحموی قدس سره نزول فرموده
هنگام مراجعت غرهٔ شوال سنه اربع در همان منزل مبارک نزول اقبال واقع بود وآنحضرت در نشابور بسعادت زیارت اکابر مشرف شده
وازآنجا بجانب مشهد مقدس عزیمت نمود **شعر** سلام علی الترب الذی ضم احمد ۰ فیا نعم مشهود ویا نعم شاهد ۰ وشرف ستاره مرقد مبارک و
بقعهٔ متبرکه دریافت وانوار آن بروزگار فرخنده آثار تافت ونوزدهم شوال دارالسلطنهٔ هرات مرکز دایرهٔ دولت واقبال گشت
واکابر واشراف شرایط استقبال ومراسم تعظیم واجلال بجا آورده نثار وپیشکش بتقدیم رسانیدند **نظم** مخالف شکن شاه فیروزبخت ۰
بفیروزفالی درآمد بتخت ۰ بزرگان شهر آفرین خواندند ۰ برآنکه هری گوهر افشاندند ۰ همه شهر وکوی وبازار آستند ۰
بکوه ودر آرایشی چون آراستند ۰ **ذکر قضایا که بعد از استقرار بدارالسلطنهٔ هرات نزول یافت** چون موکب ظفرنشان از
یورش عراق وآذربایجان بدولت وسعادت معاودت نموده ورایات نصرت آیات در دارالسلطنهٔ هرات استقرار فرمود
ایلچیان هندوستان از پیش والی آن دیار خضرخان رسیده پیش از یورش آذربایجان خضرخان التماس نموده بود که حضرت خاقانی
سعید قاصدی بجانب او فرستد وآنحضرت مولانا امیرخواجه را که بفصاحت لسان وطلاقت بیان مشهور بود در سال ... بنزد خضرخان
فرستاده ودر رعایت بسیار فرموده وتبرکات وسیاه کات در مصحف ... فرستاده واساس دولت خود را ... استحکام
داده واز جمله عجایب آنکه یار کرگدن آورده بود از حیوانات غریب شکل عجیب هیات شبیه گاومیش شکافته سم شاخ بر بینی
دارد وهیچ آلت حرب بر پوست آنجانور کارگر نه واز پوست او سپر سخت سازند اگرچه بچه بود برابر گاو ...
کشند وغالب آنکه فیل الجثه بود واز انواع تحف ونفایس وغیره بدارالسلطنهٔ هرات رسانیدند ومحمد طیب که ...
بموجب فرمان عازم مصر وشام شده چون بمصر رسید سلطان شیخی وفات یافته بود وسلطان ططر صاحب اختیار شده
ایلچی را رعایت نموده وعرضه داشت نوشته که اگر موکب همایون خاقان دولت بصوب این مملکت معطوف فرماید آنچه
وظایف دولتخواهی باشد بجای آورده خواهد شد ومحمد طیب اواخر شوال بدارالسلطنهٔ هرات رسید وعرضه داشتها که بر آن
جا دارالملک رسانید وسلطان قوشچی که هم از ... بجانب دشت قبچاق رفته بود ومحمد خان او را رعایت نموده واظهار
دولتخواهی فرموده در ماه ذی قعده باز آمده وصورت اخلاص خان عرضه داشت **ذکر قضایا ماوراء النهر و ...**

میرزا ... میرزا الغ بیگ در اوایل محرم سنه اربع وعشرین بهوای جانوران ... عازم بخارا شده چون شهباز همت همایون آنشاه
شکار پرانیدن شاهین وشنقار ... باتفاق ... ایلچیان از جانب ولایت
تبت رسیده میرزا الغ بیگ ... رعایت نموده اجازت مراجعت فرموده حضرت ... از جانب ...
فرزند سعادتمند ... هشتم محرم ...
شعر ... از مغلستان خبر آمد که محمد اغلان مخالف ...
شد هفتم ماه ... احوال ... رسانیده ... اسلام رسیده ...
... رجب ... بموجب فرمان ...
... امیر ...
...
...
وقایع سنه خمس وعشرین وثمانمائه وذکر لشکرکشیدن میرزا ابراهیم سلطان بصوب خوزستان چون مملکت خراسان
...
...
... میرزا ابراهیم سلطان چون از یورش عراق وآذربایجان بدارالملک شیراز معاودت نموده ...
مملکت فارس ... حکام خوزستان ...
بصوب خوزستان نهضت فرموده ...
...
...
...
...
چون رعایا خوزستان ...
...
...
دراویش یافت وآوازهٔ فتح ولایت خوزستان بمسامع جهانیان رسید **آمدن شاهزادهٔ بدخشان بدرگاه سلاطین پناه**
شاه سلطان محمود شاه ... رسید ... بدارالسلطنهٔ هرات رسیده ...

دراکنوده حضرت خاقان سعید شاهزاده را اعزاز و اکرام نموده در جرگاه و ترک و امرا و جای ایشان تعیین فرموده و ایشان هیچ وسایل بآداب عبادت
قیام نموده و در محضر حضرت حسن اعتقاد میفرمودند تا غایت حضرت شامل احوال ایشان شده فرمان فرمود که امرا و اکابر بمهمات ایشان
ساخته پرداخته همه را از تشریفات خاص پوشانیده و اجازت مراجعت یافته بولایت خود رفتند

ذکر نهضت همایون بجانب زاوه و محولات و توجه میرزا بایسنغر بولایت طوس

حضرت خاقان سعید در زمستان بدولت و سعادت در دار السلطنه هرات گذرانید
و در اوایل حوت سعادتی اعلام ماه بطرف ولایت زاوه و محولات نهضت فرموده و چند روز بصید و شکار و نشاط و عشرتی
اشتغال نموده و جناب میرزا بایسنغر بموسمی که نسیم جانبخش بهار از عیدا خیاه اشت ریاد فروردین بر اوراق سبزه و ریاحین نقش نگار خانه چین
می نگاشت و سحاب بر روی لاله آتشین بآب لطافت می نشست اطراف باغ و بستان نموده در فرش کاوان و کنج شایگان
جمرشت عوم جانب ولایت طوس و مشهد نمود و چون باد پای ادرکب باد پای در آورده و عنان بسمند آب بیز آتشن کرده زاده خاقان
کامکار و شاهزاده نامدار بهر طرف که رایت بر افراختند صحرا و بیابان را از شکاران خالی ساختند باز نره پوش چون تیر از شست رهای یافتی
بجست از پرواز با گردون همراز میشد و از صدای جلاجل کوه و صحرا پر آواز میکرد و بزخم شهپر مرغ تیز پر را ببالای گردون بزیر مبادرت
و فضای هوا از طیور بیاز میپرداخت و آنحضرت چند روز بشغف صید و شکار بسر برده و بعد از فراغت بسعادت نزول نموده نهم ماه ربیع الاول
بمستقر دولت فرود آمده و در همین روز میرزا الغ بیک که از ماوراء النهر عزیمت نموده بود بهرات رسید

ذکر آمدن میرزا الغ بیک بخراسان

در سال هفتم مسطور است که میرزا الغ بیک قشلاق در بخارا فرموده و چون فصل بهار رسید و جبال اعتدال انیس و نهار رسید باغ و گلزار شد
و کوه و دشت بلورار بهشت برین گشت

شعر
چمن خطابت باغ بهشت میگوید ! نه عارفست که آنسیه خرید و نقد بهشت !

میرزا الغ بیک
برسم تهنیت مقدم همایون که از یورش عراق و آذربایجان بدولت و سعادت معاودت نموده در شکوه ... نمود متوجه خراسان
شده و اکابر ماوراء النهر مثل جناب شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و خواجه نظام الدین کرچونی و مولانا افتاب ... اعقاب آستان وارد
و خواجه ابو الفضل و خواجه ابو اللیث ملازم شاهزاده در نهم ربیع الاول بدار السلطنه هرات رسیده و بدولت شمول حضرت خاقان سعید مشرف
گردید و جناب میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس و مشهد بازآمده و برادران در بارگاه عالم پناه بدیدار یکدیگر شادمان شدند و میرزا الغ بیک
پیشکشها که بحضرت خاقان سعید لایق و سعادت پیش سلطنت رسید طوی پادشاهانه ترتیب نموده و امرا و سپاه و اعیان
درگاه خاقان سعید را عنایات پادشاهانه اختصاص فرموده و قرب ده ماه در ملازمت حضرت خاقان سعید بدولت گذرانیده اجازت مراجعت
یافته بجانب ماوراء النهر معاودت کرد انیه و پای دولت در رکاب سعادت آورده بر سمت عالم بوده سوار شد

شعر
چون صفت عالم برده چون قزل کز زر ! چون نوابت رهنمای و چون عطارد کاردان !

و بدولت و بخت ... از دار السلطنه هرات
بخطه فردوس مانند دار الملک سمرقند رسید که بهشت روی زمین خطه سمرقند است

ذکر ولادت میرزا ابو القاسم بابر بهادر ابن میرزا بایسنغر

و در این سال نهم رجب شاهزاده میرزا ابو القاسم بابر در احسن ساعات و ابین اوقات
از کتم عدم بعالم وجود قدم نهاده انوار جمال همایون فال ساحت عالم روشن ساخت و گلزار روزگار بسعادت ولادت او طراوت گلشن ...



میرزا بایسنغر بفرح و نشاط اسباب عیش و عشرت ترتیب نموده حضرت خاقان سعید و ارکان دولت را طوی عظیم فرموده و چندگاه
از صبح تا شام و از شام تا بام خواص و عوام بجانب عشرت گشاده و خلایق دست افشان و پای کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند
و چون خاطر همایون را از مهم عشرت فراغت روی نمود اندیشه صواب نمای ... بر امور ملکی التفات فرمود و امیر یوسف خواجه را به
سپهداری با سه هزار سوار نامدار بمعاونت امرا و امیر الیاس خواجه فرستاد که باتفاق از آنجا که دو بر خبر باشند و عراق عجم را ضبط نمایند
و آنوقت شاهزادگان امیر خلیل امیر شاه و امیر سید احمد ترکی بدار السلطنه هرات رسیده و عرضه داشت و پیشکش بموقف
عرض رسانیده بود و آنحضرت فرستاده کارها ترتیب فرموده و اجازت مراجعت نمود ع غرق انعام و اکرام سوی وطن رفتند باز !

ذکر ولادت میرزا محمد قاسم ابن میرزا محمد جوکی بهادر

چون آفتاب سعادت بشارت الله که اختر سلطنت از مطلع
اقبال طلوع کرده و کوکب دولت از افق پادشاهی برآمده و غره رمضان جهان از فروغ طلعت میرزا محمد قاسم روشنی یافت و عرصه
عالم از نور ظهور او رونق دیگر گرفت میرزا محمد جوکی را اقبال آمال و امانی و ثمره شجره شادمانی از وجود آن مولود که ستر الاولاد ثمرة الفؤاد
در بر آمده و از طلعت همایون و غره میمون آن نور دیده روشنائی چشم جان فزود و میرزا محمد جوکی طوی عظیم ترتیب نموده ارکان
دولت و اعیان حضرت را انعام و اکرام فرمود

ذکر آمدن ایلچیان که بجانب مملکت خطا رفته بودند و تاریخ ایاب و ذهاب ایشان

در وقایع سنه اثنین و عشرین مذکور است که حضرت خاقان سعید ایلچیان مشهور شادی خواجه را بنوعی مملکت خطای فرموده و میرزا
بایسنغر سلطان احمد غیاث الدین نقاش را در ارسال نمود و بتأکید تمام خواجه غیاث الدین را گفته بود که از آنروز که از دار السلطنه
هرات بیرون رود تا بروزی که باز آید در هر شهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت و عمارت و قواعد شهرها
و عظمت پادشاهان و طریق ضبط و سیاست ایشان و عجایب آن دیار روز بروز بطریق روزنامه ثبت
نماید و در این سال ایلچیان مذکور مع ایلچیان پادشاه چین فرستاده کان یازدهم رمضان بهرات رسیده و جمیع کاغذ و تنسوقات پادشاه چین را
بعرض رسانیدند و حکایات غریبه و کلمات عجیبه از اوضاع و رسوم آن مملکت تقریر کردند و چون خواجه غیاث الدین نقاش سفرنامه آن
حکایات بطریق ... نوشته بود در زبده و خلاصه آن سخنان ثبت افتاد و العهدة علی الراوی و در این مقام شرح این کلام
بنوع سبیل اختصار خواهد یافت ایلچیان شانزدهم ذیقعده از دار السلطنه هرات روان شده در نهم ذی الحجه ببلخ رسیدند و از
گذشته بارند که تا غره محرم سنه ثلث و عشرین در بلخ ماندند و از آنجا روان شده بیست و دوم بسمرقند رسیدند و میرزا الغ بیک پیشتر
ایلچیان خود سلطان شاه و محمد بخشی را با جمعی خطائیان فرستاده بود و ایلچیان و ... در سمرقند توقف کردند تا ایلچی میرزا ... رسید
از قزاق و ایلچی امیر شاه ملک در روان و ایلچی شاه رخ تاج الدین جمع آمدند و باتفاق ایلچیان خطا عازم سفر از سمرقند بیرون
رفتند و از تاشکند و سیرام و آش پره گذشته یازدهم ربیع الاخر بایل سغول در آمدند خبر یافتند که اویس خان قصد شیخ محمد اغلان کرده
اویس بهم بر آمده و باز خبر صلح و تسکین یافته رسیده و امیر خدایداد که صاحب اختیار آن دیار بود با ایلچیان رسیده التفات ...
اویس خان رفت و ایلچیان هژدهم جمادی الاول بموضع یلدوز که از جانب ... بود رسیدند و چند روز توقف کردند

که حاجیان و نوکران شاه بدخشان ملحق شده بودند از سلفوتر کوچ کرده در شش روز از آب کنگ گذشته به جنب ویم محمد بیگ حاکم اوس آوردند
و پسر محمد بیگ سلطان شادی کوزکان و داماد شاه جهان بود که دختر او را میرزا محمد جوکی داشت و بعد از آن بملک ... و ایل شیر بهرام در آمد
و در آن بیابان با آنکه آفتاب در سرطان بود از آب برف یخ می بست و شتر بکار ... خبر آمد که پسران محمد بیگ و حاجی را که ایلچی
اویس خان بود غارت کرده اند و ایلچیان متوهم شده با آنکه اکثر ایام باران و ژاله بود از زور باد و کوه ها برف که گذشته و آخر ماه بشهر ختن
رسیدند و در این شهر بتخانه پرست بودند و بتخانها بزرگ داشتند و در میان صفه صورتی بزرگ بود و شکفته صورت ساخته داشت
دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده نهم ماه بقراخواجه رسیدند دهم ماه ختاییان آمده اسامی ایلچیان و همه ایشان نوشته و نوزدهم رجب با موفق
فرود آمدند آنجا یکی از خاندان مصطفوی و فرزندان مرتضوی خانزاده تاج الدین از سادات ترمذ داعیه ... حاکم سلطانان قامل را ...
ساخته و لنگر آفتاب انداخته جنب آنکه رجب بشهر قامل رسیدند و در این شهر امیر فخرالدین مسجد ها و معبدها ساخته و در غایت تکلف پرداخته
و کافران نزدیک مسجد بتخانه داشتند که بر اطراف آن بتان خورد و بزرگ بسیار ... بتخانه بر در بتخانه صورت دو دیو بر یکدیگر حمله کرده
و تلخی تمر بادی ... حاکم قامل بود از آنجا بیست و پنج روز راه چول ... طی کرده ... آب می یافتند و دوازدهم شعبان
در آن بیابان بشیره گاو و قطاس و چارشتنا ... گاو و چپان بزرگ بود ... سوار ... ایلچیان ... بر سر ... اورده
با شهری ... اگر ... چهاردهم شعبان به ... رسیدند ... از آنجا تا سکچو که اول شهر ختای است ده روز راه چول بود جمعی ختاییان بخبر ایلچیان
باستقبال ... فرمان استقبال نموده بیک ... و در مرغزاری صفه بلند ساخته و سایه بانها افراخته ... بسیار نهاده و خوردنی نهاده
و پخته و میوه از خشک و تر بر طبقها چنین ترتیب داده بودند ... و در آن بیابان ...
ساختند که در شهرها میسر نبود و چون از طعام فارغ شدند انواع مسکرات در کار آورده هر کس را کوشه ... و جهت ... داده و ... ابرا ...
تمام پیش ایلچیان ... و شکر گفته که ایلچیان هر کس چند نوکر دارند ... ایلچیان ... که زیادت ... که هر کس ...
... و مرکز ... به سلطان ...
... تاج الدین ... ایلچیان ... و خاصه ... امیر ابراهیم سلطان ...
رسیده و شانزدهم شعبان ایلچیان را خبر کردند که امروز دنگ داجی که حاکم آن سرحد است طوی پادشاهانه میدهد ایلچیان همه بصورت ... ختاییان
بصورت مربع فرود آمده اند ... چنانچه هیچ آفریده ... و ... چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع کشاده ... و در میان آن
فضائی بزرگ و در میان فضا ... سفره ... و خیمه بزرگ ... و در پیش ... نشسته ... افتاده ... قاری
بکرد آن
از چوب ... تمام ... بردار ... بزرگ ... و ... داجی نهاده ... نهاده و دیگر ایلچیان ...
و امرا و ختاییان ... نشسته ... ایشان ... از جانب راست ... که شاه ... دل ... بود ... چپ
و پیش ... امرا و ایلچیان ... نهاده ... ختاییان ... چینی ... بزرگ
جانب ... چینی بود و صراحیهای خوردنی بزرگ

چینی و نقره در چپ و راست ... ایستاده ... مطربان و ... نغمه سرایان ...
... نهاده ... و چهار ... به اصول ... ایستاده ... و جوانان ...
... و در پیش ... در گوش کشیده ... مثل ... و از این ... چهار دروازه ... جهار ...
... و پای ... بر ... ایستاده ... فرش ... خورده ...
حاکم و ... صندوق ... بر سر و ... دروازه مجلس ...
... و ... ساخته ... ایشان ... بر اصول ختاییان ...
و پسران چون آفتاب ... شراب ... ایستاده و بعضی طبقها و نقل ... و چهار ... شاه ...
و ... بر ... طبقی ... جدا جدا بر کف نهاده و چون ...
آن ... طبق ... چنانچه ...
بر اصول ... که مردم حیران ... ماندند ... نهاده بود و
هفدهم ماه شعبان بچول در آمده بعد از چند روز بقراول رسیدند و این قراول قلعه ایست محکم ... از قلعه ... بر آمد
و ... ایلچیان ... و ... از قراول بشهر سکچو ... ایلچیان ...
در بام خانه بزرگ ... بر در شهر ... ایشان ... از ... و ...
و ... شب ... جواب ... ایلچیان ...
بود و این سکچو شهری عظیم و قلعه محکم است ... و عرض بازار پنجاه گز ... آب ...
در ... دکان قصاب ... گوشت خوک ... و در بازار ...
هر چهار سو چهار ... از چوب ... در غایت تکلف و کنگره ها ... از چوب ... بسته و بر بالای شهر
در ... از ... چهار دروازه بر چهار دیوار شهر ... کشاده ... و از میان شهر
تا دروازه راه بسیار ... بر سر ... خط ... ختاییان
... و خط ... شهر ... پاک ... آن
... و فرش ... و مسجد ...
و ... مردم ... از ... بسکنه ... و این اول شهر ختا است و ...
پادشاه است ... بود ... شهری ... چند ... که ...
... و در این خانه ... ساخته اند که ... چون ...
... که ... روز ... ماه ... واقع است ...

و درگاه فرو بست یکدیگر را دیر رسانند و گاه [illegible] عبارت از خانه‌ای چند است که در محلی ساکن گردانیده‌اند [illegible]

[illegible] که چون مکتوب یا خبری رسد شخصی آماده ایستاده در ساعت یکی دیگر رساند همچنین تا آن زمان که [illegible]

[illegible]

خانه و صفه و ستونها و سقف بر کنار صفه‌ها و دیوار خانه‌ها مجموع مشبک و منقش تراشیده و القصه چون درون شهر آنجا که بر بالای کوشک منظر پادشاه [illegible]
گرد گرد [illegible] و ماهیچه و [illegible] و آن سه دروازه گشاده شد و خلایق درون [illegible] پادشاه در میان است
چون از این فضا بفضاء دوم رفتند و آن نیز جائی وسیع بود [illegible] تختی آورده بمقدار چهار گز [illegible]
تخت [illegible] از اطلس زرد مجموع [illegible] خطائی کرده و نقوش خطائی [illegible] و بر بالای تخت کرسی نهاده
[illegible] از چپ و راست [illegible] صف کشیده ایستاده و اول امرا [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible] پادشاه [illegible]
صف راست ایستاده مجموع چنان خاموش که گوئیا [illegible] پادشاه از حرم بیرون آمد [illegible] بر تخت
نهاده و بر بالای تخت [illegible] پادشاه بر تخت برآمده [illegible] مجلس بزرگ [illegible]
از میان مجلس چنان [illegible] پادشاه از چپ و راست تخت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه بر تخت [illegible]
و صفها ایستاده از برابر پادشاه ایلچیان را [illegible] پیش پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] هیچ [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] برای پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] اطلس [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] بر تخت نشست [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] سلطان احمد
[illegible] ایلچیان [illegible]
ایلچی [illegible]

فرداون

فرداون گفتند [illegible] پادشاه [illegible] از اسبان [illegible]
ایلچی [illegible] اسبان [illegible] ایلچیان [illegible] اگر حکم سلطان شاهرخ [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] اطلس [illegible]
[illegible] اطلس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] تخت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ایلچیان [illegible]
ایلچیان [illegible]
[illegible]
[illegible] تخت [illegible] از چپ و راست [illegible]
[illegible] تخت [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
تخت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] از چپ و راست تخت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] تخت پادشاه [illegible]
[illegible] از چپ و راست [illegible] تخت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] تخت [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] از پس تخت [illegible]

به دو طرف پرده بسته و سرهای طناب دو خوابه سرا گرفته و میان طناب پر گره بود که چون طناب را کشیدندی آن پرده پیچیده شدی با بسیار [illegible]
نغ و ربار شده و پادشاه بیرون آمده و سازها می نواختند چون پادشاه بنشست هم در عقب او شده بر بالای سر پادشاه به [illegible] بلندی که [illegible]
بودند چون آفتاب بر بالاهای چهارده کرسی از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حرکت اند بر آن باشند زده چون پادشاه قرار گرفت ایلچیان را
پیش بردند پنج کرت سر بر زمین نهادند بازگشته بجای خود پیش شیر بازنشستند و غیر آنکه بر شیر با [illegible] مسافت آتش بازی کوشیدند و [illegible]
و تماشای چرخ و دولاب سوفی می آوردند بازیگران [illegible] بازی در آمدند اول جماعتی پسران چون ماه طبانی دختران سرخی و سفیدی کرده و [illegible]
در گوش و جامه ها از زربفت پوشیده و تختها و گلها و لاله های ملون و از کاغذ رنگین و ابریشم بسته بودند بر دست گرفته و بر سر [illegible]
بر اصول خطائیان در رقص آمدند بعد از آن دو پسر ده ساله بر بالای دو چوب معلقها زدند و شخصی بر استان بر پشت خفته و
پای خود را بالا داشت و چند نی بزرگ بر کف پای او نهادند و شخصی دیگر مجموع آن نیها را بدست گرفت و پسری ده دوازده ساله
آمد و بر بالای آن نیها رفت در ازای هر یک [illegible] کرده باشند آن پسر بر سر نیها انواع بازیها کرد و آن وقت یک [illegible]
[illegible] بر سر آن معلقها زده بازیها کرد و بعد از این حرکات [illegible] ناگاه از سر نیها فرود آمد چنانکه هر کس گفت افتاد و آن شخص [illegible]
جست و او را در هوا گرفت و از اهل ساز شخصی یا توغی نواخت و دوازده مقام اصل بود بر خلاف اصول خطائیان و شخصی دیگر
چغانه ساز کرد و دیگری موسیقار و با هم از انها یکی یک کرت بر یا توغی و یک کرت بر موسیقار و صاحب موسیقار یک کرت بر موسیقار
و یک کرت بر چغانه و صاحب چغانه یک کرت بر چغانه و یک کرت بر سوراخهای نی و نائی بر نی و چهار پاره در دست مجموع را بر اصول [illegible]
بنواختند و این مجلس تا آخر نماز پیشین برگذشت و پادشاه بازیگران و گویندگان را انعام در مجلس [illegible] انعام فرمود و پادشاه [illegible]
ایلچیان را اجازت شد و در صحن این فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زرغن و آغاری و [illegible] بوده ها و ارزه [illegible]
بودی می ربودند و از آدمی نمی رمیدند و ایشان را کسی مزاحم نمی شد القصه از هشتم ذی الحجه سنه اثنین و عشرین تا اوایل جمادی الاولی سنه ثلث و عشرین
که مدت پنج ماه باشد ایلچیان در این شهر بودند هر روز علفه که روز اول مقرر شده تمام با ایشان می رسید و چند کرت طویها کردند و در هر طوی [illegible]
نوع دیگر بهتر از پیشتر بازی کردند الجمعه روز دیگر طوی اول که عید امحی بوده پادشاه در این شهر خان بالق از برای مسلمانان مسجدی ساخته است
ایلچیان و جمعی مسلمانان در آن مسجد نماز عید گزاردند بعد از دو روز ایلچیان را بار طوی دادند و خلعت بر جمعی دیگر نمودند و در [illegible]
جانب گناهکاران از سیاست گاه فرستادند و قاعده کار در خطائیان و دفترها بر بشت که از بهر گناهی چه عقوبت کنند و تفصیل انواع
عقوبات شرح و بسط در آن باب [illegible] قلم نخواست که آن تیغ بر زبان آرد بنابر آن بیان کرده و خطائیان در باب گناهکاران
احتیاط بسیار کنند چنانکه پادشاه در ده دوازده دیوان است اگر شخصی بگناهی متهم شود و در یازده دیوان از او روشن گشت و در دوازدهم ثابت
نشد آن شخص را امید خلاص است و اگر شخص در ده راه یا زیاده بکشد حاجت است در فهم گناه کار را تحقیق شود گناهکار را [illegible] و [illegible]
مولانا قاضی است و هفتم محرم پیش ایلچیان فرستاد که فردا سال نو است و پادشاه در اردوی نو درمی آید و فرمانست که کسی چیزی سفید نپوشد
که ایشان سفید در ماتم پوشند و شب شب و هفتم محرم بجهت آمده ایلچیان را بار دیگر برد و آن عمارت تا بود بعد از نوزده سال تمام شده

و در آن شب هر کس در خانه و دکان چندان فانوس و چراغ افروخته بود که گفتی مگر آفتاب برآمده است آن شب زهر سوا شکسته بودند
مر و مرا ... بر اطراف خود را آورده بودند از مجموع ولایتهای چین و ماچین و قلماق و تبت و قامل و قراخواجه و چرچه و دریابار و صد هزار آدمی در آن انجا بودند
و پادشاه امراء و دولت خود را طلب کرده ایلچیان را در بیرون تختی بنشانده و در آن روز بار کاه ساخته بودند و همچنین مرتب [illegible]
سلاح کرده و باد بیرق خطائی مرتب شغل هر یک با برگزیری برد و ایشان نهاده پسران و بازیگران بطراقیها و غیر کرده در رقص و بازی [illegible] عمارت
در عبارت [illegible] گنجد فی الجمله از بارگاه تا در بیرون چند هزار و هفتصد و بیست و پنج قسم بود در روم کسی را وقوف نیست از عجب و از [illegible] عمارت [illegible]
و سراها و سر در و باغ و دریاچه مجموع از سنگ تراشیده و خشت تراشیده و که از خاک چینی پخته اند و سطحها و چهار دیوار ... در بیرون بیاید که [illegible]
سنگ [illegible] که آنها در پیچیده و که [illegible] چنانکه کشیده مانند در سنگ تراشی و در و گری و گل کاری و نقاشی و کاشی کاری اهل این دیار [illegible]
چون ایشان نتوانند کرد و اگر استادان ... و بعضی هنرها آموخته و نهم ماه صفر سحرگاه [illegible] ایلچیان را بردند [illegible]
که پادشاه از قوم بیرون رفته بود و هر سال پادشاه را عادت بود که چند روز به جایی نخورد و پیش حرم نرفت و کسی را به پیش خود نگذاشت [illegible]
صورت و بت نبود بر فرق و سکنت [illegible] اسماء ذات ... پادشاه با تجلی تمام پیلان را آراسته کرده
و پیشاپیش محفه زر و سطحها بر دوش و علمها و هفت رنگ و سلاح داران و پنج محفه بگوارا آراسته کرده سطحها بر دوش مردان و سازها
که شرح مشهوران داده و صدار بناه هزار آدمی از پس و پیش می رفتند و یک قوم بیرون از قاعده نبود و آواز هیچ نفس برنمی آمد [illegible]
سازها و [illegible] پادشاه بحرم در آمده مردم برون رفتند و در آن ایام رسم شب چراغ باشد هفت شبانه روز در درون ارکپس پادشاه
کوهی از چوب ساخته و روی آن چوب شاخ سرو پوشیده چنانکه گویا کوهی از زمرد است و صد هزار چراغ نصب کرده اند و موشکها از
نفت ساخته که چون یک چراغ برافروختند موشک بر آن ریسمانها نهاده و بهر چراغی رسیده روشن ساخت چنانکه به یک نفس تمام [illegible]
از بالای کوه تا پایان روشن شود و در شهر در دکانها و خانها چراغ بسیار افروزند و در آن هفت روز گناه بر کسی نگیرند و پادشاه
بخشش بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد کنند و در این سال منجمان خطا حکم کرده بودند که از آتشی خانه پادشاه را
ضرر رسد بدان سبب شب چراغ ساخته بودند و امرا و بعد صبح آمده بودند به راطوی داد و در خانه خود [illegible] همین سیزدهم صفر آمده ایلچیان را
بردند در ارکپس اول ایشان نشاندند خلایق هر دو بار بر نیاوت از صد هزار جمع شده اند و در کورشک اول تختی مرتع نهاده بود و در هر هشت مکه
کشاده پادشاه بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند و تختی دیگر آوردند و در برابر پادشاه نهادند و شخصی بر بالای
آن تخت برآمد و حکمی از پادشاه نوشته بود و دو کس آن برلیغ را نگاه داشتند و یکی با آواز بلند برخواند چنانکه خلایق شنیدند
اما به زبان خطائی بود و مردم ما فهم نکردند مضمون آنکه در هم این ماه سر سال ایشان بود و شب چراغ بهر آن بندیان و گناه
کاران و باقی داران را بخشیده مگر کسی که خون کرده بود باقی را آزاد کردند و ایلچی تا سه سال هیچ دیار نبرد و نقل احکام ممالک
فرستادند بعد از خواندن حکم چتری بر سر حکم داشتند بر چوبها در زر گرفته و حلقه بر آن و طنابها از ابریشم بر آن حلقه آن حکم را
از بالا فرود آوردند و چتر بر بالای آن فرو آمده و خلایق و مجموع سازها همراه آن از پیش گرفتند بیرون آمدند و حکم را آوردند تا پای

و پادشاه

که ایلچیان بوده و از آنجا نقل طعام بولایات فرستادند و چون پادشاه از کوشک بیرون آمد ایلچیان را طوی دادند و غره ربیع الاول
بامداد ایلچیان را طلبیده پادشاه ده شنقار حاضر داشت و فرمود شنقار یکی بسیدم که جای من اسب خوب آورده است شنقار
بسلطان شاه ایلچی میرزا الغ بیگ دادند و بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و شادی خواجه ایلچی حضرت خاقان سعید و شنقار نازکی بخواجه
داران خود سپرده و روز دیگر ایلچیان را طلب داشته گفت لشکر بر جهره ولایت برود یراق کشیده تا بولایت خود روید و از فراق ایلچی میرزا سیورغتمش را
گفت شنقار نیست که بتو دادم اگر می بودم میدادم تا چنانکه آن گرفت از وی و شیر نوار میرزا سیورغتمش ستانند از تو نیز ستانند از فوادی
گفت اگر پادشاه عنایت فرموده شنقار دهد کسی از من نتواند ستد پادشاه گفت تو این جا باش که دو شنقار دیگر رسد بتو دادم و هشتم
ربیع الاول سلطان شاه و بخشی ملک را طلبیده پیشکش فرمودند انعام سلطان شاه را هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و
بیست و چهار قطعی و دو [illegible] و شاه و دو اسب یکی با زین و صد چوب تیر [illegible] و پنج [illegible] سه [illegible] خطائی و پنجهزار چاو و بخشی ملک را
نیز مثل آن اما یک بالش نقره کمتر بود و خاتونانی ایلچیان را نقره نبود اما همه قماشها فرمود و در آن روز ایلچی اویس خان رسید [illegible] تیمور [illegible]
بود بیست و پنجاه نفر پادشاه را دیده و سر بر زمین نهاده و جوابیان جهت جمیع ایشان جامه [illegible] و علفه معین کردند و سیزدهم ربیع الاول
ایلچیان را طلب داشته پادشاه فرمود که من بشکار میروم شنقاران خود را بگیرید [illegible] سلطان [illegible] و علفه زود که شنقاران خوب
[illegible] بدمی آمد و شنقاران تسلیم ایلچیان کردند پادشاه بشکار رفت و پادشاه [illegible] ایلچیان
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه نشسته و اطراف [illegible] بسته جهانی [illegible]
[illegible] غره ربیع الآخر خبر کردند که پادشاه از شکار می آید پیش باز باید رفت ایلچیان سوار شده و در راه شنیدند که پادشاه از اسب افتاده
از راه برگشته بوثاق آمدند و شنقار که بود سلطان احمد همراه برده و پیشکش کرده [illegible] بیرون [illegible] تا سحرگاه پادشاه [illegible]
چون سوار شدند [illegible] مولانا قاضی ایستاده بود بجانب [illegible] از دولت [illegible] پنهانی گفت [illegible] که حضرت شاه رخ
فرستاده پادشاه در شکار [illegible] پادشاه [illegible] و حکم فرموده [illegible] ایلچیان
بسیار [illegible] وقت [illegible] بامداد سوار شده [illegible] پادشاه [illegible]
رسیدند مقدار پانصد قدم [illegible] پانصد قدم و [illegible]
و [illegible] گذشته [illegible] با سلاح [illegible]
با سلاح [illegible] و [illegible] چهار ستون بر پای کرده [illegible]
از اطلس [illegible] چون بمقدار پانصد [illegible] مولانا قاضی فرمود که ایلچیان پیاده شده [illegible] پادشاه [illegible]
و خود پیش رفت چون پادشاه [illegible] و جانی [illegible] سرای [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] مولانا یوسف قاضی سر بر زمین نهاده و [illegible] اگر پادشاه ایشان
اسب خوب [illegible] پادشاه [illegible] پادشاهان [illegible] پادشاه [illegible]

رسیدیم

و گوینده [illegible] خطای [illegible] ایلچیان [illegible] پادشاه [illegible] مولانا قاضی [illegible] ایلچیان را [illegible]
رسانید و گفت حق تعالی برای [illegible] رحم کرد و پادشاه مرحمت فرموده [illegible] آوردند پادشاه [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] پادشاه سوار شده بر اسب سیاهی [illegible] چهار [illegible] فرستاده [illegible]
زربفت بر اسب [illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] اسب [illegible]
آهسته یک یک قدم برمیداشت و پادشاه قبای سرخ زربفت پوشیده و از اطلس سیاه [illegible] و ریش [illegible] کرده [illegible]
[illegible] پوشیده و از عقب [illegible] پادشاه [illegible] آوردند و یک [illegible]
[illegible] پادشاه و در سواران [illegible] یک قدم پیش و پس [illegible]
و [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] مولانا قاضی
[illegible] پیش آمده ایلچیان را گفت پیش آیند و چون پادشاه [illegible] پادشاه
[illegible] ایلچیان سوار شده همراه شدند پادشاه [illegible] شادی خواجه گفت [illegible] اسب و جانور [illegible]
باید که [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شنقاری طلبیده [illegible] شنقار [illegible]
[illegible] گرفت و پادشاه فرود آمده [illegible] سلطان شاه [illegible] شنقار [illegible]
احمد داده و شادی خواجه [illegible] سوار شده [illegible] پادشاه [illegible] خطای [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] رابع ربیع الآخر [illegible] ایلچیان [illegible] پادشاه انعام [illegible] پادشاه
[illegible] چنانچه پادشاه [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین و شادی خواجه [illegible] تاج الدین [illegible]
[illegible] شادی خواجه [illegible] بالش نقره و [illegible] اطلس و هفتاد پارچه قطعی و [illegible] و پنجهزار چاو [illegible]
بالش نقره [illegible] سلطان احمد [illegible] بالش نقره و شانزده اطلس [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible] تاج الدین [illegible]
هفت بالش نقره و شانزده اطلس [illegible] و [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] تمام [illegible]
سیم جمادی الاول [illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] قضاء الهی آتشی [illegible]
بقصر پادشاه [illegible] رسید [illegible] بارگاهی [illegible]
[illegible] شهر [illegible]

رسیده و بارگاه و حرم که در عقب ایلکونک بود از آن مشتعل شده آن نیز بسوخت و در اطراف قرب دویست و پنجاه خانه با اسباب و اموال از آن آتش بسوخت
و آن شب تا روز غارت دیگر شد هرچند سعی می کردند آتش تسکین نمی یافت و پادشاه و امراء متفق آن شدند که از روز [illegible]
کیش کافری بود ما پادشاه و در بتخانه رفته تضرع بسیار اظهار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب کرده و تختگاه مرا سوخت [illegible]
نکرده ام چه [illegible] پدر و مادر [illegible] و ظلمی نکرده ام و از این غصه بیمار شد و در این باب معلوم شد که آن زن مرده را [illegible]
ایشان [illegible] خواتین [illegible] که خواتین بر گوره [illegible] هرگاه خاتون را قضا رسد و آیینی که رسم ایشانست
برداشته و [illegible] اسبان خاصه خاتون مرده را در آنکوه که [illegible] بر سر خود [illegible] آن اسبان را کسی نگیرد و [illegible]
و همه بسیار [illegible] و خواجه سرایان می باشند و علفه ایشان [illegible] زیاده و پیش ایشان می نهند تا علفه تمام شده و ایشان نیز [illegible]
با وجود این [illegible] معلوم شد که [illegible] ایلچیان [illegible] پادشاه زیادت شده و پرسش بسیار کاری نشست و ایلچیان را
اجازت داده چند روز که جهت یراق راه در شهر بودند علفه دادند منتصف جمادی الاولی ایلچیان از خانبالق بیرون آمده و ایلچیان همراه
بودند و بطریق رفتن بازگشتند [illegible] رسیدند و در شهرها و قصبه ها [illegible] تشکرات
که در وقت باز آمدن [illegible] نمودند و غره رجب [illegible] رسیدند حکام و کلانتران استقبال نموده بار با ایلچیان باز
[illegible] حکم پادشاه [illegible] و چنان بود که [illegible] روز دیگر طوی
[illegible] بسیار دادند و روز بروز کوچ کرده پنجم شعبان [illegible] رسیدند و از آنجا هر روز [illegible] و هر هفته بشهری رسیده
طوی [illegible] و چهارم شعبان بشهر قمجو فرود آمدند و این قمجو آن شهر است که ایلچیان در وقت رفتن [illegible]
خود آنجا سپرده بودند همه را بسلامت یافتند [illegible] راه مغولستان دو ماه و نیم در آن شهر توقف شد و [illegible]
از قمجو بیرون آمدند و [illegible] بسکجو رسیدند و ایلچی میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز [illegible] و ایلچی میرزا رستم [illegible]
[illegible] پهلوان جمال در سکجو [illegible] که از [illegible] رسیده بودند و راه را [illegible] دادند و [illegible]
ایلچیان مدتی در سکجو مقام کرده منتصف محرم سنه خمس و عشرین از سکجو روان شدند و بعد از چند روز [illegible] آمدند حکام
[illegible] که چنانچه در وقت رفتن شماره و جیه مردم [illegible] در وقت بازگشتن همان دفتر [illegible]
احتیاط نمایند [illegible] بسبب [illegible] پادشاه [illegible] نوزدهم ربیع الاول [illegible] راه [illegible]
[illegible] بیرون آمده نهم جمادی الاولی بشهر ختن رسیدند و از آنجا کوچ کرده ششم رجب [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] راه [illegible] رفتند و [illegible] کرده بیست و یکم شعبان بحصار شادمان [illegible]
وقت شادمان رسیدند و غره رمضان به بلخ آمدند و دهم ماه به درگاه عالم پناه حضرت خاقان سعید رسیدند و شرح احوال [illegible]
و اجمال [illegible] چون داستان ایلچیان ختای مشتمل بر انواع عجایب بود [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] فوائل [illegible] در [illegible] آن رقم تا [illegible] شده [illegible] ایام [illegible]

[illegible]

فارغ از [illegible] محنت و [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]

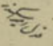
ذکر توجه قضاة با [illegible] و عزیمت حضرت خاقان سعید [illegible]

در این سال ماه رمضان [illegible] خبر آمد که [illegible] ترکمان امیر [illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] بر [illegible]
[illegible]
[illegible] اسبان و [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ایلچیان [illegible] اجازت معاودت [illegible] آنحضرت [illegible]
دار السلطنه هرات [illegible] دولت پناه [illegible] حکام [illegible] ولایت سیستان
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
عزم معاودت [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] زمستان [illegible]
که موکب همایون در دار السلطنه هرات [illegible] دار الملک شیراز [illegible] میرزا ابراهیم سلطان رسیده خبر فتح [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]**
[illegible] حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] و مرکبات [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] دار السلطنه
[illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible] سلطان المشایخ [illegible] صاحب [illegible]
شیخ ابو سعید ابن ابی الخیر [illegible] **بیت** [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت شیخ [illegible]
مشایخ آفاق [illegible]
و آنحضرت [illegible] و انعام و اکرام فرموده [illegible] منتصف [illegible] عزم [illegible] در [illegible] فیض

چند روز منزل ساخت و آنگاه [illegible] خضر خواجه [illegible] که پادشاه گران عازم [illegible] شده [illegible] جناب
بایسنغر که در ولایت طوس و مشهد [illegible] بزیارت سلطان خراسان علیه التحیة و السلام [illegible] بجا آورده و از آنجا
[illegible] اشتغال نموده [illegible] پادشاه جهانگیری [illegible]
[illegible] برق [illegible]
چون آفتاب [illegible]
[illegible] بادغیس [illegible] اردوی اعلی ملحق شد **شعر** [illegible] فرخنده آن [illegible]
روز دیگر بموجب اجازت سلطان [illegible] کشور [illegible] نموده [illegible] دار السلطنه هرات بمقام باغ سفید [illegible] در فصل بهار [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] آب [illegible] چون گلاب [illegible] مرغ بر روی آب [illegible]
جهان [illegible] جهانبانان عزم [illegible] و حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس [illegible] گذرانیده و در آن [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] رسیده [illegible] اردوی محمد خان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سعادت [illegible] دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود **شعر**
[illegible] چو در رسید [illegible] خسرو اعظم [illegible] پناه [illegible] اسلام [illegible] ایمان
[illegible] خلف آدم [illegible] در این ایام [illegible]
[illegible] دولت [illegible] **شعر** [illegible] اقبال [illegible] خاقان [illegible]
یعنی امیرزاده علی ابن میرزا محمد جوکی بهادر [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible] استظهار [illegible]
[illegible] پادشاهانه ترتیب فرموده چند روز [illegible] جهانبانی [illegible] بهره مند شد **شعر**
[illegible] جهان [illegible] و بموجب فرموده **شعر** [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] ابن امیرزاده پیر محمد ابن امیرزاده جهانگیر ابن امیر بزرگ تیمور گورکان
[illegible] بدار البقا رحلت فرمود و حضرت خاقان سعید [illegible] امیرزاده مرحوم فرموده [illegible]
[illegible] نموده گفت **شعر** [illegible] قضا [illegible] هر که [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible]
یادگار امیرزاده محمد جهانگیر ابن امیرزاده محمد سلطان [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امیرزاده محمد سلطان در وجود آمده [illegible] فرخنده [illegible]
[illegible] پادشاهانه [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
و اقبال [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]

سریر سلطنت قشلاق کرد و جناب میرزا بایسنغر [illegible] جانب ولایت فراه رفت و چند گاه در ولایت فراه [illegible]
[illegible] بدار السلطنه هرات باز آمد **وقایع سنه سبع و عشرین و ثمانمائه ذکر سعادت حضرت خاقان از ییلاق بادغیس [illegible]**
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] چون سلطان ربیع [illegible] سپاه سبزه [illegible] اطراف صحرا [illegible] کشید [illegible]
[illegible]
[illegible] بادغیس [illegible] ییلاق سلطان [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
حضرت خاقان سعید [illegible] نموده [illegible] نزول فرموده و جناب میرزا بایسنغر [illegible]
رفته بود چند گاه [illegible] شکار [illegible]
[illegible] سریر سلطنت [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] در سن شباب وفات یافت و هم در این سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] **ذکر احوال ماوراءالنهر [illegible]**
[illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
و چون [illegible] اتفاق [illegible] پادشاهی [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] سنه سبع [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible]

با یراق و جوش تمام بیت از چاه دل رسته بخش آن یوسف سیمین بدن ؛ وز ابر مصری پیرهن یک زلیخا ریخته ؛ خیل سحاب از بهر وصف رنگین
کان کرده کیف ؛ باران چو تیری بر هدف دست توانا ریخته ؛ و لشکر سرما از طلیعه سپاه بهار روی بانهزام آورد و نسیم جان پرور اعتدال
اقبال پذیرفت و روزگار از قدوم فصل بهار طبیعت حیات گرفت جناب میرزا الغ بیک عزم یورش بادشاهانه که قرین قضا و قدر است
خسروانه که همنشین فتح و ظفر خواهد بود در حرکت آورده و چون دانست که اول بهار موافق هنگام حرکت لشکر است ساخته و رایات نصرت پرور
بجانب مغولستان روان شده و در اثنای راه آگاهی یافت که بعضی از لشکر ایلی در حدود بشره قشلاق کرده اند جهان آرای که درین حال نظر
برای اعمال اندازد و در حمایت ملک حضرت جناب خلافت پرورد چنان اقتضا فرمود که جمعی از لشکر منصور بر سبیل ایلغار بسرعت تمام
و امرای بزرگ و امیر شاه ملک و امرای بس قوچین با سپاهی شتر روان شد و شبانه روز کمین ساختند ؛ چون از برش خون و خون ناخن ؛
روان شدند بجاهی که اندیشه با رفیق توفیق از خوف آن نتواند گذشت و هم بیرون نقعه بر ساحت آن نمی آرد و در نوشت شعر
نه هیچ ساکن و جنبان در آن کوه انجم ؛ نه هیچ ابر و سایه بود و گرم سرد ؛ و بعد از ده شبانروز بر مغولستان آگاه ناگاه باپلی رسیده که سردار
ابراهیم وار بزرگ آنجا بود و چون لشکر فیروزی اثر بجز سر ایشان رسیده سواران ایلی بیرون رفتند و اهل و احوال بغارت بانه لشکر
منصور غنیمت بسیار گرفتند و بعد از دو روز ابراهیم وار بزرگ و جماعت قرادین خنجر کین از نیام عداوت کشیده به تیغ آبدار آتش جنگ
افروختند و چون شیر بچه بباد داده و مار دم بریده دو هزار سوار شمشیر گذار رو بجنگ آوردند و از این طرف امرا نامدار جوانان شیر ایلغار
دو اول با برادران جنگی محکم داشتند در برابر خصم آهنگ بیت دو لشکر هم بر زدند از کمین ؛ تو گفتی زدند آسمان بر زمین ؛ ز تاب سنان برهم چون
نرگس ؛ بهر گوشه برخواست طوفان مرگ ؛ از جانبین اسبان بهم برهم حمله ها کردند و از هر دو طرف بر یکدیگر حمله آوردند و سروران را کمی
میدان و پرچم سنان گشت و پیکر شمشیر زنگاری از شنگرف خون گونه لعل بدخشان و یاقوت رمانی یافت در این حال جمعی از
دلاوران سپاه منصور رو به سبک در رکاب گران ساخته تیر باران کردند بر گروه دلاوران با دو رفتار زنهار زده تیغ و خروش الله اکبر
با موج و پیکر بر آورده بر مخالفان زدند و جمعیت ایشان پریشان ساخته مخالفان رو گردان شده یکبار فرار نمودند و سپاه منصور از عقب رفتند
ابراهیم و دو پسر او را بقتل آورده و در این واقعه چهار روز امیج الاقو در مقام آنجا بر قرار بپیوست و سپاه ظفر شعار غنیمت بسیار گرفتند
و میرزا الغ بیک منزل ... رسیده و افواج ایلغار از جهت غارت یافته و در انتقام ... شور نموده برای برگذار در اثر کل لشکر ها
بعزت مجموع و ... فرمان شده بود از آب ... گذشته و از ... رسیده ... بلغور با غنیمت
و یکی کوچ ... کرده بار بازی فرود آمده و از آب ... عبور نموده بفرمان ... سرا پرده همایون ... کشیده
و امیر ... زاده دولت و کامکار ... شاهزاده ... شرف ... یافت و به ... و اکرام و تشریف و انعام ...
کشته شاهزاده جوان بخت ... یکدیگر ... و احوال ... ملک ... روان شده ...
سپاهی ... جناب میرزا الغ بیک پانزدهم جمادی الاولی متوجه لشکر ... نموده امیر ارسلان خواجه ... و برادر
امیر محمود و ... امرای بزرگ ... شده ... و ... گشته و ... لشکر ... تمام ...



قول امیر ... رضی و تواچی امیر ابراهیم ... و لیس قوچین و خواجه یوسف ... قوچین بوده و چند تن ... جهت کومک سیمین شده
که ... بکار ... کرده و ... چند تن ... قضا ... از بسر مخالفان رسیده و از آن خوف ... ایلغار ... رحمت ...
و در جرانغار ... قول شیر محمد اغلان لشکر برآراسته و لشکر چون دریای اخضر در جوش آمده و ... بر شده ... برق ...
و ... و در فضای میدان تیغ و سنان ... کار از تیر و کمان تیغ و سنان ... و از جهان ... رسیده حمله ... ملک نموده
... شیر محمد اغلان ... که ... کاری نمی شود ... و دست ... شده و یکبار ...
لشکر ... تیرباران کردند ... لشکر جمع آمده ... زیاده ...
بر ... و ... از افواج با جرج ... جرانغار لشکر ظفر شعار ... امیر ارسلان خواجه چون کوه ثابت ایستاده جای خود ...
باغی هر چند سعی کرد ... جناب میرزا الغ بیک چون ... حضرت شاهزاده ... قول و کومک ...
صف قول گذشته بجرانغار پیوستند چون صفوف لشکر منصور ... جناب ... استحکام یافت جناب میرزا الغ بیک ...
که ... شیرانه ... آواز ... کوس ... و ... افتاد و ... یکبار
حمله کردند شیر محمد اغلان شعر ... تیرباران کشند ؛ ... کشند ؛ ...
... دشمنان را ... شعر ... بیرون ...
جهد ... ؛ ... شاهزاده جهان الغ بیک ...
یافت و آفتاب فتح و نصرت از مطلع عنایت تافت لشکر منصور ...
و ... سپاه ... احتشام ...
... بجانب ...
... از انواع ریاحین ... شعر ...
... جناب خسرو ...
معاودت ...
... حضرت صاحبقران ... سنگ ...
... حضرت صاحبقرانی ... میرزا الغ بیک ...
... سنگ را بدار السلطنه سمرقند رسانیده ... میرزا الغ بیک ... آن سنگ ... جناب
سمرقند باز گشته بود ... جهت تبلیغ بشارت ...
و ... تتمه احوال هشتصد و بیست و ... در افتتاح این سال میرزا
بایسنغر بسعادت و اقبال ... سیستان ... مملکت ...

شکار رنجیده و بعزم معاودت شتافتی سعادت معطوف ساخته اعلام عزم در هرات فرود آمده زمستان در جوار حضرت خاقانی
سعید دار السلطنه هرات قشلاق فرموده و اول بهار حضرت خاقانی کامکار عاشر ربیع الآخر بر رسم جانور پرانیدن متوجه ولایت ترشیز
و میرزا بایسنغر عازم جانب طوس و مشهد گشت و خاقانی فریدون نشان و پادشاه گردون بارگاه چند گاه در آن حدود و ولایت جانوران
پرانیده و یوز و سگ دوانیده و جیش [illegible] گردانیده شکارها انداخته و صیدها گرفته و به دولت و سعادت بمستقر سلطنت باز [illegible]
اوایل جمادی الاولی امیر یوسف خواجه ابن امیر شیخ بهادر را با لشکری بجانب ملک ری فرستاد و در این سال هشتم ماه شعبان امیر [illegible]
وفات یافت و او در زمان حضرت صاحبقرانی سوابق بندگی [illegible] ثابت بوده و در نوبت دولت آنحضرت خدمات شایسته بجای
آورده آنحضرت فرزندان و متعلقان او را تربیت و نوازش فرموده و راه و رسم او را بجانب ایشان رجوع نموده و در آخر این سال
میرزا الغ بیک که از یورش مغولستان با فتح [illegible] معاودت نموده بود در خدمت حضرت پدر بزرگوار رو [illegible] آورد
پانزدهم ذی الحجه بشرف پابوس و کنار و آغوش استسعاد یافت و به دیدار یکدیگر خرم شدند **بیت** زهی بهار که سلطان [illegible]
زمانی ** که گرد سلطانی با خسرو زمانی دیدار ** زمانه را شده با جشن خرمی الفت ** بهار را شده با باغ و بوستان دیدار **
و بر سلامتی ذات عدیم المثال شاهزاده [illegible] که از آن یورش بازآمده بود شکرها گفته صدقات بمستحقان رسانیدند و چند روز
طوی داده شاهزاده متوجه ماوراء النهر گشت و شاهزاده محمد جوکی را همراه ساخته بیست و هفتم ذی الحجه از دار السلطنه هرات نهضت
و بیک هفته بسمرقند رسید و از بدایع وقایع این سال همایون فال تدوین کتاب بدیع آیین ظفرنامه است که حاوی لطایف بلاغت
ظرایف آثار [illegible] مولانا شرف الدین علی الیزدی افاض الله علیه غفرانه ساخته
و پرداخته و بنفحات مشکین [illegible] نسیم عنبر شمیم مشام خاص و عام رسانیده و رخت سخن از [illegible] جوزا در گذرانیده **شعر** اول ازبالای
کرسی بر زمین آمد سخن ** او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند ** و آن کتاب لطافت انتساب در تمام ربع مسکون بیمن
دولت همایون قبول تمام یافته و پرتو التفات [illegible] عالم بر آن [illegible] جهان افروز تافته جزاه الله تعالی خیرا **نظم** سخن بنام او کرد آن
جنس سخن را تمام وجهت ** تا نبوت [illegible] ساوی ** آنچه ز پیش [illegible] **
چون [illegible] ** [illegible] ** [illegible] **
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر حسب

ذکر جمیل و نشار نام نیک [illegible] و [illegible] در ابقاء مراسم [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible] خاقان اعظم [illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible]
کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از تنقیح و تهذیب عبارت و تقصیر بعضی داستانها به تشبیبی که در اصل تاریخ مرقوم بوده و این سخنان از جای بیان واقع و تعیینه
و چگونگی حال کتاب [illegible] بقصه گذشت و ستایش چه اشعار در جنب کمالات آن ملک ملکی صفات و قبول چه [illegible]
بنا شده ع آفتاب چه حاجت به تجلی زر ؛ والحق نسبت تألیف آن کتاب بدیع انتساب بآن پادشاهزاده عالیجاه [illegible]
کمال انصاف آن قدوه اشراف است ع انصاف بده که هیچ انصاف نبود ؛ وقایع سنه تسع و عشرین و ثمانمائه عمارت
مزار گازرگاه نمودن هر سعادتمندی که بنور عنایت ازلی و فروغ هدایت لم یزلی در مجمع الارواح تعارف آشنائی یافته
و عنان ارادت بطریق سعادت تافته هر آینه میل زیارت اهل الله خاطر او در رونق و رواج عمارات مزارات ارباب انتباه
سعی بلیغ مبذول فرماید و از روحانیت اکابر استمداد همت شعار و دثار خود سازد و بیمن آن سر ارتفاع بمعارج استعلا برافرازد
شعر کسی کا سعادت همدوش برد ؛ اگر بر فریدون زند از پیش برد ؛ لاجرم هر روز از مواهب بخت فیروز انوار سعادت بر وجنات
احوال او لایح گردد و هر ساعت آیت عنایت بر صفحات کامیابی او [illegible] بنابر آن حضرت خاقان سعید در محرم این سال همایون فال
بنیاد عمارت مزار [illegible] آفتاب آسمان ولایت قطب سپهر هدایت مطلع انوار غیب مشرق اسرار لاریب واقف سرایر لاهوت
کاشف ضمایر ملک ملکوت مقبول بارگاه حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی روحه [illegible] فرموده و در آن
عمارت عالی رتبت و وضع اساس رفیع [illegible] چنان واقع است [illegible] که جانب شرقی [illegible]
در غایت رفعت و کمال لطافت ساخته [illegible] آن صفه [illegible]
جانب شمال صفه‌ها و خانه‌ها و در میان جانب شمال صفه بزرگ و همچنین در جانب جنوب خانه‌ها و در میان آن صفه‌ها و در جانب مغرب [illegible]
[illegible] صفه عالی [illegible] و در میان آن [illegible] میان شمال و جنوب است [illegible]
در غایت لطافت ترتیب داده و بیرون [illegible] ارتفاع یافته ؛ فروغ طلعت
خورشید و چرخ زرنگاری ؛ نموده است زایوان قطب انصاری ؛ چو بنگری طرف چرخ او بروج نجوم ؛ ببینی که آن بقعه است پنداری ؛
مجمع اعتقادات [illegible] غایت لطافت ساخته [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
ومنت الحیات [illegible]
[illegible] بود و سیل سعادت [illegible]
سال حضرت خاقان سعید [illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]
شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]

خیمه

چند روز در اطراف و نواحی جانور پرانیده شکار فرموده [illegible] بزیارت مهد [illegible] از روحانیت سلطان [illegible]
السیر الطیر شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس سره [illegible] معاودت [illegible] ییلاق بادغیس [illegible]
ولایت سیستان رفته بود [illegible] شکار فرموده [illegible]
[illegible] و تفرج [illegible] و نواحی آن جانور پرانیده [illegible]
گردانیده [illegible] دارالسلطنه هرات [illegible] شرف ساخت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] میرزا محمد جوکی [illegible]
میرزا الغ بیک [illegible] دارالسلطنه هرات رسیده جناب [illegible] ییلاق بادغیس [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] باغ زاغان نزول اجلال فرموده [illegible] این سال وفات
امیر مرحوم غیاث الدین شاه ملک [illegible] انتقال نمود امیری [illegible]
حضرت صاحبقران [illegible] حضرت [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] و چنان بود که آنحضرت [illegible]
[illegible] سخن ایشان نشنوده [illegible]
[illegible]
[illegible]
سخن این [illegible] قبول فرموده [illegible]
[illegible] شعر [illegible] عنایت آنحضرت درباره او [illegible]
[illegible]
از مدارس [illegible] و مساجد [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] ع [illegible]
حضرت امام علیه السلام [illegible]

ابراهیم سلطان عنایت فرموده و مولانا اعظم جناب ابن عبد الرحمن لسانی که از معتبران حضرت خاقان سعید بوده در تاریخ واقعه میر
مرحوم چنین جهت فرموده بود **نظم** ای دل خسته چه حالست که اکنم گیر ا همه از گریه روز بهرین عقد از رنگ ا دامن چرخ چرا شد چو دل
من پر خون ا چهره مهر چرا گشت چنین پر آژنگ ا مگر آنکه خبر تو زشت بر گیرد ا آنکه در جنت [illegible] چو گوز بود چنگ ا شهسوار میر
جوان بخت جهان بخش که بود ا پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ ا رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات ا باد در روضه صاحب همه
باشد به وشنگ ا دیگر از وقایع این سال مرتضی اعظم المستغنی عن الالقاب فی الالقاب امیر رضی الدین سید رضا کیا که پادشاه
ولایت گیلان بوده با وجود لوازم سلطنت شامل علوم و حکمت بر مجبر ضمیر او تافته و در سلطنت و پادشاهی عمر دراز یافته تمام اموال
نبیل در وجه ارباب فضل و کمال مصروف داشته و در جهان فانی نام نیک باقی گذاشته و در همه عمر مرحب فرموده با صوفیه با معیشت فق
عمری عمل نموده و مدت حیات دست کرم بر پشت زر و سیم نهاده بوده و در این روز عالم کهن را وداع کرد **شعر** اگر سال گردد فزون از هزار ا
همین است از و همین است کار ا **وقایع سنه ثلثین و ثمان مایه وفات شاهزاده مرحوم میرزا سیورغتمش طاب ثراه**
در صفر خبر واقعه [illegible] شاهزاده اعظم آفتاب آسمان [illegible] سیورغتمش بهادر رسید که
در [illegible] شاهزاده [illegible] پرواز کرد و در جوار رحمت ایزدی
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر [illegible] مجالس انس [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
حال شد و خود قیام [illegible] وفات خلف صدق [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ب** [illegible]
[illegible] سال تاریخ [illegible]
[illegible] سلطان مسعود [illegible] و در این سال جناب شیخ الاسلام [illegible] شیخ الاسلام شیخ محیی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** وفات قطب جهان شیخ محیی الدین [illegible] **ذکر قضایای**
ماوراء النهر و عزیمت میرزا الغ بیک بجانب مغولستان [illegible] براق اغلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

شاه کلی و شهزاده آقا [illegible]

رخصت داده

اجازت داده و بولایت [illegible] در این وقت [illegible] آمده ایلچی پیش میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] جناب میرزا الغ بیک [illegible] اجازت آمده
[illegible]
[illegible]
میرزا الغ بیک [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] افصح الفصحاء المتکلمین اعلم [illegible]
[illegible] السلاطین [illegible]
[illegible] تاریخ وفات [illegible] **شعر**
[illegible] وفات حافظ [illegible] و چون میرزا الغ بیک [illegible] براق اغلان [illegible]
[illegible] **شعر**
[illegible]
[illegible] **ذکر محاربه میرزا الغ بیک گورکان با براق اغلان** [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] براق اغلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ماوراء النهر چون [illegible]

عشاق [illegible] بیرون آورده [illegible] محمد [illegible] حضرت خاقانی [illegible]

جهان [illegible] اجازت آنحضرت [illegible] ماوراء النهر [illegible]

[illegible] تمام [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خیال محال می نمود [illegible]

[illegible] مملکت ماوراء النهر [illegible]

آن [illegible] گفته شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

کرده بودند بقتل آورده سوختند و سبب سوء المزاجی که میرزا بایسنغر شد با مرتضی اعظم مقتدای کرام امیر سید قاسم تبریزی ادات
حکم اخراج او فرموده جناب سیادت‌مآب بسمرقند غربت نموده و در غربت از نظمهای این حکایت بنا که ادا نموده و در تخلص
غزل ای عاشقان ای عاشقان انجام آتشکده جهان ای مرغ و دام طیران کند بالای معنم آسمان و در تخلص میگوید غزل
قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و در وقتی که غربت نموده و عزم سوار شدن از دروازه
بیرون آمد فرمود شعر بنیاد ما چنانکه خواست قسمت از قضا ما را کزین درگاه میرانند دایم ادبیر ما را و حضرت خاقان سعید بعد از چند روز
که حکما و اطبا بشرایط علاج قیام نمودند صحت تمام یافت و قوت طبیعت که تغییر از ادای مزاج همایون افتاده خلایق بافلاک
تمام شهر کلام حمد ... ورد زبان و ذکر جنان داشتند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و تصدق و نیاز و دعا کرده می گفتند بیت
تنت بناز طبیبان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد سلامت همه آفاق در سلامت تست بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد
و حق تعالی سلامت کلی ارزانی فرمود ذکر فوت حضرت خاقان سعید بجانب مملکت ماوراء النهر
حضرت خاقان سعید را چون از آسیب عین الکمال چشم زخمی رسیده و دست قضا بر جمال دولت و اقبال نیل حادثه کشیده
و در اطراف و اکناف ممالک ربع مسکون خبر آن ناملایم بر سبیل ... در افواه افتاد و روزگار فتنه انگیز ابواب محنت و بلا
بر روی جهانیان گشاد و میرزا الغ بیگ را در محاربه براق اغلان شکستی واقع شده بود و مملکت ماوراء النهر بکلی بهم بر آمده چنانچه
سبق ذکر یافت آنحضرت عنان عزیمت بصوب دار الملک سمرقند تافت و غره شعبان از دار السلطنه هرات نهضت فرمود
و میرزا بایسنغر متعاقب توجه نموده اردوی همایون به بلخ رسیده و موکب منصور از جیحون گذشت و میرزا بایسنغر بموجب فرمان و
التماس میرزا الغ بیگ و ارکان بطرف تختگاه خراسان بازگشت و شب پانزدهم رمضان در اردوی شاهزاده جهانی خواجه قنبر
کرزنکی ابیوردی را که خواجه معتبر بود بظاهر بلخ در خیمه او کشته یافتند و قاتل معلوم نشد امیر سیف الدین جنید جاو ... قرابت از قتل
او متهم داشتند چه از تسلط ... ساده غلام ... بنگ بوده و میرزا بایسنغر از ظاهر بلخ ببرکت غربت نموده و بعد
و کم رمضان در هرات به باغ سفید نزول نمود و شاهزاده را عرض مرضی طاری شد و اطبا حاذق و حکما مدقق مولانا شمس الدین
محمد آدم و مولانا نظام الدین شیرازی صبح و شام ملازم بوده و در تجربه ... بر اغذیه قیام نمودند و عکس معالجات ... فرخنده مزاج
شاهزاده عالیان از منهج انحراف و اعتلال بجاده استقامت و اعتدال بازآمده و صحت یافت شعر ذات شریفت صحت کلی ...
شکر که خصم خون گرفته بکام حسود هم و اردوی همایون از ساحل جیحون روان شده میرزا الغ بیگ و اکابر ماوراء النهر جهت سعادت
استقبال نمودند و بشرف تقبیل انامل فیاض ... سرافراز شده و مراسم نثار و نیاز بجا آوردند و آنحضرت به کمال عظمت در دار السلطنه
سمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت این خاندان عظیم الشأن است استقرار فرموده و ... مزارات با برکات آن ...
مثل مزار شاهزاده قثم ابن العباس رضی الله عنهما و مزار شیخ ... و مزار ... ابو منصور ماتریدی و مزار بزرگوار امام ... ابو عبدالله
محمد ابن اسماعیل بخاری توجه نمود و از روحانیت ایشان مدد خواسته صلات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانیده و ارباب

ابتهاج را خوش وقت و خرم گردانیده بر تخت سلطنت خاقانی و سریر خلافت جهانبانی جشن تمام ... فرموده و از محاربه
براق اغلان تفحص نموده بعرض رسانیده و شرح این سخن پرسیده و جمعی از امرا ماوراء النهر که گناهکار شده بودند ایشان را در دیوان اعلی
چوب یاساق زده و میرزا الغ بیگ را در مقام خطاب و عتاب آورده باز عنایت عظیم نموده و چندگاه شاهزاده را ... بوده آنگاه
حضرت باز مرحمت فرموده ... مملکت ... بر او باز گذاشت ... فروغ
آفتاب دولت ... حضرت شاهرخی که بر اطراف ممالک ماوراء النهر تافت آتش فتنه براق اغلان که ...
بر آورده بود تسکین تمام یافت براق اغلان ... شکست ... بجانب ... حضرت ...
برگشت و آنحضرت ... مهمات ممالک ماوراء النهر ... فرموده و رایات ... بصوب مملکت خراسان ... چهارم
ذی الحجه معاودت نموده و در این سال عمارت مزار بزرگوار پیر ... که در محرم سنه تسع و عشرین بنیاد شده
بود شرف اتمام یافت ... سلطان اختتام وقایع سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه ذکر
معاودت از مملکت ماوراء النهر موکب همایون از مملکت ماوراء النهر معاودت نموده پانزدهم محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود
و جهانیان بیمن مقدم خاقان عالم ستان اظهار بشارت کرده مراسم نثار و پیشکش بجا آوردند شعر شکر حق را که از فروغش امروز
کس چه گوید که تازه است ... و ... دیار ایران ... از فضای عراق و فارس تا بپایان هندوستان بوم و بر ...
درگاه عالم‌پناه شده و هر کس مناسب ... عاطفت ... بزرگ گشت و رخصت معاودت یافته باوطان و ... باز
رفتند شعر بیمن تربیت پادشاه بنده نواز جهانیان ... ولادت میرزا ابابکر ابن میرزا
محمد جوکی بهادر حق تعالی ... میرزا محمد جوکی را دری از دریای شاهی و اختری از سپهر فضل ... کرامت فرموده و در سلک سلطنت
و عقد خلافت گوهری گران بها افزوده و در مرآت کاینات صورت دلخواه روی نمود نظم باز تازه نخلی از گلشن سبحان رسید
باز نوسروی بباغ دولت سلطان رسید کوکبی از خال مبارک چشم عالم نور یافت ... پیش ... چشمه حیوان رسید
بوستانی در میان گلبن دولت شکفت آفتابی در کنار سایه یزدان رسید بیست و هشتم محرم جهان بیمن مقدم ... میرزا
ابابکر مشرف شده عالم را وجود آن مولود عاقبت محمود زینت و ضیاء ... کرامت فرمود و حضرت خاقان سعید ...
کامگاری ... و از فروغ آن نیر عالم افروز انوار بهجت آثار بر چهره روزگار تافت و ... گوهرشاد آغا و میرزا
بایسنغر و ارکان دولت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیده مساعی و ثنا بجا آوردند و حضرت شاهی بترتیب جشن و آیین بزم اشارت
فرموده و مجلس بهشت آیین ... رشک نگارخانه چین مرتب شد نظم مبارک باد بر سلطان عالم جشن سلطانی جهان با نغمه دلها
شد ... جهانبانی مدار عالم و دارای دار و داور دوران پناه ملک و پشت ملت و شه سلطانی ...
شه ... سلطانی دریا کف ... و میرزا محمد جوکی اسباب طوی ترتیب داشته چند روز
متعاقب طویهای بزرگ ساخته و مجلس انس ... روی نمود و بساط طرب آراسته داد خرمی داده و درهای عیش و عشرت

برادوی روزگار کشادند شعر هر وقت خویش که دوست به رسم شما را کس را وقوف نیست که انجام کار چیست ؛ وقایع سنه اثنی

و ثمانین و ثمانمائه ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بصوب مملکت آذربایجان در اوایل این سال امیر جلال الدین اسکندر بن امیر

قرایوسف در مملکت آذربایجان با ملاک کلمه عصیان جرئت نموده با لشکر گران عازم عراق شده سلطنت را گرفت و امیر

خواجه یوسف بن امیر ابراهیم خواجه که حاکم سلطانیه و ابهر و قزوین و زنجان بود گرفتار شد حضرت خاقان عزیمت یورش آذربایجان

تصمیم فرموده باحضار لشکرها فرمان داد و لب قی و یرسون یورش اول آذربایجان از ممالک ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و

ختلان و قندز و بغلان و بلخ و شبرغان و مرو و ماخان و کابل و زابل و سیستان و تمام خراسان و خوارزم و مازندران و فارس

و عراق و کرمان و اصفهان لشکرها از جهان جمع آمده متوجه معسکر همایون شدند و شاهزاده میرزا بایسنغر و امرای عظام

امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بر رسم منقلای فرستاده آنحضرت یکشنبه پنجم رجب ع بطالع میمون از دارالسلطنه هرات نهضت فرموده و چهاردهم ماه در تربت مبارک مزار فیض آثار شیخ الاسلام احمد جام قدس سره رسیده ملازمت فرمود و نذرها

صدقات مستحقان داده و بیست و یکم ماه به ولایت نیشابور رسیده از ارواح مقدس مشایخ آن دیار همت خواست و جنب و افشم قصبه بحرآباد و از فیض و جود حضرت

مجمع البحرین آمده شرف مزار بوسه رسانید و از نوار شیخ سعدالدین الحموی قدس سره دریافته قرابیته زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی

و خرقانی را شرف ساخته بزیارت شیخ رکن الدین بابا و عارف صمدانی شیخ ابوالحسن خرقانی و سلطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی قدس الله تعالی ارواحهم فرموده ابواب

زیارت بقیام نموده فتوحات کثیر بیکران بقاع الله بخش سلطانی حواله شد و در اوایل آنکه شش و دوازدهم ماه شوال در جلگه لشکرگاه پادشاه حضرت

پناه گشت آنحضرت بصدق خاطر و صفا طویت بطلب کوه فرموده و از ارواح مشایخ عظام که در آن فرخنده مقام آسوده اند استمداد همت نمود

و هفته هم ماه قصبه سمنان منزل همایون شده و آنحضرت سعادت زیارت شیخ بزرگوار و سفینه روزگار و رشته حقایق شیخ رکن الدین علاء الدوله

سمنانی رحمه الله علیه دریافت الله تعالی مرحمت جهانی بجانب ری تافت در چهارم ماه مبارک رمضان خطه ری بفر نزول همایون

غیرت افزای فضای فلک نیلگون گشت و زیارت سید عبدالعظیم و شیخ ابراهیم خواص و امام زاده ادریس و امام زاده ... بجا آورد

و همچنین بهر ولایت که می‌رسید مزار بزرگواری که می‌دانست به اخلاص تمام زیارت می‌کرد و همت ... استمداد می‌کرد بی‌نهایت

وحسن و جنین خاتمیت بصوب کوکب سلطنت ... پروانه ... باستقبال شتافته و مراسم تهنیت بجا آورد

پادشاهی بر خبر ... شعر که شکسته ... گوهر ... عنایت ... بوده ... ع

حضرت خاقان ... هنگامه ... سلطنت ساخت ... لشکر ... و ممالک

ایران و توران ... تمام ... لشکری که ... و افلاک

... شعر سپاهی ... افزون ؛ سپاهی ... حضرت

... اقبال ... میرزا ابراهیم سلطان

فرموده بود چنین شعر ... که روان ... و در تاریخی که المنصر بن عبدالله الحکیم ... آن که

رایات فرقدسای

رایات فرقدسای کشورکشای عالم آرای پادشاه جهانگیر جهاندار خسرو گردون حصون بهرام انتقام ع آن بیش نزار خرش و

کم زاد فزیده کار م میرزا ابراهیم سلطان از دارالملک فارس با لشکر بیقیاس منصور جهار روی پادشاه عالم استانی و عازم صوب آذربایجان

شده و در ظاهر حدود ری به معسکر سلطان هفت کشور پیوست و حضرت خاقان سعید فرزند نجیب رشید را در آغوش عاطفت و مهربانی کشید

و از احوال ولایت و لشکر پرسید و چون حسن معاش و میمنت اشتغال معلوم بود تحسین بسیار و استحسان فراوان فرمود

و همچنین بهادر رستم از اصفهان و امیر چقماق و امیر ترخان از یزد و ابرقوه و امیر قنا شیرین از مملکت کرمان و از سایر حدود حکام و امرا

برسیده بجناب پادشاه سرافراز می‌شدند و از اردوی اعلی از ولایت ری نهضت نموده بیست و یکم رمضان ظاهر سلطانیه

نزول همایون شد و کلانتران امیر اسکندر قلعه را ... بوده و چنانچه قلعه که در روی زمین دیده عالم بین نظیر آن ندیده

باشد دیگر بار در قبضه تسخیر و اقتدار قرار گرفت و آنحضرت غره شوال بمبارکی و اقبال در آن مقام دلگشا نماز عید ادا

آن روز سعید با داب شاهانه و جشن عید عام ترتیب داده ابواب مسرت بهار بر ابواب دولت گشاد و هیچ آفریده قدم از جاده شرع

بیرون ننهاد شعر جشن سلطانه ترتیب شده چو بر رسم عبید ؛ غره میمون شده و هم چو پیشینه ماه را ؛ حضرت خاقان سعید خورشید وار

بر سریر سپهر پیکر برآمده و بر یمین و یسار پادشاهان کامکار و سرداران نامدار هر یک در مقام لایق آرام گرفتند و حجاب چون

ماه و آفتاب و سوربان و حواس به اطراف بارگاه و گردون اساس صف زدند شعر همه چون لاله که تاج نهاده بر تارک ؛ همه چو

غنچه قبا تنگ بسته تا دامن ؛ و امرا و فلک صولت بهرام سطوت بترتیب طوی قیام نموده انواع اطعمه گوناگون فزون از حد

و چون ترتیب ساختند و در خور مرتبه هر کس آنچه مناسب بود پیش آورده و چون از کشیدن طعام فراغ حاصل شد آنحضرت

فرمود که ملوک اطراف و گردنکشان اکناف را که در اردوی همایون بودند همه را تشریفهای فاخره و خلعتهای گرانمایه مشرف گردانیدند

و عمارت آن سلطان ممالک ستان بیت بنو فرمود تا لشکر کینه خواه ؛ درود سوی دشمن نزد کاه شاه ؛ بحکم شهنشاه گردون شکوه ؛

بجوشید لشکر چو دریا و کوه ؛ و هفتم شوال نواحی مزار بزرگوار ایوب انصاری رضی الله عنه مخیم دولت و اقبال آمد و چند روز در آن خجسته

مقام قرار و آرام بود و غره ذی قعده شب قازان معسکر سلطانی و چادر شده و از آنجا لشکر گردون اساس عازم خوی و سلماس گشت

و در آن نهضت همایون هر روز و منزل بمنزل از آیین سلطنت و فرمان روائی و رسوم کشورگشائی تجمیلی در حیز ...

... شمار ... بحضرت ... و خطام ... و اسلحه و سایر آلات و اسباب ... آثار ... رفته ...

اهل تواریخ در مناقب سلاطین کامکار و مراتب خواقین سپهر اقتدار از عهد کیومرث الی یومنا هذا بنظم و نثر پرداخته اند از نوبه

اوراق سنبل بهار ساخته در جنب آن امری محقر و افسانه مختصری بود شعر و ان یبق الا ما ظهر و هم منهم ؛ فانی الملک بعض ما نتوال ؛

و چون در سلماس از قبه ایوان ... سر افتخار از فلک دوار گذرانید و ماه رایات ظفر آیات فروغ عالمتاب ... آفتاب بجانب

و لشکر گردون حرکت بهرام سطوت مرتب شد ذکر ترتیب یافتن لشکر ظفر ... سلماس و محاربه با سپاه ترکمان و انهزام ایشان

چون صحرای سلماس از لشکر بیمر و قیاس که چون ذرات آفتاب فراوان و چون قطرات سحاب بی پایان بود ... تنگ

مالامال شده و به دولت و اقبال در کمال ابهت و اجلال فرود آمدند و از جانب مخالفان امیر اسکندر ترکمان و برادران با لشکری [illegible]
عدد مور و ملخ [illegible] که از شکوه ایشان [illegible] تا کوه [illegible] حضرت خاقان سعید بجهت لشکر [illegible] فرمود و بر انوار [illegible]
رایات فتح آیات شاه کامکار و طلیعه سپاه ظفر دستگاه [illegible] بجانب [illegible] ابراهیم سلطان و لشکر ظفر اثر که **نظم** جناح اژدهان
بست بر چنگال [illegible] لشکر بیکران [illegible] سراسر [illegible] پیل تن و [illegible] لشکر شکن [illegible] شیر دل و مار [illegible]
وجود انوار فروغ طلعت پادشاهانه دین و جود خسرو دانه شاه فیروز [illegible] بر تخت [illegible] باد بالشکر آراسته [illegible]
و دارا [illegible] مبارزان ایام با لشکر [illegible] آنجناب جمع آمدند **نظم** چپ و راست [illegible]
از ترکش و تیغ ❘ چو کردش کمان [illegible] ❘ سپاهی چون [illegible] لشکری چون [illegible] آفتاب جهانتاب
و قول [illegible] سلطان [illegible] با اعلام ظفر اعلام حضرت خاقان سعید آراسته شده و [illegible] نهنگ [illegible] شجاعت [illegible]
جاه با چندین هزار سوار نامدار و دلاوران [illegible] برسم [illegible] قول بزرگ تعیین یافته [illegible] مردان [illegible]
صف [illegible] امیر اسکندر [illegible] میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمین [illegible] برادران نامدار و بهادران [illegible]
و جانبازان [illegible] تیغ [illegible] سنان [illegible] شجاعت [illegible]
و با لشکری [illegible] سپاهی [illegible] دلیران [illegible] [illegible]
[illegible] سپاه جنگجوی [illegible] در برابر یکدیگر صف [illegible] **نظم** [illegible] ❘ چو [illegible]
فرق ❘ و جوانان جانبین [illegible] میدان [illegible] بانگ [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] ❘ حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible] لشکر چون [illegible]
[illegible] در برابر یکدیگر [illegible] آنحضرت [illegible] صف [illegible] میدان [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] فتح و ظفر [illegible] برق [illegible] **نظم** جوانان چو دولت [illegible]
روانان چو [illegible] ❘ [illegible] ❘ و شاهزاده [illegible] ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] بر مخالفان حمله [illegible] امیر اسکندر [illegible] جهانشاه [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] مخالفان [illegible]
[illegible] ❘ چشم [illegible] ❘ [illegible] اقبال فرمان قضا جریان فرمود که
[illegible] شاهی [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] امیر اسکندر [illegible]

وجود [illegible]

در انوار ظفر شعار کسی [illegible] امیر اسکندر [illegible]
و سنان [illegible] جهان [illegible] جهان پهلوان [illegible]
[illegible] **نظم** چنین بود تا روز [illegible] شده ❘ [illegible] ❘ [illegible]
[illegible] صباح [illegible]
[illegible] تیغ [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] سپاهی [illegible]
نیزه [illegible] **نظم** [illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible] خاک [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] آتش [illegible] الماس [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] **نظم** [illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] برق [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] خاک [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شیر [illegible] برق [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] **نظم** [illegible] ❘ [illegible] آتش [illegible] ❘
[illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible]
[illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible] **ع** [illegible]
[illegible] تیغ چون برق [illegible] آتش [illegible] میدان [illegible] خون [illegible]
شیران جنگی [illegible]
نظم [illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ❘ [illegible] ❘ [illegible]
[illegible] ❘ از [illegible] مخالفان [illegible] آتش [illegible]

وسیل تن لشکر شکن سبزه‌زار از جوی خونخوار و صفای فضای نبرد که از بخشیدن فانی بستر جهان آورده باد رفتار بآتش برق شتاب داده و از

جنبش او زلزله بجا عطفات زمین و ولوله در اطراف آسمان افتاده و دلاوران لشکر شاهزاده دلیر که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی

نیکو داشته‌اند و از اسباب و کثرت او و حساب شیر کشته بر سپاه ترکان زدند و ایشان آن محمد را که کوه از صدمت آن از جای

رفتی بر ثبات پیش آمده و سینه‌های پر کینه را هدف تیر ها ساختند و لیره و برق کردن افروختند و چون تراکمه را دست کرکس لشکر

ایشان از خسرو فیروز جنگ است و هم از لشکر فیروز بر شاهزاده منصور مجموع بر قصد او مجتمع گشته تیغ نوک آختند و چون برق خاطف

و ریح عاصف بجانب او تاختند شاهزاده که در جوش کین پرورده بود و بر صمه زین بالیده و بباران تیغ و تیر برا کوه وقار و ثبات بار دیده

و مردی و دلاوری در دهان اژدها رفته و پیشانی شیر غاریده و لاف کثرت قوافی ایشان شمرده و شیر گشت و دست اعتصام در دامن توکل

زده پای ثبات در دامن وقار آورده و همت عزم فانی جهان کشای گرفته نهنگ خونخوار از نیام انتقام کشید و آبروی دلاوری سهراب

بر خاک ریخت و سمند باد رفتار که چون سمند در میان شعله آتش جنگ برفت برفضای صحرای سوگرد در جولان آورده و به دجلت بر نام فرت

بازوی توانا نبردی کرد که داستان رستم دستان در طاق نسیان نهاد و خط نسخ بر دیباچه جنگ اسفندیار کشید و آبروی دلاوری سهراب

بر خاک ریخت و آتش رشک غیرت از جان سام و زال و روان بهرام برانگیخت چندان کشته بر هم افکند که سوار را مجال گشتن و پیاده را

مجال گذشتن نماند و در صحرا از بس که چشمه‌ای سیل خون از منبع تیغ بارید که **شعر** ز خون یلان شد زمین لعل رنگ ؛ زمین ارغوان گشت و برسر برآورد تا ابر

افراز مانکر تیغ برق برف تا میان می شکافت و هر که را گمان را که برده او بسینه بر سینه از پشت بیرون برفت گاهی بر خرطوم دست پیاده را

بر زمین و سوار را بر زین میدوخت و گاهی بجهه منجوق فارفرق زره پوش و سپردار را چون خیار و خیار بنیم میکرد حضرت خاقان سپیدان فریدون

فر جنبه گاه هنگام چاشتگاه که سلطان والشمس والضحی رایت نور برافراشت و جهان را از پرتو عالم افروز روشن ساخت بدستور

معهود اشارت فرمود که فراش خاصی جهت ادای نماز چاشت خرگاه طهارت خانه برافراشت و آنحضرت بخرگاه درآمده طهارت را اشتغال

نموده و در اثنای طهارت از اطراف لشکر خبر برسید و احوال اربعه قتال بهم رسیده و هر جا که بود اجتماع داشتند کوکبه تعیین نموده و در

محلی که بر فلک چون ماه از بنیاد رسوخ است و از مهابت زاغ کمان سیمرغ پناه بکوه قاف برد آنحضرت طهارت کامل ساخته دوازده

رکعت نماز چاشت بکمال خضوع و غایت خشوع بادا رسانیده با نفقاد و پاک روی اخلاص بر خاک نهاد و فتح و ظفر از عنایت باری

مسئلت نمود از بسیاری لشکر داشته بدست تا شید تیغ ظفر پیکر از نیام برکشیده و روی بسوی لشکر اعدا آورده سوری انداخته و حوالی یزدانی و قوت

آسمانی سپاه ترکمان را پریشان ساخت و ادام نور بخش فتح و نصرت فروزنده و اعلام دولت و اقبال فرازنده گشت و اعدا چون

از ستیزه و آویز عاجز شدند روی براه فرار آوردند حضرت خاقانی سعید بر تیغ گیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار

تواند بود شکر نعمای الهی ادا فرموده و بوظیفه سپاسداری قیام نمود و شال امتثال بتحریر فتح نامها نفاذ یافت و دبیر روشن ضمیر

سبز صریر کلکش در کشف سلاست جهان ؛ چنانکه نغمه داود در ادای زبور ؛ با لباس فکرت دُرر معانی می سفت و آن زاده‌ی مسلک

الفاظ و کلمات مرغوب نظم میداد و باطراف ممالک ربع مسکون منشی برآکر فتوح دولت همایون فرستاده می آمد و آنحضرت فرزند

سعادتمند

سعادتمند را محمد جوکی را بر رسم تکامیشی نامزد فرموده و اوامر کبار و سرداران نامدار و جوانان کامکار ملازم رکاب ظفر انتساب تعیین نموده و ایشان تا الندز روم و صحرای

از فضا و صرا فان رفتند و آثار شعله و اشتداد بالظهور رسانده و صاحب ظفرنامه الطف جهان و اشرف سروران سروران شرف الدین علی الیزدی صاحب

شاهوده آن ترتیب هلاکم رکاب شاهزاده عالیجناب ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان بوده است و بنیاد بخدا انجمن کمال لیاقت و شجاعت و فور

دلاوری و جلادت مرقع مجلس که مستقل و متحمل عالی شده اساس بوده برای الحمد لله میرزا ذکر شد که از خوش عمر بیوتی اهل

از افواه استماع رفته عقل از قبول آن ابا نمودی **رباعی** زان جمله ثبات شاه ابوالفتح بجنگ ؛ خوف شده خسرو روز جدال سنگ ؛

این حال ز کوه بار سلاس بپرس ؛ کز زاده صدمه شرح و نهاد از دل سنگ ؛ و این واقعه عظیم ایشان که الحق از بدایع وقایع عالم بنظم غرایب

متشتی و ممتاز است بنابر آن در فروع جناب کلاه این نظم مستفادی بود **نظم** اسکندر زکان چو سپاه ایران زد ؛ دلدار هند آن سرای ادوار جهان زد ؛

از تیغ ابوالفتح چو بکریخت بجنگ ؛ تاریخ شده رفتن ابوالفتح بزد ؛ و چون جناب مولوی شرح معنی آنها را استادانه در حسن بیان ادا نموده قسم جنیف

رقم نیز بسرانجام حکایت بلطف ادای شاه امام و دوره کلام حسن اختتام برساند **ع** در سخن خوب است حسن اختتام ؛ **ذکر لشکر کشیدن حضرت**

بهادر نصرت شاهزادگان بولایت ایران و فتح داغستان و دیار بکر چون آفتاب فتح و ظفر از مشرق عنایت ایزدی و مطلع عنایت و اقبال سعادت

و اقبال جلوه بختیار گشت و در آسمان بیاس دولت حضرت خاقانی جمعیت ترکمان پریشانی گرفت و لشکر منصور مظفر گشت آنحضرت

مسرور کلام معجز نظام الحمدلله الذی نصف عبده الکبیر من عبادتنا ... طب الطیبان شیرین شرح و قصر خود اعتراف نموده فتح و ظفر عنایت

حضرت آن به کار دانست و شکر نعمای الهی بجای آورده و شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و بهادران شجاعت پیشه و دلاوران غضنفر اندیشه

کمر همت بر میان بزده و مسکر مردانی بود که از شجاعت و اقتدار علم و رساخته بوده همه را بانعام و اکرام سرفراز و مکرم گردانیده و پایه قدر هر یک ... ایران کیوان رسانیده

شعر بکرم گذشته فرق نجم ؛ و در آن وقت که امرای گردون اساس در اطراف بساط نشسته بود از جانب ... انهزام گشتن عرضه داشت

واقعه بیدار و نهیب اسبه و بر تقسیم بساط به نمود که میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان در منولستان محاربه عظیم واقع شده و سلطان

محمود براق را بقتل آورده و چون آن ایام از توسعات ایلچی آمده و عرضه داشت که شاهزادگان نیز مفتوح این میان با تیمور میرزا و سنجان میرزا بر محمد گاه

و میر ناصر شیخ ابن میرزا ابراهیم میرزای جهان خان را وداع کرده آنحضرت از استماع خبر شاهزادگان حالات عظیم روی نمود ما خبر بصره و رقم

نموده بروح روح ایشان را با طعام طعام و ختمات کلام ملک علام فرموده و از جانب ... باز ایلچی آمده و عرضه داشت که سلطان

محمود اغلان را محمود غازی در سول قتل کرد **شعر** کشتی نوح گشته شد ز ابر مکافات ؛ تا باز کجا گشته شود آنکه ترا کشت ؛ و در این اثنا

میرزا ابراهیم سلطان با وجود خاقان ملستان آنجا قاعده عرضه داشت از تخت فارس فرستاده بود و عزیمت فتح و اطراف ممالک ایران

و اطراف کرمسیرات عزم داده و شاهزاده چون عزیمت نمود تخت فرمود جان را مصر فرموده و چون اسباب یشک ... نوبت سلام آن یادرش

نموده هر روز بیان و ابراز سخوران جهاننده قلاع خود محکم ساخته در جزیره و جون عزیمت نموده و از کشتیها لشکر فارس بجهة قلعه تخوت ... حضرت کرمانی

شده بسیاری از جلیه حیات عاری گشتند و اکثر ارز طلایف الجبل صلح کرده شکسته و اکتسبه و در هم بستند و بجهة تحفه نثار نموده

باز گشتند **فتح سنت قلعه ... کرمسیر ... همایون بصوب قلعه النجق و قشلاق فرمودن در قرا باغ دران**

مرکب همایون هشتم محرم از ظاهر سلماس با لشکری بی‌حد و قیاس نهضت فرموده از راه نخجوان میل جانب قلعه النجق نمود و چون آفتاب
رایت همایون سایه همایون بر آن ناحیت انداخت و نعل مراکب گردون مواکب آن سرزمین را از شرف ساخت حصنی
نمود در رفعت از ایوان کیوان گذشته و قاعده آن با نقطه زمین قرین گشته و لشکر منصور رایت نصرت گشاده و شمشیر ظفر کشیده
دایره‌وار گرد قلعه درآمدند و نقطه‌وار در آن مرکز در میان گرفتند و اهل قلعه را از شرر هیبت آن حال آتش در جان گرفته و دود حیرت
به سر بر آمده عجز و قصور خود معاینه دیده تحف و پیشکش و نثار با غنم از بسیار بیرون فرستادند آنحضرت بر حال ایشان بخشوده عزم رایت
قشلاق فرموده هم از طرف نخجوان براه کربوه ارادق دوازدهم محرم عازم قشلاق قراباغ شده نوزدهم صفر در قراباغ فرود آمد و امیر
ابوسعید ابن امیر قرا یوسف به اردوی اعلی رسیده به سعادت ملازمت استسعاد یافت و عنایت پادشاهانه شامل حال او
گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران گذرانید و قبه بارگاه عالم‌پناه به اوج مهر و ماه رسانید پادشاهان جهان
و گردنکشان دوران از صوب فرنگ و مصر و شام رسل و رسایل بهر گونه و سایل به اردوی فلک احتشام فرستادند و حالات عرضداشت
به وسیله امرا و عظام عرضه داشتند و مهمات ساخته و انعام و اکرام یافته بر حسب اجازت مراجعت نمودند و آنحضرت حکومت مملکت
آذربایجان و ضمایم آن را بجانب امیر ابوسعید ابن امیر قرا یوسف که چون دولت اقبال روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود
تفویض فرموده غایت عنایت درباره او مبذول نمود و گوش هوش او را به نصایح پادشاهانه و مواعظ صالح آراسته گردانید و گنجی از خصایص و
خصایل انسانی و فضایل فواضل بانسه بر زبان گوهربار و لفظ دُرربار گذرانید و در آن چند شب هموار در گنار روزگار یادگار نهاد
که جوهرشناس عقل با کمال معرفت از بیان قیمت آن قاصر است و ناطقه سخن‌پیرای قلم با چندان جولانی در مضمار معرفت
از شرح فواید و منافع آن عاجز **شعر** گوهری والاش که صد جانش بهاست ؛ معنی جان سخن و دانش بهاست ؛ امیر ابوسعید ابن حضرت
لب ادب بوسیده و جبین طاعت بر خاک عبودیت سوده گفت **بیت** ای آنکه ای تو نگفته‌ام از روی لطف ؛ نور بر چرخ چشمه
سایه بر ذره خراب ؛ و روشنان سقف گردون فارغند از احتراق ؛ ساکنان ربع مسکون ایمنند از اضطراب ؛ بنده را از شمار کرام
نیکنامان است که چندین نوازش و الطاف و پرورش و استعطاف درباره او مبذول فرمایند و انواع عواطف و اصناف
عوارف نسبت با او رعایت نمایند **شعر** تا بر سرم فکندی از لطف ظل سایه ؛ چون آفتاب تابان از روی سیر گشتم ؛ اکنون
بر وفق رای انور و مقتضی فرمان مطاع منطقه اطاعت و بندگی بسته‌ام و چاکرانه بر آستان حضرت نشسته‌ام **ع** هرچه حکم کنی
بجا جودش حکمی ؛ و امیر ابوسعید سخنان خاقان پادشاه‌نشان که طرازنده لباس نیکنامی و فرازنده لوای شادکامی است
مصرع چون الف از میان جان جا کرد ؛ و چون دال برکنار دل نشاند **مصرع** سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم بر دل ؛ و آنحضرت
عزم مراجعت جزم فرمود **ذکر معاودت سلطان عالمی‌ستان از یورش دوم آذربایجان بصوب مملکت خراسان**
چون مصالح مملکت بر وفق ارادت انتظام یافت و خاطر همایون را از جانب آن ولایت فراغت حاصل آمد مرکب
منصور و موکب سعادت معظم گرانید و طنطنه این بشارت به اطراف اقالیم سبعه رسید یازدهم شعبان از قراباغ اران نهضت فرمود

بیت

بیت میمن طالع مسعود و بخت میمون فال ؛ همایون روی بسوی سفر و جلال ؛ ابا عسکری که سعادت بدان شود مسعود ؛ اطاعتی که از آن گشت
نیک بد حال ؛ در روشنی که جوهر شیشه عالم افروز چون خورشید بر خرم فروزان سرا پرده شاهی بر شبر فلک بر افراخت و از برسان غنچه در آمد بار و ارک
باغ و گلزار ریحت و سمن چمن و گلشن بر حبیبه جامه در آوردهاند در صرف آرایش یافت و جهان ثنا از قوت طبیعی رونق دیگر گرفت بلبسان ثنا خوان
ربیعی فروغ دیگر بر گرفت **فرد** بیا که موسم دیگر بیامد از نوای طبیعی ؛ گرفته باز گرم هوا حسب طبیعی ؛ و رایات ظفر آیات هژدهم شعبان
مغفور شهر قراباغ ارس عبور نمود و بیست و دوم رمضان مبارک الملک تبریز آمده عمارات آن که از خراب و دشمن او خالی بود آنحضرت
خاقان سعید ساده از دو روی اشتوت اعظم ساخت السلطنه بر آمده چند روز به حیل اقامت فرموده هلال شوال بسعادت اقبال جمال نمود
و آداب عید بجا آورد آن فرخنده مقام بسر انجام یافت شاهزاده کامکار که ملک آفاق تخصیص فرمود پایان فارس و عراق شمول میرزا ابراهیم
سلطان و میرزا رستم بهادر و امیر قنا شیرین و امیر چقماق و باقی سرداران و دود کامکار اجازت مراجعت یافتند و میرزا سیورغتمش
خود نشانده و آنحضرت دوم شوال در همان مقام با شنبه شوال عازم جانب خراسان شد و بعد از چند روز از حوالی قلعه سلطانیه در یوم
در آمده شده و میرزا شاهزاده چون ابر و باد برق آمده صاعقه گداز برخاستن آتش افروخته برق در پر سالک و منقبی گذشته در
شب قرار هم رکاب جهاد و همراه آن آتش گرفت و آن مسافت دور و دراز به چند روز طی کرده و ششم ذی الحجه در دار السلطنه هرات
فرود آمد **ع** همچو خورشید به تشریف شرف رسید ؛ و در این سال چند صاحب کمال از دار محنت و ملال به سرای بقا انتقال نمودند
شب شنبه پنجم شعبان مولانا اعظم حاوی الفروع و الاصول صاحب المشروع و المعقول مولانا جلال الدین یوسف الاوبهی در هرات
رحلت نموده تربت بوی اعلم علما زمان و افضل فضلا جهان بوده جناب سلطان المحققین برهان الائمه مولانا سعد الدین
التفتازانی را جمیع تربیت فرموده و در حین جبین او انوار فطانت مشاهده نمود که در کتاب اجازت و ثبت فرموده که اگر بر مسوده بیان بیاض
مساق المطوع یا بعد از تمام وجه به تغییر بیانی یا تبعیر بیانی اصلاح فرماید هر چند حضرت مولوی را مجال این نوع بحث مجال
بود اما جناب استاد و شفیق محقق در حق او این عنایت فرموده و چون جناب سید ارباب مرتضی اعظم کاشف حقایق العلوم
واقف دقایق المعقول و المفهوم امیر سید شریف الدین علی الجرجانی قدس الله سره در شهور سنه تسعین و سبعمایه بسمرقند
تشریف آورد روزی بر مسند افادت و درس نشسته تقریر آن اولئک علی هدی من ربهم بر زبان گوهر افشان گذرانید که بیضی شارحان
کشاف رحمه الله علی بیان استعاره تجویز استعارت تبعیه و تمثیلیه نموده و اتفاق ارباب تحقیق در تبعیه شبه به باشد و تمثیلیه که مستلزم ترکیب
طرفین است مستلزم آنست که استعلا شبه به باشد و بیان این سخن در مؤلفات این محقق مشروح است و چون این تجویز
جناب افادت مآب مولانا سعد الدین فرموده بود و در آن زمان کسی تجویز نمی‌نمود که بر جناب مولوی اعتراض تواند فرمود این سخن
در مجالس خواص و عوام شهرت تمام یافت و به آن رسید که حضرت صاحبقران آن دو محقق را حاضر گردانید و آغاز مباحثه و مناظره کرده
و در اثنای مباحثه مولانا جلال الدین یوسف الاوبهی دخل کرد و جناب مرتضوی در افتتاح انعقاد مجلس میرزا کرده از حضرت صاحبقران
التماس نموده بود که کسی از شاگردان جناب مولوی دخل نکند چون مولانا یوسف مرضی کرد حضرت صاحبقران قهر فرمود و مولانا یوسف

از مجلس بیرون برانند و باز بتعریف استاد محقق درآورده و امیر کبیر در باره مولوی لطف و مرحمت فرموده و برادر بزرگوار این فقیر
بمقداری که چون برادر است اگر در اثبات اوصاف و ذکر القاب شروع می‌رود هر چند مطابق واقع باشد شاید که متهم نصف چهره
صدق بعضی خوانندگان را بناخن سوء الظن خراشیده قلم برقم سبیل متهم گردد بنابر آن بنام مشهور مذکور خواهد شد مولانا جلال
الدین عبد الغفار طاب ثراه در دفع اعتراض جناب مرتضوی جوابها فرموده هر چند بحث استعارت این کتاب نسبت باز از
اما بحکم الکلام یجر الکلام از نام مولانا جلال الدین یوسف سخن باین مقام کشید و چون شرح این سخن در بیان ارباب علم تمام
نام دارد این سخن بشرح بسطی اختتام خواهد یافت الا و الاولی ان یعتبر ذلک البحث بالکلام العربی المبین فانه اوفق بتفسیر کلام رب
العالمین فنقول قال صاحب الکشاف معنی الاستعلاء فی قوله تعالی علی هدی من ربهم مثل لتمکنهم من الهدی واستقرارهم علیه وتمسکهم به شبهت
حالهم بحال من اعتلی الشیء ورکبه وقال المحقق التفتازانی انه یعنی هذه الاستعارة تبعیة تمثیلا واما التبعیة فلجریانها اولا فی متعلق معنی
الحرف وتبعیتها فی الحرف واما التمثیل فلکون کل من طرفی التشبیه حالا منتزعة من عدة امور واعترض علیه المحقق الجرجانی بان کون
علی الاستعارة تبعیة یستلزم کون الاستعلاء مشبها به والتمثیل علی تشبیه صورة منتزعة من عدة امور بصورة اخری کذلک وهذا اتفاق
الاعتبار المعتبر فی ملاحظة ذلک فیه ولا سیاق کونه متعلق معنی الحرف والمحقق الجرجانی اجاب عن هذا الجواب بانه ان اراد بان تلک الصورة
المنتزعة من عدة امور یتنزع بتمامها من کل واحد من تلک الامور بل تنزع من کل واحد من تلک الامور بعض منها فیکون لکل من الطرفین
ترکبا بالضرورة ومعنی الاستعلاء مفرد فلا یکون مشبها به وقال محمد بن مرشد [illegible] فی اول بحث الجواب عنه بان معنی انتزاعها من عدة
امور ان یکون منتزعة من مجموع تلک الامور وتقارنها وتضامها کالاستعلاء فانه حیث حاصل من تقارن امور کالراکب والمرکوب علی الکیفیة المخصوصة
فیکون واحدا منتزعا من عدة امور ولهذا صرح ان یشبه ما لاعتقاد عرفیا مثل ان تقول ان الربح فی البیع عنقود واجب فی الاستعارة وفیه الاستعارة اللطافة
المحاکیة للترکیب المسمی حال الجزاء وظاهر ان لیس فی هذه الاستعارت الا تشبیها تبعیة وچون بحث مشهور بتقریر مکرر مرقوم گشت
جلاد و نیش خوار قوم خوش ... رقم بعموم بسیار اسلوب معهود خواهد نافت و هم در این سال جناب شیخ الاسلام خواجه معین الدین خلیل الله المجیدی
و ولد خواجه جلال الدین محمود جنت مکان از دست شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بوده در ماه شوال از این منزل انتقال و عالم بجوار رحمت ایزد متعال انتقال
کرده جناب مرحوم در بیان فرزندان انتخاب آنچه بوده و در میدان مشایخ خراسانی را مهتر و عالم در این سال جناب خود را بر کمال افتخار
و القوانین و المحمد بن شمس الملة والدین شیخ الاسلام محمد الجزری رحمه الله در ماه ربیع الاول مرغ روح شریف از گلشن شیراز بسوی روضه رضوان العبید
افراز پرواز کرد و جناب شیخ ... از دار جلیل علم حدیث در عهد ... بر فضل علماء اسلام در کمال فضیلت امام بوده علاوه مشهور ... تصانیف
جامع فنون تألیف و کتاب ... در مصطلحات علم حدیث از مصنفات جناب شیخ کتابیست که در روزگار دوام النجوم انوار اضاءت
نموده و کوش هوش اهل اعتبار شنیده و نظیر آن نشنیده و در علم قرائت بر لغات مقبول اندر که در بیان مهره فن احسن قبول ارباب
آن جناب بر شهره و لایت که تشریف حضور ارزانی داشته علماء روزگار و فضلاء اعصار بخدمت و استفادت فواید آن جناب افتخار
می‌نمودند و علماء صف را در مجلس آن بزرگوار حاضر ساخته بقراءت و سماع صحاح سته تمیز و تبرک مشغول بودند و از ابن فخر مولانا

[illegible]

جلال الدین اسحق ... مصنفین بار جناب شیخ را شنیده بود و ولد خود مولانا جلال الدین عبد الغفار و مولانا شرف الدین عبد القهار و مولانا
معین الدین عبد الوهاب و عبد الرزاق را در آن مجلس حاضر گردانیده و اجازت امام سعود استماع نموده با تمام ترقی ما اجراء اجراء و سلطان
سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران در جهت نیشابور روانه دار فرو سرای سرور رحلت نمود و ماه کامل الذات در عقده ذنب منخسف شد و حزن نبید
عالم قرار شکسته گشت دو ذکر دو فرا دار عادت خویش ظاهر کرده گرده دامن بیرون و سر برهنه خود و بر سر ساخت خود و غبار در جهان ممکن نیست
و امید و غلا از دار محال است جهان خود را بر آن ذره نیز ... باران گریه او است و برق سوختگی دل در عالم او فرد در سنگ که بر من و کوه کاه
نرم شد است ... و از کوه ناله دار دارد بسیار گرانی مرا است

و وقایع سنه اربع و خمسین و ثمانمائه ذکر وصول موکب همایون بدار السلطنه هرات

حضرت خاقان سعید از نیشابور دوم آذر بجانب سعادت فرموده و دوم ماه شوال بسعادت و اقبال از سلطنت نیشابور بملک خراسانی
وزینت نمود مسیم رحضرت مد تا شیراز مهب عنایت وزیده و غبار از گشت فلک غبار در چشم دشمنان فلک ریاشیده و آفتاب دولت از افق
پیروزی طالع و صبح سعادت از شرق عنایت لامع و خاقان عالم ستان با شکوه و جهانی ادار سلطنت نیره روان شرف بار رسید و جهانیان
نوادش ماسر صبر به رو شستن افلاک و فتراک دولت او زادفر و دستگیر گردانیده قشون مرکز غلاک ... گران با جلال اش حلقه گوش
تاجداران تخت نشین و طوق بندگی او عبودیت بر گردن سرکشان صاحب تمکین و کوکب طلوعش از عراق و سمنان دور اصفهان
گذشته برطی رباط و رسید و شرف ... کامران و آباد دو باید و بافته ز آنرا و راح ... امتداد ... ز فروغ آفتاب چتر همایون آفتاب
منازل و مراحل طی نمود با محمود ... از دین رایت منصور که با دار دیم حدار زده دوش ... رشک سپهر برین ...
و زمین شده چون در آن ایام بانوی بیگم سلطان بخت بیگم که خواهر حضرت خاقان سعید بود و بدار بقا انتقال نمود آنحضرت ...
روح او خیرات کلام ملک علام و اطعام طعام فرموده و صلات و صدقات بفقراء و مستحقان رسانیده و روح او را در روضه رضوان
شاد گردانید و با بات نصرت آیات از نیشابور عبور نموده هشتم ماه محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و کار جهانی
تمو ماوای ... از مراسم شکش و نثار از رایت نصرت وار نثار بجا آورده بزبان حال این شعر گفته بیت
خجسته باد بنا بر دشمال وصول رایت سلطان بشیر جلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال
و از انتشار و لایت چمن و شمول ... کسان تا شهابه ... از بادکان فرمان جهانگیر راه انقیاد نموده سر بر خط اطاعت نهاده
بوده و حرتی فرمان برداری و شیوه باج گذاری سلوک سیماشته در این وقت سپهر منقلب احوال خواست که نیل عین الکمال
بر چهره روزگار فرخنده آثار کشد ناگاه از جانب مملکت خوارزم و قاصد رسیده و نوقف عرض رسانید که لشکر از بک خاک
غرق روزگار خود پاشیده گرد فتنه بر انگیخته اند و سپاه بسیار ریگ رقصه خوارزم کرده و امیر ابراهیم ولد امیر شاه ملک تاب مقاومت
نیاورده بجانب خیوق رفت و خواجه جلیل الدین وزیر جانب قلعه داری بر تب ساخت و رایت سفاهت و ... افراخت
و عاقبت ... گشته بقتل آمد و لشکر اوزبک خوارزم را گرفته خراب و بیابان کرده فارت و تاراج از حد گذرانیده و بولایت بازگشتند
آنحضرت را از استماع این خبر فکر در ... دور و از ... و جمعی از امراء نامدار فرود الکوف فرموده ... نامدار آثار سعادت و نجابت

اظهار کرده اهل دانش او زنگ را نا گفته و مجموع آن به باکار دست اصل و پریشان ساختند که موجب شد طبیعت اسلاف است
و از امرای عراق عجم امیر حسین طغاری که در نواحی سلطانیه با امن جمعیت داشت اوام قبله اقبال بسته و زینت کعبه آمال نموده
بشرف ملازمت استسعاد یافت و بعنایات پادشاهانه سرافراز و ممتاز شده در سلک امرا منتظم گشت و در این سال سید اهل
کمال و سند اصحاب حال مرتضی اعظم مقتدای سادات شرق عجم کاشف اسرار الهی واقف انوار نامتناهی امیر نور الدین سید
نعمت الله طلب الله ثراه منقبه و طاب مثواه جمعه پنجم رجب از این وحشت آباد ربع و تعب شهباز روحش بسوی روضه رضوان
در قریه ماهان کرمان در طیران آمده در همان مقام مدفون است و این چند بیت در حال نزع فرموده‌اند بیت نعمت الله جان بجانان داد و رفت
بر در میخانه مست افتاد و رفت کل شیء هالک الا وجهه خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت چون هوای ارجعی از حق شنید
زنده دل در عشق او جان داد و رفت نعمت الله دوستان یاد کنید تا نه پنداری که رفت از یاد رفت و حاوی اوراق
عبد الرزاق ابن اسحق بحسب اتفاق در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه ببلده کرمان و قریه ماهان رسیده و بزیارت آن مشهد
منوره و مرقد معطر مشرف گردیده و قبه و بارگاه و گنبد و خوابگاه در غایت عظمت شده و نموده از روحانیت آنحضرت فتوح بسیار قرین
روزگار راقم آمده هم در این سال اربع و ثمانین جناب مولانا اعظم قدوه اعاظم العلماء فی العالم مولانا رکن الدین محمد الخوافی در بلده
هرات بیکشنبه بیست هفتم شوال در قریه غوره در دار شهباز جانش در هوای نشیمن قدس پرواز کرد و در فرازه بزرگوار متقبل حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفن یافت و حضرت مولوی حاوی فنون صوری و جامع علوم معنوی بوده و مرجع شیخ علی
کلاکه نسبت خرقه آنجناب بحضرت سلطانی سید احمد کبیر و مرشد آفاق شیخ ابو اسحق قدس الله اسرارهم میرسد و جناب مولانا
سالها در دار السلطنه هرات علما اعلام اسلام و مرجع کرام انام بود ایالت حضرت و ارکان دولت حضرت خاقانی سعید بصحبت
شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک می جستند و مولوی سالار جمیع علوم اسلام خاصه علم حدیث و اصول و کلام و سنی تمام در استحضار
ما لا کلام بود نظم بجان مجلد پاکان که در جمیع علوم ادب مردم یک فن بود بامتنا از دو او ان اجزا ماو صفوان زندگانی در عنفوان
شباب در جویبار عنفوان سیراب بود برای تکمیل تحصیل آهنگ راه عراق فرمود و در آن زمان تمام ممالک فارس و عراق
از فروغ رای آفتاب اشراق سلطان مطاع جلال الدین شاه شجاع بغایت معمور و آبادان بوده و حضرت مولوی بولایت
فارس رسیده و شاه شجاع بجهت مولانا سبیل نموده و گاه گاه بمجلس همایون استماع حاضر بوده و مولانا چند نوبت اجابت نموده
اجازت طلبیده و متوجه حجاز گردیده برکات حج اسلام را بای آورده و دولت زیارت بیت الحرام و سعادت زیارت نبی علیه السلام
دریافت و جوار آن سبیل صحبت سلاطین نموده ایام گذشته را در مقام عذرخواهی بوده و مولانا بار دیگر علوم الخانات لطایف شبهات الا انصاف
است و در معاودت بشمائل و مجاورت صحبت خلاق مع البیان و فصیح اللسان بوده روزی طالب علمی از حضرت مولوی استفسار نمود
که آنجناب شرح اصول ابن حاجب بر که خوانده مولانا در جواب فرمود که قاضی عضد این پیش که خوانده طالب علم گفت قاضی
مصنف است مولوی گفت قاضی آن تصنیف میخوانده کرده و دیگری نمی توانند خوانده و دیگری از مولانا پرسیده که حضرت مولوی چون تکمیل

ناجی نموده مولانا فرمود که سلسله ولادت از آدم علیه السلام تا این ضعیف سیده میخواهم که گسیر سلسله در دست حضرت آدم باشد و سر دیگر
در دست این ضعیف آدمی متوالی الحمد لله رب العالمین و وقایع سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه ذکر قشلاق فرمودن میرزا بایسنغر در مازندران
سلطان معظم و فرمانفرمای اقالیم عالم حضرت خاقانی سعید عصمت دولت اسباب سلطنت جهانبان که نور مه و فر پادشاهی و فوز ظهور الطاف
الهی میرزا بایسنغر اتفاق قشلاق در ولایت مازندران داشتند و آن شهر آباد خانه را از فروغ آفتاب عدالت ساحت افزای اکثریت است و رنجانید و امرا و بکلی راه
علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان و امیر شاه ملک و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر محمد بریم و امیر الیاس خواجه و خادم رکاب سلطنت نصاب
با لشکرها و جهان عالم بصوب مازندران شده و شاهزاده فریدون فر نصف شهر سلطنت و دار السلطنه هرات مهمات نمود و بر مسند سلطنت گرفته از
غایت شرف بر ایام ماضی سبقت جسته و بر فرقدان کشیده از زمانی مستقبل بادار حال بیافته و درپیش مانند قضا و آسمان از فعال آمده
در عیدهای چون ماه و ماه ستاره با بالا برفت سر از شد آسمان از هیبت آواز سمش کبود بر آمده و ماه نور از شرم نعلش بخود پیش فرو رفته نظم
در مقامی که گرنه خنگ فلک سیر زر سیر ماه نورانی نبودی بای مکرمت نعال شاهزاده ممالک بسالکی بمیدده چون ابر و باد با تمام آباد در آمد
نظم شرف یافت از و ملک بر جان زمین وطن گاه شاهان ایران زمین وجه گاه دولت و سعادت از آن مملکت که از نیک و کرم
سلطنت برادران گیوان را بسا نیده و این شاه را بر مواب ترخان که مقدم امرا و ایران بوده و در سیه دانی سخاوت بی کمان گرمی کی بخشش را در
اقران بیر بوده و از وحشت و فرار سیرانی الحت و سرور رحلت بوده و در این ولا از جانب عراق الاکرمانان را بیمانی رسیده و بر موقف آن
رسانیده که امیر اسکندر برادر خود امیر ابو سعید را که آنحضرت بحکومت آن مملکت گذاشته بود نقض آورده و بر سریر سلطنت متمکن گشته کرده
و فا و برخواست انواع ظلم و بیداد تمام آن بلاد و دیار را فرو گرفت ذکر نهضت همایون بجانب سرخس حضرت خاقان سعید
او از سلطان دیار الاحاطه موافق اولو فرمودند بعزم قشلاق بیلیغ و جانوران پراندن عازم ولایت سرخس شده و چون غبار رکاب منصور دیده اعیان آن
ملک را روشن ساخت و چند روز لب آن حوزه سیاره کان بر سبزه خنگ فلک پرواز شده و در اطراف صحرا و بیابان تاخت و گاه جانور پرانیدن و باز و
شکار انداختن مرغ و ماهی رسیده راه خیمه و چون صحرای سرخس بیابان بی اکبر گشت و از اطراف و اکناف و حواشی مرادانه ملک
و ظهور رضا شدآنحضرت ولایت جنت نشان بملازمت نموده و شرف یارت سلطان فروخت بر بهای حقیقت صاحب اسرار الطریقت شیخ ابو سعید ابو الخیر
ابو الخیر قدس سره استسعاد یافته آفتاب عنایت آنحضرت بر ساکنان آن بقعه منوره تافته و آداب زیارت بر وجهی ادا نمود
و عواطف پادشاهانه فقرا و مستحقان را صلات و صدقات عنایت فرمود و خلال این احوال میرزا الغ بیگ از قشلاق بکنار رود جیحون
اعلی شده به دولت ملازمت الغ بزرگوار و عم عالی مقدار سرافراز آمده و آنحضرت نسبت بآن فرزند سعادتمند مراتب پادشاهانه و مراحم خسروانه
بظهور آورده و اجازت مراجعت ارزانی داشته و در این ولا میرزا بایسنغر بموجب فرمان در مملکت مازندران قشلاق کرده بود خلف
صدق خود میرزا سلطان محمد را بار دوی اعلی فرستاده و خاقان کامکار شاهزاده را اعزاز بمهربانی کشیده احوال آن دیار استفسار نمود
و شاهزاده عکس تقریر و ضمیر شرح قضایای آنجا برطبق ادا نموده که بموجب عنایت صدر بزرگوار و خاقان کامکار شده آنحضرت را کمال لطف
کفار و حسن رفتار و تمکین وقار شاهزاده را با وجود صغرسن شد و نموده و شاهزاده بر سم ملازمت بر زدو برای آنحضرت در ارد و

به بیاض کافوری چشم نگار هم دوش بشود شاید که گفته آید وصف آن [illegible] ابیات بیانی توان کرد **نظم** [illegible] تا بنای بنا از جنب [illegible]

هر بام در حیرت [illegible] گمان [illegible] سقف [illegible] قوام [illegible]

آن [illegible] این [illegible] بیجه [illegible] [illegible] شکل [illegible] [illegible] بام

شد [illegible] لاجورد [illegible] و چون [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] اهل

[illegible] استفاده [illegible] مقام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شیخ شهاب الدین [illegible] شیخ الاسلام شهاب الدین

[illegible] شیخ شهاب الدین [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] شیخ شهاب الدین [illegible]

[illegible]

کرمان با بایسنغر بیاید **فرد** [illegible] و چون [illegible]

دولت [illegible] سلطنت [illegible] دار السلطنه [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] شاهزاده [illegible]

و میرزا [illegible] آن [illegible] آنحضرت [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] شاهزاده اسمعیل سلطان و میرزا ابراهیم سلطان [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]

[illegible] در این سال [illegible] دار السلطنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

جان بر باد داده کمان بهمراهان خاک می پرستانیدند و شعراء فصیح اللسان و ندماء ملیح البیان از ابر طبع چون آتش و آب و دماء ابدار
نظم بدیع و نثر غریب در مجلس انس نثار میکردند و بحلاوت لطایف طرب انگیز و لطافت ظرایف رنگ آمیز رونق و آرایش مجلس بهشت
هزار میشد و بجواب بیانی چون سحر حلال و بدایع سخنانی چون آب زلال جام فرح در کام روح حاضران میریختند و باده خوشگوار که
طرب و نشاط را مایه آب میداد و گره غم و اندوه از دلهای تنگ میگشاد نظم جنبه‌ای باده طرب انگیز ۱ گرده بازار عیش و عشرت تیز ۱
از مهر چیش اگر نباشد بند ۱ رود از لطف تا بچرخ بلند ۱ گر ندارد قطره چکد بر سنگ ۱ همچو یاقوت سرخ گردد رنگ ۱ ساز و نگار
نکشت او غم ۱ از چه از دست می نرود در دم ۱ و چند روز بزم و لهو و عیش و نشاط بهشکوه ترین وجهی روی نمود و میرزا ابراهیم سلطان دست
و ریا قوال بر نوال کرایم اموال برگشود و اکابر و اشراف و صغار و کبار و اطراف بهمین عنایات محفوظ و بحسن رعایت محظوظ شدند و شرح اکثر میرزا
سلطان ابراهیم چند گاه در مملکت فارس پادشاه بود و مدتی در سمرقند سلطنت نمود خواهد آمد انشاء الله تعالی و درین سال بسعادت
و اقبال ششم ذیقعده میرزا علاء الدوله دختر امیر یادگار شاه ارلات [illegible] بیگم نام را در قید نکاح آورد و حضرت خاقان سعید و جناب
میرزا بایسنغر طوی عالی و جشنی عظیم نمودند و آنچه اسباب بهجت و سرور و فرح و حضور توانند بود ترتیب آن بشارت نمودند و چون چشمه زرین
آفتاب سایه نشینه چشمه حیوان پرده ظلمات بر روی کشید و آیینه صیقل خورشید در غلاف سواد مستور شد و خسرو انجم سپاه ماه کلاه زرین
بر سر نهاد و بر سریر فیروزین سپهر بار داد حضرت خاقان سعید فرمود تا اسباب ضیافت برای ترتیب زفاف و نظم عقد آن دو تازه
گوهر شب چراغ جمع کردند و مجلس شاهانه [illegible] ترتیب و آرایش [illegible] ترتیب و تزیین هر چه در خور [illegible] و آن شب را
با فروغ مشاعل و مصابیح مهر انوار چون روز روشن گردانیدند و آن بزم [illegible] بانجام رسانیدند و در [illegible] امیرزاده محمد جهانگیر
ابن امیرزاده محمد سلطان ابن امیرزاده جهانگیر ابن سلطان صاحبقران که نبیره حضرت خاقان سعید [illegible] بود شاه جان [illegible]
در هوای گلشن قدس پرواز کرده آنحضرت را فراق شاهزاده ملول و محزون ساخت و چند نوبت [illegible] امر فرموده مراسم قرآن و اطعام
فقرا و صلات و صدقات بجا آوردند ترویح روح او را ختمات کلام ملک علام خواندند و حضرت [illegible] اولاد امجاد او
تربیت عنایت فرمود و درین ولا از فضلای مجلس همایون خواجه نظام الدین عبد القادر [illegible] بود در باب
پادشاه اسلام در سلک [illegible] انتظام داشت از این دار فانی ارتحال نمود فرد از این رباط دو در چون ضرورت رحیل ۱
رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست ۱ و امیر محمد [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] قرابت نسبت
با حضرت [illegible] جهان [illegible] امیر سلطان ابو سعید [illegible] بود
فرموده و در آخر همین سال از جانب [illegible] و عراق خبر آمد که امیر شاه محمد [illegible] امیر یوسف را امیر بابا حاجی [illegible] در تمام
ممالک گرد فتنه برخاست ۵ دست فلک تیغ جفا آخته ۱ وقایع سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه ذکر وفات شاهزاده
عالیجناب میرزا بایسنغر از معظم وقایع این سال ارتحال سلطان عالیجناب غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر بود و او
ابن الاعظمی [illegible] آیین پادشاهی و قوانین شاهنشاهی و حسن فضایل و لطف شمایل و ادراک کامل و [illegible] آنجناب

[illegible] بیش

نعیم

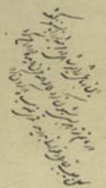
علم بحر و بر [illegible] میرزا بایسنغر پادشاهی بود [illegible] وقت سلطنت [illegible] روزگار [illegible] جم [illegible] قدر
افسر [illegible] آمده و بقدم همت بلند فرق [illegible] تخت [illegible] جلال
[illegible] آمده خورشید [illegible] مملکت [illegible]
در بسیط جهان [illegible] کشور [illegible] بجواب [illegible]
از عکس [illegible]
آستین [illegible] اختصاص [illegible] علم [illegible]
سرها [illegible] آفتاب جهانتاب [illegible] شعر احسن [illegible] و بغیره ۱
نقش [illegible] احسان [illegible] ۱ [illegible]
دولت و [illegible] فضایل [illegible] و خصایل [illegible]
احوال [illegible] اصحاب کمال [illegible] اهل علم و ارباب فضل [illegible]
این طبقه کرام و تقدیم [illegible]
[illegible] اهل فضل و هنر [illegible] و چون [illegible]
آفتاب عالم آرای او [illegible] جهان [illegible] فضل [illegible] عالم
روی [illegible] و دوری شکر فضل و سرافرازان علم
و پیشوایان اهل [illegible] مجالس [illegible] پادشاه [illegible] خاک بارگاه [illegible]
[illegible] کمال کرم و بذل و نعم و خرمی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] نظام
امور جهانداری و [illegible] احسان [illegible]
و [illegible] مولانا شمس الدین [illegible] مولانا [illegible]
بنام قبلة الکتاب یاقوت المستعصمی [illegible] جهان [illegible] یاقوت [illegible] مولانا [illegible]
شیخ و [illegible] مولانا جمال الدین [illegible] مولانا [illegible]
عصر [illegible] ع این [illegible] ۱ [illegible]
[illegible] نظم [illegible] ۱ [illegible] ۱ [illegible]
[illegible] ۱ [illegible] ۱ [illegible] ۱ [illegible]
[illegible] نظم [illegible]

رست • بود عقل هم هوش و فرزانه هست • نماینده سحر جادو نگار • زنیک [illegible] همچو فرمان یار • و از آنک

مذهب و جدول کشند • ستوده از خورشید اگر حل کنند • و گر شسته [illegible] • بگردون برد [illegible]

ملکشاه [illegible] از روی مهر • ز انجم [illegible] سپهر • و جلد ساختن [illegible] نقوش و صنایع پرداختن چنان نازک [illegible]

[illegible]



[illegible]

شهزاده بایسنغر ... [illegible]

[illegible]



[illegible]



احوال ... [illegible] ... حضرت خاقان سعید ... [illegible]

[illegible]

فرمان ... [illegible]

[illegible]

... در این سال ... [illegible]

[illegible]

ملکتان المعانی المعان الثانی

[illegible]

شاهزاده عالمیان بدولت ملازمت حضرت خاقان سعید رسید آنحضرت فرزند سعادتمند را در آغوش مهر با نگشید و بوجه احسن نوازش شاهزاده محترم میرزا بایسنغر را که شده کامروا و السنور بشرف ملازمت مشرف گشته آنحضرت همه را بانواع اکرام و توقیر و احترام فرموده در باغ سپید آتش بزرگ شاهزاده میرزا سعید

نوبت کامکار و چون هلال غره ماه شوال از افق سعادت و اقبال جمال نمود حضرت خاقان سعید با دیگر جنبه آداب سنت عید قیام

و اهتمام فرموده و چون عید اول بود که شاهزاده منور میرزا با بایسنغر از الاغ خود در آن ارتحال نموده بود آنحضرت اشارت فرمود که آتش بزرگ برتب ساختند و جمیع

کو هر شاهزادگان انواع ترتیب و تکلف پادشاهانه مهیا کرده بوده چنانچه در بوستان آتشهای بزرگ ساخته آنحضرت سپید باغ را بانعام و اکرام معزز و مکرم

ساختند و کامروا و السنور را بتشریف عنایت مخصوص احسان اجازت مراجعت ارزانی داشت و در باغ سپید سیم شوال بدولت در رکاب اقبال

آورده و عازم دار السلطنه سمرقند شده و در این سال میرزا محمد سلطان ابن میرزا جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان ابن میرزا جهانگیر ابن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان

رقیه سلطان دختر شاهزاده میرزا ابن حضرت خاقان سعید را در عقد ازدواج شرعی آورده طوی بزرگ ساختند و مجلس خرمی و بزم عیش جهانگیر

وجهی پرداختند **شعر** هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمر کس را وقوف نیست که انجام کار چیست **ذکر وقایع سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه و ذکر**

وزارت خواجه غیاث الدین پیر احمد حضرت خاقان سعید درین سال عنایت فرمود خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد

الخوافی معروف بخواجه سیدی احمد شیرازی را منصب وزارت ارزانی داشت و زمام حل و عقد و قبض و بسط مهمات دیوان اعلی را بقبضه درایت او

باز گذاشت و او بر گزیده جناب مستوره عظمی خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی در دیوان نشسته اهتمام مهمات خواجه سیدی احمد از بزرگان خوارزم

بوده و از اشهر جهات اکرم و شرف خیر و علو خاندان دور نقش تمام بود آن خواجه در مسند وزارت وجهی چون منصب ارادت آنحضرت وفات او

عمالات او بر اطراف مملکت تافت و امرا و امیر خلیل امیر شهر و اسامی از متوجه مجد و دولت واشار محبت خانق بر آن جنابه بر امرا علی ... استاد و اعمام المعظم

امرا و صدور عظام داشت و کمتر بنده بخدمت امرای عظام بهیئت نه شهر کان که امیر اسکندر ترکمان بر نام دولت آذربایجان فرمان ریاست و قصد

نکبت شهرها کرده و علاقه تخریب قلاع و بلاد و تعذیب عباد و تبذل مشغول است آنحضرت اعلی عنایت فرمود و دست او را از تعدی بر اهالی آن بلاد

کوتاه گردانید از جنبه مهم دولت و بسبب رعایت مملکت خواهد بود آنحضرت با امرا و ارکان دولت مشورت نموده عزم یورش سیم آذربایجان

جزم فرمود **ذکر نهضت خاقان ممالک ستان نوبت سیم بجانب مملکت آذربایجان** و چون اخبار طغیان سرداران ترکمان و تسلط او بر

مملکت آذربایجان و تغلب او بر بلاد و سروران بسمع همایون پادشاه ربع مسکون رسید خسروان هفت کشور فرمان فرمود که جرود برادر بر پشت اسب

جهاد دو صف خوش می نمود از جهات خشم آمده و صوت ضجه آتش بار او زمین کارزار سر برآوردی آب داشتند و بوده جوشش و سعادت

با بخت همایون همنشین بود و فتح و نصرت بر رایت ظفر شعار قرین اعلام دولتش بر کنگره **ع** فلک اقامه المماک کلها از فرخنده ذکرش منتشر

طنطنه **ع** امروز زمان دولت ماست **ا** در هم طاق خورشید نهاد و طاس گردون گردون ... چون یحیی و رفتار روز قسم گشته مبادا ریش حلقه گرش

قیصر و طوق گردن خاقان شده و غبار رکاب منصورش سرمه چشم کسری باد و توتیای دیده فغفور گشته صورت ... فوج حوا ... شهرداران عرضه داشت

نموده بر حال ... گرامی ... برده و در آن زمان ... شاهزاده ... میرزا بایسنغر واقع شده بود و مردم ... نظر را طاقتمند

خیال چنان مینمود که چون میرزا بایسنغر از میان دولت رفت جمال جلال و لطافت بغلوت بخانه برده و خاص از آنجه **ع** ای برج ... برخورده فرون

شاه ... مواد ...

بالكم بود **ا** آنحضرت عزم یورش سیم آذربایجان تصمیم فرموده چون سرداران دولت و اعیان حضرت مدتهای تا ساعی بودند تقییه تا به جا بر جلال الدین فیروز شاه

در ضمن تا مهرش رسانیده بوده که چون میرزا بایسنغر از میان رفته این یورش را بعد از بعید گرده آنحضرت این سخن را بسمع قبول تلقی کرده فرمان اعلی بجانب نفاذ

یافت که لشکر او از اقصای ولایت ماوراء النهر و ترکستان و تمامی ولایات ... و حصاران و قندز و بقلان و بدخشان و جمیع دیگر بلاد بر جانب مواد جمع خراسان و قندهار

و کابل و غزنین و حدود هندستان و ممالک سیستان و خوارزم و مازندران و عراق و فارس و کرمان و اصفهان لشکری گران و سپاهی بیکران

از هر جانب آمده به جانب ری روان شده بود آنحضرت امیر نظام الدین فرمان شیخ را بحکومت دار السلطنه هرات تعیین فرموده و حاجب اعظم امیر

علاء الدین علیشاه و خواجه ... نقد را ... بضبط دیوان گذاشت و موکب همایون دوم ربیع الاول سنه ... از مستقر دولت ... نهضت فرمود

پرچم علم ظفر شعار چهره ... عرصه ... روز ... از صباح الصادق ... در غلغله مسرور ... آیات فتح ... جزار ... اعلی آنحضرت

منظور ... الکمال ... چهره اقبال ... شدند ... ملک المغفور و چون موکب همایون ... منزل به منزل ... مسعود ... اکابر

ولایت ... رسید و شرف ... بقدر ... علی ... ایشان ... آن ... موکب همایون ... بگستران ... راه ...

بروز لشکر ... اطراف ... ساری ... مبتدی ... حضرت خاقان سعید ... متوجه ... ری ... لشکر ... رسید ... وقت

سحاب حجاب سرا پرده سیاه و در فضای عالم علوی ... چهره زرنگار آفتاب پوشیده ... روشنان گردون

گردون ... ای تابان ... برق ... ابر تیره ... شعبه ... بر آتش ... نخست

و مانند خنجر ... شعله ... فرخ ... و در ... کشیده گردون ... از نهیب ... نغمه صور ... عالم ...

سیاه ... شمشیر برق ... سپهر ... از ... گاه گوش گردان ... هوا ... گذار ... ستاره ...

مصلحت وقت چنان دید که آنحضرت اتفاق قشلاق در مملکت ری نماید و آن زمستان در آن مملکت اقامت فرماید آنحضرت

مصلحت امرا را اجابت نموده فرمان جهان مطاع فرمود که سپاه ظفر پناه قوریها بسته یراق قشلاق کنند و بموجب فرموده عمل نموده

کار بند شدند **ذکر توجه رایت قشلاق ری ... و خبر وفات میرزا سلطان ابراهیم از شیراز**

چون رایات نصرت آیات بآئین فریدون ... ری یراق قشلاق فرموده و غلغله لشکر ... غلبه ... گشت

محشر ... سکندر ... ترکمان چون شیر ... از ملک آذربایجان بیرون رفت و سرداران آن ... روی امید بدرگاه

عالم پناه آورده عبد العزیز ترکمان کوتوال قلعه قیلان ... بوسه ... و کلید قلعه تسلیم نموده در سلک بندگان

منتظم شد و همچنین قلعه ... این دو قلعه ... مفتوح شد ... در این ... امیر خلیل الله ... شروان ... کار

شروان ... احرام ... حضرت خاقان سعید مشرف گردید

و پرتو آفتاب دولت **ع** بر چهره روزگار او تافت **ا** ... امیر جهانشاه ابن امیر قرا یوسف ... درگاه سلاطین

پناه آمده و بعنایت ... امیر فرخ زاد برادر امیر خلیل الله ... همایون آمده سعادت ملازمت حضرت

اعلی دریافت و در این سال چهارم ماه شوال میرزا سلطان ابراهیم که فرمانروای مملکت فارس و دار الملک شیراز بود از ... فنا

بجاداری ایقا رحمت شده و انشاء الله از ذهن علام ... سلاطین آفاق بوده ... [illegible]

کرت ... [illegible] ... این طایفه گرامی ... [illegible]

چون کتاب ظفرنامه ... [illegible] ... مولانا شرف الدین علی الیزدی ... [illegible]

که ... [illegible] ... آن کتاب شریف ... حضرت

خاقان سعید ... [illegible]

حضرت ... [illegible] ... چهل روز ... [illegible]

حاضر شده ... [illegible] ... ایران و توران ... [illegible]

[illegible]

عبد الله ... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

[illegible]

ادای ... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

[illegible] ... جناب شیخ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قاضی صدر الدین محمد ابن

قاضی قطب الدین ... [illegible]

[illegible]

جناب شیخ الاسلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

آیه هیچ افزوده ذکر بدان موجب نوشته خاطر شده و همچنان از مرتبه حضرت آن شهزاده حضرت سپاه فرمود آنکه جلیل نوشته در بورت سلطانی

خبر وفات مرتضی اعظم مجمع الفضایل والحکم امیر سید نورالدین محمد ابن الامیر الکبیر صاحب التصانیف المشهوره امیر سید شریف الدین

علی الجرجانی طاب ثراهما از جانب شیراز رسید حضرت خاقان سعید تمام مناصب و مسیورغالات و متعلقات مرتضی مرحوم را بامامی

نامی او لاد گرامی جناب مرتضوی امضا و ابقا فرموده و امیر شمس الدین الیاس خواجه که بسبب ضعف در قصبه سلطانیه کان که مسیورغال

او بود توقف نموده بود از عالم فانی بجاودان انتقال نمود در ماه صفر سنه مذکور آنحضرت سلطانیه کان را با امیر سید شریف الله امیر سید خواجه عنایت

فرموده همه در قبضه تصرف و اختیار ایشان بود و از پادشاهان کسی در آن مدخل نکرده باو مسلم نموده ذکر نهضت موکب ظفرنشان

از یورت قشلاق بطرف مملکت آذربایجان اول بهار که فرمانروای سپهر آفتاب عالمتاب را بخانه شرف او فرستاد

و لشکر سرما از طلیعه سپاه بهیج پشت بهزیمت داده قوای طبیعی باقبال اعتدال ربیعی روی آورده و امیر نیسانی گلهای الوان باغ و بستان

و مرزهای شاهوار و لآلی آبدار زینت و آرایش بخشید حضرت خاقان آفاق از یورت قشلاق نهضت فرموده و منازل و مراحل بخجستگی

بیموده ع همی رفت با هوش و رای و درنگ ا در چند روز بسعادت بخت فیروز در منازل سلطانیه توقف نموده از قزوین سلطانیه

و زنجان گذشته بر قرار وجاق فرود آمد اکابر اطراف و صنادید اکناف بسعادت ملازمت مشرف شدند و سادات و قضات و اکابر

و اشراف دار الملک تبریز شرایط استقبال بجا آوردند و وفود لطف پادشاهانه و مراحم خسروانه همه را نوازش فرموده پادشاه عالمپناه تابستان

و تیرماه در مسند سلطنت آذربایجان گذرانید و طنطنه لشکر ظفرنشان باطراف جهان و مسامع عالمیان رسانید و تمام سرداران آن مملکت مطیع

و منقاد گشتند و از روی عاطفت بجهت رفع مقتضای زمان عالم ستانی نجات و فتنه دفع و از جفا و بر افتاد و آفتاب عدل او داد

اطراف آن مملکت را بانوار فروغ و روشنی داده سکه و خطبه در مجموع بلاد آذربایجان بنام سلطانی ممالک ستانی طراوت و تازگی یافت

و صیت آوازه شده و احوال عالم بر قاعده درست و طریقه راست مضبوط و مستحکم گشت شعر یافت عالم ز آفتاب معدلتش نور و قرار

وز فروغ گوهر عدلش جهان شد پر اختیار وقایع سنه تسع و ثلاثین و ثمانمایه و ذکر قشلاق فرمودن حضرت خاقان ظفر

نشان فی تاریخ الهجره اللهم در این سال غره محرم الحرام که مملکت آذربایجان در سلک تسخیر انتظام داشت امیر بایزید جاگیر که از اعیان

امراء ترکمان بود بدرگاه عالمپناه التجا نموده و بوسیله امرا و عظام شرف دستبوس یافته سر افتخار باوج ثریا رسانید و پیشکشهای لایق

و تحفه‌های مناسب گذرانید و حضرت خاقان سعید او را نیک دیده و احوال پرسیده عنایت پادشاهانه شامل حال او کرده

و همدرین اثنا امیرزاده شاه علی ولد امیرزاده شاه محمد ابن امیر قرایوسف از عم خود امیر اسپند فرار نموده بدرگاه عالمپناه

آمده و بعواطف خسروانه سرافراز شده و در آن زمان که خاقان جهان ستان از قشلاق ری نهضت فرمود شاهزاده عالمیان

میرزا محمد جوکی بهادر برسم ایلغار در قفای امیر اسکندر عزیمت نموده هرجا آوازه امیر اسکندر شنید سمند جهان پیمایش را براند

باو آنجا رسید و تا ولایت ارزنجان عنان باز کشیده و در مملکت ارزنجان که ولایت قراعثمان است سبیل استحکام نموده چند

روزی از کوفت راه برآسوده امیر قراعثمان در خور چنان مهمان خدمات شایسته بجا آورده و پیشکشهای پادشاهانه کشیده از آن زمان که

موکب ظفرنشان حضرت صاحبقران از مملکت ارزنجان رسیده تا وقتی که آفتاب سلطنت حضرت خاقان سعید در آن مملکت طالع گردید هیچ

امیر قراعثمان در مقام اخلاص و انقیاد می بوده هرگز از دولتخواهی و متابعت تجاوز ننموده در این وقت با میرزاده محمد جوکی بهادر انواع خدمات

بتقدیم رسانیده میرزا محمد جوکی را با خود شاه و بیل قربت و قوم و صلت و الفت را طمع در طلب سر بر آورده و صبیه که از عقد او پناه عصمت بود خواستگاری

نموده امیر قراعثمان آن سعادت را فوزی عظیم دانسته برغبت تمام قبول فرموده بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه آراسته بآیین دین نبوی و

قوانین شرع مصطفوی دوازدهم ربیع الاول سنه مذکور در شهر ارزنجان عقد نکاح واقع شده و شرع آن وصلت چون حضرت شاهی معلوم فرمود میرزا محمد

جوکی را تحسین بسیار فرموده و چون امیر اسکندر از بیم تیغ ظفرپیکر میرزا محمد جوکی بنوعی فرار نموده که از احوال او در اطراف آن مملکت اثر

و خبر نبود فرمان همایون نافذ شد که شاهزاده بدرگاه اعلی معاودت نماید و شاهزاده بموجب فرموده بدرگاه اعلی شتافت بزرگ

دستبوس آنحضرت استسعاد یافت سعادت وصول شاهزاده حضرت اعلی عالی بخت جهانگشا را بهر تبه ارغوان دولت و موکب

خاقانی با هیچ بهیج الثانی از قراباغ بموضع بره کرش بعزم قشلاق نزول اجلال فرموده و موکب و امرای کرد از اطراف مملکت بدرگاه همایون آمده

همه از عنایت آنحضرت بتشریفات خاص اختصاص داده رخصت معاودت ارزانی داشت امیر خلیل الله بشروانی رفت و امیر شیخ

ابراهیم را که لازم مملکت شده و امیر بایزید بسطام ابوالخان و امیر سپهسالار سطانش را که گشتند آنحضرت با اطراف عالم ایلچیان سخندان فرستاد و

مراسم الحمد واده باد اسباب پادشاهی بمقتضی لئن شکرتم لازیدنکم ادا نمود جناب هدایت انتساب شیخ نورالدین محمد ابن

المرحوم مرشد الدین شیخ جنیبه کازرونی که در آن اوان ما ولایت هرمز رفته با تیغ آورده بود بر سالت مملکت هرمز و پیش سلطان زاده فرستاد

و پیغام داد که عنایت حق تعالی مملکت وسیع ایران زمین بما داده و رایت سلطنت را تا ذروه سپهر برین برافراشت امیر اسکندر

ترکمان هر چند گاه ناگاه بحدود ولایت محروسه در آمده و فتنه و فساد و غوغا بپا میداشت و هر گاه سپاه منصور قصد او کرده تاب

مقاومت نیاورده فرار مینمود اکنون اگر ناگاه با انبوه آید او را لازم دانسته دربست آورده مقید ساخته بدرگاه عالمپناه فرستند و جناب

شیخ بموجب فرموده نهضت نموده و در این اثنا از طرف مملکت خوارزم ایلچی رسیده بموقف عرض رسانید که ابوالخیر اوغلان ناگهان از جانب دشت

بنواحی خوارزم آمده امیرزاده سلطان ابراهیم و امیر شاه ملک را مجال جدال محال نموده براه فرار بیرون رفت و رعیت عاجز گشته شهر

تسلیم نمودند و آن بابایان بر سر تمام ولایت شهر خوارزم را از زیر و زبر گردانیده باز براه و بیراه طرف دشت باز گشتند و حضرت خاقان

سعید سابق امیرزاده محمد درشتی را بر سالت بجانب گرجستان فرستاده بود و بتعیین طریق تحقیق پیغام داده و حاکم آن مملکت الکسندر قبول

مولوی را خدمات شایسته نموده باج و خراج قبول نموده و سلطنتی چاکر در صحبت پسر بزرگتر خود دیده بنام بار دوی فلک احتشام روانه داشت

و امرا و عظما پیشکش او بعرض رسانیده بشرف قبول یافت و فرمان همایون صادر شد که دیده بدرار دوی عالی توقف کند تا جمیع سلطانان

کرد و ولایت گرجستان بیرون بجهت اسلام باز تابیده و بدین اهم حمزه ابن محمد فضل الله ما فرموده ولایت گرجستان شده امیران سلطانان

بازآمده و دیده عنایت مرحمت یافته بولایت خود باز رفت ۷ امیر اسکندر ترکمان در اطراف عالم سرگشته حیران و سرگردان

فرار نموده بوده از بیم شمشیر آبدار آتش بار باد پای گشته سبا و خاک بادکرداری مییمود حضرت خاقان سعید شکر نعماء الهی بجای آورده

حضرت خاقان سعید در ماه ذی القعده سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه

سبب

برسوم حمد و ثنا قیام نموده و زبان بخضوع و خشوع به سپاس سبحانه گشوده عزم معاودت جزم نموده پانزدهم شوال السعادت از قبل [illegible]
اران بصوب اوجان روان شده و چون موجب فرموده بر آب ارس پل بسته بودند لشکرها و جهانیان از آن آب با پای عبور نمودند
و در این سال بیستم ماه شعبان خواجه غیاث الدین سیدی احمد شیرازی که بمکارم اخلاق و محاسن [illegible] آفاق موصوف و معروف [illegible] کرم
و ایثار و بسیار [illegible] در جهان مشهور و در السنه و افواه مذکور بود و در دیوان اعلی منصب وزارت داشت وفات یافت نام نیکو
خصایل خوب و شمایل مرغوب متروک مخلد گذاشت و ذکر جمیل که [illegible] عمر ثانی خوانند و کارهای خیرات جاوید [illegible] بر اوراق
روزگار و صحایف لیل و نهار از او یادگار ماند و خلف صدق و فرزند دولتمند او جناب وزارت مآب خواجه شمس الدین محمد که سرآمد وزرا
زمان و دستور [illegible] دوران است نعش [illegible] الانوار پدر بزرگوار را بهرات نقل کرده در مزار خواجه [illegible] مدفون شد
و جناب خواجه شمس الدین محمد چنانچه از پدر [illegible] بهره مند [illegible] اهل فضل و دانش افزود ﴿ بیاد کار بجا ماند بوی او داری ﴾
و چون خبر وفات خواجه سیدی احمد بخراسان رسید جناب صاحب اعظم مولانا فصیح الدین الخوافی که [illegible] صاحب دیوان حضرت اعلی
بود و چندگاه در دیوان میرزا بایسنغر بوزارت قیام نمود و در آرزوی منصب وزارت مرغ روحش بال خیال بطیران [illegible]
[illegible] صدارت دیوان اعلی شده چون بولایت ساری رسید [illegible] میرزا علاء الدوله که بطلب او آمده بود او را [illegible] بطوف هرات [illegible]
و حضرت خاقان سعید سلطنت ممالک آذربایجان را بجناب امیر جهانشاه ابن امیر قرایوسف تفویض فرموده [illegible] همایون بمهر آل تمغا [illegible]
و رزم و حل و عقد [illegible] و ضبط [illegible] بکمال کیاست و ریاست و حسن فراست و [illegible] امیر جهانشاه [illegible]
ترتیب داشته پیشکش بسیار [illegible] بعرض رسانیده و آنحضرت امیر جهانشاه و نوکران او را [illegible] و اسب و زین [illegible] و کمر [illegible]
طلا و زر [illegible] مکرم گردانیده [illegible] و موکب ظفر نشان از
مملکت آذربایجان بصوب ولایت خراسان روان شد ذکر معاودت حضرت خاقان [illegible] از یورش سیوم آذربایجان
حضرت خاقان سعید در اوایل این سال بسعادت و اقبال [illegible] معاودت [illegible] رایات آفتاب [illegible]
خراسان برافراخته و آوازه بازآمدن موکب حضرت [illegible] از یورش سیوم آذربایجان [illegible] رسید [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و [illegible] بر عالمیان [illegible] شاهزادگان [illegible] دولت و سعادت
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] آب [illegible] آتش [illegible]
[illegible] شعر خوب چهره [illegible] ساقی ﴿ [illegible] ﴾ [illegible]
بهرات رسید و میرزا محمد جوکی [illegible] آنحضرت [illegible] ولایت [illegible] مهمات [illegible]
[illegible] اجازت فرمود [illegible] کمال اقبال [illegible] ماه ربیع الثانی در دار السلطنه هرات فرود آمد و [illegible]
که موکب ظفر نشان [illegible] مملکت آذربایجان [illegible] اتفاق [illegible] ماه ربیع الثانی بود [illegible] همایون [illegible]
دو سال واقع شده اکابر و اعیان خراسان [illegible] هرات [illegible] مراسم [illegible] بتقدیم

[illegible]

[illegible] دولت [illegible] که [illegible] چون آنحضرت در مسند سلطنت قرار آرام فرمود [illegible]
[illegible] پناه [illegible] پادشاهان [illegible] آب [illegible]
[illegible] غنچه [illegible] نسیم گل [illegible] صحن چمن [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] بهار [illegible] جمع [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] امیر علاء الدین [illegible] امیر جلال الدین فیروزشاه [illegible] دیوان میرزا محمد جوکی [illegible]
[illegible] بسرای سرور انتقال نمود [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] امیر فیروزشاه [illegible] و حضرت خاقان سعید [illegible] امیرزاده فیروزشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ماه رمضان [illegible] سعادت [illegible] پایان آمد [illegible]
[illegible] عید [illegible] جمال جهان آرا [illegible] حضرت [illegible] عید [illegible] همایون [illegible] جمشید [illegible]
فریدون [illegible] عید [illegible] پادشاه [illegible] سعادت نشان [illegible] ایوان کیوان [illegible]
و آنحضرت [illegible] آداب [illegible] سعید قیام نموده با کمال عظمت بمسند سلطنت بازآمده [illegible]
اکناف [illegible] بزرگ برای جشن عید [illegible]
[illegible] خاص و عام [illegible]
و مجموع خواص و عوام از بخشش دست سخا پرورش بهره مند و محظوظ شده [illegible] در فضای جهان
باران [illegible] دریای محیط [illegible] سرتاپا آب شده [illegible] بخشش [illegible] عطیه [illegible]
آن آب از چشمها بر روی زمین روان گردانیده ﴿ [illegible] ﴾ [illegible] ﴿ [illegible] ﴾
[illegible] آفتاب [illegible] ﴿ زمین [illegible] ﴾ [illegible] ﴿ [illegible] ﴾
[illegible] ﴿ [illegible] ﴾ ذکر آمدن والی هرموز بدرگاه سلاطین پناه والی هرموز پادشاه سیف الدین که در سواحل [illegible] عمان
و حدود جزیره عرب و نواحی هندوستان و سایر بلاد و دیار [illegible] در سلک [illegible] منتظم داشت و [illegible] کسری و جم
[illegible] ملوک عجم [illegible] برافراشت بواسطه [illegible] ملک فخر الدین تورانشاه که برادر کهتر او بود در [illegible] ولایت [illegible]
او نموده و پادشاه سیف الدین در آن محل [illegible] بدرگاه سلاطین پناه آورده [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات رسید و [illegible] این سخن [illegible] پادشاه سیف الدین [illegible] سلطنتی [illegible]
[illegible] طاقت [illegible] ملک تورانشاه [illegible] پادشاه
سیف الدین [illegible] ملک قطب الدین را از حکومت خلع کرده در جزیره [illegible] محبوس داشته بود ملک تورانشاه

بیکباره کاه و شام و کرگاه حضرت پدری نموده در آن اثنا بدولت ارشاد و چهره با فروغ رای انور عزم مخالفت برادر جزم کرده در کشتی نشسته
بطرف شهر قلعهات بیرون رفت و مجاورت و ... [illegible] جمع آورده قصد سریر سلطنت هرموز کرد
و تمام امرا و ... آن بلاد با ... سرحد جلفار تا قطیف و بحرین ... فرسنگ ... [illegible]
دریا در حرکت آمده تمام آن سپاه ... روان شده و پادشاه سیف الدین مضطرب ... [illegible]
سرگردان گشت و چاره جز آن ندانست که راه فرار اختیار کند و با نقود و جواهر و نفایس ... [illegible] و نقود و طلا بسیار
و ظرایف ... [illegible] راه دار السلطنه هرات که پناه اهل عالم
و امیدگاه پادشاهان معظم است پیش گرفت **شعر** رهی پیش آمد کم از سختی آن / جنیبا ... [illegible]
فرمانروای هرات ... [illegible] سریر سلطنت هرموز ... و تمام ولایات ... [illegible] در قبضه اقتدار
قرار یافت و پادشاه سیف الدین خود را بدرگاه عالم پناه رسانیده در آن زمان که ... [illegible] خاقان
عالیشان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] پادشاه سیف الدین ... [illegible]
در میان چهار ... [illegible]
رسیده ... حضرت خاقان سعید ... [illegible]
... [illegible]
... پادشاه سیف الدین ... [illegible]
... آنحضرت جناب شیخ ... [illegible]
که طبق پادشاه سیف الدین ... [illegible] پادشاه ...
... [illegible] پادشاه سیف الدین
... [illegible] پادشاه سیف الدین
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
که لشکر ... [illegible]
... [illegible] پادشاه سیف الدین ... [illegible]

خاص اختصاص فرموده تمام ترکان ... [illegible] حضرت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
وقایع سنه ... [illegible] ذکر ... امیر شیخ حاجی ... امیر حسن جاندار
حضرت صاحبقران ... [illegible] آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] حضرت خاقان سعید ... امیر یوسف جلیل و امیر شیخ حاجی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] اصفهان ... [illegible]
... [illegible] امیر یوسف ... آنحضرت ... امیر شیخ حاجی ... [illegible]
... [illegible]
... امیر شیخ حاجی ... [illegible]
... [illegible] امیر شیخ حاجی ... [illegible]
... [illegible] امیر شیخ ... حضرت خاقان سعید ... [illegible]
... [illegible] آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] امیر ملک حسین ... [illegible]
... آنحضرت امیر فرخ حسین ... [illegible]
... [illegible] امیر ... مسعود ... [illegible]
محمود ... [illegible] حضرت خاقان سعید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] آنحضرت

گو توانا فضور دراه و رسم ادوار به بهادران بزرگ شایسته فرموده این موی بزرگ بجانب پایک سوار رو کامدار بوده و روز دیگر در حضور حضرت
خاقان سعید از دو طرف قبق می تاختند تیر خوب بیانداختند و بیشتر آن بود که تیر او هر دو نوبت بقبق برسید و در تاختن و انداختن
کسی برابر او نرسیده و امیرزاده کار شاه ورزیده که از امرای کبار بکمال الفت و اقتدار اشتهار داشت و دولت حضرت میرزا اعلی ما انوار
تاج افتخار و شرف بود که با وجود تمام خانه را وداع و بدرود فرموده میرزا علاء الدوله رسم فدا و ایثار را اطعام و خیرات ملک علام بجا آورده سبع
روانش همیشه پر از نور باد ذکر نامی و کتخدائی میرزا سلطان مسعود ابن میرزا سیورغتمش حضرت خاقان سعید
همیشه بازدواج و افراح و التیام و ربط و اولاد کرام اهتمام تمام مبذول بوده و پیوسته اولاد امجاد را باهم مرتبط و کتخدا را ترتیب نموده و در این
سال میرزا سلطان مسعود ابن میرزا سیورغتمش ابن حضرت خاقان سعید عفت پناه عایشه بیگم صبیه میرزا بایسنغر را با آیین دین
بیستی و قوانین شرع حسن در عقد نکاح آورده و مهد علیا گوهر شاد آغا که بلقیس زمان و قیدافه دوران بود بزم بهشت آیین عشرت
انگار خانه چین ترتیب داده بزم ... و زهره سپهر سلطنت را بر سریر فرخ نشانده پرده از روی چون ماه تابان او کشاده و از نظر مشتری فلک
سعادت با زادیش هرچه خوبتر و بهتر هرچه بهتر جلوه داده و چون مجلس بهجت ... بزم ... در حضور ... گشته شد همه پادشاهزادها از نظر
که برای سکون و آرامش ایشان آرایش یافته بود با فرزندان کرام و برادران آورده و آن دو برج عالم افروز از سعادت بخت فیروز آن برج قران بی‌نظیر
واقع شده گاه دختر لبان خاتم ملک دست شاهزاده را ... نازنین بیداد و گاه شاهزاده با غبار نیاز زانو نشسته خلخال در پای نازکش بیافتاد
گاه چون گریبان دست در گردن یکدیگر می‌کردند و گاه چون دامن سر بر پای یکدیگر می‌نهادند همای همایون بخت در هوای کام را با طایر وصل
ملاقات جوب و شادمانه و در بزم زنده گانه از چشمها از عکس گل رخسار یکدیگر لاله‌سان شده و دهان از یاد نام یکدیگر چشمه حیوان گشته یکی نظاره
طلعت ماه تابان از دست رفته و دیگری از ملاحظه خورشید مست شده نظم می و معشوق و گلزار جوانا از این خوشتر چه باشد زندگانا
کف ساقی اگر گیرد دوا گل دست گل جهان افسرده این خود از جهان بس و گر هست آنگاه عجب گر یکی از نیست چند روز بر وصف
تخت فیروزی او عیش و عشرت داد ... روز و ماه ... و نشاط بر روی روزگار شاهزاده میرزا سلطان مسعود در کمال لطف و کامرانی و غایت عجب
و شادمانی با محبوب مطلوب بکام دل و آرزو جمع شد ... و خوشی که مسعود فال او بود ... فرموده در این سال حاوی اوراق غبار افزا این
الحق شرف ملازمت حضرت خاقان سعید استسعاد یافت آفتاب اقبال آنحضرت بر حال این ذره حقیر تافت در سابقه الایام
در مجلس عالی و اردوی همایون شرف ملازمت و منصب قضاء منصوب و منسوب بود و بتلاوت کتب معتبره و روایت سنن متواتره اشتغال
می‌نمود و فقیر حقیر چندانکه بتحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه بر رسالۀ قدوة المحققین مولانا قاضی عضد الدین در تحقیق معنی اسم و حرف
اشارت و غیر ما افادات فرموده و ایضاح آن معانی بنحو بر صورت نموده فرزندی برای فقیر جمع آورده شرحی ترتیب نموده و نقاب از
از چهره مخدرات مشکلات و معضلات فن عربیت بنحو برتر رمح گشوده و آن رساله ایست که در متانت معانی و رصانت مبانی و حسن ترتیب
و لطف ترکیب چشم هیچ بیننده بیش نظیر آن ندیده و گوش هیچ مستمع شبیه آن نشنیده و اکثر علما و فضلا در بیان تعلیم و درس آن از زر ناب
آفتاب بر روح سمین ماه تحریر کنند در خور باشد و اگر جلباب مشتری ظلمات بخامه گوهربار املا فرمایند سیاهی دیده بر بیاض کافوری چشم

نگارنده مناسب بود نوشته حقیقتش چون شکر با شربت آب بشراب امتزاج یافته شعر چگونه وصف آن بجز ایما ... بلفظ اندک معنی بسیار
و چون قلم تحریر و رقم تقریر از شرح رسالۀ عضدیه و بیان لطایف آن فراغت یافت و فروغ مطالعه روشن ضمایر و شعاع نظر مبصران حجاب
حیران ناقت جمعی از خوانین و اخوان که سویدای دل ایشان و سواد دیده مردمی بود معمور عنایت حسن عهد که عنوان نامه آشنایی و طراز کسوت
انسانیست نموده بیکبار بر این اتفاق کرده جزم فرمودند که لطایف فرائد و طرائف شرائف که در شرح آن رساله مرتب شده مناسب چنان می‌نماید
که بمجلس القاب همایون حضرت خاقان سعید مزین و موشح گردد و تعبیر جوهر سخن دوستان بهیمن دل و جان قبول کرده در مجلس سلطان عالی مقام
تجفور انه اسلام و فساد بنیاد شرح رساله را کماینبغی خطبه و توشیح بالقاب همایون بود خواندند بعضی بمهمات استغفار نموده حضرت اعلی
بتحسین علما استحسان بسیار فرموده هم در مجلس همایون فرمانی نافذ شد که چون پدر ما مولانا اسحق ملازم بوده او نیز ملازمت نماید و ملازم باشد
و بار گاه عالی در آنجا درآید و از دقایق علوم و حقایق مفهوم هرچه باید و شاید وا او شنیده اند به توقف ... رساله از آن زمان تا سال ... پنج سال بود
مدت شش سال در مجلس کمال عزت آنحضرت نیام نموده بنده را گر چون سنگ عذار از هیچ رنگ لطیف نصیبی نه اما شاید از آفتاب تربیتش
با قوت ... و طبع فسرده ما را که مانند خار فخر از لعل و عنبر ... بر آمد ... آلا اسلامی کرده شعر ... از آن نظم ...
گرداند ... از خون شکسته جگر ... و شاید که ... آثار تربیت و عاطفت آنحضرت در ساحت ...
شعر بحسن تربیت آفتاب ملطفش اسم و جیب زمان گرچه موج ... آنجا که بیش ... خود ... شعر
ادب ... تاج بود بر سر خدا خویش را فلک نشان در جان تازه ذکر تعبیه و تخفیف اله یورت که قطب ... زمانی بر شیخ و بیان آن
وعده داده بود در سال گذشته مسطور است که در اثناء بر روز پادشاه سیف الدین به درگاه سلاطین پناه آمد از سلطان بکر و برادر التماس لشکر نمود و
التماس ... مبذول فرموده فرمان نافذ ... همراه بجانب فارس و عراق فرستاد که سرداران آن ممالک با لشکرهای جانسوز عازم مملکت ... شوند
و تمام سرداران امثال فرمان انجام انقطاع نموده که سعی و اجتهاد بر بیان اشتند و موجب مملکت ... شد و پادشاه ... و رعایت همه طرف
چون آب بعیا که بجزیره جیحون کشید است ... ملازمت با حوال خودش اهتمام نموده و بر ... آن نه دشت که نفوذ بسیار رو جواهر ... ر نفایس ...
بار و جوانیف هر جاده و دیار که در شهر جهان و خزائن او مخزون بود و خانه ... و فرش ... بعضی ... کشتی ... و حیات خود را از آن
در ... نجات ... و چون آنجا ... او ... ساخته و جمعی ... صاحب اختیار ... بوده
اهلی ... فرستاده و ... در غایت عجز و نیاز ... بموقف عرض رسانیده ...
اگر چه ... بنده ... بوده ... لطف ... و عراق ... نموده ...
مخدوم و برادرم پادشاه سیف الدین ... بزرگوار که چند نوبت شرف حج بیت الحرام و زیارت مرقد نبی علیه السلام دریافته
... سلطنت ... و ولایت ... ظلم و بیداد کرده ... بنیاد
خانه ... و طغیان او ... و فغان ... رسانیده ... از طاعت و انقیاد ...
نفیر ... برخواست و ... مقام موروث در قبضه اقتدار ... قرار گرفته ... اکابر و اعراب ... بزرگوار ...

التفات ننموده‌اند و چون آنحضرت شاه سعادت این امر بکلی اعراض نموده بود کفایت آن اهم به بنده مکینه اشارت فرموده و اکنون بنده کمینه
به دولت حضرت خلافت شعار ره بشارت بزرگوار و اتفاق رقیب و المامین والایت است و بدستور معهود مع اضعاف آلاف آن
باج گزار و فرمان‌بردار و از آنچه در قبضه تصرف است به بندگان حضرت می‌سپارم **ع** العبد و ما فی یده کان لمولاه
امیدوارم که بنده را بغلامی قبول فرمایند و سخن آن قدر که پدر بزرگوار چنان سعادت پیش برده التفات نمایند **شعر** من ازچه
هیچ ندارم سزای حضرت سلطان ، زهر کار نوازم قبول کن بخشایش ، و نقود بسیار و در شاهوار و جیلاکات و ترکات که از هر نوع
بر رسم پیشکش آورده بود عرض رسانیده شاهزادگان دولت و اعیان حضرت را که با فرش و موکب بودند بتحفهای شایسته نواخت و سایر گروه
و چون حضرت خاقان سعید فرخنده راست اطراف جزیره و شاه تورانشاه را استماع نمود برحالت او و خطوط او ترحم فرموده فرمان همایون بجانب ملک
و عراق فرستاد که لشکرها داشت متصدی از خراب ولایت هرموز بروند و پادشاه سیف الدین را بامن برجوه و بناحیت آن ولایت متعلق
و پادشاه و تورانشاه براه ابراهیم فارس و عراق نیز چندان نفقه و جامه فرستاد که بجمیع متعلقان و تابعان تمام رساند و مطالب آن گشتند که رخصت
رخصتی که از پیش بسر برامی باشد بکلی متقاعد شوند و چون فرمان همایون از دیوان سلطانی ربع مسکون بایشان رسید مصلحت چنان دیدند
که قلعه و از کسی را بتصرف پادشاه سیف الدین باز گذارند و در این قلعه عطف آب و هوا زیاتی قلاع هرموز بهتر است و پادشاه و تورانشاه این سخن
فرزین عظیم و آنستان حسن قبول تلقی نموده و تقبیل فرمود که نسبت بآنها اکبر انواع اوست او خدمتکاران بجای آورده پادشاه سیف الدین در قلعه
و لارکی قرار داده در کشیده و اهوال شرح احوال عرضه داشت پیوسته بسر براهی نموده و آنحضرت استحسان فرموده هر یک با لطف خود بازگشتند **وقایع**
سنه ثمانین و ثمانمائه ذکر نهضت همایون بصوب مشهد مقدس رضوی علیه السلام چون سبب شده تا صاحب خرد را سعادت عنایت ازلی سعادت
سعادت ابد بر ساعد رجاء لامع باخواص اهل الله و مقربان درگاه آشنایی داده بتحقیق ایجاب دولت و سعادت در جهان بر روی روزگار او
گشوده چنانکه حضرت خاقان سعید از مبادی تباشیر صبح دولت تا غایت ارتفاع آفتاب سلطنت همیشه متقید اهل الله و مخلص
ارباب اخلاص بود و بصدق نیت و صفای عقیدت جبین باخلوص بر خاک درگاه ایشان می‌سود و از بدو ریشیم آثار باطن سعادت
نمود و زیارت مشهد مقدس و تقبیل آستان و صندوق اقدس نموده و در چنین ایام او را موکب منصور از شاه بدار الملک مشهد چندان دور نبود
مقارن وقت بصوب مشهد مقدس مطرف نهضت و حوادث که سعادت زیارت آن قبه و بارگاه در اشارت وارد نماید جگر قوم زمین بوس آن درگاه
برسبیل استقلال و کمال تضرع و ابتهال فرماید و در این فرصت احرام زیارت حضرت امام علیه التحیة و السلام بسته از ارقات مباركه
از فرصت و مشوق نهضت همایون و الولید کشید که روز این فرصت حضرت اعلی خاقانی که در مسند سلطنت و جهانبانی بنجم ربیع الثانی بعزم زیارت
سلطان خراسان نهضت نمود و موکب حضرت اعلام بصوب مشهد مقدس امام علیه التحیة والسلام عالی مقام نهضت فرموده از پادشاهزادگان بزرگ
محمد جوکی و میرزا محمد و الد و ایلدرم و اعظم امیر حلیکه کوکلتاش در ملازمت بودند و در نوزدهم همین ماه میرزا محمد جوکی که عازم تحکمت بودند ملتمس شد
و بسعادت ملازمت برادر را گریه پادشاه و المنور میرزا و ابیک استسعاد یافت و میرزا ابیک را ملازم فرزند همایون آمده و در باره برادر ارادت
و تلطف فرموده و میرزا محمد الد و ابیک نیز در همین روز بموجب فرمان اعلی بعازم قشلاق استرآباد شده و امیر علیکه کوکلتاش فرمت تا
حضرت مسند

مرد فرموده آنجا بمبارزت تقاعد و غیر اشتغال نموده و حضرت خاقان سعید چون بمزار فیض آثار شیخ الاسلام احمد جام قدس سره رسید باب تمام
و غایت تعظیم و احترام شرایط زیارت بجای آورده صلوات و صدقات بفقراء و مستحقان رسانید و اولاد و احفاد حضرت شیخ الاسلام بخدمات شایسته
قیام نموده و آنحضرت در باره ایشان عنایت و رعایت فرموده و موکب گردون احتشام از تربت مقدسه حضرت جام ابتهاج آنجا بر افراشت
و در منزل سعاباد فسحت جبه و صورت شکار برین صحرا و نوبهار رکاب شد و امرای کتب رزم از اطراف بساط شکار و جانفشار لشکر با همراه نمود و در شش
و آن صحرا و سیع را گرد کرد و سعادت آباد و مخالف سراد خطیره تا فرسنگ راه جرد شد چون حلقه انگشتری در میان گرفتند و آنحضرت بر سمند باد پیر مسلک کمال رفعت
و هر زمان گورخان صحرا و بیابان حیا خانه در هر قدمی برفرس یکان سنبل اسب کوه شکاف صید مری بیان دوخت بچون از پیش و حیرت آهوان تیر
دو دام ارتهان چشم گشته بود و هر لحظه گورها شکوه و جنگلها و میدان غبار چنان می انگیخت که نقاب گلی بر رخسار خورشید تابان
می بست نقطه دیگر کون برتن او از خاک سیاه و مشکین بر عارض ماه پیکر ترکان چین حکایت میکرد و از شهباز و پراکنده و ترب طاهر بر اوزان اسب
نشان میداد و سنگ شیر صولت ارتشه دو برق زنجیره خود به دانید به نخ دوسر شاه سرهای صید را مانند گاه میداد و باز جسته پرواز نامه
تیر پرتاب سلسه شبت تیرانداز جسته کمان در همراهی پرنده زخم چنگال هلال شکل بر منظر طیر را از فراز آسمان بر روی زمین فرود می آورد و شقار
بر منشیر گردار خرق فلک افکار کرکس و مرغان هوا سیک دو با آب شهپر با ورکت حیات اصناف طیور را بساط سیاه خشمین جلاجل بالش و قبض الطیر
طیور را با واز صور دم برابری میزد و قیامتی در صحراء و بیابان قایم میکرد تا مشهد چون اطراف چرگاه فراهم آمد و شکاری بسیار تلف شود و هزار
چندان حضرت خاقان سعید شنقار و چرغ و شاهین و باز چیرا نیده و در جرگه یوز و سگ تیر شده و دانیده و در آن صحرا و شکار بسیار انداخت
و تمام آن بیابان را از وحوش و طیور خالی ساخت و چون فارغ البال از شکار ذو فنون اتباع خاقان دولت بسوی ارادت بمشهد
نهضت و منازل و مراحل پیموده در شب تاشهد بچهار فرسنگی که معارف عالی آنحضرت اهمال ننموده بود نزول فرمود و روز دیگر احرام زیارت
حضرت امام علیه السلام بسته اول بحکام در آمده و طهارت کامل برشاد آورده **شعر** غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند ، پاک
شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز ، و بدرگاه والای پناه رسیده و تخت ستانه را با خلوص و نیاز بوسید و بقعه و بارگاه فرموده
جبین ضراعت بر زمین استکانت سوده بعد از فراغ از آداب زیارت سادات عظام را که مجاوران آن روضه و مقابله
افراز اکرام و انعام و احترام فرموده سایر فقرا و مساکین را به بخشش بادشاه از خوش وقت گردانید و بچهار روز باز آمده روز پنجم عنان اشرف
معطوف ساخت و در منزل شکلست مرتضی اعظم سید زین العابدین مشهدی که از سادات عظام جز با فراز قبا زدایش و جناب
ولایت انتساب خواجه سید علی مهنه که از مشایخ اسلام بکمال اکرام مخصوص بود وارد بر بارگاه بار یافته در مقام عبادت بوده و هر دو بزرگ
بمیدان آمده و انواع سخنان بر خوش و حکایات ناخوش با هم گفته و در اظهار رفعت خود هر یک سعی بلیغ نموده تا بآن رسید که خواجه سید علی
دعوی کرد که سید زین العابدین نسبت تشیع کرده و بر سبیل علانیه بر صدق مدعی خود ادعا شهادت کرده و جمعی موافق با آن گواهی دادند
و قاضی اردوی همایون حکم بتعزیر کرده و بعرض حضرت خاقانی سعید رسانیده فرمان همایون از مرتبه جلال نفاذ یافت که سید را از
زمینه از مشهد کوچانیده بهرات آورند و خادمان زمان سید را بر سر دیوان اردو بلیغ زده گرچانیده نقل بهرات کردند و چون کوکب

ما یران جز بیت جام رسید آنحضرت هم از آنجا عزم زیارت حضرت شیخ الاسلام احمد جام فرموده خواجه شهاب الدین ابو المکارم که از اولاد آن
شیخ و متولی بود بر وی التفات فرموده بود خواجه غیاث الدین علی که او از تشریف حضرت وقوف یافته فی الحال تربت منور شیخ را وقف
و چند انگور حافظی از خم کلال همراه علام فراغت یافته خواجه علی جهت بریانی و گوسفندان پخته و باقی اسباب ضیافت بنوعی که شاید
که دیده بودند از حسن ترتیب آن تحیر کرده [illegible] چون قریب صد طبق [illegible] حاضر ساخت و آنحضرت هر یکی را به الطاف پادشاهانه
نواخته و در موکب ظفر آیات عازم دار السلطنه هرات شده چهاردهم جمادی الاولی در مستقر سلطنت نزول اجلال فرموده و همین روز امیر
علیکه که بطواف رفته بود باز آمده بسعادت ملازمت مستسعد شد و آنحضرت امیر سلطان محمد ابن امیر جهانشاه برلاس را که از
امیراوس ساخته منصب تواجی و امارت لشکر را بحسن اهتمام او باز گذاشت و در سلک امرا عظام انتظام یافت و در این سال
میرزا الغ بیگ گورکان قاصد سخندانی بدرگاه جهان پناه روانه فرموده استدعا نمود که فرزند جلیل ارجمند سلطان خانزاده بیگم را
که در اردوی [illegible] مهد علیا گوهرشاد آغا از مملکت ماوراء النهر بعظمت تمام بدار السلطنه هرات آورده بود و چند سال بود
در حجر عفاف [illegible] باز فرستند و چون [illegible] طلب فرموده مهد علیا خانزاده
بیگم را [illegible] پادشاهی و آیین شهنشاهی ارسال نمود و چون نزدیک سمرقند رسید میرزا الغ بیگ خواتین و شاهزادگان و امرا
و ارکان دولت و اعیان حضرت شیخ الاسلام و سایر اکابر و معارف را برسم استقبال بر سبیل استعجال روان ساخت و چون
بحوالی سمرقند آمد حکم ع [illegible] آفتاب شفقت میرزا الغ بیگ سایه عاطفت بر حال شاهزاده انداخت
و بنای عزت در ارکان سعادت آورده [illegible] ع جوان چو دولت سلطان روان چو فرمانش [illegible] و چون [illegible]
رسید فرزند [illegible] در حرم سرای خاص [illegible] تعیین فرموده از اسباب رفاهیت احوال
و موجب مسرت و فراغبال [illegible] انواع رفاهیت و اسباب فراغت [illegible] از لطف شهنشاه جهان [illegible]
سال میرزا محمد سلطان ابن میرزا محمد جهانگیر که از جمله حضرت خاقان سعید بوجود آمده بود و چند سال در گلشن اقبال نشو و نما یافته ع
چون غنچه ناشکفته در خاک بیارمید [illegible] آنحضرت از جهت معارف [illegible] چون از فرع و فرع [illegible]
[illegible] و در [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] و در این سال جناب صدارت
امارت انتساب ع افتخار الصدور [illegible] مولانا جلال الدین لطف الله که از صدور [illegible]
[illegible] ع [illegible]
و مولانا [illegible] مولانا شمس الدین محمد ابن مولانا [illegible] که زاهد و عابد و پرهیزکار بود [illegible]
خاقان سعید [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در حضور حضرت [illegible] آنحضرت فی الحال حکم فرمود که

صاحبخانه بناشد [illegible] عزم رحلت نموده [illegible] و هفت سال بوده در جمعه بیست و یکم ربیع الاول ع بسوی روضه رضوان سفر کرده
وابسته [illegible] الدین [illegible] که در [illegible] امیر [illegible] عمارت که [illegible]
[illegible] آن قیام نموده [illegible] که هر شاه و [illegible] به تکلف [illegible] دیده و در آن جهان نظیر [illegible]
ندیده [illegible] و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه ذکر [illegible] ایلچی [illegible] حکم حکم [illegible] حضرت
خاقان سعید را مملکت وسیع [illegible] از جانب چین تا [illegible] روم و مصر و اقصای ترکستان تا پایان هندوستان [illegible]
در قبضه اقتدار بندگان آنحضرت [illegible] بود [illegible] رادر جمیع آن بلاد [illegible] خلاف فرمان حضرت خاقان کامکار در خاطر خطور نمی نمود
[illegible] روی زمین [illegible] درگاه عالم پناه آورده باج [illegible] فرمان [illegible] روی ارادت [illegible] رسل و رسایل [illegible]
[illegible] ارسال می نمودند از جمله سلطان مصر الملک [illegible] ایلچی فرستاده [illegible] جمادی الاخری بدار السلطنه
هرات رسید [illegible] و شرح این حال بنوع [illegible] در [illegible] است و آنچنان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] پادشاه [illegible] چنگیز خان و فرزندان او [illegible] سلاطین مصر و شام
همیشه [illegible] بوده [illegible] اعتقاد [illegible] این پادشاهان [illegible] کتب تواریخ [illegible]
و [illegible] این دعوی [illegible] صادق [illegible] سلطان چقماق [illegible] اخلاص [illegible] ایلچی فرستاده [illegible]
پیش [illegible] سلطنت [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] بر سریر سلطنت مصر [illegible]
چقماق از غایت فرح [illegible] از خواب بیدار شد ع [illegible] و از [illegible]
[illegible] ع [illegible]
و [illegible] سلطنت مملکت مصر [illegible] این سخن چون غنچه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] آنحضرت [illegible] پادشاه مملکت مصر [illegible] جهان [illegible]
و داع کرد و چقماق [illegible] امیر آخور [illegible] مصر [illegible]
[illegible] امور [illegible] مصالح جمهور [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] مملکت وسیع [illegible]
[illegible] چقماق [illegible] ایلچی [illegible] ارکان دولت [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] خراسان [illegible] چون [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] استقبال فرستاده [illegible] در هر ولایت شرایط

خدمت بجا آورده چون بدار السلطنه هرات رسیدند اعیان امرا و ارکان دولت همه نامدار بعد از ادای تهنیت قدوم کردند
و بعد از چند روز بدرگاه فلک احتشام آمده بوسیدن اردوی اعظم بسعادت تقبیل نامه عالی شرف افزار شده و هدایا و پیشکش متحمل عرض رسانیده
شرف قبول یافت و آنحضرت احوال سلطان مصر الملک الظاهر چقماق را استفسار نموده اظهار محبت و وداد و دوستی و اتحاد فرموده ایلچی را التفات
و رعایت بر جرگه جمیع ایلچیان بزرگ نشاندند و آنروز طویها ترتیب نموده بودند که حوض شاران آسمان در آنجا و نظاره آن تعجب بسیار نمودند خوانها
تمام طلا مرصع و کاسها بیشتر از طلا که مرصع و همچنین طبقها و کاسهای بزرگ از نقره و زر و افزون از حد و مر و طعامهای آنکه با زیادتی آنچه
بقلم تقریر در آید رقم تحریر نقش پذیر شود و آنحضرت چند نوبت از حضور همایون او را بخشش و پیشکش ایلچی فرستاد و بعد از فراغ از مجلس طعام در کمال اعزاز
و اکرام بوثاق خود معاودت نمود و هفته دو نوبت بیارگاه شهریاری رسید و منظور نظر عنایت میگردید و پادشاهزادگان میرزا محمد جوکی بهادر
و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف ایلچی را باشاره خود هر یک طویهای بتکلف فرمودند و اسبان تازی رهوار با زینها و زرینها و جامهای فاخر
شاهوار با تحفهای فاخر بسیار بدو ارزانی داشتند و قسمت از انواع رعایت و عنایت نوعی که گذشته و همچنین امرای عظام امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش
و امیر جلال الدین فیروزشاه و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد ایلچی را بر مائده طلب فرموده طویهای بتکلف کرده اسب و جامه و دیگر
تکلفات بذل نموده ایلچی در آنزمان که پیاده بسر بردا هی رسیده بر رسید اعراض عرض رسانید که سلطان چقماق التماس نموده از سلطان آفاق
و پنج کتاب التماس می نماید و امیدوار است که آنحضرت عنایت فرماید تا در حوالی مجلس است شیخ ابو جعفر طبری و تفسیر امام فخر الدین
و شرح تلخیص جامع و شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان در فقه مذهب شافعی آنحضرت التماس ایلچی مبذول فرموده و با آنکه مجموع این
کتب موجود بوده چون ما التماس بود و جمله کمل شده حضرت خاقانی بر ترتیب طوی بزرگ اشارت فرموده انعام و اصطناعات چنانچه
در خاطر او نقش پذیر بود ابراز کرد و منقول اتمام و ترتیب فرموده مجلس همایون پادشاه ربع مسکون برافراشته و بر درگاه سلاطین پناه
مجلس جشنی آراسته که بر آسمان دوم آفتاب مثل الکمال که سران بنگریست و سپهر جهان دیده با هزاران دیده در نظاره آن حیران
و سرگردان بنگریست ایراد نظام هر دو ماه بر جناب ایلچی را مجلس همایون حاضر ساخته آنحضرت او را به اصناف انعام و فنون اکرام مخصوص
و پنجاه هزار دینار نقره عنایت فرموده و تشریفات خاصه و اسبان بتکلف لطف و کرم نمودند و نیز او را و هر یک را اسب و جامه و هزار دینار نقره
داده ایلچی را اجازت فرموده و مصحوب ملک مصر فرستادند و ایلچی در وقت اجازت عرضه داشت که سلطان چقماق بنده وار اظهار کرده
که بموجب رخصت بنده که آنحضرت چهار شهر را دیده احوال و اوضاع آن معلوم کرده باز نماید شیراز و اصفهان و یزد و کاشان حضرت
خاقان سعید ملتمس او را مبذول نموده حکم فرمود که در آن چهار شهر بر ترتیب تمام سرانجام نمایند و شهر را آذین بندند و مبلغ هزار دینار کپکی
از آن شهرها انعام فرموده مصحوب آنحضرت مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی که از زمره مخصوصان بکمال ادب و افتخار داشت و در مهمات
ملکی و مالی سخندانی او را اثر تمام بود حضرت خلافت او را برسم رسالت تعیین فرموده تحفها پادشاهانه و هدایا و خسروانه برای سلطان مصر
و پنج کتاب که طلبیده بود و در مصحف عزت برای ارسال نموده احکام آفتاب آیت تا کنار آب فرات بنام حکام و ولایات شرف
نفاذ یافته و ایلچیان مهمات ساخته و کارها پرداخته بموجب فرمان مصحوب ملک مصر و شام روان شدند و در این سال حضرت

مهین استقلال میرزا علاء الدوله را فرزند سعادتمند کرامت فرموده شب سیم شعبان این نیر عالم فروز از مشرق سلطنت طالع گشت و بسلطان ابراهیم
موسوم شد و نسیم وقایع نگار بر رقم جواهر شمار تاریخ ولادت بر صفحه روزگار بیادگار نوشت ع تاریخ شد شب سیم از شعبان ؛ حضرت
خاقان سعید را از نور ظهور قرة العین چشم سلطنت روشنایی یافت و میرزا علاء الدوله طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرمود بیت
ساقیان چون آفتاب ماه گردان هر طرف ؛ ساغر زرین و جام لعل پر یاقوت ناب ؛ و مطربان نغمه گوی و مغنیان خوش الحان بنغمات
دلکش و نغمات جانفزا دل یاقوت و روح یاقوت میدادند و عقل مصلحت بین را بر حرف می نهادند و از انواع نشاط و عیش هر چهار
آینه خیال جمال بنمود و با حسن صورتهای آن بزم بهشت آیین معاینه بود ع بخاطر هر چه بگذشتی عیان بود ؛ ذکر فرستادن میرزا قراجار بجهت
کابل و غزنین و آوردن میرزا سلطان مسعود میرزا سیورغتمش ولد رشید حضرت خاقان سعید بود و مدتی در مملکت کابل
و غزنین تا حدود هندوستان بامر سلطنت قیام نموده لوای سلطنت افراخته اسباب جهانبانی میساخت اما روزگار با او بنای خشم و رخت
اقامت بدار آخرت کشیده از او دو پسر میرزا مسعود و میرزا قراجار یادگار ماند و آنحضرت حکومت مملکت بمیرزا مسعود که بزرگتر بود ارزانی
فرموده او را آن ولایت بخلاف قاعده و تو را و قاعده چنگیزی است و چشم بصیرت از احوال مصلحت مملکت نمی نگریست و در هیبت کرده اسباب
از طغیان او با افغان آمده و میرزا قراجار از قصد او متوهم شده روی امید بدرگاه جهانپناه آورده در وقتی که آنحضرت بجانب حصار پیره و
سیور مورچینا را آنجا بار داده بود اعلی رسیده و نزدیک سمت روز ناگه گریبان گریان اساس قبا چاک و پا و بر سانیده بود و شاید نمود و سنور تیمور
سراز برج او پیکر بر آمده میرزا قراجار را از او پیش آورده شاهزاده چند نوبت زانو زده پیش آمده آنحضرت دستها گشاده که فرزند را در آغوش
مهر بانگیرد ناگاه طناب خیمه بر دستار شاهزاده رسیده دستار او از سرش افتاد و فریاد از نهاد خلایق بر آمده دستار بر سر نهاده شرف پابوس
دریافت جد بزرگوار و خاقان روزگار در یافته و آنحضرت حصار پیره نور را بنظر احتیاط در آورده با تمام مهمات آن اشارت فرمود
و بجانب سریر سلطنت معاودت فرموده و سلطنت مملکت کابل و غزنین و سایر جاه و نواحی آن سرزمین را بمهر سپهر سلطنت شاهزاده مسعود
شعار میرزا قراجار ارزانی داشت و تمام احتیاط آن جاه و دیار را بجهت رای رزین و اندیشه دوربین او باز گذاشت و شاهزاده اجازت یافته
آخر ماه رجب متوجه شد و سیم ماه شعبان میرزا سلطان مسعود بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بدار السلطنه هرات رسید و چند روز غایب اگر چه
اخبار ناخوش از جانب شاهزاده بمسامع جلال رسیده بود شاهزاده را بصورت حالات جد بزرگوار هیچ چهره روی نمود و عاقبت سعادتشعار گشت
یافته بدولت دستبوس رسید و بصنوف شفقت و فنون عاطفت مشرف گردیده و در این سال حضرت اعلی در باغ زاغان قشلاق فرموده و زمستان
بسیار سرد شد و در گذشت بسیار نواب شده و به ری و جنوب آمده و در این سال علاوه بر اوراق بر سر او ابن اسحق با حضرت خاقان
سعید امتحان فرموده سبب آن بود که جماعتی از ارباب حقد اصحاب حسد که نتیجه جهل بر آمده باقتضای نفس خبیث و خواهی طبع رکیک
خبث این تغیر کردند مولانا جلال الدین عاشق باتفاق مولانا محمد این هر دو گفتند طالب علم کمال نسخه و کار آباء و اجداد گذاشته تجارت میکند
بیت جاهلی همه برخواهد اهل فضل و هنر ؛ جاهلی همه بدگوی مردم دانا ؛ جاهلی که خدا ساخته است ساخته گوهر ؛ جاهلی که خدا شد ناقص او جان
ز خبث باطن ایشان شود چه باک مرا ؛ اگر بخاطر ایشان نکند دنیم جا ؛ یکی دو زار با ب علم که بحلیه انصاف و اتصاف و ثبت بر فنق

عرض رسانیده که حاوی اوراق طبقه الحذاق بر جمیع مدرسان فایق است مولانا شهاب الدین بستانی در حضرت خاقان سعید تقریر
اسامی آن جمع فرموده خدمت مولانا منصف چند کس را بر شمرده و تعیین نام برادران او نمود یکی مولانا اعظم حاجی محمد فراهی بود فرمان همایون
نافذ شد که علماء اسلام و فضلاء عالم نام برادر کار افاضل پناه جمع آمده حاوی اوراق و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند و این سخنان بر نظم
مصرع در غیبت این فقیر واقع شده بود؛ چون این تقریر شرف عرض اشرف رسید حضرت خاقان سعید فرمود که با کسی تلاش سکنی بنده عرض
داشت که با هیچ آفریده بحث و نزاع ندارم و از کسی بزرگ بعلم و فضل نیستم اما از کتب متداوله چیزی خوانده ام و گمان آنکه میدانم اگر حضرت فرمایند
که بنده را امتحان فهم آن کتب نمایند هر آینه مضمون عند الامتحان یکرم الرجل او یهان ظاهر گردد ع آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست؛
القصه فرمان امضا نفاذ یافت که علماء کبار کتابی اختیار کنند و فقیر و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند و علماء ایشان کشاف و هدایه تحریر و تلخیص
و حاشیه بر هدایه قرار دادند و از اول هدایه کتاب الطهارات اختیار کرده اند در مجلس خاص شهزادگان کامکار و امرا و خواص
سطری چند بر فقیر شرح نوشته شد و علما نوشته فقیر را پسندیده نوشتند که اوفق و احسن است و بر وقف عرض رسانیدند حضرت اعلی تحسین
نمود مولانا قطب الدین احمد باقی آنچه رادم بوم امتحان نمودند و بنده چون زر خالص از بوته امتحان تمام عیار بیرون آمده و قلب روی اندود
ارباب حسد رواج نیافت و همه را که دو دل بودند بر جبین خجالت نشسته غرق عرق انفعال بر زمین فرو رفتند و فی الواقع آن
جماعت را نه قدرت آن بود که از نور ضمیر مجلس جلیل و محفل دانش را روشن و منور دارند و نه قوت آنکه از شعله دیگران چراغ نخل
برافروزند همه چون صورت بیجان حیران شده از خجالت که بصورت جنابت است و معنی جنابت و ثمره آن خراب گشته
گشته و فضل و هنر چون فروغ خورشید انور بر عالمیان روشن و عیان شد شعر حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود؛ با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است؛

ذکر نهضت همایون بجانب مرغزار سعادت جانور پرانیدن

در آن زمستان که خسرو سیارگان بر برج حوت ...
بافت و صنان جهانگشای ... و بربع حمل نقل نمود و با اقبال ایام بهار و اعتدال آذر نیسان و نهار در خیابان بستان که از کسوت ...
عاری بود ... لباس حیات پوشیده شد شاخ و برگ بار برگ و نوا ... بستان را فروز ... در سواد
چمن جعدهای سبزه تر ... بخوش الحان ... آبهای روان ... به شکل ... مرغزار ... آتش بر جانب ...
حین البقین ... مرغان ... برای خدمت ... گلهای گوناگون ... بستان ... شاهوار نثار
کرده و لطافت ... خوش الحان ... حسن ترنم ... غزل خوانی ... اشجار ... حرکت ...
اشکال ... سر سبزی سرو سهی ... ریاحین ... بلبل ... ریحان ...
بیان لطافت این موسم فرخنده ... شعر ... فاعتبروا ... بهار نقش ... شاخ و برگ ... نامیه ...
بلا ... کرده است ... گل ... بر کار ... بنفشه ... سرو ... بر
ده زبان فصیح ... سوی بستان کشاده ... زمرد ... چون باد ... اوراق ... در همین فصل
عازم شکار ... جانور پرانیدن ... حضرت اعلی ... در دار السلطنه هرات

بهشت شد

بعد از آن ... و امیر علیکه کوکلتاش را بجانب هرات باز گذاشت و مهم دیوانیان و اکثر امور ... همایون ... رسید و با
اکابر از آنجا شیخ ابو الفضل حسن و مولانا سعد الدین ... را با اولاد و احفاد و اقربا رحمهم الله فرموده از راه جانب ... ایشان ... و اکثر ...
ناشتام ... و قبل ... روانه از اشتغال ... تا چنان شد که در صحرا و بیابان و وحوش و طیور نگذاشت و از آنجا عازم
مبارک شده و در آن نواحی ... که هوای آن نسیم بهار را اعتدال می بخشد و ارم ... آن ... بستان
در اطراف آن ... و گلهای رنگین ... شکفته و هر جانب مرغان شیرین زبان ... هزار دستان ... در ورود حضرت
خاقان سعید ... در نواحی ... بشکار مشغول بوده چون ... رسید احرام زیارت سلطان الاولیا
و برهان الحقیقه ... ابو سعید ابو الخیر قدس سره ... زیارت بجای آورده و اولاد حضرت شیخ را
بانعام و اکرام ... گردانیده و ... فرموده ... ماه ... در هرات نزول فرمود ع آفتاب ... سوی ...
و در این سال جناب ... مولانا علاء الدین عبد العزیز ... که سر آمد علماء روزگار بود ... زیارت بیت الله
توفیق یافته ... طواف بیت الله الحرام و سعادت زیارت نبی علیه السلام دریافته ... مراجعت ... شام و در قریه ...
رجب ... جام ... و حضرت ... در این سال ... حضرت شاهی ... جهان ...
و در ... ایشان ... در ... عزیز ... صحبت ... منعطف ...
بافادت و استفادت مشغول ... و در این سال ... مرتضی اعظم ... امیر سید شهاب الدین اسمعیل که از اکابر سادات ...
بود در ... سادات رحلت نمود ... الله علیهم اجمعین وقایع سنه اربع و اربعین و ثمانمائه ذکر ارتکاب شراب

... سلطان ... حدیث ... قال علیه السلام ان الله تعالی یبعث لهذه الامه علی راس کل مائه سنه
من یجدد لها دینها ... در حق حضرت خاقان سعید ... صادق ... آنحضرت در سنه ثمانمائه ... سلطنت
... نشسته ... تا این زمان ... جهان ... استقرار ...
... شرع سید المرسلین ... عالم ... تخصیص ... شاهی ...
... شراب ... حیات ... شعر ...
... شعر ... مرا ... شراب ...
و عوام ... شراب ... مولانا ... جلیل ... منسوب بودند
... حضرت ... ایشان ... دیده ...
... شعر ... میرزا محمد جوکی میرزا ...
... مصرع ... حضرت خاقان سعید ...
... شراب ... سعادت ... بود

نمود و فهماس شراب ناب رشک لعل بدخشانی و غیرت یاقوت رمانی بیدریغ بر خاک ریخته شعر ساقی کرد و جگم آتشی شراب ریخت ؛
تعظیم شرع کرد و زروی شرر آب ریخت ؛ ساکنان کاخ این ازرق باده شکن سبوی شانه در وجد آمدند ع وجد گفت از سر قدس یا اهل کشت [illegible]
و زهره و پروین در افسوس آن بیچاره شکفتند ع اینکه می‌بینیم بیدار است یا رب یا بخواب ؛ مملکت از رواج شریعت رونق دیگر گرفت
و سلطنت از حسن این تقویت طراوت تازه یافت و درین سال قدوه اهل کمال مآب مولانا [illegible] ارشاد پناه سلطان [illegible] اثر
الملک الاکبر شیخ الاسلام بهاء الدین عمر قدس الله سره العزیز بصدق و نیاز نیت سفر حجاز فرمود و بعزم طواف بیت الله الحرام و احرام زیارت
نبی علیه السلام توجه نمود و جمعی از درویشان و اکابر و فرق متوطن اعوام ملازمت آنحضرت بسته در بادیه عشق بر بختی شوق نشسته مولانا
شمس الدین محمد اسعد و مولانا سعد الدین کاشغری و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا ناصر الدین عبد القهار رد
و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعید الدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و خواجه عبد الکریم [illegible] استاد دولتشاه جوهری و دیگر
متعلقان و باقی متعلقان افتاده السلطنه هرات و سایر ولایات روی ارادت بجانب آن قافله سالار طریق تحقیق آوردند هر چند حضرت
خاقان سعید امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادتمندان که حضرت [illegible] را اعتقاد تمام داشتند خواستند که اندک تحفه
و مختصر هدیه در صحبت نمودند مشغول نشدند با هیچ رجائی نزد که سلطان نه [illegible] آن خواهد بود که ترتیب آن [illegible] مبارک
میسر شد الا شیخ از هیچ چیزی قبول نفرمود و روزی که وقت حضرت [illegible] متوجه بود جناب [illegible] مولانا شهاب الدین انسان که
از اعیان زمان جهم مال و جاه و جلال سرآمد روزگار بود بقوت هر چه که مکس حضرت شیخ بود تشریف آورده فرمود که بسیار سلاطین روزگار
با ختیار بود در ساخته ام امروز میخواهم که حضرت [illegible] در ساز تا شب یار من بود و حضرت شیخ از مجلس درآمده عزیمت نموده در اطراف
خراسان قافله روان شده در سر بیابان که حضرت [illegible] هر کس را یک شتر داده کجاوه منزل [illegible] بود و حضرت شیخ الاسلام را
یک فرزند سعادتمند بود یعنی جناب ارشاد مآب هدایت انتساب شیخ نور الدین محمد سلمه الله و ابقاه که بتحقیق صدق [illegible]
آنحضرت بود همیشه بنده وار در خدمت پدر بزرگوار در قطب روزگار بود و در همه عمر ترک ادب از آنجناب [illegible] با قطب فلک تحقیق واقع نشد
حضرت شیخ مخدوم زاده و برادر خود مولانا ناصر الدین عبد القهار را رفیق ساخته یک شتر داده کجاوه تعیین فرمود و بسیار از اولیاء کجا روزگار
روزگار را در آرزوی استعادت بودند اما هر کس را آن دولت میسر نشد و آن معنی داشت اندع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد و در تمام بیابان در
رفتن و آمدن این سعادت حضرت اخوی را حق تعالی روزی فرمود شعر زهی خجسته بختی که او را خدای ؛ سوی نیک‌بختان نماید رهنمای ؛ و بعد از قطع
منازل و طی مراحل و رفع جبال و خفض رمال بحرم شریف مکه معظم و کعبه مکرم که محط رحال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله رسیدند
و احرام فوقّی و جهک شطر المسجد الحرام بسته در زمره و من دخله کان آمنا در آمدند فاتحه و لله علی الناس حج البیت را بخاتمه فاذا
قضیتم مناسککم فاذکروا الله پیوست و در مجمع الجمع کلّ الیه راجعون مستغرق گشت ذلک هو الفضل الکبیر و جناب مخدومی اخوی
مولانا ناصر الدین عبد القهار که در آن سفر مبارک ملازم بوده اند در مدح خانه قصیده فرموده اند و در روزی که بمسجد الحرام مجمع جماهیر اسلام
و حضرت شیخ الاسلام در مقام ابراهیم علیه السلام متمکن تمام نشسته بودند مخدوم مرحوم بپای ادب برخاسته قصیده را الله اول تا آخر

بلهجه شیرین ادا و طبع وقاد چنانچه مرغان هوا گرد برآمدند افتادند السلام ای بارگاه حضرت حق السلام ؛ قبله اهل حق کعبه الخلق
است لا الانام ؛ بارگاه کبریا اقبال آخر این چه جاست ؛ سجده جای انبیا سبحان الله این چه نام ؛ حکم و سلطان طرق و در این درگاه ؛
فیه آیات بینات نشان این عالیمقام ؛ پنجه اسلام را پیوسته عقدی در شمار ؛ رشته سبع المثانی را درّی در انتظام ؛ در حجاز این سال
هر کس را است خبری از حساب ؛ نامه خاص مرا خیر مجاز به است نام ؛ و گوینده که در آن روز که قصیده خوانده شد حاجیان عرب و عجم
نقل آن نوشته بر اطراف عالم بردند و در وقت مراجعت از احرام مراجعت سعادت زیارت قبه بارگاه و مرقد خوابگاه حضرت رسالت
اریافته بنزول الله آداب زیارت آنحضرت علیه الصلوة و السلام بجای آورده اند و درین سال نوئین بیهمال و صاحب جاه و جلال امیر علاء الدین
علیکه کوکلتاش که هم جای امرا داشت [illegible] و در گنبد مدرسه که در سر خیابان ساخته بود مدفون شد امرا بر او نماز گذاردند و جانب
کریم طبع و سخی نفس بود و پیوسته مظلومان و درماندگان را دستگیری نمود و اگر بر مظلومی ظلمی واقع شدی هر چند ظالم صاحب وجود بود
منع و دفع ظلم او بر خود واجب دانسته ترسان بود و خلاف رای او در مهمات شروع نمی نمودند و حضرت امیر بزرگ ایالت و حکومت
میل عظیم داشت و تخم کشت او دو صد هزار خروار گذشت و در مملکت مصر مزارع و ضیاع خریده و کلاه کارکنان سفر ساخته انواع و ازراع معمور
و مزروع کردانیده نوبتی خاقان سعید سبب عزیمت اسباب در ولایت مصر پرسید امیر علیکه عرضه داشت که میخواهم چون خراسان کردید اشاعه
ملامی داشت که در ولایت مصر دیه کهنه و مفلوک گردانیده و مشتغل در مجالس و محافل بطریق افتخار اظهار میکرد که حضرت صاحبقران امیر تیمور
کورکان حضرت شاهرخی را باین سپرده و جناب مسعود و خصال حمیده او باب کرم و فضایل بر ارباب امانت او آمال بازه داشته بر او دل و جان بر
دلنوازی مستظران و جان بخشی مستحقان کوشیده و موجب نموده بانواع صنوف و خیرات مناع [illegible] عمل نموده بادو بار در آن دولت
بار عام داده بود و بمهمات خلایق چنانچه باید شاید قیام و اهتمام نمود و چون امیر مرحوم حیات فانی را بازگذاشت حضرت خاقان سعید منصب
نوبت و وثاق او تشریف حضور را رزانی داشت و اولاد و امجاد او را دلجوئی نموده عزاز رسانیده امرا را بعواطف پادشاهانه خوش وقت گردانید
و منصب دیوان امیر محمد صدیق او امیر غیاث الدین شیخ ابو الفضل کوکلتاش بجانب فرموده و مرسوم امرا در تدبیر امور و مصلحت جمهور
تقرّر داد جمله او را رجوع نموده و در تاریخ فوت او قسم است حبب بیرون با دل علیکه آنکه در سلطنت ؛ منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان کریم ؛
رحلت شد بر روان گشت از شهر رجب ؛ زان شده تاریخ فوت او رفتنا علیک ؛ و هم درین سال امیرزاده بایسنغر ابن امیر قیمو خاکه در خدمت سلاطین مکرم
نموده بوده در بیش قفرا عقب رفرموده و دولتشاه امیر غیاث الدین دو طرف منابر خوارزم شهرستین دریافته و انوار سعادت آثار آن بر چهره
روزگار او تافته هشتم ماه محرم وفات یافت و در شرقی خیابان بحظیره که خود ساخته بود مدفون شد و گوهر درج عفت و اختر برج عصمت خان
بیگه صبیه شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنغر بهادر که میرزا مسعود کابلی در حباله داشت در کمال حسن و جمال با بهار زندگی و اطوار اعلام
فانی را گذاشت و در ماه شعبان از جهان بهشت الاعراف بریاض رضوان خرامید و در دهشت با حوران عنبر سرشت در غرامیده در
مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا مدفون ساختند و درین سال از طرف استرآباد قاصدی بعنوان باد رسیده عرضه داشت که از طرف دشت
لشکر اوزبک بر آن ملک گذشت و امیر حاجی او عرف صبیل بتعمل آمد و شرح این سخن آنست که گروهی جمعی از لشکر اوزبک قزاق

شد و بولایت مازندران نیامدند و هرجا دست انداز کرده باز میرفتند و حضرت خاقان سعید حکم فرموده بود که هر سال جمعی از امرا بولایت مازندران
رفته اقامت نموده بر خبر باشند و قشلاق در آن مملکت کنند و چند کرت میرزا بایسنغر و میرزا علاءالدوله قشلاق آنجا کرده بودند و درین سال امیر
حاجی یوسف جلیل و برادرش امیر شیخ حاجی و چند امیر تومان دیگر بضبط آنجا مقرر شدند و امرا هر یک تومان لشکر خود را بآن ولایت رسانیدند و صبح
و شام با خیال اطمینان تمام بنشاط نشستند ناگاه سپاه ازبک بیخبر بر سر ایشان تاختند که لشکر مجموع را ایلغار پریشان ساختند و امیر حاجی یوسف جلیل
پای ثبات و قرار افشرده دست جلادت از آستین شجاعت برآورده و حملهای بهادرانه و دستبردهای دلاورانه نمود و چون مردم او اسباب [illegible]
سخت کوشش فایده نداد و در اثنای داروگیر تیری از کمان تقدیر بر مقتل او آمد و سعادت شهادت یافت و چون تیر باو رسید بر دهان آورد
برآورده کف مقصود خود رسیدم چنانچه از حضرت شجاع مطلق امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام منقول است که در حین ضربت
فرمود فزت برب الکعبه و برادرزاده امیر مبارزالدین شیخ حاجی در عقب باقی سپاه با دو رفتار [illegible] نعش امیر ایشان رسیده نعش
سعید شهید را از مازندران بخراسان آورده در تربت مقدسه جام در سردابه که امیر مرحوم ساخته بود مدفون شد و امیر شیخ حاجی امارت
و لوای سلطنت داشت و درین اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسالت ولایت مصر رفته بود در قصبه [illegible] از توابع قومس وصول یافت
برین نموده با قدسیان همنشین شد و نشان حاجیون و تبرکات که همراه داشت با پسر او امیر رحیم داد بمصر برده و سلطان [illegible]
و بر فوت او اظهار تأسف نمود حضرت خاقان سعید فرستادگان [illegible] که آورده بودند و پسران او را بجهت الطاف پادشاهانه نوازش
فرموده هر چه از منصب و راه و رسم او بود بایشان ارزانی داشت ع همه الطاف شامل بنواخت ؛ و درین سال از جانب کابل
و غزنین قاصد آمده عرضه داشت که بانوی کبری ملکت آغا بنت خضر اوغلان که سابقا در حباله میرزا عمر شیخ بوده و میرزا اسکندر و
میرزا بایقرا از او متولد شده و حضرت خاقان سعید او را بسکه گرفته در نکاح آورده بمیرزا سیورغتمش ارزانی بوده وفات یافت و در مشهد
در گنبد مدرسه که خود ساخته بود مدفون شد مص روانش بخلد برین شاد باد ؛ آنحضرت را [illegible] کوه و غار
گران و دشوار آمد و قطرات عبرات بر صفحه عذار و اطراف رخسار گوهربار در نثار شد و تعزیت بترتیب و آئین داشت و هم
درین سال آخر ذی الحجه مناره فلک آئین که در بازار عراق بر شرقی مدرسه [illegible] بود از پای درآمد و دوازده کس از مردمی که جهت
گرمابه در مدرسه خواب بودند از مناره [illegible] در خواب کرده و دیگر بیداری بخواب عدم هم خواهند بود و گویند فلک آئین را از امرای سلطان
سنجر سلجوقی بود که سلطان [illegible]

وقایع سنه خمس واربعین وثمانمائه ذکر توفیق وزارت خواجه شمس الدین سمنانی ؛ جناب [illegible] خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی قریب
سی سال در منصب وزارت بکمال استقلال بوده و [illegible] ارکان حل و عقد مهمات [illegible] اما با وجود او هر دیگری وزیر دیگر
در آئینه خیال روی نمی نمود و چند سال امیر علاءالدین علی شقاقی بر مسند وزارت با او همنشین بوده در پهلوی مهر خواجه
موم ثابت نقش نگین می نمود و از وزراء سمنانی خواجه شمس الدین علی [illegible] برادر خواجه وجیه الدین اسمعیل [illegible] مجلس
بود و آنحضرت کمال التفات تمام مینمود و خواجه شمس الدین بانواع فضایل اتصاف داشت و حسن التفات حضرت خاقان سعید

حرمت وزارت [illegible] خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر علی و خواجه شمس الدین چهارشنبه آخر ماه صفر در مجلس همایون
سخن [illegible] در میان آمده [illegible] با اموال دیوانی خبط عظیم واقع بود خواجه شمس الدین از آنجمله اعلام داشت که از آن
حال بسمع همایون رسانید و آنحضرت شرح احوال بتمامی پرسید خواجه شمس الدین زانو زده بتقریر دلپذیر تفصیل و اجمال آن احوال
و خلل و خبط که در اموال باقی ممالک واقع بود باز نمود و عرضه داشت که نسبت با امیر علی شقاقی سخن دارم آنحضرت فرمود که امیر جلال
الدین فیروزشاه که در آن زمان امیرالامرا بود تفحص نماید و درین مدت که خواجه پیر احمد صاحب دیوان بود همیشه با امیر فیروزشاه در مقام
مخالفت می بود و این سخن را [illegible] در مجلس اظهار مینمود و نسبت با وزیران امیر که در مهمات ملکی و مالی [illegible] بود حضرت
خواجه [illegible] بلیغ نموده در [illegible] که آنحضرت بجمع تحقیق آن امر مهم با امیر فیروزشاه فرمود خواجه پیر احمد [illegible] مضطرب شد و از موجب
آن حالت بطاقت گشت و بیکبار در مجلس انواع قصور و فتور که در امور دیوانی واقع بوده واضح شد و امیر علی شقاقی معزول شد و خواجه شمس الدین
صاحب دیوان شد تا آخر زمان حضرت خاقان سعید بر مسند وزارت بود و با اهل فضل و دانش آدمیانه معاش مینمود و درین روز که خواجه
شمس الدین صاحب دیوان شد از جانب شیراز قاصدان رسیده بودند و عرضه داشتها رسانیدند و خواجه پیر احمد از قبض منصب خواجه شمس الدین
سه روز بر دیوان نیامد و خواجه شمس الدین عرضه داشتها بموقف عرض رسانید احکام نوشته مهر کرد و پیش خواجه پیر احمد فرستاد و او نیز نشانها
مهر کرد و از قهر حضرت [illegible] و بضبط اموال و حفظ احوال اشتغال نموده دم در کشید مص عاقل بود [illegible] از اندیشه سلطان ؛

ذکر قضایای مملکت فارس و سایر ولایات [illegible] اعیان و امرای مملکت فارس عرضه داشتها فرستاده بودند و ارکان دولت را
اعلام داده که [illegible] از شیخ ابوالخیر بجان آمده اند و کار باستخوان رسیده و میرزا سلطان عبدالله که آن مملکت بسیورغال او
بود [illegible] شیخ ابوالخیر مهمات ملکی و مالی را بعهده پادشاه و امرا گذارد و حضرت خاقان سعید چون این احوال
استماع نمود فی الحال حکم بعزل شیخ ابوالخیر فرمود و امیر سیدی [illegible] بحکومت آن مملکت تعیین فرمود [illegible] که در آن ملک
حکومت باستقلال کرده سیاست عظیم داشت و مشهور [illegible] بود درین وقت خانه تن را از مهمان جان باز پرداخت و [illegible]
[illegible] از شیراز بخراسان آورده در مشهد مقدس رضوی در گنبد مدرسه که ساخته [illegible] او بود مدفون شد
و آنحضرت در باب ضبط مملکت فارس با ارکان [illegible] اختیار بنام [illegible] خواجه عزالدین ملک سمنانی
قرار یافت و چون خواجه ملک بآن ملک رسید شیخ ابوالخیر [illegible] چاره جز آن ندید که [illegible] خواجه ملک از
[illegible] بولایت خراسان رساند [illegible] بمملکت خراسان
فرستاده [illegible] ارکان دولت [illegible] پیغام داده التماس نمود که او را [illegible]
بموقف عرض رسانیدند که شیخ ابوالخیر مدتی در ملک فارس فرمان روان بوده است و چون حکم شد که [illegible] اورا تحقیق کنند مناسب چنان
مینماید که [illegible] حضرت خاقان سعید مصلحت [illegible]
[illegible] شیخ از شیراز [illegible]

و چون بخراسان رسید شاهزادگان و امرا را دیده و همه را پیشکشهای سنگین کشیده و بوسیله ایشان بسعادت دستبوس آنحضرت [illegible]
و تحفه و تبرک و سیلامات و پیشکش نوعی گذرانید که [illegible] ارکان دولت و اعیان
حضرت را چنان ساخت که همه متفق الکلمه عرضه داشتند که وجود شیخ ابوالخیر در مملکت فارس بجایست اهم است چه مهمات جزایر و حویزه
و شوشتر و باقی ولایت خوزستان تا حدود بغداد و سایر آن جاده و دیار بحسن تدبیر او سرانجام میابد و شیخ نیز برای دیوان کفایت میکند
و هر سال مال ولایت فارس را بهزار و صد تومان اجارت میکند آنحضرت ملتمسات امرا را مقبول و مقبول نموده اختیار ملک و مال
بقبضه اقتدار او سپرده و شیخ را بتشریفات فاخر مشرف ساخت و خدمت شیخ برحسب ارادت اجازت یافته با عزاز افراز عازم
شیراز شده و بار دیگر در مملکت فارس اساس حکومتی انداخت که غلغله آن گنبد گردون را پر صدا ساخت و خواجه [illegible]
[illegible] در [illegible] امراء عظام انتظام یافته و در دیوان مهر زده شد که در سالهای آینده حکایت احوال شیراز باز گفته آید ان شاء الله تعالی
و درین سال مهد علیا گوهرشاد آغا نوبت جانب سمرقند نمود و سبب عزیمت آن بود که میرزا عبداللطیف از خوردی باز پیش
جد بزرگوار و خاقان کامکار بوده آنحضرت شاهزاده را چند سال بکمال شفقت و حسن عنایت تربیت فرموده و در اوایل این
سال اجازت خواسته [illegible] بسمرقند رفته بود و در رنجش خاطر او بیشتر از جانب مهد علیا گوهرشاد آغا بود که او بسبب افراط محبت
که نسبت با میرزا علاء الدوله داشت رعایت باقی فرزندان نمی نمود و آنحضرت شب و روز در فراق جگر گوشه بیطاقت بود
و اظهار رنجش خاطر از حرم محترم نمود و میفرمود که فرزند مرا از من جدا کرد مهد عصمت شعار از روی اضطرار بسمرقند اختیار کرد و چون
از جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک گورکان را آب استقبال [illegible] بود و مراسم بندگی و خدمتکاری تقدیم نموده ملازم مخدومه بزرگوار در
[illegible] روزگار بسمرقند رسید و آنجا پیشکشهای پادشاهانه کشیده و چندگاه که مهد عصمت پناه در آن خطه بود هر روز فرزند سعادتمند
خاطر والده را بتحفه لایق و تبرکات دلجوئی نموده و هنگام عزیمت خراسان اسبان راهوار و تحفهای شاهوار بموقف عرض
رسانیده و میرزا عبداللطیف را اسباب پادشاهانه عنایت نموده ملازم والده بزرگوار روان فرموده و برسم مشایعت تا کنار آب
آمده والده و فرزند را وداع کرده و ایشان چهاردهم شوال بهرات رسیدند و حضرت خاقان سعید را فرح و [illegible]
شکر موهبت آفریدگار بجای آورده و بزبان نشاط میگفت شعر منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ؛ چه شکر گویمت
ای کارساز بنده نواز ؛ [illegible] آنحضرت چنان در صغار و کبار و سایر اکابر و صغار اثر کرده بود که گفتی ایام عید که در [illegible]
نوروزی واقع بوده بار دیگر بنوع این بشارت عود نموده و چون [illegible] جماعت که هر گاه
گل [illegible] هر جا بزم عیش و نوش مهیا شود و غم روزگار [illegible] سپهر جفا کار پدید کرده
و شعشعه آفتاب جهانتاب را حجاب سحاب در پیش است و لمعان ماه نور افشان را ظلمت شب [illegible]
ماه از برآمدن شب دل سیه و آفتاب از فرو شدن روز زرد روی گنج از [illegible] گنج محنت محزون گل از [illegible]
خار سینه چاک و جگر خون و دل [illegible] غم [illegible] و خاطر مجموع از بیم تو [illegible] گفته اند که ع گنج و مار و گل و خار

و غم هست و بی غم نه ! مقصود از این بیان آنست که چون حضرت خاقان سعید از آمدن میرزا عبداللطیف بجانب [illegible]
عین الکمال بر چهره دولت و اقبال کشیده و حرم سلطان بیگه بنت آنحضرت که در حباله میرزا یحیی و امیرزاده محمد سلطان بود بریاض
رضوان رحلت نمود و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که والده او بود مدفون شد حضرت خاقان سعید را حالت عظیم بخاطر کوه وقار رسید و
فواتح عبارات بر صفحات حیات پادشاه و چند روز فرزندان او رسم آش و طعام و ختمات کلام ملک علام بجا آوردند و درین سال
شاه جلال برادر ملک [illegible] والی سیستان که اجل ایشان [illegible] سیوم ماه شعبان وفات یافت و حضرت خاقان سعید
[illegible] سیستان [illegible] رسانید و مولانا اعظم شمس الدین محمد ادم که عالم و زاهد بود و [illegible]
طمع و تورع [illegible] و روز دیگر [illegible] خواجه علی [illegible] تربتی که در زمان [illegible]
و فرار [illegible] بیرون رفت و چند سال مجاور آن [illegible] و ملازم روضه
نبی علیه السلام بود و او [illegible] فضلاء [illegible] و فقرا [illegible] تمام نموده [illegible]
مجاوران حرم محترم و خادمان روضه رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و در سال [illegible]
در خواست گناه او را [illegible] آنحضرت رقم عفو بر جرایم او کشیده و نشان همایون
[illegible] گناه و اموال او [illegible] و درین سال
ماه رمضان در هرات وفات یافت [illegible] خواجه [illegible]
مملکت ماوراء النهر [illegible] کفایت [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید میرزا جلال الدین [illegible]
[illegible] و درین سال [illegible] عبدالرزاق ابن اسحق بموجب فرمان
سلطان آفاق [illegible] ولایت هرموز و سواحل دریا [illegible] این داستان [illegible]
بشرح و بسط تمام اختتام خواهد یافت و انواع غرایب و عجایب [illegible]
شرح احوال و اهوال باز خواهد گفت [illegible] خراسان و ماوراء النهر و فارس و عراق و آذربایجان بیان خواهد کرد [illegible]
در نظر [illegible] ان شاء الله داستان سفر هندوستان
و شرح عجایب و غرایب آن قال الله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر و البحر [illegible]
[illegible]
[illegible]
بنی آدم [illegible]
حال جهانیان نه قضاست ! [illegible] ! [illegible] !

ذات

جمله خطا است؛ و احوال و اهوال بحر ع وآن نه بحریست که پایان و کناری دارد؛ [illegible] که در کلام معجز نظام ملک علام [illegible] از خوف و خطر [illegible] ازآن بحر کبیر [illegible]
چو بر رو مقابل بحر زد بیت با قضا و قضا و حکم تقدیرات ربانیا؛ که بیرون است فکر آن زتدبیرات انسانیا؛ شعر [illegible]
شود روشن؛ که چون گشتم من حیران از آن اقلیم ظلمانیا؛ حضرت خاقان سعید انعام و اکرام [illegible] عنایت فرموده این ضعیف را
ساخته غره رمضان توجه نموده به راه قهستان بیرون رفته [illegible] و بیابان کرمان بصورت شهری رسیده حصار و [illegible]
دیار [illegible] شعر [illegible] ؛ [illegible] ؛ وآن بیابانی از سرحد کرمان و سیستان تا نواحی [illegible]
محل آفت و مخافت است و هژدهم رمضان بجانب کرمان درآمده بلده [illegible] شهری دلکش و خطه جانفزا [illegible] امیر حاجی محمد قاسم
غایب بود [illegible] و اعلیحضرت [illegible] امیر برهان الدین سید خلیل الله ابن امیر نعیم الدین سید نعمت الله که [illegible]
جهان بود [illegible] از جاده شریعت [illegible] [illegible] شوال از کرمان روان شده [illegible]
امیر حاجی محمد [illegible] بازگشته [illegible] هرموز [illegible]
هرموز رسیده [illegible] هرموز [illegible] کشتی [illegible] بشهر هرموز درآمده [illegible] پادشاه هرموز
و این هرموز که آن را جرون گویند بندریست در میان دریا که در روی زمین بدل ندارد؛ تجار اقالیم سبعه از مصر و شام و روم و آذربایجان
و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قبچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد شرق و چین و ماچین
و خانبالق روی توجه بدان بندر دارند و مردم دریابار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیرباد و تناسری و سقوطره و شهر نو
و دیو محل تا بار ملیبار و حبشه و زنگبار و بندرهای بیجانگر و کلبرگه و گجرات و کنبایت و سواحل بر عرب تا عدن و جده و ینبوع نفایس و طرایف که
ماه و آفتاب و فیض سحاب آن را آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد بدان بلده آرند و مسافران عالم از هر جا آیند و هرچه آورده باشند در برابر هرچه
خواهند بی زیادت جستجو در آن شهر یابند هم نقد و هم معاوضه کنند و دیوانیان از همه چیز غیر از زر و نقره عشر ستانند و اصحاب ادیان مختلفه حتی
کفار در آن شهر بسیارند و با هیچ آفریده به غیر از عدل معامله نکنند و بدین سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان و
تعمق هندیان باشد مدت دو ماه توقف واقع شد چه حکام به هر بهانه نگاه داشتند چنانکه وقت کشتی در دریا بودن و آن اول موسم و میان موسم
گذشت و آخر موسم که زمان طوفان و طغیان دریاست رسید رخصت انصراف دادند و تغافل و اهمال [illegible] کشتی [illegible]
کرده در کشتیها نشسته باد بادبان برکشیده [illegible] چون بوی کشتی به مشام این ضعیف رسید و وحشت دریا دیده بنوعی مستولی گردید که
[illegible] هیچ [illegible] و چون [illegible] تجار [illegible] کرم [illegible] دریا [illegible]
در آن وقت [illegible] ع [illegible] ؛ و باتفاق [illegible] کشتی [illegible]
در بندر مسقط بیرون آمده این ضعیف [illegible] از مسقط [illegible] رسیده [illegible]
چنین حالی را که چون شروع در سفر دریا کننده حیران شوند [illegible]

ز بانه نقد او بدلی چون آبگینه شکسته و جان از تن به سر آمده [illegible] پناه شده و درین ایام [illegible] و روز کار زمانه
آیینه خاطر انور که چون فروغ آفتاب جلوه [illegible] زنگار خورده بود و صباح ضمیر منیر که [illegible] انعکاس [illegible]
حوادث [illegible] و طبیعت [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] خاطر تیره و ذهن خیره [illegible] از جانب [illegible] افتاد [illegible] مقصد [illegible]
ناچار گفت ع مقصود دیگر نیست [illegible] شهر هرات؛ چون نام آن [illegible] ع [illegible] رود از سر هوشم
[illegible] خواجه [illegible] از مجاری الفاظ و عبارات آن [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] بیت [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
و آنچه مناسب این سیاق و سباق باشد از شرح احوال [illegible] بتفصیل [illegible]
[illegible] طوفان [illegible] هرموز [illegible] حال ایشان [illegible]
[illegible] بعد از این ع قصه ایشان زبان خامه آرد بر زبان؛ وقایع سنه ست واربعین و ثمانمائه ذکر توجه سلطان
محمد بن بایسنغر بجانب عراق [illegible] این سال موکب همایون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سجع [illegible] ؛ [illegible] شعر
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] قزوین [illegible]

المتقین شیخ احمد غزالی قدس سره نموده و روحانیت حضرت شیخ احمد مدد بخشیده نموده که باتفاق اکابر اولیا میرزا سلطان محمد را حاکم آن
مملکت ساخته‌اند و علم دولت شاه مراد او را در آن ولایت برافراخته‌اند و جناب شیخ الاسلام بهاء الدین عمر قدس سره در شهر هرات این واقعه را بامیر
امیر جلال الدین فیروزشاه گفته بود و امیر آن سخن را در خاطر خطیر منقوش داشت در وقتی که رقم حکومت آن ولایات در میان بود
جناب امیر که صاحب اختیار مطلق بود اهتمام تمام فرمود تا فرمان اختیار بنام شاهزاده نامدار قطب الدنیا والدین میرزا سلطان محمد که
ورای اقالیم گشائی ولایت سلطانیه و قزوین و همگی ری و قم را بمهر سپهر سلطنت ارزانی داشت و زمام مهام تمام آن ولایات را
بقبضهٔ اقتدار او باز گذاشت و حضرت خاقان سعید گوش هوش شاهزاده را بگوهر نصایح و درر فواید گرانبار ساخت و رایت سعادت
بنوعی مستقر دولت برافراخت و امیر جلال الدین فیروزشاه ملازم رکاب میرزا سلطان محمد بآن ولایات بسلام رفت و شاهزاده از سلطانیه
حضرت امیر بتکو نام را اجازت فرموده و معاونت نموده ملازم ولایات عراق شده و چون بآن ممالک رسیده و اعمال سلطانیه را باعمال
دیوان مضبوط کرده مردم بسیار از اطراف آن جلادت دیار روی امید بدرگاه پادشاه کامکار آورده‌اند و نخبهٔ تمام در سلک نجیبه و خدام
انتظام یافته و سرداران اطراف و گردنکشان اکناف پیشکش بسیار در صحبت فرزندان و اقوام نامدار فرستاده‌اند و جبین طاعت
بر زمین عبادت نهاده‌اند مگر امیر حاجی حسین و امیر بابا حاجی همدانی که سر از ربقهٔ طاعت و گردن از طوق فرمان پیچیده و روی
از طریق وفا بمضیق نفاق آورده و شرح این حکایت از ساعدت وقت موصول است انشاء الله تعالی **ذکر مرضی که بابای**
دعاگو را رو داده بود و احوال که در منزل قرایات و شهر قهپایه روی نمود در وقتی که با مضی و در منزل قرایات بسر حد [illegible]
مقیم بود هلال محرم سنه ست و ثلثین [illegible] از آن منزل حول نموده با آنکه ایام بهار بود و هنگام اعتدال لیل و نهار بود تاب آفتاب چنان گرم
مینا فروخت که لعل در کان و مغز در استخوان میسوخت و شمع در شبستان چون موم بگداخت و خورشید انور چو مرغ بریان [illegible]
بیت زبس که آفتاب از هوا یافت تب ، دل سنگ میسوخت بر آفتاب ، چنان گشته زور خورشید آفاق گرم ، که چون موم میشد دل سنگ
نرم ، تن ماهیان در دل آبگیر ، چنان سوختی کاندر آتش حریر ، ز گرمی آب و هوا گرم گاه ، همی برد ماهی بآتش پناه ، شکار از [illegible]
دشت آسان شده ، که صحرا پر آهوی بریان شده ، حرارت حجره راز باد بر خبر میداده و التهاب که از تمیم ابواب شعلهای جحیم بر
جهانیان میگشاد و چون هوای آن ناحیت بطبیعت مخالف مزاج مردم این ولایت است برادر ما [illegible] ضعیف [illegible]
جماعه باب و این ضعیف و باقی اصحاب از آن شنیده حرارت هوا و از باد فوت گرما سر عجز بر بالین ناتوانی نهاده‌اند و [illegible]
بدست عنایت ربانی واداده‌اند **شعر** در دست ما چه هست عنان ارادتت ، گر در حشیم تا کرم او چه میکند ، و همه را مزاج از منهاج اعتدال عدول نمود
و محنت حول و زحمت اعتلال افزوده تب‌ها جگرسوز و غمهای محنت اندوز روز بروز زیاده میشد و تاب و تب در کانون
درون بحرارت و شدت می‌تافت و این حال تا به مدت چهار ماه متمادی شد ضعف قوی و مرض مستولی گشت **نظم** چنان شدم
ز ضعیفی که میبرد باد خویش ، صبا چو بوی گلم هر دمی بهر کوی ، بر آب خویش خیالم از آنکه [illegible] ، مرا چو کرده [illegible]
جهانم [illegible] رنج از تنم هر کس ، چنان [illegible] ، در [illegible] که در نواحی قهپایه موضعی است بشور شهر هوای

سازگار و آب خوشگوار دارد با وجود ضعف قوی در کشتی در آمده عازم قهپایه شدم و چون آنجا رسید مرض قوی شد و روزها در آتش تب ماه
گرم میسوخت و شبها بسحرگاه چراغ محنت میافروخت و کثرت عفونت غالب شد و مرا چون نجوم زمین از تعب بخارات و غبار [illegible]
و دست تصرف تب نیمه صحت بدن را که بچهار رکن قاصر بر پای بود و قبضهٔ باد حوادث از بیخ برکنده و این شکسته از رنج تب و خسته درد [illegible]
در روز چون غنچه گل با دل تنگ از جور زمانه باده خون گشته لبها از گفتگو فرو بست و در شب با آن گلهای نو شکفته چشمها باز نهاده
با نظر ریحان گلشن سبز فلک قصهٔ غصه خویش بیان میکرد و مرغ جان از آشیان تن عزم مفارقت جزم کرده تن ضعیف از اضطراب
کربت قربت بوداع جان راضی شده و جان از حیات نومید گشته دل بر ممات نهاده و زمام تسلیم بقبضهٔ عنایت حی کریم داده و جناب
مخدومی اخوی مولانا معین الدین عبد الوهاب طول بقاؤه در سن آب و دیعت حیات را بمقتضای وما تدری نفس بای ارض تموت
بمتقاضی اینما تکونوا یدرککم الموت بقابض ارواح سپرده در جوار مزار صحابه بزرگوار رضی الله عنهم مدفن یافت و در شهور [illegible]
بنوعی باز آورد که شرح پذیر و قابل تحریر و تقریر نیست **بیت** دریغا طلعت حسن چرا سازد گرش بودی طراز جاودانه ، همی بایست بر سر از خویشی
دیمویه ، چنین رفته است حکم آسمانی ، وکل اخ مفارقه اخوه ، لعمر ابیک الا الفرقدان ، دفتر دل از جان برداشته و بود را نابود
انگاشته در کشتی که عازم هندستان بود عزم سفر جزم نموده چند کس قوی این ضعیف را برگرفته در کشتی انداختند و بسم الله مجریها
و مرسیها ورد زبان ساخته **شعر** در این دریا چو من خوار قضا ساز دردنا کشتی ، در آن کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها ، و اگر
بزرگان خورده گیر از این حال تعریض نهی دارند بقصهٔ موسی علیه السلام که او را در صندوق بآب انداختند که ظاهرش هلاک
و باطنش نجات و سودن خضر کشتی را علیهم السلام بعینها همان قصه در غرق سفینه که ظاهر غرق مردم بود و باطن خلاص
[illegible] فی لجه [illegible] دریا [illegible] از مطلع [illegible] طلوع آفتاب [illegible] دو جوانب [illegible]
[illegible] **بیت**
ساخته [illegible] کارآگهان ، خانه گردنده بگرد جهان ، نادره حکم خدای حکیم ، خانه [illegible] مقیم ، آن پرنده که [illegible]
بال و پر پرد و رونده که [illegible] دستیاری [illegible] ماهی که [illegible] موج [illegible]
[illegible] هزار سال [illegible] جامع [illegible] چاره [illegible] روز [illegible]
در سینه [illegible] چون باد [illegible] آب دریا نهاده [illegible]
و نه در آسمان و بر سیرت سحاب [illegible] آب روان [illegible]
مرغ آبی [illegible] چون قطب ثابت ایستاده [illegible] **رباعی** [illegible]
بگو [illegible] چون [illegible] تیر [illegible] فلک [illegible]
سیر [illegible] **شعر** [illegible]
باد و روز باد ، [illegible] چند روز [illegible] دلهای اصحاب [illegible]

[illegible]

الم تر ان الفلک تجری فی البحر بنعمة الله بر خواطر حجاب ابواب بسته بودیم تا بعد از هژده شبانه روز در بندر کالیکوت
بجانب مالک الملک والملکوت شکرانه گفتند و شرح بدایع آن دیار و روش غرایب آنجا با خبث در قلم سیاه بدین داستان رسید

بندر کالیکوت و شرح احوال و اوضاع و بیان غرایب آن دیار کالیکوت بندریست امن و آباد و قرینه هرموز در جمعیت تجار هر بلاد و دیار
و یافتن نفایس بسیار از اجناس دریابار خاصه ملک زیر باد و حبشه و زنگبار و گاه گاه از جانب بیت الله و سایر بلاد حجاز
آید و در قلیه باختیار سار آن بندر توقف نماید و آن شهر کفار و دار الحرب است جمعی مسلمانان در آن شهر مقیم شده اند و دو مسجد جامع ساخته
جمعه ها بجمعیت خاطر نماز گزارند و قاضی متدین دارند و بیشتر شافعی مذهب باشند و در آن شهر امن و عدل چنان است که تجار
که در ثروت نقش کار دارند از بلاد دریا بار مال بسیار آورده از کشتی بدر آورده در کوچه و بازار انداخته مدتها بضبط و محافظت آن
نپردازند و اعیان دیوان محافظت نمایند و شب و روز گرد آن برآیند اگر فروخته شد زکوة چهل یک ستانند والا هیچ نوع تعرض
نرسانند و رسم بنادر دیگر آنست که اگر کشتی به بندر معین برفت و ناگاه بتقدیر الهی به بندر دیگر افتاد آن کشتی را بباد آورده
گویان غارت کنند مگر کالیکوت که هر کشتی از هر جا آید و بهر طرف رود و آنجا افتد با آن کشتی بدستور سایر کشتیها عمل کنند و هیچ نوع تعرض
نرسانند القصه حضرت خاقان سعید اسب و پوستین و دوکله طلادوزی و کلاه نوروزی جهة والی کالیکوت تعیین فرموده و سبب آن
بود که جمعی ایلچیان آنحضرت که از طرف بنگاله باز گشته باتفاق ایلچیان بنگاله در کالیکوت تباهی شده بودند و شرح عظمت و شوکت
سلطنت آنحضرت بحاکم آنجا رسیده و شنیده که سلاطین ربع مسکون شرقا و غربا برا و بحرا رسل و رسایل ساخته آنحضرت را قبله حاجات
و کعبه مرادات ساخته اند از معتمدان شنیده و در آن اوان روزی پادشاه بنگاله از تغلب سلطان ابراهیم جونپوری شکایت نموده و
استغاثت و استعانت بدرگاه سلاطین پناه رفع کرده بود و آنحضرت فرمان جهان مطاع در صحبت جناب شیخ الاسلام خواجه کریم الدین
ابو المکارم جامی بوالی جونپور فرستاده و پیغام داد که تعرض مملکت بنگاله نشود و الا هر چه بینند از خود بینند و پادشاه جونپور چون بر
مضمون فرمان همایون مطلع گردید دست تطاول از ملک بنگاله باز کشید چون والی کالیکوت این اخبار را استماع نمود هر گونه تحفه و هدایا
ترتیب نموده و قاصد روان کرده و عرضه داشت که در این بندر جمعه و عید خطبه اسلام میخوانند اگر آنحضرت رخصت فرمایند بنام و القاب
همایون مشرف و معزز سازند شعر خوش آمده است جان را صدای خطبه او ! چنانکه زهره کفار رسیل آن کرد ! و قاصد او بصاحب
ایلچیان که از بنگاله متوجه بدرگاه همایون رسیده و او را عرضه داشت و تحفه او را بموقف عرض رسانیده و قاصد او مسلمان
سخن دانی بود در اثنای سخن باز نمود که اگر آنحضرت نسبت با او عنایت نماید و ایلچی خاصه برای او ارسال نماید تا او را بطریق
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة بدین اسلام دعوت کرده قفل ظلمت و ضلالت از دل تاریک او گشاید و فروغ
انوار ایمان و تاب آفتاب عرفان از روزن خاطر او در آید هر آینه صواب و ثواب خواهد بود آنحضرت ملتمس او مبذول داشت
امرا را فرمود که ایلچی را یراق کنند و رقم تعیین بر فقیر کشیدند و بعضی سعی کردند که بنده را بخیال آنکه شاید از این سفر باز نیاید این
فقیر از آن سفر خطیر بعد از سه سال برگشته و فال باز آمده و ساعیان براه عدم رفته بودند فی الجمله چون در کالیکوت از کشتی برآمدم

قومی دیدم

قومی دیدم که بهر کس مثل آن در خیال نگذرد نظم عجب قومی نه مردم نه دیو ! که عقل از لقاشان شود در غریو ! اگر دیدمی مثل ایشان بخواب !
دلم سالها داشتی اضطراب ! مرا عشق با مه رویی بود ! نه با هر سیاهی شورش بود ! سیاهان برهنه اندام لنگوته از ناف تا بالای
زانو بسته در یک دست کتاره هندی چون قطره آب و در دیگر دست سپری از گاو مهره بزرگ چون پاره سحاب پادشاه و گدا بدینصورت باشند اما مسلمانان
جامعها و جامه فاخر پوشند بطریق اعراب و انواع تکلف کنند در همه باب با جمعی مسلمانان و فوجی کافران ملاقات شد و وثاقی مناسب تعیین
نمودند و بعد از سه روز به دیدن پادشاه بردند شخصی دیدم برهنه اندام برصفت هندوان دیگر و پادشاه آنجا را سامری گویند و چون فوت
شود خواهرزاده بجای او نشیند و بپسر و برادر و اقربای دیگر نرسد و کسی بتغلب پادشاه نشود و کفار اصناف بسیار باشند برهمن و جوکیان
و غیر آن با آنکه در اصل شرک و بت پرستی شریکند هر قومی روشی علیحده دارند قومی است که یک زن را شوهران متعدد باشند
و هر یک مهمی بر خود گرفته ادا کنند و اوقات شبانه روز میان ایشان قسمت باشد و هر کس وقت معین بوثاق او رود و در آنجا باشد دیگری
نتواند رفت و سامری از آن قوم است چون با سامری ملاقات شد مجلس او به سه هزار برهنه بشکل موصوف آراسته بود و کلانتر
مسلمانان هم در آن مجلس حاضر شده و این ضعیف را نشانده و نشان حضرت خاقان سعید را خواندند و اسب و پوستین و دوکلیچه طلادوزی
و کلاه نوروزی گذرانید سامری تعظیم تمام بجای نیاورد و از مجلس او باز گشته بوثاق آمده جمعی نوزان که پادشاه هرموز با چند سر اسب و
هر جا چیزی در کشتی دیگر نشانده روانه کرده بودند ایشان را در دریا در زدن سلسکی تیز گرفته و تمام اموال برده بجان خلاص یافته بودند
در کالیکوت بیکدیگر رسیده بدیدار عزیزان مشرف شدیم شعر الحمد لله که رسیدیم بهم ! دیدار عزیزان و بمقصود رسیدیم ! از اوایل ماه
جمادی الاخری تا اوایل ذیحجه در آن مقام نامحمود قرین محنت و مشقت ملالت بود و در این اثنا شبی که در سیاهی از حال عاشقان نشانی
میداد و در درازی گره از زلف خوبان میگشود سلطان قاهر خواب بنول کار فرمائی حواس فرمان رانده و در دو طبق خانه مردم
چون دهان غنچه بسته مانده بمقتضی وجعلنا نومکم سباتا بعد از انواع محنت بر بستر استراحت در خواب رفته بود حضرت خاقان سعید را
دیدم که با تمکین سلطنت براه برفت بفقیر رسید و دست مبارک بروی بنده مالیده و فرمود که غمگین مباش صباح بوزر و از خانه جمیع این
خواب بخاطر آمده و شادمان شده و اگر چه خوابها در اغلب احوال در سلک اضغاث احلام انتظام دارد و صدق آن در حالت بیداری کمتر
اتفاق افتاده اما احیانا آنچه در خواب نموده بعینه مطابق آن در بیداری واقع بوده و حضا دید ایام بر ... العام و داشته اند و خواب
یوسف صدیق علیه السلام و خواب عزیز مصر بر فرزانگان پوشیده نباشد با خود در این اندیشه بودم که شاید صبح سعادت از
مطلع عنایت طلوع نماید و شب اندوه و محنت بپایان آید با اصحاب سخن خواب در میان آورده از تاثیر آن تعبیر می‌نمود
که ناگاه کسی آمده خبر آورد که پادشاه بیجانگر که مملکتی وسیع و سلطنتی رفیع دارد قاصدی بنام سامری فرستاده مضمون آنکه
ایلچی حضرت خاقان سعید را در روز بدین جانب فرستد و سامری اگر چه در تحت حکم او نیست اما از او بخافت و ترسان و هراسان است
چه گویند پادشاه بیجانگر سیصد بندر دارد و هر یک قرینه کالیکوت و از خشکی سه ماهه شهر و ولایت اوست و کالیکوت و چند بندر
که متصل آنست تا قابل که در برابر سراندیب که سیلان نیز گویند واقع است همه را ملیبار می‌نامند و جهازات از کالیکوت

به حکم تسیار که زاده الله تعالی اگر تاجر بمیرد و اگر فلفل بمیرد و مردم کالیکوت در دریا و بر باشند و همچنین ایلچیان اشتها بدارند و در دزدی و راهها
ستوری کسی کالیکوت شود و در آن بندر همه چیز یافت و هیچ جنس نیست بجز گاو کشتن و گوشت گاو خوردن و اگر کسی گاو کشته و معلوم
شود بقتل آن کس را کشته و گاو را چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر پیشانی مالند علیهم لعائن الله تعالی القصه چون اجازت تحقق
از کالیکوت بیرون آمده و کشتی از بندر ببندر بهنور که در اقصای ساحل گذشته ببندر منگلور که سرحد مملکت بیجانگر است رسیده دو سه
روز آنجا بوده بر خشکی روان شده و سه فرسنگی منگلور بتخانه دیده که در همه جهان نظیر آن نباشد مربعی متساوی الاضلاع تخمینا ده گز
در ده گز در ارتفاع پنج گز مجموع از روی ریخته چهار صفه و در صفه پیشگاه بتی بصورت آدمی تمام قد از طلا ساخته و دو یاقوت احمر
در دو چشم او چنان لطیف پرداخته که بعینه گویا نگاه میکند در غایت دقت و کمال صنعت و از آنجا گذشته هر روز بقصبه و دهی معمور
می رسیده تا کوهی پیش آمده که دامنش بر سر آفتاب سایه میانداخت و تیغش سنام از گردن بهرام می ساخت کمرش از کمربند
کواکب ثواقب جوزا مرصع و سرش از افسر حلقه الحبل متوج **شعر** ز بس که با کمر او تماس کرد فلک ! خنگ شد تمام چو برگ بنفشه بنگ
گشت و کبود ! و پایان آنکوه بدرختان انبوه و اشجار خاردار چنان فراوان که هیچ وقت سواد آن از پرتو شمع آفتاب عالم افروز
منور نشده و ابر جهان پرور بر ترحیب آن خاک دست نیافته و از این کوه و بیشه گذشته بقریه بلور که بنیان و خوبان بسوادر حوره همراه
رسید و در این بلور بتخانه ایست چنان بلند که در چند فرسنگ بنماید صفت آن عمارت بیاب نطق تحریر در توان آورد مجملا آنست که در میان آن ده
ده بر بیت فضا نیست چون باغ ارم دلگشا و در آن فضا گلها که گویی چون برگ درختان بیرون آمده قدشسرو بر لب جویبار آراسته چون عکس
قامت یار در آب چشمها و چنار عاشق بنگر بر سر خوردن نشسته و چنار تا از شاخ جوشان بر خوردار پیشه پیوسته است با عالیکوه سپهر جهان دیده از نظاره
آن همه تن چشم گشته گرد سر تا زه رخساران چمن بگشت و از غایت حیرت در بطن اوراق بر یاد مین سرش بگشت تمام زمین آن ساحت سبزه
و ریاحین و اطراف آن فضا طاق از سنگ تراشیده و در کمال تزیین و در میان آن فضا کرسی بقدر آدمی از سنگ خوب تراشیده و بسنگ چنان
بهارت و لطافت بر یکدیگر بسته که گویا یک تخته سنگ است با قطعه ایست از سپهر نیلگون بر بسیط ربع مسکون ظاهر شده و در وسط آن
کرسی عمارت سر بعیوق افراشته گنبدی از سنگ کبود مخروطی انواع نقش از سنگ تراشیده **بیت** از آن گنبد چگویم کز لطافت !
جهانرا نسخه عقد برین بود ! کلاه گوشه طاق بلندش چون مه نو ! ز رفعت با فلک پهلو می سود ! چندان نقش و تصویر بقلم تیز در خارا سنگ انگیز
بر آن عمارت بود که مانند آن بر کاغذ و خامه نتوان نمود چنانچه از پایان تا بالا مقدار کف دستی بر آن عمارت خالی از نقش فرنگی و ختای
خالی نبود صورت عمارت چهار صفه طولش سی گز عرضش بیست گز طول ارتفاع پنجاه گز ارتفاع تخت **نظم** تا سرش از اوج گردون شناخت !
گنبد با سنگ زاد و سنگ یافت ! سنگ وی از بس که بجوز نشسته شود ! خوشه خورشید عیاری شود ! کرده فوق شده فلک شیشه ساز !
در چه بر آن سنگ شود شیشه باز ! و غیر از این عمارات دیگر خورد و بزرگ مجموع منقش و مصور در غایت لطافت و در آن معبد هر صبح و شام بعد از
عبادات غیر مقبول سازها نوازند و پرده ها سازند و شتاع کنند و دعوت دهند و تمام مردم آنحوالی بار طایفه وادرارات آن از آنجا مقرر است
و از شهرها و دور دستها بآنجا آورند و باعتقاد بیدینان کعبه گبرانست بنده دو سه روز در آنجا ساکن بوده و بعد از آن مراحل بپیموده اوائل

ذی الحجه ببلده بیجانگر رسیده پادشاه جمعی را باستقبال فرستاده و بمقام نیکو فرود آورده اند **وقایع سنه سبع و اربعین و ثمانمائه و ذکر
فرستادن ایلچی بمصر و سایر قضایا** حضرت خاقان سعید این سال بسعادت و اقبال در دار السلطنه هرات قشلاق فرمود
و آفتاب سلطنت و سایه عاطفت او از آتش جهان و آب لب طالبان بود اجرام سپهر بمید لطف و انوار قهر جهانگیر او آثار خیر و منفعت گستر
باظهار رسانیده و مهتران افلاک بتلقین رای صایب مهر او خوشه ترکیب در اجزاء ممالکات عالم فیض گردانیده و بازرده هام
عظایم شواغل سلطنت هیچ از رعایت احکام الهی غافل و لاهی نبوده و همت اعمال و نیتی را بر اشغال و بنیاد تقدیم فرموده لاجرم
جبین جباران و هر و قهاران عصر بر زمین خدمت و آستان اطاعت او فرسوده و رقاب سروران جهان و گردنکشان آفاق در طوق
اخلاص و حلقه اختصاص او سر افتخار بر فلک سوده و ساحت درگاه او سجده گاه سلاطین روی زمین آمده و لب علما بارگاه او بوسه
جای قیاصره روم و فرنگ و جبابره مملکت مصر و زنگ شده و همت عالی همت بلند پرواز در هوای آن طیران نموده که جامه برای ...
از روی نیاز بطوف مجاز ارسال فرماید و در این معنی بار فرستادن سلطان مصر ضرورت می بایست و در سنه ثلث و اربعین سلطان مصر ایلچی
فرستاده بود و بر وجهی اظهار اخلاص نموده و اینوقت خاطر عاطر میل استفسار آن نموده که قاصدی بجانب مصر ارسال فرماید الله اعلم
خاتمه امیر جلال الدین فیروزشاه که صاحب اختیار ملک بود مرتضی اعظم سید شمس الدین محمد زرفری را تعیین فرموده و هو صغیر با شغل کبیر با لفظ
بصیر بعواقب الامور خبیر بالصلاح الجمهور فصیح اللسان ملیح البیان و مرتضی مشار الیه اسباب سفر ساخته آنحضرت سیره را باینکه زرفرستی
بسیر و دور سرحد بسیط مصر بموجب فرمان سلطان آنچه امکان رعایت و مراقبت تواند بود بجا آورده و سلطان مصر زبانی را
فرموده اسید عنایت و نوبه عاطفت داده و سید را نیک دید و خوب پرسیده احوال حضرت خاقان سعید استفسار نموده اظهار محبت
و وداد و ارادت و اعتقاد نموده نشانی که همراه برده بود بتعظیم تمام طلب نموده و مضمون آنرا دانسته تقبیل فرموده که مرکوب آنحضرت
جامه بیت الله ارسال نماید سلطان در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول فرماید و سید محمد زرفری را انواع رعایت نموده و اصناف عنایت مبذول
اجازت مراجعت ارزانی داشته و مکتوب و تحف و مرغوب فرستاده و سخنان خوب پیغام داده و مرتضی مشار الیه بسعادت ملازمت
آنحضرت رسیده و اخبار آن دیار بموقف عرض رسانیده موافق مزاج اعلی برآمد **مصرع** هر شاه ...ن سفاد آورده ! و در این
سال افتخار مستقبل امیر جلال الدین فیروزشاه و در مهم ملک و مال از سرحد تقدیر و گردش تجویز تجاوز نموده در اطاعت و اعداد
و امانت و انشاد و انبساط و گشاد و گرفت و داد کارکشای جهان و فرمانروای عالمیان بوده اگر چه این سخن بر خاطر کوه وقار
گران و دشوار می آمد اما چون دار او را دیگری نبود که بمصالح ممالک قیام تواند نمود آنحضرت تغافل پادشاهانه میفرمود و عزت امیر
هرکس را از ترک و تاجیک بمنتی که متصور میباشد هیچ آفریده صورت خلاف آن بر لوح خاطر نمیتوانست نگاشت مرتضی اعظم
سید عماد الدین محمود که دیباچه حقایق و فنون دقایق و انواع علوم و مسایل منقول و معقول معروف و موصوف بود و در مجلس جهانبانی رفعت
و منقبت و رفعت قربت روز بروز استعلا میفرمود امیر فیروزشاه در ادراک ربط و ضبط و لایت هیچ معینی نموده سید در هر چه استدعا نمود اصلا
و قطعا فایده نبود و حضرت خاقان سعید نیز میخواست که عزت سید را زیاده سازد اما هیچ کار و مهم سید عماد الدین محمود سیادت مآب

بود که در زمان حضرت صاحبقران و دوران حضرت خاقان سعید ابوالقاسم وزارت قیام می‌نمود با وجود تعیین امیر فیروزشاه کس را مجال [illegible]
نمی‌گنجید امیر سید عمادالدین بموجب فرمانی روان شده و در وقت اجازت حضرت خاقان سعید سید را فرمود که مال ولایت و ملکی که بجهت [illegible]
سپاهی آورده اند تحقیق نماید چه بسمع اعلی رسیده بود که تمامت اموال از جانب نوکران او در تصرف واقع است و آنحضرت نیز فرمود که سید بوده
محاسبات ولایت نموده صورت قضایا عرضه داشت کند و آن سال که اتفاق میرزا محمد جوکی بجانب قشلاق متوجه ولایت بلخ شده و چون بمسامع
پیوسته بود که اموال ولایت ضبط عظیم واقعست و بجهت تحقیق بجواب او داده و سید بر سر تحقیق آن مجموع می‌نوشت رسیده و چراغ آن [illegible]
می‌خواند که دیه فرمان جهانمطاع نافذ شده که تحقیق مهمات بلخ در حضور میرزا محمد جوکی کنند و شاهزاده را بشنیدن با امیر فیروزشاه و از امیر زاده غیره
در مقام ظفر بود سبع وای بر حال کسی کش غم کشد غمخوار کس ا و شاهزاده و سید بتحقیق قضایا مشغول شدند و در بهرام بسمع اعلی رسید که میرزا سلطان
محمد که حاکم ولایات عراق بسیور غال او بود دست تعدی دراز کرده و رعیت از تغلب او در زحمت‌اند و با سوال عشوری از ولایات کفاف
نمی‌نماید و دستور معهود زیادت مطالبه می‌نماید بدان آنحضرت فرمود که سلطنت و قزوین سیورغال او باشد و در باقی مواضع مرخل نکند و خواجه
شمس الدین محمد بخاری را بضبط ولایات که از شاهزاده بازگشته بود تعیین نمود و درین اثنا از مملکت فارس عرضه داشت رسید که
عزالدین ملک شاه که در شیراز در زمره امرای عظام صاحب ایوان بود بسرای آخرت رحلت نمود فرمان همایون نفاذ یافت که امیر
ملک و مال در آن مملکت بعهده کاردانی و حسن کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر مفوض باشند و مهمات آن ملک را مطلق بقبضه
اقتدار او گذارند سبع در مهم ملک و مال فارس شد فرمان روان ا چنانچه دارد شده و حکام که دیوان را بمملکت فارس ارسال می‌نمود
بعد از نام میرزا سلطان محمد از غیر شیخ محب الدین ابوالخیر نام دیگری مذکور نبود و نسبت به اعیان و امرا و نواب شیراز مشکور می‌شد شعر
اساس سلطنت فارس شد استوار و محکم ا بکار رسید با اقبال مرتب کارش ا ذکر توجه راقم این حروف بجانب هندوستان و صفت شهر
بیجانگر و واقعه حصار در کرکرا از حکایات سابق و کلمات متناسق سامعان الفاظ و ناظران حروف مطلع و مراجع و موقف شده‌اند
که اخبار سفر راقم این حروف باین جا رسیده بود که حاوی اوراق عبدالرزاق بشهر بیجانگر رسید شهری دید در غایت عظمت و آبادانی و پادشاهی
در کمال سلطنت و جهانبانی مملکت از سرحد سراندیب تا ولایت گلبرگه و از حدود بنگاله تا ملیبار زیادت از هزار فرسنگ
باشد و اکثر ولایات معمور و مزروع و سیصد بندر معتبر دارد و زیادت از هزار فیل که به پیکر کوه و بصورت عفریت منظره‌اند و یازده لک لشکر در تمام ممالک
رایی جلودار تر از او نشان نمی‌دهند و پادشاهان آن ولایات را رای خوانند و برهمنان همیشه او را بر همه مقدم باشند و کتاب
کلیله و دمنه که در زبان فارسی خوبتر از آن در بیان نیامده و وزرای و برهمن منقولست همانا از نتایج حکمت دانایان آن
مملکت خواهد بوده و شهر بیجانگر که مردمک دیده نظیر آن بچشم ندیده و گوش هوش در همه جهان شبیه آن نشنیده و وضع آن
که هفت حصار و شهر بند در گرد یکدیگر کشیده و گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز هر جا سنگها بقدر آدمی نصفی در زمین و نصفی
بیرون نزدیک بهم محکم کرده اند چنانچه سوار و پیاده و چهار پای آسان نزدیک حصار نتواند رفت اگر کسی خواهد که صورت آن
حصار و شهر بند آن را دانسته بهرات در مقام قیاس آرد چنان برلوح اندیشه نگارد که حصار اول از کوه مختار تا دره دو برادران

بیجانگر

هیچ نه

تنگ سر و دو پهلوان که در جانب شرق قریه غزان و در طرف غرب قریه شیبان باشد حصاری است معمور بر سر کوه از سنگ و گچ ساخته
و دروازه‌ها محکم پرداخته و دروازه‌بانان حاضر و در جزئیات بچشم احتیاط ناظر و همچنین حصار دوم از پل جوی نو تا پل ادغره و در طرف پل
ریگینه و در غرب باغ زبیده و قریه جبان و حصار سیم از مزار امام فخرالدین رازی تا گنبد محمد سلطان شاه و حصار چهارم از پل انجیل تا پل
کاره و حصار پنجم از باغ زاغان تا پل آبکشان و حصار ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد و حصار هفتم که در میان واقع است ده
برابر چهار سوی شهر هرات باشد و آنجا درگاه پادشاه است چنانچه از دروازه حصار اول که در طرف شمال است تا دروازه دوم که در جنوب است
دو فرسنگ شرعی باشد همچنین از شرق و غرب و میان حصار اول و دوم تا سیم مزارعات و باغات و عمارات است و از سیم تا هفتم
خلق بسیار و دکان و بازار و برابر درگاه پادشاه صورت چهار بازار برابر یکدیگر واقع شده آنکه بر جانب شمال است ایوان کیوان بنیان
سرای رای و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع بر آورده اند اما ایوان پادشاه از همه عالیتر و بازارها بغایت عریض و
مستطیل باشد چنانکه گل فروشان بر دکانها تختها رفیع نهاده و اندر دو طرف گل فروشند و در آن شهر پیوسته گل خوشبوی تازه روان باشد
چنانچه طعام را ضروری دانند بی گل بسر نتوانند داد اهل حرفه هر جماعت دکانها متصل بیکدیگر دارند جوهریان مروارید و یاقوت و الماس و زمرد
در بازار آشکارا فروشند و مرواریدهای آبدار و درهای شاهوار که غواصان دریای بصارت شبیه و نظیر آن ندیده و نشنیده جوهری فلک
هرچه از اجرام مثل آن بجا در میان آورده و از غیرت مروارید آن آتش در خرمن ماه چارده افتاده آن کره نقره خنگ سیار با آنکه جولانگاه
او فلک شانی است و میدان آن کف دست بحر نوال سلطان زاده کان نه اما هم در دکان قرار و آرام او وصاحب فرات نه اما در گوشها
مقام او یا قوتهای سرخ که از قرب رنگ در دل لعل خون شده و از شرم فروغ او جرم آتش در سنگ پنهان گشته مهر خورشید بصد خون جگر
پرورده و کوه سنگین دلش در درون سینه بصد ناز بر آورده آتشی است که در هیچ آب فروغ او تیره و آفتابا که از کسوف تیر چشم بیرون اما سهای
پهلیانه که سهمش از کان زمرد چون برق جهان جسته بهر جا رسیده و سوخته و خسته در برق لمعان زبان سنان آفتاب نزد او الکن و
در صنعت و شدت حسام بهرام چون بوته آهن عجب نباشد که در دل وقت زمرد صلابت افزاید و درفش کوچک جان را بی‌تاب و بی‌فروغ سازد
او را بجو فروشند اما در مجاهده بر آبر طلاب و طلع هر شفقی دارد اما شعاع بانش پیک زهره زهره است زمردهای سبز ریحانی که در نظاره آن
چشم بیننده کان حیرانست و از صورت الا معنی الخضرة تزید فی البصر بر مردمان عیان و اعیان جهان را از رشته بطافت آن انگشت
تعجب در دندان طراوت رنگ سبزش در چهار فصل بر رنگ آب سبزه نورسته از خضارت آن در ارزه و تاب و در آن فضای ملک و
درگاه سلطنت پناه آبها روان بسیار و جویها از سنگ تراشیده و صاف و هموار و بر دست راست ایوان سلطانی دیوانخانه ساخته
بغایت معظم صورت چهل ستون و در پیش آنجا چند زیادت از قامت آدمی بسته اند در یمین گز طول و شش گز عرض و دفترخانه و
نویسندگان اینجا باشند و نوشتن ایشان دو نوع است یکی بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنا بقلم آهنین نقش
بکنند و هیچ رنگ ندارد و این مکتوب کم بقا باشد و دوم جنس سفیدی را سیاه کنند و سنگ نرمی دارند همچو قلم تراشیده بآن
می‌نویسند و از آن سنگ رنگ سفید بر آن جنس سیاه پیدا می‌آید و بسیار ری مینماید این دفتر معتبر باشد و در میان آن چهل ستون

بردکانی خواجه سرایان و دانایک نام تنها باستقلال دیوان نشسته و در پایان دکان چوبداران صفها کشیده استاده اند هرکس را مهمی پیش بیاید

چوبداران درمیانه محقر تحفه گذرانده روی بر زمین نهاده باز برپای ایستاده سخن عرض کند و دانایک بقاعده که در آن ملک بعدل معروفست

حکم کند و دیگر کسی را مجال سخن نباشد و چون دانایک از دیوان برخیزد چند چتر و نوبت پیش پیش او برند و نفیر بکشند و از دو طرف مداحان

دعا بکنند و تا پیش پادشاه هفت چاوشان نشسته باشد چون دانایک روانشود بر هر دری چتری باز ایستاده چنانچه از در اعظم دانایک تنها

درون رود و مهمات عرض کرده بعد از زمانی بیرون آید و در قفای دیوانخانه و درگاه پادشاه خانه و جای دانایک باشد و برابر [illegible] دست چپ بارگاه

پادشاه ضرابخانه است و زر ایشان سه نوع طلاء مغشوش یکی را وراهه گویند قریب مثقالی به وزن دینار کپکی و دوم را پرتاب خوانند

نصف آن و دیگری را فنم نامند عشر وراهه از همه رایج تر فنم است وشش یک فنم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن نیز بغایت رایج است و

سه یک تار از مس باشد و جیتل خوانند و قاعده آن ملک چنان است که تمام ولایات بمیعاد معین زر بضرابخانه آورند و هرکه را از دیوان زر

بر ضرابخانه حواله افتد و سپاهیان هر چهار ماه مرسوم گیرند و کسی را بر ولایت چیزی نتوانند [illegible] آن مملکت بنوعی معمور است که شرح [illegible]

در آنجا [illegible] بموجب [illegible] خزانه پادشاه خانها باشند چون حوضها پر از طلای گداخته و تمام خواص و عوام آن دیار [illegible]

بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و ساعد و انگشت میکنند و در برابر دیوانخانه فیلخانه است اگرچه پادشاه را در مملکت

فیل بسیار باشد اما فیلان بزرگ را بر درگاه نگاه دارند و درون حصار اول و دوم میان شمال و مغرب فیلان توالد کنند و فیل [illegible]

شود و پادشاه را فیل سفید است بغایت جسیم و جا بجا [illegible] هر روز صباح او را پیش پادشاه آرند و دیدن او را بفال

نیک دارند و فیلان درگاه را کچری دهند چنانچه کچری پزند و پیش فیل از دیگ بیرون آورده نمک ریزند و شکر تری پاشیده [illegible]

و [illegible] هر یک [illegible] روغن فرو برده در دهان فیل نهند و اگر [illegible] فیل قصد فیلبان کند و پادشاه خبر [illegible]

بروزی دو نوبت این نوع [illegible] و هر فیل را خانه جدا باشد و دیوارها بغایت محکم و بالا [illegible] پوشیده و [illegible] زنجیر [illegible] در گردن

و پشت فیل بسته باشند سر زنجیر را بر بالای بام استوار کنند و اگر جا بجا دیگر بندند فیل [illegible] و [illegible] زنجیر [illegible] فیل

چنان باشد که در راهی که آب برود چاهی کنده فرو برند و سر چاه را [illegible] پوشند چون فیل [illegible] افتد دو سه روز هیچکس گرد فیل نگردد

بعد از آن شخصی بیاید و چند چوب محکم [illegible] و چوب [illegible] برتاب [illegible] پیش [illegible]

باز گردد و همچنین چند روز شخصی اول فیل را میزند و دوم منع [illegible] شخص دوم [illegible] کرده و با [illegible] نزدیک فیل برود و میوه [illegible]

فیل باشد پیش او برد و او را خارش [illegible] تا بدین نوع بریاضت رام شود و گردن بر بندد [illegible] گویند [illegible]

و فیلبانان در عقب رفته در راه او چاه کنند [illegible] فیل [illegible] بر [illegible] چو [illegible] چو [illegible]

[illegible] بر زمین نهاده [illegible] و آب برفت فیلبانان [illegible] پادشاه [illegible] فیلبانان بر بالای

درختی که فیل از پایان آن [illegible] پنهان شده وقت [illegible] فیل [illegible] از درخت برجسته فیل [illegible]

و سینه فیل می بندند و هنوز آن ریسمان بسته بود و محکم گرفت فیل هرچند [illegible] غایت [illegible]

بر هم چو [illegible] فیلبانان بر پهلوی دیگر جست و در این اثنا چند نوبت [illegible] محکم بر سر فیل [illegible] فیلبک [illegible]

دگر [illegible] فیل [illegible] پیش پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] تمام [illegible] پادشاهان هندوستان [illegible] فیل [illegible]

[illegible] باشند و فیلبانان [illegible] آن [illegible] گناه [illegible] پای فیل [illegible] ساز [illegible] فیلبانان [illegible]

[illegible] فیل [illegible] شهر [illegible] عمارت [illegible]

دوازده هزار فنم از حاصل [illegible] شرح [illegible] و [illegible] و غمزه و اشارات ایشان [illegible]

فی الجمله قصیره [illegible] در قفای ضرابخانه [illegible] بازاریست طول آن زیاده [illegible] و عرض [illegible]

و در دو طرف خانها و صفها و در پیش خانها [illegible] عمارت [illegible] سنگ خوب [illegible] و بر دو طرف [illegible] صورت [illegible]

و ببر و پلنگ و دیگر جانوران چنان [illegible] گویا جان دارند [illegible] خانها [illegible]

[illegible] نهاده [illegible] کمال حسن و جمال [illegible]

[illegible] هرکس [illegible] هر که را خواهد [illegible]

[illegible] و اگر چیزی گم شود [illegible] و همچنین [illegible] هفت حصار [illegible]

[illegible] دوازده هزار فنم حاصل میشود [illegible] هفت حصار [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] باوجود [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] همچنین [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible] پادشاه [illegible]

و فوائد [illegible] طعام [illegible] ٤ این [illegible] ١ تنبول [illegible]

واگر چه در آب و محکمت هر دو زان برگ را بسیار شیفته باشند و در این جای افتاده است و بیان تناول آنچنان است که بعضی از [illegible]
بسیاری تیز گوینده شکسته و در دهان نهند و یک برگ تنبول را که برابر او نهاده آهک تر کرده و بهاده افتند و پیچیده و در دهن نهند و همچنین [illegible]
دهان می نهند و می خایند و گاهی کافور هم با آن ضم میکنند و گاهی آب دهان سرخ شده و سیاه [illegible] و سرخوشی [illegible]
تصور شود و گرسنگی را تسکین دهد و سیر را رغبت طعام سازد و بوی دهن ببرد و دندان محکم کند و در تقویت [illegible]
و تقویت [illegible] و این ابیات اثبات و اظهار بعضی اسرار او سکینه مثنوی پره تنبول که صد برگ بست ؛ چون گل صد برگ برآمد بدست ؛
نادره هر برگ چو گل بوستان ؛ خوبترین تحفه هندوستان ؛ تیز چو گوش فرس تیز خیز ؛ صورت و معنی صفت او [illegible] ؛ [illegible]
قول نبی رفته علیه السلام ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ و معانی [illegible] این برگ و قوت این نبات پادشاه آنجا را [illegible]
[illegible]
هر جا دختر خوب باشد [illegible] **قصه [illegible]**
[illegible] [illegible]
که برادر پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مجلس [illegible]
پادشاه [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] ؛ گفت [illegible] ؛ [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

چه اسب [illegible] برون آمده بر ایوان درگاه برآمده آواز برآورد که پادشاه و برادران [illegible] کشتم و اکنون
پادشاه منم چون [illegible] پادشاه [illegible] تخت [illegible] پادشاه که در [illegible] تخت افتاده بود [illegible]
و با یکی از [illegible]
پادشاهی [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر جشن مهتابی که پیش کفار [illegible] رواج دارد** [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
که پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** فیل چو کوهی که بود بیستون ؛ چار ستون زیر کهی بیستون ؛
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ چون سرداران لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]

مقام

دختران باشند همه دختران ماه رخ زهره چهره و خوشتر از خوبان به جامه‌ها و زیب و صورت و [illegible] رباب [illegible] پرده [illegible] برابر پادشاه ماه

پرده ساز کوه [illegible] رفته از هر ساز نغمه و دختران ماه پاکرش ساز نه بنوعی که عقل از هوش برده و روح مدهوش گرداند **مثنوی** [illegible] مطرب نوا پروری

انجمن پر ز زهره و مشتری ❊ جام بر افروخته از آفتاب ❊ کرده به یکبار جهان را خراب ❊ روی چو خورشید بر افروخته ❊ جان [illegible] آتش خود سوخته ❊

از رخشان [illegible] ❊ رفته بهم راه [illegible] فزود ❊ فاش [illegible] گو [illegible] ❊ گیسوی [illegible] زمین [illegible] ❊ رقص کنان [illegible] ❊

در حق [illegible] ❊ [illegible] شهانه ❊ مجلسیان [illegible] ❊ باز گران [illegible] گشته [illegible] چوب [illegible]

کرده طول و نیم گز [illegible] و به ارتفاع دو چوب دیگر بر بالای دو چوب اول نهند [illegible] چوب نهند بر بالای چوب

دوم که بر بالای چوب اول است اندک خوردتر چنانچه از چوبها اول و دوم [illegible] چوب سیم که بر بالای همه است و فیل بزرگ [illegible]

اندک اندک از چوب اول و دوم بر بالای چوب سیم رود که [illegible] روی آن چوب [illegible] کف دست فیل زیادت باشد و چون فیل

خود را آنجا رساند و پا بر آن چوب نگاه دارد با وجود [illegible] و فیل چون [illegible] بر سر آن چوب باشد [illegible] آن را

فیل [illegible] نگاه دارد و همان [illegible] و دیگر [illegible] چون شاهین ترازو

میان [illegible] بر سر آن [illegible] بر یک سر آن چوب شاهین [illegible] فیل [illegible] به سر دیگر [illegible] یک گز تخته [illegible]

سری که تخته دارد بر [illegible] گشته و فیل [illegible] تخته [illegible] آهسته آهسته [illegible] نگذارد تا [illegible] چوب در

ده گز ارتفاع چون شاهین ترازو [illegible] این چوب [illegible] فیل [illegible] سنگ [illegible] چون

[illegible] برابر پادشاه [illegible] فیل [illegible] ❊ چنانچه [illegible] ❊ [illegible]

دانسته [illegible] پادشاه [illegible]

که طاوس عالمتاب آفتاب بر میان آسمان در جلوه بود تا آن هنگام که غراب ظلام شام بال و پر گشود [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] و انواع آتش بازی و [illegible] سازی و اصناف لهو و لعب دیگر [illegible] روز سیم [illegible] پادشاه

برخاست فقیر را پیش تخت [illegible] و غایت [illegible] ساخته و دقایق لطافت و صناعت [illegible]

و [illegible] روی زمین بهتر از آنجا [illegible] تخته [illegible]

[illegible] پادشاه و [illegible] تخت بالای این [illegible] پادشاه [illegible]

بطلب فقیر فرستاد و چون [illegible] چهار صفه [illegible] تخته طلا [illegible] تخته [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] بزرگ [illegible] پادشاه [illegible] احوال

حضرت خاقان سعید و امرا و لشکرها [illegible] و احوال [illegible] چون [illegible]

[illegible] و نقود [illegible] مجلس [illegible] از زبان ترجمان [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

[illegible]

پادشاه [illegible] قبول [illegible] فرموده [illegible] پادشاه [illegible]

ایلچی [illegible] سلاطین پناه [illegible] عظیم [illegible] این [illegible] بشارت [illegible] این سخن [illegible]

که فقیر فرستاده حضرت خاقان سعید [illegible] این سخن [illegible] ❊ چنانچه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

سلطان [illegible] پادشاه [illegible] ارکان دولت [illegible]

و در [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ❊ و گفت چون [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] ❊ اکنون [illegible] این [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

حاصل [illegible] اخلاق [illegible] فقیر [illegible]

[illegible] فقیر [illegible]

حضرت خاقان سعید [illegible] آنحضرت [illegible]

و چند گاه [illegible] پادشاه [illegible]

و احوال [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] فقیر [illegible]

در روز [illegible] خواجه [illegible] خراسان [illegible]

و فتح خان از نسل سلطان [illegible] پادشاه مملکت [illegible] خواجه جلال الدین [illegible]

پادشاه و در روز [illegible] فقیر گفت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فقیر [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بحضرت [illegible] پادشاه [illegible] عبدالرزاق [illegible] آنحضرت [illegible]

حضرت خاقان سعید [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible] ❊ [illegible]

ربع زمین زاد کمند ضبط بهند و هرمز این | برین سوی خط استوا در خط حکم آوری | و چون آنکه ابیات بزعم انطباق بر داخل ممالک خط
استوا است ذکر خط استوا در حکم آوردن مناسب واقع است و فقیر بر ثبات ساخته بطرف ساحل قلقان روان شد ذکر مراجعت از ملک
هندستان و سرگذشت موج دریا و قصه طوفان آفتاب عنایت از مطلع سعادت برآمد و نیر اقبال از شرف اول طلوع نمود
و لوامع انوار بهجت و سرور در دل شاه و شب دیجور بر جیب الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور منقوش گشت و لیالی محنت و ملال
در آن وحشت آباد گنور ضلال بطلوع صبح سعادت و فروغ آفتاب دولت نزدیک برسید و شام غم انجام ناتوانایی تمام گرفت و کار را
سهل کرد شعر سعد در شب انده و نیرو بود حال گشت | راند همه این ملاله و ناقص همه را کرد | اگر چه بواسطه گره نهری بود در اقصای
ممالک هندوستان و تمام ولایت کافرستان اسباب سفر کرده اشتد با بال حوادث گشته ع چه کریم شرح الشکات که در کفش نمی آید
اما با وجود اختلال احوال شعر ... مانند جاها امید نرسد راه | بحکم لا تقنطوا من رحمة الله | باد صبا قوی و امید فسیح رو براه نکویم بتفضل حضرت
الله آورده ام و دوازدهم شعبان باتفاق ایلچیان از شهر بیجانگر بر جانب سفر طیران نمود و هشت روز شبانه روز منازل و مراحل پیموده تا غره
رمضان لب ساحل دریای عمان و بندر منگلور رسید و آنجا عجب ... بالای سید علاء الدین مشهدی ... کرده بسید بی ... بیست سال از
عمر او گذشته و سالها مقتدا اهل اسلام و کفار را آنجا بوده گشته سخن او در آن ولایت بمنزله نص قاطع بود و کسی از فرموده او عدول نمی نمود و یکی از ایلچیان
بخانه خواجه سعود نام بیچاره در آن مقام فوت شد شعر که مانده درین دیر کهنه سرشت | که ما را کجا زیر سر ماند خشت | و در بندر ... باید صبا ...
نمود و جهت سرانجام کشتی ببندر هنور رفته و بعضی را چاره ... و برای جهت سفر ساخت و در آن ایام که داعیه کشتی نشستن داشت روایتی از
امام جعفر صادق علیه السلام که مشتمل بر آیات قرآنی بود گفت و آن فتح نوید بشارت داد و این آیت بر آنکه لا تخف نجوت من القوم الظالمین
از مرافقت حال با حال متعجب شده ... و دل ... بیکبار ... و کمالات ... بیست و دوم
ذوالقعده در کشتی نشسته روان شدند ... و له الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام ... هر سپیده ... که
بدایع ... ارواح ... حاصل می آمد شعر ... بین الحوادث والاشرار را ... و القمر فی
نقصه و الشمس فی شمول | تا آنجا ... از میان دریا رسید بیت روزی بجز آنکه باد برخاست | روز سوم ... برخاست |
شب کشتی ... و بحر گرداب | حوادث را مهیا گشته اسباب | ناگاه از باد های مخالف چون ... کشتی ...
کشتی راه یافت و تخته ها ... که چون ... بهم پیوسته ... چون ... بحکم ... ومن فوقه موج من فوقه
من فوقه سحاب ... ملاح ... در سیاحت آب ... خواست که لنگر ... در قعر دریا فرو رود
... کشتی ... جان ... هوای عشق
چاک شده ... ع ... بحالا تشتعل ... که ... زمان ...
... احوال ...
از ... و احوال ... بحر محیط ... از جان ... و از غایت حیرت و حسرت ... باب ...

ماند مر

ماندم و رقم رضیت بقضا الله بر لوح ضمیر ثبت کردم گاه از غلبه موج چون کوه آنجا ... از ... و گاه از شدت
باد ها سخت مانند ... در ... غوطه ... کهی بر فرازی که ... هوا ... می شود ... مرا کب | گهی ...
... می برگذشت از ... | ... آب ...
... شعر ...
... | ... آب ... موج موج بر سر ... | ...
نفس ... | ... شعر ...
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها | آب صافی عیش بکدورت در یا ...
... آب ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
رسیده ... شعر ...
دریای ... وقایع سنه ... و ذکر ...
که حضرت خاقان سعید را واقع شد حضرت خاقان سعید که از حدود چین تا نواحی مصر و روم و از اقصای ترکستان تا پایان
هندستان تابع فرمان او بود ...
...
...

بقدر سرادق خانه هیچ جا خراب و ویرانه ندید بر کرسی جهانی سر بر خط فرمان نهاده و کران تا کران ایران جای فرحت ایستاده سپه دار
رونق آن مملکت مجبر گاه بود و از جای سر دفع چشم زخم عین الکمال نسیل حادثه بر رخسار احوال همایون خال کشید ناگاه آنحضرت را عرضی
بسبب طاری شد و ضعف قوی عارض گشت و روز بروز [illegible] اشتداد عرض از زیاده یافت و تاب و تب اندرون چون شعله آتش
[illegible] بیرون چیان رفت و عارضه قوی حادث شد و حادثه عظیم عارض گشت و ذات همایون که مدار ربع مسکون است از صدمت ناخوشی
تمام تغییر رفت و از عرض مرض که بجوهر کرده و عنصر معظم رسید شرب شراب ناخوش شد تیرگی یافت و اقالیم سبعه از بیم این واقعه در زلزله
افتاد و اطراف بحر و بر ممالک کشور از آوازه این خبر در لرزه آمد بیت ای از نهیب کثرت جهان می لرزد ۱ وز لفظ علالت زبان می لرزد ۱
وز غایت جهان نو بر بر ذات ۱ بر جان تو صد هزار جان می لرزد ۱ و ممالک جهان به تخصیص ولایت خراسان چنان آشفته و پریشان
گردید که ممالک دار السلطنه هرات از حیات و ممات آنحضرت مترددد بودند و امیر جلال الدین فیروزشاه و اطبا و ارکان دولت که در تدبیر
ید بیضا مینمودند در انواع علاج مبارک نفس عیسی دم بودند هیچ آورده بودند و در ازالت علت و [illegible] مباحث برهانی [illegible]
[illegible] مینمودند و حکما و افلاطون جناب و اطبا و [illegible] جز ترتیب ادویه و ترکیب [illegible] اسباب تنقیه و تصفیه [illegible]
و شربتی که موافق مزاج همایون بود تعیین میکردند اگرچه آنحضرت هیچ شربت و غذا میل نمی نمود درین اثنا جناب ارشاد مآب قدوة
اولیاء الله العظام و عمدة مشایخ الاسلام بهاء الحق و الحقیقة و الدین عمر قدس سره روز جمعه بعد از ادای نماز و عرض نیاز بحضرت بی نیاز
بر سم عیادت متوجه باغ زاغان شده و چون به بارگاه همایون درآمد و آنحضرت دو سه روز بود که هیچ گونه گفت و شنود نمینمود و حلم
کرده و چون حضرت شیخ تشریف حضور ارزانی داشت آنحضرت چشم گشاده بر شیخ سلام کرد و جناب شیخ باحترام جواب فرمود
و پرسش نمود و دستهای مبارک برآورده و از حضرت بی نیاز صحت آنجناب مسألت نموده فاتحه خواندند و حضرت خاقانی
از حضرت شیخ چیزی طلبید و جناب شیخ دستار که بر فرق مبارک داشت از سر برگرفته پیش آنحضرت گذاشت و بیرون آمد
و تمام مرض و علت بیمن قدم حضرت ولایت منقبت زایل شده صبح صحت از مطلع مراد طلوع آغاز نهاد و ذات خورشید مثال
از حضیض اعتلال باوج اعتدال برآمد و جهانیان ببهجت پادشاه عالم شادمانی و خرم شدند و زنگ غم و غبار کدورت از
روی آینه دلها بصیقل عافیت آنحضرت زدوده گشت و شاهزادگان و ارکان دولت صدقها داده میگفتند نظم
شت ایزد که ذات خسرو عالمپناه ۱ در ضمان صحت است از فیض الطاف اله ۱ در ثنا فیض فلک شکرانه این مژده را ۱
سرها عالم علوی بر رسم مژده خواه ۱ سکه بنده از برافلاک فیروزی قبا ۲ می رباینده از سر خورشید فتونا کلاه ۱
ذکر رفتن جناب شیخ نور الدین المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری برسالت مملکت مصر در سال گذشته
گذشت که حضرت خاقان سعید مرتضی اعظم سید محمد رزمی را بمصر فرستاده و پادشاه مصر سلطان چقماق را از داعیه لباس
بیت الله الحرام اعلام داده و پادشاه مصر قبول کرد که هرگاه آنحضرت جامه کعبه ارسال نماید او را تمام آن مرام سعی و اهتمام
تمام فرماید و در نیوقت که آنحضرت از مرض چنان صعب صحت یافت پرتو آن نیت خیر بر ضمیر آفتاب تاثیر تافت و در آن

داد که امرا و عظام از اکابر ایام کسی انتخاب کرده که شایستگی رسالت مملکت مصر داشته باشد و کعبه را جامه تواند پوشانید و چون آن مطمح
نبود که برنیابت خانه آن کس برآید امرا و شورت نموده قرعه انتخاب بر ابرار افتاد و یافت که جناب ولایت انتساب شیخ
نور الدین محمد المرشدی و جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین محمد الابهری عازم ولایت مصر شوند و این معنی بعرض همایون رسانیده
استحسان داشت و فرمان اعلی نفاذ یافت که امرا شوند و اهتمام در باقی مهمات سرانجام نمودند و فرمت ... و بر حسب فرموده در دار العباده یزد جامه
کعبه ترتیب نمود و جواهر آورده بود نمودند و در خزانه عامره مضبوط بود و حضرت شیخ و مولوی تمام مهمات بر حسب الخواه ساخته روی براه
آورده شدند و آن مسافت دور و دراز بانداک فرصتی طی نمودند و چون خبر ورود ایشان بشام رسید امرا و آن مملکت شرایط تعظیم و تکریم
رسانیدند و در حوالی مصر سلطان چقماق بعضی ملوک را برسم استقبال پیش فرستاده و در روانی نجاب مستکلف فرود آوردند
و روز سیم بخدمت سلطان رفتند و سلطان ایشان را نیک ... احوال حضرت خاقان سعید پرسیده و نشان آنحضرت که بنام او بود
بتعظیم تمام طلبیده و آن را با اظهار بهجت بوسه نموده هر روز ... فوری برسم علوفه یومی مقرر فرموده و چون امرای مصر و شام را
ارادت و اعتقاد بخاندان حضرت صاحبقران و فرزندان کامیاب او هرگز واقع نمود و سلطان ایلچیان را طلبیده به اکرام
تمام نمود و این معنی بر خاطر امرا و کبار آن دیار بسیار دشوار آمد روزی سلطان ایلچیان را طلبیده و از مجلس پادشاه بیرون
آمده امرا را جیف دار السنه افواه افتاد که سلطان از فرستادن ایشان قرار داده و غوغا و ازدحام عوام بر وثاق ایلچیان رسیده اول
وجهات ایشان قدرت عام یافت و غارت شده و جامه کعبه هم بوده برسم تاراج رفت و سلطان چون این خبر استماع نمود
اضطراب عظیم فرموده و فرمود که فتنه انگیزان در دست ... سر از تن برکشیده و ایلچیان را عذرخواهی فراوان نموده جهت اظهار ایشان کوشید
یاد کرد که از این معنی خبر ندارم و صورت این بر لوح ضمیر نقش پذیر نبوده و ایلچیان را غفوری انجام فرموده اسباب راه حجاز
خوبتر ترتیب نموده و خاصگان همراه ایلچیان روان ساخته احکام بحکام حرمین شریفین صادر نموده بر تمامتر اصدار فرموده و ایلچیان
چون بدولت آن فرخنده مقام استسعاد یافته باهتمام حکام و خدام بیت الله الحرام جامه پوشانیده و کاری چنین بزرگ
در زمان حضرت خاقان سعید میسر شد که از سلاطین روزگار در زمان سابق کمتر کسی را دست داده باشد و جناب شیخ و حضرت مولوی
شرف حج و عمره و سایر مناسک دریافته و آداب آنحضرت بمقام بجا آورده عازم صوب خراسان شده و بدولت ملازمت حضرت
خاقان سعید رسیده و آنحضرت از احوال حرمین شریفین و قدس مبارک خلیل الرحمن بارک الله فیهما شرفا و عزا استفسار نمود
و در باره ایلچیان احسان و اکرام فرموده و درین اثنا عبد الملک امیر قشونی که بموجب فرمان همراه ایلچیان بجانب مصر رفته بود
نافرزانه تظلم نمود و نمود که حضرت شیخ و مولوی انعامی که پادشاه مصر کرم فرموده ما را بخش ننموده اند آنحضرت فرمود که دیوان قضیه
ایشان را پرسیده و چند روز در آن گفت و شنید گذرانیدند و عاقبت عبد الملک و قشونیان را خوشنود ساختند و ملایم مزاج همایون آمد
ذکر رفتن بحدود ولایت بلخ و فوت امیر فیروزشاه و امارت امیر سلطان شاه برلاس سابقا مذکور گشت که فرمان
همیون بسعی امیر فیروزشاه نفاذ یافت که مرتضی اعظم سید علاء الدین محمود جنابذی بولایت بلخ رفت و در مجلس یارلیغ

محمد جوکی که در آن ولایت بود تحقیق محاسبات می‌نمود و در آن زمان که حضرت خاقان سعید را سبب مرض رسید و اخبار به انواع در هر جا دویده
منتشر گردید میرزا محمد جوکی به عزیمت قدوم عازم دار السلطنه هرات شد نزدیک شهر به سمع شریف رسید که در زمان شدت مرض و صعوبت [illegible]
آنحضرت امیر جلال الدین فیروزشاه با گروه عظیم کوهرشاد آغا با میرزا علاء الدوله رجعت کرده این سخن بر خاطر میرزا جوکی [illegible] چون
ذات همایون بصحت [illegible] عافیت اتصاف یافت و شعاع آفتاب طلعت آنحضرت بار دیگر بر اطراف و اکناف کشور تافت و التفات
بمهمات ممالک فرموده و از احوال و اموال و ولایت استفسار نموده در آن هنگام سید علاء الدین محمود از تحقیق محاسبات فارغ شده همراه
بود میرزا محمد جوکی باتفاق امراء و وزراء سید علاء الدین را بمجلس همایون در آورده و فرزند او مثل [illegible] تصرف و تخفیف اموال کرده [illegible]
در آن ولایت [illegible] بموقف عرض رسانیده و نقل کلام تخفیفات [illegible] امیر جلال الدین فیروزشاه رسید و چون [illegible] امیر در آن ولایت
مطلق العنان بوده [illegible] در خزانه آن [illegible] را گرفته بوده و از جمله تخفیفات اموال دیوان مبلغها سر از گریبان [illegible]
برآورد چون حضرت خاقان سعید از [illegible] امیر جواب سخن پرسید امیر فیروزشاه را که در آئینه ضمیر صورت پذیر شده بود که این
سؤال و جواب از آنجناب نتوان پرسید در اثنای گفت و شنید برخواسته دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند
روز به دیوان نیامد و آنحضرت مولانا یعقوب پروانچی را که از [illegible] بسیار [illegible] پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از این جانب
واقع شده که سبب ملال امیر باشد اکنون اگر تو را چنین است که پادشاه را در میان سخن که گذشته از مجلس بتغیر بیرون رفته از روی [illegible]
پادشاهی و لباس سلطانی بر حذر باش سعع بر حذر باش که آشوب و بلا بیاید ا امیر فیروزشاه از خواب غفلت انتباه یافته
که تا آنحضرت را که پیش او فاخر و حکم او کوه گران سنگ بود [illegible] شده از جانب امیر [illegible] شده و بشنیدن پیغام [illegible]
در سال [illegible] کرده پشیمان شد اما از آنکه تغیر بود [illegible] ملال و اختلال احوال بر ضمیر امیر استیلا نموده امیر بر مرض گرفته ضعف قوی شد
و سر بر بالین ناتوانی نهاد شعر خوف های سلطان را ای جستن ا بجوی ناخوش باشد [illegible] ا و حضرت خاقان سعید چند [illegible]
عنایت فرموده [illegible] نموده و دلداری [illegible] بسیار [illegible] روز به روز [illegible] دمی [illegible] یافت و [illegible]
بعالم بقا رحلت نمود غفر الله له و در گنبد مدرسه که بعمارت عالی او در راه خیابان نزدیک پل انجیل ساخته بود مدفون شد [illegible]
جلال الدین فیروزشاه بصفات حمیده و خصال پسندیده موصوف بود و بصدق نیت و صفاء عقیدت مشهور و [illegible] اظهار [illegible]
و همیشه سرانجام مهمات سادات و علما و مشایخ و فقرا و ضعفا و رعایا و عامه برایا بر ذمت همت خود لازم شناخته و در رفاهیت
احوال این جماعت و فراغ رعیت و عمارت ولایت حسن کیاست و لطف سیاست مصروف ساخته و بسیار بقاع
خیر از مدارس و خوانق و رباط و حوض در هر ولایت و کشور بنیاد نهاده و با تمام رسانیده و بر آن اوقاف شایسته [illegible] انجرات [illegible]
گردانیده و هر که از جفای روزگار و فتنه زمانه خونخوار رنجی رسیده در آن عاطفت او زد اگرچه باکفی تهی چون چنار [illegible]
سرای دولت او نهاده با دامن و جیب پر زر سرخ [illegible] و اشراف ممالک [illegible] تخصیص [illegible]
چندان انعام و اکرام فرموده [illegible] بعد از فوت در آن نوع [illegible] و اطلاع [illegible] بر روح [illegible]

[illegible]

خازن غایب کرد و بر آن [illegible] کلام [illegible] بادار رسانیده شعر بگشت [illegible] جهان تخم نیکو نا بسیار ا که هرچه کاشته
عاقبت همان دروی ا و از حضرت امیر کبیر اولاد شایسته و فرزندان دانشمند مانده و اموال جهات و املاک فراوان و مستغلات
در تمام ولایت بسیار برداشت حضرت خاقان سعید عنایت فرموده رسم امارت دیوان اعلی [illegible] و مال که در تمام
ممالک مفوض بجانب امیر فیروزشاه بود بولد رشید او امیر نظام الدین احمد تفویض نمود و دیگر فرزند ارجمند او امیر غیاث الدین
سلطان حسین [illegible] از این بچند سال در کمال جاه و جلال بامارت دیوان شاهزاده عالمیان میرزا علاء الدوله معین بود و در این
اثنا یکی از خزینه داران که محافظت گنجهای جهان و حصار [illegible] را لاین تعبیه اختیار و اقتدار ایشان بود یکی از محصلان
خود را [illegible] زده او پیش امیر نظام الدین احمد آمده خبر داد که خازنان بطریق خاینان در خزاین [illegible] درازی و جرم
گذاری کرده اند و زر بسیار بیرون برده و حالا در فلان وثاق در میان عرض مبلغی خطیر مخزون است امیر احمد این سخن را بموقف
عرض رسانیده و کسان بطلب مبلغ دوانیده وجه کرامند پیدا شد و آنحضرت اکثر خازنان را بند فرموده فرمان همایون
نفاذ یافت که عرض خزانه کنند امرا و اعیان باتفاق وزرا و [illegible] بعرض خزانه اشتغال نمودند و در تحقیق و تفحص آن اهتمام تمام فرمودند
خبط و خیانت بسیار از آن جماعت ظاهر و آشکار شد و چون امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه بعالم بقا
رفته بودند و پسران ایشان امیر غیاث الدین شیخ ابو الفضل و امیر نظام الدین احمد اگرچه بمنصب پدران و مرتبه دیوان اشتغال می‌نمودند
اما بغایت نوجوان بودند ع بس طرفه عجب لازم ایام شباب است ا حضرت خاقان سعید امیر سیف الدین سلطانشاه برلاس را
که در آن زمان در اردوی همایون برلاس کسی از او بزرگتر و افضل نبود امیر دیوان فرموده تدبیر مهمات دیوان و ضبط امور سلطنت بکفایت او باز
گذاشت بقیه قضیه سفر دریا و رسیدن بهرموز بعنایت حق تعالی قضیه سرگذشت دریا باین جا رسیده بود که ملال
قوم قوم در آن شناور دریا غرقه غرور نموده چند روز دیگر کشتی در دریا بود و شقیقه آمده لنگر انداخت و کشتی را که از جهت طوفان نقصان یافته
بود مرمت ساختند و باز کشتی [illegible] و روان شد نظم بسته بزنجیر سلسل دراز ا بحر روان گشته و زنجیر باز ا بر پر و بال [illegible] سینه ها
خیمه زده [illegible] اوج [illegible] ا مرغ [illegible] پر ا همچو کلنگان بهوا سرفراز ا پر چاهل [illegible] کرده باز ا
تخته شده [illegible] معظم درست ا [illegible] تخته [illegible] ا و کشتی از شقیقه روان شده به بندر هرموز آمده یک روز [illegible]
و در آن اثنا شبی چنان گرم گشت که هنگام صبح گویی اتمان آتش در زمین می‌افروخت و از گرمی هوا مرغ تیز پر در اوج هوا و ماهی در
قعر دریا می‌سوخت صبح از آن [illegible] نفس [illegible] فرو رفته و از شعله خورشید آتش در عالم گرفته جهان از تاب حرارت آفتاب خیال [illegible]
شب را [illegible] بخواب [illegible] صبح از بیم گرما روز شب را بچراغ [illegible] هر چند مرغ که بر درختان از فاخته و قمری و زاغ
و کنجشک و غیر آن آشیان داشتند همه مرده در پای درختان افتاده بودند و باطلاقی این سخن [illegible] بیت زاتش [illegible]
گرسنه و بیوه پز ا جبل و کنجشک شده خشک مغز ا بر سر هر شاخ ز گرما و گرم ا مرغ شده پخته چو حلوای نرم ا و از هرموز خیمه بازگشتی
روان شده و در روز دهم ماه صفر روز [illegible] بشهر هرموز رسیده و از بندر تا هرموز [illegible] و پنج روز آمده و در این روز [illegible]

هرات از غرایب کرامات صورتی عجیب روی نموده و آنچنان است که حضرت شیخ الاسلام قدوة ارباب الکشف والالهام مظهر
عنایات الملک الاکبر بهاء الحقیقة والدین شیخ عمر قدس سره در همین روز چاشتگاه از قریه جغاره که مسکن آنحضرت بود بجهت ادای
صلوة جمعه عزیمت شهر نمود در اثنای راه ناگاه از جناب مخدومی اخوی مولانا شریف الدین عبد القهار استفسار نمود که از حال مولانا
عبد الرزاق چه خبر است برادر عرضه داشتند که مدت سه سال میشود که از او اثر و خبری پیدا نیست حضرت شیخ فرمود که ظاهرا بهرموز رسید
و جناب اخوی این معنی در قلم آورده بود فقیر نیز بهرموز که رسید تاریخ آن ثبت نموده و چون بعزت برادر مشرف گردید این دو تاریخ
با هم وزن نموده موافق افتاد **نظم** صدق و دین پیمبر بعزت داور ۞ اگر چه نقل کنند از زمان کن باور ۞ و از انواع امداد و معاونت که از
حضرت ارشاد منزلت در این سفر خطیر این فقیر حقیر رسید زیادت از تحریر و تقریر است و تفصیل آن شاید که سبب حیرت انظار
منکران گردد و موجب شقاوت ایشان شود **مصراع** هر کس که کار داشت در انکار ماند ۞ و در هرموز خبر ضعف مزاج همایون حضرت
خاقان سعید رسید و اطراف ممالک عراق و فارس و سواحل دریا بار از نهب و یغما چون بیشه پر شیر شد و تجار اقالیم عالم که در آن بندر
معظم بودند از روی اضطرار توقف نمودند فقیر هم از این جهت روزی چند در آن بندر با احتیاط ماند تا خبر صحت ذات همایون
صفات از اخبار واقع و روایات از صحت پیوست و فقیر از راه سینه و لار بیرون آمده اسب ضعیف بر کوه و دشت
بقصبه بزرگ رسید و آنجا چندان توقف نمود که قاصدان [illegible] که بر سر راه نمی فرستاده بودند بازگشت نمودند
مضمون آنکه حکام و عمال ولایات ملوک ایشان را [illegible] فقیر از مال هندوستان [illegible]
فقیر و چهار پایان ایلچیان تسلیم نمایند و از بزرگ براه سیمند و فرقان اسب ضعیف [illegible] روان شده و لایت کرمان آمده سعادت
زیارت حضرت شاه نعمت الله ولی [illegible] دریافت [illegible]
هول و هراس [illegible] نموده در قریه [illegible] دولت ملازمت شیخ بزرگوار [illegible] مولانا شمس الدین محمد الحاجی [illegible] حضرت شیخ
بهاء الدین عمر [illegible] زیارت انبیا علیهم السلام [illegible]
آنجناب بهرات رسید [illegible] کرمان آمد [illegible] حاجی محمد از جانب فقیر [illegible]
هندوستان [illegible] کرمان [illegible] رسالت نموده در مزاج همایون حضرت خاقان سعید تاثیر افتاده امیر جلال الدین
هرات [illegible] کشیده چون در کرمان [illegible] بر سر دیوان پرسیده که [illegible]
فتح خان [illegible] شده باشد فقیر گفت [illegible] هزار دینار گفت [illegible] هزار دینار
[illegible] هزار دینار [illegible] ده هزار دینار [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
این حساب [illegible] آنحضرت در برابر [illegible] هزار دینار [illegible] سکه و خطبه [illegible]
[illegible] انحضرت [illegible] هزار دینار در خزانه باشد فالحمد فقیر از راه بیابان [illegible]
بولایت قهستان معاودت نموده [illegible] رمضان بدار السلطنه هرات رسید [illegible]

[illegible]

و شکایت محنت سفرها و هجران و حکایت فرقت اخوان و خلان بر زبان نمی آرم **شعر** شکایت شب هجران فروگذاشته به ۞
بشکر آنکه برافکنده پرده از روز وصال ۞ و روز دیگر در بارگاه اعلی بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شده و آنچه در آن [illegible]
سرگذشت [illegible] احوال ولایات و سرگذشت دریا و کشتی و
حکایات [illegible] رسانیده و ایلچیان خواجه محمد و خواجه جمال الدین بوسیله امرای عظام به پایه سریر اعلی رسیده
[illegible] زمین بوس [illegible] هر گونه پیلاک و سنه [illegible] با قوت و دو اشتر بار عطر [illegible]
هندی [illegible] ایلچی دیو رای [illegible] آمده
و ایلچی [illegible] دو نوبت به درگاه سلاطین پناه [illegible] و در مجلس همایون [illegible] حضرت چند نوبت
در حضور [illegible] لطف [illegible] احوال آن
[illegible] و دریا [illegible] و آنچه [illegible] و ایلچیان [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] پادشاهانه [illegible] معاودت فرموده [illegible]
[illegible] هزار دینار [illegible] هرموز [illegible]
و فتح خان [illegible] سلطان فیروز شاه [illegible] خواجه جمال الدین [illegible] مضمون آنکه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] هندوستان [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] این ضعیف نحیف [illegible]
[illegible] سلطنت نشان [illegible] سلاطین پناه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] **مصراع** [illegible] ۞ حضرت خاقان سعید به پادشاه [illegible]
[illegible] فتح خان از فرزندان سلطان فیروز شاه [illegible]
[illegible] همراه [illegible] ولایت [illegible]
سلطنت نشانند **شعر** شاه [illegible] در جهان پادشاه [illegible] باشد ۞ و مولانا اعظم [illegible]
معین گشت و برای مولانا انعام [illegible] پادشاه [illegible] و مولانا [illegible]
روانه شده [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] ولایت هرموز [illegible] فقیر [illegible]
آنحضرت [illegible] هرموز [illegible] خواجه محمد [illegible]
[illegible] هرموز [illegible]
[illegible] خواجه محمد [illegible]
عالم [illegible] پادشاه و امرا در میان آمده که [illegible]

نموده محصل سخن آنکه ما را چندان مجال کرم فرمای که صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی نمائیم بهر چه حکم شود در مقام سرانجام آن آئیم
و چون استرضا و تفریح سر براه جنبش و عطف طرف مصوب مرتع و سنه عشر و صد طاق کلمن فرستاده و حاجی یوسف همراهان او را
همراه و خواص هر جا چیزی داده و همه مضبوط جهات رسیده و خبر حاجی یوسف را که از هر سوز بازنگاه بود بحضرت اعلی نموده موافق خاطر
خطیر آمد و معمول از ارباب الالباب طلوبا بالهام حسن مآب آنکه در داستان سفر هندستان هر چند با اطناب کشیده و چه در ورا از
انجامید بچشم عجب نظر نفرمایند و در تفصیل حکایات و تطویل عبارات اشارت المامور معذور را اعتبار نمایند ع من المشکرم
اگر چند که من میگویم ؛ و درین سال از معظم وقایع وفات شاهزاده سلطان محمد جوکی بهادر است و شرح آن چنان است که شاهزاده
عالی گهر پسر کهتر حضرت خاقان سعید بود و آثار شجاعت و انوار نجابت در جبین مبین او واضح و لایح مینمود و دلایل جهانگشائی و مخایل
فرمانروائی هم در زمان صبی و اوان نشو و نما از نسیم لب تبسم شمایل او مشام جان پیر رسیده و چشم سلطنت نور دولت در چهره او مشاهده
مینمود و بلبان اقبال چون از روضه اقبال باوج جوزا و مصاعد استقلال ارتفاع یافت و فروغ مردانگی پرتو فرزانگی چون خورشید انور
بر اطراف هفت کشور تافت مغز تیرش خون از چشم فلک گشاده و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهاده و شاهزاده جوکی
در حضرت حضرت خاقان سعید بود و بسعادت ملازمت آنحضرت مداومت مینمود و آنحضرت غایت کمال شفقت حال او
داشت اما بانوی کبری گوهرشاد آغا که والده او بود مزاج حضرت اعلی را بحال او متغیر داشت و در تقبیح احوال او تکبر کشیده و دامن
عفو بر زلت او می پوشید و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف که پسران برادران شاهزاده بودند در دیوان حکومت و ... من
تمام نموده شاهزاده سلطان و مستقر در دیوان اعلی مرض مستولی گشت نمود و عنان ضبط امور و زمام مصالح جمهور در قبضه اقتدار او نموده
امنوده و حالت شاهزاده را بستوه آورده غیرت جبلی بر تقدیر انسانی کشیده که مزاج او با ملاحظت ... قهر گردیده و مرض قوت
گرفته طبیعت ضعیف شد و شاهزاده از غایت غیرت با وجود ضعف قوی در هیچ مقام آرام نمی نمود و دایم در محفه نشسته در اطراف خراسان
سیر میفرمود تا در نواحی ولایت سرخس مرغ روحش از قفس تن پرواز کرده با عنبر بستان گلشن بهشت همساز شده و حضرت خاقان
سعید از استماع واقعه این اثال و محزون گشته و انموده و اضطراب نمود و عاقبت دست وقار از دامن صبر ... انا لله و انا الیه راجعون
اسنودار فرمود و نعش شاهزاده مرحوم را آورده در گنبد مدرسه که خواجه میرزا بایسنغر بود مدفون شد و آنحضرت تعزیت جهت و عزا
بسزا داشت و از او دو پسر یادگار ماند محمد قاسم میرزا و ابا بکر میرزا که سیورغال او بود میان برادران منقسم گشت و شرح حال
او علی فرایض الله تعالی انف مایبت **وقایع سنه تسع و اربعین و ثمان مائه ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و فارس**
در حکایات سنه ست و اربعین مذکور است که شاهزاده قطب الدوله والدین سلطان محمد بموجب فرمان اعلی ایوان عازم ملک
عراق شده و تمام حکام آن نواحی خود آمده یا زر مزان فرستادند و تحفه و پیشکش بموقف عرض رسانیده جبین طاعت
بر زمین ضراعت نهادند مگر امیر حاجی حسین و امیر بابا حاجی همدانی که سر از ربقه طاعت داری و گردن از طوق فرمانبرداری
برتافت و روی از طریق وفاق بمضیق نفاق آورد و بیان این سخن چنان است که شاهزاده چون در حد عراق تمکن



یافت انوار ... هرات آفتاب موافق ظفر پیکر بر اطراف و جوانب آن کشور تافت حکم سلطنت با حضار امیر حاجی حسین همدانی نافذ شد و هر چند از
جانب او تهمت خلاف میدید و سهو و نفاق می ورزید شاهزاده بر حسب کلام الخلوق حسن الخلق و طب اواق ... مظهور رسید
لیکن **شعر** درخت تخم هم تخم آورد بار ؛ اگر چه وهی آب شکر ؛ امیر حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرای شاهزاده پیش او روند تا در تلافی
ایشان تلافی مافات کرده بدولت حضرت مستسعد گردد شاهزاده ملتمس او را به دل داشته امرا را ارسال فرمود و او بر آن وعده نیز وفا ننمود
و بنیاد کار بر شعبده بازی و صنعت پردازی نهاد **شعر** مقبل کان رهنمای حیله اوست ؛ آن نه عقلست کان عقیله اوست ؛
و یکی از معتمدان او را ز فرستاد این معنی بر خواند **شعر** هرگز نشود مردم مدبر مقبل ؛ مقبل نشود مردم مدبر مشکل ؛ او صدف
حالش رهنمون کرده لطفای خبث و فلوس مغشوش بدرگاه شاهزاده شتافت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت
و امیر حاجی حسین امرای شاهزاده را که بجهت تلافی جرایم خود استمالت نموده بود در قلعه همدان بند فرموده و نمیدانست که **شعر**
مرد زنده دو تنی افتند بخاک ؛ او دو تیغ ... از چه باک ؛ با وجود چنین گناه که از جانب امیر حاجی حسین بظهور آمد شاهزاده
از آنجا که کمال مروت و سماحت طبیعت او بود عنان عزیمت جانب همدان را رخصت منشور ساخت قاصر نظران حمل بر آن نماید
که شاید شاهزاده طمع در استخلاص همدان واقع باشد و دیگر توجه لشکر بعراق دیاره و چاره موجب استیصال و ادبار امیر حاجی حسین شود
و تعلق خاندان او ویران گردد **شعر** هر شاخ پایدار که از نوبت سر کشد ؛ شکن بدست خویش که آهم شکست نیست ؛ اما چون
صورت فریب خداع او در ضمیر منیر شاهزاده انطباع یافت و پرتو حیله و مکرش در آینه خاطر خطیر منعکس شد شاهزاده
قیام برفع شر او واجب دیده و رایات جهانگشای بر اقامت لشکر نموده متوجه گردیده و هنگام استوا که خورشید انوار بر وسط السما
و اوج اعتدال بود و کوکب اقبال بر ذروه جلال استقبال میزد شاهزاده بعطف عنان بصوب استیصال او فرمود و امیر حاجی حسین
بجلادت خود مستظهر بوده از غایت غرارت جسارت نموده با گروه انبوه در کمال قوت و شکوه از مسافت دور تاختن
آورد و بی توقف بمقابله و مقاتله درآمده حمله بر داعیان ... اگر که شاهزاده بود ... جماعت حالت من مقامات کار ... و دغا
امور ... شاهزاده ... **شعر** والنجم تصغر فی الابصار رؤیته ؛ والذنب للطرف لا للنجم فی الصغر ؛ شاهزاده بعون عنایت
الهی و قوت دولت پادشاهی با جمعی از یکجهتان خواص که بمزید اخلاص اختصاص داشتند با آنکه لشکری از دو طرف جوانب
بهم پیوستند در برابر امیر حاجی حسین حمله آورد و چون شهسوار پر دل پیروز جنگ آفتاب تیغ کشید و بجانب او تاخت صولت عنایت
الهی و صدمه حمله پادشاهی تزلزل در ارکان اساس شوکت او انداخت **بیت** همی تیغ با آب از سر گذشته ؛ ز سر تا همه
دشت گشته چو پشته ؛ علم ها نصرت در آن روز ... ؛ ابواب الفتح ... انا فتحنا ؛ هنوز ساعتی نگذشته بود که فتح و اقبال بنود
و امیر حاجی حسین بمطابق الفرار مما لا یطاق بر کره و بار بست و برابر الفرار فی وقته ظفر سراسیمه و مضطر بیرون رفت نصرت
اعلام شاهی و نصرت چمن ظل الهی طلیعه افروز شد عقیق کامرانی از معدن مجالس چهره خاکی و غنچه جهانگشا در باغچه
شکوه جلالش نافه گشائی گشت **شعر** از نکهت نسیم ظفر ... ؛ بشکفت گل فتح و نسیم ظفر آمد ؛ و جمع لشکر همدان را

و گریزان شده و فحوای «سیهزم الجمع و یولون الدبر» صورت حال ایشان گشت و هزبران سپاه سلطانی آن روباه صفتان را از بر ساخته
و یک یک را کالعهن المنفوش بر خاک مذلت انداختند و امیر حاجی حسین مخذول با جمعی مخذول بقلعه همدان رسیده و از اهل قلعه
امید فتح الباب میداشت رد پر نشستند و در قلعه بر روی او نگشادند و از مقام [illegible] ماند و در [illegible] افسوس گریبان [illegible]
کوه و بیابان بیرون ماند و اهل قلعه که در بارگاه حضرت شاهزاده نایره شوق میافروختند دیده امید بر راه انتظار روا داشته و چون
شاهزاده گردند که از آنجا رخت گردد ادبار بر [illegible] خاک را امیر حاجی حسین [illegible] و آب حضرت [illegible] دست از [illegible]
نشست و از شرر شرار و کم در آن جا [illegible] فروخته بود [illegible] نهاد [illegible] امید استخلاص شده شکر الهی بجای آورده
و اولاد شاهزاده را که در قلعه محبوس بودند باعزاز تمام از حبس بیرون آورده کلید قلعه بایشان تسلیم نمودند نظم کلید در بسته تو تا
جهان را سپهر خجسته تو تا ه و چه کس از چنگ صفتان رزم آهنگ در [illegible] او را بچنگ آورده و بحضرت شاهزاده رسانیدند
و حکم شد که او را [illegible] رکاب [illegible] شتاب بود و [illegible] هم در موضع چهار باغ همدان هم بر آن وضع خاص که
برادر کشته بود امیر حاجی حسین را قصاص نمود و سر حدیث نبوی علیه السلام که «من حفر بئرا لاخیه وقع فیه» [illegible] اولو الابصار گشت
ع که واجب شد طبیعت را مکافات ه و حضرت خاقان سعید چون شرح این احوال شنید بواسطه [illegible] امیر حاجی حسن
و پیران او از این حرکت شاهزاده [illegible] بود [illegible] شاهزاده فرمود [illegible] نمود و فرمود که [illegible]
شرح آن [illegible] بر اعلی نمودن مناسب بود و چون [illegible] بدرگاه عالیجاه [illegible] فرستاد و [illegible]
[illegible] برانگیخته خاطر همایون از طرف شاهزاده [illegible] و چون مملکت همدان شاهزاده [illegible] شده آوازه آن فتح
در اطراف ممالک عراق و فارس و آوازه [illegible] مشهور گشت سرداران ممالک آفاق و گردنکشان فارس و عراق روی امید بدرگاه پادشاه
آورده شد و آیین سلطنت و قوانین مملکت و کمال اقبال و غایت عظمت و جلال بوجهی روی نمود که [illegible] با سپهر برین
پهلوی بود و در [illegible] جلال او [illegible] بود و خورشید [illegible] ممالک شرق و غرب [illegible] سلوک داری او پای افتخار
بر سر افلاک می‌نهاد و نواب شاهزاده با [illegible] امکان حصول [illegible] بهر بهانه از رعیت [illegible] سلطنت مینمود [illegible]
موجب [illegible] حیران بوده [illegible] و ولایات [illegible] نمود و [illegible] در [illegible] بود و فتنه انگیزان فارس و عراق
و [illegible] ممالک آفاق که در درگاه شاهزاده [illegible] آن [illegible] ساخته بودند اخبار [illegible] مزاج همایون
[illegible] نقل مینمودند و [illegible] چنان بود که مزاج آنحضرت از منهاج اعتدال [illegible] نموده [illegible]
[illegible] حال [illegible] و امرای شاهزاده [illegible] با تفاق [illegible] رسانیدند
[illegible] آن تخت اصفهان است [illegible] امیر سعادت [illegible] شاه [illegible] و [illegible] کسی [illegible]
ملک صاحب [illegible] و [illegible] اصفهان [illegible] شاهزاده معظم [illegible]
این [illegible] موجب آن شد که شاهزاده عزم تسخیر مملکت اصفهان جزم فرمود ع [illegible]

ذکر توجه میرزا سلطان محمد بجانب اصفهان و از آنجا بشیراز میرزا سلطان محمد چون خبر ضعف حضرت خاقان سعید
شنید و [illegible] مزاج همایون با اوصاف [illegible] سپاه تسخیر مملکت اصفهان را پیش نهاد همت عالی ساخت
و [illegible] اصفهان [illegible] بجانب اصفهان تاخت و امیر سعادت را [illegible] آنجا بود گرفته بند فرموده [illegible]
ضبط نموده اموال بسیار در قبضه [illegible] سعع قرار در کف آزاده کان نگیرد مال ه هر چه [illegible]
بدست آورده همه را بر لشکر قسمت نموده [illegible] آن [illegible] اعیان اصفهان [illegible] نموده و همین [illegible]
خرم و خوشدل بوده و چون [illegible] جهانگشای [illegible] فرمان روائی [illegible] مملکت تسخیر نمود میرزا سلطان محمد
تسخیر مملکت اصفهان که [illegible] جهان [illegible] شعر هر روز در دو [illegible]
نادر [illegible] زده ه [illegible] بر کنگره قصر اعلی [illegible] رایت عزیمت بصوب مملکت فارس برافراخت
و از ولایت اصفهان [illegible] لشکر [illegible] پیاده و سوار [illegible] شیراز
[illegible] و چون آوازه عزیمت شیراز [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] اطراف شهر و حصار
[illegible] ضبط فرموده [illegible] اصفهان [illegible] السلطنه هرات فرستاد و صورت [illegible] میرزا سلطان محمد
چون [illegible] شیراز رسیده شهر و اطراف [illegible] تسخیر [illegible] ع تسخیر [illegible] فارس آن
دانست ه [illegible] این اخبار [illegible] فارس بخراسان برسید حضرت خاقان سعید بجانب
ضعیف و نحیف [illegible] بر طلعت همایون [illegible] آنحضرت بر
راه عراق فرماید و [illegible] بزرگ [illegible] اصفهان [illegible] شیراز [illegible] الملکوت
بموجب [illegible] باقی [illegible] چنان [illegible] بود که آنحضرت [illegible] رضوان [illegible]
سعع پس کی [illegible] چون کند ه و آنحضرت [illegible] سلطنت [illegible] با وجود ظهور ضعف و فتور [illegible]
عزیمت بصوب عراق برافراشت وقایع سنه خمسین و ثمانمائه ذکر نهضت سلطان آفاق بصوب مملکت عراق
حضرت خاقان سعید چون خبر [illegible] سلطان محمد شنید و بسمع همایون رسید که پادشاهزاده راه فتنه [illegible]
و [illegible] خطر [illegible] چنانچه [illegible] کلمات سابق [illegible] آنحضرت [illegible]
پادشاهانه و عزیمت خسروانه [illegible] فرمان [illegible] ممالک [illegible]
ولایات [illegible] عساکر [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] آفتاب [illegible] رایات نصرت آیات
[illegible] آفتاب سعادت و اقبال [illegible] ماه [illegible] و جلال [illegible] سلطان ممالک جهان و خاقان عالم و عالمیان
[illegible] سکندر [illegible] جهان [illegible] خورشید [illegible]

شعر فروزنده تاج و تخت کیان / فرازنده اختر کاویان / از دار السلطنه هرات نهضت فرمود **بیت** برآمد ز خراسان چو آفتاب
از شرق / عراق را ز فروغش بسیط پر اشراق / شهنشهی که بود از غلامانش / مجره را بود انگشت یک حلقه نطاق / شاه دوران
شاهنشاهی تا ایوان کیوان افراشته و صورت حضرت برایت پادشاهی و جهان پناهی نگاشته ایچه چتر آسمان آسایش و اکبر
مهر خورشید و گوهر تاج سعادت سیمایش نور بخش افسر جمشید پرچم علم منصورش طره عنبرفشان حور و غرو کوس ... از
یوم ... فی الصور و با آنکه درین سال عارضه ضعف قوی مزاج همایون را عارض شده بود و احاطت عناصر که حساب ...
ابدان و سر چه ... ب فرح و تفصیل تن اقلیم ایشان است و انتظام صور و اشکال مختلف و انتظام اجزاء موقوف ...
چندگاه از اوج اعتدال بحضیض اختلال آمده و باز ذات ملک صفات از مقام انحطاط علت بصاحت صحت ارتقا نموده
اما اثر ضعف قوی از جبین مبین روشن و پیدا بود و آنحضرت با وجود اثر ضعف علالت عزم بود در ایت همایون
بیوستن جمشید و آئین فریدون نهضت فرمود و میرزا علاء الدوله را در هرات قایم مقام گذاشت و امیر شمس الدین محمد صوفی ترخان را
در دیوان بر رسم امارت باز داشت و چون موکب منصور جلکه نیشابور رسید ایلچی میرزا جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان
باردوی همایون آمد و پیشکشهای پادشاهانه بوسیله ارکان عظام بموقف عرض رسانیده و نامه گذرانید و عرضه داشت که امیر جهانشاه
عرضه میدارد که من چو ذره اگر مقدار بودم آفتاب عنایت آنحضرت مرا از خاک برداشت و رایت دولت مرا
بحسن تربیت تا سپهر برین برافراشت و امروز بمن عنایت آنحضرت فرماندهای صد هزار سوارم و مجموع خود را از سلک
بندگان منتظم میدارم و امید دارم که بدستور معهود چشم عنایت و بنده نوازی دریغ ندارند **شعر** بنده حسن لهجه زبان گفت که
بنده توام / تو بزبان خود بگو بنده نواز کیستی / آنحضرت ایلچی را عنایت فرموده و رعایت نموده اجازت مراجعت
ارزانی داشت و مولانا اعظم جلال الاسلام سید بادکه در مجلس همایون بجای منصب امامت آنحضرت ... و کرم بود بر رسالت
ولایت گیلان تعیین نمود که امیر سید ناصر کیا پادشاه جلده لاهیجان و منظم گیلان در وقتی که امیر ... از جانب میرزا سلطان محمد
قصد تسخیر قلعه سلطانیه کرده بود امیر ناصر کیا جمعی دلاوران از ولایت گیلان بمدد او و سلطانیه ارسال نموده و آن شکوه فرتی
سراق مزاج همایون آمد و چون مولانا جلال الاسلام مشهور بقاضی محمد تا شهر لاهیجان رسید امیر سید ناصر کیا با تعظیمات آنحضرت
مباهات نموده ... رعایت تمام فرموده و فرمود که من این شکوه بنده گیا باتفاق امیر محمد رشتی بظهور آورده ام اگر آنحضرت
عنایت فرموده کسی از جهت مخالفت امیر محمد نامزد جانب ولایت او فرمایند حاکمه مولانا جلال الاسلام بازگشته در قصبه سمنان
بملازمت حضرت اعلی رسید و ملتمس امیر ناصر کیا را در باب امیر محمد بموقف عرض رسانید آنحضرت حاوی اوراق عبد الرزاق
ابن اسحق را که در مجلس اعلی حاضر بود برسالت ولایت گیلان تعیین فرمود و همین عنایت الهی و قوت دولت پادشاهی
هم نگوزشت ام نگواه / و رایات نصرت آیات و اعلام ظفر اعلام تا ملک ری در هیچ مقام توقف و آرام نفرمود در تمام راه مزارات
مشایخ و اهل الله قدس الله ... اروا حهم رفته شرایط زیارت بجا آورد و از همایون فیض بخش ... فاتح بش یعنی

... مشایخ ...

اردوی حضرت اولیا اقتباس انوار هدایت و التماس آثار فتح و نصرت نمود و رای جهان آرا چنان اقتضا فرمود که امیر مظفر الدین
سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر غیاث الدین شیخ ابو الفضل کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد بیرم شغلاوی
پیشتر روان شده در اردوی همایون تا نیمه راه شیراز بموضع گناباد رسیده میرزا سلطان محمد چون از وصول موکب منصور وقوف یافت
ترک محاصره شیراز گرفته عنان عجز و انکسار بصوب فرار برتافت و حکمه مال و احمال و اثقال گذاشته و دست تصرف از نعمت
جهات باز داشته با معدودی چند از معتمدان و روی بوشان از طرف لرستان بیرون رفت و الحق هرچند او را مجال
جدال و طاقت مقاومت نبود ادب جانب پدر بزرگوار و خاقان کامکار رعایت نمود رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره
حضرت خاقان سعید مظفر و منصور بسعادت و دولت فرموده باصفهان آمد و جماعت سادات و رؤسا که مهمات استدعا شاهزاده
نموده بودند همه را تنبیه ساخت و در عراق بر ساده او واسطه شهر بیضا [illegible] اکثر ایشان بقتل آمدند و مولانا اعظم جامع کنوز الحکم مولانا
شرف الدین علی الیزدی که میرزا سلطان محمد او را در مقام ... احترام با خود میداشت ... شرف رسیده بود که حضرت
مولوی بر شاهزاده میخواند که **شعر** پر فروغ اختر بخت تو فرو جوانی / آن به که پر نوبت خود با جوانی دهی / و سکه که آنحضرت
بعراق نخواهد آمد حضرت اعلی مولوی را استحضار نموده استفسار فرمود که تو از کجا میگفتی که من باین طرف نخواهم آمد مولانا گفت
شاهزاده نهالیست در چمن سلطنت بکمال اعتدال رسیده و اختری از مطلع دولت و اقبال طلوع کرده و باوج جاه برآمده
قیاس کردم که چنین سروی را از پای در نیاورند و چنین ماهی را بمحاق احتراق مبتلا نگنند و اکثر شوخی و سرکشی کند التفات
نخواهند نمود و اما اینکه این سخن را از احکام نجوم و غیر آن از علوم گفته باشم معاذ الله نگفته ام و اگر کسی خلاف این سخن بسمع همایون
رسانیده باشد **ع** نقش بیشه که آنرا بدروغ ماکو بسته اند / میرزا عبد اللطیف در مجلس اعلی مولانا را بسخنان ناسزا برنجاند
و آنحضرت مولوی را بمیرزا عبد اللطیف سپرد و شاهزاده حسن تدبیر بعمل ... تقریر ... را او از آن گرداب
بساحل نجات رسانیده و همراه کوچیان بجانب هرات روانه گردانید **شعر** اگر تیغ عالم بجنبد ز جای / نبرد رگی
تا نخواهد خدای / حضرت خاقان سعید قشلاق در ... و ری ... فرموده تتمه ماه صیام در انتقام با داد طاعت و قضای
واجبات قیام نمود و چون هلال عید از افق بخت سعید جمال جهان آرا بجانبیان نمود و دست عنایت از نیا ابواب
سعادت ... بر روی ارباب دولت گشود آنحضرت خاطر همایون از جشن عید و آداب آن روز سعید فارغ
ساخت و پرتو التفات بر تدبیر مصالح ممالک انداخت و متوجه بود که حضرت شیخ عبد الوهاب ... از جانب ...
شرف ... باردوی همایون آمده مطالبه وجه ... آن بقاع مبارک نمود و در ... رای عالم آرای حضرت اعلی
سبل آن نمود که ... اطراف مصر ارسال فرماید و از وصول موکب آفتاب اشراق بممالک عراق اعلام نماید و حاصل
... را بانجا رسانند و مجدداً احوال انقیادات ... و حاوی اوراق که از رسالت گیلان بازآمده بود
حضرت اعلی حکم فرمود که برسالت جانب مصر عزیمت نماید و شان همایون متکفل ساخته ایام باتمام آن مراد

قیام نمود سعی در کردن بر مراد ما کجا دارد مدار ۞ و چون مملکت مصر نسبت با سایر ممالک مسالک متابعت و انقیاد

حضرت هم‌عنان نبود و از سلاطین آنجا تا زمان سلطان چقماق کسی اظهار ارادت و اعتقاد نسبت بحضرت خاقان سعید

و چون سلطان چقماق امیر … را فرستاده بحقیقت راه آن مملکت بر اعیان این جوانب گشاده و چند نوبت ایلچیان آن

حضرت رفتند و بر حسب ارادت باز آمدند درین حین که سلطان آفاق بممالک عراق نهضت فرمود و رایات ملک‌گشای

مهمات فارس و عراق نمود آنحضرت را میل آن شد که قاصدی بجانب مصر روان فرماید و از نهضت رایات همایون

اعلام نماید و آنحضرت را در تحریر نشان سلطان مصر رعایت ناموس سلطنت و ملاحظه قانون محبت و مودت اهتمام تمام بود

نخست میل نمود که صورت نشان به ترکی و پارسی نویسند و از راه احتیاط نموده بموقف عرض رسانند و آنرا در بارگاه

همایون آوردند در حضور امراء و وزراء و افاضل و موالی و اهالی خوانده مضمون آنرا باز نمایند اگر محل … باشد تغیر کرده

هر نوع که قرار یابد منشی تحریر نماید و چون مکمل شود آنحضرت مهر بر روی نشان فرماید و چون این نوع احتیاط در نشان مصر واقع بود

قلم شکسته‌رقم میل آن نمود که چشمه نوشتن دوات را … نشان مصری … بیان … سازد و موسی … آثار

ید بیضا … جامع این نامه و صورت نشان این است مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم شاهرخ بهادر الی

المقام العالی الاشرف الاعظم الامجدی … العالم العامل العادل الباذل الملک الظاهر جقماق …

… و رفع فوق الفرقدین شانه نحمد الله الذی … علی وجنات الکاینات …

… صنوف المکنونات یکرم عباده بمواهب الحسنات و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات

… بالمعجزات الباهرات و علی آله و اصحابه النجوم الزاهرات … فنون التحیات الزاکیات

والتسلیمات الوافیات من فرط المودة والاتحاد وکمال المحبة والوداد شعر … الشوق … ۞ … لسان

… ۞ … الرایات المنصورة الآیات … الاعلام المنصورة … بضبط ممالک العراق و …

… الاشتیاق … الاستعلام … الاستخبار … سعادات … ثم … نعلم …

… الحرمین الشریفین زادها الله تعالی … فی ممالک المحروسة … فی کل سنة … الحجاز …

… الاحیان … الی … بما علی ذلک ارسلنا الیکم المولی الاعظم الفاضل

… الملة والدین عبدالرزاق … الله تعالی علی مدارج الاستحقاق … قاضی … حضرت

… اهل الحرمین الشریفین ان … المولی المرسل … ذلک

کل سنة … الاستحقاق …

… ان یکون … القاعدة المستمرة ابواب المکاتبات العالیة مفتوحة و مسالک المراسلات مسلوکة …

من الاحوال والاقبال … المولی الاعظم … ادام الله تعالی … الطالب … المقاصد والمآرب والحمد

ذلک شاه … فی … ذی القعدة الحرام سنة خمسین و ثمانمائة والحمد لله رب العالمین والسلام علی من اتبع الهدی

و سلطان … السلطنة … میرزا سلطان ابوسعید گورکان … سلطنت … دولت …

اوراق … نشان مصر … میرزا … نموده … شاهزاده …

گشته … شرف جهان مولانا جلال الدین عبدالرحیم نشان … رسانیده … ابوسعید …

و درین ایام که حضرت خاقان سعید … امراء عظام امیر … سلطان شاه برلاس و غیاث الدین

امیر شیخ ابوالفضل … امیر نظام الدین احمد … میرزا سلطان محمد رفته … باردوی … اگر تاخیر

… شاهزاده … جهان پناه … شاه محمود …

نموده … عزیمت … امیر شیخ ابوالفضل … شاهزاده …

… رسانیده … شاهزاده … بسیار گاه

سلاطین پناه … حضرت خاقان سعید … در منزل قشلاق بوده …

ذکر واقعه حضرت خاقان سعید مغفور و رحلت

آن داور مغفور از جنت سرای بهشت آثار

… اجابت … کل من علیها فان …

… کل نفس ذائقة الموت … از جام …

… نسیم حیات … شراب …

شعر … ۞ … ۞ …

… حضرت خاقان سعید … احوال …

حضرت خاقان سعید … میرزا سلطان محمد …

نمود … ممالک هفت کشور … آنحضرت …

جهانتاب … آفتاب …

… شعر … خورشید فلک ۞ …

و … الکمال …

آورده … ارتحال کرد شعر … ۞ … ۞ …

و بیان … که حضرت خاقان سعید … زیارت …

… آنحضرت …

… آنحضرت …

ملالت روی داده و رختهای تقدیر که مرکب آن اتحاف و زمین سفاد حکم و زبون زمین تعیین اوست محفه پیش کشیدند آنحضرت در محفه در آمده
و اندک مسافتی قطع کرده و در سده که مسعاد بود قوی گشت و مرض صعب مستولی شده حضرت غفران مآل باد او شهادتین اشتغال نموده
مراجعت فرموده و پیش از وصول به بارگاه جهان پناه شب چهار زعم و حیات باز داده و جسم [illegible] روح به روضه گلشن علوی فرستاد
و روح پاک پادشاه بهشت نعیم [illegible] فلک [illegible] و از سرای سپنج و منزل فنا [illegible] بهمای قدس [illegible] آشیان انس خرامید انار الله
علیه شآبیب الغفران بیت نفس الحق بین الناس حکما محکمة ؟ تنال به ارتقی و وصل بوعد ؟ ولو کان انسان یدوم لمجده ؟
نذکر حبیب [illegible] اتمامات احمد ؟ کجا شد آن شوکت سلطنت و جهانداری و که بود آن قوت دولت و کامکاری فروغ طلعت آفتاب
سیما مانع قضا و [illegible] نشده و شکوه افسر فلک فرسا دافع تقدیر ربانی نگشت جهان از هول این واقعه حیران مانده و گردون
از هیبت این مصیبت سرگردان گشت و در تاریخ این الم طفل گریان قلم صورت واقعه بر صفحه ایام نگاشت و کامه گوهر بار [illegible]
در آبدار در گوش روزگار به یادگار گذاشت بیت پادشاه ربع مسکون خسرو صاحبقران ؟ شاهرخ سلطان که نامش ملک را آیین بود ؟
سال تاریخ وفات او بری کردم حساب ؟ گر حساب که شود سنه خمسین بود ؟ و این واقعه صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه
موافق اول روز فروردین ماه جلالی در [illegible] ری وقوع یافت ع هفتاد و دو سال عمر آنحضرت بود ؟ پنجاه سال بر سریر سلطنت
و مسند خلافت آیین جهانگشائی و قوانین فرمانروائی به جای آورد و جهانی را به عدل و داد و تعمیر بلاد و ترفیه عباد معمور و آبادان گردانید
و از سرحد چین تا نهایت مصر و روم و از اقصای ترکستان تا پایان هندوستان تیغ فرمان او جاری بود [illegible] و حکام [illegible] اطاعت
و انقیاد می‌نمودند و مصارف و مهامات که [illegible] و واردات [illegible] از اطراف و ولایات مرتب [illegible] همیشه آنحضرت [illegible]
الله [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] گشت و در هیچ مصاف مغلوب و مقهور نشده و در هیچ معرکه منکوب و مکسور نگشته
و اوقات ایام و ساعات [illegible] به امور ملک و [illegible] مهمات ملکی مصروف بود و زمام
اهتمام به صوب مصالح دین و دولت انعطاف [illegible] بود و پیوسته پیرامون مجلس علما و افاضل و موالی و اهالی حاضر بودندی و در فواصل
اوقات و فواصل ساعات به مباحثه علوم دینیه و مذاکره فنون یقینیه و قرائت کتب تفسیر و حدیث و فقه و تواریخ اشتغال
می‌نمودند و آنحضرت در سفر و حضر ایام بیض و سرهای ماه [illegible] روزه می‌داشت و هر هفته شب دوشنبه و پنجشنبه و جمعه حافظان
خوش الحان به تلاوت کلام ملک علام مشغول بودند و چون بلبلان هزار دستان [illegible] آواز [illegible] نموده هوش از سر حاضران
می‌ربودند و مداومت آنحضرت بر نماز چاشت و اوابین لازم و دائم بود و از جمیع ملاهی و مناهی و محارم و مناهی اجتناب
و احتراز می‌نمود القصه چون آنحضرت از دار غرور و محنت به جنت سرای سرور خرامید آن روز تا شب از عامه مردم فغان ماند و چون شام
در آمد نظم شب آمد چو شب اژدهای سیاه ؟ فرو بسته ظلمت پس و پیش راه ؟ سپهر تخت به مهر و ماه یکسر چراغ ؟ [illegible]
فرود و ختم [illegible] ستاره [illegible] بر کار ؟ و آنحضرت را شش پسر بود چنانچه در آخر مجلد اول مفصل است میرزا الغ بیک گورگان
میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی میرزا جان [illegible] این دو پسر در آن صغر سن به عالم دیگر خرامیدند [illegible]

سنه خمسین [illegible] ۸۲۵ [illegible] ۸۵۰

صاحب بارگاه

صاحب بارگاه و دیار گاه و لشکر و سپاه و والی ولایات ایوان و حکم و فرمان شد و چهار فرزند دلبند هم در زمان آنحضرت به سرای آخرت نقل نمودند و از ایشان
فرزندان ماندند از میرزا ابراهیم سلطان میرزا سلطان عبدالله [illegible] و از میرزا بایسنغر میرزا علاءالدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر
و از میرزا سیورغتمش میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار و از میرزا محمد جوکی میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و آنحضرت ولایات که سیورغال شهزادگان
بود همه را به فرزندان ایشان عنایت فرموده چنانچه در زمانی که صورت واقعه روی نمود از فرزندان صلبی غیر میرزا الغ بیک گورکان کسی دیگر در حیات
نبوده و دو دختر که فرزندان میرزا محمد سلطان میرزا یحیی و میرزا محمد جهانگیر در عقد ازدواج داشتند و دو حرم محترم گوهرشاد آغا و آق سلطان آغا
و از آنحضرت خزاین و دفاین جواهر و آثار طلا و نقره سکه و غیر سکه و خزانه کتب و خزانه جامه و فرش خانه و چیناخانه و [illegible] و جوشن
و زره و خود و [illegible] اسب بسیار و [illegible] رمه و خانات اسب و شتر و گوسفند و لشکری [illegible] و غلامان و کنیزکان
فراوان بوده و متروکات آنحضرت به وجهی که در دفاتر ثبت و مقررات و پیش محاسبان و مستوفیان [illegible] وقوف [illegible] و در روزنامه
تحریر نقل از دفتر [illegible] آورده ثبت نموده بر این موجب است

و از میرزا الغ بیک
میرزا عبداللطیف و
میرزا عبدالعزیز

متروکات حضرت خاقان سعید که در روز وفات [illegible] موجود بوده این است

و در روز واقعه از شاهزادگان میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان فرزند میرزا محمد جهانگیر که نبیره [illegible]
بود در اردوی اعلی حاضر بودند و از عظمای امرا غیر از امیر پیر نقان برلاس یک دیگر نبود و چون مجموع امرا جهت آوردن میرزا سلطان محمد [illegible]
مهد علیا گوهرشاد آغا که بجهت [illegible] زبیده دوران بود [illegible] فرزند سعادتمند میرزا الغ بیگ کسی پیش میرزا عبداللطیف فرستاد
و پیغام داد که حضرت خاقان سعید از میان رخت [illegible] و سروری [illegible] ترا پا بردن می باید نمود و مردم را از لشکری گرد
و میرزا عبداللطیف همین منوال داشت روز دیگر صباح جمعه روز محشر [illegible] در عالم [illegible] و خیز و نوحه [illegible]
کنگره ایوان کیوان گشت چتر عقاب [illegible] از فلک [illegible] چون [illegible]
[illegible] خوبان از پا افکنده [illegible] چون [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بر روی کشیده [illegible] جواهر [illegible] بر اسپان نهادند [illegible]
چون شب پلاس کبود پوشیده و روز آن بود و خورشید [illegible] چون سایه بر خاک نشسته و جای [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
به پای [illegible] آمده [illegible] لشکر [illegible] جمع شدند و میرزا ابوالقاسم بابر با خواص [illegible] متوجه صوب خراسان گشت و میرزا خلیل سلطان
بموافقت میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] و چون اردو بازار [illegible] واقع بود مردم [illegible] غارت [illegible]
هر کس چیزی ربوده لشکر از [illegible] و جهات [illegible] بیرون رفتند از [illegible] عام [illegible] میرزا عبداللطیف گرد
اردو برآمده و چند کس را سیاست فرموده آتش فتنه را که اشتعال یافته بود تسکین داده و آن روز تا شب [illegible] سپاه [illegible]
داشت و صورت [illegible] بر لوح اندیشه می نگاشت روز سیم [illegible] تابوت را در [illegible] نهاده عازم خراسان شدند [illegible]
و زاری [illegible] سپهر [illegible] فتنه [illegible] چون چشم نرگس [illegible] باز گشاده و [illegible]
برزانوی حسرت نهاد ارکان جهان متزلزل شده و اساس عالم مختل گشت **شعر** او کوه حلم بود که برخاست از جهان ؛ با کوه که قرار
پذیرد بنا و خاک ؛ و میرزا عبداللطیف روز اول که صورت [illegible] روی نمود [illegible] سمرقند پیش میرزا الغ بیگ ارسال فرمود
و چون لشکر [illegible] جهان [illegible] بطرف خراسان روان شدند جمعی مردم شریر فتنه انگیز بمیرزا عبداللطیف رسانیدند
که مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان قصد [illegible] شاهزاده [illegible] انواع بوده و محبت مهد علیا نسبت
با میرزا علاءالدوله معلوم داشت [illegible] سخن که از شاهزاده [illegible] افواه [illegible] آگاه شده و قوت [illegible]
[illegible] آن نبا [illegible] صورت [illegible] بر روی [illegible] نقش آن بر لوح ضمیر [illegible]
میرزا عبداللطیف بغایت متوهم و متفکر شد و جمعی [illegible] خبث [illegible] که مهد علیا و ترخانیان و مردم امیر [illegible]
احمد را غارت عام کرده تمام مردم که از ایشان متوهم بود [illegible] و [illegible] میان [illegible] سر [illegible]
روی نموده میرزا عبداللطیف بعد از فراغ خاطر [illegible] نموده آنجا **شعر** [illegible] ؛ [illegible]
و چون حضرت خاقان سعید را ممالک جهان در تحت تصرف و فرمان بود و از فرزندان گرامی [illegible] ممالک [illegible]

فرمان می‌بود میرزا الغ بیک بر سریر مملکت ماوراء النهر و ترکستان در کمال استقلال تمکن داشت و مملکت روی زمین را ملک
یمین خود می‌پنداشت و میرزا علاء الدوله که در دار السلطنه هرات بر گنجهای جهان تصرف نموده دعوی انا و لا غیری … او بود
و میرزا سلطان عبد الله در مملکت فارس اساس سلطنت بنیاد نهاده و ابواب عدل و داد بر جهانیان گشاده و میرزا سلطان محمد اگرچه …
و با استعداد شده بود کسی دیگر در خاطر او خطور نمی‌نمود و میرزا ابو القاسم بابر در سلطنت عالم خود را مستقیم می‌دانست و در آن باب سعی
و اهتمام می‌نمود بآنچه مقدور است و میرزا عبد اللطیف … سرکرده پروای کسی نداشت و خیال استقلال بر نوع اندیشه می‌نمود
و اولاد امجاد و احفاد میرزا سیورغتمش یعنی در ولایت کابل و غزنین و آن سرزمین بودند و بچوگان همت گوی سلطنت از میدان
ممکنان می‌ربودند اکنون قرار با قلم گوهر نثار آنست که احوال شاهزادگان گرامی سال بسال به تفصیل و اجمال باز نماید و هر چه
و شاید گفته آید انشاء الله تعالی ع از عنایات الهی چشم میدارم مددها

وقایع سنه احدی و خمسین و ثمانمائه و ذکر حوادث که میرزا عبد اللطیف را در خراسان پیش آمد

در افتتاح این سال احوال اختلال دولت و اقبال حضرت
خاقان سعید باطراف بحر و بر ممالک هفت کشور رسید و گرد فتنه و غبار آشوب از مرکز خاک تا محیط افلاک صعود یافت و دود آه
و شعله افغان باوج ماه و ذروه کیوان بر آمد ع کیوان شنید صد ره و مه هم شنیده باشد و از روی مهر … بادیه ماه …
و سینه‌ها و نالان جمله ملوک و امرا و اعیان و سپاهیان … و وزرا و عظام و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و صاحب
اکرم خواجه شمس الدین محمد … که شب اول واقعه با هم از اردوی عالی بیرون رفته … در سمنان بخدمت شاهزاده عبد اللطیف
التجا نموده و بدستور زمان خاقان مرحوم در دیوان مهر زدند و شاهزاده بجلوس حضرت خاقان سعید باخواص تمام متوجه زیارت
شیخ ربانی و مرشد حقانی رکن الملة و الدین شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره شد و از روحانیت آنحضرت مدد طلبید و از آنجا
جانب دامغان روان شد و داروغه دامغان سعادت نام شقاوت فرجام ابواب عصیان گشاده دروازه‌ها و در بندان بسته
بود و امرا و فوجی که خویشان او بودند هرچند نصیحت کردند التفات ننموده و در ازدیاد احوال تنگی و نایافت … میدان
بیان از شرح آن تنگ آید و زبان تحریر از تقریر عاجز شود و … میرزا عبد اللطیف فرمود که …
پیرامون حصار محیط شوند و شهر بند را … در میان گرفتند و چون لشکر در اطراف شهر فرود آمدند شب اول امیر پیر …
پشت او و رو بدار السلطنه هرات نهاده و میرزا عبد اللطیف بجنگ … قلعه و حصار را سخت گرفت و شعله خشم جهانسوز آتش …
خشک آن … افروخت و هرچه اسم شیئی بر آن افتد غارت یافت و خون سعادت … را بشفاعت فوجی … بخشید
و جمله … که بسطام آمده شرف … و مقام و سعادت زیارت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز دریافت و مجاوران آنجا را …
رسانیدند که چون میرزا ابو القاسم بابر بزین جانب … قاصران از طرف ولایت جرجان استطلاع آمده و چون ابر و باد بملک استرآباد
در آمد و بیان این سخن آنست که حضرت خاقان سعید … فرموده بود که هر سال چند ماه زمستان قشلاق در ولایت جرجان
کرده و از لشکر … دشت قپچاق و اوزبکان قزاق بر خبر باشند و درین سال … امیر هندوکه بود و چون خبر واقعه ناگزیر …

ری باین رسید اول انضباط اسباب دیوان و جهات امرا اهتمام نموده و خاصه ایشان از … طلب میرزا ابو القاسم بابر فرستاد و شاهزاده …
… مملکت مازندران و تمام خراسان نوید داده و … سابقا … بوده باشند که اگر صورتی چنین روی نماید با توقف بولایت جرجان
در آمده و چون شاهزاده عزیمت مازندران فرمود امیر هندوکه چند روز استقبال نموده … پیشکشهای بجای آورده و … تحفه‌های اسباب …
عرض رسانید و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب سلطنت برسم پیشکش گذرانید و تحسین و قبول آمد و مملکت مازندران از قبضه
اقتدار نواب نامدار قرار یافت و انوار سلطنت شاهزاده بر اطراف آن ولایت تافت … شعر شاهی …
بر آمده و مازندران گرفت ‖ و آنگه بضرب تیغ تمام جهان گرفت ‖ میرزا عبد اللطیف بر این اوضاع اطلاع یافته … از جانب
جانب ماوراء النهر نموده باز از آن برگشت و عازم سبزوار شده و در اثنای راه خبر آمد که جمعی امرا که وابسته … میرزا سلطان محمد رفته بودند
امیر سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس … پیش میرزا عبد اللطیف شتافتند و امیر شیخ ابو الفضل پیش میرزا سلطان محمد توقف نمود
و امیر احمد از راه ترشیز بهرات رفت و روز دیگر امرا برلاس رسیده و میرزا عبد اللطیف از سبزوار بطرف نیشابور عزیمت نمود و مهد علیا
گوهرشاد آغا … امرا و ترخانان هم گرفتار بودند و در نیشابور معلوم شد که میرزا علاء الدوله در گنجها … گشاده و زر بسیار
بهر کس داده و جمعی سپاهیان بطرف مشهد فرستاده و … این کلام بنوعی … سرانجام خواهد یافت

ذکر سلطنت میرزا علاء الدوله بن بایسنغر و گرفتاری میرزا عبد اللطیف بتقدیر ایزد متعال

از لمعات … کلمات سابق و از نکات حکایات …
خاطر آگاه … یافته و پرتو شعور بر آن تافته که حضرت خاقان سعید در آن زمان که رایت آفتاب اشراق بصوب مملکت عراق ارتفاع یافت
میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هرات بجای خود گذاشت و چون در ملک ری آن واقعه واقع شد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی … باد
بصوب هرات فرستاده و شرح آن واقعه اعلام داده میرزا علاء الدوله از جویبار خون بر چهره … روان ساخت … داغی که بر صمیم دل …
سینه … امرا مشورت نموده مصلحت چنان دیدند که … دیگر بدستور معهود خطبه بنام و القاب جناب مغفرت مآب مزین باشد
و چون مردم … و قصه پنهان … شعر درد فراق … دل پنهان … ‖ چون فاش شد یکباره …
… ‖ آواز ناله و شیون از هر سرا و برزن بعیوق برآمد و صدای فریاد و زاری از اوج گنبد زنگاری گذشت و میرزا علاء الدوله …
بود که … و تحفها … ماوراء النهر … چون اخبار از طرف میرزا عبد اللطیف
رسید که … ممالک را عازم است … میرزا علاء الدوله … آثار خوف اظهار کرده و دل
اقبال بر کرد که استقلال گرفت و … خزاین جهان را گشود و چندان زر … بخشید که بیش از آن در خواب
خیال و گمان نمی‌گنجید و از شاهزادگان میرزا صالح و میرزا پیر محمد شیرازی و امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را تعیین فرمود که همراه
سپاه … استعجال نمایند و بطرف نیشابور رفته … میرزا عبد اللطیف … و مهد علیا و امرا و ترخانان
از حبس خلاص سازند و امرا … دانسته که میرزا عبد اللطیف غافل است … خوش … عادت ساختند
… بغارت و تاراج خانمانها برانداختند شعر همه … بیداد شد کار او ‖ درین شیوه خلقی گرفتار او ‖ و امرا از مشهد … نیشابور

آمده‌اند همیشه صاحب و لشکر ناصب بر سر ایران که پاشته و بهادران هر طرفی در گوشه فرصت نگاه داشته با یکدیگر متوازن گردند که چون جهان تنه
دل شاه‌کاران سپاه و جنود و سپاه مهیب بر لشکر روز فیروز آید و غنیمت گردانند با بضاعت رسانند و غارت از جانب آن مهم جمع گردانند و چون شهسوار
فلک گیتی آفتاب را از میدان آسمانی بیرون تاخت و او هم شام را بغرور در او جام از او مرصع ساخت و شهاب ثاقب گرد قطب بروان
شده و فرقدان دیده‌بان وار در حوادث روزگار حیران گشته و زهره ساز و نیز ترک بزم طرب گفته و بهرام خون آشام قبضه تیغ تیز در پنجه
خون ریز گرفته ثوابت از بام پرده نگهبانی بنظاره ایستاده و چشم حیرت بر جا بگرسی شعبده باز گردون نهاده اجرام و اجساد در آن چون
آتش سوزان و چادر ناگهان بیچ شنبه بیست سیم ماه صفر برادری شاهزاده در آمده و مهد علیا گوهرشاد آغا و امراء ترخان را از حبس بیرون آورده
انداز داده هر یک بر مرکب خود بر نشسته و سوار گشته بیرون آمدند شعر بگردون شد از نای زرین خروش ❁ هر یک از لشکر افتاد جوش ❁ میرزا عبداللطیف چون
بخت به مرتبه در خواب غفلت غنوده و بر تخت بی‌راحت جلالت آسوده بود شعر یا راقد اللیل مسرورا باوله ❁ ان الحوادث قد
یطرقن اسحارا ❁ چون آواز بر غوکوش هوش او رسید از خواب غفلت بیدار گردیده و دست بجبه از بستر خواب بر خاست و جلادت نموده صف قتال
آراست و لیکن دلیران و بهادران از جوانان آزمند مجلس بزم را آهنگ جنگ تیز شده و رنگ سنان انداز و تیر و غوث
نامه وغی بر آورده و هر چند مردم میرزا عبداللطیف در میان لشکر قطره بود در دریای محیط یا ذره در جنب اجرام کسب امانت داده با وجود گی
داشت شکوه اگر ده را اعلام انقلاب و در میدان مصاف ممهد پیاپی گرده و در طرفی تاخت و سر با ز گردنکشان را چون گوی در دست
و پای خدنگ چو کمان بیانه رفت ناگاه سینه با در رفتار او لسیر آمده و مراد خاطر خاطر الطالبان که شاهزاده بغیر تسلیم راهی ندید و بیرون از عجز
پناهی نیافت و در قبیه است ره دل خاطر گرفتار شد شعر سعادت به بخشایش داور است ❁ نه در دست و بازوی زور آور است ❁
و باقی سپاه و بهادران دست از گردن بسته امیر جنیبه بر روجمعی بحمایت رسیده و بهری شیفته از آن ورطه خلاص شده و اردوی شاهزاده
بغارت رفت و زلزل در منازل افتاده و خروش ناله و نفیر با وج فلک بر رسید و سپاه میرزا علاء الدوله در سنح آیات و منصور رایات معلوم
همراه شده نظم همی تا بگردد انگشتری ❁ بجا نزاده یگر گون شود داوری ❁ یکی را در آرد ز چنگال تیز ❁ دگر را ز خاک آورد کوه خیز ❁ و میرزا علاء الدوله
ناسعه آباد جام آمده بود و بشرف ملاقات مهد علیا قران سعید روی نمود و شکر مواهب الهی با واز رسانیده و بشکرانه سمتعان را شاد و غنی
گردانیده از طرف لشکر از چپ و راست بخور مجرمش برآراست قبه بارگاه از ذروه مهر و ماه گذشته و ذیل شادروان بر اوج کیوان کشیده
تخت بخت بر فرق مشتری نهاده و نثار دولت از اطلس زربفت آفتاب ترتیب داده بر سریر سلطنت نشست و امرای نامدار مجلس
با مراد و کبار و بهادران نامدار زینت یافت و فرمان فرمود که میرزا عبداللطیف را از جانب چپ حاضر آورده و گوش از نیان کشاده و جلالت
رو برو نهاده و چپش تخت سلطنت رسیده و میرزا علاء الدوله در کمال سلطنت و لطف پرسید که چرا بابا در خود این بی‌بها گرد شاهزاده جواب
جلادیم گفت من چه کردم تو نیک کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله حفظ امانی بر صحیفه خط و قلم عفو بر جریده جرائم او کشیده و او کاهی خاص جهاد او
تعیین نمود و مستعفی ای مقرر فرمود و اعلام ظفر اعلام از سعد آباد و جام بطالع سعد و فال همایون عازم دار السلطنه هرات شده و در مستقر دولت
و مرکز دایره خلافت نزول اجلال فرمود سادات و موالی و مشایخ و اکابر و اسم و علما و شعرا ایشان ره نثار بجای آوردند

میرزا عبداللطیف را در حصار اختیار الدین محبوس شد شعر شب بد خوب را بخود باک و از خلاف ❁ آئینه را چه عیب که تا چند آن بود از عکس منحوس
تاب رایات همایون پادشاهی به سوی شهر خراسان در مدرسه مهد علیا در گنبد آن که میرزا بایسنغر مدفون است نقشه نظم شد و هر بنیاد از شب انوش
ان المجد ❁ سر الفت با ماه خفته مهر هم ❁ شد و ز خاک سیه قبر زر از چشم عقل دید ❁ و دانست که گنج بود در درون خاک ❁ اساس سلطنت را از بیخ و بن بکند
خلاف خلافت چو بر تخت شعر ماه نخل تمام چنبر بر نقاب شد ❁ آب حیات خلق ز چشمه سراب شد ❁ رسم ازکش بد انعام و خاتمه کلام کما هم
بتعظیم رسید و الملک لله تعالی به صدره و رشته لا یزال شعر ملک ضرورت تا به پاینده و هم دوران ❁ آثار شرع مصطفوی در دیگر جهات ❁ و چون
آنحضرت هدو لایت سی دانشمند و اقرب اولاد و در آن جاه میرزا سلطان محمد بود مناسب چنان نمود که جواد خرش خرام خرم عنان سخن بجانب بی سطر
سازد و شرح و بسط در آن باب مطلع پردازد ع گرده به توفیق یزدان این رقم در قلم ❁ ذکر عزیمت میرزا سلطان محمد بجانب فارس و
عراق و فتح آن ممالک بتائید مهیمن خلاق میرزا سلطان محمد چون از زوال قوه با جبر یافت و شعله آتش جگر سوز در کانون درون
او نافت تاج خسروی از سر و درع پادشاهی از بر جسته رخت و از چشم خونبار بر صفحه خسار رخ لاله زار در عنبران ساخت و عملی الفور از نواحی
مجیدآل و خرم آباد متوجه ری شده و در منزل خاقان مغفور نزول فرموده و باد پال شکیبایی تنگ نموده بشکفت و جه خلف رجالا الفقیر والاولی ❁
و ذهب الفوائد للبکاء ادری الملامه ❁ واز آنجا عنان مراد برتافت ارباب ماه اصفهان انعطاف داده و آن خبر فرخنده از قرار کب ملا بوی شیرت
افزای کشید گردون شده بیت گزارش گر دفتر خسروان ❁ چنین کرد مهد گزارش روان ❁ که چون در صفاهان گریست شاه ❁ رسانید
برج خاتم کلاه ❁ صفاهان بدانسان که بنحو داشتند ❁ ابرچها و کر در پیدا شتند ❁ اکابر و اعیان اصفهان که پیمال فتنه و پاپیر محنت و جفا شده
بودند همین مقدم شاهزاده طالب دولت خلود نعیم را خیال دانه نموده و جمعی با کرو ساده و بزرگان حضرت خاقان حیه التبت فتنه رسیده شاهزاده
بازماندگان ایشان از رعایت و عنایت فرموده هر یک را با نواع المحرمات نموده و بعد از چند روز که ممالک عراق بطلعت آفتاب اشراف نور و ضیا
و رونق و صفا یافت و از وقف آنکو اکب از آثار رعایات لطف امی از سر و قوای دیگر گرفت میرزا سلطان محمد عزم تسخیر مملکت فارس فرموده و با لشکر فراوان
از دارالامان اصفهان بجانب دار الملک شیراز نهضت فرموده و در آن اثنا شیخ محب الدین ابو الخیر که صاحب اختیار تخت فارس بود و حضرت
خاقان سعید ایشان را از بهر شهر عراق او را بهرات آورده و حبس فرموده و بعد از وفات آنحضرت میرزا علاء الدوله او را بیرون آورده محرم ساخت
واو بر جناح امور شده عازم عراق شد و در این محل به میرزا سلطان محمد پیوست و جامع بزم شرف آمده و حضرت شیخ بسبب کینه در برابر آن کوه و فاحر
از شیراز بیرون آمده سعی تمام یافت انتقام گشت و میرزا سلطان عبد الله چون از این حال آگاه شد لشکری بیقیاس از اطراف مملکت فارس
جمع آورده بعزم مقابله از شیراز بیرون آمد و سالک آن ممالک مکم بضبط داشت چند روز آمد لشکر در برابر یکدیگر از ماوراء قتال جدال مقابله
کرد رسید نموده در نیولا امیر حاجی محمد قنبر این از جانب کرمان با لشکر فراوان رسیده و در سلک بندگان منتظم گردیده مواد شوکت میرزا سلطان محمد
افزوده یافت بیت و لشکر برابر شدند آراسته ❁ شعله از هر طرف جنگ برخاسته ❁ دو ابر از دو سو در خروش آمده ❁ دو دریای آتش بجوش آمده ❁
عاقبت الامر وقت صبح که سلطان ملک رخ تاب آفتاب رایات نور بر افراشت و بعزم جهانگشائی تیغ شعاع جهان افتاب بر داشت و بر خنگ
تیز رانند در فضای سپهر مانند ثوابت و سیار بر انگیخت و سیمرغ زرین بال آتش شعار بر بالای کوه قاف بر آمده و زاغ شب از بوم جهان گریخت

قراولان میرزا سلطان محمد مجال یافته بر فراز کوه بر آمدند و کار از آن گذشت که به تدبیر و حیله روز گذرانند شکل مصاف و پیکر پیکار نمودار گشت

بیت خروش کوس و بانگ نای برخاست ۩ زمین چون آسمان از جای برخاست ۩ علمداران علم بالا کشیدند ۩ دلیران تیغ بر صحرا کشیدند ۩ و از طرفین صف قتال و جدال آراسته و در شرحال گردنان گران برخواسته میان آسمان و زمین غباری برخاست که بجز بهاران خون نمی نشست و جان را با تن نزاعی پیدا شد که بجز به تیغ تیغ و فصل نمی پیوست خارشان فارس بر پای نیزه و کمند بر خم پرچم جان را فته بودند که روز مصاف رایت زفاف چنبه بسته بودند و دلیران اصفهان به دولت سلطان خراسان جام مالامال خون جگر کاسه اجل پیمایند شراب ناب می انگاشتند لب بر لب خنجر آبدار نهاده و گردن بحلقه زلف کمند تابدار داده و در پای علم سر انداز بازی و بر عشق ظفر جانبازی میکردند ۩ بیت بجنبش در آمده دو دریای خون ۩ شد از موج آتش زمین لاله گون ۩ سنان بر سر سروری بازی کنان ۩ بجان روی دشمن نمازی کنان ۩ لشکر فارس اگر چه از قرم بودند و علم مصاف سبل صفت می افزودند و در بازار پیکار با کارزنی نشسته و از گردداران صاحب عیاره و پایه دار بر فراز ستیزه چو هر جان را بنوک پیکان در رشته بکشیدند و بر دو رشته ساقوت لبان نمی بخشیدند و هر طرف بالماس تیغ فتنه جای گهنده و خون لعل را فرو خطای بر خاک هلاک می ریختند صرافان که از نقابت جوهره جبین دوستی خبر بسیم را بر جبین بر ترجیح می نهادند نقد جان و گنج روان نذر را در چارسوی بر کوه رایگان می دادند و تخمین در میدان مصاف تخم نفرین می کاشتند و به داس تیغ سر را بر شمال خوشه بر میدند کشتند باغبانان در گلزار کارزار رزار عرض بالا ره بیان گل و ارغوان می افشانند بجای سرو و شمشاد نیزه و تیر خدنگ می نشاندند جاجاهان ابیل لسان خاد خسته کمان تیر اشتیه نه و بجای در هم سکه بر جراحت می پاشیدند قضاوت و اجل پیش برگ جان بردند و ماده الحیات را از جاری شرایین افواج میکردند انقصه از اطراف و جوانب جنگ پیش بردند و میرزا سلطان عبداللهی و کوشش بسیار نمود و لشکر فارس را آثار شجاعت بظهور آورده ۩ نظم سپاه از دو سو بر سر یار کار ۩ بجنبید لشکر بجنگ رکاب ۩ سم بادپایان فولاد نعل ۩ بجولان دلیران زمین کرده لعل ۩ درنگ کوه هنا دار و دشمن ۩ بیابان ملغ با بر او به تیر و خوشیش ۩ ستیزه دو لشکر چو از حد گذشت ۩ زمانه بکی یاوری در گذشت ۩ فوی دست را فتح شد رهنمون ۩ بزهنار جوای را آمد زبون ۩ عاقبت نسیم نصرت و از مهب وما النصر الا من عند الله بر علم دولت میرزا سلطان محمد وزید و صبح اقبال از مطلع آمال او دمید و لشکر فارس را بس و یاس برابر افتاد و شیکت بازار هم فرو بختند و از خسته و کشته میدان جنگ با کوه و پشته همسر شد و سرها گرد نشان با خاک راه برابر گشت میرزا سلطان عبدالله روی از میدان ستیز به بیابان گریز نهاد و با دراع تخت خود را بقبضه تصرف سپاه شه و هر کوه شکفت چند روزی در آن نقطه گذرانیده و لشکر فارس غارت سکباس یافته و از اقطاع آن بسیار اسوال جواهر بیشمار رکاب استر و بجای شهر سمنند و جمعه فارس که بر تختگاه فوک مملک است داخل حوزه دیوان اصفهان شد و میرزا سلطان محمد لشکر را به استعمال اوره و فرمان ملا الملک شیراز نمود و او با برادران و سادات و صلحا و اعیان و علمای شیراز شرایط استقبال به تقدیم رسانیده مراسم نثار و پیشکش بجا آورده و شاهزاده ها را بیواسب عام و پر رحیب الکرام ملوک و احترام فرموده و افتخار به نقیب سید نظام الدین ابن الحاجی را بسته عارمیرزا سلطان عبدالله را دستگیر نمودند و قسم قسم یاد کرد که قصد قتل او و استلاء بر طفل نکند و در رعایت جانب او انواع شفقت بظهور رسانده و نقض العلم حنام خوش نشده و این سخن مشهور باشد و در کتب تواریخ مسطور است که چهار هزار سال صدای کوس نوبت از حکم این قصه و تمه

بسعدی

اسکوان و تخویف کرده سه قصور برابر کج گو وار است با وج سپهر برین رسیده و سخن فردوس ۩ شعر ۩ سه در کنید آن صحن گرین ۩ و ایمن جای شاهان ایران زمین ۩ اشارت بآنست مرتضی اعظم سلطان عبدالله را موعظت کرده او را از این کار شهید پیش نهاده و را مستظهر امید وار ساخته بخدمت میرزا سلطان محمد رسانیده آن پادشاه کریم اخلاق بوعده وفا نموده فرمود که از شهرها و عراق و فارس هر جا خواهد با دار زارنا دارد و اگر خواهد بخراسان فرستد میرزا سلطان عبدالله راعتبار رو بخراسان فرمود چه میرزا ابا بکر او را نوید داده بود و میرزا سلطان محمد اسب و استر و شتر و خیمه و خرگاه و باقی اسباب راه عنایت فرمود و در کران خاصه او را رعایت تمام نموده اجازت جانب خراسان ارزانی داشت و شاهزاده با هزار حسرت دو روز تخت فارس باز گذاشت و مضمون این مقال بر لوح اندیشه حال زبان حال می نگاشت ۩ شعر ۩ میروم وز سر حسرت بقفا می نگرم ۩ خبر از پای ندارم که زمین می سپرم ۩ و چون بخراسان رسید و بشرف ملازمت میرزا علاء الدوله مشرف گردید بر زیاده مدد و در انواع رعایت و خاطر جوئی او نموده سلوک آراسته عنایت فرمود و میرزا سلطان محمد در تمام ممالک فارس و عراق لوای آفتاب اشراق بر افراشت و تمامی همت بر فراغت حال رعیت و رعایت لشکر گماشت و ملوک و امرا و اشراف و عیان از اطراف بتقبیل قضه ارادت شتافتند و تمام حکام سر بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه ترکمان که گردن از طوق اطاعت بر تافت و اندیشه خلاف در خاطر او قرار یافت و لشکر فرستاده سلطانیه و قزوین را تصرف نمود و نسبت بشاهزاده در مقام جلادت و تخلف بود میرزا سلطان محمد چون بر این حال واقف گردید فی الحال بعزم رزم او لشکر کشید

ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب ترکمان و رفتن میرزا سلطان محمد جنگ ترکمانان در حدود سلطانیه

میرزا سلطان محمد چون بر عصیان ترکمان اطلاع یافت و خشت این اندیشه بر ضمیر منیر او واقف فی الحال بترتیب لشکر منصور و تنظیم مصالح جمهور فرمان داد و توجهات باستحضار لشکرها باطراف ممالک فرستاد و نشانهای عالی بموسوم حضرت خاقان سعید رقم فرمود و مضمون آنکه میرزا جهانشاه به عنایت پادشاهانه اختصاص یافته بود که چنین ابتداع افتاد و که مردم او بخوف نشانی عالی در ولایت سلطانیه و قزوین مدخل کرده اند و بجانب ساعد و نیاورامت جبایه کرده و لایت تصرف نموده چون ما را عرف معلوم است که گور را اجابت بدهد با بدان قدر و دشت اعتراف از آن ما یان انگار داده ایم و با لطاف حضرت خاقانی سعید مغفور برای او معین فرموده و اکتفا و قناعت نماید و استلاء و حدود ممالک عراق نه شاید و الا مبدأ قتال و جدال تعیین نماید تا آنچه از شب خفی است حق سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و از شه نزد فرمودند و به شکل فرموده در صحبت خاصه ملک بخشانی ارسال نموده و بشغف اولاد بالشکرها و جهان بجانب ترکمان روانه شد و چون نشان میرزا جهانشاه رسید و بر مضمون آن واقف گردید از قوت و جلادت شاهزاده حیران مانده با سپاه بیقیاس بطرف مملکت عراق و فارس عزیمت نمود و چون مسافت میان آن دو لشکر کینه ور و آن دو سپاه صفدر نزدیک رسید و فرم رزم میان فریقین بظهور و عزم گردید ۩ شعر ۩ چو نزدیک آمد به هم هر دو تنگ ۩ هزبران نکین تیز کردند چنگ ۩ از جانبین وسایل و رسایل روان ساختند و طرح صلح و آشتی در میان انداختند عاقبت بر آن قرار گرفت که میرزا جهانشاه صبیه که در پرده عفت و طهارت داشت را با شرح شریف در عقد ازدواج میرزا سلطان محمد در آورد ۩ شعر ۩ یکی دختر خود فرستد بشاه ۩ چه دختر که تابنده خورشید و ماه ۩ و میرزا سلطان محمد سلطانیه و قزوین را بر رسم شیربها بمیرزا جهانشاه گذارد و بدین واسطه اسباب بیگانگی بیگانگی مبدل شده و خار نزاع و سر آثر بر ریورو خار و زینت صفا آراسته گشت و بنیاد محبت و وداد راسخ و انعقاد یافت و اتحاد و اعتقاد تمام میان جانبین

استحکام پذیرفت و مردم و سپاه و هنرخواه در جنب بوده هر یک در مستقر دولت و سریر سلطنت [illegible] آرام فرمودند **ذکر نهضت میرزا الغ بیک گورکان از جانب خراسان و بازرفتن بطرف ملک توران** چون خبر واقعه حضرت خاقان سعید باطراف ممالک اسلام رسید و میرزا عبداللطیف از هواداری خاصه وقوف داشت بیش [illegible] و فرح [illegible] نموده و میرزا الغ بیک از استماع این خبر چندان جزع و فزع نموده اندوه و اضطراب فرموده که بیم بود که از شدت حیات عاری شود و در قبای رضا [illegible] گردد و خاطر طلبی از [illegible] ملک برداشت و آیین سلطنت و قوانین مملکت مختل و مهمل گذاشت اکابر امرا و ارکان [illegible] و کلمات دلپسند خاطر خطیر و ضمیر جهانگیر که یکبارگی التفات از [illegible] و ضبط مصالح جمهور برداشته بود و کار و بار جهانداری [illegible] تسکین و تسلی تمام داده [illegible] اقالیم گشای برقرار [illegible] فرمان داده و [illegible] لشکرها فرستاده و لشکر فراوان و سپاه بی پایان زیاده از کوکب و افزون از افواج یاجوج [illegible] تمام انتظام یافته [illegible] جمع آمدند **شعر** جهانی در جهان لشکر آراسته ز پولاد کوهی برافراشته

و چون [illegible] حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیک گورکان بوده از فرزندان صلبی آنحضرت غیر جناب میرزا الغ بیک دیگری در حیات نبود میرزا الغ بیک تمام ممالک آنحضرت را ملک خود می پنداشت و مجال مزاحمت غیر محال می پنداشت و خواست که پیش از آنکه اختلال باحوال سریر سلطنت آنحضرت راه یابد [illegible] ولایت خراسان [illegible] با سپاه [illegible] از خطه [illegible] بعزم خراسان نهضت نمود و موکب [illegible] چون نزول اجلال فرموده [illegible] که میرزا بابر پسر کهتر میرزا محمد جوکی که [illegible] بموجب فرمان خاقان [illegible] و از جنگ [illegible] او بود چون واقعه [illegible] استماع نمود [illegible] رجوع آورده [illegible] قبض نموده و داعیه سرکشی و استقلال دارد میرزا الغ بیک رسل و رسایل در میان کرده بهر نوع لطف [illegible] شاهزاده را رام ساخته پیش خود برد و بشرف [illegible] و شاهزاده [illegible] بطلعت تمام [illegible] از چهره او آثار غرور [illegible] رایج بوده [illegible] جمع داشت و [illegible] صورت استقلال [illegible] میرزا الغ بیک رسانیدند که شاهزاده را [illegible] و کلمات [illegible] در خلوت با خواص خود این طرح انداخته و روز و شب این اندیشه را پیشه ساخته میرزا الغ بیک عزم کرد [illegible] رعایت آن [illegible] همت ارباب دولت واجب است [illegible] و تحقیق و تفحص آن اتفاقات اهتمام تمام نمود و بیقین معلوم شد که شاهزاده را خاطر بر [illegible] قرار [illegible] بند فرموده بجانب سمرقند [illegible] شاهزاده [illegible] در کمال شجاعت و بهادری و غایت جلادت و دلاوری [illegible] مرغوب موصوف [illegible] عالم افروز [illegible] **شعر** در کمال حسن یوسف [illegible] در جمال شاهزاده چشم و جان [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] قبة الاسلام بلخ [illegible] تسخیر ممالک ایران [illegible] اطراف ربع مسکون انداخت درین اثنا قضیه [illegible] و قضیه گرفتاری میرزا عبداللطیف واقع شد و سابقا میرزا الغ بیک واقف بود که میرزا عبداللطیف [illegible] بزرگ خاطر کرده [illegible] آورده [illegible]

متوجه مملکت ماوراءالنهر [illegible] چنانچه میرزا عبداللطیف [illegible] حساب گرفته بود و باز از آن برگشته بملازمت خراسان [illegible] که غیر جنس فرزند [illegible] از حد طول [illegible] و فکر صائب [illegible] و نقش [illegible] فرزند [illegible] امرا و ارکان [illegible] امیر ابراهیم [illegible] امیر بابر [illegible] و دیگر [illegible] و مخصوصان را جمع فرموده با ایشان [illegible] استخلاص فرزند مشورت فرمود **بیت** ز پیران روشن دلی رای زن [illegible] چه در کار ره [illegible] چاره کار جست [illegible] گشاده شود کار سخت [illegible] [illegible] سپاه [illegible] هوای [illegible] گوهر درج پادشاهی چون لعل [illegible] از زندان کان بیرون آید [illegible] چون [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] جهان [illegible] **ع** ببخشش دل [illegible] کرد [illegible] عام [illegible] و چون [illegible] فروغ آفتاب جهانتاب [illegible] لشکرگران و سپاه بیکران [illegible] آفتاب [illegible] و میمنه و میسره و قلب و جناح ترتیب داده [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] رسالت فرستاده در باب صلح [illegible] که [illegible] فرزند [illegible] سعادت [illegible] که [illegible] عبداللطیف [illegible] نزاع [illegible] مرتفع است [illegible] احوال [illegible] [illegible] روان [illegible] بیرون آمده [illegible] تسخیر خراسان [illegible] **نظم** [illegible] رخصت [illegible] یکی روز [illegible] طلایع [illegible] سپاه [illegible] لشکری [illegible] [illegible] تیغ [illegible] بهرام [illegible] آتش [illegible] روان [illegible] **فرد** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میرزا علاءالدوله [illegible] هرات [illegible] و چون [illegible] میرزا علاءالدوله [illegible] میرزا الغ بیک صلح [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] از حبس بیرون آورده [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] جلال الدین [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] از احوال [illegible]

[illegible]

کم عیار آن شهر چون محاذی [illegible] بگرفت [illegible] و میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible] ذکر توجه میرزا علاء الدوله از جانب مشهد مقدس و صلح نمودن با برادر ابو القاسم بابر

میرزا علاء الدوله چون خاطر از جانب میرزا الغ بیگ جمع ساخت [illegible]

[illegible]

ذکر سلطنت میرزا ابو القاسم بابر [illegible]

میرزا ابو القاسم بابر چون [illegible]

[illegible]

افزود بیت سزاست که زمین تهنیت پیامم گفت ❁ که فضل یار بود این جا مجال طنازی ❁ سپهر و جوز نگاه در تو میفرازند ❁ بسیط خاک چه باشد

که تو بران نازی ❁ و موکب منصور عزم بلده ساری فرموده حامی دولت سایه سعادت بر آن خطه انداخت و دار الملک ساری که از صدمت جنگ

در جنگها متواری شده بود شعر فرو گرفت جهان را مهابت تو چنان ❁ که [illegible] زدن دشمن به متواری ❁ امرا و اعیان دولت را

[illegible]

فرموده و جناب مولانا [illegible] مولانا شمس الدین محمد بخاری را [illegible] ارسال نمود و مولانا شعر

[illegible]

و دولت بندگان این خاندان هرگز از دست نخواهیم گذاشت مولانا شمس الدین محمد [illegible]

[illegible]

ولای لیبیا ر بود جهان محل که رسیده بود توقف نمود و سپاه را آرام گرفته ناگاه صدای [illegible]

[illegible]

جنگ [illegible] شده بود رسیده [illegible] بیرون رفت مصرع

چشم زخمی عظیم واقع شد ❁ اکنون مصلحت چنان مینماید که آنحضرت [illegible] میرزا ابو القاسم [illegible]

[illegible]

قرار و آرام گرفت و تمکین و تسکین فرمود شعر [illegible]

[illegible]

رفتنو

گرفته بودند فرستند و میرزا عبد اللطیف درین ایام چند نوبت پیغام فرستاده نوکران را طلبیده بشت و میرزا علاء الدوله آن سخن
نشنوده التفات ننموده بود لاجرم میرزا علاء الدوله میرزا صالح و جمعی امرا را با گروهی فرستاده بود و سیاست نمود که از طرف میرزا عبد اللطیف خبردار
باشند میرزا عبد اللطیف چون خبر آمدن میرزا صالح استماع نمود و در بلاد رخنه و قوت او بود صورت انتقامی در خاطر بود و از جهت بی‌خبری که
در فرستادن نوکران او واقع شده عداوت زیادت گشت ناگاه از بلخ ایلغار کرده بر سر میرزا صالح تاخت و اساس عیش او را [illegible] بر
انداخت میرزا صالح را چندان مجال نشد که خود را باب رسانید و چون سمند جهان نورد صبح به تعجیل سپیده رانید تا با انواع حیل میرزا
علاء الدوله رسید و شرح واقعه باز گفت میرزا علاء الدوله بجانب [illegible] شتافت نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان بودند قتل فرمود
و لشکر با تکلف ساخته با آنکه زمستان بود عزیمت جانب بلخ فرمود و در وقتی که [illegible] بهر کشور تاخته بود و طلایه [illegible] [illegible]
گاه خورشید چون شرم زده روی مهرافروز می‌پوشید و از ظلام غمام نقاب کحلی در سر می‌کشید و گاه چهره زیبا از تتق سیم سما پیدا کرده [illegible]
جهان را [illegible] ساخت میرزا علاء الدوله تا بولایت بلخ نرسید چون [illegible] [illegible] باز کشید میرزا عبد اللطیف
حصار [illegible] و باروی بلخ را محکم و مضبوط ساخت و کسی پیک بجانب میرزا الغ بیک فرستاد و شرح واقعه اعلام داد میرزا الغ بیک [illegible]
میرزا علاء الدوله [illegible] نمود که چون اساس صلح استحکام یافته [illegible] [illegible] روز بروز مروت زیادت شود اگر عبد اللطیف [illegible]
[illegible] آن بود که اعلام این جانب ننمود تا بر احتی بلخ را فرمودی [illegible] گروه [illegible] [illegible] بالا رفت
بلخ فرماید میرزا علاء الدوله العود احمد برخوانده و لشکر را [illegible] کرده در حوالی [illegible] حصاری [illegible] داده و چون
[illegible] ادا برودت [illegible] که [illegible] مجال [illegible] نبود و هر جانب [illegible] خوش با لشکر با ورها [illegible]
بقاع خیر [illegible] و ویران ساخته و انحصار [illegible] شد و میرزا علاء الدوله بجانب دار السلطنه هرات [illegible] نمود و [illegible]
و طالع همایون او در سپهر سلطنت نزول فرموده ذکر ولادت جلال الدین میرزا شاه محمود
[illegible] ... چون [illegible] [illegible] [illegible]
وجود شخص کاینات را [illegible] [illegible] [illegible] بنی آدم [illegible] **نظم** ای ز ازل گوهر پاک [illegible]
گوهر تو زیور خاک آمده ❊ جان جهان همه عالم تو نام ❊ و آنچه نگنجد بجهان هم تو نام ❊ دور تو [illegible] برون [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
[illegible] ❊ هر چند [illegible] [illegible] [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میرزا [illegible]
سلطنه [illegible] جلال الدین شاه محمود است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و انتشار [illegible] باغ رضوان یافت **شعر** بوستان [illegible] [illegible] [illegible] ❊ آسمان [illegible] زمین شادی [illegible] ❊
[illegible] [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و هر چند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسباب سعادت و ابواب دولت بجناب مسبب الاسباب و ارادت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نظم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] اسلام [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] **نظم** [illegible] ❊
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊
[illegible] ❊ [illegible] شاه محمود [illegible] [illegible]
محمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جهان پناه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] **شعر** [illegible] ❊ [illegible] ❊
آفتاب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊

فرمانفرما از زهره و مریخ گاه | همه پخته بودند یاران تمام | نخبر باده گو در سیاه بود خام | میرزا ابوالقاسم بابر چند روز در آن جشن واده عشرت
بکرار نشسته و صدای نوای آن بزم همایون باوج گردون رسانیده و میرزا علاء الدوله چون خبر جشن میرزا ابوالقاسم بابر استماع نمود فرمان فرمود که
بآیین پادشاهی و قوانین شاهنشاهی جهة جشن ختان میرزا ابراهیم سلطان جشنی که عقل از شرح آن عاجز شود و بزمی که نقل از وصف آن
سرگردان گردد ترتیب دادند ذکر جشن ختان میرزا سلطان ابراهیم و شرح تزیین و آیین آن میرزا علاء الدوله فرمود
در وقتی که سلطان گل ع آهنگ سراپرده و چمن می ساخت | و هزار دستان بهزار دستان نغمه در چمن و بوستان می ساخت
نشان گوشه مرغ دامن بر فرق کشاده و چمن بسبزه زبان صلای عیش و عشرت داده تا در باغ زاغان که باعتدال هوا و فزونی جانفزا و لطافت آب
و طراوت گلزار و اشجار و روان گلجنات تجری من تحتها الانهار در غایت اشتهار است فرمان شاهی صادر گشت تا شاهانه ترتیب
فراش بساط نشاط و شمسه خرگاه و سراپرده و بارگاه بر سان سحاب معلق در روزه ماه و آفتاب ترتیب دادند و هنرمندان قبهای خیمه بر گوشه از کنگره
آن مرغ تیز پرواز گذشتند و مهندس عقل از شرح و بیان آن عاجز گشتی بر افراختند و چهار طاق از زرنگار آن بر گوشه سپهر فلک برج ثور بیگر
می نمود و ایوان کیوان دود و غم و اندوه می نماید ... همه را به دیبای رومی و زربفت چینی آراسته و هر صنف هنر که چشم روزگار
هفت کشور و آنچه ...شتند بهر طرف که خواستند آیین بستند چندان تیغ و سنان و اسلحه زرنشان از اطراف آن آویخته بودند که در شب آن آفتاب
بامهره را تحصیل سپه داد و فروغ سنا چون شعاع آفتاب زر آب حیرت از چشمه جمشید و در هر چهار طاق فراوان خوش الحان اوازه
برآورده و زهره را در رقص درآورده و دل را بنغمات ابو حسن غنای روح پرور ساخته و جان را بجرعه شربت حیات جاودان بخشیده
نظم بوزمو تا کار رامان و دهر | و آراسته آن بزم بازار و شهر | بزربفت چینی و دیبای روم | سراکشته آن مرز و بوم | همه شهر
و کشور زشادی بجوش | اسخی برآورده هر سو خروش | و خاص و عام را صلای عام در داده و هر طاق ... طاق و بساط ... جبال و کوه
تاریخ آن جشن همایون این نظم چون در مکنون در سلک کلام انتظام یافت مب فرزند و شاهزاده ملک ابراهیم | جشنی ساخت
چو عید خوش از آن ز ناز و نعیم | گفتم بهشت چو عید تاریخ است | فرمود که عید ختنه ابراهیم | و چون ترتیب آیین و اسباب لطافت و زینت
آراسته شد میرزا علاء الدوله از ایوان سلطنت بطلب سرای عشرت فرموده و مجلس انس افروزی و در بزم عیش و خوشی بیل نمود از عکس چهره
ساقی ماه رخسار مجلس عیش گلزار بود و از تاب آفتاب رخ عذارش او پر لاله سیراب می نمود غنچه لعل خوشابش از چشمه خضر
آب حیات میداد و نرگس مخمورش در عین مستی غمزه بر جان بیدلان میکشید و جام بلورین از باده رنگین لعل لب یاقوت
ناب بود و قدح سیمین از می گلگون سراسر لعل مذاب مینمود تلخ طعمی که مذاق جان حلاوت لب جانان رسانده و نقش صفتی که
خاطرها از شورش عقل بنجیر کرده شعر باده و صحبت گرامی در مجلس که بود | دمی زد و سه عقل بنجیر دارد | و مغنیان خوش آواز
با هم سازها و عود و چنگ از غزل و قانون دست زده نوای خسروانه در پیش نخروه تا گوش ساکنان سپهر برین را پر ساخته
چشم انداز روح افزای مغنیان بر گوش چرخ برده و گوش از آن آرزوی لطافت و ماه رسیده قبای انداخته رقص مجموع در صورت
خوب گل و ارتیمه خیال تصور بود و مشوه اران آن مجلس بروجه حسن ادا بود نظم ز خوبان چو آن بزم آباد گشت | الحمد ان

ولادت ابراهیم
۸۵۳

بهار سرو و شش از ریگ | سمن چون زهره بر اوج گاه | افراحی از خشنده چون منیری | کرشمه کنان ساقی خوش خرام | می گلگون
درون صراحی بجام | و خوانندگان طبع حیا و بزرگ ترتیب نمودند و رسیت شهره و عادت بالجمله روز تر خان ساختند بجا نشاند روز گار تعیینی
طلبیت اظهار کرده چون از بنیاد کار زمانه جای نعم نعمت مهرمان جاوه و افترش مهر عصر و فضا بار برکشید و برپا بود و چون روان بنیاد
شرح مختصر از روح صنف نهاد بیان این سخن است که چون آوازه اقبال میرزا علاء الدوله بر اوج کمال رسید و هر جا لوای او بود بسیر گردید نام
آخر ساختن بر گشت و کار و مشکل بیک بار گشاد و به زیر آن گشته چیزی او این بادام این جشن روزی که طلوع بزرگ سرور بوده و مردم تر خان شده و اتخاذ
عام و ساعیان در طاعت حاضر نموده شهر و کوی همه گونه شاد و شادمانی باشند شعر ای زود رفتن تو گفتم گرفتار شادیم | غم فراق تو ناگه گرفت
زمین بر ز | خبر رسیده که کوکب میرزا الغ بیگ جزم را دوم از جیحون عبور نموده ع و ای غم که بر این عالم بود | ذکر کارزار میرزا الغ بیگ گورکان
و میرزا علاء الدوله در خراسان شعر وین عادت ایام قدیم است که | او نقش مجموع و تفریق و تشتیت الحکمة خراسان
چندانکه مبادا حضرت خاقان سعید شگفته گردیده بود بزم جشن ختان میرزا علاء الدوله در خیابان نشسته و صیت ... تمام ملک و جهان
جهان را از طرفان مالک پریشانی شد و عجیب حالیان گشت و زمانه غدار بر آن روزگار ... بر روی کار سلطنت بر طرف اشتغال و
احوال مملکت در معرض انقلاب نهاد تفصیل این مجمل و مجمل این مفصل آنست که میرزا الغ بیگ اگر اولاد حضرت خاقان سعید بود بجهة فرزاد
پسری دیگر نمانده بود و پر شاه را در ممالک ... و رسیده و ادعای سلطنت ... ... به واسطه محبت
العفو رت ایران ... ... بود ... که با میرزا علاء الدوله در مصالحه فرمود و مشهور چنان بود که میرزا عبد اللطیف نور گرانی ... تحفه نفایس پیش ...
فرستاد ... میرزا علاء الدوله اگرچه میرزا عبد اللطیف ... ... فرموده ... تکیه خانه ... میرزا عبد اللطیف ... ...
مرد بود و چون ... ... که میرزا علاء الدوله ... ... از خراسان ... غارت از لشکر او ... ...
اسباب ... ... در باب ... ...
بر صفت ... گرم ... ... وفا و ابروی ... بر باد رفت و میرزا الغ بیگ عزم جانب خراسان فرموده با سپاهی ... ...
جنابت و چون حوارث کاینات بجهه ... از جیحون عبور نمود میرزا عبد اللطیف لشکرها ... ...
... ...
بپوست شعر بنیاد ... ... | میرزا علاء الدوله را از استماع این خبر عشرت بعسرت
و صفوت بکدورت مبدل شده و اسباب طرب ... گشت و ابواب خزاین ... گشاده و نقود فراوان
بهر کس ... و گنجهای جهان که حضرت خاقان سعید ... سال اندوخته بود بر ... لشکر قسمت نمود شعر دل ...
... ... | ... ... | ... ...
شده شعر جهانی در جهان لشکر آماده گشت | ... ... | امیر محمد ... ... سلطان ابو سعید ...
زمان حضرت خاقان سعید بحکومت ... ... تعیین نموده و مولانا ... ...

نقود و ذکر گنجهای جهان بآنجا فرستاده بودند و القصه در عقب ایشان روان ... را با قریب چهار هزار تومان نقد بآقا حاجی بیک که از محرمان
او بود سپرده با لشکر بیکران از دار السلطنه هرات منعطف شد و میرزا الغ بیک چون آفتاب رایت جهانتاب برافراخت و نجوم آسا
آسایش در حرکت بود و طی منازل ساخت و هر دو سپاه چون بهرام خون آشام تیغ آبدار کشیده و خدنگ آتش بار بر زه کمان آبداده تیر قهر
و ... کشتند میرزا عبد اللطیف چون از کوچ ... بعبور ... در خاطر خطور ... آتش آن فتنه توقف ننموده قهر کار
از راه ... پیش ... رفت و چون این اندیشه در خاطر قرار داد جمعی از محرمان نزد ... فرستاد تا از جناب ارشاد مآب ...
الاولیاء شمس ... شیخ الاسلام ... تا این ... نماید که قوم ... ساخته پای در ... نهد
تا باشد که ... سلطان ... حضرت شیخ ... قبول داشته ... نموده ... لشکر
از ... جنبش آمده ... بجز ... برآورده ... در منزل ... که چهار ... نقاره ...
صفین ... هر دو پادشاه ... سپاه ... فرمان ... میمنه و میسره ...
الغ بیک ... میرزا عبد اللطیف ... لشکر ... بود **شعر** گروهی همه ... جنگجوی ...
چو ... و ... سلطان ... آفتاب ... میرزا الغ بیک از جنود ...
... **شعر** ...
... میرزا عبد العزیز ...
... **شعر** ...
... **شعر** ...
...
... **فرد** ... لشکر شکن ...
... **ع** ...
...
... **نظم**
رسید از لشکر ... ...
...
بجانب میرزا الغ بیک ... میرزا عبد اللطیف ... لشکر ...
...
... سنان ... پیام اجل ...

بیت

برسید ... **نظم** ...
...
...
... **ع** ...
... **ع** ...
... زیارت حضرت امام علیه السلام ...
... میرزا ابو القاسم
...
... میرزا سلطان ابو سعید ... هرات ...
... عراق ... میرزا الغ بیک ...
...
... **شعر** ...
...
...
... **نظم** ... میرزا عبد اللطیف ...
... میرزا الغ بیک ... میرزا عبد العزیز ...
میرزا عبد اللطیف ... دار السلطنه هرات
...
... میرزا الغ بیک ...
...
... **شعر** ...
...
...

در صف راه حکمها کرد که مقصود نبود یا اگر نیز بود است نقد نیست لاکن آنچه را اعلام او راق انتهاء نمود این بود که در آن زمان که جناب شیخ
در امادوی میرزا الغ بیک امارت عام یافته بود و در حضور مرزام شیخ بهاء الدین عمر مولانا یوسف خطا رو مولانا عبدالقادر طلب فرمود که متفق باشند که [illegible]
میرزا الغ بیک را بموجب حکم قاضی و مفتی شرع شریف بقتل رسانند آنچه فرموده بود چنین به پرسیده و کار دولت او آخر شد آری **شعر**
او لب را چون شود خاطر در آ / حکم شاهان می شود زیر و زبر / و میرزا الغ بیک ملازم مشغول داشت و مرکز دایره خلافت شد و سادات و قضات
و موالی را بر سبیل استقبال استعجال نمود و [illegible] شاخواهند و نثار روشنایی ظهور آمد [illegible] و میرزا الغ بیک همه را بنیکویی
احوال پرسیده و چون خورشید در اوج کمال نزول اجلال فرمود و صیت فتوح شهریاری و صدای ظفر کامکاری در اطراف عالم سایر و دایر
گشت و اخبار بمفاخره آثار بر [illegible] اقطار جهان شایع و مشهور شد و اطراف ممالک و مسالک زیور امن و زینت امان یافت و از آفتاب
معدلت و فروغ مرحمت بر عامه رعایا و زیر دستان تافت امیرزاده جلال الدین محمد ولد امیر سلطانشاه برلاس که حاوی انواع
[illegible] و ادراک بجهت ادراک او شده بود در تاریخ این فتح قطعه غریب فرمود **قطعه** سلطان الغ بیک کشورگشای / آنکه در سلطنت [illegible]
بیاری عجیب / چون لشکر بسوی خراسان در کشید / بنمود شرق فتح و فتحی غریب / خرداد ز بهر فتح و نصرت لشکرش / شد تاریخ گفت
آن فتحا غریب / و حصار تیره نوکرده شمال شرقی هرات بمسافت ده فرسنگ واقع است بر قله کوهی و در درون آن چند چشمه آب که
بمحافظان آن وفا می نماید [illegible] در سال حضرت خاقان سعید فرموده که آنجا عمارت کردند بسنگ گچ محکم ساختند و مقرر فرموده که
آنحضرت میرزا علاء الدوله [illegible] برده بودند و بآنجا نقل کرده بعضه از خزاین پرده بود مفتوح گشت و این سخن شهرت دارد که سبب [illegible]
و رایام استیلاء مخالفان عمارت آن قلعه تمام نمانده و حصار اختیار الدین که مشحون بگنجهای جهان و خزاین معمور فراوان بود و آقا حاجی بیگ آن قلعه
سیدی است چنانچه شرح آن گذشت و بواسطه میرزا عبداللطیف که چندگاه در آنجا محبوس بود مفتوح گشت و میرزا الغ بیک با آن حصار در فرموده و خزاین
آنحضرت که مانده بود گشوده و از میرزا عبداللطیف چند هزار مثقال طلا و دیگر انواع زر و سیم و دو بیست تومان نقره که در زمان [illegible] حضرت
خاقان سعید بجانب عراق میرزا عبداللطیف را از آن حصار فرو آورده بود و میرزا الغ بیک با آنکه از فتوحات خراسان چیزی بغیر از [illegible]
نموده بود آنچه خاصه او بود [illegible] فرمود و [illegible] و از جمله افعال حمیده و خصال پسندیده که میرزا الغ بیک در آن ایام
بظهور آورده تربیت جناب شریعت مآب قدوة العلماء المتبحرین افضل الفقهاء المحققین مولانا قطب الدین احمد الامامی سلمه الله تعالی بود
که منصب اعلی قضا را بدان جناب تفویض فرموده و آن منصب عالی را علاوه درس و فتوی آنجناب ساخت و [illegible]
امیر سید علاء الدین ابن سید زین العابدین جنابدی را منصب وزارت ارزانی داشت و مهمات مال و منال دیوان اعلی را بکفایت
و لطف رای او باز گذاشت و در این اثنا امیرزاده یار علی و امیر اسکندر برلاس را که امیر خلیل [illegible] بهرات فرستاده بود و حضرت
خاقان سعید او را به سمرقند روان فرموده میرزا الغ بیک [illegible] بهرات آورده بود و سبب فتنه [illegible] فرموده که
امیر سلطان ابوسعید را [illegible] که پیش از آن مقید بود [illegible] بحصار تیره نوکر فرستاده و رکاب ظفر انتساب بجانب مشهد مقدس حرکت داد
و در آن ایام جناب تقوی مآب شیخ الاکابر المعتبرین ناصح الملوک والسلاطین مولانا تاج الملة والدین احمد الکلاری در محروسه هرات

بجوار رحمت

بجوار رفیع حضرت پیوست و در مزار پرانوار پیر تسلیم مولانا شیخ الاسلام نظام الحق والدین عبید الله [illegible] که جد بزرگوار او بود مدفون گشت

ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بصوب مشهد مقدس و سایر بلاد خراسان

سابقا مذکور شده که میرزا علاء الدوله از معرکه
جنگ ترناب چون تیر پران بیرون رفت تا مشهد در هیچ مقام آرام نگرفت و از آنجا بولایت خبوشان رفته با میرزا ابوالقاسم بابر
ملاقات کرده [illegible] میان ایشان واقع شده و هر دو برادر با یکدیگر اتفاق نموده و جمعی کثیر از نوکران با ایشان پیوسته جمعیت عظیم
حاصل شد و میرزا الغ بیک از امراء کبار و بهادران نامدار و چند هزار سوار در قفای ایشان فرستاده بود و ایشان تا ولایت جام
رفته آثار تسلط و فتنه بظهور آورده بودند چون باز آمدند شرح اتفاق برادران و صورت اجتماع ایشان بوقف عرض رسانیدند
میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود و بر این احوال اطلاع یافت عنان همت جهان گشای بصوب مشهد مقدس تافت و رایات
ظفر آیات از دار السلطنه هرات نهضت نمود و بمشهد مقدس در حرم اقدس رسیده و زیارت حضرت امام علیه التحیة والسلام فرموده
و انواع صلات و صدقات بسادات و مستحقان رسانیده چند روز در آن جوار طیبه بدولت و سعادت گذرانید و جمعی از امرا به تعجیل
[illegible] فرستاده [illegible] پیغام داده [illegible] در غایت متانت و حصنی در نهایت حصانت ساکنان
آن از غلغل سبحان افلاک آگاه و سنجیان آن همنشین آفتاب و ماه و انواع حیل که در فتح قلاع مشهور است از منجنیق و عراده
و محاصره [illegible] **شعر** ز سنگ خاره برج سپهر [illegible] / ز باد و [illegible] سبع شداد
چه زیان / [illegible] از آرزوی سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن [illegible] پرواز کرده و بجز [illegible] باز گشته بود و میرزا
علاء الدوله در زمان حضرت خاقان سعید آن قلعه را عمارت فرموده [illegible] و جواهر و نفایس و اجناس [illegible] بآنجا نقل کرده بود [illegible]
ایام که عزم محاربه میرزا الغ بیک نمود میرزا الغ بیک چون دانست که تسخیر آن قلعه [illegible] صورت [illegible]
که بتخویف فرستاده بود حکم معاودت فرمود و رایات ظفر نشان عازم [illegible] گشت و در چهار باغ رادکان چند روز توقف نموده
[illegible] و در آن مقام ایلچی میرزا ابوالقاسم بابر آمده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه اظهار اخلاص
خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت و عاطفت پادشاهانه فرموده و فرستاده را با ایلچی [illegible] رخصت مراجعت [illegible]
در عقب ایلچی روان شده [illegible] عنان [illegible] باز کشیده [illegible] بسایه بان ظل الهی باز کشیده
و میرزا عبداللطیف میرزا سلطان [illegible] را با فوج تمام [illegible] فرستاده و فرمود که میرزا سلطان [illegible] بولایت [illegible]
[illegible] فرموده کار [illegible] شده میرزا الغ بیک تا پل ابریشم [illegible] فرموده معاودت
نمود و میرزا عبداللطیف در سر حد [illegible] مقام داشت چون از رجعت پدر وقوف یافت او نیز [illegible] باز گشت و بتحقیق معاودت میرزا
الغ بیک از پل ابریشم موجب ظهور ضعف [illegible] و سبب عجز و فتور لشکر منصور شد و چون [illegible] تقدیر [illegible] بود که میرزا ابوالقاسم بابر
چند سال بسعادت و اقبال در مملکت خراسان و جرجان و سایر ولایات سلطنت باستقلال کار فرماید صورت معاودت میرزا الغ بیک
[illegible] منقول است که اگر میرزا الغ بیک [illegible] شاهزادگان عظام

میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر میرزا [illegible] حاصل میکرد [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

[illegible] بفعل المراد [illegible] و الغرض میرزا عبد اللطیف [illegible] بازگشت [illegible]

[illegible]

که بیرون هرات را غارت کنند و گروهی که فتنه و فساد انگیخته بودند و خونهای مسلمانان بناحق ریخته بقتل آورده شد و شبانروز غارت عام کرده

لشکر ازبک ... بیرون جهت ... از غایت ... هر که را یافتند اسیر بستند و کشته ... فتنه نرگس را در چشم ...

داشتند و سیم را قرة العین می پنداشتند ... آفتاب از طاق لاجوردی بناحق بشکستند و نقل ... از باغ ...

ربودند و قندیلهای مساجد می شکستند و امامان ... آبروی عزیزان بر خاک خواری می ریختند مدارس ... و درس ... کلام ...

بجای ... و سرود ... و در مقام علم و حکم زیر و بم می نواختند ... از لباس تقوی ...

ساختند غارت عام کرده ... میرزا الغ بیگ حکم غارت عام فرمود لشکر ازبک ...

تا دروازه شهر تاختند و غارت عام کرده باغات ... میرزا الغ بیگ ... ساخته ... دیوار ...

چند سال آورده بودند ... شکسته ... و انواع خرابی کردند ...

سمرقند ... بیرون هرات و باغات پادشاهان ... بیرون سمرقند باغات میرزا الغ بیگ ... از مردم ازبک ...

و ... **شعر** چو برکردی ... این زاغات ! ... سلطانات ! ... غارت ...

هرات در اواخر ماه رمضان ... و بعد از ... روز ... میرزا الغ بیگ حکم فرمود که ... غارت ... مسلمانان ...

در خانهای خدا ... و در آن ایام ... عید ... مرد ... چون ... محشر ... و ... میرزا الغ بیگ

بزبان اخلاص ... شاخوان ... بیاض ... ساخته ... عید ...

و ... میرزا الغ بیگ ... پادشاه عادل ...

شعر ... ! ... ! ... میرزا عبد اللطیف ... عید ...

... عبد السلام مقام داشت چون آوازه آمدن میرزا ابو القاسم بابر ... رسید ... دار السلطنه هرات ... میرزا الغ بیگ

هرات را بمیرزا عبد اللطیف عنایت فرمود ... عازم ... ماوراء النهر شد ... خاقان سعید ...

روان ساخت بسیاری از ارباب صنایع ... نقل کرده ... حضرت خاقان سعید ...

... **ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه**

هرات ... و ... فرستادن ... بطرف ... میرزا ابو القاسم بابر ...

... که میرزا الغ بیگ ... ابریشم ... شاهزاده ... دار السلطنه هرات برافروخت ...

... ساخت و بالشکری چون ... جنگ و چون ... **شعر** ...

... ! ... ! ... میرزا الغ بیگ ... ماوراء النهر ...

و ... دار السلطنه هرات ... گروهی ...

... چون ... هرات ... سپهر ... آورده ...

سپهر چیز

یمن از پرچم ... سبزه زارها ... آراسته ... جوی چون ... شب ... روز ... گردون ... میرزا الغ

رسید ... لشکر ... **نظم** ... ! ... میرزا ... ! لشکر ...

تیز ! ... ! ... ! ... ! ... امیر ابراهیم ... گرفته ...

و مردم ... دار السلطنه هرات ... میرزا الغ بیگ ...

... لشکر ... لشکر ازبک ... **ع** ... ! ... ابراهیم ...

و ... میرزا الغ بیگ ... حضرت خاقان سعید ...

... سمرقند ... احترام ... **ع** چون ... خاک ... ! ...

و میرزا ابو القاسم بابر ... هرات فرستاده ... میرزا عبد اللطیف ... روز در هرات پادشاه بود چون

خبر رسیدن لشکر میرزا ابو القاسم بابر ... میرزا ... تنگ ...

... میرزا ابو القاسم بابر ... شهر ...

... شهر ... محاصره کرده ... عراق ... شهر

آورده ... میرزا ابو القاسم بابر ... حصار ...

کرده بود ... حصار ... امیرزاده ... سلطنت ... الحق ...

... نرگس و لاله ... جام ... میرزا ابو القاسم بابر ... هرات ...

میرزا ابو القاسم بابر ... امیرزاده ... لشکر ... باده های

... امیرزاده ... شهر ... تیغها

... میرزا ابو القاسم بابر ... موکب همایون

بطالع سعد فال همایون ... میرزا ... جلال ... امیرزاده ... هرات ...

روان ... ! ...

... ! ... ! ... **قطع**

... ذکر جلوس میرزا ابو القاسم بابر بر سریر سلطنت ... ... چون رایات

... برافروخت ... کاینات ... عدل ... سلطنت ...

چون ... کاینات ...

... فتح ... فتح ... سریر سلطنت ...

... کاینات ... تاج خلافت ... چون آفتاب ...

اتفاق شجاعان تیغ عالم اقطاع آثار ید و بیضا نماید پیرایه این عبارت و سلطان این استعارت جلوس حضرت میرزا ابوالقاسم بابر است
بر سریر سلطنت خراسان و بیان آن چنانست که چون میرزا الغ بیگ با اولاد کرام و امرا و عظام و خیل و حشم جمیع خدم و اموال جهان و
نفایس فراوان از نواحی خراسان بطرف ماوراءالنهر رفت و طغیان امیرزاده یار علی ترکمان تسکین یافت میرزا ابوالقاسم بابر بر سریر
سلطنت و سریر خلافت تمکن تمام مقام و آرام فرموده دارالسلطنه هرات که در حسن بها و لطافت آب و هوا وصف نعیم جنان [illegible]
در تحت تصرف و قبضه اقتدار قرار یافت و آفتاب مرحمت و سایه معدلت بر کافه رعایا و عامه برایا تافت و اکابر و اشراف بجناب درگاه
معظم شتافتند و مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند مناصب صدور و مرتبه رعایت و عنایت یافتند و امیر [illegible] که از جانب [illegible] آمده
امیر ابراهیم و امیر [illegible] و ارباب صنایع را که باز گردانیده بود بهمات [illegible] و خون امیر ابراهیم [illegible] درخواست کرده میرزا
ابوالقاسم بابر عنایت فرموده باو بخشید و صنوف عنایات پادشاهانه و فنون مراحم خسروانه نسبت با هر یک [illegible] مبذول داشت و عظما و امرا
و ستوربانان درگاه و گردنکشان سپاه ظفر پناه از ابر احسان [illegible] بمواهب انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته سر افتخار [illegible]
برافراشتند [illegible] و در منبر سطح و [illegible] حاجی کرفت و زبان خطیب
[illegible] بنام و القاب [illegible] و علم [illegible] شد
[illegible] نام تو [illegible] خطیب [illegible] سکه [illegible]
نام تو [illegible] خطیب [illegible] میرزا علاءالدوله [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] که [illegible] فتح دارالسلطنه
هرات [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] خراسان [illegible] میرزا ابوالقاسم
بود [illegible] میرزا علاءالدوله [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]
[illegible]
داشتند [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] میرزا علاءالدوله [illegible]
ابوالقاسم بابر [illegible] میرزا علاءالدوله [illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
ابراهیم [illegible] سلطان [illegible]
ابراهیم [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم چون یوسف
[illegible]
[illegible] بر سریر سلطنت نشانده **شعر** [illegible] یوسف [illegible]

[illegible]

شرح آن از سیاحت وقت ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر بگرفتن مراد در میدان سلطنت خراسان جولان داده و عنان دولت و سعادت با
اقبال باز گشاد و امیر [illegible] صاحب [illegible] و بضبط مملکت اهتمام تمام فرمود اما چون میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
مدام اشتغال داشت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] عزم تسخیر خراسان دارد
و ما [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
فرموده و جواب مناسب نوشته ارسال نمود **ذکر عصیان میرزا عبداللطیف نسبت با میرزا الغ بیگ گورکانی و سبب آن**
میرزا عبداللطیف بعد از میرزا الغ بیگ چند روز در هرات بود و چون آوازه آمدن میرزا ابوالقاسم بابر استماع نمود امیر [illegible] ترکمان [illegible]
قلعه [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] **شعر** [illegible]
از دارالسلطنه هرات بیرون رفت [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] نقش [illegible] الحجر [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
کشته و میرزا عبداللطیف [illegible] فتح خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] میرزا عبدالعزیز [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
و بنیاد [illegible]
[illegible]
آمده میرزا عبداللطیف [illegible]
و صدای [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر چون برین حال وقوف یافت

خاطر بلکی ... التفوت جمع ساخت **شعر** چو در لشکر دشمن افتد خلاف ۞ تو شمشیر خود را مکش از غلاف ۞ لشکر ظفر نشان عزیمت تسخیر
مملکت سیستان فرمود و سپاه جهان نورد بصوب آن ولایت نهضت ارزانی نمود **ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب سیستان**
و عصیان امیر خلیل و ورود ولایت خوشان والی سیستان شاه حسین که آبا و اجداد او همیشه باج گزار و خدمتکار این خاندان
بوده‌اند و مراسم جانسپاری قیام می‌نموده‌اند در این ولا اندیشه خلاف کرده دیو غرور سودای فاسد در دماغ او راه داده و چون [illegible]
شرارت راه فتنه و فساد بسوی [illegible] ولایت خود باز گشت و **شعر** هر سیه دل که شد از جام هوا مست غرور ۞ فتنه انگیزتر از غمزه جادو گردد ۞
میرزا ابوالقاسم بابر فرمان فرمود که تا مداران سپاه و سرداران درگاه در ظل رایت ظفر آیت که مطلع آفتاب نصرت است جمع آمده از
دار السلطنه هرات نهضت نموده عزیمت مملکت سیستان فرمود و قاصدی را طلب امیر خلیل که [illegible] بود فرستاد و امیر خلیل که
عرضه داشت که [illegible] لطف [illegible] این سرحد [illegible] مصلحت [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] امرا و کبار [illegible] تیغ گذار [illegible] فرمود که بجانب مملکت [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] **شعر** هر که با پولاد بازو پنجه کرد ۞ ساعد سیمین خود را رنجه کرد ۞ [illegible]
[illegible] بیرون کرده [illegible] و حمیت [illegible]
[illegible] که بعد الیوم مراسم خدمتکاری و شرایط جانسپاری [illegible]
[illegible] و دفع [illegible]
[illegible] عرض [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مملکت سیستان [illegible] امیر خلیل [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر بجانب سیستان عزیمت [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
فرستاده [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] و طغیان [illegible] عصیان [illegible] روان شد میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] سپاه
ظفر پناه با شیخ امیر شیخ حاجی بهادر و امیر سلطان ابو سعید [illegible] فرموده که **شعر** سر دشمنان زیر سنگ آورند ۞ جهان
بر بداندیش تنگ آورند ۞ لشکر [illegible] ولایت خوشان [illegible] محاربه و قتال [illegible]
از مرکز خاک بر ذروه افلاک [illegible] آفتاب [illegible] سپاه [illegible]
گشت **بیت** [illegible] ۞ [illegible] ۞
امیر خلیل [illegible] شجاعت و دلاوری [illegible] سپاه [illegible]
چون [illegible] دلاوران [illegible] **شعر** سر و گردن و سینه و پا و دست ۞ ز شمشیر [illegible] شکست ۞
و مردم او [illegible] امیر سلطان ابو سعید [illegible] زخم [illegible] **شعر** [illegible] که این [illegible]

انگیخته ۞ بخون [illegible] ۞ و مردم امیر خلیل که بجارت مشغول شده [illegible] ناگاه امیر شیخ حاجی بهادر
و امیر خلیل که بهم رسیده [illegible] امیر شیخ حاجی [illegible] امیر خلیل را بقتل رسانیده و تمام
[illegible] شیخ حاجی بهادر [illegible] بیرون رفت [illegible]
ساخته در هرات [illegible] **شعر** [illegible] ۞ همچو امیر خلیل که سر [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر بجانب سیستان مراجعت نموده [illegible] در دار السلطنه [illegible]
[illegible] و در خلال این احوال [illegible] حضرت
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible]
میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible]
[illegible] عراق [illegible] میرزا سلطان محمد فرستاد برادر نامهربان [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] **ذکر نهضت میرزا سلطان محمد بجانب خراسان و تسخیر آن مملکت** میرزا سلطان
محمد پیوسته هوای تسخیر مملکت خراسان [illegible] صوریات [illegible]
حجاب [illegible] ممالک عراق [illegible]
شاهزاده [illegible] تسلیم [illegible] که تابع فرمان آن پادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] وارث حقیقی [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] ممالک عراق و فارس [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ممالک فارس و عراق چون شیراز و اصفهان و [illegible] و یزد و کرمان و قم و کاشان

وآورده و ستاده و ری و سمنان و دامغان لشکر گران و سپاه بیکران مرتب ساخت و رایات ظفر آیات برافراخت و از بسطام کوچ کرده
ایلچی پیش برادر فرستاد و از آمدن خویش آگاهی داد میرزا ابو القاسم بابر چون از خبر برادر وقوف یافت و مهم توان خبر بر خاطر
افزود تا فرمان فرمود که دلیران میدان جنگ و شیران بیشه ننگ و مردان روزگار و صف دران کارزار از اطراف و اکناف
خراسان از سرحد سیستان تا حدود ماخان و از نواحی شبرغان تا اقصی مازندران جمع آمدند و از دار السلطنه هرات بر سبیل تعجیل کوچ فرموده
و منازل و مراحل پیموده تا در ولایت جام قلبه و ازدحام آمد و سپاه خونخوار روان آمد و در یاد و قفار بهم رسیدند بیت دو لشکر برابر شد آراسته
ز هر جانبی بانگ برخاسته ز بس نعره کامد برون از کمین فرو اوفتاد آسمان بر زمین چو بر جنگ شد ساخته سازشان
گریزنده شد دیو ز آوازشان آتش قتال اشتعال یافت و شرار کارزار زبانه کشید از گرد غبار لشکر و ران چشمه آفتاب بلای چو شب پوشید
و از غبار سم اسبان بسیط غبرا مغبر و از گرد تیره تا به روز حرب آتش فنا در خرمن جانها می افکند و تند باد حمله نهال ابقا را از زمین بیخ و بنیاد
بر میکند میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر چون رعد در غریدن و برق در درخشان تیغ و شمشیر میکشیدند از هر طرف می تاختند
و مبارزان به نوک تیغ و سنان یکی را از دو و دو را یکی می ساختند آن یکی چون سپهر آئینه فام جوشن انتقام پوشیده و مانند بهرام
تیغ خون آشام از نیام کشیده و این یکی چون آفتاب ز بر زرین با حرارت خدنگ چهار پر از کمان شسته و ساده از بیم تیر و پیکان آن
ارباب سیماب وار همه تن لرزان و از ترس خدنگ زود آهنگ این نسر طایر کبوتر آسا بجان هراسان و آن لشکر شند خوی
جنگ جوی از دو سوی روی در روی آورده آنچه بهلوانی ... جدال و کارزار ... ناورد و کوشش و آویزش و خونریزش بود
از دو طرف روی نمود شعر بیا سود لشکر ز خون ریختن ز دشمن بر دشمن در آویختن عاقبت نسیم عنایت الهی از مهب و التصر
الا من عند الله وزیدن گرفت و از نسیم او جهانیان شکفت و انوار فتح مبین و نصر عزیز بر علم دولت میرزا سلطان محمد تافت سپاه
مخالف و مراسان از ... هزیمت یافت ... خسته و کشته و کریزنده بسیار و بعضی جان ساخته بیت گریزنده کار زار در آن رستخیز نه روی رهائی
نه رای گریز سلاحان همه تیر پر داخته کمین تیر و گرز کش انداخته و لشکر عراق ظفر منصور غنیم را محصور کرفتند و از مراکب و دواب
مواکب و الات تبغ و جوشن خفتان و دراهم منقود و جواهر نامعدود و ... و شال و احمال و اثقال بحظی وافر و نصیبی وافی رسیدند
احاد الناس لشکر عراق و فارس صاحب بارگاه و اساس شدند و افراد سوار و اسب قطار و مهار گشتند و بمیامن این فتح مبین
کواکب اقبال میرزا سلطان محمد باوج کمال ارتفاع یافت و اختر دولت روی به ذروه سعادت آورده رکاب و خزاین
و اموال فامی در قبضه ضبط و تصرف قرار گرفت و میرزا ابو القاسم بابر از غرقاب دریا هیجا از لهیب آتش و غالب سلامت بیرون آمد
رع سلامت همه آفاق در سلامت اوست بانفت بنده چنگ فراهم کرده و ... اتفاق چون ... نه ... با یک دیگر ... که ... از کمال انطباق
اختلاف فضل یکمال بجانب قوی و کم شرع فتح ازین که ... ... در راه ... و آهن ... بخط ... و میرزا سلطان محمد
شکوه اسب التهی بجای آورده همه ای نقاره پادشاهی با یوان کیوان رسانیدند و رکاب ظفر انتساب بر کرانی ساخته همان ...
بجانب سبک گردانید و چنبر آبریز بر پیر روزگار بخاری ... اتمام رسید بدار السلطنه هرات فرستاد و شرح فتح چنانچه بود بازنموده داشت

و قضات و موالی و اکابر و اصاغر و اشراف اصناف به مراسم استقبال استعجال نمودند و بشرف تقبیل انامل فیاض فایز و سرافراز شده
های دولت سایه سعادت بر آن جمله انداخت و آفتاب طلعت همایون آنحضرت میمون را مشرف منور ساخت و پیک گردون اخبار
فتح و نصرت شاه جهانبانی رسانید و عالم را بانوار عدل و داد منور و روشن داشت و از آنجا به بقاع و رباع که باکتب آموزش لشکر تاراج و خرابی
داشت بکمال عمارت باز آورد و بقاع و رباع که در عرض ضیاع مانده بود و مکان سباع و رباع گشته مأمون و مسکون شد و میرزا سلطان ابراهیم و
میرزا علاء الدوله که در حبس میرزا ابو القاسم بابر بودند و میرزا شاه محمود و میرزا ابو القاسم بابر همراه میرزا سلطان محمد آورده همراه برادر
به اجنی فرمود و عنایت و رعایت تمام نمود و میرزا سلطان ابراهیم را پیش پدر و میرزا علاء الدوله فرستاد و میرزا شاه محمود را به ابو المره
داد و بر سریر سلطنت جمیع خراسان و خاقانی سعید کامکار تمکین تمام مقام و آرام فرمود و بعزم زیارت حضرت شیخ الاسلام الاعظم قدوة
مشایخ الامم مظهر مقامات و اقتدار شیخ بهاء الدین عمر قدس الله سره العزیز توجه فرموده و از سخن شریف آنحضرت انواع منافع استفاضه نمود
و بعد از فراغ خاطر از مناظم امور و مصالح جمهور بعزم عشرت غرفه ای طرب مقتبل کشاد و مجلس انس از ماه رویان رشک نگار خانه چین شد
و بزم عشرت از تاب رخسار پریرخان غیرت فزای خورشید گشت و ساقی سیمین ساق بملاحت رخ و حلاوت گفتار افزایش
آینه روح را جلا میداد و بخنده و کرشمه و شیرین زبانی ... برد از دلهای مشتاقان ... و مطربان خوش الحان از ...
نغمات موزون زمره را از ... آورده و نوای نای و عود و قانون از ... بر آورده میرزا سلطان محمد رع چند روزی برین نمط
گذرانید در این اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و بموقف عرض مکتوب رسانید مضمون آنکه شما را فتح خراسان
و ما را فتح ماوراء النهر مبارک باد ما با شما با برادرجه ... اعتقاد می ورزیم که او برادر شما بود و اگرنه همه کس را معلوم است که در زمان حضرت
خاقان سعید او که بود و من که بودم امرا و فرستاده میرزا عبد اللطیف را که بخدمت ساچقی آورده بود مبلغی گرامی افزوده گذرانید
و جواب مناسب نوشته مصحوب مولانا شمس الدین محمد صدر بخشی باز گردانید و شرح قضایا که ماوراء النهر محتاج بیان است
ذکر قضایا که در مملکت ماوراء النهر در این سال وقوع یافته اگرچه شمه ای از کیفیت خاصه مشکین ساز و از کلمات بر تاثیر ساخت
چون از گوش ارباب سماع و دیده ... اطلاع شده باشد که میرزا عبد اللطیف از تیغ بغیت پدر و طغیان و ... تیغ عدوان بر سبیل الطغیان
کشیده بواسطه چند سبب که شرح آن در داستان فتح خراسان یاد کرده و چه بود ... میرزا جیحون مانع شده و مدت تمادی کشت
و چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکرها گذرانیده و حرکات و جرات ... و محاربات قایم گردانیده ... لشکر میرزا
عبد اللطیف غالب شده او بسعی تمام سلطنت آن مملکت طالب گشت و نوبتی میرزا الغ بیک سلطان عبد الله میرزا بر ... با جمعی
امرا و از آب گذرانید و میرزا عبد اللطیف جمعی را برابر فرستاده میرزا سلطان عبد الله گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف اهل و عیال امرا
داد و بعد از این واقعه چند روز میرزا الغ بیک ویران شد بطرف سمرقند عود نمود و سبب آن بود که میرزا الغ بیک میرزا
عبد العزیز را در سمرقند گذاشته عازم شده و در کنار آب طالب نزاع با طاقت کشید یک فرزند در تیغ نوای جنگ و آهنگ
مخالف راست کرده و دیگر فرزند در سمرقند دست تطاول به اهل و عیال امرا و رعایا دراز کرد و امرا و ... شده عزم کرده که

این صورت [illegible] آن بود که [illegible] گرفته در رنج بسیار شد میرزا الغ بیگ امرا و ارکان دولت را با نواع استمالت امیدوار [illegible]
و احکام میرزا الغ بیگ را که مشتمل بر [illegible] بود [illegible] سمرقند [illegible] از این [illegible] صورت [illegible] پرده غیب روی
نمود و نقشی عجب که در آینه خیال محال بود چهره گشود و استقلال احوال میرزا الغ بیگ راه یافته [illegible] طالع او روی بر تافت
نظم بسی دیدیم درین گردنده دولاب ۞ ندیدیم هیچ دوامش بر یکی آب ۞ اگر خورشید گیتی [illegible] ۞ ز ماه و دیگر از پستی فرو تافت
چو حال این است [illegible] ۞ و بیان این حال [illegible] احوال فروغ میرزا سلطان ابوسعید
ذکر طلوع آفتاب رایت سلطنت و دولت و استعلا بر سریر سلطنت و جهانبانی حضرت خلافت پناهی [illegible] میرزا سلطان ابوسعید بن
میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بملازمت میرزا الغ بیگ ملازمت می نمود و در این [illegible]
[illegible] جانب میرزا الغ بیگ بود و این میرزا سلطان ابوسعید [illegible] و افتتاح ایام [illegible] این زمان
که سال عمر او به بیست و پنج رسیده بود [illegible] استعلا و بر سریر فرمان [illegible] در خاطر [illegible] داعیه استیلا و صورت [illegible]
بر صفحه ضمیر جهانگیری [illegible] آفتاب [illegible] پرتو جبین [illegible] اقتباس نور [illegible] و مشتری [illegible] سعادت بیکران
[illegible] دلایل سلطنت [illegible] احوال [illegible] خلافت بنی آدم از [illegible] افعال او لایح [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] ع [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] ع [illegible] ۞ [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سلطنت جهانی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جناب خلافت مآب [illegible]
انشاء الله تعالی [illegible] زمان [illegible]
اهل [illegible] ع [illegible] ۞ [illegible] میرزا عبداللطیف
[illegible] لشکر [illegible] مجال [illegible] محال [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
آن [illegible] لشکر [illegible]
رفت میرزا سلطان ابوسعید چون [illegible] میرزا الغ بیگ آگاه [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
و چون ذرات آفتاب [illegible] سمرقند بیرون آمده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]

رسیده [illegible] چشم [illegible] آب [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] ع [illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] ع [illegible] ۞ و میرزا عبداللطیف [illegible] سمرقند
آمده [illegible] سلطنت [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ
[illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] سمرقند آمده میرزا عبداللطیف [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] شرع [illegible]
عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] سلطان [illegible] شعر
[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]
عبداللطیف [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
انواع فنون و اصناف علوم [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
می بود [illegible] حکمت [illegible] علوم [illegible]
و تکمیل [illegible] علوم [illegible]

و نادره دهر بود نه استحضار نمود و تفصیل احوال رصد و شرح استخراج زیج در سنه ثلث و عشرین [illegible] محرر و مثبت است این جا اعاده نرفت القصه
میرزا عبداللطیف بر قتل چنان پدری اقدام نمود و از برای جهان [illegible] نمود و این واقعه در ماه رمضان بوقوع پیوست فرد
چو عباس کشتش بتیغ جفا / بود سال تاریخ عباس کشت / و میرزا عبداللطیف بنوعی مملکت ماوراءالنهر و ترکستان مضبوط ساخت که لشکر
اوزبک که بر ترکستان تا [illegible] سمرقند و بخارا می تاختند و اموال [illegible] اسیر [illegible] از ترکستان [illegible] سیاست و سطوت
صولت او از همه فرسنگ آهنگ آن ولایت نکردند شعر رسید سهم تو جانا که جای [illegible] کرد / که دشمن [illegible] شود و صید فرسنگ
و میرزا سلطان ابوسعید که از میرزا الغ بیگ روگردان شده بود میرزا عبداللطیف او را از [illegible] بیرون آورده با آنکه با پدر و برادر جنگ می کرد
[illegible] سلطنت او را [illegible] او را حبس فرمود و چند روزی در قید او بود و چون ارادت [illegible] توقیع [illegible]
[illegible] سلطنت مملکت ماوراءالنهر و خراسان بل تمام ایران و توران بجانب میرزا سلطان ابوسعید [illegible] حضرت
[illegible] او را از حبس خلاص فرمود [illegible] تمام [illegible] میرزا ابراهیم را که میرزا عبداللطیف
[illegible] محبوس [illegible] سلطان محمد [illegible] چون خبر قتل میرزا الغ بیگ بشنید
[illegible] قتل [illegible] بزرگوار [illegible] و چون [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] عراق و اصفهان [illegible] حضرت خاقان سعید
[illegible] پادشاهزاده [illegible] سلطنت آن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] میرزا سلطان محمد تمام [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] امیر حاجی محمد [illegible] در کمال استقلال بود [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که چهل
سال [illegible] دولت و اقبال حضرت خاقان سعید [illegible] مملکت ایران و توران [illegible]
[illegible] و چون [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible] آن پادشاه [illegible] امارت [illegible]
[illegible] و چون میرزا سلطان محمد [illegible]
مملکت [illegible] امیر حاجی محمد [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] احوال [illegible]
[illegible] سلطنت مملکت [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] امیر حاجی محمد [illegible]
میرزا ابوالقاسم [illegible] امیر محمد صالح [illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] ولایت ابیورد [illegible] عازم ولایت استرآباد
[illegible] جنگ [illegible] طلب [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] ذکر وقایع سنه
اربع و خمسین و ثمانمائه و محاربه میرزا ابوالقاسم بابر و ظفر یافتن بعون ملک خلاق [illegible] در این سال که مطلع آمال
[illegible] اقبال [illegible] سلطان [illegible] بهار [illegible] لشکر [illegible]
سپاه سبزه [illegible] اطراف چمن [illegible]
لشکر میرزا سلطان محمد [illegible] عراق [illegible] اهل عراق [illegible] بیت
[illegible] زمین پای اسب سواران گرفته / [illegible] کل چوب چون [illegible]
امرای عراق [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] مشهد [illegible]
جنگ [illegible] قتال [illegible]
[illegible] شعر [illegible] / سلاحی [illegible] و میرزا ابوالقاسم
بابر [illegible] قتال [illegible] حضرت ذوالجلال بود بیت [illegible] توکل [illegible] بودش
ز چندان سواری که همراه بودش / [illegible] / [illegible] / سواران
[illegible] / همه [illegible] آهنین تن / [illegible] / [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] سنان [illegible]
میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] تیغ [illegible]
آب [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] بیت [illegible] چهره [illegible]
[illegible] / [illegible] / [illegible] / ز خون تیغ [illegible]
ز خنجر [illegible] / عاقبت [illegible] منصور [illegible] اهل عراق باتفاق [illegible] فرار [illegible] امیر
حاجی محمد [illegible] بلا [illegible] برق خنجر
[illegible] گرفتار شده
[illegible] منصور [illegible] از حال قتال [illegible]

در ظلال دولت و اقبال ناگاه خبر رسید که میرزا سلطان محمد رسید و شرح این سخن آنست که چون میرزا سلطان محمد امیر حاجی محمد و امرا را [illegible]
فرموده چند روزی بعیش و عشرت اشتغال نمود امیر حاجی محمد چند روزی فاصله فرستاده و بر سبیل فرصه [illegible] پیغام داد که میرزا ابوالقاسم
لشکر بجهة جمع آورده [illegible] را اجمال جبال و اطراف متفرق ساخته اگر آفتاب عنایت آنحضرت سایه دولت برین ولایت اندازد
شاید که شکوه سلطنت این کار [illegible] برو چه دلخواه سرانجام سازد و میرزا سلطان محمد از راه [illegible] طوس نهضت نمود و جمعی دلاوران [illegible]
[illegible] تمام ایلغار نموده و در راه بسیاری [illegible] که قتل امیر حاجی محمد بیرون برده [illegible] مجروح و زخم دار
خسته [illegible] میرزا سلطان محمد حکم کرده بود که کسی از زخمیان احوال [illegible] و چون شیر خشمناک و پلنگ [illegible]
[illegible] ناگهان [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر رسیده [illegible] و از گرد راه [illegible]
ابوالقاسم بابر از [illegible] غافل [illegible] این صورت روی نمود و دشمنان از اطراف فرو ریختند و لشکریان هر یک بطرفی گریختند
میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] سلطان [illegible] بابوان [illegible]
داده چون آب بر صحن خاک روان شد و میرزا سلطان محمد بر کران مراد جولان نمود که [illegible] و مقارن این حال
[illegible] این اندیشه بر خاطر [illegible] استیلا یافت که [illegible] غریب [illegible]
[illegible] پادشاه و هر دو سپاه [illegible] میدان جنگ [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
رفت و سپاه [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] ولایت طوس [illegible] خبر یافت که [illegible]
بود [illegible] که میرزا سلطان محمد ایلغار فرموده [illegible] خواجه [illegible] رجوع نمود و چون خبر قتل امیر
حاجی محمد [illegible]
[illegible] اخبار غیر واقع [illegible] لشکر [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
بیرون رفت میرزا سلطان محمد چون [illegible] خبر یافت که میرزا علاء الدوله [illegible]
بجانب [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] مشورت نموده [illegible]
مردم خراسان در [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] و لشکر ماوراء النهر [illegible] هرات سلطان [illegible]
[illegible] که میرزا عبد اللطیف [illegible] بر سبیل ایلغار [illegible] تخت [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] توقف [illegible] خراسان که [illegible] فرستاده و خود همراه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] را [illegible] اکرام و [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] چون خبر یافت که میرزا سلطان محمد بعراق رفت [illegible] دولت [illegible]
و طنطنه سلطنت در اطراف ممالک انداخت و در دار السلطنه هرات بخاطر جمع اقامت نموده بدولت و سعادت روزی چند
در آن خطه بود ناگاه ع آوازه درافتاد که با برادر کما لشکریان [illegible] بر هیچ [illegible]

آورده بود [illegible] حصار [illegible] مولانا [illegible] احمد یساول [illegible] سپاه [illegible] جمع آورده
عازم تسخیر [illegible] شد که بعد از قتل میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان عبد الله [illegible] سلطنت شده بود چنانچه شرح آن [illegible]
تعالی و میرزا ابوالقاسم بابر عازم هرات شد

ذکر وصول میرزا ابوالقاسم بابر بدار السلطنه هرات نوبت ثانیه و جلوس بر سریر سلطنت و جهانبانی

میرزا ابوالقاسم بابر چون [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] ساخت و ساحت سینه از شغل انتقام او بازپرداخت [illegible] دار السلطنه هرات
و بر سریر سلطنت [illegible] ممالک [illegible] امور [illegible] و مصالح جمهور [illegible] ورزش [illegible]
[illegible] خطبه [illegible]
داشت [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] مولانا احمد یساول سپرده بود و مولوی [illegible]
[illegible] نموده و قریب چهل شبانه روز از بام تا شام [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] جناب شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] شیخ بهاء الدین [illegible] میرزا ابوالقاسم
[illegible]
شده میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] مولانا احمد [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] نمود
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] احوال ممالک ماوراء النهر

و ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا سلطان عبد الله

سابقا [illegible] یافت که میرزا عبد اللطیف در ممالک
ماوراء النهر پادشاه شده و قریب شش ماه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خطبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر چند [illegible] عبد الرزاق [illegible]
[illegible] مجالس [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مردم از خشم او [illegible]
[illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] سلطنت
آن [illegible] میرزا سلطان عبد الله [illegible]

[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] بابا حسین [illegible] شعر بابا حسین [illegible] تاریخ قتل [illegible]

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلطان عبد الله [illegible]

[illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

ذکر [illegible] میرزا [illegible]

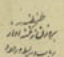
[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقایع سنه خمس و خمسین و ثمانمائه ذکر اقبال و انتقال میرزا سلطان ابو سعید در مبادی حال





[illegible]

ابوسعید گورکان دولت ابد پیوند حضرت را حاضر ساخته مشورت فرمود و گفت غیر از توکل بر حضرت آفریدگار و ضرب شمشیر آبدار تدبیری نیست
فتور و قصور در عزایم راه نباید داد و دل بعنایت الهی مستظهر باید داشت و باید یقین دانست که هر کو سعی در کار کند کامیاب است [illegible] بشری ثمره
تمام چون این سخن دلپذیر [illegible] بی‌نظیر پرداخت [illegible] هواخواهان را فتح و ظفر [illegible] ساخت [illegible] درگاه
بر [illegible] عرض رسانید که پادشاه ازبک ابوالخیرخان [illegible] که در مقام اخلاص طریق اختصاص سلوک [illegible] دارد و خود را در سلک هواخواهان
منتظم می‌شمارد و منتظر آنست که اگر آنحضرت التفات نماید [illegible] دولت اقبال او [illegible] بدرگاه حضرت شتاب [illegible] نماید این
سخن موافق مزاج همایون آمده یکی از [illegible] را با برودی [illegible] خان فرستاده و صورت التماس اعلام داد ابوالخیرخان التفات آنحضرت را غنیمت دانسته
بسرعت هرچه تمامتر توجه نموده با برودی [illegible] ملحق شد و میرزا سلطان ابوسعید [illegible] تعظیم و [illegible] اکرام تقدیم نموده روی بترتیب [illegible] امور تنظیم
مصالح جمهور آورد و باتفاق ابوالخیرخان عزیمت تسخیر سمرقند فرمود [illegible] باتفاق جهان [illegible] گرفت و از حدود شهر [illegible] ناشکسته و خجسته
آمده میرزا سلطان عبدالله آگاه شده با سپاه فراوان عزیمت محاربه نمود

ذکر محاربه میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان عبدالله و ظفر یافتن حضرت خلافت پناه

اراده آفریدگار چون علم انا فتحنا لک فتحا مبینا نصب فرماید ابواب سعادت بر روی
ارباب دولت گشاید و عنایت قادر مختار چون رایات نصرت آیت و ینصرک الله نصرا عزیزا برافرازد اسباب جهانبانی آماده و دولت
کشورستانی مرتب و مهیا سازد و سریر سعادت مصیر خلافت [illegible] که مرآت کاینات از پرتو رای جهان آرای او [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] آتش شمشیر [illegible] او چون برافروزد [illegible] مخالف [illegible] موافق این مقال [illegible]
حال فرخنده مآل حضرت خلافت پناهی میرزا سلطان ابوسعید است که درین سال بسعادت و اقبال عزم تسخیر خطه سمرقند [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] اگر صورت [illegible] سیف [illegible]
[illegible] آتش پرستی [illegible] گره زمین [illegible] آتشین [illegible] از حرارت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] در میان [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] چون مهر سپهر [illegible] باتفاق ابوالخیرخان عزم تسخیر سمرقند فرموده از جانب [illegible]
[illegible] چون صحرا [illegible] واقع بود [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] آفریدگار [illegible] هوا [illegible]
[illegible] سحاب [illegible] آفتاب [illegible] برق [illegible]
[illegible] باران طوفان در جهان ظاهر گشت **نظم** برق [illegible] چو پیل دمان [illegible]
[illegible] چون [illegible] آتش [illegible] سحاب [illegible]
[illegible] که [illegible]
حال تعجب نموده القصه [illegible] در جانب شمال [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible]

و از آن طرف که آوازه توجه حضرت خلافت پناهی بجانب سمرقند بمسامع [illegible] میرزا سلطان عبدالله کاه خلافت پناه بر [illegible]
[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible] میرزا سلطان عبدالله انواع [illegible] میرزا سلطان عبدالله [illegible]
و سپاه را آراسته [illegible] پادشاه [illegible] صفوف [illegible] لشکر
[illegible] از آنطرف سپاه ظفر پناه [illegible] وشان [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] پولاد [illegible] و از جانب [illegible] لشکری گران و سپاهی بیکران [illegible]
[illegible] **شعر** سپاهی [illegible]
[illegible] صفوف قتال و اسباب جنگ و جدال [illegible]
[illegible] چون امواج بحر اخضر [illegible]
میرزا سلطان عبدالله [illegible] پای ثبات [illegible] دست راست و دست چپ [illegible] قلب چون حال [illegible]
[illegible] لشکر سمرقند [illegible] میرزا سلطان عبدالله [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] پادشاهی که بکمال اعتدال [illegible] شکست [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] **شعر** [illegible] چون ماه انور [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] میرزا سلطان ابوسعید شکر [illegible]
شعر [illegible] لشکر [illegible] سپاه ظفر [illegible] غارت [illegible] محتاج را
[illegible] محتاج [illegible] **بیت** [illegible] گنجینه [illegible]
بگنجینه گوهر [illegible] و چون خبر فتح بسمرقند رسید جناب شیخ الاسلام الاعظم سلطان العلما و العالم برهان الدین خواجه مولانا [illegible]
[illegible] میرزا سلطان عبدالله [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
سلطنت [illegible] حضرت [illegible] فتح همایون [illegible] و چون بر سریر سلطنت
[illegible] آفتاب [illegible] کاینات [illegible] جهانیان [illegible] همایون [illegible]
[illegible]
و خطبه و سکه [illegible] القاب همایون [illegible] آنحضرت [illegible] عالمیان [illegible] جهانبانان را
در ظلال آفتاب [illegible] و اقبال [illegible] رحمت [illegible]
در سلک انتظام [illegible] بصیرت [illegible] قاتلان
میرزا عبداللطیف [illegible] **بیت** [illegible] ستم [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] ابوالخیرخان [illegible] فتح و ظفر [illegible]

طلوع نشاب بوده و در روز مصاف غایت سعی و اجتهاد نموده آنحضرت در باره او انعام پادشاهانه و اکرام خسروانه فرموده و از جواهر نفیس و مراکب
نفیس و ملابس فاخره [illegible] و از اوراق [illegible] ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشته و بر تخت سمرقند بارگاه جهان پناه تا اوج مهر
و ماه برافراشت **نظم** چو برگشته شد لشکر شاه [illegible] شد از فتنه بازار دوران تهی ؛ که تا جور بهتر از صد بود ؛ که باران چو بسیار شد بد بود ؛ چو شد
ملک در ملک آن شاه بخش ؛ بمیدان فراخی روان کرد رخش ؛ و هم بجناب شیخ الاسلام قدوه علمای الانام برهان الملة والدین خواجه
مولانا شمس الدین بخراسان آمد **ذکر احوال مملکت خراسان و وقایع قضایای آن ولایت** میرزا ابوالقاسم بابر بعزم قشلاق متوجه مملکت [illegible]
بود و [illegible] در راه خبر فتح سمرقند و آمدن جناب خواجه [illegible] نموده حضرت خواجه را با اکرام تمام بجانب اردوی اعلی بسته [illegible] میرزا ابوالقاسم
چند روزی با سلطان میدان ساکن بوده استفسار اخبار جانب عراق می‌نمود و در آن ایام جناب شیخ الاسلام که بموجب [illegible] عازم اردوی
همایون بود نزدیک رسیده و میرزا ابوالقاسم بابر تمام ارکان دولت و اعیان حضرت را باستقبال فرستاده مراسم تعظیم و اجلال بجا آورد و چون
بمجلس همایون در آمد پادشاه نیک اخلاق از سر سریر سلطنت برخاسته پیش آمد و جناب شیخ الاسلام را بتعظیم تمام در کنار گرفته و بر جانب
قرب نشانده برانو [illegible] پیش آن جناب نشسته اخبار ماوراء النهر استفسار نموده حضرت خواجه بر زبان [illegible] و اعلام [illegible]
عازم ولایت طوس و زیارت سلطان [illegible] شده و در آن [illegible] سراپرده [illegible] تا اوج [illegible] برآمد **ذکر کار**
میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر و قتل میرزا سلطان محمد در آن حال میرزا سلطان محمد از آن زمان که از ولایت طوس و مشهد بطرف عراق
و فارس رفته بود روز و شب در تسخیر مملکت خراسان اهتمام تمام می‌نمود و پیوسته آهنگ جنگ راست میساخت و در تدبیر مخالف غزای سلطنت
ماه و در فارس و اصفهان می‌پرداخت و در مقام آن بود که چهره مراد در آینه مقصود بنماید و بجهه روی زمانه بکام خود بهره مند گردد [illegible] بیرون آید بنا بر آن
[illegible] خراسان متوجه شد جمیع لشکرها فارس و عراق و لرستان و [illegible] را جار رسانیدند که [illegible] بموضع [illegible] جمع آیند و در جمع قوم
نغار ریخته و در سال گذشته گذشت که اردوی میرزا سلطان محمد در ولایت طوس [illegible] و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد
بمملکت فارس رسیده [illegible] نوجهت [illegible] و در آن [illegible] جایام گذشته قیام نموده و روی نیاز بدرگاه حضرت [illegible]
سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر جلال الدین فیروزشاه را با مارت دیوان [illegible] نمود و ضبط ممالک [illegible] دیوانی بعهده کار دانی
او باز گذاشت [illegible] سعادت [illegible] از دار الملک شیراز بهوای تسخیر خراسان در پرواز آمد [illegible] بدار الامان اصفهان
رسید و میرزا ابوالقاسم برادر ولایت سلطان تفصیل این احوال شنید با امرا و ارکان دولت [illegible] سلوک [illegible] برآن قرار گرفت
که جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا برسم رسالت و آداب سفارت پیش میرزا سلطان محمد رود تا بموجب فرموده و ان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا فاصلحوا بینهما آب تسکین بر آتش آن فتنه نشانده و آنچه صلاح جانبین باشد بظهور رساند و جناب شیخ الاسلام متوجه شده
بنواحی اردوی میرزا سلطان محمد رسید و میرزا سلطان محمد شرایط تعظیم تقدیم نموده مراسم اکرام و احترام مرعی داشت و جناب شیخ الاسلام
شرایط رسالت باداء رسانیده و بدایع الفاظ و لطایف معانی آراسته گردانید و میرزا سلطان محمد آن سخنان استماع رضا نمود اما بیان
قبول وارد نبوده بود و از بسیاری قوت و شوکت صورت بی‌اعتباری در آینه خاطرش نقش پذیر نبود غافل از آنکه ومن ینقض العهد اوذا

انقضت المده

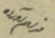
انقضت المدة و چون بمقتضی لیقضی الله امراً کان مفعولا در محکمه قضای لم یزل حکم کتاب کرده بود بحوالت [illegible] قران پادشاه خجسته [illegible]
از صحبت حضرت شیخ الاسلام فایده نداده [illegible] نموده [illegible] جند روزه آمد و [illegible] بموده عاقبت [illegible] که بعضی ولایات خراسان [illegible]
عراق بسته و سکه و خطبه بنام و القاب میرزا سلطان محمد شرف گرد و میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] و از ظلمات بطلان بر [illegible] ولایات [illegible]
لشکریان بیرون قشلاق فرو [illegible] بسته [illegible] خبر آمد که میرزا سلطان محمد عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده [illegible] ما نقض میثاق [illegible]
لشکرها [illegible] رسیده جنوان رسید **شعر** پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال ؛ ان العهود عند ملیک النهی ذمم ؛ چون میرزا این خبر شنید
ابوالقاسم بابر از سپاه [illegible] **شعر** [illegible] ؛ از چشم گنهکار [illegible] شود [illegible] ؛
عزم پادشاهانه بر کارزار خصم [illegible] قرار یافت و سپاه نصرت [illegible] پیمان شکن [illegible] و چون [illegible] خشم آورد از جلگه [illegible]
بیرون آمد و میرزا سلطان محمد [illegible] خراسان [illegible] باطراف و ولایات روان ساخت [illegible] امیر عبدالرحیم [illegible]
بقصد قاین رسیده [illegible] که بر عزم حکومت قاین تمکن بود باتفاق [illegible] کم نون بود [illegible] عبدالرحیم بیرون آمده و [illegible]
ام الکتاب نتایج خبرهای سعادت [illegible] نموده فتح و ظفر [illegible] بانواده لشکر عراق راه گریز پیش گرفتند و عبدالرحیم گرفتار [illegible] بود
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر فرستاده [illegible] بشارت [illegible] خراسانیان زیادت شده و میرزا سلطان محمد [illegible]
میرزا ابوالقاسم [illegible] شنیده [illegible] آگاه شد که سپاه مخالف نزدیک رسیده از [illegible] بازگشته [illegible] شده و در مرغ [illegible]
آمد و سپاه [illegible] جوشان و خروشان [illegible] رسیده [illegible] دو کوه [illegible] صف کشیده [illegible] پادشاه [illegible]
و تنظیم [illegible] فرمان [illegible] لشکر [illegible] آراسته بود که [illegible] سلطان [illegible] در [illegible] میدان [illegible]
[illegible] بهم [illegible] **جنگ** [illegible] لشکر [illegible] ؛
گران [illegible] جهان [illegible] ؛ [illegible] لشکر [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛
و از هر دو لشکر چون امواج [illegible] بهم رسید [illegible] تیغ کین [illegible] جان [illegible]
[illegible] که در قفس کالبد [illegible] اضطراب [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمد چون شیر [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] **نظم** جهانجوی سلطان محمد [illegible] ؛
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛
جهان [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] آفتاب ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین [illegible] امیر جلال الدین فیروزشاه [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] نقل آورده [illegible] میرزا ابوسعید [illegible]

سلطان محمد آمده بود و قصد داشت که میرزا سلطان محمد نامه قول را بشکست و در آن اثنا اشتعال آتش قتال میرزا سلطان محمد بنوعی روز قول
بزرگ متانت ساخت برافروخت و کمیت آتش سرعت را چون باد در میان لشکر دشمن تاخت و لشکر قول بحسن امیر ابو سعید را
در حساب گرفته از پیش محمد میرزا سلطان محمد روی بر تافتند نظم هر که را باشد یقین که مهر او است ۝ پای مستیش برکان باشد ۝
و او با معدودی دلیران در میان لشکر قول را که و سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب پیش آمده عراقیان را که بعد را و مسابقه بازرده
و میرزا سلطان محمد را در میان گرفته و از وقت طلوع آفتاب بمواقف مقاتلات نزاع هر لحظه نایره قتال اشتعال بالا میگرفت تا
نمایند دایره نصف النهار که آتش کارزار فرو نشست و نسیم فتح و ظفر از جانب لشکر خراسان وزیدن گرفت و شکست عظیم بر لشکر
عراق افتاده و پشت بهزیمت داده روی بگریز نهادند و غنایم که بهر و زر و نفایس لآلی و جواهر و اسبان تازی و راهوار و شتران
آراسته قطار قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بدست افتاد از سپاه نصرت شعار آمد و میرزا سلطان محمد را که زخم گران رسیده بود
گرفته پیش میرزا ابوالقاسم بابر آوردند میرزا بابر زبان طعن گشاده گفت ای بی خرد اینچنین که آن نوبت آمده فتنه جهانی و مال مسلمانان
کردی و بآن نوع ویران شده بعراق رفتی و بآن پسند نکرده باز لشکر باین جانب آوردی میرزا سلطان محمد گفت برادر من کار
ملک بانتها نشود ولیکن همین نیام چنان پادشاه عالیمقام که در شجاعت و سخاوت نادره ایام بود بقتل آمده مدت عمر او سی
چهار سال و زمان دولت او ده سال پنج سال بطریق نیابت در زمان خاقان سعید و پنج سال باستقلال بعد از آنحضرت و
نعش او را در دار السلطنه هرات بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبد خزانه که پدر او میرزا بایسنغر است دفن کردند نظم بماه ارچه بود
بر آسمان تخت بر او ۝ بماه محاق قسمت رخت بر او ۝ و از غرایب اتفاقات آنکه حرم محترم او شعله سوزان از سینه ها انگیخته سیل
اشک از دیده ها گریان ابر برکت نا بجوار زاده سه روز با هزار درد و سوز از غم هجران جان شیرین بر شوهر فدا کرد و در جهان نام نیک بحسن وفا
از او یادگار ماند نظم جهان خرابی داشت کم آن زن هنود و شد ۝ گر خواه شود آتش زنده سوزد خویش را ۝ میرزا ابوالقاسم بابر بر این
فتح نامدار شکر مواهب پروردگار بتقدیم رسانیده سرها بأطراف ممالک دوانیده و صدای این بشارت بسمع جلال جهانیان
رسانید و چون خاطر او از جانب میرزا سلطان محمد جمع ساخت پرتو اندیشه بر قضیه میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا علاء الدوله را
که مقید همراه او بود در چشم او را بمیل کشیدن فرمود نظم گرت از سینه جهان باشد اوش ۝ بعبرت بین در این سپهر زرگوش ۝
چنان چشمی که از سر بیرون شد رنش ۝ چگونه تاب میل آید به بینش ۝ با حکم قضا نشد و زقدر بود ۝ او ناچار بمقتضای قضای اعمی بصر
بود ۝ حکم بکن ناعالم برجهان بین او تیره و تاریک گردانید و زبان حال آن ستم رسیده بفحوای این مقال بآیین حزین بلوح
سپهر برین بر سانید نظم تا چرخ فراب بد کما برخاست ۝ دل از سر کار این جهان برخاست ۝ چون چشم مراد است قضا بنگشاد ۝
فریاد زعالم جو انسان برخاست ۝ ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار میرزا ابوالقاسم بابر هر چند عالمیان را بنقود انعام و صنوف
اکرام بهره مند گردانید در ذات مبارکش کرم جبلی و سخای غریزی بود و خورشید مروت از مشرق همت او طالع و ساطع میشد
و اجرام علوی را نسبت بار فقت قدر خود پست می پنداشت و معادن جواهر و خزاین سیم و زر پیش چشم استغنای او



ورزیده است فاما قطع صله رحم و کشتن و میل کشیدن برادران بزرگ بر چهره جاه و جلال او چشم زخمی عظیم آمد اگر او را از راه بصیرت نظری
دوربین بودی بسبب استیلای غضب بر حرکات چنان اقدام ننمودی و از احوال گذشتگان اعتبار گرفتی و بعد ملاحظه قدرت ننمودی بر برادران
چیره نشدی و بر برادران ابقا نمودی پادشاهانه فرمودی و بر اختلال احوال ایشان ترحم نمودی هر آینه اساس روزگار رعیت و ملک پاینده کار بر نهادی
و بساط اوراق لیل و نهار بصورت قبیح این اطوار مرتسم نشدی لیکن شعر قد ینزع الله من قوم نعماهم ۝ حتی یتم الذی تقضی به الراس ۝
حیف است جان ز بهره دنیا ذکر وقایع سنه ثمان و خمسین و ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بجانب عراق میرزا ابوالقاسم بابر چون رای آفتاب اشراق
از اندیشه لشکر عراق باز پرداخت و خاطر خطیر از نوبه مهم برادران جمع ساخت و لوای سلطنت روی زمین با اوج سپهر برین رسانید
عزم یورش ممالک فارس و عراق مصمم گردانید و بواسطه آنکه میرزا سلطان محمد از راه ری آمده بود و علوفات آن ولایات تمامی عبور لشکر منصور
برانداخته بود سواری عبور دشوار بود و مصلحت وقت اقتضای آن کرد که بولایت ترشیز و تون رفته از راه بیابان یزد متوجه ممالک عراق
شوند و این نخست خطا بود که در آهنگ راه عراق از پرده تدبیر بیرون افتاد چه عبور سلاطین نامدار بر آن راه کم اتفاق افتاده
و دیگر چون میرزا جهانشاه شنید که سپاه ظفر پناه از آن راه عازم عراق گردیده بر ضعف حال لشکر منصور استدلال نموده و دیگر در وقتی که واقعه
میرزا سلطان محمد واقع شد شروع [illegible] بصورت [illegible] رقم فتح شده و مهر مطابق بر پشت مکتوب زده بجانب آذربایجان ارسال نموده و این
معنی رنگ استدلال میرزا جهانشاه و اگرچه مناسب ضابطه سلطنت آن بود که فرمان جهانمطاع بصورت نشان بنام میرزا جهانشاه بر نفی
نفاذ یابد که چه [illegible] زمان حضرت خاقان سعید باید که نواح ولایت آذربایجان بتخلصه را بر نشستن و سکه و خطبه بنام و القاب
همایون موشح گردانید چنانچه میرزا سلطان محمد بود شروع آغاز کرد تا از لوازم اساس محبت او خیانتی در محبت
قاصر [illegible] بدرگاه عالمپناه [illegible] القصه چون موکب همایون بطبره تون رسید [illegible]
در محاربا [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر فرمود که هر جا [illegible]
[illegible] نظم آنچه بیراه بود غارت
کرد ۝ و آنچه بر راه بود هم برو است ۝ و موکب همایون از طبره تون نهضت نموده منازل و مراحل پیموده بدار العباده یزد فرود آمد
سادات و قضات و اکابر و اشراف و علما [illegible] از اطراف ممالک فارس و عراق [illegible] بساط بوس [illegible]
رسانیدند [illegible] میرزا سلطان محمد و اولاد امیر جلال الدین
فیروزشاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین [illegible] بشرف [illegible] مشرف شدند و عنایت [illegible]
[illegible] گشته و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا جلال الدین یعقوب [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] بسعادت ملازمت
استسعاد یافته بصنوف عنایات مخصوص شده و موکب ظفر نشان از طبره یزد روان شده بخطه ابرقوه رسید و شرف [illegible]
[illegible]
سلطنت [illegible] فارس [illegible]

الا بر آن مملکت مبسوط گردانیده و فرمان همایون انفاذ یافت که احکام سلاطین گذشته بتخصیص نشانهای حضرت خاقان سعید را امضا
دهند و مهر بر آن نهند و بدستور عادات و مسلمات مستمر دانسته مجری دارند و چند روز با خرمی و سرور اسباب خوشی آماده و
ابواب عیش گشاده بکام دل با جام مدام و ساقی گل اندام و حریف شیرین رفتار و ندیم شکرگفتار و سماع روح افزای و مغنی پرده سرای
قرار و آرام نموده و مبنای عیش و عشرت را داده و طبل نشاط کوفته [illegible] نمود و بعد از آن از بزم عیش و خلوت با ایوان سلطنت
نزول نموده ع خورشیدوار بر فلک خسروی نشست ذکر واقعه چند که در ممالک فارس و عراق روی نمود و میرزا ابوالقاسم بابر عود نمود
در آن زمان که در موضع چناران صورت واقعهٔ میرزا سلطان محمد روی نمود میرزا ابوالقاسم بابر چند شهزاده را ولایت عراق و فارس با امرا [illegible]
فرموده بود و از آنجمله ساوه را با امیر شیخ [illegible] داده و جمعی [illegible] قم را بتصرف برادر او امیر [illegible] باز [illegible] ایشان از راه ری
متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیخ [illegible] بالطاف [illegible] تکلیف نموده کارهای بیقاعده فرمود و رعایا چاره جوی شده بجانب ترکمان که
در آن حوالی بودند التجا نمودند و ناگهان بر سر امیر شیخ تاختند و او را گرفته بجانب میرزا جهانشاه روان داشتند و شهر ساوه که کلید
ممالک عراق است در قبضه تصرف ترکمان آمد و از روی تسلط و تغلب عازم جانب قم شده [illegible] و مردم قم با آنکه مولد و منشأ او بود
معاش بیقاعده نموده ترکمانان غلبه کرده هر روز دایره محاصره تنگتر می شد و میرزا ابوالقاسم بابر مدت چهار ماه بر سریر سلطنت فارس بدولت
و اقبال گذرانیده در آن اثنا امیرزاده الوند [illegible] شکسته ترکمان بدرگاه سلاطین پناه میرزا ابوالقاسم بابر آمده و بجمیع اکرام و لطف انعام خرم
یافت [illegible] احوال [illegible] جلال رسید که ترکمانان شهر ساوه را گرفته عازم تسخیر قم شده [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر
امراء کبار و بهادران نامدار را نامزد اصفهان فرموده و مملکت فارس را بنواب میرزا سلطان سنجر تفویض نموده و از [illegible] شیراز که
سند اعزاز پادشاهان آن مملکت است بصوب اصفهان روان شده و در اثنای راه از جانب خراسان ایلچی رسیده و عرضه داشت رسانید
که در هرات فتنه عظیم ظاهر شده و میرزا علاء الدوله خروج کرده و غلبه تمام پیش از پیش آمده و شرح این سخن آنست که در آن زمان که چشم
میرزا علاء الدوله میل کشیدند چشم او بکلی نابینا نشده و میرزا علاء الدوله بمشهد مقدس آمده و شرایط زیارت بجای آورده و روی نیاز بر خاک
راه آن قبه بارگاه مالیده و به آب دیده [illegible] شفا [illegible] و از روح مطهر و جانب منور حضرت امام علیه التحیه
والسلام استمداد نموده حق تعالی بر آن محنت کشیده بخشوده و از شفاخانه کرم روشنی تمام کرامت فرموده و میرزا علاء الدوله [illegible]
خود را [illegible] رقاب [illegible] سلطنت [illegible] ولایات [illegible]
است و میرزا علاء الدوله داماد امیر [illegible] بوده تمام مردم آن نواحی را [illegible] نموده و [illegible] امیر جلال الدین
سلطان محمود داروغه [illegible] امرا و بهادران [illegible] سعادت [illegible]
اطراف [illegible] لشکر بسیار و سپاه بیشمار جمع کرده و میرزا علاء الدوله [illegible]
و [illegible] جمع کرده [illegible] عزیمت [illegible] تسخیر دار السلطنه هرات معطوف ساختند بنابر آن [illegible]
ارکان [illegible] چون این خبر شنیدند لشکری [illegible]


در سنه آینده

فراهم آورده عزم محاربه و نیت مقاتله [illegible] در برابر میرزا علاء الدوله آمده صف آرای گشتند و میرزا علاء الدوله بعد از کوشش
بسیار روی بهزیمت آورد و امیر سلطان محمود داروغه پای قرار و ثبات افشرده مظفر و منصور شد چنانچه سپاه انجم بر طارم
نهم [illegible] ع دیو [illegible] ناچیز شد
و جمعی [illegible] و غیر ایشان [illegible] میرزا علاء الدوله پیوسته [illegible] لشکر [illegible] عازم تسخیر دار السلطنه هرات شد
و در شهر و بلوکات غبار فتنه و آشوب بآسمان رسید و احوال ولایت مضطرب گردید [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
از جانب [illegible] امیر [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
اجازت بولایات سیورغال خود رفته بودند چون خبر خروج میرزا علاء الدوله شنیدند [illegible] هرات [illegible]
پیر درویش بحوالی شهر آمد [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] بسلامت بیرون رفت [illegible] پریشانی [illegible]
هرات رسیده امیر پیر درویش آن مهم کفایت کرده بود و [illegible] صورت [illegible] بجانب عراق فرستاده [illegible] عرضه داشته [illegible]
میرزا علاء الدوله [illegible] بیرون [illegible] تمام [illegible] آنحضرت [illegible] سعادت [illegible]
معطوف ساختند که میرزا ابوالقاسم بابر چون [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شیراز و اصفهان است [illegible] پنجشنبه [illegible] خراسان شد
و چند روز در یزد نزول اجلال فرموده و با جناب فضائل مآب مولانا شرف الدین علی یزدی قدس سره ملاقات
کرده از صحبت شریف او بهره مند گشت [illegible] مجلس [illegible] لطایف [illegible]
در وقتی که [illegible] توجه براه عراق می نمود جناب [illegible] مولانا شرف الدین [illegible] دو رباعی در تاریخ فتح عراق
فرموده همراه [illegible] بود و رباعیها این است رباعی ای شاه زمانه خسرو [illegible]
[illegible] برنام تو دوام [illegible] سال که تاریخ [illegible] بابر خان رباعی شاها چو عراق فتح [illegible] آفاق [illegible] شاهان جهان
[illegible] فتح عراق [illegible] فتح عراق [illegible]
فضائل مآب مولانا شرف الدین علی یزدی [illegible] بابر خان [illegible] تاریخ [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] سیورغال [illegible] میرزا خلیل سلطان ابن میرزا محمد جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان ابن میرزا جهانگیر ابن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم
[illegible] سیورغال [illegible] بابر [illegible] سلطان حسین [illegible] دوشنبه [illegible] شعبان [illegible] ظفر [illegible]
دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده [illegible] اشراف مملکت خراسان عموما و اعیان شهر هرات خصوصا به تهنیت قدوم [illegible]

لشکر نصرت اثر را بجای آورده مراسم پیشکش و نثار تقدیم رسانیدند و میرزا ابوالقاسم بابر استفسار احوال میرزا علاء الدوله فرموده
چنان معلوم شد که چون در نواحی هرات و برآن گشت بطرف سیستان بیرون رفت و از آنجا عزیمت عراق نموده در ملک ری
باردوی میرزا جهانشاه رسید و او مقدم او را موجب افتخار دانسته مراسم اکرام و احترام بظهور رسانید و میرزا علاء الدوله در ظل ظلیل رأفت
و عاطفت او از آسیب نکبت حوادث ایمن شد و میرزا ابوالقاسم بابر خاطر خطیر از اطراف ممالک جمع فرموده از سیستان در
مستقر اقبال و مسند عظمت و جلال بعیش و نشاط و عشرت و انبساط گذرانید **وقایع سنه سبع و خمسین و ثمانمائه و ذکر […]**
قضایای فارس و ممالک عراق در این سال ولایات عراق و فارس از حدود ولایات آذربایجان تا سواحل دریای
عمان داخل ممالک ترکمان شد و ممالکی که زیادت از هشتاد سال در قبضه اقتدار صاحبقران کامکار و شاهزادگان
نامدار بود از تحت تصرف این دولت بیرون رفت میرزا سلطان سنجر که میرزا ابوالقاسم بابر تفویض مملکت فارس بجانب او فرموده بود
معاودت نموده در دارالسلطنه هرات بسعادت ملازمت استسعاد یافت و احوال ممالک فارس و عراق و شروع استیلای ترکمان
بعرض رسانید و بیان آن سخنان از روی اجمال آنست که چون لشکر ترکمان ساوه را گرفته ملازم قم شدند […] شهر را
[…] شده در محافظت آن سعی و اجتهاد نمودند عاقبت جمعی غدار با ترکان یار شده شهر را بدست داده ترکان در شهر ریخته و […]
آتش شر انگیختند و چون مردم قم جانب کم بود و غیر تسلیم قم چاره نمی نمودند […] امان خواستند ترکمانان امان نامه نوشته رعایا ایمن شدند
و شهر قم در تصرف ترکمان آمد و از مردم ترکمان لشکر گران عازم اصفهان شده و رئیس قطب الدین […] و خواجه محمد وحید و بعضی اکابر
چاره را […] که با ترکمان هم داستان شده اصفهان را […] و ابواب محنت و بلا بر روی روزگار خود گشادند و مردم میرزا
ابوالقاسم بابر […] بصوب خراسان نهادند و امیرزاده پیر بداق که از پسران میرزا جهانشاه بود بعزم تسخیر شیراز توجه نمود و میرزا سلطان
سنجر چون از […] وقوف یافت عنان عزیمت جانب خراسان تافت و مجموع ممالک عراق و فارس محکوم فرمان پادشاه
ترکمان شد و چند گاه […] حصار […] و عوض میرزا ابوالقاسم بابر امیدوار بوده از تابعیت فرمان ترکمان
سر باز زدند و […] آتش حرب و قتال اشتعال داشت و لشکر ترکمان دست از محاصره و محاربه باز نمی داشت تا عاقبت رعایا و بیچارگان
تنگ آمدند و با عیال و فرزند دست […] خوف و خطر کشیده و جای غلا و قحطی بحدی بر اهل شهر نازل شد که […]
که جان […] در طلب آن […] رسید و […] شهر […] زندان […] در آن محنت
و مشقت روزگار […] و چون […] شهر […] منقطع شد رعایا امان […] طلبیده بیرون آمدند و لشکر ترکمان
بشهر در آمده دست بغارت برآوردند و غلغل […] انداخته حصار و برج و باره را با زمین برابر ساختند القصه مجموع ممالک فارس و عراق
در قبضه تسلط و اقتدار ترکمان قرار یافت میرزا ابوالقاسم بابر چون شرح وقایع آن ممالک استماع نمود عزم یورش جانب عراق جزم فرموده باحضار
لشکرهای نامدار فرمان داده […] و در این سال حضرت شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف الانام قطب فلک
التمکین […] و غیاث المسلمین بهاء الحق والحقیقه والدین […] الاکبر […] قدس الله […] سره […]

[…]

نوزدهم ربیع الاول از سرای فانی بدار بقا انتقال نموده از منزل وحشت بمحفل روح و راحت ارتحال فرموده و […]
[…] خواطر و ضمایر اولوالالباب […] بصائر و سرایر شیخ […] میرزا ابوالقاسم بابر بنفس […]
که مسکن شیخ الاسلام بود تشریف فرموده جناب […] شیخ نورالدین محمد […] که خلف صدق شیخ مرحوم بود تعزیت رسانید و پرسش نمود
و […] میرزا ابوالقاسم بابر […] نزول فرموده […]
برادرش سلطان […] سعادت […] و در شمال عیدگاه […]
کرده میرزا ابوالقاسم بابر […] فرمود که بر سر مزار […] عمارت […] معماران […]
استادان […] و جناب […] زیادت […]
روزگار […] و جناب شیخ الاسلام
[…] اجتهاد […]
و […] اسلام […]
[…] الاسلام […] جناب […] میرزا ابوالقاسم بابر […]
وقف […] و اولاد […] جلال الدین فیروزشاه […] و جناب […]
[…] در تاریخ حضرت شیخ […] **نظم** […] قطب الاقطاب […] شیخ […] در تاریخ […]
سوی فردوس […] چون […] بر […]
[…] تاریخش […] و جناب […] قاضی […] الاسلام […] قاضی قطب الدین
محمد […] و در تاریخ وفات […] جناب […] **نظم** […] محمد […] امام
[…] وفات نبی […] اسلام […] وفات النبی […] السلام […] و در این ایام […] اعظم
سلطان […] خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی […] میرزا ابوالقاسم بابر […] شده شیخ
[…] طلب […]
و […] شیخ زین الدین […] واقع […]
خواجه […] عمارت […] و […]
تقبل الله […] ع […] **ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بعزم تسخیر عراق و اتفاق**
قتلاق در ولایت استراباد میرزا ابوالقاسم بابر بعزم تسخیر ممالک فارس و عراق رایات آفتاب اشراق برافراخت و […]
[…] رجب […] سعادت و اقبال […]
[…] سنجر در […] سپاه […]

بعد از یکچند بمازندران روان شد میرزا ابوالقاسم بر برجیه بادپر سبک که از غایت نزهت بر ایام همی سبقت می‌نمود و وقف گشته
عنان زمان مستقبل با حال ازو یافته در ریشه آسمان از هیبت آوازش کوه و بر آن کوه‌ها مخمور شرم غلغلش محو لیکن فرار گرفته و لشکرها و جهان
در ظل رایات ظفر آیت که مطلع آفتاب دولت و سعادت است جمع آمدند و موکب همایون منازل و مراحل پیموده در مشهد مقدس نزول فرموده ادراک
شرف زیارت حضرت امام علیه التحیة والسلام دریافته بسرعت تمام نهضت نموده در ولایت خبوشان در منزل ... ایلغار و اتفاق روزی چند ماندند
و آنجا ... از کمین غیب بظهور آمد و شرح این سخن آنست که میرزا ابوالقاسم بابر آنزمان که از یورش عراق معاودت نمود میرزا خلیل
سلطان را تربیت و عنایت فرموده ولایت یزد را برسم سیورغال بدو ارزانی داشته او چندگاه در آن حدود بوده استیلا برافراشته و چون
لشکریان بر ممالک عراق استیلا یافت میرزا خلیل سلطان خانی عزیمت ... ولایت خراسان یافته و میرزا ابوالقاسم بابر او در اردو
گرفته و بجهت تمام نموده و فرموده که جنگ ... دریغ نخواهد بود و در خلال این احوال جمعی از غلامان میرزا خلیل سلطان که برانداخته که ...
بابر قندری از ... شنیده جماعت سرکرده در آن کار با یکدیگر یار شده قرار داده که در ایام شرب مدام که صبح و شام بان اشتغال دارد و بعضی
اوقات در خانه چنان خلوت ... که هرچه خواهند از بخشش برد و هر وقت ... باشند ... یکی از آن غلامان آمده
بعضی اسرار را خبر داده و امرا و جرگه همایون رسانیده به تفحص و تحقیق مشغول شده چنانچه گفته بود ظاهر گشت غلامان را بقتل آورده و کسی از
آنها بوده که بقتل میرزا عبداللطیف ... نموده و از بیم میرزا سلطان ابوسعید بجانب خراسان گریخته و آنجا بر فتنه چنین ... گفته و
میرزا خلیل سلطان را ... ساخته بعد از چند روز بیست و دوم رمضان براه عدم روان شد ح رفت براهی که نیاید کس باز و میرزا ابوالقاسم
میرزا سلطان سنجر را عنایت و تربیت نموده و اسباب سلطنت فرمان روی و ادوات لشکرکشی و جهانگشایی تعیین فرموده و مقرر شد که از راه
عراق ... بر ... او ... بموجب فرمان ... بجانب دارالامان کرمان روان شده و میرزا ابوالقاسم بابر آداب ... سلام هم
در آن مقام بجا آورده و اعلام عالم آرا و موکب همایون کشورگشای نهضت بوده و مراحل پیموده ... خیمه ... و رایات ظفر ... باغ زاغان شد
و چند روز در آن منزل توقف اتفاق افتاد و امیر شیخ حاجی که از اشاره راه بخوارزم ... آورده ... تعلق ... و ... با جمعی ...
و لشکر ... رنگ ... همراه آورده در این منزل به اردوی ... رسیده و چون زمستان نزدیک آمده بود میرزا ابوالقاسم بابر ... در جهت ... قشلاق
با امرا مشورت نموده و رای ... بر آن قرار گرفت که زمستان در مملکت مازندران ... نماید و اول بهار ... که ... باشد ...
فرماید و همین عزیمت از راه تخت سلیمان بولایت مازندران در آمده بانواع ... در ... و ... جای ... سلطان آباد ...
نزول موکب همایون اتفاق افتاد و ... شده فوریا ... نظم ... مازندران ... آباد باد ... آباد باد
زمین پرنگار ... گرم و نه سرد ... بهار ... روان ... روان ... ۴۰
بهرگاه ... **و وقایع سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه آمدن مرتضی اعظم سید نظام الدین عبدالکریم و سادات هزاره جرب**
چون میرزا ابوالقاسم بابر آن زمستان در مملکت مازندران قشلاق فرموده و موکب نصرت شعار در ولایت جرجان اقامت نمود و ... بهار ... شرف و
گروهی کثیر از اطراف سر بر خط طاعت و نهب ... نهاده و ... شرف ... گشته ... و ... داشت ... مرتضی اعظم

عمدة الاعاظم

عمدة الاعاظم الامم عمدة السلاطین ... بر نظام الدین عبدالکریم که سلطنت ولایت آمل و ساری از ابا عن جد بطریق ... آن ایشان بسیار و اموال ... اول
و گنجها آل ... بر ... میرزا ابوالقاسم بابر ... و ... شکوه ... و ... از ... بوده
... بر ... میرزا ابوالقاسم بابر ... او ... و ... دو ... مرتضی اعظم ... بر ... و ... آن ...
سایه ... بر حال او ... و سادات هزاره جرب ... بموافقت امیر نظام الدین عبدالکریم ... بمجمع ... درآمدند و چون
... ایشان ... نموده و چند روز ... بحضرت ... در ... و ... دولت ... استظهار ... کلی ... بجا آوردن
میرزا ابوالقاسم بابر ... بر ... شده ... و ... او ... اجازت ... زمان ...
... دولت ... از ... آن ... و ... دولت ... جهان ... به ... ایشان را ... رایات
و ... غنایم ... شاهان ... اول ... که ... با ... سپاه ... و ... بجانب ...
... میرزا ابوالقاسم بابر ... قشلاق ... نموده و ... رایات ... جهان ... اطراف ... بجانب ولایت
... و ... میرزا سلطان ابوسعید ... بموجب ... و ... بر ... میرزا ... جلادت ...
... و ... میرزا سلطان ابوسعید ... رسیده ... و از ... تا کنار آب ... قبضه تصرف
... میرزا سلطان ابوسعید ... تمام ... میرزا ابوالقاسم بابر ... احوال ... وقوف ... یافت ...
... تسخیر مملکت ماوراءالنهر ... موکب همایون ... بجانب ...
روان شد ح **ذکر نهضت پادشاه کیوان قدر بهرام قهر بعزم تسخیر مملکت ماوراءالنهر**
میرزا ابوالقاسم بابر ... لشکر ... چون ... از ... با ... اردوی ... شد ... لشکر ... با ...
با لشکری چون ... و سپاهی چون ... از ... پر ... و ... فیروز ... که از غایت شجاعت ...
و کام ... بر ... هنگام ... دوازده هزار پیل و ... جنگ ... شیر ... و ... از جنگل مازندران بیرون آمد
و جناب ... نظام خواجه جلال الدین اسماعیل ... نظام ... دولت برای تحصیل مال ... لشکر ...
و خواجه جلال الدین باتفاق جمعی ... از ... السلطنة هرات آمده ... تمام آن وجوه ... رسانید ...
... و ... میرزا ابوالقاسم بابر ... هرات ... گذشته بولایت بادغیس ...
... جلال الدین ... و ... گشته ... بجانب ... تمام آن وجوه ...
لشکریان ... آن ... رسیده ... هرات آمده ... جواهر ...
همراه داشته ... مشغول گشته ... جواهر ... از ... آن ...
... و ... رسیده ... میرزا ... بجانب ...
... آن ... جواهر ... آن ... مجلس ...

با اتفاقات ملوک [illegible] چشم [illegible] و [illegible] عمارات است و [illegible] پوشان حرم و جمعی که محروم بودند بخشید شعر چو [illegible]

بخشش [illegible] برآمد [illegible] کان جواهر [illegible] و چون موکب منصور [illegible] آب [illegible] عبور نمود از جانب [illegible] که میرزا سلطان

ابوسعید [illegible] خوانده [illegible] دار الملک سمرقند فرستاده [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] جناب [illegible] شیخ الاسلام [illegible] خواجه [illegible] ابونصر پارسا [illegible]

[illegible] و هرچند [illegible] باب صلح سعی [illegible] و چون [illegible] کشتی

[illegible] کشتی [illegible] امرا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شیخ ابوسعید [illegible] جناب [illegible]

[illegible] از سمرقند [illegible]

عبور [illegible] جیحون [illegible] چند روز توقف افتاد [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] پادشاه [illegible]

جمع آورده [illegible] سلطان [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] سال [illegible] کشتی [illegible]

خاندان از ملوک جهان ممتاز است [illegible] بموجب اجازت [illegible] میرزا

میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] کشتی [illegible] شعر [illegible] کشتی نشین [illegible] دریا [illegible] روان شد [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] آب [illegible] میرزا ابوالقاسم

[illegible] آب [illegible] مردم [illegible]

[illegible] لشکری [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] عبور [illegible] حضرت [illegible]

شعر [illegible] لشکر [illegible] آب [illegible]

جناب شیخ الاسلام الاعظم خواجه نظام الدین [illegible] مولانا [illegible]

جامع فنون [illegible] مولانا جلال الدین [illegible] رسالت رسیدند [illegible] صلح [illegible]

وا [illegible] سخنان [illegible] ما علی الرسول الا البلاغ [illegible] سخن [illegible]

دبیران

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] این ولایت [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] نخواهم شد [illegible] پای ثبات برقرار خواهم داشت [illegible]

[illegible] شعر [illegible] کوس [illegible] جهان [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] روزه [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] نقاره [illegible]

[illegible] ذکر توجه لشکر فیروزی اثر [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] سمرقند

[illegible] شعر

[illegible] لشکر ظفر شعار [illegible] سپاه نصرت پناه [illegible]

[illegible] شعر [illegible] مشرق و مغرب [illegible]

[illegible] سپاهی [illegible] ستاره [illegible]

[illegible] ع ای غزال [illegible] اوج ثریا [illegible] نقاره [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

مصرع [illegible] فتح و نصرت [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible] شعر [illegible] لشکر آماده گشت [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بهرام [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] کوس و نقاره [illegible]

[illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

[illegible] شجاعت [illegible]

[illegible] چهاردهم شوال [illegible] دولت و اقبال [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible] و حصار سمرقند

حضرت رسالت علیه السلام که با آفتاب هدایت شرق اقلیم عالم را منور فرموده بود ما به ضبط حصار مدینه و حفر خندق اهتمام نموده و کی الفعال
که اطراف مدینه را بتغلب فرو گرفته عاقبت غبار خسارت بر چهره روزگار ایشان نشسته بر خود آن فتنه و شعشعه آفتاب رسالت بسیط جهان را
روشن ساخت و ظل ظلیل رافت بر سر سوخته کان آتش ظلم و ستم انداخت و شرح این سخن آنست که چون میرزا سلطان ابو سعید
از ولایت بلخ بتلافی مملکت ماوراء النهر ساده دست فرمود و بطالع همایون از جیحون عبور نمود لشکر بابری را اجازت مراجعت ارزانی
داشت و رایت فتح آیات بصوب مستقر سلطنت برافراشت و در دار السلطنه سمرقند بطالع جلال رسید که میرزا ابو القاسم بابر در حدود
مازندران مرتع و اقامت نشسته و با لشکر گیران قدر بهرام قهر متوجه مملکت ماوراء النهر گشت و از آنجا بعظیم بادکشی کرده بجوانب
سمرقند آمد میرزا سلطان ابو سعید چون از کماهی احوال آگاهی یافت از همت مشایخ و اهل الله مدد خواست و در آن زمان که هنوز ارکان
سلطنت استوار نیافته بود در اطراف آن ولایات از باطن اهل معنی استمداد نمود روزی بشرف صحبت سعادت ماثر حضرت
ولایت منقبت ارشاد دستگاه خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله و ابقاه مشرف شده آنحضرت تفصیلهای شکوه را نمود و ایشان سلطنت پناه
در خاطر همایون انداخت که میرزا سلطان ابو سعید خود را ابتدا مامور آنحضرت نیست و خلاف اشارت ایشان اگر چه ممکن بودی نتوانست داشت
وقت که از توجه میرزا ابو القاسم بابر آگاهی یافت در خلوت بیعت نیکو آنحضرت شتافت و عرض این قصه مشکل و دفع این واقعه را
التماس و استکشاف نمود و چون لشکرها بر دوی اجازت یافته بمساکن خود رفته بودند از جهت اخبار خراسان آسان انتشار نیافت
نمی بود خدا کاه بر وی اشراف نامحترفه و اصناف ارباب و کلانتران محلات و رعایا و اهالی دیه جات فریاد و فغان برداشته استغاثت پیش
خواجه بردند و متفق الکلمه گفتند اگر لشکر بابری از هر طرف احاطه شهر نگاه نداریم و ما نیز بغی از حیات بهره باشد در کمال
شهر سکونت بودیم و بیاتفاق تهیه خواجه بر ایشان آفرین گفت و فرمود که شهر را حصار دهید و دل بر کرم آفریدگار نهید و میرزا سلطان ابو سعید که
داعیه طرف ترکستان فرموده بود بنا بر براق و مصلحت میرزا بر نسخ آن عزیمت نمود و فرمود که عنقریب از سیاست دیوان فتح و شکست
هر کرا استطاعت باشد بشهر آید و باقی از اطراف راهها بر خواسته بکوهها و ولایتها در روند و مجموع بموجب فرموده عمل نمودند میرزا سلطان
ابو سعید مقرر فرمود که در هر کنگره یکی واقف باشند جهت ترکش و دو ناوک و در هر برج قمقمه آب و سبوی روغن و هیزم اسباب حرب در آن
که در وقت اشتعال آتش قتال روغن داغ و آب جوشان بر سر مخالفان ریزند و در میان هر دو برج خندقی محکم ساخته کرده اوراق باعث
و تیرانداز جهت در روی باره چوبهای بزرگ کردند آن نوش ترکیبی لطف بجای ساخته که هر وقت حاجت شود توان کشید و بعضها آوندها
که هر کنگره مخالفان انداز آن اول بر فوق رسید و استوار شده اهل شهر بر انداز و نیزه ها آماده داشته و بر سر خاوه چوبها قلابها و کاردها
محکم کرده و تیراندازان سخت کمان چنان ایستاده که هیچ بر گرد شهر نتوانستی گشت و در هر برج دار و قرص بعین بودکه در کار ها احتیاط
نمود و میرزا سلطان ابو سعید بنفس شریف بجمع مواضع بر سیده و بسیار بر سر حصار پیاده برفت و شب تا صباح بر سر هر برج
شعله و بسیار کنگره چراغی بود و فریاد حاضر باش با موج فلک صعودی نمود و چون مردم سمرقند از محافظت شهر فارغ شدند اساس آنکار
جنبانیدند شهر و باره محکم و معمور شد ذکر محاصره فرمودن میرزا ابو القاسم بابر دار السلطنه سمرقند فردوس مانند را

میرزا ابو القاسم بابر بیچون

میرزا ابو القاسم بابر چون بخوبه رخش توکل جنب ارمحی سمرقند شده نزول فرمود و میان مبارزان لشکر او شایع بود که هر یک خود را پیش تر مجادله سمرقند مشغول
دارند و نام خود را بشجاعت و جلادت مشهور گردانیده در بین دلاوران ارد وی امیر زاده سمرقند رسید و اوباش لشکر شعر را اهالی عورت در حمایت ایشان گرفته
سابق بر همگنان و فائق بر دیگران امیر خلیل و مولانا احمد لباد و سپه پیاده و قوم کابلی و محمد ملک سادات و جرگه مجمعی دیگر تیغ جلادت
آخته و اسباب محاربت ساخته بصوب سمرقند تاختند و نزدیک بسید ساوران انداختند ناگاه جمعی مردان مرد و مبارزان روز نبرد
از شهر بیرون آمده آتش جدال و اشتعال یافت و هر زمانی از شهر مددی برسید تا بآن رسید که شکست بر بردارانی خراسانیان افتاد
و امیر خلیل پیشکر شده و باقی پشت داده و در راه آبکند و مغاک بسیار بود چنانچه بنیادت از بیم و اره شوار مرور و عبور می نمود اهل خراسان
و اسبان بر یکدیگر افتاده و سمرقندیان در قفا ایستاده و تیغ بی دریغ در ایشان نهاده گروه انبوه اسیر پنجه تقدیر شدند و بعضی بر تیغ قهر
بقتل آمدند و چون محبوسان را اسیر کردن بسته بسمرقند در آوردند مردم شهر مغرور شده تا سپهر برین برآوردند و میرزا سلطان ابو سعید
گرفتاران را پیش طلبید و نخست امیر خلیل بزبان سرزنش احوال پرسید و جانب او را رعایت کرده هر یک جدا جدا نوازش و بابر مجوس از
استفسار احوال فرموده احمد لباد را حرمت نمود و گفت شما که بواسطه گرفتاران میان شما برادران صلح و آشتی نموده این سخن موافق
مزاج همایون آمده همه را رعایت فرموده در محافظت مبالغت فرموده چون این خبر بار دوی میرزا ابو القاسم بابر رسید کار چاره دو هم
بر آمده بود و میرزا ابو القاسم بابر هیچ نه متغیر شده شعر عالم علوی و سفلی زیر از بالا نمود که بود که در شرر را در محل انقلاب ورود
دیگر چون بر میش تنگ روی برشیر شهر آورد و در جانب عیدگاه سراپرده و بارگاه با اوج سپهر ماه برافراخت از گرد راه که مردم هنوز بر بسیج
جمعیت و انتقام مشغول بود آتش پیکار زبانه زدن گرفت و شرار کارزار شعله برافروخت و در عرصه او طراز طرفین یکدیگر دست بدار
بهم نمودند و کوشش مردانه کرده حاجی خلیل و امیر جلال الدین لال از زخم تیری رسید و از پهلوانان کوران انوکه آثار شجاعت ظهور آورد
سپاهداری پهلوان حسن اجابه بود که چون جنگ خشم ناک خلقی بر خاک هلاک انداخت و چون شیر غران کار مخالفان بشمشیر داده بی مدارای از بس ساخت
و چون سلطان کواکب سپاه در از بیم تیر زرنگار بحصار مغرب در آمد از طرفین عنان بازکشیدند شعر بنزلگاه خویش رفتند باز دیگر روز چون خورشید
جهانسوز شعر زجیب افق تیغ بران کشید سر از دامن موج در خون کشید میرزا ابو القاسم بابر صفها کشیده و بدان انداخت و از جمله شان اعظم
ارکان جهانداره ترتیب ساخته فرمود که در برابر شهر پیش لشکر خندق کنند و جای خود محکم سازند و چون شب در آمد از دو سوی طلایه بر گماشتند
تا روز پاس داشتند و روز دیگر که آفتاب عالمتاب لوای ضیا برافراخت و از پرتو نور اطراف حصار سپهر را روشن ساخت مبارزان بهرام
انتقام آهنگ جنگ کردند و مردم شهر از دروازه چهار راه و در برابر امیر شمس الدین محمد خداداد بیرون آمده با فوجها پناه ساختند و تیر
می انداختند و داد شاد محاربه تومان امیر ویش دستی نمود و پس نشستند و پیاده گان و سواران شهر از پناه و دیوار بیرون آمدند و میدان ادا نمودند
و چون تیراندازان آن ولایت جناب سخت کمانند و کمان آنکه تیر ایشان از جبه و جوشن چون سوزن از برگ گل بر سر سبک زد لشکر خراسان
بفغان آمده فغان بر تافتند و در مغاک آب و سوار بر بالای هم افتاده جمعی هلاک شدند و با تیر تنه و خسته انکار روز گرفتار گشتند
شعر ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک امیر با ابو القاسم بابر جمعی مبارزان و عزمی دلاوران باز آمدند

ذکر ... گشتن

رو نهاده است شعر چنان گرم شد آتش کارزار ۰ که از نعل اسبان برآمد شرار ۰ و سر قبضبان را برداشته آنچه ایلجای بر دند باز کرد [illegible]
بظهور رسانیدند شعر وگر روز چون چشمهٔ آفتاب ۰ برانگیخت آتش ز دریای آب ۰ نفطی انبوه از دروازه شیخ زاده بیرون [illegible]
از کرده راه [illegible] رفته برانگیختند و امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابو سعید در کشش و کوشش آمده تیرها و چماق بر سینه و تنها زخم تیر و ضرب شمشیر و خنجر
دریده شده و سرهای از گردن [illegible] و کرده تنها و سروران بگرز گران و قم گشته شکسته و لب بسته آمده و آن دو امیر با تیر بر شیران بیشه شجاعت و
نهنگان دریای جلادت شمشیر مصاف [illegible] بخون [illegible] دشمنان [illegible] آوردند شعر آتش پیکار برافروختند ۰ [illegible] خرمن سوختند ۰
و آن روز از نماز پیشین تا شب میان جان و تن و نیزه و جوشن فصل و وصل و فراق و وفاق بود و از ده دروازه دیگر لشکر هجوم بیرون
آمده بجنگ درآمدند و آتش کارزار چنان برافروخت که از شدت حرارت [illegible] ابر [illegible] بسوخت و بهادران از طرفین تیر
باران کردند شعر ز هر تیر کز شست پرواز کرد ۰ سخن راز پیوند جان باز کرد ۰ و شبانگاهی شعر که در پرده شام رفت آفتاب ۰ شب [illegible]
روشن درآمد بخواب ۰ هر دو طرف [illegible] برافراشتند و تا روز پاس داشتند و روز دیگر که خسرو زرین [illegible] جنگ [illegible]
تسخیر قلعه و حصار سپهر را [illegible] آیات برافراخت و تیغ شعاع عالم [illegible] و عرصه آفاق منور ساخت شعر اگر بار جنبید [illegible]
سپاه ۰ بجنبید کوه و [illegible] و ماه ۰ از عکس سنان آبدار و از شعلهٔ شمشیر آتشبار زمین [illegible] لاله زار شده و از زخم [illegible]
گرز گران میدان پیکار [illegible] لشکر خراسان [illegible] بجای نهنگ [illegible] و نیزه اژدها سان
بدست قهرمانان گرفته و نوک پیکان آتش فشان بزهر کین آب داده برکنار خندق [illegible] دروازه [illegible] شدند
و لشکر شهر [illegible] تن سرتاپا غرق پولاد و آهن بیرون آمدند از هر دو طرف [illegible] برآوردند و [illegible] از عکس خون
رنگ یاقوت [illegible] گرفت و صفحهٔ خنجر [illegible] گونه لعل بدخشان یافت سجع چنین بود تا روز بیگاه گشت ۰ دیگر روز که خورشید
عالم افروز [illegible] سپهر [illegible] برآورد [illegible] و سپاه خراسان آهنگ جنگ کرده [illegible]
و مردم شهر بیرون آمده در جمیع مواضع جنگ [illegible] از برق تیغ آبدار آتش [illegible] و پیکار را اشتعال یافته [illegible]
مانند [illegible] اجل گریبان [illegible] گرفت [illegible] هر دو طرف [illegible]
آوردند شعر [illegible] از سروران [illegible] تیغ [illegible] ۰ [illegible] ۰ و از [illegible] کشته [illegible] برابر شده و
[illegible] برآمد [illegible] رسید شعر [illegible] روز [illegible] خون [illegible] کرد
و چون شب درآمد و سیمرغ آفتاب در پس کوه قاف [illegible]
[illegible]
جمعی نقبچیان را تعیین کرد که از درون خانقاه [illegible] تمام در کار نقب اهتمام نمایند و چون مردم شهر واقف شده
کاری از پیش نرفت و در این ایام طلیعهٔ لشکر [illegible] رسیده و آفتاب از حجاب سحاب [illegible]
[illegible] و روی جهان از گرد [illegible] می‌ساخت و گاه چون [illegible] نقاب [illegible] از چهره [illegible] کسوف [illegible]

ناب از تتق

ناب از تتق سحاب بیرون می‌نمود و سحاب سیماب پوش در زیر پای [illegible] قاقم [illegible] نموده بود و سه برف عظیم افتاد شعر ز [illegible]
جهان شد چو قلزم سیماب ۰ ز برف ابر فلک دوخت قاقم و سنجاب ۰ و برودت هوا بنوعی اشتداد یافت که اعضا و جوارح
[illegible] و در این ولا از [illegible] شهور تجاوز نمود شعر شده آسمان کبود ز سرمای زمهریر ۰
ارچه گرفته مجمره زیر دامن است ۰ و در این یورش لشکر خراسان [illegible] عجب روی نموده و [illegible]
مرغاب تا [illegible] سمرقند [illegible] هزار شتر [illegible] و بقیه که مانده بود از افراط سرما ضایع شده [illegible]
[illegible] محاربات عظیم واقع بود [illegible] در هر دو طرف [illegible] و چون روزی چند بر این منوال گذشت و اطراف و نواحی سمرقند
[illegible] تاراج گشت [illegible] خراسان [illegible] سپاه آوردند و مردم شهر بر این حال وقوف یافته کمین [illegible]
[illegible] هر کوردی یافتند می‌کشتند و بعضی را گوش و بینی بریده باز [illegible] چون میرزا ابوالقاسم بابر آگاه شد جمعی امرا و بهادران [illegible]
تعیین فرمود که [illegible] و لشکریان [illegible] بهادران سرکرده [illegible] امیر اویس ترخان و امیر سلطان
حسین [illegible] و اهل شهر خبر یافته [illegible] بهادران بیرون فرستادند [illegible] آگاهی داد میرزا ابوالقاسم
بابر فرمود که امیرزاده نور الوند و امیر اسکندر ترکمان و امیر ابوالحسن ترخان و امیر حسن شیخ [illegible] امیر بهلول [illegible] نمودند و مردم شهر با امیر
اویس ترخان [illegible] رسیدند و از طرفین اظهار جلادت و شجاعت نمودند و زخم سهام
و ضرب حسام [illegible] بر هم پیوستند عاقبت بهادران خراسان غالب آمده [illegible] اسیر آوردند امیر [illegible]
ترخان و امیر احمد [illegible] و دیگر سرداران سمرقند [illegible] گردن بسته بدرگاه پادشاه رسانیدند و [illegible] نقاره [illegible] بشارت
سپهر برین [illegible] در آن معرکه نام شجاعت [illegible] امیرزاده نور الوند بود و ابوالحسن ترخان [illegible] جلادت
نمود و امیر حسن شیخ جاندار که در [illegible] کارزار پای ثبات [illegible] جمعی که در برابر او آمدند [illegible] زخم تیغ خونریز [illegible]
[illegible] مقهور ساخته [illegible] امیرزاده نور الوند [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
بهلول جاندار [illegible] گناه [illegible] امیرزاده نور الوند [illegible] گستاخانه گفته
[illegible] و در اثنای این احوال از طرف [illegible] شمال آوازه [illegible] بهادران [illegible] تعجیل [illegible] و بهلول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مردم شهر فغان و زاری با وج سپهر زنگاری بر ساختند و شبی مردم شهرکان بر آنکه فردا جنگ سلطانی خواهد بود آن شب هیچ کس از فریاد و فغان [illegible]
و ناله [illegible] روز دیگر که چهارشنبه بیست چهارم جمادی [illegible] حصار [illegible] سپهر [illegible] برافروخت و جمعی خود نمایان که بر بروج [illegible]
بودند نابود ساخت میرزا ابو القاسم با بر ترتیب سپاه و آیین رزمگاه فرمان داد و صفها راست کرده در برابر شهر ایستاد دروازه
دروازه [illegible] لشکر بسیار بیک بار بیرون ریختند و چون دریای مواج در یکدیگر آویختند از امرای ماوراء النهر امیر سلطان احمد [illegible] و امیر سلطان
و امیر لقمان و امیر نور سعید و اویس [illegible] و امیر عبد الخالق [illegible] مشغول **بیت** سواران جنگجوی و دلیران تشنه خون ❁ بکار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیت [illegible]
[illegible] میرزا ابو القاسم [illegible] بجانب خراسان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لنگر را که جمیع بریشان **مصرع** و آورد روزگار است با تقدیر زوری ❁ طلب نموده در اثنا خواندن که ده هزار دینار نقد و هزار مثقال طلا انعام فرمود
و چون مردم [illegible] از زاد و روی اهل شهر در آمده بودند و جمعی از دوستان [illegible] اوراق عبد الرزاق [illegible]
[illegible] عنوان نامه [illegible] حضرت خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باب و آفتاب [illegible] **شعر** یافت [illegible]
[illegible] **بیت**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] **ذکر [illegible]**
امیر [illegible] بجانب سیستان [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون والی آنجا شاه حسین ولد ملک علی که پدرانش همیشه وظایف باج گزاری و شرایط جان سپاری نسبت با این دولت بجا آورده‌اند
بر ترک اجداد خود دماغش بیکشید با اظهار شعاری که آبا و اجداد او قیام ننموده‌اند اقدام می‌نماید امیر خلیل بر حسب فرموده عزیمت نموده میرزا
ابو القاسم بابر بولایت مرو و ماخان و جام که سیورغال امیر خلیل بود و بمهم سلطان سنجر غایت فرموده و در بین اثنا خبر ناهار رسید که میرزا
برادر میرزا سلطان ابو سعید در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر بجانب ماوراء النهر رفته بود فرصت یافته از جیحون عبور نموده در نواحی اندخود و بیابان
نزدیک غزا بسیار کرده و در حین عبور لشکر منصور در بیابان و ریگستان پنهان شده باز سر بر آورده فکر خونریزی و داعیه
فتنه انگیزی داشت صورت محال برلوح خیال می‌نگاشت شیخ ذو النون در ولایت اندخود سر راه گرفته او را بدست آورد
و سر آن بد اختر را بدرگاه اعلی فرستاد میرزا ابو القاسم بابر فرموده که او را بسیاست رسانیدند در خلال این احوال فرستاده امیر خلیل رسید
و مدد طلبید حضرت امیر اویس ترخان و جمعی امرا را روانه فرموده با امیر خلیل ملحق شدند و بیک رکران اقتدار تا دروازه
سیستان راندند والی آنجا شاه حسین چهار دیوار حصار پناه ساخته شهر را محکم کرده بود جمعی مردم سیستان از سر تهور پیش آمدند و
با قراول سپاه ظفر نشان عزم رزم و آهنگ جنگ کردند و گروه انبوه بقتل رسیدند باقی در سیستان قرار نموده در شهر خانه امیر خلیل
سری چند از کشتگان سیستان بدرگاه عالی فرستاد **ذکر فتح مملکت سیستان بغایت ملک سیستانی و دیگر قضایا و حکایات**
چون امرا و سرداران جانب پروردگار در اطراف حصار بمرور زمان آثار فتح و فیروزی آثار انتصار را بظهور آوردند شاه حسین
پشتی بر اعتبار و استظهار جمعی اشرار مغرور گشته کفران نعمت این خاندان ظاهر ساخت و رایت مخالفت افراخت
و پای از طریق آبا و اجداد بیرون نهاده خیال محال و فکر جنگ و جدال با خود قرار داده بادشاه عصیان بیرامون
سیستان کشیده از اطراف ولایات لشکر فراوان بسیستان طلبید و چون سپاه ظفر پناه باطراف شهر محیط شد شاه حسین
عالم را بر خود تنگ تر از حلقه میم یافت و همین عبرت از خود اتفاق کرده دانست که مجال جدال و قوت مقاومت ندارد
از هیبت افواج نصرت آثار معاش ناپسندیده او جنگ آمده بود هر چه سیاست و قتل و فساد زیاده شد از سعادت او دورتر شده
او که خود را در زندگانی نیک سیرت نموده و تدبیر تمام او ضایع نموده طریق سلاطین ترک سلوک سپیده داشت و انتظام کوب و نزول
سپاه سوده علم افراشتن و فرار از زمان طرزی دیگری را نشت القصه شاه حسین بضرورت عزیمت نموده و دست از
ملک و مال باب حضرت شسته فرار بر قرار اختیار کرده و از سیستان بیرون رفته پناه به جنگلها و زره برده کشف و از
جیشها بر خود حصار کرد و تمام مملکت نیمروز در قبضه تصرف امیر خلیل آمده و سکه و خطبه مجدد بنام و القاب میرزا ابو القاسم بابر
زینت یافت و آن ملک جنت بخش بنام آن بلاد و دیار را بر رسم سیورغال بامیر خلیل ارزانی داشت امیر سلطان امیر خلیل
در مملکت سیستان متمکن شده و سر تیزان زاولستان که بکمان تیر از دیده دور چشم ستاره بانادل شور در هر سلک می‌کشیدند و جگر شیران
بزخم خنجر بران می‌دریدند از زمان تیغ او خاست چون الف راست پشت بزانو خم داده در خدمت ایستاده‌اند و از بیم
نوک نیزه سنان آسا کمر بستند که بر میان جان بستند و شاه حسین باز جمعی فراهم آورده قاعده سیستان شد

و بعد از سعی و کوشش منکوب و گرفتار شده و بعد از چند روز سر او را که آشیانه هوا و هوس بود و مرغ سرکشی و گردن فرازی در او
بیضه نهاده پیش امیر خلیل آورده‌اند و هر گاه میرزا ابو القاسم بابر فرستاده و مملکت نیمروز با مضافات و متعلقات در قبضه اقتدار قرار یافت
و امیر شیخ ابو سعید انزدی بر سنگ مزار شان را فرموده بود که لوحی بصورت سبیل از سنگ سفید شفاف بنگر از نقاش ساخته بودند
و نقوش اسمی و خطها از فرنگی بر صفت لطافت بپرداخته و در این ایام آن سبیل تمام شد میرزا ابو القاسم بابر بر آن بزرگوار قطب
فلک ولایت آفتاب آسمان هدایت شغول حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده و استادان آن سبیل را بر جانب
جبل لطیف بر سر مزار خایض الانوار نصب کردند و بعد از فراغت امیر شیخ ابو سعید انواع دعوت و نعمت کشیده در خلال
این احوال در ولایت طوس قلعه عمادیه سلاطین افتاد **ذکر قتل میرزا سلطان اویس و رفع آن**
میرزا بایقرا و پسر او اشت منصور و محمد و میرزا بایقرا در میرزا سلطان محمد ابن میرزا بایسنغر در مشهد مقدس قتل کرد سبب آنکه چون میرزا
سلطان محمد بعد از قتل حاجی محمد قاسم بن و سایر امرا او با سعدی چند متوجه میرزا بابر شده او روق را بخواجه غیاث الدین
پیر احمد سپرده بسبب اضطرار ارجیف او روق بهم بر آمده و میرزا بایقرا او روق غارت کرده بود و پسر او سلطان اویس با میرزا بابر در وقتی
که او در سمرقند بصلح مراجعت نموده در اشنا مراد منصرف گشته متوجه خوارزم شد و پیر احمد ترخان که حاکم آنجا و سایر انواع
و سلطان ابو سعید حاکم تابع بود سلطان اویس را ابشه عا نموده بپادشاهی برداشت و نید سلطان ابو سعید در سمرقند
شنیده بالشکری متوجه انتزاع شد ایشان در آن دیار متحصن شده امیر بهلول خراسانی در برادر سمرقند از میرزا بابر گریخته پیش میرزا
سلطان ابو سعید رفته و امارت یافته بود و در انتزاع از میرزا سلطان ابو سعید گریخته بشهر در آمده امارت یافت و بعد از چند گاه
محاصره سپاهی از ابو الخیر خان اوزبک بمدد انتزاع آمده میرزا سلطان ابو سعید که سپاهی ندید مراجعت فرموده تمام براق
خود بغارت داد و خیانچه بعد از نواحی سمرقند رسیده از سمرقند عبد الخالق پسر با بزرجمهر پیر احمد را تا شکنند بعد امیر قباد و
پدر امیر سلطان ارغون فرستاد که ایشان را آنجا نگاه داشته بود و او قباد و پدر امیر سلطان ارغون ... سلطان اویس و پیر احمد
ترخان نموده ایشان رسیده متوجه سمرقند شدند و میرزا سلطان ابو سعید از رعایا بر رسم او در بسیلغا گرفته و لشکری ترتیب داده روان شد
و تا خبر بر سر ایشان راندند میرزا سلطان اویس که بصاحب جاه از ابناء جنس ممتاز بود بقتل رسید و پیر احمد ترخان فرار نمود
و عبد الخالق التجا بحضرت خواجه ابو النصر پارسا کرده میرزا سلطان ابو سعید جون او را بخشیده و بند فرموده و بهلول را نیز از موضعی گرفته
بسمرقند آورده بند فرموده و بعد از مراجعت رایات عالی بسمرقند باز خبر رسید که پیر احمد و برادران متوجه شده‌اند در این وقت بهلول و
عبد الخالق را بقتل کرده بعضی شهزادگان ذکور پیر احمد میرزا رستم و ولد او سنجر میرزا با جمعی دیگر بشهر عدم فرستاد و میرزا سلطان حسین ابن
منصور بن بایقرا که در کمال صباحت و نجابت بود و برادر او بایقرا و برادر او سلطان احمد ابن سید احمد ابن میرزا میرانشاه و ولد او میرزا
کیچک را بند فرموده و با لشکری پیر احمد ترخان و برادران او کشته و ایشان گریخته انتزاع را گذاشتند و بکوهها گشت پناه بردند
و میرزا سلطان ابو سعید گناه ایشان را عفو فرموده و پیش آمدند و بعد از آن واقعه میرزا سلطان حسین پیش میرزا بابر نظم برد که پسر جانب گراه

وميرزا بابر مكتوبی با بسیار تمام نوشت که رالیه وامداد میرزا لمحقاست هر حال او را بهرات فرستند و او را اجازت داده چون از آن ... میرزا سلطان ابوسعید پشیمان شده بود و از عقب فرستاده او را منع نمود

ذکر استیلاء مازندرانیان بر قلعه عماد و باز از ایشان گرفتن آن قلعه در اندک زمانی

قلعه عماد که شرح استحکام آن سبق ذکر یافته کوتوال آن حصن حصین امیر بابا حسن بود و از جانب خود داروغه تعیین نمود و امیر باباحسن در ولایت مازندران چند سردار که سر فتنه داشتند بدست آورده بعضی را بقتل رسانیده و باقی را دست بریده در قلعه عماد محبوس گردانیده و داروغه آنجا مقرر کرده بود که هر شب یکی از ساکنان قلعه محبوسان را طعام داده محافظت نماید و اهل قلعه از این جهت تنگ آمده بودند شبی شخصی که محافظت محبوسان نوبت او بود سخن مجوزدار مانند خود با محبوسان گفت ایشان او را گفتند گناه تو راست اگر تو با ما یار شوی هیچکس برابر تو نباشد و سخن اتفاق و مزوج در میان آورده مصحف مجید حاضر ساختند و سوگند یاد کردند و فی الحال بند ها بر گرفته و تیغها کشیده بر سر داروغه رفتند و او شب در شراب خورده چون بخت بد در خواب غفلت غنوده بود ناگاه کشتند و شنیدن اهل قلعه او را آگاه ساخت و او خود را در قفا و خانه بچهار دیواری انداخت و مازندرانیان باو رسیده سر او را گرفتند گرفتن ... بعضی بزرگان که از ایشان بیمی بود بقتل رسانیده و باقی را بیرون کرده حصار قلعه را مضبوط گردانیده شد و چون میرزا ابوالقاسم با برادر و ایقوشیه بجانب ... ابواز کول و قار زیادت التفات نموده ... کوتوال آنجا ... در ... را بجای آورده بود ... آه دل الفت ... اکنون که ... رسید ... و مازندرانیان را ... ابوالقاسم ... خواجه علاء الدین استرابادی ... و با مازندرانیان ملاقات کرده ایشان اظهار نموده که ... بیت

خوش وقت آنکه گردش ... است • و چندماه قلعه در تصرف ایشان بود عاقبت عنایت حق سبحانه و تعالی ... مازندرانیان بجوع و ... شده قلعه را ... کشت و شرح این ... قلعه در قبضه ... و استخلاص آن بانواع حیل ... در حیز ... رهبر راه ... بود که ... دولت ... گوش ... جلال الدین محمود که داروغه مشهد بود با نوکران امیر باباحسن ... این نوبت بحوالی قلعه آمده ... پیغام دادند که اگر شما ... آنست که شرط و عهد کرده با یکدیگر سخن کنیم و اگر خلاف آنست جنگ را آماده باشید مازندرانیان اظهار رضا ... بودند ... از قلعه آمدند جلال الدین محمود ... که امیر باباحسن ... در میان آوردند مازندرانیان ... بودند و مردم این جانب ... دست ... عهد ... جلال الدین محمود و رفیق او دست مازندرانیان ... گرفته بقوت دولت نصیب داده ... انداختند و دیگر ... این جانب ... رسیدند و هر دو مازندرانی را بقتل آوردند ... و ... مازندرانیان همچنان در قلعه ... میان ... و ... اهل قلعه چند ... روش ... گرفته

بقلعه در آورده ... و ... با افغان ... قلعه می بود ... از قلعه بیرون ... مازندرانیان ... آمده بود با غلام گفت ... سوراغ می شود ... کار ... باید ... که چون ... چراغ خواهد نمود و چون چراغ ... قلعه ... انتظار که خواهند ... غلام ... اعلام کرده ... شب سیم که کوتوال ... چراغها ... بر افروخت و ... نجوم ... دولت از مطلع سعادت بر آمد و شب ظلمت ... بیت

صبح امید که بد منکشف پرده غیب • گو برون آی که کار شب تار آخر شد

جماعتی ... با ... مدد ... از قلعه ... قریب ... مازندرانیان ... بیرون ... باقی را ... بقتل ... میرزا ابوالقاسم ... امیر باباحسن تفویض فرموده انواع رعایت ... جلال الدین محمود ... بیت ...

ذکر آمدن ایلچی میرزا سلطان ابوسعید بطلب جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا

میرزا سلطان ابوسعید چند دست شنقار و اسبان راهوار و تحفه بسیار بدرگاه پادشاه کامکار میرزا ابوالقاسم بابر ارسال نمود و جناب شیخ الاسلام قدوة ... الانام برهان الملة والدین خواجه مولانا سلمه الله ... را طلب فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر ... پیش آنجناب فرستاد و ... داد که ... شیخ الاسلام ... اگر ... خواه ... حضرت شیخ الاسلام ... فرمود که ... بدولت و سعادت ... اگر عنایت آنحضرت اجازت ... و رعایت ... و اسبان خواهد بود میرزا ابوالقاسم بابر ... و ... ارکان دولت و اعیان حضرت ... میرزا ابوالقاسم ... و مراسم تعظیم ... تقدیم نمود و جناب شیخ الاسلام ... مولانا محمود ... قصیده ... بیت

... • ... • ... •

و جناب شیخ الاسلام چون بنواحی سمرقند رسید ... مراسم استقبال و لوازم اعزاز و اجلال بجا آوردند و آنجناب ... چند سال بسعادت و اقبال در آن ... اقامت نمود و میرزا سلطان ابوسعید جناب شیخ الاسلام

چند ان لطف و احسان نمود و انعام و اکرام فرمود که در زمان سلاطین گذشته در ضمیر آنجناب نگذشته بوده همچنین میرزا ابوالقاسم
در آن زمان که آنجناب در خراسان اقامت داشت صورت توقیر و احترام جناب شیخ الاسلام [illegible] بر صحیفهٔ ایام نگاشت
که شرح آن با اکابر جهان و اعاظم دوران واقع شده بود حاوی اوراق را بر خاطر خطور رسیده که بعد از یورش ماوراءالنهر نوبت اول
که میرزا سلطان ابوسعید ابواب مکاتبات مفتوح داشته بود و عبدالکریم [illegible] را برسم رسالت ارسال نموده و در مجلس ملاقات خواجه مولانا
استدعا فرموده بود [illegible] آنجناب را توهم آن بود که امیرزاده [illegible] پادشاه ممالک [illegible] کم برطرف دست چپ می‌نشیند شاید که میان
میرزا ابوالقاسم بابر و آنجناب واسطه آید و این خبر در ماوراءالنهر شایع شود که [illegible] بر آنجناب تقدیم کرد و میرزا ابوالقاسم بابر حافظ آن معنی
بود که [illegible] آن در ضمیر هیچ صاحب تدبیر خطور ننموده آنچنان بود که میرزا ابوالقاسم بابر در پیشگاه خرگاه که مسند پادشاه است خواجه
مولانا را نشانده خود بر طرف چپ پنج شش گز فاصله گذاشته نشست و میرزا [illegible] را بر جانب چپ خود نشانده و بر طرف راست آن
خواجه مولانا سادات و [illegible] و پادشاه‌زادگان پنج شش گز فاصله گذاشته نشستند و امرا و عظام و عبدالکریم را [illegible] بر جانب
چپ [illegible] و او را از هیبت عظمت حضرت شیخ الاسلام لرزه بر اعضا افتاده با وجود [illegible] خود [illegible]
و برکات و [illegible] که آورده بود گذرانید [illegible] پادشاه مغفور سعید این نوع احترام نسبت بجناب شیخ الاسلام
شعر بر [illegible] رواق زبرجد نوشته‌اند بزر که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند و در این [illegible] آمده و از حاجی [illegible]
میرزا [illegible] بود و میرزا الغ‌بیگ [illegible] نقل کرد که در بعضی مواضع از [illegible] چیزی [illegible]
در باغ زاغان [illegible] و هر چند در پا [illegible] و دیگر چیزی نیافتند و در [illegible] امیرزاده [illegible] چند سال در مجلس میرزا
شعر ابوالقاسم بابر راه و رسم بزرگ داشت و [illegible] در تعظیم [illegible] بهاجازت بطرف بستان بیرون رفت
دلا مدار ز [illegible] که در حقیقت این همان مروت نیست و در [illegible] بستان [illegible] شده [illegible]
[illegible] صورت حالات و شرح واقعات بر [illegible] عرض برسانید وقایع سنه ستین و ثمانمائه و ذکر [illegible] میرزا
ابوالقاسم بابر با [illegible] بیگی نام و دیگر قضایا میرزا ابوالقاسم بابر غرهٔ محرم که شاه عقد ستین و مبدا و شهور آن سال [illegible]
بود بر سم [illegible] ولایت [illegible] نموده و در [illegible] و جان فراخ [illegible] سعادت بود
و داعیه [illegible] از [illegible] سر برزده پیش از این از دختران خانه خواهر خود [illegible] آورده بود [illegible]
[illegible] که [illegible] زلف [illegible] سر رشته فتنه را تاب [illegible] و نجم [illegible] دل و جان عاشقان [illegible]
[illegible] های دل [illegible] می‌بست و غمزه نرگس [illegible] رگ جان [illegible]
آفتاب [illegible] دل افروز او در خوی [illegible] و ماه از فروغ مهر [illegible]
از اعتدال قامت آن سرو آزاد [illegible] بنده [illegible] از لطافت آن قد صنوبر خرام [illegible]
میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] آن [illegible] ظلمت

بیت

بود شهوت [illegible] عشق آن شمع چون پروانه می‌سوخت و می‌ساخت و شب و روز در آتش محبت چون موم [illegible]
[illegible] خصم [illegible] ساختند تا او را طلاق داده بعد از انقضاء عدت [illegible] پادشاه [illegible] خسروانه [illegible]
از فروغ چهره ساقی بزم [illegible] گلزار بود و از تاب شراب [illegible] لبان [illegible] شعشعی [illegible] آواز
چون چنگ [illegible] سماع [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] بزم جمشید و جشن فریدون [illegible] از انواع [illegible]
خواص و عوام [illegible] و در این سال مولانا شمس الدین محمد [illegible] دار السلطنه هرات
هرات [illegible] سخن آنست که مولانا محمد [illegible] بود و [illegible] خورد [illegible]
[illegible] مردم [illegible] همیشه [illegible] پیاده [illegible] میرزا ابوالقاسم
پرسش [illegible] در زمان خاقان سعید [illegible] گران [illegible]
بود [illegible] در زمان شاهزادگان [illegible] چون میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] سلطنت [illegible]
در [illegible] کمال پادشاه [illegible] احوال [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]
[illegible] آوازه [illegible] آفتاب [illegible]
هر [illegible] مولانا سید عبدالله [illegible] ولایت [illegible]
شده [illegible] مولانا [illegible]
احوال [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر رسیده [illegible] تحقیق صورت [illegible] مولانا محمد [illegible]
فرستادند و سید عبدالله [illegible] شعر [illegible] چرا آدم که با خانه گرم شود
ذکر آمدن ایلچیان [illegible] ملک [illegible] و شرح باقی واقعات سایر حادثات میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] این سال [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] فرموده [illegible] احوال [illegible]
[illegible] رسانیدند که ایلچیان از [illegible] رسیده [illegible] جهان پناه [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابوسعید خواجه [illegible] بزرگان را با [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] داده بود [illegible] ولایت [illegible] آمده و سلطان محمد [illegible] سلطان
[illegible] روم [illegible] ایلچی و مکتوب [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات رسیده [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible]

طارم گردون بود بر سریر سلطنت بار عام فرموده امرا و ارکان دولت ایلچیان را بیکبار در آورده و فرستادگان شرایط خدمت
و آداب رسالت قیام نموده و حاجات و مهمات خود معروض داشته مامول بشرف قبول و حصول یافت و همه را بتشریف
فاخره و خلعتهای گرانمایه نواختی بواجبی نموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و درین ولا امیرزاده الوند صدر بمرعش ارسال
فرستاده بود و وقایع که در او واقع شده بود اعلام داده میرزا ابوالقاسم بابر فرستاده او را انعام و اکرام فرموده احکام پادشاهانه ارسال
نمود مضمون آنکه ما نوازند باد و شمشان گوشمال نماید و اگر نخود با ملتجی باب دولت کسلک آید باد مخدمه باین جانب آید و از هیچ
مکرر اندیشه ننماید و از جانب ولایت کابل و غزنین از هیچ ریش قطب الدین که صاحب اختیار آن سرزمین بود عرضداشت
آمد مشتمل بر آنکه بابا حاجی در آن ولایت سر برآورده بود و انواع فتنه و فساد و ظلم و بیداد نموده و شخصی بر داشته و منتزع ساخته که از
اولاد میرزا مسعود است و با ملوک اطراف نرد محاربت می باخت و بر نواحی و ولایات تیر دو می تاخت و ریش قطب الدین
ناگهان بر سر او تاخته و اسباب جمعیت او را پریشان ساخته و بابا که رایت شوکت و نخوت می افراخت خود را بلطایف
الحیل بطرف هندوستان انداخت و ریش قطب الدین التماس نموده بود که ضبط و داروغگی آن ولایات با و مفوض باشد میرزا ابوالقاسم
فرمود که حکومت تمام آن ولایات تعلق بامیر خلیل دارد و هر چه او صلاح داند صواب همان خواهد بود و قاصد امیر خلیل آمده عرض
داشت که بقوت دولت قاهره تمام مملکت نیمروز مسخر شده و اکنون شهر زرنج دار و کرگ و دایره ولایات است مفتوح گشت
و ملک سلطان محمد که سردار ایل و الوس نکودری است انقیاد نموده و در سلک بندگان درگاه جهان پناه منتظم است میرزا ابوالقاسم
بابر فرستاده را کلاه و توزی و کمر و شمشیر و کمر طلا دوزی عنایت نموده و تشریفات فاخره برای امیر خلیل ارسال فرمود و فرمان
همایون ارزانی داشت مضمون آنکه عنایت پادشاهانه مصلحت آن مملکت بعهده و کاردانی او کرده است بهر صورت که در آن
حفظ داری نماید همان آینه باید که بر آن موجب عمل نماید و درین ایام حسن سپرباف نام سبعی شیعی در دار السلطنه هرات سب شیخین کرد
و اهل افکند زبان او را سوراخ کردند و چون در مجلس شرع شریف گناه او ثابت شد مصلوب گشت و میرزا ابوالقاسم بابر بعزم بزم
وقت طرب حاضر بود و مجلس عیش و عشرت نمود و در باغ جنت ترتیب نمود و چند روز آن بزم دلفروز رشک خلد برین و
غیرت افزای نگار خانه چین بود و جناب پادشاهی را خمار قوی شده و بنابر مضعف گشت و نزاع در تعریف افغان محبت
از منهج استقامت بر تافت و مضعف قوی بر ذات همایون استیلا یافت بیم آن بود که رشته حیات منقطع گردد و امری
که تدارک آن در حوصله امکان نگنجد واقع شود امرا و ارکان دولت صلات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانیده بندگان
آزاد کردند و بیمن آن خیرات و برکت آن مبرات شوکت مرض روی بانحطاط آورد اما همچنان آثار ضعف و نکاهت ظاهر بود
و گاهی در محفه نشسته بجوانب و اطراف طواف می نمود و در اواخر ماه جمادی الاولی میرزا بایسنغر بن میرزا علاء الدوله که از خواهر
یادگار شاه ارلات بود و مهد علیا که همشیره آغا او را می خطبه می نمود و او از شرف خصایص انسانی که آن زیور نطق است
عاطل و عاری بود شعر بنطق آدمی بهتر است از دواب ❊ دواب از تو به گر نگوئی صواب ❊ وفات یافته میرزا ابوالقاسم

بدرسه

بدرسه مهد علیا فرموده و بر اسم فراتیام نمود و رسم تعزیت و لوازم ختمات کلام ملک علام بجا آورده و درین اثنا بسمع امیر رسیده که از قیلو عماد
سلیح آراسته در موضع سعیش مخزن است و امیر شیخ ابو سعید مقرر شده که بقلو رفته تفحص نماید و عرضداشت امیر استاد زاده که در قیلو کار کرده
بود همراه ساخته بمشهد رفت و باتفاق سادات و قضات علماء قلو شده و هر چند تفحص نمودند چیزی نیافتند و درآن ایام روز
الاولی جناب ولایت مآب ارشاد دستگاه مولانا سعد الدین کاشغری را مرض شده و در غلیان عرض و صعوبت ضعف واقعه نقل کرد
مضمون آنکه مرا امیدوار بودن در خدمت تجربه شده که تا چند نظر را که اطفال مخیره و اتهام بودن اختیار کردم و بعد از نقل این واقعه بچند روز
جناب شیخ بزرگوار مسعود را نیز اختیار کرده و چهارشنبه ششم جمادی الاولی از منزل دنیا بمأوای عقبی ارتحال نمود قدس سره
و در جانب جنوب ستاره ذوذنب که آن را ذو نون شده و در خلال این احوال ذوذوابه در جانب شرق هنگام صبح نمایان شد قبل طلوع آفتاب
بجانب بزرگ و مهیب نموده بود از شب در جانب غرب روشن و هویدا بود و انواع اراجیف در میان مردم مشهور و مذکور شد
و میرزا ابوالقاسم بابر از استماع این نوع حکایات اندیشناک شده به تفحص احکام نموده و به اشتغال نموده چند روز در انجمن
آثار نجوم و کاشفان اسرار علوم مجلس همایون تردد نموده و در مقام تحقیق احکام بوده عاقبت الامر اینقدر کشف کردند که تا این
درین دیار نخواهد بود و صرف نموده که کذب المنجمون ورب الکعبه بجانب ظاهر شده و چه واقعه تا که میرزا ابوالقاسم بابر را در آن روزها
روی نموده چنانچه شرح آن محرر شده انشاء الله تعالی جمعی از امراء عظام امیر عبد الله بن عطاریان و امیر خسرو ترخان و امیر شیخ حاجی و پهلوان
حسین دیوانه و امیر حسن شیخ تیمور بموافق دولت ابراهیم رفته بود و در آن حدود قشلاق نمود منتظر بودند که از آن ولایت مراجعت نموده بدار السلطنه
هرات رسیده بنیت مکتوب عرض رسانیده و میان جمعی امراء که از قشلاق آمده بودند و جمعی که در دار السلطنه هرات ملازمت نموده
صورت نزاعی روی نموده تا آن رسید که از طرفین مردم خونریز تکمیل ساخته بباغ سفید آمده عزم رزم جزم کردند میرزا ابوالقاسم بابر
هنوز در مرض بود و از ضعف طاقت نمود میرزا سلطان سنجر آب تسکین بر آتش آن فتنه نشانده و حقیقت واقعه آن بابر را که
سر بآسمان کشیده بود فرو نشانده هر دو گروه را ملاطفت و نصیحت کرده صفا داده و نزاعی که در میان ایشان قایم شده بود بیکسو نهاده
و میرزا ابوالقاسم بابر صحت یافته عوارض بالکلیه زایل شد و قوت طبیعت بر تغیر دو این مزاج همایون افشانده پای دولت از رکاب
سعادت درآورده سوار شده و بموضع ... فرمود پهلوان سید عقیل تیر انداز در حضور آنحضرت تیر پرتاب انداخت و از میلی که
پهلوان قطب الدین تیر انداز ساخته بود هشت درست و ضربه اشکسته و میرزا ابوالقاسم بابر جان پهلوان را بلطف و کرم
خوش وقت و خرم گردانید درین اثنا از جانب سمرقند ایلچی رسیده تحفه ها ملاک که میرزا سلطان ابو سعید فرستاده بود گذرانید و از آنجمله
زیج جدید سلطانی بود که میرزا الغ بیک رصد کرده بود و در برابر زیج ایلخانی که استاد الکل خواجه نصیر الدین طوسی نوشته و رساله قبله الالباب
که خواجه ابوالوفا خوارزمی تالیف نموده بود و میرزا ابوالقاسم بابر احوال میرزا سلطان ابو سعید استکشاف نموده و فرستاده را بمزید عنایت
محفوظ ساخته رخصت مراجعت فرموده و چون میرزا ابوالقاسم بابر پیوسته بتحقیق علوم و دقایق معقول و منقول التفات نموده مجلس
همایون او بحضور فضلای جهان مشحون بود و سخنان از مشکلات فنون در میان می افتاد و هر کس بقدر قابلیت آنچه میدانست

بر طبق فرض می نماید بیان نمود اما که بتقاضای همت علما ملازم مجلس همایون بودند مباحثه واقع شد که لفظ تذکره در سلطنت ؛
بوکتنین و مثنوی قرآن بترتیب امور معلومه تغییر کرده اند اختلاف عبارت میان این دو مصحف بنا بر نزاع لفظی است یا
اختلاف معنوی میرزا ابوالقاسم بابر ائمه عظام و اعزه کرام که در دار السلطنه مقام داشتند طلب فرموده و از رای ایشان استکشاف
آن مبحث نمود جناب عالی الافاضل والاماثل مولانا قطب الدین احمد القاضی الامامی متع ظلهم العالی و مولانا اعظم
عمدة العلما مولانا شمس الدین محمد الجاجرمی و مولانا اعظم قدوة الفضلا مولانا نعیم الدین عبدالرحیم کاشغری حاضر شدند
و این مبحث در میان آمد جواز مباحثه مولانا قطب الدین احمد الامامی و مولانا شمس الدین محمد الجاجرمی نوشتند که
مفهوم از حاشیه امیر سید شریف رحمه الله بر شرح مطالع آنست که نزاع لفظی باشد حیث قال بعد تحقیق قول المتقدمین
والمتاخرین فالنزاع اذاً هو فی اطلاق اللفظ لا بحسب المعنی و مولانا عبدالرحیم کاشغری نوشت که نزاع معنوی است
مصرع و ان القول ما قال الامامی ؛ ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب مشهد مقدس و وصول تحفه اقدس و شرح آن حال
میرزا ابوالقاسم بابر چون از حضیض اعتلال باوج صحت و اعتدال صعود نموده شفا یافت و اذا مرضت فهو یشفین از شفاخانه
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة صحت کلی یافت فرمود آنحضرت نیت نهضت بجانب مشهد مقدس مصمم ساخته پرتو
التفات بر انتظام سپاه ظفر پناه انداخت و موکب ظفر نشان پنجشنبه پنجم شعبان از باغ سفید بباغ مختار نزول فرمود
و ماه صیام باداء طاعت و قضاء عبادات قیام نموده هلال فرخ فال عید در انتظام عید ع خم ابروی دلکش بنمود ؛
و میرزا ابوالقاسم بابر بعد از اداء نماز و عرض نیاز بدرگاه پادشاه کارساز بباغ مختار عود نموده جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه
برای آن روز فیروز مهیا ساخته بود و چون میرزا ابوالقاسم بابر در آن ایام از شرب مدام توبه داشت غیر از شراب ناب از
اسباب فرح و سرور و طرب و حضور چیزی مرتب گذاشت و تمام شوال بسعادت و اقبال گذرانیده سیم ماه ذی قعده از باغ
مختار نهضت فرموده بصوب مشهد مقدس عزیمت نمود و چون موکب فلک احتشام بولایت جام رسید فریاد و فغان زمستان آلودگی
از ظلم برآمد و انجرا از سپهر چنبر سبکتر گشت و روز بروز در اشتداد بود فریاد داد خواه زیادت از زیادت بود و میرزا ابوالقاسم بابر را جمال
و قطع التفات نبود و در آینه خاطر او صافی این صورت منقش نمی شد و در بایست صفر چهاردهم ماه مذکور در چهار باغ مشهد که
داخل شهر است استقرار یافت و انواع عدالت بر اطراف آن ولایت بتافت و روز دیگر بکمال دولت و اقبال بزیارت حضرت
امام علیه السلام فرمود شعر غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند ؛ پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز ؛ و عید اضحی در آن مقام
متبرک قربان نمود و ساز آب بکار آورده و براق قشلاق در آن خطه اتفاق افتاد و زمستانی در آن خجسته سعادت نشان گذرانید
و از ابر جهان گشت زار احمدیه همگنان را سر سبز و سیراب گردانید شعر بلا آب شسته سحاب زبان ران جود او ؛ آری فغان
رعد بود از سخای جود او ؛ وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائه ذکر فرستادن امیر ابو یوسف بولایت [illegible] و بعضی قضایا ؛ چون موکب
ظفر نشان زمستان در خطه مشهد اقامت نمود و اهتمام تمام بانتظام احوال رعیت و زراعت ولایت فرمود و بیمن مقدم همایون

شهر مشهد

شهر مشهد بعنایت معمور و آبادان بود و امرا و ارکان دولت در ظل ظلیل رافت و عاطفت مسکن داشتند و سرداران ممالک
خراسان انواع هدایا و پیشکش بموقف عرض رسانیدند و درین اثنا رای جهان آرای اقتضا فرمود که جمعی امرا بجانب استراباد
نوبت نموده و از آن سرحد باخبر باشند و قرعه انتخاب بنام امیر نظام الدین احمد و امیر [illegible] الدین حسن جاندار برآمد و امرا با مردار
غره محرم عزیمت نمودند تمام زمستان در آنجا گذرانیدند میرزا ابوالقاسم بابر بدو سه روز زیارت قبه و بارگاه سلطان خراسان می نمود
و روی نیاز بر عتبه علیه و سده سنیه می نمود و در آن زمان که رایات نصرت آیات از دار السلطنه هرات عزیمت فرمود بیابان
جمعی امرا و خیل در ملازمت حاضر بوده و میرزا سلطان سنجر [illegible] امداد نموده و کر ولایت شکسته جمال قسم بشرح آن زبان گشاد
اما هنوز چیزی با او نبود و امنیتی موافق مزاج همایون نمی نمود و از این جهت پیوسته میرزا قهر و غضب می نمود و بعضی از امرا و ارکان
و ضبط کرده بر آن قرار داد که با اتفاق جنبه سلطان رونده و عهده پیمان بشکنند از مخالف امیر محمد ایداد و امیر شیخ حاجی و امیر پهلوان
حسین دیوانه و از جانب اکابر امیر شیخ ابو سعید و برادر او امیر حسن شاه و خواجه وجیه الدین سنان با بروضه سلطان در آمدند و مصاحف کلام
روح مقدس امام علیه السلام را گواه گرفتند که هرکس بحضرت اعلی نسبت بیکدیگر بد نیت باشند در مقام غدر و مکر اهتمام نمایند و از عوض
عهده و پیمان البته پیمان را بعلاقه ایمان مؤکد ساختند مصرع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگ است ؛ میرزا ابوالقاسم بابر شاه
و انبساط نمود و امرا را تحسین و تعریف فرموده امرا و امیرزادگان بزرگ بر اسم آشتی خواره ترتیب نمودند و التماس تشریف حضور حضرت
اعلی فرمودند و بمضمون این مقال بزبان حال ادا می کردند بیت چون سرو در آمدار بر عزم تماشا کردن نظاره که ؛ جمشید بر خوان که ای کسری ایوان
کس ؛ از ماه چه برگیری فرم گرد وجود ما عدم ؛ ما ذره و تو آفتاب ای تو همه ما هیچ کس ؛ و آن پادشاه نیکو اخلاق سایه عاطفت
والتفات بر سر بندگان دولتخواه بینداخت و وثاق ایشان را بیمن مقدم همایون مشرف می ساخت و در آن مجلس آن سرور و حضور
و بزم راحت و سرور همه اسباب طرب مهیا بود غیر از شراب که حضرت سلطنت مآب از آن توبه فرموده احتیاط می نمود مصرع
همه اسباب طرب بود همین می بایست ؛ و درین ایام امیر محمد خداداد و امیر حسن شیخ تیمور که پسر خال همدیگر بودند جهت مختصر [illegible]
نزاع شده و بآن رسید که در مشهد مقدس بدیوان اعلی رفتند و چون امیر محمد را تیر معارضه امیر حسن فرود نمی آمد در اثنا مباحثه دشنام داد
و چماق زد امیر حسن در وقتی که امرا و اعیان بارگاه همایون آمده بودند امیر محمد نیز حاضر بود زانو زده صورت واقعه بموقف عرض رسانید
میرزا ابوالقاسم بابر متغیر شده و بقهر برخاست و امیر محمد گستاخانه پیش رفت و میرزا قهر فرموده چند چماق بر سر و روی او زد
و او خود را در پای آنحضرت انداخت و امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابو سعید زاری و در خواست کردند ایشان نیز دشنام شنیده
[illegible] شد و میرزا ابوالقاسم بابر اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار [illegible] مشغول بود و در اطراف و اکناف مشهد مقدس
سیر نمود و بعضی روزها که هوا خوش بود بکوه تکلک برفت و از بام تا شام با غلبه و ازدحام در آن زیب مقام توقف
می افتاد و گویندگان خوش آواز و اصحاب طرب و ساز بنغمات دلکش و نواهای جانفزا عقل را مدهوش و روح را
بیهوش می ساختند و اسباب فرح و سرور و بزم عیش و حضور می پرداختند روزی بطرف [illegible] که امرا و کب [illegible]

داده روی این خورشید رخ در حضرت آن جمشید روزگار ریحانه دولت اقبال را در گرفته جوزا استوار کرده پای افتخار بر اوج ثریا می‌سود
ناگاه درویشی ژولیده موی زیبا روی خوش‌خوی بر فراز سنگی پیدا شد که در اطراف آن سنگ از همه جوانب بندگان انجواره
و مقربان درگاه آن پادشاه بوده‌اند و ترجیعی غریب مشتمل بر بی‌اعتباری دنیا به آواز مهیب آغاز خواندن کرد و ترجیع‌بند این بود
که شعر این همه طمطراق کن فیکون ❁ شمه‌ای نیست پیش اهل جنون ❁ و تمام ترجیع که زیادت از پنجاه بیت بود به یاد داشت
و خاطرها را به ملاحظه معنی و شعر آن مجنون گردانید و چون ترجیع تمام شد آن درویش ناپدید گشت و کسی ندانست که کجا رفت
شعر او آب خضر بود از آن شد که نهان ❁ خود چه چیز حیات بود از نظر نهان ❁ و در مولانا از جانب سبزوار درویش تقوی شعار
واقف بر مواقف عرفان سالک مسالک ایقان درویش بابا عمر خوش الحان قدس سره به مشهد مقدس آمده شرف ملاقات
میرزا ابوالقاسم بابر دریافت و انوار عاطفت آن پادشاه بر احوال درویش تافت و کمال تعظیم نسبت با حضرت درویش
تقدیم نمود و جمیع مهمات او را بر وفق دلخواه حکم فرمود و همچنین اشراف و اعالی و علما و ائمه و دانشوران و افاضل هنرپرور
افاضت مبرت و اشاعت مکرمت اعوام بارگاه سلطنت پناه [illegible] مقصود و مراد بر سینه‌ها جناب ولایت مآب شیخ
صدرالدین محمد الرواسی قدس سره به مشهد تشریف آورده و میرزا ابوالقاسم بابر جانب اعزاز و اکرام و کمال تعظیم تقدیم نمود و صحبت
شریف و حضور مبارکش تبرک و تیمن فرمود و از ولایت خوارزم درویش عزیز با لطف اوزون صوفی که در ولایت او بود
به موضع اوزون ساکن می‌بود و سالها شرف صحبت خواجه ابوالوفا دریافته و پرتو صدق و صفا بر خاطر انور او تافته به مشهد آمد که
و میرزا در باره او تربیت و اکرام و عنایت و انعام فرمود و امیر شیخ ابوسعید بزمی پادشاهانه و مجلسی خسروانه ترتیب داده
مقدم همایون نموده جناب سلطنت مآب تشریف آورده درویش عزیز اوزون صوفی را نیز حاضر ساختند و حضرت پادشاه درویش
آگاه را نزدیک مسند سلطنت نشانده سخنانی پرسید و او را از کلمات شوق انگیز و حکایات مودت آمیز از اهل الله جناب
وقوف داده و اعتقاد آنحضرت [illegible] درویش زیادت شد و در آن سال حسب اتفاق مجذوبان ممالک آفاق از
اطراف عالم در آن روضه مقدس مکرم جمع آمده بودند و صدر معظم شیخ زاده پورقوام که در حضرت سلطنت رسم وزارت و نظام دولت
سبیل محبت مجذوبان می‌نمود و جناب پادشاهی را نیز ترغیب می‌نمود که نوبتی این جماعت را در مجلس همایون حاضر
سازند و حضرت سلطنت چنانچه می‌باید به کمال ایشان پرداخت و چون شاه و گدا در پیش آن جماعت یکسان‌اند از آداب
صحبت سلاطین چه دانند و قیام به مراسم آن که توانند شیخ زاده هر چند خواست که از شمع ضمیر منیر آن سوختگان مجلس
را گرم و صورت آن مجلس نقش خاطر [illegible] پذیرد میسر نشد هر چند صفت کمال [illegible] بر صفت حال ایشان نمود
اما روزگار تیره آثار آنجماعت به سان زلف خوبان پریشان بود شعر ای خوش آن مدهوش بسیار لاابالی ❁ اگر بود از همه جهان
غافل ❁ القصه میرزا ابوالقاسم بابر آن زمستان در مشهد سلطانی گذرانید و به دولت و سعادت آن فصل به پایان رسانید
و نسیم ماه ربیع الاول [illegible] عازم ناحیت رادکان شد و آفتاب هنوز در ماه اول حوت بود و سخن مشهور که اوّل

نعت

وخفت الشمس فی الحوت فالبرد یموت درآن زمان بر عکس شد و چه دم هوا احیاء قوت بر ما نیکرد و سپاه زمستان که سر خود گرفته بود
باز مبادرت [illegible] در آن ایام از صبح تا شام چشم سحاب گریان بود و از شام تا بام غمام ماه از پرده ظلام طوفان برف و باران می‌نمود هر چند
سرمای رادکان شهرت دارد اما در آن ایام از معهود در گذشته بود و برودت هوا اگر چه به حسب کمال [illegible] روز به روز می‌افزود و چون آن
سال حسب اتفاق حوت از سال‌های دیگر خشکتر می‌گذشت آفتاب عالمتاب از دیدن روی اولو الالباب [illegible]
میرزا ابوالقاسم بابر چند روز نشاط و شکار فرمود و پیوسته به [illegible] اشتغال نمود ناگاه آفاق شعار که به کمال او اهتمام تمام داشت
ناخن او شکسته و خاطر همایون متغیر گشت و [illegible] روز که این صورت روی نمود موکب سلطنت [illegible] از جانب مشهد معاودت
فرمود و جناب سلطنت مآب قریب سالی از ارتکاب شراب اجتناب فرموده بود و شرب مدام [illegible] اهتمام فرموده در این روز
که از طرف رادکان بازآمد میل عیش و عشرت فرموده اسباب طرب مهیا ساخت و پرتو التفات بر [illegible] انداخت
ذکر ارتحال میرزا ابوالقاسم بابر از سرای غرور و انتقال به عالم سرور طاب الله مضجعه نبود از آدمی کس جاودانه ❁ چنین رفته است
حکم آسمانه ❁ گر از انسان کسی پاینده بودی ❁ ابوالقاسم محمد زنده بودی ❁ اما ملک ملک بخش تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء با کمال استغنا و غایت عظمت و کبریا تبارک و تعالی که نسبت با آدمی تشریف خطاب مستطاب یا ابن آدم
خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی ارزانی داشته و رایت افتخار این طایفه را با اوج هو الذی جعلکم خلائف
فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات برافراشته از مطلع آن نیر عالم افروز پرتو انتباه بر پیشانی خاطر آگاه می‌افکند
که مقتضای [illegible] چنان [illegible] استغنایی برتر از آن تواند بود که میدان جولان او همین سرای فانی و [illegible]
جسمانی باشد بلکه [illegible] و ایوان مکنت و [illegible] منازل [illegible] جاودانی باید و شاید
به موجب ان الینا ایابهم در نعیم آباد دارالسلام با موهبت حور مقصورات فی الخیام از مضیق محنت تنگنای [illegible]
رحلت [illegible] معاودت فرماید و بعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تحقق جوهر آن پاک با هیکل پیکر
خاکی امکان تواند بود روی التفات از همه جهات تافته از جمیع جسمانیات اعراض نماید و دیده بصیرت فبصرک الیوم
حدید یکباره به نظاره عالم ملکوت و مشاهده جمال و جلال حی لا یموت گشاید و جاودان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
متنعم و شادمان باشد شعر [illegible] جنت ملکوت ❁ نبود جز جمال جانان قوت ❁ و اعراض کل نفس [illegible]
از تدبیر و تصرف پیکر جسمانی را موت خوانند و وقوع آن را اعظم مصائب دانند و اگر چه فی الحقیقه غایت سعادت و کمال
نفس موت است و از این جهت [illegible] حکما که انوار علوم از آفتاب هدایات انبیا علیهم السلام اقتباس نموده‌اند
تعریف انسان به حیوان ناطق مائت فرموده‌اند ع نشنیده‌ای که هر که بمیرد تمام شد ❁ مقصود از این مقال حال و [illegible]
و حادثه انتقال پادشاه سعید مرحوم عز السلطنة والدنیا والدین میرزا ابوالقاسم بابر است و شرح واقعه آنست که
میرزا ابوالقاسم بابر صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی [illegible] در عین عیش و عشرت [illegible] در چهارباغ مشهد در گلخانه نشسته ساقی

سیر نمود و از راه عتبه که مسافت [illegible] فرموده در مجلس جامعی بر سریر سلطنت قرار گرفت و اندک زمانی نگذشته بزم عالیان منغص شد و بعضی
امراء ظهر کرده بغضب برخاست **شعر** که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست • که نه در آخر صحبت بندامت برخاست • و مجلسیان
بهوای رفته سلطنت عمارت شهر بار توی شده دانسته که از دست ساقی جام جامی خواهد نوشید که هرگز بهوش نخواهد آمد **شعر** در بزم
او رکه بود فرح [illegible] و بر دار [illegible] طمع مدار وصال دوام زد • در صحن [illegible] آن پادشاه سعادتمند است که حال دیگران
و رنج [illegible] قبضه قضا و قدر [illegible] شهادتین اهتمام نموده و از جمیع جرائم و مناهی توبه نصوح فرموده و از غم آباد خانه [illegible] جاودانی و در باغ
رضوان رحلت نموده [illegible] با بهشتی [illegible] انا لله و انا الیه راجعون **شعر** بیک لحظه
بیک لحظه بیک دم • دگرگون می شود احوال عالم • تغیر تمام از خواص و عوام برآمد فریاد [illegible] روز محشر ظاهر شد سیل خون از دیدهها
چون رود جیحون روان گشت سحاب [illegible] سحاب ترتیب باران محنت از دیدهها روان ساخت و غمام [illegible]
و دوام سیل سرشک از چشمها فرو ریخت رعد از فغان [illegible] خروش در گنبد گردون انداخت و برق از آتش دل [illegible]
آفاق پر شعله و شرر ساخت **شعر** برآمد ابری از دریای اندوه • فرو بارید سیل از کوه تا کوه • آفتاب چرخ سعادت از برج اقبال انتقال
کرد و کوکب فلک سعادت از اوج جلال بحضیض وبال آمد زهی سنگدلی که گر از سختی این واقعه اختلال باستحکام او راه نیافت
و زهی سینه روشن زمین که از استماع این مصیبت خاک [illegible] بر سر کرد چشم ستارهها چرا اقتاد که قطرات عبرات سرازیر
ساخت و سقف مرفوع را چه پیش آمد که با وجود این تعزیت **شعر** آسمان هم بر ان قرار خود است • هم بر آن قطب هم بر آن محور •
فرمان فرمای سلطان زمان میرزا [illegible] علیها فان مختوم شد **بیت** دریغ اگر چون رانده [illegible] • نهادی زمین تن بیچاره
دریغ اگر چون بر نشستی بر خش • زدی نعل آتش بگردون ز رخش • روزه [illegible] سنت آب را تابین این نبوی و قوانین
شرع مصطفوی علیه السلام [illegible] در گنبد [illegible] که حضرت خاقان سعید از جوار حضرت امام علیه التحیة و السلام ساخته بود [illegible]
سجع فیا نعم شهود و یا نعم شهید • و اطباء حاذق استعمال سمی از سموم [illegible] و او ذکر [illegible]
که قرب جوار حضرت امام علیه السلام که بسموم شهید شده بدین مناسبت تواند بود **شعر** تلخی زهرش بکام ما به ز تریاک قرب •
رحمت نیش [illegible] موجب نوش منطن • و العلم عند الله تعالی و در تاریخ این واقعه جناب [illegible] فرموده **نظم** آفتاب جلیله بر خاک [illegible]
که چنان خورشید پنهان در خور است • در ربیع [illegible] فصل ربیع • لاله سان [illegible] خون دل پر است • چرخ را گفتم جگر را چاک شد •
دیدهها از اشک [illegible] پر دراست • این چه حال است و چه تاریخ است گفت • موت سلطان [illegible] • میرزا ابوالقاسم
با برمدت ده سال بفر دولت و اقبال تمام خراسان و مازندران از سمنان و دامغان تا ولایت بدخشان و از ساحل جیحون
و مرو و ماخان تا اقصای مملکت سیستان در حیز ضبط و قید ربط آورد و ممالک عراق و فارس مسخر ساخت و چون آفتاب سایه دولت
بر آن ولایات انداخت و لشکر قیامت اثر بمملکت ماوراءالنهر کشید و آثار تسلط و اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر گردانید **شعر**
ز چنگال شیران بهوش برده چنگ • ز کام نهنگان برآورده کام • و با خلاق حمیده و آداب پسندیده موصوف و معروف بود

دولت در یا نوال او اموال جهان پامال کرده بخشش باعال او کام آمال برآورده انعام عام او چون فیض عام الخاص و عام رسیده و جهان و
جهانیان در پناه رافت و عاطفت او آرمیده و بفضایل نفسیه و خصایل [illegible] آراسته بوده و سخنان [illegible] و اهل [illegible] سیل عظیم داشته و اکثر
سوانح لمعات و گلشن ساز [illegible] الحکم بر لوح خاطر عالیون میداشت **شعر** زهی نیکبختی که او را خدای • سوی نیکبختان بود رهنمای • و با آنکه سخنان دانشان درویشان را بجان و جنان قبول کرده بود اعتقاد از عقیده [illegible] و روش [illegible] آباء
عظام و اجداد کرام عدول نموده راقم سطور را بر خاطر خطیر [illegible] که [illegible] شهید [illegible] روزی با خواص و مقربان نشسته بوده و سخن
در باعظ گرفته و در نوشته آنرا خوانده فرمود که نام دوازده امام است یکی از حضار گفت که کدام زمان بوده باشد [illegible]
حال شخص گفت هر جا شمار اوی [illegible] اعتقاد دارند [illegible] پادشاه [illegible] اعتقاد گفت هر کس هر نوع اعتقاد دارد گو [illegible] از کرمی برای [illegible]
سنت و جماعت [illegible] و مذهب ابو حنیفه دارم و هر چند میرزا ابوالقاسم بابر بحسب ظاهر در کار ملک و مال تغافل می نمود اما از روی
معنی در عواقب امور تأمل وافی می فرمود و در رعایت رعیت و قواعد سلطنت از هیچ وجه غافل نبود **نظم** و بر فلک اختر ایش نورش •
بخورشید حل کرده نامش نوشت • زتاج زرش بلکه زرد سپهر • کمان بود از برتری ماه و مهر • سراپرده او چه بر شد بلند • ازو شد در
گلوی کواکب کمند • براهل جهان کامران چون سپهر • چو خورشید بر عالمی کرده مهر • خبر چون زجودش بکان ناخن • جگر پاره پاره
درانداختی • قلم بجز برکرد در رقم تقریر قضا یا و غزایا [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر شرح و بسط زیادت بود [illegible] از [illegible] طاهر خواهد بود یکی از کرم [illegible]
آن پادشاه عالیشان [illegible] از زمان سلاطین این خاندان بوده و [illegible] سالها پرورده آن دولت بر آورده آن حضرت بوده در سلک
در زمره اهل اختصاص انتظام داشت و بصنوف عنایت و فنون رعایت بر اقران سابق و بر همگنان فایق بود **ع** دوستانی
هیبت بسیار جزائی [illegible] **ذکر جلوس میرزا جلال الدین شاه محمود بر سریر سلطنت باتفاق ارکان دولت اعیان حضرت** میرزا جلال الدین
شاه محمود و فرزند شیر میرزا ابوالقاسم بابر بوده و غیر او فرزندی [illegible] و او را در سن یازده سالگی چون بدر در فراق [illegible] است در هنر
که صورت واقعه روی نمود امرا ببهانه که [illegible] و پیمان بستند و بیعت کرده شاهزاده را به پادشاهی برداشتند و امیر [illegible] او
جلال السلطنه هرات فرستاده شد و امرا و عظام چند شب و روز مع ارشام الحکمات [illegible] و اطعام فقرا و مساکین قیام و اهتمام نموده [illegible]
روز واقعه ایلچیان که جناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبدالکریم از ولایت ساری جدرگاه پادشاه مرحوم میرزا ابوالقاسم
بابر فرستاده بود رسیدند و [illegible] بجلگش [illegible] میرزا شاه محمود رسانیدند و آن موهبت غیبی را بفال نیکو دانستند و در همین
روز امرا ایراق چنان دیدند که شیخ زاده پیر قوام که مایا مقام صدارت جند قرار شده بود عازم ولایت [illegible] که میرزا سلطان
سنجر را استمالت نماید و امیر شیخ ابوسعید بطوف [illegible] رفت که میمی بابا کان [illegible] بر آورده اند از [illegible] بر اندازد و [illegible] اردوی
اعلی را منصوب سازد و امیر حسن جاندار بمشهد آمده و شرف زمین بوس شاهزاده دریافت و رسوم عزا بکار آورده روز دیگر بولایت
نیشابور که [illegible] او بود عود نموده و امیر حسن [illegible] از طرف دار السلطنه هرات عرضه داشت فرستاده پیغام داد که در آن روز که خبر
واقعه جانسوز بهرات رسید شهنشاه میرزا سلطان ابراهیم که مدتها به زندان [illegible] که انی محبوس بود خلاص شده

خروج کرده شیخ ابو سعید آمد است امرای عظام بعد از هیجده شبانه روز که در مشهد مقدس بر رسم توقف قیام نموده عزیمت
صوب دار السلطنه هرات فرموده و دوازدهم ماه جمادی الاولی از مشهد روان شدند و در این روز از استراباد و خاصه و قبه ایشان که
امیر بابا حسن فرستاده بود رسید مضمون آنکه ولایت جرجان زمین امن و امان است و پادشاهزاده بمضبوط است و منتظر اشارت می باشیم
که از درگاه عالی چه فرمان آید تا کمر انقیاد بر میان جان بسته بمضمون آن قیام نماییم امرا ایلچیان را که از ولایت ساری و استراباد و از
پیش امیر محمد خداداد آمده بودند همه را رعایت و عنایت فرمودند و عنایات نامه در جواب ایشان ارسال نمودند و دیگر از جانب امیر
شیخ ابو سعید قاصد آمده مکتوب میرزا سلطان سنجر آورد مشتمل آنکه چون برادر عزیز رو توقف یافت مستحسن است که با توقف متوجه شود دوم
خبر آمده که امیر شیخ ابو الفضل با ایل و چریک رسید و کبود روز استقبال را بتعجیل برادر و چون موکب شاهزاده بتربت مقدسه جام رسید و شرایط
زیارت تقدیم نموده و شعائر بجا آورد و از جانب ولایت تون قاصد امیر قیاث الدین سلطان حسین آمده و بموقف عرض رسانید که آن حضرت
بدولت پادشاهزاده بجانب مضبوط است و این بنده در مقام اطاعت مراسم جان سپاری و شرایط خدمتکاری بتقدیم خواهد رسانید
و در این اثنا شیخ زاده عمر که باسته عار میرزا سلطان سنجر بجانب عور رفته بود باز آمده و گفت از فحوای سخن میرزا سلطان سنجر چنان
معلوم می شود که داعیه سرکشی و استقلال دارد و سر متابعت کشیدن فرو نمی آرد و از طرف دار السلطنه هرات عرضه داشت امیر حسین علی
رسید مضمون آنکه میرزا سلطان ابراهیم که خروج کرده بود با فوجی عظیم از طرف آب مرغاب بیرون رفت و شرح این حال از روی اجمال
آنست که در رجب که ارادوی در شهر هرات بود چون خبر واقعه امیر استماع نمود حیران و سراسیمه و پریشان شد که از میان خلق میرزا سلطان
ابراهیم غافل گشت و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته از باغ شهر بیرون آمده بر سر بازار برآمده به حیله خود را از شهر بیرون انداخت
و بارشاد و همراه دولتخانه امیر نظام الدین احمد ترخان آمده بوفور عقل کامل و ظهور رای شامل ببصیرت موصوف بود امرا و ترخانان را
کوکب طالع با اوج اقبال برآمده و اختر آمال از افق مراد روی نموده مراسم نیاز و نثار بتقدیم رسانیده آنچه در حوصله گنجینه بلوغ ...
جنگش و خوش کرده انبوه جان لشکرانه در میان آورد و از اجتماع بندگان دولتخواه او لشکر تمام حاصل شده و موکب همایون از دیوار
شهر بیرون آمده و این گروه محتار لشکرگاه اجتماع کرده و با استظهار ... آن آفریده کار را اظهار شعار سلطنت فرموده در این اثنا که استماع
رفت که از جانب مشهد غلبا نموده که دشت و کوه لشکر و آیده رسیده و متعاقب هم در رسید امرا و عظام برادر و عالم و کرتنا ... آمده بودند
تمام ... داشتند مصلحت وقت چنان دیدند که عازم جانب مرغاب و طا ... شوند میرزا سلطان ابراهیم که آئینه رای جهان آرای
او بصیقل تائید الهی جلا یافته بود صورت حزم که محافظت آن بر ذمت همت ارباب دولت واجب است رعایت نمود
و برای ثابت و قدم راست پای دولت را در کاب سعادت آورده عنان عزیمت جهان پیمای بجهت **سنقر** در دست ماچه
هست عنان اراده ... بکه ... نام او چه بکند ... پرده ... که محکن ... بانوار سیارات و ... بتابات ... و
اجرام ... که هر های ... افزود ... نموده ... ناقصه بود ... نمود و روی براه ... بحکم ... آورد
و از آب مرغاب عبور نموده سپاه فراوان و لشکر بی پایان جمع آمدند و میرزا سلطان ابراهیم بعزم کشورگشایی و رسم فرمان

رونق لواء سلطنت افراخته و کارهای دولت ساخته شده امیر حسین ... دار السلطنه هرات سلخ رجب ... آنکه میرزا سلطان
ابراهیم را که ... گرفت و ... از خاصه ... کرده و جو ... رحل نموده از شهر ... بهر جانب ... آورده و
میرزا شاه محمود ... بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول فرمود سادات و قضات و ... مراسم ... بتقدیم رسانیدند و
که بر ... رسانید ... میرزا شاه محمود در باغ ... مسند سلطنت ساخت و پرتو التفات بر احوال سپاهی و رعیت انداخت

ذکر وقایع گوناگون که از تأثیر گردش گردون بر بساط بوقلمون ظهور یافت
در این سال از اختلال احوال و جفای
روزگار ... و اهوال و ... استیلای ... خراسان خاصه بلده هرات ... تیره ... طوفان
طوفان ... انواع محن و انواع فتن ... رسیده ... و ... اتفاق ... جهان
شایع گردید از انجام پادشاه صاحب شوکت که ... قیام نتوانند نمود فرموده لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا
ظاهر شده از انتقاع ... که ... از مظلوم نتوانند کرد ... السلطان ... الفران ... معلوم ...
و در هر جا ... و استیلا ... و در هر ... تغلب ... هر ... قلعه و سوری ... و بر
هر ... سوری ... چیره ... از خود بیگی و شاهی برخواست و ... در کنج ویرانه ... بیابان ... حال
کرده از خود ... شده و هر کدام پادشاهی ... و هر کجا ... دزدی ... گرفت سلامت و ...
چون نره کمان گوشه گرفت و فتنه و آشوب چون نقطه مرکز با میان آمده و مزاج جهان از ... چنانکه ... و جفا
و محنت و ... دید که ... اول ... خلاف ... مسعود ... سعد ذابح ... **شب** ... عالم از
آئین خویش · اگر آمد عجب ... · زمانه و ... محنت جان ... · روان ... ازدها ... و ... · و حقیقت ...
که ... وفات حضرت خاقان سعید مغفور بود ... میرزا ابو القاسم بابر ... دار السلطنه هرات ... کون ...
و ... مرج ... مزاج ... بر وجهی ... که از دارو خانه تدبیر ... شفا ممکن نبود خواص
و عوام ... گرفتار آمدند و در آن بیابان حیران ... و اول ... شده ... آن
آن ... قصه ... بود که امیر شیخ ابو سعید براق و ... چنان ... رقم ... شهر ... کرده
نوکران امیر ... امیر شیخ ابو سعید ... جمادی الاولی ... تمکین کرده بودند بود ...
وصول یافت و قبضه ... دیوان شدن خواجه کمال ... و خواجه علی ... بود و ... رای ... امیر شیخ
ابو سعید ... ذات ... از تأثیر ... و ... دیوان شدند و ... وزارت
رسیدند و ... کمال ... یقین ... ظاهر کرده ... اوقاف ...
بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر ابواب البر که حقوق فقرا و مساکین بود ... و تحصیل این ...
... گشتند و ... رفته بود ... غلط ... غضه ...

خاتم ۷

و تحصیلات نوشته محصلان امنا فرو شده و در کار شدند و تحصیلات واقع شد که نطاق انطلق بازرع و بیابان آن تنگ آید و کمیت
برکش قلم را از تحریر آن پا لنگ **نظم** بلا ما گر نازل درین شهر شد ٭ بگویم همه موجب اتفاق نورزد ٭ بسی سالها بود کاسوده بود ٭
باقبال شه با هر این شهرها ٭ چو شد گر نبودیم ما را جرم ٭ امیرا امیری شه بر اقتضا ٭ فرا بگیر و خام چون طمع می انگیز سوز و زر برچه
بود وفا ٭ اهل کار او کندن و سوختن ٭ نه بیم از خدا و نه از کس حیا ٭ و چون مبلغی که امیر شیخ ابوسعید تحصیل کرده بود املاک تزار کرد و آتش
آتش ظلم اشتعال یافت و دخان جانسوز از خانه و مانها برآمد و خروج فریاد اکبر و نمودار دشت محشر ظاهر شد **نظم** چو در خیابان گریان شده ٭
پدر از پسر و قرب ناقربا ٭ همه خسته مرهم از دست دوا ٭ همه غرق و بیچاره از آشنا ٭ نه کس را پناهی بجز زندگا ٭ نه کس را پناهی بغیر از قضا ٭
و عاقبت چون اعتقادی در کشیده و رفاهیت چون کبریت احمر و رواج کار اهل هنر ناپدید گردید خلقی بسیار رخانه و اهل و عیال
گذاشته فرار نمودند و جمعی که در زخم شکنجه بهلاکت رسیدند **نظم** بیفشرد در ناخن غنچه خون ٭ که بود از شکنجه نفس در رضا ٭ تهی دست
چون سرو در تخته بند ٭ درم وار چون سکه خورده قفا ٭ مدارس چو رسم کرم مندرس ٭ مطارم سیه رو چو دست قضا ٭ و هر چند باقی
امرا باشارت و کنایت در دفع و منع این قضیه مبالغه نمودند حضرت شیخ ابوسعید خود رای عاقبت نااندیش در تحصیل مبلغ مبالغه
افزود و بسیار عورات سر برهنه و موها باز کرده بدیوان آمدند و فریاد و فغان باسمان رسانیدند و هیچ چاره نرسید **شعر** ارزنده دل خلایق
بسیار پرتیش او ٭ فریاد کرده بود و بکام نرسید ٭ و چون بلایا از همه جا توجه نشستند روی عجز و نیاز بدرگاه چاره گر کارساز آوردند دست
دعا و ابتهال بحضرت کبریا برآوردند و موجب وعده امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء فریادرس درماندگان و دستگیری کرده داد
سلطانان داده این معنی در خاطر امیر شیر حاجی صورت بست که میرزا شاه محمود را [illegible] بیمروز از باغ خانان
بشهر درآورده و منادی کرد که هیچ آفریده از وجه مساعدت چیزی نه هر و هر چه داده باشد باز ستانند و هر جا که امیر شیخ ابوسعید یابند جهات
او را غارت کنند نوکران شیخ ابوسعید فرصت یافته بهزار حیله جانی از آن ورطه بیرون بردند و تمام امرا که از کردار و گفتار او تنگ آمده بودند او را
موافقت نمودند کیدل و گریبان شده بشهر درآمدند و آن شب پاس داشتند روز دیگر که شیر سوار گردون تیغ لعل پیکر از قراب فلک بر کشید
و سپهر شنگرفی از روی سپهر نگاری برآورده امیر شیخ ابوسعید که از خود فرار ارسلانها ساخته بود طریق روباه بازی پیش گرفت و اول
صباح که شام همراه او بود شعار مخالفت اظهار کرده باتفاق برادر خود حسین علی از خوف باغ و دشت [illegible] پر شدند و در آن کوه [illegible]
برادران از دره دو برادران بیرون رفتند و از جانب شهر امیر شیر حاجی و غیره بنوده که تمام دشت و کوه از لرزه آن بستوه آمد
در تعاقب او از دره [illegible] و هجوم عوام برتبه بود که عبارت عاجزه از استعارت [illegible] شرح آن عاجز است و هر راه گروه
در شمال کوه محتاج رهبر رسید و نایره جنگ و جدال التهاب و اشتعال یافت و امیر شیخ ابوسعید که با شیر ژیان و بیرون لاف
مصاف میزد از نحوست طالع و شامت کفران نعمت بقتل آمد و سپاه ظفر نشان تن او را از جان و جان خود را از [illegible]
بغی و طغیان او پرداختند و سر او را که داعیه سرکشی و سودا کردن فرازی داشت بتیغ بیدریغ جدا کرده تاج دروازه ملک ساختند
مصرع سر بتسلیم بنه [illegible] **بیت** گر از کوه پرسی ببینی با جواب ٭ که سنگ خطا بود نه هر صواب ٭ سرانجام کو هر بلا را آورد ٭

امان نبوده تخم بار آورده ٭ [illegible] دار السلطنه هرات دانست و دار نتاج و حضور و انشراح تمام حاصل شده و درین سال از معظم وقایع قتل
امرا و ترخانان است و بیان این سخن آنست که در اثنای این احوال چون سلطان جانب آب مرغاب خبر رسید که میرزا سلطان ابراهیم
در آن [illegible] عالم تمام در سلک نظام انتظام یافته و عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات تافته و پیش میرزا شاه محمود جناب
کمکت امیر شیر حاجی بوده امرا و ترخانان با اتفاق امیر نظام الدین احمد با امیر شیر حاجی در باب صلح این دو شاهزاده مشورت کرده و در عهد
اختیار این کار بحسن تدبیر مهد علیا گوهرشاد آغا موقوف داشتند چه هر دو شاهزاده را نسبت با او یکسان بود و عاقبت رای بر آن قرار
گرفت که میان ایشان صلح شود و باین مهم برکات شاه از نوکران مهد علیا که محل اعتماد بود تربیت نمودند و از تمام امرا مکاتیب برده بودند
و درین اثنا بعضی مردم بد سیرت شیطان سیرت آغاز فتنه و فساد کرده در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل و محبت مهد علیا نسبت
میرزا علاء الدوله فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون تاب آفتاب بر همه عالم روشن است و اتفاق امرا و ترخانان موجب مزید شرف
آنست و امرا و ترخانان را از کثرت اموال و ازدیاد خیل و حشم بسیار [illegible] مغرور گشته که هیچ حیله و تدبیر بر احوال ایشان [illegible]
امیر شیر حاجی بغایت متوهم شده و دست [illegible] از آستین اجتهاد بیرون آورده و از بیم آنکه امرا و ترخانان او را [illegible]
خورانیده و سلخ جمادی الاولی باتفاق پهلوان حسین دیوانه با نوکران خود در گذرگاه امرا و برسم کنکاش در کوشک باغ زاغان [illegible]
و نوکران فرصت یافته [illegible] امرا و کوشک درآمدند و امیر احمد فیروزشاه آگاه شده که [illegible] مجلس دیگر گونست خود را بهانه [illegible] بیرون
انداخته [illegible] تیغ بیدریغ در قتل ترخانیان امان امیر اویس ترخان و [illegible] امیر یوسف ترخان و امیر خسرو ترخان را زخمی
چند کاری زدند امیر اویس طبق [illegible] پیش داشت و کارد در دست بگوشت خوردن مشغول که بصورت روی نمود امیر اویس با وجود زخمها
از جا برخواست و در امیر شیر حاجی آویخت نوکران امیر شیر حاجی غلبه کردند امیر اویس با چوب کارد باستخوان رسید کاری [illegible] دست
داشت کارد فرو برده در شکم امیر شیر حاجی زد و زخم کاری بدو رسید و امیر اویس و فرزند او یوسف و امیر خسرو را شهید ساختند و امیر شیر
حاجی بواسطه زخم کارد در روی افتاده جمعی او را کشته انگاشته [illegible] و امیر غیاث الدین علی ترخان از زخمی عظیم رسته بلطایف
حیل جانی از آن ورطه [illegible] بیرون برد کالمستجیر من الرمضاء بالنار و همراه او
از کوشک بیرون رفت و آن با انصاف [illegible] تعقل آورده و راه خواف که سر حال او بود پیش گرفت و امیر
نظام الدین احمد که از آن قتلگاه بیرون رفته بود از راه [illegible] ولایت تون [illegible] که برادر او امیر سلطان [illegible] حاکم بود
و در اثنای راه پهلوان حسین دیوانه پیش آمد و بجای سلام و پیام سخن سهام و حسام در میان آوردند [illegible] از مجاهده بمجادله [illegible]
و کار بمقاتله [illegible] رسید پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد کشته شد **ع** افسوس از آن امیر صاحب تدبیر ٭ و امیر محمد غیاث ترخان
و مولانا احمد [illegible] از میان آن فتنه بکنار آمده روی امید بجانب میرزا سلطان ابراهیم آوردند و شرح واقعه عرض رسانیدند و
میرزا سلطان ابراهیم چون شرح احوال استماع نمود بقوت فطانت [illegible] این همه بدایع گوناگون که نقش پرداز کارگاه
کن فیکون [illegible] طلسم گنج دولت است و امیر شیر حاجی چون کاری بدین هولناکی [illegible] بر میرزا شاه محمود [illegible]

از باغ زاغان شهر را آورده بحصار اختیار الدین درآمد و مهد علیا گوهرشاد آغا را نیز در آنجا آورده در مدرسه حضرت خاقان سعید ساکن ساخت
اما امیر شیر حاجی قوای ضعیف و سخت شکسته و تنگ حال بود و بعلاج مزاج و استراحت اشتغال نمود و پیوسته خبر میرسید که
میرزا سلطان ابراهیم عزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ و کارزار دارد و میرزا شاه محمود بباغ مختار نزول نموده و چون شهر خالی از قضاة بود
قضا مآب مولانا اعظم علامة العالم قاضی قطب الدین احمد الامامی باشارت مهد علیا اولاً حصار اختیار الدین را استوار ساخت
و بر دروازه‌ها رفته مستحفظان را تعیین کرد و در شهر منادی فرمود که هر کس دست تطاول دراز کند و پای از حد خود فراز نهد موجب
قتل خواهد بود و بحسن التفات آن بزرگ دار السلطنه هرات مضبوط گشت **ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر اورنگ**
سلطنت ملک خراسان قال الله سبحانه و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین عنایت حضرت آفریدگار چون [illegible]
خلت و اتخذ الله ابراهیم خلیلا برافروخت علم اجتباء ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا مرتب ساخت و ارادت
قادر مختار چون وجنات کائنات را بانوار عدل و احسان برافروخت فرش سینه از خاشاک ظلم و طغیان ایشان
درهم سوخت و فور عنایات الهی چون رقم اختصاص بر ناصیه سعادتمندی کشید محتاج از دنیا و لشکر و اسباب دیگر نباشد و جنود نامتناهی
نامتناهی چون سعادت [illegible] الهی موقوف خیل و حشم و طبل و علم نیست [illegible] بر وفق این مقال حال فرخنده مآل میرزا
سلطان ابراهیم است که چون از حبس خلاص یافت و بطرف آب مرغاب بیرون رفت آنجا بمبارک [illegible]
معروف حادثات و فنون واقعات مبتلا گشت و باز عنایت الهی اسباب سلطنت و پادشاهی مهیا کرده [illegible] انواع
شغف رفعت سریر سلطنت بنا نهاد و در آن زمان که خبر واقعه میرزا ابو القاسم بابر به بلخ رسید و آمدن میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
معلوم شد امیر شیخ حاجی صورت واقعه بسمع قبول رفع کرده التماس لشکر نمود و میرزا سلطان ابراهیم را ترغیب داده با توافق کشیده [illegible]
سمرقند مصاف داده و میرزا سلطان ابراهیم [illegible] شده و شرح آن داده شود انشاء الله و موکب سلطنت انتساب از نواحی
آب مرغاب عزیمت نمود و منازل و مراحل پیمود تا صباح سه شنبه هفتم ماه رجب نزدیک باغ مختار رسید و میرزا شاه محمود تنگ
فرار بر کشیده و عازم صوب مشهد شد و امیر شیر حاجی بطرف حصار زیره تو بیرون رفت و در همین روز میرزا سلطان ابراهیم
باسعد فال و ایمن حال نصف النهار در باغ مختار بطالعی که [illegible] اراده شود نزول فرمود و جمعی از سپاه ظفر پناه در تعاقب
برسم ایلغار رفتند ملک قاسم و امیر اسکندر ترکمان و دولت کلدی [illegible] و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادر [illegible] گرفته
آوردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده باقی بقتل آمدند و جمعی که در عقب امیر شیر حاجی رفته بودند
بدو رسیده جنگ سخت کردند [illegible] زخمی رسیده مجروح بحصار زیره تو رفت و میرزا سلطان ابراهیم بر حسب این فتح نامدار
شکر مواهب پروردگار بجا آورده [illegible] اعیان حضرت را از ابر عنایت و باران عاطفت خرم و تازه گردانیده و بر سریر سلطنت
آبا و اجداد عظام مقام و آرام فرموده و انواع احسان و اکرام نسبت با خواص و عوام الطاف و کرم نمود و در تهنیت جلوس همایون این
شعر در سلک عبارت انتظام یافت **بیت** شاهی که بعدل دستگیر ملک است ٭ چون دولت و بخت ناگزیر ملک است ٭

بنشست

جلوس بر سریر جلال
٨٦١

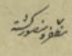
بنشست چو بر سریر شاهی ٭ تاریخ جلوس بر سریر ملک است ٭ میرزا سلطان ابراهیم از آن جهت که در خطه جان فزای [illegible] نمود
و از اسباب حوادث زمانه چندگاه بر آسوده خواجه شمس الدین محمد بخاری بشرکت خواجه سعد الدین صاحب دیوان شده [illegible]
وزیر لشکر [illegible] مستخلص گشت و در اواسط ماه شعبان میرزا سلطان ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود عزیمت نمود و داروغگی شهر را بحاجی
امیر قرا بهادر که از مخصوصان میرزا علاء الدوله بود عنایت فرموده و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا محمد بسطامی داشت کوتوالی حصار اختیار الدین
بعهده کاردانی او باز گذاشت و چون مولانا نوبتی دیگر آن کار کرده بود هر چه در کار جهد بود بجای آورد و توکل کلی بر عنایت حضرت [illegible] نموده
درآمد **ذکر محاربه میرزا سلطان ابراهیم و میرزا شاه محمود** سابقاً مذکور شد که میرزا شاه محمود از باغ مختار بجانب
مشهد مقدس عزیمت نموده و چون بسعادت آن مقام متبرک استسعاد یافت امرا و پادشاه زاده میرزا ابو القاسم بابر از اطراف ممالک خراسان
پیش او [illegible] جمع آمدند و باتفاق [illegible] عازم تسخیر دار السلطنه هرات شدند چون میرزا سلطان ابراهیم بر این سخن وقوف
یافت آوازه عزیمت میرزا سلطان ابو سعید نیز برسید متوجه صوب مشهد گشت و صاحب اعظم خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی
که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله نموده و وزارت و امارت میرزا ابو القاسم بابر کرده بود در [illegible] از میرزا شاه محمود روگردان
شده پناه باین درگاه آورده بود که فتنه [illegible] از لشکر [illegible] ولایت [illegible] تعلل [illegible] که داروغه هرات بود [illegible]
میرزا سلطان ابراهیم را مجبوس [illegible] بواسطه تقصیری که در خدمتکاری کرده بود [illegible] خواجه وجیه الدین [illegible] شهر [illegible] شد
و در نواحی قصبه کوسویه نزدیک رباط [illegible] لشکر جرار [illegible] در پای [illegible] رسیدند بهرام تیغ گذار [illegible]
آن کارزار تیغ [illegible] و سنان [illegible] رماح نیزه خطی [illegible] آن دو لشکر چون دریا [illegible]
بسان آسمان جوشن [illegible] بعزم رزم و آهنگ جنگ صف کشیدند پرتو خنجر [illegible] از لمعان برق [illegible]
[illegible] زبان سنان [illegible] از شهاب ثاقب [illegible]
رسیده و صدای کوس [illegible] در جهان [illegible] **نظم** ز غریدن کوس حربی [illegible] ٭ که گفتی [illegible] صور ٭
[illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible]
و چون امواج بحر [illegible] جوشش برآورد [illegible] سپاه [illegible] فضا و هوا [illegible] سیاه کرد [illegible] آفتاب [illegible]
و پیکانها [illegible] چون [illegible] در دلها [illegible] از [illegible] حلقه [illegible] زره [illegible]
رنگ خون یلان [illegible] زخم [illegible] از جلوه باز [illegible] چون زاغ [illegible]
اجل پر و بال گشاده [illegible] روح [illegible] کرد و از غبار سم سمند [illegible] روی هوا [illegible] شده و از خون دل [illegible]
روی زمین کان یاقوت احمر گشت عاقبت الامر **شعر** ستیزه دو لشکر چو از حد گذشت ٭ زمانه یکی را ورق در نوشت ٭
انتهای سپاه میرزا شاه محمود غالب شده [illegible] را برداشته [illegible] گرفته متوجه دار السلطنه هرات گشتند [illegible]
[illegible] شده در مقام خود آرام داشت و بحکم الامور [illegible] امیر نظام الدین احمد [illegible] که در کمال [illegible] در میان لشکر

سفر [illegible] بود از عقب حمله کرده بیک دست برد بهادرانه و یک حمله دلاورانه جمله لشکر مخالف را از پای درآورده بهادر او یعقوب ترخان را

زخم تیغ بر روی آمده و روی از جنگ برنتافت و همچنان بجنگ [illegible] می شتافت و بزخم تیر و شمشیر هر طرف که می تاخت دشمنان را

دو نیمی و یکی را دو می ساخت و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه [illegible] مغلوب شده بود باز بسعی امیر احمد ترخان غالب گشت و میرزا شاه

محمود دیگر باره براه فرار عازم صوب مشهد شده و امرا و سرداران لشکر او در قید اسار گرفتار آمدند شعر ز هر سو کشان دشمن چون نهنگ



بگردن در افسار یا پالهنگ • و غنایم بسیار در قبضه تصرف سپاه ظفر شعار آمد میرزا سلطان ابراهیم شکر مواهب الهی و مکارم نامتناهی

بجای آورده متعاقب گریختگان بطرف مشهد روان شد و خبر فتح روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاپک جنبه بدار السلطنه هرات رسید

میرزا شاه محمود غالب شده و بعد از زمانی مردم بسیار آمدند که میرزا سلطان ابراهیم مظفر و منصور گشت و در همین روز نصف النهار قاصد میرزا

سلطان ابوسعید رسید [illegible] شام اکابر آورد که فردا [illegible] رایات آن حضرت آیات نزول اجلال خواهد نمود نظم آن یکی

[illegible] خواب از چشم [illegible] • مولانا احمد [illegible] و امیر [illegible] حصار [illegible]

[illegible] تمام دروازهای شهر را بسته و در زمانی که میرزا سلطان ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود نهضت نمود جناب شیخ الاسلام

الاعظم قدوة العلماء الامام مولانا قطب الدین یحیی [illegible] بر رسم رسالت و مصالحت پیش میرزا سلطان ابوسعید فرستاده بود

و آنحضرت با شیخ الاسلام ملاقات نموده [illegible] که چون بهرات [illegible] مصلحت [illegible] خواهد بود و درین وقت که قاصد میرزا

سلطان ابوسعید بشهر آمد جناب شیخ الاسلام بر دروازه ملک رسید و مولانا احمد [illegible] روان

نیز برگشته نزد جناب شیخ الاسلام در میان دروازه و پل [illegible] خبر رسید که امیر جلال الدین [illegible] از [illegible] امرای

میرزا سلطان ابوسعید نزدیک دروازه آمد و مولانا احمد [illegible] جناب قاضی [illegible] اکابر [illegible] گفت [illegible] باتفاق شهر را

محافظت [illegible]

[illegible] جناب قاضی [illegible]

اکابر بر دروازه ملک آمده در باز کردند و حضرت شیخ الاسلام درآمد و گروه انبوه از لشکر [illegible] در شهر [illegible] دار السلطنه هرات

مشغول شدند [illegible] ذکر عزیمت میرزا سلطان ابوسعید بجانب خراسان و محاربه او [illegible] با میرزا سلطان ابراهیم

میرزا سلطان ابوسعید از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر مستقر [illegible] هوای استخلاص و تسخیر مملکت خراسان بود [illegible]

توقف که واقعه [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر واقع شد آنحضرت [illegible] در مملکت خراسان طالع گشت و امیر شیخ حاجی [illegible] چون خبر

واقعه بابر استماع نمود [illegible] بجانب [illegible] عرضه داشت که مملکت خراسان [illegible]

حضرت خاقانی [illegible] ولایت [illegible] امرای سمرقند [illegible] این خبر [illegible] آورده [illegible]

عزیمت [illegible] میرزا سلطان ابوسعید لشکر [illegible] تسخیر مملکت خراسان جزم فرمود و از [illegible]

عازم [illegible] امیر شیخ حاجی [illegible] آنحضرت [illegible] میرزا سلطان ابراهیم در نواحی

و حکایت [illegible]

و [illegible] جوزجانان بوده قاصد فرستاده پیغام داد که [illegible] بسیار است [illegible]

[illegible] شعر یکی بنده باشم ازان بارگاه • به پیچم سر از حکم و فرمان شاه • میرزا سلطان ابراهیم بنابر [illegible]

دولت [illegible] امیر شیخ حاجی [illegible] بجانب او نموده [illegible] با سپاه سمرقند [illegible]

و [illegible] صورت [illegible] بر لوح خیال می نگاشت [illegible] سپاه سمرقند ظاهر شده رایت قتال و جدال برافراشتند

[illegible]

[illegible] روی از جنگ برتافتند [illegible]

نهنگ دریای جلادت امیر احمد ترخان چون شیر ژیان [illegible] و هر طرف که حمله میکرد [illegible]

میدان [illegible] دلاوران [illegible] بهادران [illegible] باتفاق امیر [illegible] لشکر ماوراء النهر [illegible]

و چون سپاه سمرقند [illegible] شعر سپاه خراسان زبون آمدند • ز میدان بکوشش برون آمدند •

میرزا سلطان ابراهیم [illegible] امیر احمد ترخان [illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]

هرات شده [illegible] متعاقب میرزا شاه محمود

نهضت نمود ذکر نزول موکب همایون میرزا سلطان ابوسعید در دار السلطنه هرات چون میرزا سلطان ابوسعید واقعه [illegible]

[illegible] تسخیر مملکت خراسان [illegible] از جیحون گذشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزادگان [illegible] پنجم شعبان رایات [illegible]

نزول اجلال فرمود و سادات و قضات [illegible] استقبال [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر زهی [illegible] • و آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

که قباد و نقاد او به این آخور زمان متصل باد من این شهر را کی خواهم داد و در این دولت‌خانه به روی دیگری نخواهم گشاد اگر از آسمان
پیکان و تیر بارد و از زمین شمشیر و خنجر روید از کس باک و بیم ندارم و پیش تیغ جلادان تسلیم دارم **شعر** گر تیغ بارد از کوی
آن ماه • گردن نهادیم الحکم لله • قاصدان باز آمده جواب‌ها که شنیده بودند عرض رسانیدند و آنحضرت بیرون فرموده با مهد
علیا گوهرشاد آغا ملاقات کرده مراسم اکرام و شرایط احترام بجا آورد و آن بانوی زمان و ملکه جهان آنچه مناسب چنان پادشاهی
بود تقدیم نمود و باغ زاغان مستقر سریر سلطنت آمد و بر مسند حضرت خاقان سعید آرام فرموده فرمانفرمای ربع مسکون بر تختگاه جمشید
و فریدون قرار گرفت **نظم** جمشید ملک حضرت سلطان ابوسعید • کز طلعتش فروغ دگر یافت تخت جم • فرخنده باد مقدم سلطان
شرق و غرب • در بارگاه حضرت خاقان جم حشم • فرخ رخ این مقام که دارد ز احترام • نزدیک خاص و عام جهان حرمت حرم •
این منزل خجسته سلطان عالم است • گر قدر داشت بر سر چرخ برین قدم • نشگفت اگر کند که بر تخت جم • از بس
تو شد عزت ارم • و میرزا سلطان ابوسعید چون خبر عصیان مولانا احمد یساول شنید آتش غیرت و حمیت زبانه کشید و آثار
کین از جبین مبین ظاهر شده و بترتیب اسباب محاربه و محاصره فرمان داد و اهل قلعه آلات و ادوات حصارداری در غایت
حصانت و استواری مهیا ساخته به دفعه قیام نمودند و اکثر ایام از بام تا شام و از رواح تا صباح نایره جنگ و جدال و آتش
حرب و قتال در التهاب و اشتعال داشت و آن حصار که از غایت رفعت سر بر آسمان می سایید که زمین از فوران گرد
می نماید و در محکمی بمرتبه که به هرگونه تدبیر خلل پذیر نشود و چنان راسخ و شامخ که به هر دست برداشتن دانند قلعه سکون
در غایت شجاعت و کاردانی و معلوم گردید که حال پردگیان و مولانا احمد اسباب قلعه‌داری مرتب ساخته بود
فصلات و موادی که بر ولایات بموجب اشارت حضرت رفته و مناصب جانب مقام ولایت اصلاح پیش آنجهان
پهلوان مغید نیف و هم جانب صاحب اعظم قدوه وزرا و اعیان خواجه شمس الدین محمد با اشتغال آتش قتال اشتغال داشت و
حاقت جنگ و پیکار حصار بکمال او باز نداشت **قصه قتل مهد علیا گوهرشاد آغا** در این اثنا جمعی مفسدان به سمع
رسانیدند که پیوسته از جانب میرزا سلطان ابراهیم قاصدان پیش مهد علیا می آیند و احوال لشکر و اخبار دیگر تحقیق کرده باز
می گردانند شاید که ناگاه صورتی روی نماید که تدارک آن از دست بیرون رود بر خیال این جماعت اعتقاد از جانب او واقع ساختند
و این کار را در تأخیر و تعلل نهادند و در شبی جمعی شریر نهم ماه رمضان آن بلقیس زمان و قیدافه دوران به قتل آمد گوهرشاد آغا
ملکه بود مبارک سایه بلند پایه عصمت شعار عفت دثار عادل سیرت پاک سریرت علامه العصر و الاوان در تربیت اهل...
و در حفظ ناموس رعیت رنجیده و از مناقب حمیده او شمه‌ای نقل از ستان صولت و ملکات مستوده او به خیرات تا به ما چه رسیده
و از آن بانوی نامدار خیرات بسیار در روزگار یادگار مانده مدرسه و بقعه در محال دارالسلطنه هرات و مسجد جامع در مشهد
مقدس امام علیه‌السلام به خرج متقدمات مرغوب و رباب مرغوب وقف کرده و تعقیل آن به سمانز منهاج شرع ننمودی و اوصاف آن عمارات
در سنوات گذشته گذشت و در نزول عنقای آن بانوی نیک نام عمارت عام انقاد و هرچه در مدت پنجاه سال جمع آورده بود

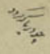
صرف

صرف فرموده با خیرات و مبرات و در این سال از ده و دوازده هزار که در وقت تشخیص جهت دارالسلطنه هرات و قصبات آن در حدود
شصت و هزار و بیست که نفقه و تخت شاه محمود دوم میرزا سلطان ابراهیم سوم میرزا سلطان ابوسعید و از نواده احوال که بسبب آن رعایا
شده اکثر محصولات حال تخصیص می‌کرده ماند و در وقت آن از حوادث و نواحی نشسته‌اند و به کارهای کلیه قیاسات فنون و زراع از ...
و کمی مکور رسیده و بر اساس خراب‌ها سبب رواج شده و در این ولایت ملاهی از هر جانب حصار نزدیک بشرف سلطان سنجر شده و
حسین قلعه‌ها به مطوک است و در وقتی که عزم پای‌بوس حضرت اعلی بود ضبط و اداره قلعه را به معتمدی رجوع نموده بود و چون امیر به هرات آمده در حدود
دایم غرب طاهر شده شرح آنکه است که از مردم ایشان جمعی را بر کرده نام روزی غازی دیگر سعدی به در قلعه آورده و سخن گذاشت گفت چون از او
بیگاه بود التماس نمود که شب آنجا باشد و مسئول مقبول افتاد و هرکه پنهان کمندی با خود داشت و چون از شب قدری گذشت و مردم حصار
در خواب غفلت قرار و آرام گرفتند هرکه با هم کمر را محکم داشت یک یک را بالا کشید و چون همه را بر جمع آمده و تیغ‌ها کشیده بر سر
کوتوال ایشان شورش بردند و چند زخم زده او را از قلعه بیرون انداختند و هرکه چنان قلعه را بدست آورده نام مردانگی و دلاوری در جهان برآورد
و چون شرح این حالات به سمع همایون رسید و فتح حصار خبر در المرین نیز در عقیده و توقف بوده و از طرف ولایت بلخ و مملکت ماوراءالنهر
اخبار ناملایم به او رسید آنحضرت مصلحت وقت در آن دید که قشلاق فراشی به مرجعت معطوف فرماید و مجدد به انتظام امور آن ممالک اهتمام
نماید و قرار ملک کشمیر به قرار رسید • **ذکر معاودت میرزا سلطان ابوسعید و احوال خراسان** میرزا سلطان ابوسعید چون که
تختگاه حضرت خاقان سعید را مستقر سریر خلافت ساخت و پرتو التفات بر کلیات مهمات مملکت خراسان انداخت و بنیاد
بر چون چند که در ولایت بلخ و مملکت ماوراءالنهر روی نمود نهضت معاودت فرمود و جناب افادت مآب قاضی قطب‌الدین امام
الاعلامی و بعضی موالی را طلبیده اشاره فرمود که مراد ما چنان بود که هرات را دارالسلطنه ساخته این جا اقامت نماییم اما در جانب سمرقند
امری چند واقع است که بضرورت بآن طرف حرکت می باید کرد اکنون عزیمت نمودم و شهر به شما سپردم اگر اراده الهی باشد اول بهار رایات
نصرت شعار عازم این بلاد خواهد شد و موکب همایون خال نهم شوال از ظاهر دارالسلطنه هرات نهضت نموده عزم زیارت
شیخ بزرگوار قطب ادوار کاشف غایات الاکبر شیخ بهاءالدین عمر قدس سره فرموده و شرف زیارت دریافته انوار فیض الانوار دریافته از روح ...
آنحضرت مدد خواست و با شیخ زاده اعظم رشید طرایف الانام شیخ نورالدین محمد مرحوم ملاقات کرده معظم و تعظیم نیاز نمودند **شعر**
چو در انجمن آن و سپر انجمن • ز پیروان بر ایشان هزار آفرین • و بعضی حوالات منطوبات گرد شهر باقی مانده بود با کماس
جناب قاضی خواف [قطب الدین] و اشتیار نشاندی فرمود که هیچ آفریده مزاحم رعایا نشود و میرزا سلطان ابوسعید منتصف شوال پای برشد در رکاب
استعجال آورده و عنان عزیمت بصوب ولایت بلخ حرکت داد و پیشتر جمعی از امرا را به رسم ایلغار نامزد فرمود که میرزا احمد امیرزاده عبد
اللطیف که در آن سرزمین غبار رفته برانگیخته بود دفع کرده و او را رهاند و آفتاب نواحی بلخ باد از سینه به آب تیغ بشیرینی غبار عصیان او را از رو
نشانده مدت شرار طغیان او که در آن ولایت اشتغال یافته بود بزلال شمشیر آبدار فرو نشاند و بعد از آن میرزا احمد جوکی جان از آن مهلکه بیرون
برده پناه به هرات آورده و میرزا سلطان ابوسعید بفر اقبال و سعادت اقبال آن سال در بلخ قشلاق فرموده و مولانا احمد یساول

و امیر قراختا در حصار [illegible] را در این ولایت ده شهر که رو بخرابی نهاده بود دیگر بار معموره آبادان گشت و [illegible] رواج و رونق ظاهر شد
و میرزا سلطان ابراهیم چند گاه در ولایت باخرز و خواف طواف می نمود و چون از معاودت میرزا سلطان ابو سعید وقوف یافت
چند روز نقاره شادیانه فرمود و جمعی به [illegible] که در زمان [illegible] اتفاقی کرده مردم را در زیان و نقصان انداخته بودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

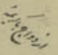
وقایع سنه اثنی و ستین و ثمانمائه ذکر رفتن میرزا سلطان ابراهیم بمازندران و شکست یافتن از ترکمان از صفحات سخنان سابق [illegible]

[illegible]



[illegible]

ده منزل دار السلطنه هرات فرود آمده و امیر نظام الدین احمد ترخان که پیش از این بموجب نشان بخراسان آمده بود مراسم استقبال
و شرایط تعظیم و اجلال بجا آورده خیمه و خرگاه و سلقی آراسته نمود و چند تقوز اسبان خوب و اقمشه و اجناس مرغوب بطریق پیشکش
گذرانیده و شرایط تشکر بندگی بتقدیم رسانید و اکابر و اشراف و خلایق نیاز و نثار بظهور آوردند و چون میرزا سلطان ابراهیم بر سریر سلطنت
استقرار فرمود مولانا احمد لباول از حصار بیرون آمده بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شد و چون [illegible] بالشکر قزلباش مخالفت
نموده بود چندگاه اعتراض داشت محافظت حصار نمود تصور او آن بود که زیادت از معهود مراقبت احوال او خواهد فرمود میرزا سلطان
ابراهیم خود از این سخن فراغتی داشت و آن همه کارهای مردانه که او کرده بود نابوده انگاشته و بعضی ولایات که بنام او رقم زده بود [illegible]
اردو نشان فرستاده باو باز گذاشته و سلقی که بوجه انعام و عوفه از دیوان بنام او اطلاق شده بود موقوف ساختند و درین اثنا
کسی که بر سخن او اعتماد بود بعقلوا آمده بیان نمود که مولانا را خواهند گرفت بنابرین اسباب حرکت مولوی هراسان شده [illegible]
دروازه حصار بربست و پل روان برکشیده و آثار مخالفت اظهار کرد **مصرع** باز همان حال شد احمد بارینه را * و چون این خبر بسمع میرزا سلطان
ابراهیم رسید بجانب [illegible] یاد کرد که هیچ گونه ضرر باو در خاطر نداشتم و انواع ترحم و عنایت نسبت باو بر حال خاطر
نگاشتم امیر احمد ترخان کسانی که پیش بودند را همه فرستاده و خاطر او را که رسیده بود در دام کرده بنده باطن او را آزار بوده [illegible]
بجانب او تفویض فرمود و مولانا از سر رغبت بمحافظت شهر و عمارت قلعه اهتمام نمود و مولانا را هر چند مبالغه کردند که یک نوبت بیرون
آمده بشرف دستبوس مشرف گردد آن سخن مسموع نداشت و آن پیغام نا شنوده انگاشت عاقبت [illegible] از کریمان طلب او
باز داشتند و آنچنان قلعه را با [illegible] در تصرف و اقتدار او باز گذاشتند و [illegible] قلعه انواع ذخیره و ملزومات پیش
ساختند **مصرع** همه کاری بمراد دل مولانا شد **ذکر توجه شیخ الاسلام بجانب بلخ جهت رسالت** میرزا سلطان ابراهیم چون بر سریر سلطنت
استقرار فرمود و روزی چند از کوفت راه برآسود با امرا و ارکان دولت مشورت نموده یراق و صلاح چنان دیدند که با میرزا سلطان
ابوسعید ابواب محبت مفتوح سازند و اسباب وحشت از بنیاد براندازند و یقین است که مهمات چنین بزرگ و کارهای بغایت
نازک را در کف کفایت و قبضه درایت هر کس نمیتوان نهاد و عنان حل و عقد این امور بدست اختیار هر کس نمیتوان داد و بنا بر آن [illegible]
بنام جمعی بزرگوار قرار یافت که میرزا سلطان ابوسعید در هرات با ایشان ملاقات کرده بود و قواعد اعتقاد و انقیاد [illegible]
جناب شیخ الاسلام الاعظم افتخار مشایخ الامم شیخ نور الدین محمد مرشد و شیخ الاسلام بهاء الدین عمر قدس سره و جناب شیخ الاسلام قدوة
الاولیاء والعظام خواجه شمس الدین محمد الکوسوی ثم الجامی قدس سره و این دو بزرگ برسم رسالت متعین شدند و در وقتی که سنجاب
سنجاب پوش در زیر پا فرش قاقم انداخت و ابر فاخته گون بجای دم طاوس بر سر گلبن سنجاق پر حواصل می ساخت مشایخ اسلام
روان شدند و همراه برف کوفته بولایت بلخ رسیدند و میرزا سلطان ابوسعید شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال بجای آورد
و مشایخ باداء رسالت قیام نموده معروض داشتند که میرزا سلطان ابراهیم در مقام هواداری و دوستخواهی مقیم است و بر جاده اطاعت
و انقیاد مستقیم و سکه و خطبه بنام و القاب همایون تازه و بلند آوازه داده و نقش محبت آنحضرت در لوح خاطر می نگارد و داعیه



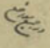
از ازواج باکریه که در تتق عفت است در خاطر قرار داده و بسبب این همایون فال درهای دولت و اقبال بر روی روزگار خود گشاده گر
[illegible] ضمیر [illegible] بالطاف خواهد بود میرزا سلطان ابوسعید فرمود که مرا دل بانیا سلطان ابراهیم بجای فرزند دلبند است و عرض
وصلت بسمع رضا اصغا نموده و فرمود که مرا تربیت او [illegible] آنست که همشیره او را در عقد ازدواج آرم و مصافات تمام کالماء خالص بین الماء والمدام [illegible]
و عقد سلطنت انتظام گرفته اساس ملک استحکام پذیرد و ولایت و مملکت که خواهد باو مسلم دارم **مصرع** خطه دلفریب شهر هرات *
موقوف آنکه باتفاق لشکر ترکان را که از دیر باز متوطن شده که بر این ولایت دست یابند و فتح کرده شود و انشاء الله تعالی اگر خواهد با این جانب [illegible]
کن تا در مقام مقاومت و مخالفت ناگاه بوده موافقت نماید برین قرار داده مشایخ عظام را بموجب انعام و مواهب اکرام افزوده و احترام فرموده اجازت
مراجعت ارزانی داشت و چون جناب شیخ الاسلام نور الدین محمد مرشد بدار السلطنه هرات آمده و میرزا سلطان ابراهیم بشرف مجالست آن [illegible]
روزگار مشرف شده و [illegible] خبر میرزا سلطان ابوسعید واقف گشت و از غرایب وقایع و بدایع عجایب که در اوایل این سال واقع بود آنست
که در مملکت خراسان چند پادشاه نافذ فرمان مخالف یکدیگر بودند میرزا جهانشاه که پادشاه ممالک آذربایجان و عراقین بود از استرآباد
تا سبزوار در قبضه اقتدار آورده در [illegible] نزول فرموده و میرزا سلطان ابوسعید که پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان بود در قبة الاسلام بلخ مسکن داشت
و میرزا علاء الدوله اطراف دشت قبچاق و ولایات اوزبک بود از چند سال باز آمده در حدود ولایات ابیورد مقیم بود و میرزا سلطان ابراهیم
در هرات نشسته [illegible] و میرزا سلطان سنجر در شهر مرو رایت سلطنت برافراشته بود و میرزا شاه محمود با بعضی امرا [illegible] در ولایت
طوس و نواحی مشهد رایت داشت و ملک قاسم و امیر سکندر ترکمان با اتفاق امیر خلیل مملکت سیستان تا ولایت فراه و قصبه اسفزار
در تحت ضبط آورده و مجموع آنکه قلاعی که درین مملکت بود هر یک در قبضه اقتدار سرداری بود حصار اختیار الدین را مولانا احمد لباول
گرد مرکز انقیاد [illegible] نمود و قلعه [illegible] بدست [illegible] افتاده بود و قلعه سرخس را امیر عبدالله پیرزاده محافظت می نمود و قلعه [illegible]
امیر محمد خداداد داشت و قلعه طبس امیر اویس امیر خاوند شاه داشت و هیچ یک از این جماعت در مقام انقیاد [illegible] نبود و امثال
چنین احوال کمتر واقع شده باشد و العلم عند الله تعالی **ذکر آمدن میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و اقبال بعد از**
چند سال از مطالع سطور [illegible] کلمات سابق شوارق انتباه بر مشارق خاطر آگاه تافته باشد که میرزا علاء الدوله از مصاف
میرزا الغ بیک شکست یافته بیرون رفت و از آن وقت باز در [illegible] دوران [illegible] گوی سرگشته و سرگردان می گشت و بهزار گونه
محنت و الم اطراف عالم را می نوشت و در وقتی که [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] میرزا علاء الدوله در ولایت ابیورد [illegible] که بغایت
مملکت ازبک است مسکن داشت و زبان حال او مضمون این مقال بر لوح خاطر [illegible] می نگاشت **نظم** چو ماندم از دل و دلدار و یار و کار جهان
تنها * بر آن شدم که شوم از همه جهان تنها * [illegible] من ضعیف چو نقطه در آن میان تنها * کجاست یوسف
که همچو یعقوبم * [illegible] با چشم خونفشان تنها * عاقبت حق سبحانه و تعالی بر [illegible] آن ستم رسیده بخشود و در [illegible]
لطف و عنایت فرمود و مفتح الابواب ابواب فرح و سرور و مسبب الاسباب اسباب طرب و حضور گشاده و آماده گردانید و بار دیگر
آن گوهر کان سلطنت را بر سریر مملکت رسانید و شرح این سخن آنست که چون میرزا علاء الدوله از خبر واقعه برادر [illegible] نمود با تشکی

دولت مملکت خراسان فرمود و بخوارزم رسیده و از جیحون گذشته بولایت نسا و ابیورد آمد و قاصدان جهت بشارت مقدم فرخنده پیش
فرزند سعادتمند فرستاد و شاهزاده را اظهار نشاط و انبساط نموده سخنان محبت آمیز پیغام داده و تحفها خوب و پیشکشها مرغوب در مجلس اعلی حضرت
شاهزاده ارسال نمود اما بحکم الملک عقیم و بموجب السلطنة لا ابوة و لا بنوة آمدن پدر بر خاطر پسر گران آمد و چون مسافت نزدیک شد میرزا
سلطان ابراهیم برسم استقبال استعجال نموده در کنار آب سنجاب از اجتماع آن دو دریای سلطنت مجمع البحرین ظاهر گشت میرزا
علاء الدوله را خاطر اندوهگین و جان آزرده حزین و دیده غمدیده و سینه جان بلب رسیده خوش دل و شادمان شد **شعر** چو دوش باشد
که بعد از انتظاری باجیدی رسید امیدواری و دیگر بار آن گرفته شرح و تاج و دفتر [illegible] که از روش روزگار گردش [illegible]
انتظار بر سر ایشان گذشته بود باز گفتند و میرزا علاء الدوله روی فرزند سعادتمند بوسید و از غایت مسرت بیکرات [illegible] گفت
شعر شنیدم کویت جدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز مهمات ملک و دولت و مصالح امور سلطنت قرار یافت
مقرر شد که میرزا سلطان ابراهیم با لشکرها در تخت گاه توقف نماید و میرزا علاء الدوله به تخت هرات رفته چند روزی از [illegible] برآساید
شعر چند روزی که درین مرحله فرصت داری خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست و میرزا علاء الدوله عازم جانب هرات
گشته هفتم جمادی الاخری روز جمعه بعد از نماز [illegible] در ساحت سلطان ظاهر شد سادات و قضات و صدور و اعیان استقبال نموده
شرایط اکرام بظهور آوردند و اکابر و اشراف و سوقیه و اصناف بیرون آمده غلبه انبوه تمام داشت و کوه را فرو گرفت و در مضایق [illegible]
اجتماع خلایق چنان بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن نظاره کرده نمود **بیت** [illegible]
زن و مرد هر سو بنظاره خاست [illegible] و در کوچه و بازار [illegible] کوهر شاد آغا فرود آمده
مراسم زیارت بجا آورده عازم باغ زاغان شد **بیت** پیاده برلب سران مرکب و دوان چون به پیرامن مه کواکب و در آن بوی
تیغ جوانان توسن چو لعب صبا در چمنهای بوستان و در مستقر سلطنت و مرکز دایره خلافت دولت و سعادت نزول اجلال فرمود
بیت چو زینسان شه آمد درایوان دولت ز پیشانیش تازه شد جان دولت ز دم خلقش آنجا چو گلشن و نافه [illegible]
خاک دار الملک [illegible] و مضمون نص صریح و مکنون نظم صحیح [illegible]
مجاب و نقاب از چشم بصیرت برداشت چه حضرت مالک الملک [illegible] چنان اراده فرموده بود که میرزا علاء الدوله چنانچه
پیش از هجوم و اعتقاد حضرت خاقان سعید بر سریر سلطنت آن حضرت استقرار یافت بعد از تمام ایشان باز مستقر [illegible]
و هر چند عم و برادران و بنی اعمام در هلاک او سعی کردند آن مساعی موجب زوال اقبال و سبب اختلال احوال ایشان شد چنانچه
تفصیل و اطناب در آن باب از مطالعه این کتاب بوضوح میرسد **شعر** گر خلق جهان [illegible] چه باک [illegible]
[illegible] و چند روز در دار السلطنه هرات بعیش و عشرت گذرانیده و صفای [illegible] ساز طرب با وج سپهر [illegible]
شعر [illegible] دولت [illegible] مجلس عیش و طرب آراستند و چند روز [illegible]
و همه جا بجام [illegible] از جهان برداشت و درین ایام مولانا احمد ... کرد حصار [illegible] در قبضه اقتدار او بود میرزا علاء الدوله

[illegible]

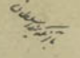
الحق تر نمود که بحصار [illegible] و آن پادشاه کریم اخلاق حسن اجابت نموده بحصار آمده و حوالی ما فرمات [illegible] مرافق کرد ایام سابق
جمع آورده بمحبت دوستی پیش [illegible] و نیکو بنده گیهای سابق را بخواست [illegible] بنده **بیت** [illegible] آن اسب [illegible]
پیش مخدوم خویش که پیش بزرگان بپا ایستاد که هم [illegible] زاده و میرزا علاء الدوله مولانا احمد [illegible]
پرسش و نوازش نموده و درین ایام میرزا علاء الدوله در شمار کرده [illegible] و مواضع رقم فرموده آن مبلغ [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم از تخت گاه [illegible] و که لشکر ترکمان نزدیک رسیده [illegible] توقف نماند
مناسب چنان می نماید که [illegible] بیرون رویم **مصرع** تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون و موکب شاهزاده از حوالی لشکر [illegible]
بکام الملک رفته چون شرح [illegible] میرزا علاء الدوله رسید پای ثبات و قرارش از جای رفته [illegible]
ماه شعبان با صد هزار [illegible] روی براه نهاد [illegible] و بر بعضی الناس علی دین ملوکهم سادات و علما و مشایخ
و صلحا و ضعیف و قوی و شریف و [illegible] و سوقیه و عموم رعایا و جمهور برایا [illegible]
[illegible] رجال تا شیوخ و اطفال از صلابت سپاه ترکمان ترک خان و مان گفته [illegible]
یکی از اصحاب کمال دیده بود که قائلی میخواند **شعر** انجی برات خلاه و لا انیس بها الا البساع و تراریح بالفلل [illegible]
[illegible] که لشکر ملازم جانب مشرق شده چه در اطراف جبال [illegible] و ظلال [illegible] برادران
می [illegible] ساکن می شدند [illegible] کوه و بیابان حیران و سرگردان گشته [illegible] از روزن ایشان [illegible]
شب [illegible] سایه [illegible] بخیف [illegible] شهر از تعب [illegible]
[illegible] بیابان [illegible]
[illegible] و عبده [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] سادات و قضات و موالی و اعیان و عموم متوطنه و جمهور سکنه
دار السلطنه هرات می باید که [illegible] **ذکر وصول موکب سپاه ترکمان**
بر سریر سلطنت خراسان میرزا جهانشاه [illegible] نوبت سیم که حضرت خاقان سعید فتح مملکت
آذربایجان نمود سلطنت آن مملکت را باو ارزانی داشت [illegible]
حیات آنحضرت [illegible] و خدمتکاری بوده [illegible] قیام می نمود و چون آنحضرت عالم
فانی را وداع کرد میرزا جهانشاه [illegible] فارس و عراق شده [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

درکام او شکست و مملکت خود تصرف نموده بجای خود نشست و عداوت و بیگانگی به یگانگی مبدل شد و میرزا سلطان محمد
جنبه او را در سلک شرعی آورده و چون میرزا سلطان محمد بشهادت رسید میرزا ابو القاسم بابر بر ممالک فارس و عراق مستولی
گردید و بسبب قضایائی که در ولایت خراسان واقع شد میرزا ابو القاسم بابر عازم خراسان گشت چنانچه شرح این سخن در موضع او گفته شد
میرزا جهانشاه تمام ممالک فارس و عراق را در قبضه تصرف آورد و چون میرزا ابو القاسم بابر رحلت نمود و مملکت خراسان از سلاطین اولاد
بیکبار خالی شد میرزا جهانشاه فرصت غنیمت دانسته عزم تسخیر خراسان نمود و تخت مملکت مازندران را فتح نموده رایت
عزیمت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت و چون بعد از طی منازل و مراحل بیک هفته تا پانزده فرسخی شهر هراة رسید و خبر توقف [illegible]
و علما و وطن از مقام و مسکن بشنیدند شاهزاده [illegible] بزرگان و رعایا را [illegible] پیغام داده و پیشتر امیر پیرزاده بکاری را
که از امرا میرزا سلطان محمد بود و جماعتی تعیین نموده که باب شهر را ضبط نموده و رایات نصرت شعار در ضمان عنایت پروردگار [illegible]
چون آفتاب روی باوج شرف نهاد و بمقتضی ان الارض یورثها من یشاء سریر سلطنت خراسان در قبضه فرمان پادشاه ترکمان
قرار یافت و پانزدهم شهر شعبان انوار شوکت و عظمت بر اطراف دار السلطنه هرات تافت و جمعی اشراف که در شهر مانده بودند
بمراسم پیشکش و نثار قیام نموده میرزا جهانشاه همه را بافزون و اکرام نموده و چون آفتاب در اوج کمال و در موجب استقلال نزول جلال نمود
و شکر مواهب الهی و سپاس مکارم نامتناهی بجای آورده و همواره که آبا و اجداد او در روزگار خیال محال می نمود جبین الیقین
مشاهده فرموده و بتخت مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که بتیغ ظلم شهید شده بود رفته شرایط زیارت بجای آورد و از آنجا بباغ زاغان
که تختگاه حضرت خاقان سعید بود تشریف حضور ارزانی داشت و در تعظیم بارگاه آن خسرو فریدون کلاه [illegible] کرسی
سلطنت مستوفی خلافت تمکین تمام مقام ساخت و آفتاب عنایت او سایه بر مفارق رعیت ممالک انداخت و اهل شهر
منادی فرمود که هیچ آفریده متعرض مردم مسلمانان نشوند و [illegible] رقم زر نشانده و سکه و خطبه بنام و القاب
زینت و زیب گرفت و [illegible] فتح و ظفر انتقاد یافت و [illegible]
همراه جبال و شمال باطراف ممالک و اکناف عالم [illegible] رسانیدند ع فتحنامه فتح خراسان در جهان **ذکر تسخیر**
حصار اختیار الدین حصار اختیار الدین که قلم سحرآفرین بکلک شرح رصانت و استحکام آن [illegible] مولانا احمد [illegible] استظهار [illegible]
و ذخیره بسیار باز نهاد و در وقتی که دار السلطنه در قبضه اقتدار میرزا جهانشاه قرار یافت [illegible] مولانا احمد [illegible]
استظهار نمود که موری در چه مقام است مولانا بر مخالفت اصرار نموده آثار جنگ و جدال اظهار کرده و چون پرتو این خبر بر خاطر انور ظاهر شد
اثر تغیر در بشره همایون پدید آمد و نشان کین در جبین مبین ظاهر شد و بتهیه آلات محاصره و ترتیب ادوات قلعه گیری فرمان داد
امرا [illegible] حصار [illegible] دیواری [illegible] حصار را از درون و بیرون
شهر برآورده [illegible] چون دوار افلاک گرد مرکز خاک احاطه کرده [illegible] حصار [illegible] و شرار کارزار [illegible]
کره اثیر و افلاک [illegible] عقاب خدنگ جگر دوز پرواز داده [illegible] مرغ روح را از قفس قالب گشاده



و در جمیع مواضع باره که شکسته بود و تیرانداز با یکدیگر نشسته و در هر محل چندکس از تیراندازان جابجا نشسته مرغان تیز پر
زاغ کمان چون نسر طایر پریدند و حکم [illegible] و در برابر هر سوراخ حصار رده جوانان
کمان دار [illegible] نشستند [illegible] که [illegible] **شعر** ترک ناوک
چو [illegible] از درون حصار [illegible] حصار را [illegible] ناوک پیکان آتش افروز [illegible]
و با هزار خون دل [illegible] لشکر ترکمان بترتیب نقب مشغول شدند [illegible] نشستند [illegible]
چون قلعه [illegible] **مصرع** چون [illegible]
[illegible] **بیت** باتمام دولت فلک الافلاک تعیین **؛** که کاو [illegible] **؛** گروهی [illegible] چنگ پولاد
[illegible] و قتال و جدال [illegible]
و لشکر نصرت شعار [illegible] **شعر** [illegible]
از زخم [illegible] بودند [illegible]
و [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] مولانا احمد [illegible]
[illegible] چشمه سلسبیل می گشاد
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible]
سقیم **؛** گردش لشکر [illegible] **؛** [illegible] **؛** [illegible] از حصار بیرون آمده
تیغ [illegible] بر ساحت [illegible] خسروانه [illegible]
[illegible] نهاده [illegible] مقام و آرام
گرفت [illegible] **شعر** [illegible] **؛** [illegible]
و چنان قلعه [illegible] سر برج آن از برج [illegible] از غایت حصانت [illegible] تصور نبود [illegible]
مفتوح و مسخر و مستخلص [illegible] **شعر** [illegible] **؛** [illegible]
آن [illegible] و چون [illegible]
[illegible] حالات [illegible] انتظام

گرفت و قواعد ملک و ملت بر حسب ارادت انعقاد و نیرو گرفت فرمان فرموده شد که احکام حضرت خاقان سعید از نگاه و فارسی معتبر
دانسته تا بر رسیده و امضا نمایند و در جمیع امور که با احوال جمهور تعلق داشته باشد متابعت آنحضرت واجب و لازم دانسته و میرزا جهانشاه روزی چند
در شهر هرات و الکاء بادغیس گذرانیده و بعد از آن قوم جانب دارالسلطنه موسم گرمانشیع بجنبید لشکر چو دریای اخضر
ذکر نهضت میرزا جهانشاه بصوب مشرقی دارالسلطنه هرات و چمن‌زاری و فرخ فرمودن میرزا جهانشاه چون خاطر خطیر و ضمیر منیر از مهمات
مهمات خراسان تخصیص دارالسلطنه هرات جمع ساخت و رعایا را که از فرنگ حوادث آزرده خاطر بودند برحسب مراحم پادشاهانه نوازش ساخت
و خم آیات ارتفاع داده اعلام ظفر اعلام برافراخت لشکری نامحدود و سپاهی نامعدود که مهندس عقل از شمار آن عاجز آید و مستوفی وهم
از حساب آن حیران گردد متوجه صوب ولایت هرات نمود گشتند و امیرزاده محمد ولد میرزا جهانشاه برسم منقلای روان شده و پادشاه جهان
پناه بر سمند براق اندام که چون باد و برق می‌شتافت و صبا هرچند تعجیل کرد او را نمی‌یافت نهضت فرموده در نواحی ملک غازه
اجتماع نمود که حضرت خاقان سعید احیانا باین سرزمین آمده مرغزاری است در غایت لطافت و کمال نزهت و طراوت هوای جانفزای
جان‌آسا تر از چشمه خورشید فضای دلگشای نازه تر از چهره حور از نسیم روح پرور آن روح فردوس را استشمام می‌توان نمود و از هوا و صحرای آن
ابواب فرح و استراحت می‌توان گشود میرزا جهانشاه میل آن نزهتگاه نموده بآن الکا نزول فرمود **نظم** مرغزاری چو طبع اهل حضور ٭ در لطافت
بسان چهره حور ٭ صد هزاران گل شکفته درو ٭ سبزه بیدار و آب خفته درو ٭ هر گلی گونه گونه از رنگی ٭ بوی هر گل رسیده فرسنگی ٭
و در همان منزل که حضرت خاقان سعید منزل ساخته بود آن پادشاه نیز چند روز توقف نموده سپاه ظفر پناه تا قبه الاسلام ابواب عدل
بر روی ارباب دولت گشود و این اخبار بسایر اطراف و اکناف هر جا و دیار منتشر شده خلایق از صادق روی بمواطن مالوفه
مانوس آورده بود بازکس فرصتی عیشی عظیم و در دارالسلطنه هرات فراهم آمده ماه مبارک رمضان در همان منزل گذرانیده با آداب عید صیام قیام نمودند
شعر ساقی بیار باده که ماه صیام رفت ٭ درده قدح که موسم ناموس و نام رفت ٭ **ذکر آمدن ایلچیان و شرح بعضی وقایع**
و رسیدن آن ولایت بجهانشاه درین ولا ایلچیان اطراف برسم تهنیت فتح خراسان آمده تحفها و ارمغانهای پیشکشها موافق بوقف عرض رسانیدند
ایلچی میرزا سلطان سنجر از جانب الکاء مرو رسیده اظهار موافقت و اشعار رضا و رغبت نموده و از جانب شروان شاه نیز ایلچی با جبیل انز
در بندی آمده هدایا بر پادشاه گذرانیده میرزا جهانشاه انواع محبت و عنایت ظاهر ساخته و ایلچیان را با بسیار زر و کلاه و کمر و خلعت اجازت
مراجعت ارزانی داشت و امیرزاده یوسف ولد میرزا جهانشاه از مملکت کرمان بموجب فرمان رسیده و مرجب ارزیاد مواد شهریاری او منعقد
اساس جهانداری آمد میرزا جهانشاه برسم طواف بطوف ولایت کروخ فرموده چند روز لب طامیش پادشاه و بزم خرمی و انبساط مرتب بود
و از روی ماهیون از منزل الملک غازه بر فراز کاه و بستان مراجعت نموده میرزا جهانشاه الحمد الله خوانده بمنزل همایون باز آمد و درین سال
تهم ماه ذی قعده مولانا جلال الدین بایزید پورانی قدس سره که نسیم عالم قدس مشام روح او را معطر ساخته و فروغ انوار انس بر ضمیر منیر او
پرتو انداخته بود در قریه مذکوره بجوار رحمت حق رحلت نمود زیادت از نود سال عمر داشت صحابه صفت صحبت بسیار کرده و نقطه ولی
او خوارق عادات مشاهده نموده در قریه پوران مدفون شد رحمة الله و درین اثنا امرا و دیوان ترکمان مال سنه بادران تخ جرد الرا شنشنه



باکوهر بیک را بسلطان ابراهیم در حرب و محل گرفته بود اعتبار نکرده و ضلال این احوال بسامع جلال پیوست که میرزا علاءالدوله فرزندزاده
میرزا سلطان ابراهیم که از سپاه خوف نان ترکمان روگردان شده اند در ولایت غور به میرزا علاءالدوله در غور با یاف و میرزا سلطان
ابراهیم در غور بالا و میرزا علاءالدوله را جهادی کمی بر جانب امیر خلیل بوده و ملا محمد خلیل بر سر قلعه ابهاد رکه از جانب میرزا سلطان ابراهیم
قراول بود شبیخون برده و تمام جهات او را باتش غارت بر باد داده و او بیچاره پیش میرزا سلطان ابراهیم رفت میرزا سلطان ابراهیم
پیش پدر کس فرستاده و میرزا علاءالدوله پیغام داد که قراءالهاد در خصوص است و مرا دارا ولدیره در خاطر بود بنابر آن اینصورت روی نموده و این
سخن موجب آن شد که پدر و پسر فاصله جان بیکدیگر گشتند و از طرفین لشکرها ترتیب ساخته با هنگ جنگ پیش آمدند و مسافت یک
منزل رسیده از او تر خانان شبروه نا بو بنا سلوک داشتند **شعر** دلا مجوی ز ابنای دهر چشم وفا ٭ که در جبلت این مردمان نبودست ٭
و مجموع الطرف میرزا علاءالدوله در فتنه میرزا سلطان ابراهیم با ضطرار روی امید کاتب پدر بزرگوار آورده او فرزند را حبس فرموده با
ترخانان بعضی که ملازم شاهزاده بودند تحمل بحال امیر خلیل بنیاد ورزیده و همراه شده در سن شنا امیر عبد الله خواجه ترخانی که بحکم شاهزاده
برسم رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود مراجعت نمود و چون صورت حبس شاهزاده مشاهده کرد علاقه آنکار بنیاد کرد
و گروه انبوه از ترخانیان و غیر آن اتفاق نموده بر فور کشیدند و شاهزاده را بضرب زر از حبس بیرون آورده سوار کرده نزد
بکاتب ولایت ساوه و ملک عزیمت نموده باز تاج شاهی بمحن عنایت الهی بتوفیق فرقه سوی او مقرون شد و تخت
از دولت سنه شبیه اوتر نیف یافت طبل و علم و خیل و حشم او را سلک انتظام گرفت میرزا جهانشاه چون ازین حال
آگاه شد **شعر** مرغی چون صبا جهان پیما ٭ بایسته قاصد میرزا علاءالدوله روان ساخت و فرستاده چون بار رسیده سخنی که او را
بوقف عرض رسانیده و بخاطب پادشاهانه مستظهر گردانید میرزا علاءالدوله را نهال آمال بمیوه مراد بار داده و گلبن امید غنچه نهرد
بر آورده و از جهات شمال برعث سیره استعجال مسارعت نموده روز عرفه عید اضحی بیمن فرخی اردوی اعلی رسید میرزا جهانشاه
چون دولت و اقبال استقبال فرمود و مراسم تعظیم و تکریم تقدیم نمود **شعر** همراه آن دقیقه که در احترام واجب بود ٭ جناب شاه جهان
یک بیک بجا آورده ٭ **ذکر جشن عید و ملاقات با ایلچیان میرزا سلطان ابوسعید** میرزا جهانشاه روز عید اضحی تخت نظام
برنشسته سلطنت مقام فرمود و درگاه جهان پناه را از فروغ طلعت پادشاهزادگان خورشید منزلتی آثار فراگشته بود و اکرام
حضرت و ارکان دولت در محل مقام خود آرام گرفته و اطراف لشکر از ترکی کوه پیکر و نهیای مرصع و ره کوهر نصب فرموده
خاطر چو پیرسته مجلس ترتیب داده که از سلاطین نامدار و خواقین کامکار کمتر واقع شده باشد و میرزا علاءالدوله را با احترام و اعزاز اکرام
در آورده میرزا جهانشاه پیش آمده توقیر و تعظیم نموده در مقام مناسب نشاند و ایلچیان میرزا سلطان ابوسعید مولانا نجم الدین عمر و مولانا
یوسف حلوا را در حضور میرزا علاءالدوله حاضر ساختند و میرزا جهانشاه با ایلچیان بآیین پادشاهانه و رسوم خسروانه ملاقات فرموده
و اظهار محبت و وداد و اشعار مروت و اتحاد نمود و درین اثنا امیرزاده پیر بداق ولد میرزا جهانشاه که پادشاه فارس بود بیرون ذی
دی الحجه بهرات رسید و باعث بر آمدن او آن بود که چون خبر فتح خراسان و تسخیر سریر حضرت شاهرخی در مملکت فارس و عراق انتشار یافت

شعاف آن اخبار متواتر پیوست که جمعی از افغان در اطراف اکناف خراسان اگر چه از آسیب سرپنجهٔ شیران ژیان چون آهوی بیابان وحشی
در مجاری بیابان حیران و سرگردان شده‌اند [illegible] میر نموده اگر مجال جدال [illegible] برد می‌نمایند بنابر آن شاهزاده [illegible] در عراق
آهنگ [illegible] مخالف ساخته سپاه را [illegible] کرده و بر باد پیمای مجازی که جهاد بزرگ [illegible] مانند سپاه جهان نورده [illegible] منازل قطع
[illegible] چون سپاه آفتاب عالم گرد در گرم روی [illegible] را محل و مجال نبینداد و چون به دار السلطنه هرات رسید
جهان شاه را چشم [illegible] طلعت [illegible] سلطنت روشن شده خاطر امیدوار [illegible] دولت گلشن گشت [illegible] اقبال
حال با او گفت **شعر** که زین ماه سریر [illegible] بادا ❁ جاودان [illegible] برج تو آباد ❁ ز چشم خود [illegible] که تو نوری [illegible] نور ❁
و میرزا جهانشاه [illegible] ماه مذکور امیر نظام الدین سید عاشور که ماه [illegible] وزارت [illegible] بوده برسالت [illegible]
فرمود که همراه ایلچیان میرزا سلطان ابوسعید رفته [illegible] از کمال کاردانی او [illegible] تمام [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] حکم پادشاهان [illegible] صاحب [illegible] وزیران کامل [illegible] بر ایشان
گشاینده [illegible] و فروع حوادث و حدوث وقایع بر کمال اخلاص ایشان [illegible] عقود امور سلطنت منتظم گردد
و از طوفان نوایب اساس پادشاهی [illegible] سید عاشور [illegible] چون [illegible] میرزا سلطان ابوسعید
رسید که در کنار آب مرغاب بود میرزا سلطان ابوسعید [illegible] استقبال [illegible] سید را [illegible]
اطراف [illegible] سرا پرده [illegible] و [illegible] در [illegible]
مثل [illegible] و گوش ایام [illegible] چنین گونه پیام [illegible] استماع [illegible] آن [illegible]
[illegible] سید عاشور [illegible] سرافراز شد
و میرزا سلطان ابوسعید [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] چون سید عاشور [illegible] رسالت و محصل
سفارت [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] شام و روم [illegible]
مرز و بوم است برهمگنان **صبح** چون چشم آفتاب روشن باشد ❁ بدین ولایت رسیده و بر تخت [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] سخن صلح و صفا در میان آورده میرزا جهانشاه [illegible]
رسانیده [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] برادران او [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] سخن [illegible] ❁
[illegible] ❁ [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] سید عاشور [illegible] صلح و صفا داد **شعر** [illegible]

[illegible]

دولت که بود [illegible] زوال ❁ هر که [illegible] چون صفا [illegible] ❁ و [illegible] سید عاشور [illegible] میرزا سلطان ابوسعید رسید [illegible]
اخبار [illegible] سلطان [illegible] سخنان [illegible] رسانید [illegible] خبر [illegible]
و [illegible] انبساط تمام [illegible] اقبال در ظل [illegible] اقبال [illegible] الحال [illegible] **صبح** [illegible] از پریشانی او وقایع
[illegible] ذکر توجه میرزا سلطان ابوسعید به جانب هرات [illegible]
در سلک [illegible] چنین گشاده‌اند که چون سید عاشور
باز آمد [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] هرات [illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible] هرات [illegible] میرزا سلطان ابوسعید از کنار آب مرغاب
[illegible] که از جانب ولایت هرات [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] **بیت**
[illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁
[illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
هرات [illegible]
[illegible]
شعر [illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] ❁ [illegible]

نادر کسان از خطیر برکات و جبه اگر تا سکری آنجا یانه باندازه مساحت او بود و سلوک آن جاده نه بقدر ساحت او می نمود ذکر

مصالحه نمودن دو پادشاه کامران و معاودت میرزا جهانشاه به آذربایجان

میرزا جهانشاه در آن زمان که در قریه یکی آباد لشکرگاه ساخته بود و سپاه غم و اندوه بر ساحت خاطر او استیلا یافته آثار عجز و ضعف بر صفحات احوال خود مشاهده نموده و پیوسته از جانب دارالملک تبریز اخبار بر سبیل تواتر و توالی می رسید که میرزاده حسن علی ولد میرزا جهانشاه که مدتها محبوس بود از حبس خلاص یافته و دست بغارت و تاراج دراز کرده لشکر بسیار جمع آورده ع همه را الحیل برای ده و زر بجوال ‌* میرزا جهانشاه از استماع این خبر سراسیمه و مضطرب الاحوال شد و چاره غیر آن ندید که از روی بیچارگی طلب صلح نماید ع چاره‌ای کو بهتر از بیچارگی ‌* و سید عاشور را در خلوت طلبیده فرمود که بر دو نزد میرزا سلطان ابوسعید رفته التماسات تکرار فرا آرد و سید عاشور بار دوم به اردوی همایون رسیده و به وسیله امرا صلح و صفا التماس نمود الحق رسانیده میرزا سلطان ابوسعید فرمود که این معنی برای آن وجه صورت می بندد که تمام مملکت حضرت خاقان سعید که آنحضرت در زمان حیات برای میرزا جهانشاه مقرر کرده کشف خاطر و برآنچه اعتقاد او از ملک را اظهار نماید تا چهره مقصود بر وجهی جلوه گر آید و چون از کیفیت این سخن میرزا سلطان ابوسعید که آینه ضمیر منیرش بصیقل تائید الهی جلا یافته بود و از غایت ناقصی برآن یافته داشت و باهم از سنه ثلث و ستین که عنایت ملک منان تمام ممالک عراق و فارس و آذربایجان را در قبضه اقتدار او قرار داده و جناب حسن بیک از اولاد امیر قرایوسف که منافس او بود میرزا سلطان ابوسعید التفات نفرموده تا مغلوب و مقهور و محکوم حاکم گشته و رسید به میرزا ابوسعید لشکر او آنچه رسید چنانچه شرح آن بعد از آن سخنان از مساعدت و تمامی امرا است که اکثر ارباب مملکت و خلاصه ارکان دولت در حال قدرت جانب خصم مغلوب را اهمال کرده و خصم و دشمن مقهور را بی سبب دل نداده و بر آن نمی نشیند که مبادا کسی آن در حیز امکان نیاید و از آنجا که طبع کریم و خلق عظیم او بود التماس میرزا جهانشاه را اجابت فرموده مقرر آنکه تمام ممالک خراسان و ولایت دیوان میرزا سلطان ابوسعید متعلق باشد و میرزا جهانشاه باز گردد و سوگند موکد به ایمان غلاظ و عهود و پیمان به شرائط و ربط مواثیق عهود تاکید یافت و شرب وفاق از شائبه نفاق صافی شده و سید عاشور را از سر مسرت و شکر با حصول مرام و شمول انعام باز گردانید و خبر صلح و صفا بر وجه دلخواه میرزا جهانشاه رسانیدند لشکر کلان از قریه یکی آباد که مقام صلح و صفا بود معاودت نموده و از جانب جنوب شهر و بالای قریه مرغاب به زیارتگاه امام فخرالدین گذشت و بتخریب هوای هری که بود التفات نمود و بترتیب اقسام کار این و ترکمانیه تحرین بر صفحات احوال او ظاهر شد و این رجعت که موجب انقسام امور جمهور بود اوایل ماه صفر ختم هاشم بود و دیباچه فتح و ظفر است اولی بود و میرزا سلطان ابوسعید را هاتف اقبال به زبان حال بگفت

شعر ز سپاه چیل نیست دل خصم خون شمار کنی * چه زیب پای بسلان آنچو و ترکمان *

و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید جلال الدین مازغوشا و امیر جبار الدین حسین دیوانه به شهر آمده از انار اعضا و ساخته حصار اختیار الدین یاور و قبضه اقتدار آورده حقیقت آنکه آمدن ایشان در اینجا روز آتش ظلم ترکمان را که بالا گرفته بود تسکین داده و حضرت غارت و تاراج که در شهر و بیرون به فلک رسیده بود بکلی فرو نشست و ورعیا و درعهده داد الهی از فارغ بال و مستقیم احوال گردیده و در مسکن و مقام خود آرام فرموده

نظم روز هجران و شب فرقت یار آخر شد *

نیز مزیل

بنام فال وکرت و غروه کار رانو شد * صبح امید که در مشکف پرده غیب مکر برون آی که کار شب تار آخر شد * باد و دم غیب زنجهعدی بایام هنوز * قصه غصه که در دولت یار آخر شد *

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطنت و جلوس بر سریر سلطنت خراسان کرت ثانیه

قال الله تعالی ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین عنایت حضرت رب العالمین چون ملک روی زمین را جهانگاه و جولانگاه حضرت خلافت پناهی شاهنشه سریر سلطنت و شاهنشاهی خورشید آسمان صاحبقرانی جمشید ایران جهانبانی سلطان اقالیم عالم ونوای صنادید بنی آدم مالک ممالک ارباب عجم سالک مسالک فریدون و جم تاج بخش خسروان جهان باج ستان سلاطین دوران المتمثل بالنص ان الله یامر بالعدل والاحسان معزالسلطنة والخلافة والدنیا والدین میرزا سلطان ابوسعید گورکان گردانیده و بود و سراپرده عظمت و جلال او را بر فراز این شش طاق معلق و نه رواق مطبق رسانیده لاجرم بار دیگر آفتاب دولت آنحضرت سایه عنایت بر سر مظلومان مملکت خراسان انداخت و جانها بتسنم رسیده و کار زار از سبب فرهنگ حادثات که جفا و روزگار بر ترکمان زرکلان پیوسته بود خلاص یافت سادات عظام و قضات اسلام و ائمه و موالی و اکابر و اهالی مضمون این بیت موزون که منتظم در سلک در مکنون است ورد خویش ساخته میگفتند

شعر بجمدالله که از اقبال همای چتر سلطانی * همایون فال شد بومی که بود او روی ویرانی *

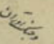
القصه چون لشکر ترکمان با حیرت و حسرت فراوان از ماه مملکت آذربایجان بیرون رفتند طلیعه لشکر فیروزی اثر و مقدمه سپاه فتح و ظفر چون مهر از سپهر اداء طلوع و آغاز تابش کرده و چهاردهم ماه مذکور آفتاب رایت منصور بر سر فراز مطلع الانوار قطب وقت شیخ الملة والحقیقة معروف حضرت بابای خواجه عبدالله انصاری قدس سره طالع شد و در رعایت زیارت شرایط تعظیم و احترام بجای آورده و صدقات و صلات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانیده و از آنجا پای دولت در رکاب سعادت آورده بر سمند سپهر پیکر سوار شد و عازم دارالسلطنه هرات گشت و تمام اهل شهر هرات و بلوکات بر سر راه آمده و از صدق دل و صمیم جان دعا و ثنای پادشاه جهانپناه بتکفته و انواع تحفه و نثار بر سر راه آورده و سلطان کشورستان چون آفتاب بنصف النهار در شمال هرات کوه مختار ترکمانیه سلاطین عظام اقامت در منزل جلال و اختیار فرموده و روز جمعه پانزدهم ماه مذکور شهر از فروغ طلعت همایون غیرت افزای فضای گردون آمد و رعایا از ظلمات ظلم بر چشمه آب حیات عدل رسیدند و خلایق در ریاض رفاهیت حدائق فراغت آرمیده شده و آنحضرت در تجدید مشاهد عدل و سعی و اجتهاد مبذول نموده که انوار شعور ایشان بلامع آن همیشه چون روز روشن خواهد بود و در تشیید عقاید دین و تمهید قواعد شرع مبین شروع نمود که در هر عهد و ایام بذکر حسن طراوت آن کلام بیخ نوی خواهد ماند و رسوم بدعت و بد مذهبی و رسم و آئین جور و فرو زمین چون عنقا در جهان معدوم شد

شعر سمنی گشت ناسزور و زوال * جاه امیر جهان هر روز کم نیکنامی * سکه را از فروغ نام فرخ او خنده بر لب و خطبه را زمین القاب او غلغله آوازه و علوی رتبت

بیت با همایون نام شه را سکه بر دل نقش کرد * مهرا از نور بخش داستان سکه بر زر بشکند * خبری کز خطبه القاب او زینت گرفت * مشتری گوید نثار فرق منبر بشکنه * و اهالی و سکان آن نواحی و مقیمان از فروغ طلعت آنحضرت مشکین ایام دلفروز رسیده امید سد و بعد زاد اوراد و غازه و عوض سیاز حجرگاه پادشاه کامرانی بمجلس انس و منصب انور درشت حی مجلس و حفظ جناب و لا نبیاب بار شاداب خواجه شمس الحقیقه والدین محمد الکوسوی قدس سره که از اولاد امجاد شیخ الاسلام احمد جامی بود و فرمود و از فراید فواید آن بحر زخار بسیار درر شاهوار و لآلی آبدار در سلک استماع انتظام داده

نظم محمد کز اهمه گهر بافته * بسی بحر را از درر بافته * نمود از کنش بصدق بصواب * فرون باز کرامت کم از معجزات * مشایخ استاره وی از پیشوایان * بیک کوکب قطب فرق امرمان * و از غور ضمیر کامل شب رو و بجراء استظهار بمشنو مسلطنت حمایت

فرمود شعر از آنجا پیاده به یکجا نه کرد * جهان پر هراس و سوی خانه کرد * بعد از این قرار بخانه جامع بخارا آمد که تعبیر از نام نجسته فرجام پادشاه جهانگیر
بحضرت خلافت پناهی خبر شد از عهده وعده که در اول کتاب واقع شده بیرون آید ذکر نهضت حضرت خلافت پناهی بعزم رزم
و قتل میرزا سلطان سنجر قال الله سبحانه و تعالی و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ملک الملک جل جلاله
و عم نواله چون خواهد که عنان سلطنت مملکتی بقبضه اقتدار خلافت شعاری سپارد و اول هر کس را که بناخن نخوت سر استکبار می خارد بدست
تأیید الهی از پا در آورد و پادشاه ممالک آفاق عزم جهانگیر هر گاه اراده فرماید که گلشن ولایتی را باب عدالت گستری تا خرم و سرسبز سازد
نخست خار ظلم از صحن گلزار آن بتیغ ظفر نگار بر اندازد شعر جای دو شمشیر نیامی که دید * بزم او حیدر بیقامی کرده دید * موافق این عبارت
و مطابق این استعارت حال همایون مآل حضرت خلافت پناهی است که چون سپاه ترکان از مملکت خراسان بیرون رفت
و آنحضرت دار السلطنه هرات را مستقر سریر سلطنت فرموده بودند قشلاق در آن جا تعیین نموده و سپاه ظفر شعار که ملازم رکاب
دولتمآب بودند اجازت یافته معاودت نموده و آنحضرت توکل بر آفریننده کار ساز نموده و کل کرده و یکهزار سوار با خود در ظل رایت
فتح آیت باز داشته و بر تخت بخت و مسند دولت اقامت نموده رایت فراغت برافراشت در خلال این احوال بمسامع جلال
رسید که میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان سنجر و میرزا سلطان ابراهیم با یکدیگر موافقت نموده آهنگ جنگ و جدال و اندیشه حرب و
قتال دارند و چون خبر نهضت لشکر ماوراء النهر با هزارگان رسیده بیخودانه در حرکت آمده اند و رسل و رسایل بیکدیگر فرستاده و در باب نفاق
و شقاق و فضول فضول پیغام داده اند و در جدال خانه ایشان آن که سپاه ظفر پناه بر استطاعت رجال و ثبات ایشان فزون نیست و قتال بار داده
و تاب مقاومت کثرت انجم پر لشان نیاورده بدین اندیشه عزم رزم جزم کرده اند و در حواشی [illegible] از خس بهم پیوسته اند چون رای آفتاب شعاع
بر صحت این اتفاق اطلاع یافت و شعشعه این اندیشه بر پیشگاه خاطر پادشاه ممالک پناه تافت رای اعلی بر عزم جهانگشای و
پریشان ساختن آن توقفه هر جا به قرار یافت و در اوایل حمل که فرخنده فال اقبال بود رایات نصرت آیات از دار السلطنه هرات جنبش
نموده با سپاه گردون صولت بهرام سطوت آهنگ جنگ ساز کرده و عزیمت فرموده هر چند لشکر منصور در غایت قلت بود و مجال جدال
در نظر مردم کوته بین محال می نمود اما حضرت خلافت پناهی بر حسب مضمون کلام الهی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة پشت استظهار
بعون عنایت پروردگار قوی داشت و کثرت مخالفان و ازدحام ایشان را معدوم می انگاشت و به موجب حسن اتفاق که
دولت سلطنت قرار از آن گشت لشکر گران و سپاه بیکران از جانب ماوراء النهر با امرای کبار چون امیر سلطان احمد قرا تاش و امیر سید فرخ
منصور سپاه ظفر پناه آمده و همای لوای همایون فال بال اقبال باز کرده و از اعلام ظفر اعلام در هوای فضا بمرام همه در پرواز آمده اهل ادبار
کبوتر وار از نهیب عقاب با هزار اضطرار و اضطراب عزیمت هزیمت داشتند و لبان مرغان بال از شکوه شاهین قهر در کنار ابتر مانده
صورت فرار بر لوح اندیشه می نگاشتند اما جمعی را که از جام حسام جرعه حمام می بایست چشید و از صفیر تیر پیغام جان ستانی و پیغام مرگ
بایست شنید بخیال محال داعیه جنگ و جدال و اندیشه قتال با خود راست آورده بودند و میدان جنگ تعیین نموده و ساز راه مکاوحت
می ساختند و طرح مبارزت و اساس مقاومت می انداختند و مبانی [illegible] از خس [illegible] مبارزان روزگار



و جنگ آوران کارزار آتش قتال اشتعال داده شعله انگیز شدند و امواج دریای حرب در تلاطم آمد شعر برآمد بهم گرز و تیر و سپر * ز بر جای
بر بر بارید سر * مخالفان یکبار چون اقطار امطار فرو ریختند و بزخم تیغ و سنان و نوک ناوک جان ستان در برابر گریختند و جمعی از
سپاه ظفر پناه و تاب مقاومت نیاورده پشت داده متوجه بهر سو شده نامدار الملک سمرقند جای آرام
گرفته و آنجا اخبار [illegible] انهزام آنحضرت منتشر ساختند و سمرقند نوعی بهم بر آمد که به خصوصان را خیال فتنه انگیزی در دماغ رسوخ یافت
و شرار شرارت شور بر اطراف و اکناف آن چیره یافت و همچنین در تمام ولایت خراسان تا استراباد و مازندران این سخن دروغ شایع شده هر کس را
در مملکتی و ناحیتی طمع گشت القصه چون هر دو لشکر بهم برآمد قول که در ظل رایت حضرت خلافت پناهی بود جنبش نموده بتایید عنایت
پروردگار و قوت بازوی کامکار حمله فرموده نظم لشکر قوم شکن [illegible] شه جهان [illegible] * در مقام کسر از آن قوم شده [illegible] * کرکس تیرش [illegible]
نازع گمان کرده بود * جوم شوم جان بد خواهان شور چشم حمام * می شد سر رمحش چون از آب تیغش بخورد * کآب تیغش از سر بد خواه میگذرد مدام *
و فوجی الاوران دل از جان برداشته و جمعی جان سپاران جان در راه پادشاه صدم [illegible] تاکشته باشتعال آتش قتال اشتغال نموده و از جام حسام
درد مرگ بر جگر [illegible] تیغ از شراب خون و بیران چون سنان سر فشانی آغاز کرده و نیزه و غارت [illegible] دست تطاول دراز کرده بر سعادت
اجل راه آن گشاده و تیغ مهارت عمل را زبان داده هر چند نیزه تطاول نموده سپر تأمل فرموده هر گاه گرز زبر دستی اظهار کرده درع فروتنی اختیار کرده
نظم بخون دلیران روان شد نبرد * دل سخت جدائی ستیزه برد * دمان در کوش [illegible] * سخن [illegible] کاینک نوبت کار *
مبارزت شد تیز گشته * بخون آتشی از خود [illegible] گشته * می خندید زخم از [illegible] برد * بخندید [illegible] گریه خون ریز میکرد * بگرمی تو سنان
چون برق گشتند * میان آب و آتش غرق گشتند * هنوز ساعتی نگذشته بود که صدای و ما النصر الا من عند الله با اوج خورشید
و ماه رسید و انوار عنایت الهی از شرق دولت حضرت خلافت پناهی دمید میرزا سلطان سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم
با وجود آنکه انبوه بودند بیکبار پشت داده بودند با هزار ترس و بیم روی بهزیمت نهادند میرزا سنجر با فرزند از زخم سنان جان ستان سید مراد
مجروح شده گرفتار گشت بیت یکی تیر زد بر پس پشت او * نگون شد تیغ از مشت او * گرفتش کمربند سید مراد * زدش بر زمین
داد مردی بداد * و او را دست و گردن بسته بپای سریر اعلی آورد و نسخه قهر بقتل او فرمان داده و امرا او شیخ ذو النون و محمد بیک را
از عقب او فرستاده مصرع [illegible] * و اینجو [illegible] حضرت خلافت پناهی بر الطاف
نامتناهی شکر مواهب الهی بجا آورده امرا و بهادران که داد مردی و مردانگی داده بودند [illegible] و هر یک را بمراتب بلند و مناصب
ارجمند اختصاص داده و شمال اشمان اشتمال بتحریر فتحنامه ها نفاذ یافت و دبیر روشن ضمیر صحایف [illegible] شعار [illegible]
در قلم در افشان آورده و عقود سحابان خوب [illegible] سلک الفاظ مرغوب نظم داده و نشانه و احکام با اطراف ممالک فرستاده و سر میرزا سنجر را به
دار السلطنه هرات فرستاد و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم که [illegible] تاب داده بودند و فتنه خفته را بیدار کرده و آتش
تف کارزار و سموم آتش پیکار چون باد آتش پای گشتند و از جولانگاه میدان تا موضع [illegible] که از توابع ولایت سبزوار است
در هیچ محل قرار و آرام نگرفتند و همه راه آب شور و خار مغیلان [illegible] در صفت فرار ایشان محرر شده بیت

علاء الدوله میرزا گریزد ز جنگ * و گر در سپاه هش فریدون بود * پسر گر گریزد مکن عیب او * از آن پر هنر با هنر چون بود * و حضرت خلافت پناهی
امرا و عظام امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را برسم ایلچیگری در قفای او [illegible] ارسال نموده موکب همایون بجانب هرات عود نمود

ذکر معاودت رایات [illegible] حضرت خلافت پناهی چون بعون عنایت الهی رایات جهانگشای از مهمات [illegible] فارغ ساختن
و اطراف و جوانب بلاد و امصار مملکت خراسان را از آسیب تعرض [illegible] باز پرداخت لوای نصرت شعار را بصوب دار السلطنه هرات
که مطلع خورشید دولت و مشرق نجم سعادت است حرکت داده و جناب شیخ الاسلام قدوه کبار [illegible] برهان الشریعة والملة والدین خواجه
مولانا ادام الله تعالی ایام حیاته که آفتاب آسمان خاندان جناب [illegible] و چراغ دودمان آن زمره عنایت است و در ابتدای سلطنت حضرت
خلافت پناهی بخراسان آمده و چند سال مقیم بوده و باز بموجب استدعای آن پادشاه در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر عود نموده چنانچه
شرح این سخن در محل آن مسطور است درین ولا چون دولت و سعادت ملازم بارگاه جهان پناه حضرت خلافت پناهی انعام عام و اکرام تام
شامل احوال جناب شیخ الاسلام ساخته اجازت مراجعت فرمود در خلال این احوال جناب ولایت مآب صاحب کرامات ظاهر
حاوی مقامات باهر خواجه شمس الملة والدین محمد الکوسوی ثم الجامی از سرای فانی بدار البقاء باقی رحلت نمود و در قبلی مسجد جامع [illegible]
که توطن داشت مدفون گشت حضرت خلافت پناهی از استماع این خبر متأثر شده چون حسن ارادت و اعتقاد با جناب ارشاد
مآب بکمال اعتقاد داشت و حکم همایون نافذ شد که بر سر مزار بزرگوار قبه عالی و عمارت متعالی سازند والله الموفق و موکب ظفر نشان
بعد از چند گاه که در منزلگاه ولایت بادغیس نشاط و عیش گذرانیده بدولت و اقبال بجانب ییلاق کوه کیتو انعطاف فرمود
و در فضای چون فردوس برین دلکش و انواع ریاحین آن [illegible] بیرون از حد احصا فرود آمد درین ولا مسموع اسماع رسید
که امرا که در قفای میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم رفته بودند بسرعت سیر از ابر و باد استعارت نموده تا قصبه [illegible] رانده
آنجا خبر یافتند که جماعت گریخته بطرف بسطام رفته و گروه انبوه چون میرزا خلیل و میرزا [illegible] و امرا و [illegible] از پیشرو [illegible]
شده پیش میرزا سلطان حسین که در زمان ترکان بر ولایت جرجان و مازندران مستولی شده بود در آمدند و این سخن محتاج بیان آنست

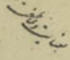
ذکر مبادی احوال پادشاه جمجاه ابو الغازی میرزا سلطان حسین بهادر میرزا سلطان حسین ابن میرزا منصور ابن میرزا بایقرا ابن
ابن میرزا عمر شیخ ابن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible] حضرت خلافت پناهی در ارک سمرقند محبوس بوده [illegible]
آنحضرت از حبس خلاص یافته از جیحون عبور نموده ملازم میرزا ابو القاسم بابر شده آن پادشاه نیک اخلاق شاهزاده را احترام تمام فرمود
و صد هزار دینار کپکی جهت [illegible] تعیین نمود و میرزا سلطان سنجر صبیه خویش را با آنحضرت [illegible] در عقد ازدواج او آورده و بعد از فوت میرزا
ابو القاسم بابر سلطان سنجر از او هراسان گشته قاصد جان او شده و میرزا سلطان حسین گریزان در بیابان و کوهستان خوارزم در آمده و عزیمت
استرآباد نموده و در راه امیر بابا حسن که از خدمت لشکر ترکمان روگردان شده عزم ملازمت میرزا سلطان سنجر داشت باو رسیده و باستظهار
لشکر بسیار [illegible] او را برانداخت که در مقام [illegible] و هرچند با میرزا سلطان حسین اندک مردم بیش نبود
فتح و نصرت از حضرت عزت دانسته [illegible] از عون عنایت آفریدگار [illegible] جنگ [illegible] از سپاه دشمن را برداشته بابا حسن بقتل آمد

[illegible]

و حکم فرمود که [illegible] حسن را که [illegible] رسانند و تمام لشکر و [illegible] او در قبضه اقتدار سپاه نصرت شعار در آمد و اسباب سلطنت و ترتیب [illegible]
و ترتیب تمام متوجه استرآباد گشت و حسین بیک برکان [illegible] عم میرزا جهانشاه [illegible] او حاکم استرآباد بود چون خبر توجه میرزا سلطان حسین
استماع نموده و دانست که [illegible] رسیده با [illegible] شده [illegible] در روز [illegible] و شب تا صبح رانده و از احوال میرزا سلطان حسین خبری نیافت
و [illegible] راه [illegible] خواب و آسایش نموده [illegible] که [illegible] بوده [illegible] نموده و
بحسب اتفاق میرزا سلطان حسین [illegible] شبگیر [illegible] گذرانیده بوده و هنگام [illegible] در رکاب سعادت آورده [illegible]
[illegible] دشمن در آن [illegible] بوده [illegible] سپاه [illegible] ترکمان [illegible] احوال حسین بیک [illegible] ترکمانان [illegible] شده [illegible]
حسین بیک [illegible] رسیده و از [illegible] **شعر** [illegible] قیامت [illegible] * سرافیل [illegible] * و تیغ [illegible] ترکمان
و [illegible] لشکر [illegible] بسیار [illegible] گرفتار شده و حسین بیک نیز [illegible] کشته [illegible]
و [illegible] فی الاصفاد [illegible] استرآباد [illegible] حسین بیک [illegible] لشکر [illegible]
سرداران ولایت جرجان [illegible] میرزا سلطان حسین بر سریر سلطنت استرآباد [illegible] تمام [illegible] و آرام فرموده میرزا جهانشاه در
هرات چون این خبر استماع نمود **مصرع** تزلزل در ارکان [illegible] فتاد * القصه [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] شده باسترآباد [illegible]
میرزا سلطان حسین و [illegible] صلاح [illegible] که [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible] تحقیق [illegible] اوراق [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] اجازت [illegible] سکه و خطبه بنام
و القاب میرزا سلطان ابو سعید [illegible] صاحب [illegible] تعیین نموده [illegible] دار السلطنه هرات ارسال فرمود
و چون بهرات رسید میرزا سلطان ابو سعید [illegible] ییلاق کوه کیتو بوده [illegible] شرف [illegible] استسعاد یافته [illegible] همایون رسانید
و [illegible] الحمد لله رب العالمین **ذکر نزول موکب همایون [illegible] در دار السلطنه هرات [illegible]**
حضرت خلافت پناهی چند روز در ییلاق کوه کیتو گذرانیده عازم دار السلطنه هرات شد هما [illegible] رایت خورشید [illegible] اقبال
باز کرده و باز چتر آفتاب [illegible] سایه شرف بر مفارق جهانیان گسترده و تخت [illegible] فرقدسای بر فرق [illegible]
[illegible] جهانگشای [illegible] خلافت [illegible] و [illegible] همایون از [illegible] و هم [illegible] نزول
[illegible] مستقبل [illegible] این [illegible] **شعر** [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] و اعیان [illegible] بر [illegible] روزگار [illegible] دولت [illegible] گشاده [illegible]
شعر [illegible] روزگار [illegible] * [illegible] * و در [illegible] شعبان در دار السلطنه هرات نزول فرمود
٥ [illegible] که [illegible] سعود * و بعد از چند روز [illegible] همایون [illegible]
[illegible] انوار سعادت [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] امرا [illegible]

فیاض سرافراز شده و پیشکشهای لایق بموقف عرض رسانیده و بحکم سکه و خطبه در ممالک مضاف کرمانیه و نفاذ آن حکم چون بمبلغ گرانی شده و حرج
در طبقه کرمانیان فرمان فرجام آرایش یافته بود تمام اختیار می نمود هر آینه در بازار قبول خسرو فلک احتشام رواج و رونق تمام یافت و فرستاده صاحب و
منت شرف نموده و آنحضرت هم او را جابت کرده عنایت فرمود و از آنجمله میرزا سنجر که و هم محرم میرزا سلطان حسین بوده و در حصار [illegible]
و محفوظ رسیده بشنید با انواع تحفات پادشاهانه و اصناف تکلفات خسروانه بجانب ولایت جرجان روان نمود و میرزا سلطان حسین با فوج عظیم روان نمود

ذکر عمارت نمازگاه در دار السلطنه هرات در این اثنا رای اعلی اقتضا فرمود که بموجب فرموده انما یعمر مساجد الله من
آمن بالله والیوم الآخر نمازگاه که در دامن کوه مختار واقع است و چون ارکان بنیان وشمسات آن اختلال باحوال آن راه یافته بود بجال
عمارت باز آید بر اساس جدید چون بنیاد سلطنت آنحضرت استوار و بنا رفیع چون ارکان خلافت پایدار بنیاد نهند شعر
همین کار شاهانه ترویج اداری که بنیاد دین را دهند استواری معماران حاذق و بنایان مدقق و مهندسان باریک بین
و سرکاران امین باشتغال عمل و ایستاده اگر در خلل قیام نمایند و بهر بامداد که معمار کره زمین از فراز چرخ برین تیشه استخوان ...
خاک بر سر دیوار افلاک قدم نهادی اهل هر حرفه در عمل مخصوص شروع نموده و فلک شال از حرکت نیاسوده و بهنگامی که گنبد
زربار زرعود معیار معدل النهار متمایل گشته بتدریج بر سطح افق غربا شتافتی مزد روزی باد ای اجرت برآرزوی اعراز شوب ...
و همه شکرگزار سعی مشکور و راهی از عمل میرا و بمنزل خود رفتندی تا بسعی و اهتمام تمام کمال الدین برکه حسین ولد رشید خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان آن بنا را در غایت حسن و بها و رونق و صفا صورت اتمام و حلیه اختتام پوشانیدند و در سنه امیر جلال الدین
سپه فرخ بهادر که بر سر آنحضرت آگاه آمد او روزگار ربود و بموجب فرمان بمحاصره حصار شیره تو رفته بود عود نمود و صاحب اعظم دستور
صاحب دیوان وزراء فی العالم خواجه شمس الدین محمد مستوفی که قابل منصب وزارت صح چاشنی بود که بر رحمات او دو جنه بود او در بحر ...
شریف دستور حضرت اعلی مشرف شده و بار دیگر بر مسند دیوان نشست و زمام حل و عقد و رفق و فتق و ضبط مهمات ارتوبیات
و کلیات بکف کفایت و قبضه درایت او سپرده آمد و او بحسن تدبیر که پایداری دولت بدستگیری او ممکن بنیاد آنرا بروی کار
ملک و انسانی بانام آورد و بیمن قلم فرخنده رقم که دستکاری تیغ با دستیاری او صورت بندد و آتش شره کرد فتنه فرو نشاند
و بمهارت کار فرمایی و مهابت فرمان روایی آثار زراعت و عمارت به فرمود رسانیده و مملکت خراسان را که ملکی رو کرد ابشا
بامدک فرصتی معمور گردانیده و عقلا هیچ کار از وزارت مشکلتر ندانسته اند و متصدی این منصب را متمتی شاه و عدیلا مجهول در انصاف
فرزنی و عقل کامل و فضل شامل و خلق کریم و طبع جواد و سلفی بهی و مجری جمیل و فهمی تیز زیرک و غوری در ورفتها و کمال
و استماعی با حال و وبائی بخشش و لطفی با عجز و ضعفی با خشم و تواضعی مقرون بمهابت و تبحری در حساب و کتابت و تفقیق در
احوال و اعمال ضرورت بایسته تا موفق بتبعات آداب سلطنت و دانستن مقادیر طبقات خلایق بر وجهی لایق
در باب و دادوادراک صلاح توفیر و تقصیر حاصل آید و بهنگام تعجیل در تحصیل اموال و موسم مدارا با رعایا در جمیع احوال با این مقدمات
منضم شود و اگر وزرا را استظهاری بالای حد کمال و اعتمادی زیادت از تصور او هام و وثوقی فزون از اندازه ادراک افهام



بعنایت و عاطفت حضرت پادشاه بنا شد یک شخص از عهده این کار بزرگ کجا بیرون تواند آمد و کار مملکت انتظام و حال
سلطنت قوام از کرده بیند بر دو نظم زو زر و وزیر که آن مجاهد این کران بار است ستوده داشته اند اشفاق نام وزیر
پناه خلق و محل تحمل اثقال بود بعاطفت و حسن انعام وزیر جهانبان اهل باشند منتظم احوال چو عقد گوهر سیراب از انتظام
وزیر ذکر فتح حصار شیره تو و قتل پیر کرد نقلی را بعنف فرو گرفته بود حصار شیره تو که منصف سماعت و ذکر حصانت او
بکرات گذشت در این ایام مفتوح گشت و شرح آن چنان است که چون حضرت خلافت پناهی خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر از دغدغه
اعداء فارغ ساخت پرتو التفات بر تسخیر حصار شیره تو انداخت و جمعی را بمحاصره آن تعیین نمود و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد را
مقرر نمود که بجانب آن قلعه شتافته و مداخل و مخارج آن را احتیاط نموده موضع ساختن معابر کوب تعیین سازد و خواجه بموجب فرموده
عزیمت نموده کیفیت موضع مناسب آن کار قرار داده بازآمده و شرح آن بموقف عرض رسانید و تدبیر و زیر روشن ضمیر موافق رای جهانگیر آمد
و خواجه باز گشته بساختن معابر کوب قیام نمود و امیر جلال الدین سپه فرخ بهادر نیز با فرد شد که ملازم اتفاق گشته با تفاق
سعی و کوشش نمایند و امیر کبیر و صاحب صائب تدبیر بنوعی ایستاده کار نمودند که فرجی بر آن متصور نبود و در اندک زمانی کار چنان
ساخته و پرداخته شد و جمعی بر سر آن کار تعیین نمودند و فرمودند که خود را به حصار رسانند و هر دو دیگر همراه هر که عالم پناه آمده و اهل
حصار چون دانستند که مقاومت با جنود مسعود آسمان با در حیز قوت و قدرت انسان نیست متحیر و اسیر دام تفکر ماسه گردیده بقرار رسیدند و
چشم روزگار بر هر چه انتظار کرد و دولت روز افزون چو شیبه کرد جز آنکه ظفران اندیشه از شهر اده اقبال بر خیزد و گوش زمانه بر اسیده صدای این
ترانه که طالع فرخنده از افق امر سعادت تفرقه و افق فتح و ظفر طالع گردانند که کوکب نحوس آن زمره منکوس را از ذروه اتصال خللی
تا در این اثنا میان اتفوق ارشقیا تفرقه و اختلاف عظیم ظاهر شد و پیر کرد از جمیع متوهم شده بعضی را بقتل آورد و باقی از او در ایسال شده با یکدیگر
مشورت کردند و گفتند مخالف باشند که با آنحضرت و موافقت با این سگ نکبت صفت شقاوت و محض ضلالت است و با خود قرار داده
که او را از میان بردارند و گفتند با شقیر بن محمد ... که کار را هر روز ساخته اند اختند و جمعی که مبارک شده کرده شوخ گشته
بر سر او ناخته و سرش از تن جدا کرده به پایه اعلی فرستادند شعر آنجات هر اگاه سرهای سران بر سر که بپای خود نیاید بر خود
و خاطر ملایون مالا او از طرف آن مهم فراغی حاصل آمده این فتح فرخ اوایل ماه مبارک رمضان میسر گشت و جهه ضبط و اداره آنجا
کوتوالی تعیین شده و در اواسط همین ماه خبر وفات میرزا سلطان ابراهیم در افواه افتاد و بتحقیق پیوست ع رفت
نامحلی ایگر کرد ذکر وفات میرزا سلطان ابراهیم میرزا سلطان ابراهیم چون باتفاق
پدر از سوگ امیر و میرزا سنجر عنان بر تافت تا مرو و دامغان در هیچ مقام و مکان قرار و آرام نیافت و در آن نواحی چون پدر از پسر
جدا افتاد و میرزا سلطان ابراهیم مفارقت نموده خاصه دولت شد و تقریر شد و اشکر بسیار ... چشم پرسش او جمع آمده و قاعده
فتنه و اساس جور و بیداد و بنیاد نهاد و چون قرار سلطنت و طغرای خلافت بنام سعادت فرجام حضرت خلافت پناهی سمت طراز
و موشح شده بود و کسی که در آن او ان در مملکت خراسان خیال جدال و دعوی سرکشی و استقلال در دماغ داشت و صورت فرمان

روزانه بر نوع اندیشه می نگاشت میرزا سلطان ابراهیم بود حضرت مالک الملک علیم سلطان نه جهه آسایش عباد و دوام رایش اعتقاد
جهانی را از فتنه و فساد ایمن گردانیده عالمیان را از ظلمات ظلم بر چشمه زلال عدل رسانیده میرزا سلطان ابراهیم را در اثنا [illegible]
بر مزاج عارض شد و ضعف قوت گرفت و حال بنیک بتر شد چنانچه دست تصرف طبیب از دامن علاج کوتاه گشت و امراض متضاده که علاج
هر یک سبب تقویت دیگری بود روی نموده [illegible] نسبت با تقدیر آسمانی عاجز آمد **مصرع** قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
و علامات موت و آثار امارات فوت بر صفحات احوال او لایح گشت مرغ روحش از تنگنای قفس قالب مظلم قصد پرواز کرده با شهباز
سدره هم آواز شد **شعر** اگر باد رک بودی پادشاهی • بس دعوی کر رفتی در هر آنا • و چون این واقعه بوقوع پیوست [illegible]
خبر محقق گشت هر یک بجانبی گریختند و فلک بی وفا خاک بر فرق روزگار خود ریخته و آنکه شیوه وفا ورزیده نعش او را با [illegible] رسانیده
و ششم شوال در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبدی که مرقد جد او میرزا بایسنغر بود مدفون شد **شعر** بجاه ار چه بر آسمان رخت برد •
بجاه لحد عاقبت رخت برد • و حقیقتا که قوت دولت حضرت خلافت پناهی باندک فرصتی جمیع سلاطین را که در مملکت خراسان
نوای سلطنت باوج استعلا بر آورده صدای نقاره و نفیر بگنبد دوار فلک اثیر رسانیده بودند نابود گردانید بتخصیص این سه پادشاه که [illegible]
نزول لمن الملک می زدند و مناسب این مقال ابیات چون سحر حلال این اشعار چون در شاهوار است که [illegible] **نظم**
انتظام می یابد **بیت** مخالفان ترا هر یکی بنوعی گرد • زمانه دوختن آخر زمان فکنده • یکی بمرد دگر را فلک بخنجر تو • گلو بریده یکی را ز خانمان فکنده •
و حضرت خلافت پناهی فرمود که رسم آتش و طعام و ختمات کلام ملک علام بجا آورند **ذکر ولادت امیرزاده شاهرخ و ترتیب**
جشن همایون امینی عنایت حضرت واهب برحسب نص یهب لمن یشاء [illegible] حضرت خلافت پناهی را کوکبی فرخنده
و اختری درخشنده فرزندی شایسته سریر فرمان روائی و دوحه مناسب مسند پادشاهی ارزانی داشت و رایت سلطنت آنحضرت را
باوج سپهر برین بر افراشت و چون این مولود عاقبت محمود در دار السلطنه هرات جهانرا بنور حضور مشرف ساخت از تجربه [illegible]
بوجود آمده بود آنحضرت عنایت مناسب نموده برنام شاهرخ نام نهاد امید [illegible] پیام بر رساند که در دولت و اقبال
بکمال سلطنت و استقلال رسیده انشاء الله تعالی و خاطر عقلا را اتفاق است که عنایت ملک خلاق هرگاه خواهد که تاج خلافت [illegible]
از استعداد والا بزرگ قیمت از بحر کرامت و موهبت که غایه از صدف عنایت بیرون آورده و نفیس ترین دری از دریای وجود [illegible]
در شتی بر سپهر وجود رساند و اولاد امجاد و نجابت انتخاب سعادت انتساب است که ثمرات شجره دولت [illegible]
ایشان نشو و نما می گیرد و در خیابان گلزار سلطنت بطراوت غنچه نوخیز شان رونق و بها می پذیرد و چون در شهر رمضان جهان [illegible]
مقدم این فرزند سعادتمند مشرف شد و آفاق باشراق نور ظهور و پرتو حضور او منور گشت و آیات جهان کشائی در جبین [illegible]
به لمعان صبح سعادت ساطع می نمود و دلایل فرمان روائی در غره همایون او چون شعشعه آفتاب لامع بود حضرت میرزا سلطان
ابو سعید را بامر حسب طالع فرخنده و بخت سعید بترتیب جشن پادشاهانه اشارت فرمود و امرا و کبار و اهل اعتبار [illegible]
با دل پر حلاوت چند جا که فرصت بسته تزیین آن بزم بهشت آئین قیام نمودند و هر چه مناسب آن جشن همایون بود

مرتب

مرتب و مهیا نمودند و حضرت خلافت پناهی هنگام نصف النهار خورشیدوار بر فراز تخت گوهر نگار بر آمده بساط را که از طبقهای زر
و گوهر گریبان گیرش جامه زربفت آفتاب و دامن کمر قبا اطلس مرصع گردون گشته و آنحضرت دست دریا نوال بنثار اموال [illegible]
و جهانیان را صلای جود و سخا در داد و اعیان مخصوصان خاصه اکابر دار السلطنه هرات بمواهب انعام و مواجب اکرام بهره مند و محظوظ شدند
و بمیامن عنایت و نظر رحمت محظوظ گشتند و چون جشن همایون بشادی عید موافق بود [illegible] سحر آثار بدایع نگار [illegible] نموده ترجیعی
در تهنیت عید و مدحت حضرت میرزا سلطان ابو سعید بر لوح روزگار [illegible] بند از اول آن در این صحیفه بصورت [illegible]
گذاشت **نظم** چون از بین ماه نو روشن شود ابروان عید • بگذرد از فرق فرقدین شادروان عید • [illegible] بر فلک
بین هلال • [illegible] دوران گشته عنوان عید • می کشد ابروی ماه نو اشارت هر زمان • سوی جام می که گردان است در دوران
عید • تا سپیدان فلک بنمود چوگان هلال • [illegible] چوگان عید • حلقه شد ماه نو از شب برای [illegible] سپهر
تا رباید [illegible] شاه امروز در دوران عید • آفتاب آسمان عدل سلطان بوسعید • شاه دریا دل جهان فضل سلطان بوسعید •
و چون این اشکال خوب و صورت مرغوب که در آئینه خیال مصور بود در آن مجلس انس بنحو تر وجهی روی نمود حضرت خلافت پناهی
بموجب فرموده [illegible] فرمود که اسباب ملاهی و مناهی از روی [illegible] چون مهره نرد برچیده و پادشاه جهان
که از بساط سپهر مهره ماه و مهر برچیده و بر تخت نرد برد از پیچ و شطرنج باز [illegible] اتفاقات [illegible]
مهمات معطوف ساخت و باستعلامات احوال جمهور و انتظام مصالح امور پرداخت و جمعی [illegible] امیر غیاث الدین [illegible]
برای [illegible] فتح قلعه [illegible] ولایت طوس فرستاد و با وجود چنین فتح همایون که عنایت ملک [illegible] در این سال میسر گردانید
و هر چه دلخواه بندگان درگاه بود باسانی ترو جهی بایشان رسانید آنحضرت بالتمام قناعت نمی نمود و همچنان در بند
استخلاص سایر ممالک و استفتاح باقی مسالک می بود **شعر** هر فتح کاسمان نهدش فتح کار • چون شکر نعمه برفتح دیگر است
[illegible] مفتح الابواب **ذکر فتح قلعه عماد و عزیمت آنحضرت بجانب حصار [illegible]** واقفان مواقف اخبار و عارفان معارف
آثار [illegible] که قلعه عماد حصنی است که باره آن در رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم [illegible]
[illegible] و آن خیره و حیران گشته کوهی راسخ در کمال رفعت و متانت و سپهری شامخ در غایت [illegible] حصانت [illegible]
علاء الدوله [illegible] عمارت و مرمت فرمود و خزاین و دفاین بآنجا نقل نمود و در زمان دولت میرزا ابو القاسم بابر مفتوح گشت
و شرح فتح آن در سالها گذشته گذشت و بعد از فوت آن پادشاه مرحوم امیر بابا حسن که داروغه شهر اباد بود آن قلعه را [illegible]
در آن [illegible] از جانب خود کوتوال با جماعه محمد دیوانه نام نصب کرد و چون امیر بابا حسن در مصاف میرزا سلطان حسین بقتل آمد محمد دیوانه در آن
قلعه متحصن شده و در اطراف و اکناف آن حصار باتفاق جمعی اشرار [illegible] **شعر** هر چه بیراه بود غارت کرد • وانچه بر راه بود هم برداشت •
و حضرت خلافت پناهی عنایت نامه مشتمل بر استمالت او **ع** در صحبت قاصدی فرستاد و او امتثال مثال آنحضرت [illegible] ننموده از
قلعه بیرون آمد [illegible] چند گاه [illegible] تعلل نموده تا [illegible] آن زمان که [illegible] بجز تسلیم چاره ندید [illegible]

که در آن قلعه داشت بیرون آورده کلید قلعه را سپرده امیر علی فارسی خبر فتح بدرگاه عالم پناه فرستاد و آنحضرت را جامه پر زر و اسب و خلعت خاص و کمر و کلاه عنایت فرموده راه و جاه او را از اقران گذرانیده و حضرت ذوالجلال این فتح را فال او اعطاء شوال جبرکرد انیده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را ویران از بنیاد براندازند برج و باره آن را چون قصر آرزوی دشمنان ویران ساختند

شعر حصار و در و برج و باره و خانه • ز آن در و در را هیچ دار و خانه • و در کسب فضای حشم او اعلای تحرة الحرام بطرف حصار نیره تو نمود و انحصار رخنه دیوار را از فروغ لطف سلطان کامکار بفرات فزای سطوح خورشید عالم افروز شد و صورت قلعه در آئینه عجز بجانب سخن آمد چون در اطراف و جوانب آنحصار محل زراعت بسیار است و این سخن مشهور شده که زراعت بکار نیست حاصل می شود آنحضرت فرمود که ملک خاص سیستان هر جا امکان زراعت باشد تخم و عوامل اداره مزروع گردانند و فرمان اعلی صادر شد که ذخیره بسیار بحصار رسانند و مصالح قلعه داری مرتب و مهیا دارند و خواجه حسن انبار بردار بر رسم کوتوال مقرر شد و اعلام ظفر اعلام بجانب دارالسلطنه هرات عود فرمود و ماه رایت آفتاب سیما سایه همایون بر سطوح خورشید دولت انداخت و سراپرده رفعت بر نقطه آفتاب افراخت و دوم ماه ذی الحجه به دارالملک باز رسید ع بیا که رایت منصور پادشاه رسید • ذکر وفات میرزا شاه محمود و نتیجه قضایا

میرزا شاه محمود ولد میرزا ابوالقاسم را بر پیش از قوت میرزا سلطان سنجر روی امید بجانب امیر خلیل آورده در ولایت سیستان بوی ملحق شده و امیر شرایط اعزاز و اکرام و مراسم تعظیم و احترام بجا آورد و از مملکت سیستان عازم ولایت کابل شده و امیر بابا کرد در آن ملک سردار بود بجانب پیش آمد و امیر خلیل از غایت غرور و پندار در کار حرب تعلل ورزیده و امیر بابا فرصت غنیمت داشته بر سر او تاخت و اساس ملک او را ویران ساخت و امیر خلیل خود را در کام جان دید و ناکام روی از میدان جنگ برتافت و بر اثر الفرار فی وقته ظفر بیرون رفت ع چنان بگریخت که بر زد کلاه جهان بجهد • و میرزا شاه محمود بزخم تیری مجروح شده بزنجیر اجل پابسته رشته نقد برگشت بیت رفتی گز برگ گل آغاز یاد رفت • تنی کز نازبو بار می یافت • به پیکان ستم شد کشته ناگاه • بخون و خاک شد آغشته ناگاه • و شیخزاده صدرالدین محمد مشهور بشیخزاده پیر قیام که صدر حضرت میرزا ابوالقاسم بود بعد از وفات آن پادشاه بطریق وفاداری ملازم شاهزاده بود کمال جان سپاری نمود و در آن معرکه بشهد شهادت حلاوت شناخت و در باب مصرع فاتحه کام جانش از شهد شهادت چاشنی • و امیر خلیل ذلیل و زبون بولایت خود باز رفت و امیر بابا شرح و اقعه عرضداشت نموده فاتحه بپایه سریر اعلی فرستاد و اواسط ماه ذی الحجه این خبر بسمع همایون رسید و در اواخر همین ماه امیر غیاث الدین نورسعید که از امرای کبار بکمال اخلاص و اعتبار اختصاص داشت و در تباشیر صبح دولت و طلایع طلوع آفتاب سلطنت ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب بود و حضرت خلافت پناهی را اعتماد کلی بر جانب او واقع بود از طرف ماوراءالنهر رسیده و منظور نظر کیمیا خاصیت گردیده و بر دستور معهود در دیوان بزرگ در جرگه امرای عظام مهر فرمود • ذکر وقایع سنه اربع و ستین و شرح بعضی الاحوال بر سبیل اجمال حضرت خلافت پناهی بمیامن تائید الهی و مساعدت طالع همایون و سعادت بخت میمون بهر چه توجه فرمود چهره مقصود با محاسن نقاب روی نمود و هر روز آفتاب دولت او بر اوج اقبال

رخشان‌تر و بر ساحت ماه رایت او بر سپهر جلال تابان‌تر بود و حصول این عنایت و ظهور این کرامت بحسن اعتقاد و ارادت و صمیم نیات که آنحضرت را با عارفان معارف الحق و واقفان اسرار ناقفات کو سر ایشان با خبرت عالم قدس خوی گرفته و دل ایشان از نفحات ریاض انس بوی پذیرفته واقع بود شعر کسی کاستان سعادتش برد • اگر بر فرید و فرزد و ازجش برد • و از آنجاست که در صحیح این سال که مطلع فال اقبال است تمام ممالک و ماوراءالنهر و ترکستان تا سرحد کاشغر و صحاری دشت قبچاق و ولایت کابل و زابل و خراسان و خوارزم تا نواحی عراق باج گذار و فرمان بردار آنحضرت است و چون سایه از اشعه فیض بخش و خاور آفتاب درخشان این خلیفه نامی و ز آره کرامی ستاد چموده در پرستش حضرت خاقانی بجهت عادت مراسات فر کر مشغول بوده اوج و صحه ملک او هر روزه سپهر و هر زمان پایه قدر او رفیع‌تر بود و ذره‌وار آفتاب عنایت آنحضرت سایه بر فرق روزگار شهریار کامکار انداخته و از این شاه و یحیی سیستانی را منظر ساخته نظر تربیت و عاطفت شامل حال او گردانیده در تمام ولایت سیستان بر رسم سیورغال نامزد او فرمود و جمعی از اکابر چون امیر شیخ حاجی و امیر شیر حاجی و امیر قرنداد امرای تو مقرر شده که دست تسلط و دل امیر خلیل را از آن سرزمین کوتاه ساختند و بخت دو اهل فساد در آن حدود برانداختند و الا بموجب اراده ولایت نموده و از اشرار اشنیده که محمد ولد امیر خلیل و عوام او پرسنده و خون او را در خواست بشکسته امراء اولیای دولت مصلحت وقت چنان دیدند که او را مقرر نامه و از کسی که پیش امیر خلیل رفته و او را از سطوت قهر جهانسوز آگاهی دهد و بلطف و مرحمت عالم افروز امیدوار کرد انید و از آنجا مال و جه ال فرستاده و بحسن تدبیر و لطف تقریر او را به پایه سریر اعلی رسانند و فرعه خیار رسالت باسم افضل امراء روزگار امیر تاج الدین حسن علی که امیر معظم او ساله محرم عزیمت نموده و در آن ایام امیر حسن شیخ تیمور که در ولایت جبوشان قلعه سفرائن ه از قبضه اقتدار او بود و او قلعه را بعد از جام بسیار محصور داشت متوجه درگاه عالم پناه شد و محمد دیوانه که از قلعه عماد بیرون آمده بود و در صحبت امیر علی خارج در ولایت طوس می بود نفاق امیر علی و امیر حسن با کسانی سلطنت نشان آمدند و عنایت پادشاهانه ایشان را منظور نظر کیمیا خاصیت گردانیده پایه قدر ایشان از اقران گذرانید و در خلال این احوال بسامع جلال پیوست که میرزا سلطان حسین که در مملکت مازندران فرمان روان بود جمعی از لاوران شجاعت پیشه را چون شیران بیشه با هراس و اندیشه از جانب جنگل مازندران بصوب خراسان روانه نموده و ایشان تا ولایت سبزوار رسیده بورغارت و تاراج کرده انواع فتنه و فساد و ظلم بسیار بظهور آورده حضرت خلافت پناهی ما انده استماع این خبر بنا بر وفور اشتغال بانشار سپاه تفرقه جنبش پیش ظاهر شد چه میرزا سلطان حسین مادام مقام اخلاص و وفاق در بود و صورت دو سخوامی اظهار نمود و این معنی بر خاطر گران و خاطر مشوش را نمود فرمان فرمود که جمعی از امرا که ملازم جانب سیستان بودند باتفاق امیر غیاث الدین نورسعید امیر جلال الدین سید ابراهیم و امیر سیارالدین عبدالوهاب بطرف مملکت مازندران عزیمت نمودند و آخر این ماه ولد میرزا جهانشاه امیرزاده یوسف از دارالامان کرمان ایلچی و هدیه و پیشکش فرستاده و اسبان تازی راهوار و عقود جواهر شاهوار و نفایس بسیار در رسالت نموده بود و شرایط متابعت و اطاعت اظهار نموده و آنحضرت غایت عنایت فرمود به پادشاهزاده طاهر ساخته فرستاده و رانیک امیر و احوال رسید چون جبلت مبارک آنحضرت بر عدالت و رعایت رعیت مفطور بود و همیشه آسایش عباد و عمارت بلاد و از دیاد و فور رفاهیت او مستحسن می نمود و می‌خواست که رعایا کد ورایع حضرت اقرب کارخانه رفاه و دولت او بنحو بر وجهی او را کار زکراشته و بیرون

از بولتون قدیم و دستور معهود کسی متعرض مسلمانان نشود و بنا و اجب رخت ... الاسم اعلی رسید که دروازه بانان از هر کس که غوری
چیزی از هیزم و میوه و هیزم و غیر آن بشهر بیاورد مقداری می ستانند و اگر عورتی قدری آرد خواهد که در آرد بانگ چیزی از و میستانند
و از این جهت رعیت صاحب آزار زحمت اند آنحضرت فرمود که در شهر و بیرون منادی کنند که هیچ آفریده بعلت دروازه بانی و راهداری از
کسی چیزی نگیرد و از دروازه بانان و راهداران مچلکا گرفته که اگر چیزی ستانند مستوجب قتل باشند و از این جهت رعایت تمام بجهت عوام
و ... پادشاه بشکوه وقوف یافت که جمعی ایام ایتام و ضعفا و عوام از شهر بیرون سرای راه مسلمانان ...
میستانند و اگر ... میکنند حکم آنست که بقتل رسانند و شیشها با سبو و خمهای شراب را در کوچه و بازارها بر سر آینه و انواع
و فساد و خرابی بسیار از ایشان واقع میشود و بجوار ... میرزا ابو القاسم بر نهایت این اطوار استمرار یافته پرتو التفات پادشاهی
بر هر کس این عمل و زوال نتافته چون آینه ضمیر منیر آنحضرت جهانگیر این معنی صورت پذیر شد بسیاری از ایشان ... بقتل آورده و
پامال فنا و بأس ... کشته و آتش آن جایگاه چون دود دلها بالا گرفته بود با بیاری حسن تدارک فرو نشست و در اوایل تاریخ
ایلچیان بزرگ که از مملکت قماق و جانب دشت قبچاق رسیده بودند بوسیله امرا بساط بوس حضرت اعلی مشرف شده تحفی که داشتند
بموقف عرض رسانیدند و تحفه و پیلاک گذرانیدند و عنایت پادشاهانه شامل احوال ایشان شده همه را رعایت و عنایت فرموده از
طرف سرخس امیر ابو سعید رسید و بسعادت آستان بوس مشرف گردید و احوال آن نواحی بعرض رسانیده در دیوان اعلی مهر زد و اوایل
ماه ربیع الاخر امیر حسن علی که بطرف سیستان رفته بود عود نمود و محمد ولد امیر خلیل را همراه آورده شرح غمخواری امیر خلیل بعرض رسانید
و آنحضرت عواطف پادشاهانه و مراحم خسروانه شامل احوال او ساخت و بتکلف خاص و کمر و اسب و زین زر اختصاص داد و
عزم یورش مازندران از خاطر همایون سر بر زده ایلچیان قماق و خاصه ان پادشاهان و دشت قبچاق و محمد ولد امیر خلیل را رعایت
تمام فرموده استمالت نامها نوشته همه را اجازت مراجعت ارزانی داشت

ذکر نهضت موکب ظفرنشان بعزم تسخیر مملکت مازندران

سابقا مذکور شد که جمعی از امرا عازم مملکت سیستان بودند بموجب فرمان ...
باتفاق بعضی امرا عازم صوب ولایت مازندران روان شده چون بحدود رادکان و خبوشان رسیدند ... لشکر میرزا سلطان ...
عنان بر تافته بمملکت مازندران درآمده و دم در کشیده خانه خیال جدال و داعیه حرب و قتال بر صفایح احوال ایشان لایح بود
و سودای ... در اقوال و افعال ایشان واضح می نمود امرای ظفر نشان از صورت خبر ایشان عرضه داشته بپایه سریر
اعلی نموده صورت حال باز نمودند حضرت خلافت پناهی عزم یورش مازندران و تسخیر ولایت جرجان جزم فرموده با اکثر لشکر ظفر
و ... بود که **بیت** عالم ازو ... بسوی لب . در زبان گشتی گره مانند تاب . کوه را بر فرق از قاقم کلاه .
... سنجاب پوشیده قبا . آنحضرت ... را التفات ننموده چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی که آفتاب
در حوت بود بطالع سرطان از دار السلطنه هرات نهضت فرموده سپاه گردون صولت بهام سطوت در جنبش آمد **شعر**
در آمد بجنبش سپاهی چو کوه . گرانی بجنبش آمد جهانرا ستوه . و فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که لشکر براه سرخس بعزم طرف مشهد

مقدس

مقدس ... شود و آنحضرت با جمعی خواص و مقربان و اهل اختصاص پای دولت در رکاب سعادت آورده بعزم زیارت شیخ الاسلام
و مقابر اکابر ... که در مملکت خراسان ... آفتاب بر طالبان عیان بوده توجه نمود و نخست بقلعه سرخس نزول فرمود و زیارت شیخ ابو الفضل
حسن و مولانا سعد الدین تفتازانی و شیخ لقمان پرنده و ... قصاب سرخس قدس الله تعالی ارواحهم دریافت و از آنجا ...
سعادت آشیان صاحب ... سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره ... آنجا بمزار شیخ الاسلام احمد جام رحمه الله ... و از آنجا
بولایت باخرز و خواف رفت و در راه ... شرف زیارت صحابه کرام رضی الله عنهم که آنجا مدفون شده اند دریافت و بولایت زاوه ...
و از روحانیت جمیع اولیاء الله استمداد نموده صلات بفقرا و مستحقان رسانید و همچنانکه در عالم صورت هر کاری که خواهد که پادشاهی را ببیند
اول مقربان را با هدیه ... بعرض سلطان رسانند و او را در مجلس اعلی چنانچه باید گذرانند همچنین حضرت خلافت پناهی
ارواح اولیاء الله و مقربان درگاه را وسیله ساخته احرام کعبه دولت قبله صفا سلطان خراسان امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا ...
بسته متوجه آن قبه بارگاه شده و شرایط زیارت و مراسم ... بجا آورده و در جمیع مزارات انواع صدقات و اصناف مبرات ...
رسانیده و خاطر ایشانرا با نعام عام شادمان و خرم گردانیده و در الکاء رادکان در وقتی که آفتاب برج شرف را مشرف ساخت آنحضرت نیز
در آن نزهتگاه قبه بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراخت و لشکر قیامت اثر چون ابر ... روان شده و در اثنا در راه بسمع شریف
پادشاه رسید که در ولایت استرآباد در دره کوهی قلعه ایست مشهور بقلعه صعلوک قلعه منیع و معقلی رفیع و دو ... نام از نوکران امیر ...
خداداد بر آنجا مستولی شده و ... و ذخیره بسیار ... استظهار باستحکام حصار باز نهاده و سر از ...
از طوق جان سپاری پیچیده و تا غایت بلب ادب خاک درگاه جهان پناه نبوسیده رای اعلی اقتضای آن نمود که جمعی امرا
نامدار بمحاصره آن قلعه و حصار روند و بندگان ... بموجب فرموده روی براه آوردند و موکب ظفر نشان بجانب جرجان روان شد
و از آنطرف میرزا سلطان محمد چون خبر توجه ... سلطان ابو سعید شنید سیل رعب و هراس اساس دولت و اقبال او را فرو گرفت و
بنیان سلطنت و ارکان مملکت او متزلزل گشت و چند نوبت قاصدان و ... فرستاده صلح و مصالحه ...
حضرت خلافت پناهی بر کران مراد متوجه استرآباد بود و روز بروز کوچ کرده در سیر بود و میرزا سلطان محمد جرات و جلادت نموده چند
منزل پیش آمد و در صحرا سلطان آباد دو لشکر چون دو کوه پولاد نزدیک هم رسیدند میرزا سلطان محمد چون از غلبه سپاه ظفر پناه
آگاه شد و لشکر او بغایت کم بود و بر ... پریشانی نیز اعتماد نداشت بضرورت دست از ملک و مال باز داشته ...
... و بجانب ... روان شده ... خوارزم نموده و در وقتی که سیمرغ آفتاب در ... کوه قاف
مغرب در حجاب شده بود و باز اشهب روز در آشیان ظلمت پنهان گشته و ابر سراپرده سیاه در فضای عالم علوی
کشیده و نقش ... بر رخ روشنان گردون پوشیده و برق میان ابر تیره چون قاروره نفاطان شعلها میسوخت و ...
خنجر ... شعلها با فروخته از درخشیدن شمشیر برق چشم سپهر خیره میشد و از غرش پیل مست رعد گوش کیوان کر گشت
و طغیان باران در آن مرتبه که گوئی ... دریا را در صحرا سر داده اند یا طوفان نوح بار دیگر رو در جهان نهاده **شعر** زباران جهان

تر لب تشنه جهان • که شد غرق طوفان نوح امتنان • و معاوی اوراق عبدالرزاق از معتمدان میرزا سلطان حسین استماع نموده که آنکه میرزا
عزیمت سفر فرموده از اول شب تا روز دیگر از شام اسبان تا ... در میان آب ... بر نفقه و باران آن طوفان باران بوده
مقصه هیچ وقف معلوم نبوده بتحقیق فضیلت ... نبوده چه اگر هوا که ده جهود و جا ده پیدا و اماده شاید که جمعی از نقاضی آمده و بیرون رفتن
دشوار بود تمامی آن لشکر منصور ... و موجب گم ... و ها تف اقبال بزبان حال می گفت ~~شعر~~ اگرچه منزل ابر خطرناک است و مقصد ناپدید •
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور • و میرزا سلطان حسین السلطنة و سعادت از آن گوزر خوشخوار بیرون رفت و اهالی خبر
انهزام او رسانیدند و طنطنه کوس بشارت از اوج سپهر برین گذرانیدند و حضرت خلافت پناهی از اردوی همایون راه درنبال که خبر فتح
رسیده بازداشت و با خواص اهل خواص بشهر اسفرآباد فرمود و در کل نشان فرمانده بجنس نشاط و خوشی و دانب اسباب اشتغال نموده بعد از چند روز
یکباره بار رفته و بر نور قچه ... و از آنجا در کشتی نزول کرده از جاجرم تا ... عشرت ... نموده و بازار در بیاکنار شهر اسفرآباد داد عشرت و
آن مملکت را بر سم سیورغال بفرزند فرزند سعادتمند دریاره پادشاهی اختر سپهر جهانپناهی میرزا جلال الدین سلطان محمود فرموده و بصوب
مملکت خراسان معاودت نموده و خبر فتح و کامیابی مازندران باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر و ترکستان رسید و بشت ... چهارم
فتحنامه مازندران را در دارالسلطنه هرات خوانده موکب ظفرنشان بدولت و سعادت منازل و مراحل می پیموده گاه گاهی میل صید
شکار می فرموده و در موضع خوش و مراتع دلکش یکدو روز توقف می نموده تا که در اثناء راه از طرف هرات قاصدی رسید و بموقف عرض رسانید
که امیر خلیل بانبوه سوار و پیاده در نموده او باش ~~شعر~~ بفعل چون خرابات زمانه نا بغود • بطبع چون حرکات سپهر نا موزون • قصد تسخیر دار السلطنة
هرات کرده نزدیک رسید و این کلام بنوع تطویل انجام خواهد یافت و توفیق از رب عزت رفیق ما مول است ~~ذکر آمدن~~
~~امیر خلیل بعزم تسخیر دار السلطنه هرات~~ امیر خلیل چندگاه بکران مراد در میدان ممالک سیستان و قندهار و سایر بلاد و دیار جولان داده چون لوا
لوای سلطنت و استقلال در آن مملکت بر افراخت و مجمع از گروه اوباش را بضرب شمشیر آبدار و قوت بازوی کامکار مسخر ساخت از برای
که رایات ظفر آیات بعزم فتح ممالک مازندران و تسخیر ولایت جرجان نهضت نموده و موکب منصور مسافت دور قطع فرموده امیر خلیل را
داعیه سرکشی و دعوی سرافرازی پیدا شده و سر هیجا او خیال فاسد به یغ راه داده آرزوی استخلاص هرات از خاطر او جای گرفت
و سودای ایالت و امارت آن مملکت در خاطر او بیخ بنشت و کوس ما اوکر در دار السلطنه هرات کسی نیست که با او در مقام مقاومت تواند آمده تا جمعی
تواند آورد بنا بر آن با جمعی پریشان از اوباش و اشیاع شیطان ~~بیت~~ در کوه و خواب که از او بیکجای با جنگ • در دشت گرگ و درنده نهنگ سارش با
ذئب • تازنده همچو یوز و شکم بنده همچو خرس • درنده همچو گرگ در بابنده چون کلاب • روی بتخریب بلاد و تخریب جا آورده چون
مردم ولایات از آمدن او خبر یافتند بیک ره خانه و کوچ گذاشته به شهر شتافتند و فوج از قرب گرد و غوغا روز محشر ظاهر شد در یک جا بدو از تمام ... بر آمده
اهل و عیال گرفته خود را در شهر انداختند و با آنکه از محصولات رسیده بود بر رفع و ضبط آن نپرداختند همه در ابر جا گذاشته و جمع و داد از جانب امیر آنچه
در آمده ~~ع~~ چون جان بود انده جدا از مال کرد که • و دوازدهم رمضان امیر خلیل با لشکر خود در برابر دروب عراق و فیروز آباد و خوش فرود آمد و چون احاطه تمام
شهر منصور او نبود و امیر نظام الدین عمر برلاس و امیر عبد الصمد و امیر احمد حاجی و امیر پیر نظر و پهلوان محمد پیاده بالاتفاق مالحجاف قضا جناب

باتفکر

قاضی قضاة الاسلام مولانا قطب الدین احمد الامامی و باقی ائمه و کلانتران اطراف و جوانب حصار را استوار ضبط نموده هر جا که برج و باره بحوالت
و درست احتیاج داشت سعی ... اهتمام تمام استحکام نموده و امیر خلیل ما هر روز که سپاه آهنگ جنگ و جدال و ساز حرب و قتال را آماده کرده جنگ
پیش برده و کاری از پیش نرفت و روز دیگر با آنچه مقصود را او بود سعی و کوشش نموده از صباح تا رواح نایره قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت
اما قلم تقدیر بر لوح قضا رقم خلاف رضای او ... نگاشت و نیروی کمند کف آتش افروز جدال سوز رایات بیجای ... ساخت بعد
حسن ... شاه و قلعه نوشته بر تیر بسته بطرف لشکر امیر خلیل انداخت و لشکریان او مضمون آنکه خبر خیر اثر سعود رسید و اینده سپاه
روی با تصحیح آن بر آمده دستی شده که نوشته باشان رسد چون آن تیر رسید و نوشته را دیدند سر از او لشکری از دیگر بیگر برگشته
و قطعه این است ~~قطعه~~ یاران پیام ما برسانید با خلیل • گو نیک ... باش ... گو تو از سر با ... بود • در روز روزه ... بر ماه خود هم •
عید ... که ... قحط ... باختن بود • و درین ایام آفتاب بسر طان ... سایه بر برج سرطان انداخته بود و از شدت حرارت بسیط
زمین ... آتشین می نمود و هوا از قوت گرما ... در کات بر جهان گشاده و نهنگ ... چون ... ماهی ... دریا
در حوت اوج از تاب آفتاب در آتش افتاده و ... از حرارت هوا سیخ خشت و سنگ ... بر ... ... حباب
می ساخت ~~شعر~~ بگرم گاه ... از ... تفت • چنان که ... • چنانچه بموجب فتوی ائمه اسلام بسیاری از
خواص و عوام روزه خورده شد و بدین رخصت رغبت را فوت حاصل شد و بجد و جهد تمام بمحافظت برج و باره قیام نموده
و شب تا روز بر برج ها مشعل ها افروختند و کانون ... مخالفان را با آتش فضب می سوختند روز بحمد ... چهارشنبه ... و بوقت ... جمعی
تیغ کین برکشیده و سپر زرین بر داشته و شهنشاه فیروز جنگ ... اعلام ظفر اعلام بر افراز حصار فیروزه فام سپهر بر افراخت و سلطان
لاجورد سریر ... حصار ... عقب ... ثوابت و سیاره ... خنک ... بر ... و ... بال آتش منقار
پرواز کرده ... از بام جهان ... ~~شعر~~ خروش کوس و بانگ نای برخاست • زمین چون آسمان
از جای برخاست • لشکر امیر خلیل ... طرز ... صف جدال و میدان قتال آراسته و مردم شهر بر سر برج و باره از
سر جان گذشته ... گران بوده بر خاستند تیر ... ترک ... بر ... تیرکش ... و ... پیکان شعله بر روی هوا می
افروخت ... تیر هر پیغام ... می آورد چون ... در دل می نشست و ناوک ... در باغ جان نهال ... می کشت ...
مردم چشم را ... بالماس پیکان ... چشم ... و ادوات طعن و ضرب بسیار بود
~~شعر~~ آنچه از ... فرو ... • نتوان گفت که کس ... • ... میان مخالفان ... شده بود
... از ... که ... تیغ ... از نیام برکشیده تا وقتی که سپر ... تجربه استوار
آتش حرب و قتال در غایت التهاب و اشتعال بود و مسلمانان در مسجد جامع ادای نماز ... و عرض نیاز بدرگاه پادشاه کارساز ... مشغول گشتند
و نقش و عده ... ~~نصر من الله~~ ... بر لوح خاطر امیدوار ... چون مردم از مسجد بیرون آمدند ... شهر فریاد و فغان
باسمان بر آمده بود و ... رسید که شهر تسلیم کنند ... و درین اثنا در جانب دروازه خوش سواران مخالف نزدیک خندق آمدند و جمعی

پیادگان از خوف شهرگان در بازو و تیر بسته از میان خود را از بارو شیب انداختند و در خندق در آمده و بجانب باغی بیرون رفتند

بعضی سواری از پا در آورده سواران بیطاقت شده عنان برتافتند و در بین اثنا بعضی اولیا از مسجد جامع بیرون آمده بودند

و چون انبوه و اضطراب مسلمانان مشاهده نمودند بیخود از [illegible] خروش بر داشتند و آیه وان جندنا لهم الغالبون

بر زبان مبارک راندند و شتافتند جرأت در برابر روی مخالفان [illegible] نمودند و دشمنان بیکبار رو گریختند و مردم شهر از دروازها بیرون رفته

و در لشکر مخالف مردم سیستان او کشتند و بسیاری بقتل آوردند و امیر خلیل [illegible] و خلیل مضمون ح رضیت من الغنیمة بالایاب

بر زبان [illegible] برانده اسب آتش گهر را چون باد بر خاک نرم گرم برانده با انواع حیل جان از آن ورطهٔ خونخوار بیکبار بر دو از غایت [illegible]

نفس در حلق او شعله [illegible] و از ترس و بیم دل در بر او [illegible] موی بر تن او تیزتر از پیکان خار شده و روی آئینه [illegible] سیاه

و تاریک دیده با دلها پرخون و بخت نگون از آن کوه برگردید و تا حدود سیستان در هیچ مکان قرار و آرام و منزل و مقام ننمود ذکر

وصول موکب همایون بدار السلطنه هرات [illegible] در آن زمان که امیر خلیل [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] دولت [illegible]

از ولایت جرجان بازگشته بود و در اثنای راه شرح این سخن بمسامع همایون رسید رای پادشاه که خورشید جهان افروز عکس پرتو انوار

او بود [illegible] خسروانه از کمان [illegible] قضا در سرعت نفاذ [illegible] دار السلطنه هرات فرموده [illegible]

[illegible] زبانه کشیده و سیلاب قهر او چون دریای از تندباد در موج [illegible] آمده فرمان همایون شرف نفاذ یافت که جمعی از امرا چون ...

امیر [illegible] بتعجیل تمام [illegible] دار السلطنه [illegible] واقع بود اعلام [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] چون [illegible] امیر خلیل [illegible] نموده و فروغ [illegible] چون باد [illegible] شتافت و در حدود ولایت

جام این خبر [illegible] حضرت خلافت پناهی عنان سعادت و اقبال [illegible] جلال که هوای آن

چون نسیم بهشت جانفزا و فضای آن چون باغ [illegible] پرور و دلکشا است [illegible] و آوازه وصول موکب همایون [illegible]

بشارت [illegible] و نسیم رضوان چون آفتاب در اوج جلال دولت خانه سعادت و اقبال نزول همایون

فرمود [illegible] مراسم نثار و پیشکش و شرایط دعا و ثنا بجا آوردند و آنحضرت [illegible] ابواب پادشاهانه و عواطف خسروانه [illegible]

[illegible] کرد و جمعی [illegible] جان سپاری و شیوه دلاوری سلوک داشته بودند [illegible] نموده بکمال عاطفت محفوظ [illegible]

و بعضی مردم [illegible] که جلادت نموده و از باره پایان رفته از خندق گذشته سواران باغی را [illegible] گردانیده بودند [illegible]

اختصاص یافتند و در [illegible] دولت که صاحب [illegible] بود از [illegible] نمود [illegible] شده بود [illegible]

بیرون آمده چون بدار السلطنه هرات رسیده آنحضرت [illegible] فرموده و دیوانیان [illegible] نموده [illegible] که [illegible]

[illegible] و چون [illegible] آفتاب اشراق پرتو التفات بر استیصال امیر خلیل

انداخت و جمعی [illegible] فرمود که [illegible] و اقوام [illegible] نموده و چون قضا [illegible]

و بلاد و ناگهان باطراف سیستان محیط شده [illegible] قرار داده بود با دو نوبه [illegible]

رسیدن

این حالت آتش در نهاد افتاده و در حیرت [illegible] که پای فرار از جای رفت [illegible] آن [illegible] گروه کشتی و سواری [illegible]

جانب [illegible] و سیه [illegible] و [illegible] جانب [illegible]

اراین [illegible] چون [illegible] جواب قرار [illegible] این خبر [illegible]

[illegible] جهان پناه آورده [illegible] و [illegible] انداختند بر [illegible] افتاد که [illegible]

[illegible] تمام بجانب او شتافته [illegible] بیچاره امیر خلیل [illegible] تسلیم چاره ندید [illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات رسیدند [illegible] امیر خلیل [illegible]

رسانیده [illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible] امیر خلیل [illegible]

[illegible] هرات [illegible] بزبان آنحضرت [illegible] بود که اکنون خلیل [illegible] مع [illegible] شده [illegible]

آری [illegible] خلیل [illegible] خسروان جهان [illegible]

[illegible] شعر [illegible] خسروی [illegible] از شرمندگی [illegible]

[illegible] دل بسته [illegible] پادشاهانه [illegible] از آن حضرت [illegible]

از اخلاق [illegible] و صفات [illegible] جرم [illegible] اجتماع [illegible] انتظام [illegible] مملکت

سیستان [illegible] ولایت [illegible] قرار گرفت [illegible]

ملک سیستان فرمان روان بود [illegible] فرمان [illegible] در آن مملکت [illegible] دولت [illegible]

[illegible] شعبان [illegible] الآخر [illegible]

[illegible] قدس سره [illegible] علوم [illegible] تحصیل علوم [illegible]

و تکمیل [illegible] سلوک [illegible] سعادت [illegible] و از روحانیت سلطان [illegible]

[illegible] شیخ ابو سعید ابن ابو الخیر [illegible] عازم آن [illegible] سعادت نشان بود و در [illegible] هرات [illegible]

شیخ الشیوخ الاسلام [illegible] الکرام شیخ بهاء الدین عمر قدس سره بود و ملازم رکاب [illegible] عازم حجاز شده [illegible]

آن [illegible] سعادت [illegible] عالم [illegible] ع [illegible]

وقایع [illegible] حضرت [illegible] خواجه عبدالله انصاری قدس سره [illegible] آنحضرت [illegible] شد

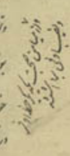
[illegible] ذکر [illegible] حضرت [illegible] بخراسان [illegible] اول محرم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] تمام فرموده [illegible]

جلال الدین [illegible] بجانب ولایت بلخ رفته از آن حدود [illegible] از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیر نور سعید [illegible]
[illegible] و سواد [illegible] بیرون نهاده و در نواحی سمرقند و بخارا دست
ظلم و بیداد و غارت [illegible] آن حضرت [illegible] امیر نور سعید این سخنان [illegible] جانب ماوراء النهر روان [illegible]
[illegible] سخنان [illegible] نصیحت [illegible] صورت حال [illegible] کمال [illegible]
[illegible] امیر نور سعید [illegible] سخنان [illegible]
ثابت [illegible] فرستاده [illegible] صورت واقعه بحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] امیر نور سعید [illegible]
[illegible] بیرون نهند [illegible] امیر نور سعید سخنان که قبول کرده بود عمل نمود و همچنان [illegible]
با قدام [illegible] ماوراء النهر [illegible] استیصال او [illegible] آتش قتال اشتعال یافت [illegible]
[illegible] قتال [illegible] اهل و عیال [illegible] سپاه ظفر پناه افتاد و درین سال پادشاه مرحوم [illegible]
میرزا [illegible] اطراف جهان سرگردان بوده در هیچ مقام قرار و آرام نیافت [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] گوهرشاد [illegible] مصرع
دولت [illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible] کلام [illegible]
نموده [illegible] حضرت شیخ الاسلام [illegible] خواجه [illegible] امیر نور سعید
ملاقات کرده [illegible] خراسان [illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] حقایق و عرفان استماع فرموده [illegible]
و حضرت خواجه روز دیگر [illegible] زیارت [illegible] شیخ [illegible]
مدت چند سال [illegible] حضرت [illegible] شیخ [illegible]
استفاده [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
ماوراء النهر [illegible] حضرت شیخ الاسلام شیخ
[illegible] حضرت خواجه [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible]
بوثاق حضرت [illegible] فواید [illegible] استفاده [illegible]
خواجه [illegible] پادشاهی [illegible] سمرقند و بخارا [illegible]
و در آن باب [illegible] حضرت سلطنت پناهی وعده فرمود که در تمام ممالک [illegible]
ظلمات ظلم [illegible] ربیع الاول [illegible] سعادت عازم ماوراء النهر شد مصرع هر کجا رفت





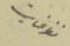
خدا یا بسلامت دارش ۰ و در اواخر ماه مذکور [illegible] خواجه [illegible] مولانا نعمت الله قهستانی و خواجه کمال الدین [illegible]
امیر [illegible] صاحب دیوان شده [illegible] ربیع الثانی [illegible] خواجه [illegible] ضبط مملکت ماوراء النهر [illegible] نموده
و حضرت خلافت پناهی التفات تمام در باب [illegible] نموده و فرمود که [illegible] چیزی [illegible]
واقع شود زیادت [illegible]
[illegible] در آن باب حکم [illegible]
دیوانیان مستحق قتل باشند و چهارم ماه جمادی الاول امیر شیخ ابو الفضل کوکلتاش را گرفته [illegible]
ماوراء النهر [illegible] امیر شیخ ابو الفضل آن بود که دختر میرزا بایزید که خواهرزاده او بود بپسر خود داده بود [illegible]
جناب دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد [illegible] کلیات مهمات ملکی و مالی [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] میرزا احمد جوکی [illegible] میرزا عبد اللطیف در بلاد ماوراء النهر رایت مخالفت برافراشته [illegible]
[illegible] آتش [illegible] قتال [illegible]
و مجموع مضمون [illegible] حضرت خلافت پناهی چون برین احوال وقوف یافت [illegible]
بصوب مملکت ماوراء النهر [illegible] سمرقند جزم فرموده [illegible] وقت اختیار کرده نهضت فرمود ذکر نهضت همایون بجانب
مملکت ماوراء النهر بسبب مخالفت میرزا احمد جوکی حضرت خلافت پناهی بعزم یورش ماوراء النهر رایت ظفر آیت برافراخت بیستم
جمادی الاولی نهضت نموده [illegible] همایون ساخت و در آن زمان آفتاب [illegible] حوت بوده و در آن منزل [illegible]
عظیم واقع شد [illegible] چند روز [illegible] حضرت [illegible]
عبور نموده [illegible] لشکر [illegible]
فتح و فیروزی [illegible]
و صلات و صدقات [illegible] دستور معظم خواجه شمس الدین محمد [illegible]
بسته بود [illegible] آنحضرت [illegible]
خواص [illegible] میرزا احمد جوکی [illegible] عصیان [illegible] ماوراء النهر
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] امیر نور سعید [illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible]
[illegible] حقوق نعمت آنحضرت [illegible] دشمنان [illegible]
و چند [illegible] امیر نور سعید [illegible] جیحون عبور نمود
و دشمنان از عبور سپاه منصور [illegible]

وچون روی سعادت متوجه شده پشت بهزیمت داده بودند و اکابر و اشراف شرایط استقبال و مراسم تجلیل و تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیده [illegible]
گذرانیده شده و آنحضرت در غایت عظمت در مستقر خلافت نزول همایون فرموده و از اطراف غلغله [illegible] حصار [illegible]
[illegible] مشهورات و بجهات و رعایت موصوف مذکور ساخته خود و ذخیره بسیار جمع آورده حضرت خلافت پناهی [illegible]
[illegible] نمود و یک ماه آب [illegible] قلعه نزول اجلال فرموده و آن حصاریست که آب سیحون که در آن محل آب [illegible] میگویند بر اطراف آن
میگردد و چنانچه بسبب وفور آب محیط است و از یکطرف که آب نیست آنگنه ها و چاه بزرگ مغاک کنده گرداگردش بر آن نوع در غایت
صعوبت است و بالجمله آنحضرت بترتیب آلات و ادوات محاصره فرمان فرموده و امرا معتبر و مردم چیره و از همه طرف سعی نموده استحکام آن قلعه
بوده چنانچه از بام تا شام و از شفق تا فلق بتدبیر تسخیر آنحصار قیام مینمودند و نزدیک بآنکه قلعه بقهر و غلبه مفتوح و مسخر شود در آن ولا از جانب خراسان
و مملکت مازندران قاصدان رسیده و عرضداشت رسانیدند مضمون آنکه میرزا سلطان حسین که بطرف خوارزم بیرون رفته ناگهان معاودت نمود
و امیر شیخ حاجی و امیر حسن جاندار [illegible] و دیگر امرا که در آن ولایت بودند بقتل رسانیده و احوال مملکت مازندران را بکلی زیر و زبر گردانیده
و میرزا سلطان حسین بتسخیر مازندران قناعت ننموده متوجه خراسان است حضرت خلافت پناهی چون برین احوال وقوف یافت [illegible]
صعوبت آن قلعه بر خاطر همایون گران آمد اما از آنجا که کمال تمکن و وقار آنحضرت بود آن حکایت ناشنوده تصور فرموده و هم چنان در تسخیر قلعه سعی [illegible]
مینمود و فرمان همایون نافذ شد که امیر سید احمد [illegible] با جمعی عازم خراسان شوند و از احوال افغانان خبر یابند [illegible] امرا و بخراسان آمده [illegible]
سید احمد [illegible] امیر سید [illegible] کمال تمکن و اقتدار قرار فرموده و از اطراف و اکناف مملکت [illegible]
از طرف مازندران رسیده خبر رسانیدند که میرزا سلطان حسین از مازندران بیرون آمده و بتحقیق عازم خراسان شد [illegible]
جنگ نموده از نشابور و سبزوار و سایر جاها و دیار خراسان عنان برتافته [illegible] متوجه دارالسلطنه هرات شده و اوایل
شوال بهرات آمده و بمحافظت شهر قیام نمودند و حکم فرمودند که مردم بیرون و بلوکات بشهر درآیند و [illegible] بشهر آوردند [illegible]
و فغان باسمان برآمد امرا و برج و باره محکم ساخته و مردم محلات و امامان مساجد را شمار کرده و مردم بیرون را قسمت کرده بر برجها [illegible]
و امرا که در شهر بودند هر یک بدروازه مقرر شدند دروازه ملک را امیر جهانگیر [illegible] شهر بوده متعهد شد و دروازه عراق را امیر عبدالنصیر
متکفل گشت و دروازه فیروزآباد را امیر احمد حاجی که حاکم شهر بود بعهده گرفت و دروازه خوش [illegible] امیر سلطان حسن [illegible]
مقرر شد و دروازه قبچاق را امیر احمد [illegible] صاحب [illegible] امیر سید احمد [illegible] مقرر شد [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین چون از مازندران بیرون آمده و بخراسان درآمد امیر حسن شیخ تیمور را از ولایت [illegible]
سلطان [illegible] ولایت ابیورد [illegible] آمده [illegible]
معین ساخته و باتفاق تمام عازم دارالسلطنه هرات شده و آوازه او [illegible]
بر سر برجها و کنگره ها [illegible] ماه ذی قعده [illegible]
میرک حسن از جانب [illegible] رسیده بشهر درآمد و رعایا فرح [illegible]

شیخ

شیخ نورالدین [illegible] شهر [illegible] شادمان شدند که بشرح و بیان راست نیاید [illegible]
محکم بستند و مخالف [illegible] رسید **ذکر آمدن میرزا سلطان حسین بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات** میرزا سلطان حسین با لشکر
و سپاه بیشمار در روز دوشنبه [illegible] چهارم ذی قعده از جانب [illegible] آمده بباغ زاغان نزول فرموده و لشکر او بحوالی شهر [illegible]
هرات احاطه نمودند و شهر چنان محفوظ بود که [illegible] تسخیر آن [illegible] محال می نمود و روزها در برجها [illegible] تمام مردم شهر [illegible]
و در هر برج [illegible] محکم [illegible]
از [illegible] و سنگ و تیر [illegible] در کار [illegible] صندوق [illegible]
این نوع صندوق راست کرده [illegible] صندوق [illegible]
[illegible] راست کرده [illegible] تخته [illegible]
در شب صندوق [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] جنگ و طواف [illegible]
اما بجهت تمام قیام و اهتمام [illegible] مردم شهر [illegible] تسلیم [illegible] **شعر** مردم شهر [illegible]
[illegible] اکابر و اشراف [illegible] اصناف مردم و بلوکات [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] مردم شهر [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
چون [illegible] جناب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین کوچ فرموده [illegible]
[illegible] دروازه فیروزآباد [illegible]

وقایع سنه ست و تسعین و ثمانمائه ذکر عزیمت رایت ظفر نشان بجانب مملکت مازندران



ذکر قتل امیر خلیل و کشتن سرخیلان ایل جلایر

که ایشان تحواله شده در آن مملکت متوطن بوده و پیوسته خون ریزی و فتنه انگیزی شعار خود ساخته و از غارت و تاراج بلاد رعایا دیگر بر آورده قلع ایشان
میرزا سلطان محمد بوده و نهان و آشکارا رسیل و محبت می‌نمودند حضرت خلافت پناهی خواست که بخش ... ایشان را پایمال قهر
گردانند و اطراف آن مملکت را از زحمت آن طایفه پاک سازد و امرا و تواجیان را فرمود که ایل و الوس جلایر را با شارت رسانند که برای ایشان
در آن ولایت معموره و سیورغال مقرر سازند و بخشیان سان و جمیع مردم جلایر را گرفته چند روز در کنف و شفقت آن بوده و چهار ایشان
کالشکان تعیین نمودند و روزی که مقرر بود قوم جلایر تکلیف ایشان درآمده مجموع جا بجا قرار یافته و دگر قرار شده همه را بر سر سیداللک کردن زده
از شر ایشان ولایت را باز ساختند و حضرت خلافت پناهی تمام مملکت مازندران را با ... نیز ... فرموده بود بر رسم سیورغال شاهزاده جلال الدین
میرزا سلطان محمود داده او را مالک ... ساخت و امرا و اکابر و سرداران ... پیش او که اشت و ایلچیان که از ولایات ... و قبله
گیلان آمده بودند اجازت مراجعت یافته و آفتاب عنایت بر احوال ایشان تافته معاودت نمودند و رایات ظفر آیات از مازندران
بجانب خراسان روان شد **ذکر معاودت از مملکت مازندران و استفسار قضایا و وقایع خراسان** چون مهمات مملکت مازندران
بر وفق ارادت بندگان اعلی حضرت سرانجام یافت پادشاه عالم پناه عنان دولت و سعادت بصوب سریر سلطنت و مستقر خلافت
معطوف ... و بشیران باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر و ترکستان اخبار معاودت آثار رسانیدند و در تمام آن بلاد و دیار صدای نقاره شادی
از اوج سپهر گذرانیدند و موکب همایون بهره ولایت که رسید رعایای آن ناحیت بعزاوت تمام استقبال نمودند و ... یافت
مدروس شده و آثار رعیت رونق گرفت و چون رکاب خلافت انتساب بقصبه ... رسید و بموقف عرض رسانیدند که عمال ... دیوان
اعمال اموال دیوان زیاده شکر ... فرمان اعلی شرف نفاذ یافت که هرچه زیاده گرفته بوده‌اند از خزانه بر عقب تسلیم نمودند و رایات
نصرت آیات بموضع ... نزول فرمود اکابر و اشراف بسعادت دستبوس استسعاد یافتند و بالتفات پادشاهانه و عنایات
خسروانه سرافراز آمدند و چون نسیم ربیع الثانی در عین سعادت و کامرانی در باغ سفید فرود آمد و بعد از چند روز که حضرت خلافت پناه
از ... و کوفت راه بر آسود احوال و قضایا که در زمان غیبت رایات منصور واقع شده بود بواجبی تفحص و استفسار فرمود و چون
معلوم شد که حضرت خواجه عزالدین هزار جریبی که در لشکر ... نام برداری گرفته ظلم و زیاده از ... بیاد کرده و مبلغی بر شوت گرفته و همچنین
صراف که از تجار بر سم قرض مطالبه نموده بسی مردم نوشته و تغیر داده چون شرح این احوال بموقف عرض رسید رای اعلی بر آن قرار گرفت
که ایشان را بنوعی هلاک کنند که موجب عبرت سایر کارکنان دیگر شود حکم همایون نفاذ یافت که شیخ احمد را در دروازه ملک پوست کرده
بشهر ... سیاست نمودند و روز دیگر خواجه عزالدین را در پای حصار برابر مدرسه و خانقاه حضرت خاقان سعید در دیگ ... بجوشانیدند
اندا ختند و می جوشید تا معلوم شد که او ... و ... نشان سطح ... شد که بعد از این در هرات و ولایات ... برادر ... فصل
و نشانه ... که ... بعد از ... رسانند و نشان ... سنگ نقش کنند و در مسجد جامع در محل مناسب نصب نمایند و ...
بر خواهند ... و تا آن پادشاه نیکو خواه در قید حیات بود تغییر و تبدیل آن حکم نفرمود و در اثنای این احوال چیزی بر خواجه مظفر الدین
که صاحب دیوان بود مبلغی سخن گفتند و سبب هر گونه تقصیر و تصرف دروغ در اثنای دیوان بر خواسته مبلغی تحصیل کنانید و جناب



صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاوس سمنانی که سابقا صاحب دیوان میرزا ابو القاسم بابر بوده و بامانت و دیانت معروف و موصوف... حاجب دیوان
شده و خواجه شهاب الدین اسمعیل خوافی نیز صاحب دیوان شد و آثار کفایت بظهور آورده و چون حضرت خلافت پناهی بسبب انگیزه
هرات از مملکت ماوراء النهر عود نموده هنوز عصیان و طغیان میرزا محمد جوکی برقرار بود بلکه هر روز فتنه و فساد در آن دیار زیاده فزود و از حضرت
چون از دولت مازندران بهرات آمد میل بکش و استراحت نمود و عزم یورش ماوراء النهر بار دیگر جزم فرمود و به دستور معهود شیخ
الاسلام و مصابیح ظلام را دعوت ... و از ضمیر منیر ایشان روشنی وعده طلبید و مرادات کار براضی را قبله مرادات انشا و بصدق نیت و صفای
عقیدت از دو خاصیت ایشان استمداد نمود و از روی نیاز و اخلاص بر مزارات ایشان ... نموده و صلوات و صدقات ... ارباب
حاجات مبذول داشت و رایت عزیمت بصوب مملکت ماوراء النهر بر افراشت **ذکر نهضت فرمان فرمای دهر بار دیگر
بصوب مملکت ماوراء النهر** سلاطین کامکار که ممالک و امصار در قبضه اقتدار آورده اند اکثر اوقات در اطراف بحر و بر بیرون شیب
در سفر بوده اند پادشاهان نامدار که در اقطار آفاق رایت آفتاب اشراق افراشته اند آسمان کردار روز و شب از عنان حرکت ایشان
نوری ساعتی ... خلق ... که پای رحمت بر سر ممالک عالم نهاده در هیچ مکانی ... از دوران باز نه ایستاده و آفتاب
حرکت دائم با وج شرف و شرف اوج رسیده و هلال از رفعت انتقال بدر صاحب کمال گردیده **ب** سوزا کنکه طالب کمال چوماه
کاه زحمت مطالعه بروج قمر **د** بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد **ه** کزین کجاست ... تا ... آن کجا ز سفر **ه** در سنه ... که رایات منصور در دار السلطنه
هرات در مقام ... حضور بوده هر روز بصوت فتح و سرور روی می نمود صورت احوال ... از مملکت ماوراء النهر می رسید و بموقف عرض ... میرزا
که میرزا محمد جوکی ... رایت مخالفت بر افراخته و دیگر باره در آن دیار چراغ آتش فتنه و فساد افروخته و راه جور و بیداد که پیوسته بسته بود
گشاده و خون و مال مسلمانان در محل خوف و خطر و در معرض تلف و ضرر افتاده و چون شرح این احوال بسمع همایون رسید آتش غیرت
پادشاهانه زبانه کشید و رای اعلی چنان اقتضا فرمود که لشکر منصور نوبتی دیگر بر مملکت ماوراء النهر عبور نماید و بر نشان شراب فرو رفته
کوشمال ... فرمان همایون شرف نفاذ یافت که تواچیان بزرگ ... لشکر را جمع نموده ... لشکرهای جهان ...
از ... لا ... سماعت جمع آیند و باتفاق ... باهل نفاق ... و ... روزگار ... بر آورند و موکب
جهانگشا در هشتم جمادی الاولی ... آفتاب ... در ... دار السلطنه هرات نهضت نموده و در شمال ... سمنان
نزول فرمود و در آن منزل اکابر و اشراف شهر را تشریفات ... فرمود و شهر با ایشان سپرده و مردم محلات و ملوکات ... داد
در ... احوال فرزندان ... که سابقا ... آورده بود ... تشریف کرم فرموده هم از روز جناب ... خواجه ...
محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از ده روز آفتاب رایت عالم افروز با لشکری زیادت از قطرات سحاب و فزون از ذرات
آفتاب روان شد و موکب همایون بهر شهر و ولایت که رسید احوال ... و ... آن پرسید و مآرب ارباب حاجات و مطالب
اصحاب ... با نجاح مقرون گردانید ... تشنگان بادیه ظلم را ... زلال عدل رسانید تا رایت فتح آیت در اواسط جمادی الاولی
بقبة الاسلام بلخ رسید و همان روز نوروز سلطانی بوده و آفتاب با ول نقطه اعتدال ربیعی تحویل نمود سلطان جمشید اقتدار در ... نزول

نوبهار آیین نو جهت بنا داد جهان را از بزم شه جشن زیبا جان باده داد ع در نوبهار مجلس شه بیت گفته‌ام **احوال دار السلطنه هرات**
در سال سیچقان ئیل که استخراج تقاویم و استنباط احکام اقالیم نموده‌اند خاکروب ثبت فرموده بودند که درین سال بارادت حضرت ذو الجلال در اطراف بلاد و
مرض طاعون اسباب ... باشد خاصه در دار السلطنه هرات و ... این حال بود که این صورت ناخوش روی نموده در ماه شعبان این ...
ظاهر و عیان شده و خلایق باضطرار جلاء وطن اختیار کرده چون هیچ کس را مجال قرار نبود هر کس فرار نمود شاهزاده ابو القاسم بابر ...
میرزا سلطان را که نایب مناب قایم مقام پادشاه اسلام بود باتفاق ... در نواحی و در بیابان بطرف ... و ...
کوه کینو عزیمت نمود و هر که از رعایا استعداد داشت ... گوشه رفت ... حصار ... و ...
امداد جسته و بحکم ربانی و قضای سبحانی از ... و بر آستان عبادت ... و ... هیچ باب ...
و بزبان حال مضمون این مقال میگفتند **شعر** بر آستان حضرت ... اگر چه بر سر ما ... ارادت
ما ... جهان در ... هرات آتش ... و شعله ... چنان بر افروخت که ... سوخت ...
رجب این سال ... شهر و ... رحمت ... و ... جز ... نبود و ... باز ... بود
دور که ... شده ... با ... شمال ... شهر ... و ... بود ... ملک ... فقراء ...
ملوس ... مولانا اسمعیل ... در شهر و ... آن ... تمام ... ییلاق ... خود ... عمارات
و ... ترغیب ... رعایا که هر جا رفته بود ... عود نموده ... معمور و آبادان شد
معمور و آبادان شد **ذکر عبور موکب منصور از جیحون و نزول در سمرقند فردوس مانند و صفت آیین آن شهر**
حضرت خلافت پناهی چون در قبة الاسلام بلخ نزول فرمود چند روزی در ... توقف نمود و ایام بهار را در نوبهار بلخ ... در ...
قدیم ... ساقیه تنظیم آن نموده‌اند ... در ... نزار ... و ... عیش و خرمی گذرانیده **بیت** ... ساقی آن جام آب حیات
که دوران ... ثبات **بیاتا** ... آب ... و موکب منصور ... از ... عبور نموده ...
همین ماه ... دار السلطنه سمرقند نزول ... و ... نموده ... و انواع ... و ...
هامون ... باشیدند ... آن حضرت ... و ... عمل ... رعایا جور و ظلم ... ساخت
نسیم ... و ... باد ... و ... انصاف ... و ... جهان ...
نشان با لشکر ... عازم تسخیر ... چون ... حوالی ... رسید ... قلعه ... ساخته بود
و ... تمام ... آن حضرت ... قلعه ... از ...
معمور و ... که در ... ترتیب ... و چون ... شرح آن ...
سمرقند ... تخت سمرقند باز گردانید و آوازه ... فرمان ...
که ... ملک ... کل ... باشد ... لطافت و کمال اعتدال ...

رحیب

انچه ... رود ... و روان ... زلال و ... سلاطین نامدار و خواقین کامکار ...
عشرت ... گذرانیده ... جهانیان را بکام ... خرم و شادمان گردانیده ... شاهزادگان ...
همایون ... و رسم ... طاق ... برافراشته ... بارگاه ... خورشید ...
بر آورده ... شادروان ... کیوان ... انواع ... ترتیب داده بود ... چینی و مخمل فرنگی و باقی
مصنوعات ... صنوف ... استادان ... هنرمند ...
هر گونه نقشها ... آن ... قلم ... مجلس انس و بزم ...
یافت که از ... ساقی ... زهره ... نغمه ... رود و سرود در چرخ آمده بود ...
زمین ... سیمین ... آن بزم ... دولت ... حضرت ... دولت خواه ...
هیچ مقام قرار و آرام ... نقش ... آن ... بر لوح اندیشه می‌نگاشتند ... صفحه ...
... بزم ... بیت ... **وقایع ... ذکر ... آباد ... تسخیر قلعه ... شاه رخیه**
سلطان ... در فضای دلگشای ... طوی بزرگ ... ترتیب اسباب ... نموده
رسوم و آداب که ... چنان ... ادا یافت ... رعایت فرموده ... دولت و سعادت ...
حاصل شده ... آباد ... عازم جانب ... شکسته ... تسخیر قلعه ... لشکر منصور
در برابر قلعه ... و ... شهر ... که ... نتوانستند ...
عظام ... تمام آن ... و ... آن شهر ... تکمیل ...
و اهل قلعه جنگهای ... روزی از قلعه ... لشکر ... برج ... و اهل قلعه ...
... بدو ... لشکر ... شرح آن ...
اهل قلعه برج ... محاصره ... روز ... آن ... خیال ... که در قلعه ...
و ... روز ... آینه ... و ... مطلق ...
امیر سلطان ... امیر ... قلعه داری ... آن ... چون ... از قلعه بیرون ...
چند ... قوت ... سر ... ساختند ... اطراف ... قلعه ...
و اهل قلعه را ... قوت قوت ... لشکر منصور ... که اهل قلعه ...
و ... بیرون ... قلعه ... معلوم ...
... شاهزاده ... رعایت فرمود ...
... آن ... شده ... چون ... بین ... اورام

مصرع انده جاده شاهی جایه بشاه آمده ام • شاهزاده او را نوازش نموده [illegible] چند روز [illegible] شرح احوال [illegible]

[illegible]

شعر [illegible]

شعر [illegible]

[illegible] آن مهم مشغول بوده [illegible]

شرح قضایا و احوال خراسان درین سال

درآن زمان که سلطان [illegible] شاهزاده ابوالقاسم بابر [illegible] سلطان محمد [illegible]

خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

شعر [illegible]

[illegible] از جانب دشت قبچاق [illegible]

[illegible] تمام ممالک خراسان [illegible]

[illegible]

احوال ملک آذربایجان و عراق و فارس

مملکت آذربایجان بحسن عنایت و لطف عاطفت میرزا جهانشاه در غایت معموری و آبادانی بود و آن پادشاه نیکوخواه بعدل و داد و تعمیر بلاد
و توفیر عباد اهتمام تمام می نمود و دار السلطنه تبریز بوفور رعیت و حسن رعایت و ظهور رفاهیت غیرت فزای مصر جامع و فروغ بخش خورشید و ماه شده
و آوازه حسن رعایت آن پادشاه فرخنده فرجام در اقطار و اکناف عالم چون آفتاب واضح و ساطع گشته و رایحه انصاف او مشام جهانیان بر
لاله زار شمائل او وزیده و شمیم اخلاق او گردیده و صیت صدق عنایت او مانند نسیم صبا در جهان بهمه جا رسید **شعر** دوان چون باد صیت او بهر
شهری باز بگر * روان چون آب ذکر او درین کشور بآن کشور * مضمون ممالک محروسه اش از آسیب غزنک حوادث چون مجموعه جور خارج بال
و ساکنان ولایات معموره اش بارامش اندیشه لطف و ارزانی چون معتکفان زوایای امکان آسوده و مرفه الحال و دار الملک اصفهان که باتفاق اکابر
سلطنت مملکت عراق است بر رسم سیورغال بفرزند خود امیرزاده محمدی عنایت فرموده بود و شاهزاده مذکور بارتکاب ظلم و ستم و جور و جفا
می نمود و آثار عدل و انصاف و رسوم مرحمت و انصاف بر خاطر او خطور نداشت و عنایت و عاطفت بجرم و گناه می پنداشت و اوقات
خلعت آیات او شب و روز بفسق و فجور مصروف بود و همیشه نهمت همت بر ملاهی و مناهی و انواع معاصی و مبرای مبرز
می نمود هر چند پدر او آثار خیر و انوار عدل ظاهر میساخت خرمن خانمان اهل اصفهان را آتش ظلم و بیداد او بر باد میداد و سموم خشم کرد و آب
حیات طبیعت آتش می نهاد و آتش دود از مردم برمی آورد و چون فلک بر پیر و جوان نمی بخشود و چون اجل بر خورد و بزرگ ابقا
نمی نمود و مدت چند سال اهالی اصفهان باین نوع محنت و بلا مبتلا بودند و از جایز فرمان بردار بیهوده جدال می نمودند و ملک فارس
و تخت شیراز در قبضه اقتدار شاهزاده پیر بداق بود و او پسر شاهزاده میرزا جهانشاه و در آن زمان که باتفاق پدر از کشور خراسان باز گشت
و اجازت یافته عازم تخت شیراز شده و در مملکت ولایت سلطنت و استقلال برافراشت و شهر و احکام پدر و حقوق پدر فرزندی نابوده
انگاشت و چند نوبت جمعی آگاه از درگاه میرزا جهانشاه پیش میرزا پیر بداق رفته انواع نصیحت کرده سخنان گفته و آن خود رای عاقبت
نااندیش آن سخنان بسمع رضا اصغا ننموده و همچنان در مقام اصرار و استکبار ثابت و راسخ بوده و نخوت و جبروت و سطوت و طغیان
خودش را چند سال در تیه ضلال داشت و در اطراف شیراز جبال و اسباب مادر سرت و عمارت کرده خیال محال و صورت
و قتال بر نوع اندیشه می انگاشت و میرزا جهانشاه تا صدور مملکت فارس آمده بود و از آنجا که کمال استقلال و غایت عظمت و جلال
او بود نسخیر آن که او را الملک ستامل ب زده و خیال و گفت او را بیک رکاب ز جهان برانداز **شعر** هر شاخ با برار کو از تشت برفند *
مشکن بهست فزین که آنهم شکست دفتست * عاقبت الامر میرزا جهانشاه که مادر میرزا پیر بداق بود آمده بسیار زنوده و شفیعه بر انگوار باشد
کرد شاهزاده با خیل و حشم و طبل و علم و احمال و اثقال و جمال و بغال از دار الملک شیراز نهضت نمود و بصوب دار السلام بغداد
عزیمت نمود شاهزاده بموجب فرموده متوجه مملکت بغداد شده و مملکت فارس که باعتدال هوا و لطافت مشهور و خاک در در احاطه امکان
نمود در حال در جواب آن شخص محال دیگر باره در قبضه اقتدار میرزا جهانشاه درآمده و تفویض آن مملکت بفرزند سعادتمند امیرزاده یوسف
فرموده رایت فتح آیت بدار السلطنه تبریز عود نموده و ایلچیان بجانب مملکت خراسان فرستاده و اظهار محبت نموده از حال یوسف الهام داد
و اینشان در آن زمان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود رسیده نوشته موافقت و مصادقت بموقع عرض رسانیده و شاهزاده جهانگیر میرزا بجانب

ترجمه نگاران ... شده

از ربایجان بترکستان روانه است چنانچه شمه از این اخبار بمشام مطالعان آثار رسیده باشد خاصه خراسان در پای قلعه شاهرخیه وقتی رسید
که آتش مکارم بر زبانه باسمان کشیده **ذکر احوال اردوی اعلی در ظاهر قلعه شاهرخیه** مرکب اعلی بون قال نزدیک سال در ظاهر قلعه شاهرخیه
توقف نموده در فتح و تسخیر آن کمی دفع می نمود و دایره محاصره روز بروز تنگ تر می شده و نایره محاربه دم بدم تیزتر می گشت و در اردوی همایون
انواع حشت کرد و ضب روز محنت بوده و اکثر شب و کس ابتیاع رجالی بود که بر قلم شرح و بیان نمی توان نمود و کار بر اهل قلعه نیز بیک بارگی
دشوار شده و بحد اضطرار رسیده و پیشتر حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله یکبار نوبت بقلعه فرموده بود و میرزا محمد چوکه در بیرون آمدن تاخیر و
تعلل می نمود حضرت خواجه او را در همان منزل نگذاشت و راه سمرقند بر داشت و درین اثنا حضرت شیخ الاسلام قدوة مشاهیر الایام
برهان الدین شیخ الاسلام خواجه محمد پارسا اطال الله بقاءه از جانب سمرقند رسیده و بموقف عرض رسانیده که فی المثل اگر اهالی سمرقند را چند سال
در ظاهر قلعه شاهرخیه باید بود یک ساعت با تسخیر قلعه تجویز نخواهند نمود و ما مردم سمرقند خانه و کوچ می آوریم و بجنابت اعلی تا این قلعه را مسخر نکنیم
عود نمی نماییم و اگر این جا منزل سمرقند شهری باید ساخت می سازیم با خان و مان و متعلقان نزد او جنبا و بر اندازیم حضرت خلافت پناهی
حسن کلام و لطف ادای جناب شیخ الاسلام را تحسین فرموده و صورت مجمع آن جناب عالم بر رایع همایون افتاد و آنی سخن خوب بنشست و بسیار پسندیدند
و اهل قلعه بار دیگر چاره جوی شده عرضه داشت بار دوی اعلی فرستاده و حضور حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله التماس نمودند حضرت خواجه
بموجب فرموده اعلا النه الملعون بشتر حصه تقریبا هر یکی در منزلگاه بار دیگر بار دوی همایون آمده و پای اصلاح در میان نهاده و بعض دم و مردم
آن بیچارگان را دستگیری فرموده حضرت خلافت پناهی را صحبه و خوش کرده داده و پیمان با یکان موکد ساخت که قصه قتل ایشان نکند
و فرمان دیگر حاجات و عنایت فرمایند آنحضرت قبول فرموده و والی همه را فرمود و حضرت خواجه بقلعه درآمده میرزا سلطانی را از برج قلعه
و باقی سرداران را بیرون آورده و بشرف پای بوس مشرف شدند و بالاستر کشیده و کرده و از خود شرمسار شده و بعنایت و مرحمت حضرت سلطنت
پناه امیدوار و از افعال ناپسندانی خود شرمسار شده و با حال آن که آه با سرکوه خلافت سر بر پیش افکنده **شعر** ز بخت بالا دوش ز آن روزان که من
که گرگناه بجسته شرمساری است * حضرت خلافت پناهی همه را پرسش نمود و در آغوش عنایت کشیده و نوازش فرموده **وقایع سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه ذکر فتح قلعه شاهرخیه و معاودت بملک خراسان** در افتتاح این سال بشیر اقبال نوید اقبال داده و دست تایید مفتاح
ظفر و نصرت قلعه گردون مواکب شاه جهان رخ اقبال شده عزم سبب ال شد خندان * فتوحات فلک مطرح فتح شاه جهان گشتند *
حصاری فتح شد در محکمی چون قلعه خیبر * بر رفعت برتر از گردون و در سختی چو صخره سنندان * روز جمعه نهم ماه محرم میرزا محمد جوکی را در مجلس
همایون آورده حضرت خلافت پناهی او را گناه گرفته نزدیک خود نشاند و عنایت روا نموده مهربان کمر که بر خاطر خطیر او بود بر زلال لطف شمال
فرو نشانده و بیرون میرزا اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و دولت که حضرت پروردگار میسر گردانیده بود بحسن عبارت و لطف
استعارت در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داده و بشیران همایون نشان با طراف ممالک روان شده و موکب همایون از نواحی
چند روز ولایت تاشکند و نواحی شاهرخیه و خجند توقف نموده و مهمات ولایت که بسبب تسلط حوادث روزگار اختلال احوال
آن بلاد دو بار راه یافته بود تدارک فرموده و از حدود ولایت تاشکند بصوب دار الملک سمرقند روان شد اعلام پادشاهی تا ایران

کیوان از رخنه و غلغله نقاره و شادیانه‌ها بر گنبد گردون انداخته بسمرقند فردوس مانند رسیده چند روزی جهت انجام مهام
کلیات مملکت ماوراء النهر و ترکستان در مستقر دولت و سریر سلطنت اقامت فرموده در آن اثنا طلیعه لشکر بهار از نواحی [illegible]
سپاه زمستان ظاهر شده آفتاب عالمتاب سایه بر برج حمل انداخت و تاراج سپاه تیرماه در باغ و بوستان سبزپوشان
اشجار را از حلل سندس زیبا ساخت روزگار از قدوم فصل ربیع رواج گرفت و باد خزان بر سر سمن آب [illegible] افشان
و ابر برگ‌ها از زمین شاخ گوهر نثار گشت **شعر** [illegible] شده دست باد مهرجان [illegible] گلستان شده حضرت
خلافت پناهی در ضمان عنایت الهی عزم معاودت بجانب مملکت خراسان جزم فرموده موکب منصور از جیحون عبور نموده و بدولت
و سعادت منازل و مراحل می‌پیموده چون رکاب حضرت [illegible] گشت و روز نزول [illegible]
گشت اکابر و اشراف بموجب تعظیم و اجلال تا منزل چهل [illegible] استقبال نموده [illegible] آنحضرت [illegible]
و ستایش فرموده در منزل [illegible] باطوار باب صنایع مختلفه [illegible] و سلام [illegible] رسانیدند و عنایت پادشاهانه
شامل احوال ایشان شده [illegible] ربیع الاول [illegible] موکب همایون در دار السلطنه هرات بباغ
سفید نزول اجلال فرمود و از ماوراء النهر تا ظاهر شهر هرات آنحضرت میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه بهمدان روان نموده
[illegible] نموده چون بشهر رسید در حصار [illegible] ساخته بود [illegible] حبس
فرمود **شعر** [illegible] چندگاه در آن زندان محبوس بود تا عاقبت جهان
فانی را بهزار درد و داغ وداع فرمود چنانچه شرح آن گفته شود ان شاء الله و صاحب اعظم [illegible] معظم خواجه شمس الدین محمد که حضرت
سلطنت پناه او را جهت کلی مصالح ماوراء النهر گذاشته بود [illegible] امور [illegible] جمهور [illegible] بود
[illegible] سعادت یافت **احوال مملکت خراسان و عزل [illegible]** چون رایات [illegible]
توقف نموده صورت معاملات خراسان [illegible] روشن نبود [illegible] تحقیق [illegible] فرموده صواب اعظم
خواجه قطب الدین طاوس و خواجه [illegible] و خواجه [illegible] و خواجه کمال الدین [illegible]
رسانیده خواجه طاوس [illegible] خود [illegible] و خواجه اسمعیل [illegible] گشت و چون سخن خواجه [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] کرد و حضرت خلافت پناهی [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] نمود که
از مردم [illegible] بسیار [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
بتو بخشیدیم و ترا از دیوان معاف داشتم [illegible] واقع شود [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] سریر سلطنت نهاده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] در این اثنا مسامع جلال رسید که [illegible] خان [illegible] عنایت و لطف [illegible] آنحضرت [illegible]
و چند [illegible] آنحضرت [illegible] سلطنت [illegible] بکمال [illegible] عنایت آنحضرت پادشاه [illegible]

[illegible]

در [illegible] روزگار [illegible] آنحضرت [illegible] تعظیم و اجلال [illegible] استقبال
آورده [illegible] چون [illegible] حضرت سلطنت [illegible] استقبال فرموده [illegible]
آنحضرت [illegible] مجلس [illegible] پادشاهانه [illegible] زبان حال [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] سلطنت [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سلطنت [illegible] خلعت داده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
وداع فرموده اجازت مراجعت [illegible] احوال [illegible] شهر [illegible] هرات [illegible]
[illegible] حضرت سلطنت [illegible] ییلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر آمدن میرزا سلطان حسین بمملکت خراسان** [illegible]
[illegible]
شعر [illegible]
[illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible] ییلاق [illegible]

نموده خبر رسید که میرزا سلطان حسین از جای خود جنبیده سر بر شوریده عزم فتنه و زور دارد شعر برفت [illegible] که روزگار • همین است [illegible]

روزگار • وکس را فی الواقع در خاطر قرار نمی یابد که با وجود وجود حضرت خلافت پناهی در مملکت خراسان میرزا سلطان حسین

آهنگ حرب و قتال و خیال جنگ و جدال تواند کرد شعر شیر نر که با [illegible] بود وقت سیل با ضعف بود • و روز بروز آوازه آمدن او

[illegible] می شد تا ولایت [illegible] و نسا و ابیورد [illegible] و ترشیز و تون در آمده و لشکر او هر جا [illegible] کشته [illegible]

امرا [illegible] شیر حاجی و امیر [illegible] و چند تومان لشکر مقرر فرموده که بمقابله او رفته و موکب همایون از ییلاق بادغیس نهضت نموده در برابر

ولایت [illegible] بیرون آمده و درین اثنا میرزا محمد جوکی که بحکم در حصار اختیار الدین محبوس بود [illegible] اختیار [illegible] نموده [illegible]

برداشته در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا [illegible] شده و خواهان حضرت شاهی [illegible] داشته شعر ای یار [illegible] تو یار [illegible]

خود کشته [illegible] • و امرا که بمحاربه میرزا سلطان حسین رفته بودند جمعی بهادران و [illegible] فوجی دلاوران [illegible]

فتنه انگیز در ولایت ترشیز [illegible] رسیده و لشکر میرزا سلطان حسین [illegible] غالب [illegible] بودند [illegible] میرزا سلطان حسین

حضرت [illegible] کار رسیده است [illegible] لشکر [illegible] میرزا سلطان حسین شعر [illegible]

[illegible] • بیرون آمد [illegible] • [illegible] آتش [illegible]

سهیل می سوخت کوه از [illegible] چون [illegible] آفتاب [illegible]

آفتاب [illegible] • [illegible] آتش [illegible]

چون [illegible] آتش [illegible] نهنگ در دریا و موج [illegible] میدان جنگ [illegible]

[illegible] پیکان خون [illegible] از چشمه چشم مبارزان [illegible]

مبارزان [illegible] برابر [illegible] میمنه و میسره و قلب و جناح [illegible]

و امرا که [illegible] شجاعت و نهنگ [illegible] جلادت بودند [illegible] گشته [illegible]

[illegible] بیت [illegible] • تیغ را [illegible] • [illegible] فلک [illegible]

کشته [illegible] • و جماعتی که راه فتنه [illegible] بودند در صف جنگ قتیل [illegible]

[illegible] جان [illegible] رسید فذاقت وبال امرها چون میرزا سلطان حسین [illegible] سپاهی [illegible]

[illegible] دولت و سعادت [illegible] روی [illegible] آورده و از ولایت تون و ترشیز باز گشته [illegible]

[illegible] بمقام خود که در نواحی خوارزم بود رسید و [illegible] لشکر منصور بمظفر باز گشت • و امرا [illegible]

[illegible] با صد هزار [illegible] ولایت خوارزم رسیده [illegible]

حضرت خلافت پناهی رسید [illegible] باز گردند [illegible]

تفحص احوال خراسان [illegible] السلطنه هرات [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مکاتبات کرده [illegible] اقبال فرموده و نقیبه ساخته مسلمی تحمیل کرد

و موکب همایون بعزم معاودت نموده [illegible] اقبال [illegible] اجلال واقع شده و جمیع رعایا و کافه برایا در مهد امن و امان خرم و شادمان

گشته و امرا که در عقب میرزا سلطان حسین رفته بودند باز آمدند [illegible] [illegible] از سرحد تون تا مملکت خوارزم [illegible]

چون کمال جلادت [illegible] و عادت لشکر منصور [illegible] بر خاطر [illegible] گران [illegible]

آن [illegible] از تحقیق آن اعراض [illegible] و در [illegible] ارشاد [illegible] شیخ [illegible] الدین محمد [illegible]

ولایت [illegible] شیخ زین الدین الخوافی [illegible] بنزول [illegible]

ساخت ع [illegible] کنی • وقایع [illegible] ذکر [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] قشلاق حضرت خلافت پناهی [illegible] بجناب شیخ صدر الدین [illegible] ارادت قدیم بوده [illegible]

شیخ [illegible] اعتقاد [illegible] بجناب [illegible] السلطنه هرات آمده حضرت خلافت پناهی بصدق و اخلاص تمام

بمجلس فیض بخش [illegible] استمداد نموده [illegible] میرزا سلطان حسین محجوب بودند از جناب

شیخ التماس نموده [illegible] حضرت سلطنت [illegible] بجناب [illegible] التماس نموده [illegible]

مقبول [illegible] پادشاه [illegible] حضرت [illegible]

شامل احوال ایشان [illegible] قشلاق [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] بحضرت [illegible]

[illegible] بحضرت [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] قشلاق [illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] حضرت شاهزاده جهانبانی شعر [illegible] • [illegible] القاسم [illegible] میرزا

سلطان محمد [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] امیر نظام الدین [illegible] و صاحب اعظم کمال الدین [illegible]

در رکاب [illegible] روان شده [illegible] قشلاق

[illegible] سلاطین روی زمین [illegible] بجانب [illegible]

هرات رسیده [illegible]

درماه ... آنحضرت امر خواجه الاولجی امر عطف عنان بعراق تمام فرمود که عازم جانب میرزا سلطان حسین شوند چه او از
طرف مرغاب سرپایه که در بیابان بادپایان خوارزم بود برسید و او را بموجب فرمان روان شده و آن سال در تمام خراسان قحط
عمده هرات زمستان بسر کرده و از او این ... و فرصت برخاسته اعظم شده و او اسطه جمادی الاولی از طرف اردوی همایون آمد
که میرزا سلطان برادر ابوالخیر خان اوزبک که در نواحی خوارزم گرفته بودند و چند گاه در هرات محبوس بود باردوی همایون فرستند و او
جوانی نیک اخلاق پاک اعتقاد بود و پیوسته بتلاوت قرآن اشتغال مینمود و در بوقت که از حبس خلاص شد چند گاه ملازم اهل ... بود و از
... فیض بخش ایشان استمدادی نموده امراء و بزرگان عراق پادشاهانه و اسباب خسروانه ... او را روان ساخته و چون باردوی
همایون رسید حضرت میرزا سلطان ابوسعید او را بمراحم و عواطف مخصوص گردانیده اسب و زره و کلاه و کمر انعام و اکرام فرموده شادکام و خوشنود
بولایت اوزبک روانه فرموده فرمان اعلی شرف نفاذ یافت که ایلچیان میرزا جهانشاه که از آذربایجان بخراسان آمده اند بدرگاه عالم پناه
آیند و ایلچیان توجه نموده و چون بدرگاه همایون رسیدند آنحضرت انواع عنایت و رعایت درباره ایشان مبذول داشته از احوال برادر
جهانشاه ... پرسیدند و محبت و اعتقاد اظهار نموده و ایلچیان را بتشریف خاص اختصاص داده مبلغی کلی انعام فرموده بصوب هرات اجازت
مراجعت نموده و ایلچیان بهراة آمده و براه عراق ... نموده و لشکر را از طلب سپاه و جمع ... ننمود ذکر کام دست
رایات نصرت آیات از یورت قشلاق بجانب دار السلطنه هرات موسم بهار که خورشید عالم آرا روی بشرف خانه خویش آورده و سحاب نیسانی
لآلی در خوشاب بر اطراف باغ و بستان نثار کرده و عقد های مروارید در دامن گلزار ریخته اطفال ریاحین بستان ... ابر مطیر
شیر ترشح در تربیت ... و باغبان نو خاسته اشجار ... پروردگار ... و جامهای ... عارض الوان ...
... سبزه نوبهار تمام ... و اطراف ... از فروغ بوستان ... مجلس ... شده و خوش آوازان ... و غنچه ...
... بر شاخ گل با هزار نغمه و فغان با آسمان ... و قمری خوش آواز با الحان ...
... چنین فصلی که جهان ... و نسیم باد صبا اعجاز مسیحا مینمود رایات ظفر آیات قصد
نهضت و عزیمت حرکت بصوب دار السلطنه هرات فرمود شهباز فتح و ظفر ... همای دولت همایون
اقبال ... رکاب نصرت انتساب بجانب مرکز دایره سلطنت و مستقر سریر خلافت روان شده و جمعه دوم شعبان
که آفتاب در ... حمل بود موکب همایون ... در باغ ... نزول فرمود ...
... آفتاب عنایت ... عالم افروز ... و ... ماه ... و ...
... رسانید که ... و آنچه ...
... و ... و ...
... جنبه ... در
توقف نمود ... و ... فرمود و بموجب فرموده مبارک ... چهارم رمضان از

شهر هرات

شب هرات بجانب ... ییلاق ... روان شده و در آن ... نهضت ... فرمانیه و اسباب جشن عید
و ادوات ... نوروز سعید ... اقبال ... رسانیده چون آفتاب ... و در آن ... و منازل شرف ... و ...
... و در آخر ماه شوال ... و ... ایام ...
... ییلاق ... و ... حضرت سلطنت ... مجلس ... نموده ... تقریب
... در ... ییلاق ... ایام ...
سطح خورشید ... دولت ... نزول فرموده و در آن
ایام ... و ... صوری ... و ... در این سال جناب ... صادق المقبول
والمشروع جامع الاصول والفروع مولانا شریف الدین عبدالقهار رحمه الله که در انواع علوم و اصناف فنون ... ماهر بود و حفظ کلام
ملک علام و شرف طواف بیت الله الحرام و سعادت زیارت النبی علیه السلام ... و ... و مهارت ... سیاقت
و فن انشاء و صنعت ... و ... و ... و فضل ... و دیوان اشعار ...
فضلاء روزگار ... نظم ... اوج ... شعر زان خانه بر بخش ترکش ...
... کان ... الغرض ... ماه رجب ... چنانکه ...
... و جناب ... ایوان ...
و در ... و ... مقام ...
گشت وقایع سنه ... و ... و آمدن حشم از ولایت عراق در این سال
در سایه رایات همایون فال ... تمام ... تمام ...
... چین و صحرای قبچاق تا
ممالک ... عراق ... تا پایان هندوستان فرمان حضرت خلافت پناهی ... حکم ...
... آفتاب ... فیض سحاب ...
... شعر در ... شبان ... اعلی ...
... امیر ... امیر نظام الدین احمد ... ترکمان ...
... و ... میرزا سلطان حسین ... روان شدند و در این اثنا
از اطراف ممالک عراق پانزده هزار خانه کوچ حشم و صحرانشینان بولایت خراسان آمدند ...
... میرزا جهانشاه ... و ... و ...
خاطر همایون ... و چون رای آفتاب ... سلطان آفاق از آمدن حشم عراق خبر یافت ... آفتاب

آنحضرت بر موضع احوال پریشان ایشان ناشف خیلان احشام هزاره عنایت تمام فرموده و همه را بمواعد عطف پادشاهانه خاطر جمع نموده و ایشان را در اطراف ممالک
خراسان یورت و مقام داده و ابواب رحمت و عنایت بر روی امید ایشان گشاده و مجموع در آن ممالک وسیع مقام و آرام گرفتند **شعر**
آرام یافت مردم این وحشی دهر ٭ آسوده گشت در کنف عدل انس و جان ٭ و در این ایام که سلطان آسمان احتشام در دار السلطنه
هرات اقامت فرموده بود و رعیت در ریاض رفاهیت بفراغت معیشت می‌نمود و گلشن سلطنت بانوار معدلت و آثار مرحمت نضارت
و طراوت تمام داشت و رایات این دودمان و لوای ملک و ملت سر بفلک سما افراشته و حلاوت فراغت بمذاق خاص و عام رسیده
و توسن بدلگام ایام در رکاب سپهر فرسای رام گردیده و آوازه بسامع جلال پیوست که جمعی از مردم هزاره که در ولایت ... بسر شباری
باشند سر تمرد و شورش آغشته و روز بروزی نموده و سلطان را از ایشان زحمت می‌رسد و شرح این سخن آنست که قوم هزاره که به هزاره آقا مشهور بر ایل
و الوس بسیار رنود که در ... بوده و سالهاست که در آن نواحی بفراغت و جمعیت روزگار گذرانیده و در زمان حضرت خاقان سعید
گاهی ادار و فره و محصل باتحفه و بدرگفت و احوال بعریضی از ایشان مشخص گردانیده به دیوان اعلی میرسانیده و چون آن پادشاه ... ادار
فنا به ارتقا فرموده و فراغ روزگار برهم برآمده و از هر طرف فتنه بجزی سر برآورد پادشاهان ممالک خراسان را چندان فرصت روی نمود که کسی را
پروای قضایای مردم هزاره نبود ایل و الوس هزاره چندین سال از روی فراغت و استقلال بجمع اموال و ضبط احوال خود پرداختند و
اگرچه ایشان را ... سرداری و سروری ... در این فرصت ... دایره ... و ...
و ... ایشان از ... تجاوز نموده ... قطع طریق و قتل مسلمانان شعار ... آن زمره ... بوده و در این سال که عنایت ملک خلاق از
اقصی مکارم خلاق ناصره ممالک عراق سلطان آفاق را مسلم فرموده و تمام آن ممالک ... بجز او ... در قبضه اقتدار بندگان
جهان ... قرار یافته بود حکایت عصیان آن جماعت که پای از سر حد بندگی بیرون نهاده ... دست جور و بیداد بغارت و تاراج گشاده
بر خاطر ... بسیار گران ... آمد ... پادشاهانه و همت خسروانه ... ارکان ... فرمان همایون نافذ شد که لشکر ...
جهان ... فتح آیت که مطلع آفتاب نصرت و ظفر است جمع آمده ... همایون ... فتح ... نمودار
... و فوق ... سیل ... آوازه عزیمت حضرت خلافت پناهی ... سیل اضطراب و اضطرار ... گردنکشان ... گشته
روزگار ... و صولت لشکر منصور ... جمعیت آن جماعت ... ساحت ... آن ... جان و مال ... خطر ...
و در ... آن ... صعب ... گردیده ... صورت ... آینه اندیشه ایشان روی نموده ... انجام آن ... غایت
بیچاره گشته چاره جز آن ندانسته که التجا به مشایخ عظام نمایند ... آن مشکل گشاینده ... سر ...
قرار یافته بود که ... طوایف علما و طلبه ... آدم ... حقیقت حدیث صاحب ... ارباب حقیقت پیش از آن
حضرت ... دارند ... آن ارباب و ... مردم هزاره ... نوشته ... السلطنه هرات فرستادند و روی ... اعتقاد
بر زمین ... نهاده ... جناب ... شیخ الاسلام قدوة اولیاء الله الکرام شیخ نور الدین محمد ... التماس شفاعت نمودند
و هم چنین ... مشایخ دیگر متوسل بودند جناب ... بار ... و شفاعت ... مردم هزاره نمود و حضرت ...

منشی سنبل

ملس ... دل ... فسخ ... فرموده و خان دولت بصوب ... نیاز ... شیخ دیگر ... التماس نموده و سخن ...
قبول یافت و الفضل للمتقدم و جناب فضائل مآب مولانا اعظم ... معالی العلوم ... مولانا شمس الدین علی ... الفارسی ...
... آمده ... در مقام ... نظام الدین احمد حاجی ... سوال ... غایت
... بوصول ... همایون ... فال ... اقبال ... سایه چتر خورشید ... سلطنت ... حضور ...
اطراف ممالک ... ساخت و چون لشکر بسیار ... سپاه ... شماره ... سلاطین عالم ... جهان
پناه جمع آمده بودند ... شکاری قیام می‌نمودند ... اقتضا ... لشکریان خندق ...
ساخته ... حکم ... همایون ... امرا و ... وزرا و دیوان و سایر ... ایستاده ... اهتمام
تمام لشکر ... دولت خواه ... فرموده پادشاه ... در کار ... چند روز ... آن کار قیام نمودند
و با وجود برودت هوا و شدت ... خندق ... ساخته ... آن ... نموده و در این اثنا مزاج همایون ...
ضعف قوی ... طبیعت از جاده اعتدال عدول نموده صداع ... دماغ ... ضعف و فتور ...
و قوای طبیعی ... اعتدال ... بود روی ... آورده ... چون ... نام و نشان ... گم کرده ...
تن که ... عناصر ... بر شکل خیمه حباب ... دو ... قوام ... استوار ...
... مبتلا شده و حرارت ... وجود انسان ... جهات چون
... و حرارت ... و قالب ... جهان ...
یافت ... باطن که کارکنان ... جهات آن ... سرانجام تمام ... ملک
معمور ... تبیان ... وجود ... همایون ...
وسیع ... شد ... شده ... همه آن ...
و اطباء ... مولانا اعظم ... مولانا قطب الدین محمد ... مولانا ... الدین حسین ...
... لطایف معالجت ... عادات ... نمودند ...
از ... اجسام ... عیسوی ... مزاج ...
... ترکیب ... جالینوس ... بقراط ...
... کشور ... اکبر ... نموده ...
کلیات ... علم ... طب ... فن ... ثبات ... این ...
و منافع و فواید این حکمت ... بیان ...
... منهاج ... بشارت ...

قبیان ...
... کردن

همت رعیت و حسن عهد مخلصان و صدق عقیده ایشان فایق الطالع المخلصین مجاب جمع مختار مطلع امید و مشرق مراد طلوع آغاز نهاد و
و فروغ همایون خورشید مثال از حضیض انتقال روی باوج صحت و اعتدال آورد و عنایت بی نهایت [illegible]
بتفتیش شغال کلی کرامت فرمود و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت صلات و صدقات بفقرا و مساکین رسانیدند و بندگان
بسیار در سلک احرار منتظم گردانیدند حضرت سلطنت مآب شکرانه صحت و سلامت ذات با مکارم و القاب انعام و اکرام [illegible]
خاص و عام را [illegible] آفتاب [illegible] که دریای سخاوت و سحاب کرم است و فیض عام بجانب خلایق رسانده و قاطبه رعایا را
بجنس رعایت محظوظ گردانید و حکم همایون فرمود که در تمام مملکت خراسان مال [illegible] که مال گزاف بود [illegible] و دیوانیان
و عمال قلم و قدم از رقم آن کشیده و کوتاه داشته تعرض نرسانند و عام و خاص چندان نهال امال در جویبار سعادت و اقبال
سرسبز و خرم گردانیدند که با بیاری عدالت در بوستان [illegible] بمقام [illegible] ثابت [illegible] رسانیدند [illegible]
آن است که ثمره این شجره نامی هرچند روز [illegible] مولانا شمس الدین
علی الفارسی که برسم رسالت بجانب [illegible] رفته بود مراجعت نمود و آن [illegible] کرده بود [illegible]
و [illegible] تاریخ [illegible] کار [illegible] ذکر ولادت شاهزاده بایسنغر و ختان
شاهزادگان و جشن بزرگ حق تعالی حضرت خلافت پناهی را کوکب مسعود از مطلع سلطنت عنایت فرموده و ماهی از برج شاهی
کرامت نموده اول شوال با سعد ساعات و ایمن احوال پادشاهزاده همایون فال جهان را بنور حضور شرف فرمود شعر طالع علم
همایون شد بیمون اختری گردون [illegible] دو شنبه [illegible] نام فرخنده فرجام میرزا بایسنغر معین شد شعر غنچه بخت
ز نوبهار خسروی شکفته بود نو بهاری دیگر از بستان شاهی [illegible] رسید [illegible] سعادت [illegible]
سرایت کرد که همه را سبیل عیش و عشرت [illegible] و حکم همایون نفاذ یافت [illegible] چهار طاق [illegible]
صنعت [illegible] مجلس طرب و بزم [illegible] ترتیب [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] مغنیان خوش الحان [illegible]
نظاره آن مجلس [illegible] پیدای ساخت
و نواهای روح افزا [illegible] چون چنگ [illegible] ایشان تار تار شده [illegible]
سازندگان و سایر [illegible] عود و [illegible] قانون و رباب [illegible]
و گوشه نشینان [illegible] افلاک [illegible] ساقیان [illegible] مجلس انس [illegible] ایشان گلستان
و خورشید جهان افروز [illegible] ایشان غرق عرق [illegible] روی [illegible] زوال [illegible] غروب می نمود [illegible]
کمان [illegible] ماه [illegible] گوشه طاق [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] چشم [illegible] باده [illegible] آب [illegible] دهان تنگ

سبب

سبک شد و [illegible] ارباب طبع لطیف و اصحاب عقل شریف [illegible] خورشید [illegible] فلک
می شمارند از عکس حباب آن اوج هوا سپهری [illegible] کواکب [illegible] جرم زمین [illegible] یاقوت احمری [illegible] از غایت صفا
صافی [illegible] از کمال لطافت و لمعان [illegible] لعل [illegible] لب [illegible] پیاله [illegible] جام
از عکس باده گلگون لباس [illegible] پوشیده [illegible] دیده [illegible] بصیرت [illegible] از غایت صفا باده را از جام
و جام را از مدام [illegible] بیت از صفای می و لطافت جام ❊ درهم آمیخت رنگ جام و مدام ❊ همه جامست نیست گویی می ❊
یا مدام است و نیست گویی جام ❊ و در آن جشن همایون انواع [illegible] از چینه و چوب و [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] عقل [illegible] حیران مانده بود و دیده [illegible] نظاره آن [illegible] ساخته بودند [illegible]
[illegible] چهار طاق [illegible] اطراف [illegible] آتشین [illegible] قبه های [illegible]
آن [illegible] اوج فلک [illegible] بروج [illegible] گذشته بود [illegible] بارگاه [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] آن [illegible] فروغ و ضیا می گشت و [illegible] چشمها را چون چشمه آفتاب پر آب [illegible]
و ارباب صنایع انواع بدایع [illegible] لطیف و لطایف [illegible] استخراج و استنباط نموده و در غایت [illegible] و کمال مهارت [illegible]
[illegible] از اطراف عالم بتخصیص ممالک محروسه [illegible] همه [illegible] خود [illegible]
[illegible] شیشه [illegible] در کارخانه عالم [illegible]
[illegible] اشتغال می نمود [illegible] دکان و کارخانه [illegible] خاص خویش قیام نموده [illegible]
[illegible] جنبش و حرکت [illegible] خیال [illegible]
[illegible] تصویر کرده و [illegible] معقول [illegible]
پایان اندیشه آن [illegible] حضرت خلافت پناهی چون آن [illegible] نظاره آن [illegible]
نمود و از غایت التفات و اهتمام [illegible] صورت [illegible] عالم [illegible] بنی آدم
که در [illegible] فلک و کارخانه شیشه [illegible] حیران مانده [illegible] مطابق [illegible] نموده
هزار تحسین و [illegible] شاهزاده [illegible] تاج و تخت جلال الدین میرزا سلطان محمود [illegible]
همایون [illegible] خراسان [illegible] سایر شاهزادگان [illegible] سلطنت [illegible]
شاهزاده [illegible] ذی القعده [illegible] السلطنه هرات رسید شعر سرو باغ سلطنت نخل [illegible] ❊ گر قدم [illegible] کشور رسید ❊
[illegible] شیخ [illegible] بزرگ [illegible] آداب شرع نبوی و آیین دین مصطفوی بجا آورده [illegible]
[illegible] برهان [illegible] شیخ الاسلام خواجه [illegible] شریف آورده [illegible]
حضرت سلطنت [illegible] اموال [illegible] عالیه [illegible] ایشان [illegible]

شیخ الاسلام و سایر اکابر بانعام و انعامات پادشاهانه و التفات خسروانه اختصاص داده در استمالت این سال باوفا نه طوعی بپایان رسید

ع بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی ■ وقایع سنه احدی و سبعین و ثمانمائه ذکر فتح بغداد و قتل میرزا پیر بداق

عنایت الهی حضرت خلافت پناهی را بمحمت کلی آراسته بود و قوت جلیلت ظفر تیغ کبری که بر دامن علم اجلالی نشسته بود
اف نمود عالمیان از مصحت پادشاه جهان خوش وقت و شادمان شده و روز بازار جشنها از خیر جشن بزرگ باطراف عالم رسید و بحکم
اخبار منعف و آثار فرح در ممالک عالم انتشار یافته بود با زبان رحمت و رخت داده جهان مشهور و شهرای مراجعای حضرت
اعلی اقتضای آن نمود که صاحب اعظم خواجه زاده اکابر خواجه قطب الدین طاوس سمنانی را منصب وزارت دیوان اعلی ارزانی
داشت و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط مهمات بقوة کفایت او باز گذاشته او باندک زمان مملکت خراسان را معمور
و مزروع و آبادان گردانید که آثار عدالت و انصاف آنحضرت باطراف بحر و بر ممالک بعث و کشور رسانید و ملوک اطراف از گوشه و
اکناف رسل و رسایل و هر گونه وسایل بدرگاه جهانپناه فرستادند و خیال سرافرازی و داعیه همبازی از سر نهادند بیت فلک
کلاه غرور این زمان ز سر بنهد ■ که مملکت شه بر سر افرازی ■ خطاب خسرو انجم کنون کند دانستی ■ که مصلحت نبود خسروی بهم بازی ■
میرزا جهانشاه پادشاه ممالک فارس و عراق و آذربایجان و حدود روم و شام بود و از دیرباز در فتح دار السلام بغداد سعی و اجتهاد تمام
می نمود و در ینوقت بجانب عنایت ملک بخش تعالی و تقدس آن خطه را فتح نمود و اینچنین سخن دران بدرگاه همایون فرستاد و شرح
فتح بغداد را اعلام داد و این کلام بنوعی سلسلی در سلک نظم در آمده که چنان است که امیرزاده پیر بداق پسر میرزا جهانشاه بود و چون
مملکت فارس را باو عنایت نمود و در آن مملکت چند گاه اساس سلطنت برافراشته و در اطراف تا حدود هرمز و نواحی بغداد بتصرف در آورد
و در آن ولایات کسی با او مجال جدال و خیال مکاوحت و استقلال نمانده و سکان شال سند دولت و اقبال در کمال عظمت و جلال بر او نشر
و چون میرزا جهانشاه فتح خراسان فرموده چند گاه آن جا بود و بار دوم قبضه اقتدار او بود و آوازه توجه حضرت خلافت پناهی بسبیل استعجال
در اساس لشکر ترکمان افتاد میرزا جهانشاه طالب صلح شده و عزیمت مراجعت مصمم ساخته و در آن اثنا امیرزاده پیر بداق از
مملکت فارس و عراق رسیده و بجهت فرمودن بحکم شده او خود گردید و چون این سخن در محل آن مسطور است و چون لشکر ترکمان از ولایت
خراسان بازگشت امیرزاده پیر بداق از راه طبس بر ولایت یزد گذشت و در آن شهر انواع فتور باکرده و بسبب مددی که در عراق
بوالد خود رسانیده بود پسر خود را از پدر مستغنی دید و خیالات فاسد و تصورات باطل عرصه دماغ او جای گرفت و بازار تسخیر
سر از طوق طاعت پدر بیرون کشید و ارکان دولت جهانشاهی با امیرزاده پیر بداق را نصیحت کرده قرار دادند که مملکت شیراز را بپسران
پدر باز گذارد و عازم دار السلام بغداد شود و بموجب فرموده با خیل و حشم و عیال و حرم و صدهزار رسانده و دام متوجه بغداد شد
و چند گاه در آن شهر گذرانید و آن ولایت را مزروع و آبادان گردانید اما خیال شهر شهره شیراز از خاطر او بیرون نرفت و از طغیان
و غضب پدر در هیچ مقام قرار و آرام نمی یافت و شعار خلاف پدر را از مسجد و پرا اظهار کرده در برابر ممالک عراق لشکر ساز او
واقع شده و هر چند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه و تحمل مشفقانه فرموده آن خود رای عاقبت نااندیش ترک خیره‌سری

و فتنه انگیزی

و فتنه انگیزی نمود و در سال رسل و رسایل با او بغیبه ستمگر بود نوشت و هر روز در است غوایت بر تمرد افزود میرزا جهانشاه فتح
شیراز او بر او فرض همت واجب دید و با زده حامی تمام عازم دار السلام شد و شهزاده پیر بداق چون از توجه پدر آگاه شد برای
قرار داد که بغداد را پناه ساخته بجهت ترتیب برج و باره و قیام نماید لشکر خود را انعام و اکرام و اکلاه تمام داده دل بر قلعه و مقام
نهاده و در اطراف بغداد چون کوه فولاد ایستاده اند چون آفتاب رایت میرزا جهانشاه سایه همایون بر دار السلام بغداد انداخت لشکر
میرزا پیر بداق با او قهوار سراسیمه بی قرار ساخت و شهزاده چاره همان دید که بچاره پایداری بغداد خزینه درمدار کشید و چون دار السلام
در غایت متانت و استحکام بود و فتح و تسخیر آن بسیار دشوار می نمود مدت محاصره تمادی کشید و سپاه میرزا جهانشاه و از گرما
بغداد در زحمت عظیم افتاد چه تابستان اگر ایام بمحاصره و محاربه قیام نمودند صبح و شام در مقام مجادله و مقاتله بودند امیرزاده
پیر بداق آتش فتنه را با اداد و مقاطعی دار جار انجور کشیده و خزینه بنیه که سطوت خشم و صولت قهر دمار از نهاد او بر آورده و
بغداد را حصار ساخته طرح محاصره انداخت و میرزا جهانشاه لشکر تا جهان جمع آورده در فتح بغداد غایت سعی و اجتهاد می‌نمود و نهایی
همت در بنه استخلاص آن بوده قریب یکسال محاصره و محاربه بر یک حال بود و احوال رعایا روی باختلال آورد و تا با بولاد
پای قضا و قدر بود دست قدر ساز خوف و خطر گشته و فرومانده کان شهر و در ماندگان زندان قهر در زحمت و عنا و محنت و بلا
روزگار می گذرانیدند و هر چند شاهزاده پیر بداق در مقام عجز و بندگی می آمد و رسل و رسایل و انواع وسایل میفرستاد اصلا
مفید نمی‌افتاد و جهت قهر و جلا و قحط و غلا و نایافت بحدی رسید که آدم و مردم جوشانیده و مسته جوع مسکر داشته نه و نمک
و گربه نایاب گردید و بیشتر حیوانات بکار رسید عاقبت اهل بغداد بیک زبان و فریاد برآوردند و ایلچیان آمد و شد کرده
امان طلبیدند و میرزا جهانشاه مانوید رخصت داد و اهل بغداد خرم و شادان شدند و در روز ناه بغداد گشاده ■ مصرع ■ بازنگشاده در
گیتی در دار السلام ■ و سپاه میرزا جهانشاه به دار السلام رفته بغدادیان نیز به اردوی اعلی آمدند در این اثنا گاه میرزا جهانشاه
امیرزاده محمدی را فرمود که بشهر بغداد در آمده امیرزاده پیر بداق را که برادر او بود گرد اسفند و خاطر و پدر را از دغدغه جانب او
رها نمود برادر نامهربان بر چنان کاری خطیر اقدام نموده و نماز شام با فنیه تمام بدار السلام در آمد و بوثاق شاهزاده رفته آن سرو
جویبار وجود را از پای در آورد و بران نهال اقبال دولت ترحم ننموده و بغدادیان راه بر تار کریان و رحمه از چشم روان شد
و میرزا جهانشاه در انگشت مبارک بنیامه و مردم را از او نفرت شد حال دولت و اقبالش چون زلف خوبان و طره دلبران
آشفته و پریشان گشت القصه میرزا جهانشاه خبر فتح بغداد و صحیفه عامدی اعلام داده حضرت خلافت پناهی فرستاده را
بنوازش پادشاهانه اختصاص فرموده و بعد از چند روز اجازت مراجعت نمود ■ مصرع ■ سوی ملک خویش شادان و خندان گشت باز ■
و در این سال جناب ارشاد مآب ولایت انتساب شیخ صدر الدین محمد اردبیلی قدس سره عازم شهر اصفهان بر ترغیب امیران انتقال
نموده شیخ مرحوم حاوی علوم ظاهر و فنون باطن بود و سالها در دیار عرب و مصر و شام و مجاور بیت الله الحرام و زیارت نبی علیه السلام
گذرانیده و از بقیه اسلاف آن مواضع متبرکه بازگشته باد رسانیده و چون در هرات جهان خانه نزول شد حضرت خلافت پناهی

بنا نگاه تشریف حضور ارزانی داشت و فرزند سعادتمند او شیخ قطب الدین محمد را عوارض سانحه ضعف مستولی گشت مرحوم بالولایت
جوین برده در خانقاه و حظیره که ساخته او بود مدفون شد و هم درین سال بیستم ماه ذی الحجه جناب افضل مآب مولانا جلال الدین لطف الله
قاضی بخارا که در انواع علوم صاحب کمال بود بگلزار رحمت ایزدی رحلت نمود و فرزندان او جناب سیادت مآب مقرب السلطان المعظم
بزرگ جهان مولانا جلال الدین عبد الرحیم و جناب شجاعت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب بعز ملازمت مشرف گشته حضرت خلافت
پناهی او را نسبت بمجلس عزا و آتش تعزیت که منصب آنحضرت شاهی احوال وارثان او شده همه را از جامه عزا بیرون آورده [illegible]
پادشاهانه عنایت فرمود و [illegible] بخارا را نقل کرده مرزا عالیشان [illegible] وقایع سنه اثنی وسبعین وثمانمائه ذکر
آوردن نور سعید از جانب خوارزم حضرت خلافت پناهی شالیه سریر سلطنت و پادشاهی در دار السلطنه هرات استقرار
داشت و نقش تسخیر هفت اقلیم بر لوح خاطر همایون می نگاشت و ممالک که از اقصی ملک [illegible] تا نواحی عراق و از پیشان گرگستان
تا پایان هندوستان بود بعنایت معمور و آبادان بود و هیچ آفریده را مجال جدال با آنحضرت در خاطر خطور نمی نمود و مملکت ماوراء النهر که
[illegible] و از رنگ نعمت و عمارت [illegible] درین سال [illegible] از طرف ولایت خوارزم [illegible] امیر نور سعید
رسیده و عرضه داشت رسانید مضمون آنکه میرزا سلطان حسین که در طرف دشت قپچاق همراه قزاق بود در [illegible] بجانب خوارزم عزیمت نمود
و امرا و سرداران که در آن طرف بودند [illegible] بر راه او بار آورده [illegible] مملکت خوارزم از غارت
و تاراج [illegible] غیر از نقش خط خوارزم [illegible] حضرت خلافت پناهی فرمود که جمعی از امرا بولایت خوارزم
و صورت [illegible] واقع شده تفحص فرمایند و هر کس [illegible] واقع شده باشد [illegible]
بقتل آورده باقی را بسته [illegible] امیر نور سعید [illegible] بموجب فرمان اعلی روان شده چون بخوارزم رسیده
و شرح احوال پرسیده [illegible] که لشکر خوارزم [illegible] از میرزا سلطان حسین [illegible] فرار نموده اند شعر
کوه از نهیب [illegible] همچو کاه • روباه را چه طاقت زور غضنفر است • امیر [illegible] که حضرت خلافت پناهی [illegible]
الطاف [illegible] بود و [illegible] امیر نور سعید را [illegible] هرات فرستاده تمام [illegible]
جهات او را بغارت و تاراج داده و امیر نور سعید بیستم ربیع الاول بهرات رسیده [illegible]
فلک احتشام بزیارت شیخ الاسلام شیخ [illegible] فرمود و از [illegible] جناب شیخ [illegible]
درخواست کرد که حضرت خلافت پناه [illegible] روان داشت [illegible] از حصار بیرون آورده [illegible]
ابو القاسم [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible] حضرت خلافت [illegible]
در آورده [illegible] احوال پرسیده [illegible] انتظام [illegible]
که آثار [illegible] احوال او [illegible] بمجلس همایون فرستاده [illegible]
یاد داده بیت این [illegible] در مانده بجان • وارد اسپی توقع از شاه جهان • چون [illegible] و چون بخت قوی • چون
جوان وچون

جوان و چون حکم روان • آنحضرت بر حالت عجز و درماندگی او مرحمت فرموده انعام و اکرام تمام فرمود و چند اسب تازی را اهوار و استران
قطار و شتران مهار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر اسباب عنایت آئین امارت تعیین نمود و سوابق خدمات او را بر
بر زبان آورده رعایت حقوق او را بر ذمت همت واجب دانست شعر آفرین حق بر آن سلطان که حق خدمتش • هر که کرد
نسبت با او باشد رعایت میکند • و امیر [illegible] که از آن زمان که خطبه شاهی و سکه شاهنشاهی بنام همایون آنحضرت موشح
بود و انواع خدمات پسندیده بجا آورده بود درین وقت ضعیف شده مریض گشت و در ایام طغیان بحران که هذیان صفت
لازم آنست در کف وشنود بر لوح خیال چنان نقش می بست که حضرت خلافت پناهی بعیادت او آمده است نظم
کو همیشه بر لب [illegible] نشسته بود • سکه خواهم اگر بود این همه مرا • گفتند چه مصلحت مزاری بگوی این • گفتا بنا امیدی بازوی چون دهم
رضا • شکر بنا او را [illegible] ضعیف من • شکر کاین طبیب کجا خواست وین هوا • اطبا در مجلس همایون که معالجه او [illegible] بود صورت این
حکایت را در حضرت شاهی باز نمودند آنحضرت از کمال مروت میل عیادت او فرمود و اوایل ربیع الاول بشهر آمده بوثاق امیر [illegible]
نمود و زبان حال و مضمون این مقال ادا بر ساختند که شعر گر بر سر بالین من آئی بعیادت • صد سال بامید تو بیمار توان بود
و امیر [illegible] تمام سرانجام نمود و اسب با زین کشیده و پیش قدم همایون بعد از چند روز صحت تمام یافت ذکر نهضت حضرت
خلافت پناهی بجانب ولایت [illegible] در آن زمان که آفتاب جهانتاب از نقطه اعتدال [illegible] تجاوز نموده خورشید
خورشید بارگاه فلک احتشام در دولتخانه بهرام انتقال فرموده و شیر [illegible] آسمان [illegible] بر نمود و زمین [illegible]
می نمود و [illegible] بهره شده و گلشن از لباس [illegible] جامه زر [illegible] گشت بیت [illegible]
بیع طفل • جهان چمن که چون نگارخانه بود در تصویر • کمان برم که گلستان گناه آدم کرد • که شد برهنه چو آدم ز جامه حریر • و خورشید
نمود روان چمن سردار نقاب [illegible] و گاهی بجمال جهان آرای عالم [illegible] فروغ و تاب [illegible] چمن [illegible] حضرت خلافت
پناهی [illegible] ولایت [illegible] قشلاق فرمود و در [illegible] ربیع [illegible] دار السلطنه هرات نهضت نمود
نهضت همایون [illegible] کرده از [illegible] سلطان ربع مسکون [illegible] کیوان [illegible] آیات [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] روان شده [illegible] باسته [illegible] سپاه و [illegible] درگاه نفاذ یافت
[illegible] دولت [illegible] آن قشلاق باشد [illegible] رسانیده
[illegible] امرا [illegible] خواص و عوام [illegible] بیت [illegible]
[illegible] ربع مسکون [illegible]
[illegible] فضای ربع مسکون را بر لوح خاطر [illegible] عراق [illegible]
[illegible] آن ممالک [illegible]
دولت و سعادت ساعت [illegible] نوید این بشارت بزبان الهام پیام [illegible] ممالک عراق و فارس [illegible]

رسیده نامه و عرضه داشت مشتمل بر این مضمون که امیر حسن بیک سپاه میرزا جهانشاه را شکست داد و او با یکصد نفر بیرون رفته از بر فرسها
هلاک شد و تفصیل این اجمال طوطی شکرین مقال قلم برین منوال رقم میزند که چون میرزا جهانشاه را کفت سلطنت بمعنی مملکت
بآن مرتبه رسید که هرگز آبا و اجداد او را عشر عشیر آن در خیال نمیگذشت تمام ممالک عراق عرب و عجم و فارس و سواحل دریای عمان و سر حد سلطنت
آذربایجان و اران و گرجستان تا حدود مملکت شام و روم در زیر نگین حکم او چون موم بود و هر صورت که در خاطر خطیرش چهره میگشود
بهتر وجهی روی می نمود و از اعیان امرای آن ممالک امیر حسن بیک از اولاد امیر قرا عثمان که همیشه میان ایشان و پدران
میرزا جهانشاه عداوت عظیم بود مطاوعت و انقیاد میرزا جهانشاه نمی نمود و جناب جهانشاهی را با وجود آن تمکین و قدرت از بار
این اندوه بر خاطر کوه وقار گران و دشوار می آمد و هر چند بر کار روزگار اندیشه و تدبیر آن کار بر می آمد بواسطه متانت و حصانت قلاع
بر او هیچ دست نداشت عاقبت نقش این صورت بر لوح اندیشه نگاشت که با لشکرهای گران قصد استیصال آن خاندان کند و آتش
طغیان در آن دودمان زند و بدین نیت و همین عزیمت سپاه بیکران جمع آورده بصوب دیار امیر حسن بیک روان شد و چون
مسافت نزدیک رسید و میدان جدال و معرکه قتال متقارب گردید امیر حسن بیک از آنجا که وفور درایت و فرط کیاست او بود سلوک [illegible] نمود
و رسل و رسایل در هر گونه وسایل چند کرت بمیرزا جهانشاه فرستاده پیغام داد که سایه آنحضرت بجانب کرامت و آفتاب سلطنت [illegible]
تابانی و ذرات حقیر پراکنده آن [illegible] در چه شمار شده در برابر آفتاب [illegible] شایسته [illegible] مگر خاطر اعالی بضعفای مجهول الحالات
التفات فرماید بهر که اشارت شود بطریقه [illegible] تسلیم نموده [illegible] از مطلوب تجاوز ننموده است مصرع در پای تو ریزیم آنچه در دست ماست
میرزا جهانشاه تواضع امیر حسن بیک را حمل بر ضعف و عجز او نموده بتمامی همت عزم استیصال او جزم فرمود و چند گاه با لشکر و سپاه بجستجوی
امیر حسن بیک در صحرا [illegible] و دیار روم و نواحی آن سرزمین گردید و جمعیتش پراکنده شد و فصل تابستان و [illegible] منقضی گشته زمستان رسید
و لشکر او از برودت هوا و شدت سرما بجان آمد [illegible] و در زمستان [illegible] مخالفت [illegible] عظیم میان لشکر او و امیر حسن بیک [illegible]
و پیوسته امیر حسن بیک تفحص احوال میرزا جهانشاه می نمود [illegible] که مراجعت [illegible] لشکر خود را بجانب
ولایت [illegible] روان ساخت [illegible] بقرب [illegible] لشکرگاه [illegible]
امیر حسن بیک با [illegible] هزار [illegible] سوار [illegible] رسیده [illegible] در بر [illegible] تمام اسلحه [illegible]
و رسیدن [illegible] چون [illegible] بناگهانی بر سر میرزا جهانشاه رسید [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] مضطرب گردید و میرزا جهانشاه را
مجال آن شد که بر اسپی نشسته از آن ورطه [illegible] بیرون تاخته راه گریز و [illegible] جان [illegible] امیر حسن بیک از اولاد میرزا جهانشاه
[illegible] آورده [illegible] ساز [illegible] براه عدم فرستاده [illegible] غارت و تاراج فرموده اموال او که فزون از گنج قارون
بود متصرف شد و [illegible] میرزا جهانشاه را گرفته [illegible] تفحص نموده [illegible]
از [illegible] رسیده با فضه [illegible] امیر حسن بیک آورده [illegible] میرزا جهانشاه را گرفته میرزا محمدی بقتل رسید [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک را از [illegible] بزرگ [illegible] ساخته [illegible] بسیط روی زمین [illegible] باقی اولاد میرزا جهانشاه

چون این حال

چون این حال آگاه شد [illegible] بدرگاه امیرزاده حسین می آوردند که اکبر اولاد میرزا جهانشاه بوده چند قطعه [illegible]
[illegible] و خانلیس [illegible] هزار سوار علوفه داده شده حاوی اوراق از معتمدی استماع نمود که [illegible] سلطان
ابو سعید میرزا بود که از وقت چنگیز خان تا این زمان کسی از پادشاهان [illegible] هزار سوار علوفه نداده و از سلاطین ماضیه بر سبیل
هیچ کس را اینچنین [illegible] فی الجمله امیرزاده حسین می لشکری معظم آراسته [illegible] مقابله و مقاتله نهاده و شرح احوال بدرگاه سلاطین
پناه اعلام داده و پیغام داد که ممالک فارس و عراق و آذربایجان بل تمام جهان آنحضرت را مسلم است [red: شعر] شاها [illegible]
عالمت [illegible] گردون [illegible] مسلم است [illegible] ارکان دولت [illegible] بندگان [illegible] تمام
ممالک [illegible] قبضه [illegible] موجب آسایش جهانیان خواهد بود و تمام [illegible] سایه
آفتاب عنایت آنحضرت [illegible] امیدوار [illegible] این مظلومان [illegible] دست تطاول [illegible] کوتاه گردانند
چون شرح این احوال بمسامع جلال رسید و رای جهانگشای بر مضمون این مقال واقف گردید [illegible] فراوان نمود فرمان فرمود
که لشکر بسیار و سپاه بیشمار از سرحدات کاشغر و ختا و ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان تا حدود عراق و از [illegible] تا
[illegible] سیستان جمع آیند و چون آنحضرت [illegible] با حضرت ارشاد منقبت خواجه ناصرالدین عبیدالله [illegible]
مشورت [illegible] فرموده جناب [illegible] عدول نمی نمود [illegible] عزم جانب عراق جزم فرموده [illegible] جهان [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] سال نموده و حکایت ولایات عراق [illegible] پیغام داد [illegible] مشتمل بر این معنی فرستاد و نمود
که [illegible] حضرت [illegible] است اگر صلاح باشد [illegible] جانب [illegible] عرضه داشت [illegible]
مصلحت [illegible] داشته [illegible] فرمان [illegible] جناب خواجه چون بر شرح احوال اطلاع یافت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] قشلاق [illegible] شرف ملاقات [illegible] حضرت خلافت پناهی شرایط استقبال و اکرام و تعظیم
و اجلال بجا آورد چنانچه [illegible] آنحضرت [illegible] جناب [illegible] بدرگاه [illegible] می آمد
مشورت بسیار [illegible] که [illegible] آفتاب [illegible] بجانب عراق روان شود [illegible] بپای خود [illegible]
و [illegible] نفس [illegible] خواجه [illegible] ماوراءالنهر عود نمود و رایات [illegible] بجانب ممالک عراق [illegible] نمود

ذکر توجه حضرت خلافت پناهی میرزا سلطان ابوسعید گورکان بصوب عراق و آذربایجان

حضرت سلطان آفاق
از یورت قشلاق بعزم یورش ممالک عراق رایات آفتاب اشراق برافراخت و غلغله کوچ قیامت [illegible] در اطراف بحر و بر
و [illegible] در ممالک [illegible] و لشکرها که با [illegible] فرمان [illegible] بود در ظلال اعلام [illegible]
[illegible] و فیروزی جمع آمدند و سپاهی که از عقاب [illegible] پرواز ایشان [illegible] بر فلک [illegible]
[illegible] و [illegible] سنگ [illegible] نظام [illegible] جان [illegible]
تیغ خون [illegible] زهره [illegible] گلنار [illegible] لبان [illegible]

زده قائم می‌شد و بهرام خون آشام بیان کیوان سر از پس سپر زنگاری بیکشید و آنحضرت بیمن ابواب امنی که زیادت از آن متصور نبود
اهل خراسان [illegible] اوایل شعبان از یورت قشلاق نهضت فرمود و جوانب لشکر از نهیب انجمن بکثرت دشت محشر شده و گرد
خاک از [illegible] فلکی دیگر گشت و چون سپاه نصرت پناه رو براه آورده [illegible] منزل نهضت نمود آنحضرت بصدق نیت و
صفای عقیدت عازم زیارات مشایخ عظام و اولیاء کرام قدس الله تعالی ارواحهم فرموده با جمعی خواص بازروی نیاز در اخلاص
ممالک خراسان روان شده و اول [illegible] آمده و بجانب مهنه مبارکه رفته و عازم زیارت [illegible] جام گشته هر جا
زیارت سلوک داشت و رایت عزیمت بصوب ولایت [illegible] و زاوه بر افراشته و آداب و شرایط زیارت بجا آورده
و شاید در جمیع مزارات بتقدیم رسانیده و در ولایت [illegible] اقامت نموده و بجانب مشهد مقدس عزیمت فرموده
و از روحانیت مشایخ عظام و [illegible] متوجه قبه و بارگاه آستان حقیقت و قطب سپهر توفیق شاه [illegible] بلند پرواز سدره
آشیان و همای همایون فال سعادت نشان سلطان خراسان علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الغفران شده در تمام مزارات
صلوات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانیده و همه را بموجب انعام و مواهب کرام خوش دل و شادمان گردانیده و موکب ظفر نشان
عازم رادکان گشت و چند روز [illegible] دستور [illegible] و عساکر اردوی همایون [illegible] آفتاب عالمتاب سایه
بر برج شرف [illegible] و جمشید خورشید ایوان حمل شرف می‌ساخت و [illegible] از گلها و یاسمین [illegible] باغ و بستان
شمال در فرش [illegible] بر افراشت و نقش [illegible] قوای طبیعی آثار اعتدال [illegible] صورت که آینه جمال
او روی نمود بجوهر حیوان می‌نگاشت و هر یک حلیه حیات پوشیده و نور جانور داشت **شعر** ز فیض اعتدال هوا حکم جانور گیرد اگر
بنوک قلم صورتگر کشند نگار • و موکب سلطان جهان ستان از [illegible] رادکان بدولت و سعادت نهضت نموده در کمال عظمت
و غایت [illegible] منازل و مراحل طی نموده [illegible] و مرغزار و چشمه سار و اطراف کوهسار کالپوش [illegible] ییلاق [illegible] و شادروان
عظمت و جلال با ایوان کیوان رسانیده و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که سه هزار عرابه [illegible] ولایت هرات رود [illegible]
همایون و سپاه و لشکر خراسان [illegible] روان شوند و امیر [illegible] بموجب فرمان عازم ولایات [illegible]
و [illegible] شده که پیش از این حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافته بود که چند هزار عرابه ترتیب یابد و عرابها محمل شده [illegible]
که عرابها را باردوی همایون رسانند و از آن زمان که موکب ظفر نشان از یورت قشلاق عزیمت نموده تا اکنون که چند روز در ییلاق
کالپوش اقامت فرموده پیوسته از اطراف ممالک فارس و عراق [illegible] عالم و [illegible] آفاق روی امید باردوی جمشید خورشید آثار
و [illegible] رسیده [illegible] بودند و بسعادت بخت یاور [illegible] راه بر درگاه عالم پناه توجه نموده هر کدام از جهت
[illegible] روزگار [illegible] و عرضه داشتها و تحفها در صحبت قاصدان فرستاده و تسخیر آن ممالک را در آیینه خیال همایون
باستانی ترین صورتی جلوه داد • حضرت خلافت پناهی [illegible] و [illegible] را [illegible] آن ممالک تعیین نمود و همه را نشان همایون [illegible]
داشته روان فرموده [illegible] و [illegible] فایق و بر همگنان سابق دستور اعظم خواجه [illegible] جوان [illegible]

تاخت

تاخت • و آن حوزه ما که در همه روی زمین قرین ندارد بباستانی ترین وجهی مسخر و منضبط ساخت و جمعی ترکان باتفاق و امرا جهانشاه میرزاده
قاسم [illegible] آمده و [illegible] اطاعت و عبادت نموده و تمامی الکه [illegible] بشیراز [illegible] ترکمانرا [illegible] کشته و
همه را از یک سر [illegible] باز داشته و ترکانرا چون کاری از پیش نرفت جمعی [illegible] خواجه حسن [illegible] و شیخ [illegible] اصفهان
و شیخ [illegible] ترکمان [illegible] روان ساخت و احوال استخلاص آن ممالک را برلوح ضمیر منیر می‌نگاشت و هر کس [illegible] بود
عنایت نمود • وقایع سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه ذکر [illegible] ممالک عراق و فارس شدن و آمدن ایلچیان
امیر نظام الدین احمد برلاس و امیر غیاث الدین علی [illegible] فارس و تخت شیراز شده امیر جلال الدین محمود برلاس [illegible] کرمان شد
و امیر سید محمد برادر [illegible] اصفهان [illegible] سلطانیه [illegible] و امیر حسین علی [illegible] و امیرزادگان شیخ [illegible]
بر [illegible] عازم ولایت قم شده [illegible] و عراق و فارس [illegible] و بندگان [illegible] شده
و هر کس [illegible] آنحضرت که [illegible] بصوب ولایت [illegible] المقصود [illegible]
ممالک فارس و عراق در قبضه تسلط [illegible] بندگان [illegible] قرار یافت و انوار آفتاب سلطنت [illegible] آنحضرت
بر اطراف و اکناف آن ممالک [illegible] صورت [illegible] موکب همایون [illegible]
قشلاق بود تا این زمان که [illegible] از ییلاق کالپوش نهضت فرموده [illegible] ایلچیان [illegible] عرض اخلاص و شرح [illegible]
عرض رسانیدند مضمون آنکه این بنده [illegible] فرزندان [illegible] خاندان [illegible] از صمیم [illegible]
و موافق [illegible] ایشان [illegible]
خلافت پناهی در ییلاق کالپوش با ایلچی امیر حسن بیگ [illegible] عنایت فرموده [illegible] امیر حسن [illegible] کلاه زر دوزی
دیگر شمشیر طلا و کلاه زر دوزی ارسال نموده [illegible] با لشکر [illegible]
[illegible] امیرزاده حسین علی [illegible] جهانشاه [illegible]
فرستاده [illegible] مملکت آذربایجان و توابع آن و عراق عرب و عجم و فارس تا سواحل عمان با کنجهای جهان
در تصرف بنده است و بنده با هر چه در قبضه اقتدار دارد ملک یمین حضرت سلطان السلاطین است العبد و ما فی یده کان
لمولاه و اکابر و اعیان این ممالک [illegible] بندگان درگاه عالم پناه [illegible] احوال این بیچارگان باز
[illegible] آنحضرت [illegible] و بعضی ممالک موروث ایشان [illegible] چند سال [illegible]
بود چون عراق و فارس بتصرف دیوان اعلی [illegible] آنحضرت متوجه دفع مخالف [illegible]
پیش برده شده حضرت خلافت پناهی ایلچی او را اجازت داده پیغام فرستاد که [illegible]
باشد [illegible] آنحضرت چون بر تفصیل این قضایا اطلاع یافت [illegible] تسخیر آن ممالک [illegible]
و از کالپوش براه [illegible] در ظلال جلال بسعادت و اقبال چند روز کوچ فرموده [illegible] اردوی فلک احتشام

در قلمرو بسطام منزل و مقام ساخت و رایت حضرت آیت تا اوج سپهر برافراخت و شرف زیارت سلطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی و قدوة
المشایخ شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سرهما یافت و آداب زیارت بجا آورده صلوات و صدقات فراوان نموده و بولایت دامغان آمده از آنجا
بهزاره جریب عزیمت نمود و از آنجا نیز در خلال جبال چند روز منزل و ارتحال بود [illegible] منزل و ارتحال و در این اثنا از [illegible]
ساری امیر سید عبدالله والده و والد خود را با قریب [illegible] فرستاده بود و تمهید معذرت بر این وجه نموده که بنده
[illegible] بواسطه [illegible] که از بعضی مخالفان سرحد داشت علی الفور میسر نشد و پسر ملک اسکندر رستمداری جوانی
پاکیزه منظر با تحف [illegible] آمده عرضه داشت که بنده و خدمتکار و هر چه اشارت علیا باشد فرمان بردارم و از جانب ولایات گیلانات ایلچیان
آمده پیشکشها و تحفها آورده اظهار بندگی و خدمتکاری نمودند و در تمام آن ممالک سکه و خطبه بنام و القاب همایون موشح ساختند و آنحضرت
ایلچیان را رعایت نموده استمالت [illegible] فرموده [illegible] اجازت مراجعت ارزانی داشت و نقوش [illegible] بر صحایف خواطر
حکام آن ممالک نگاشته و از راه فیروزکوه [illegible] چند روز [illegible] ری در آمد [illegible] از سلاطین جهاندار و خواقین [illegible] کسی با آن
عظمت و ابهت بولایت ری در نیامده باشد قریب ده روز در ولایت ری [illegible] توقف نموده [illegible] ممالک عراق
و فارس [illegible] سکه و خطبه بنام و القاب همایون [illegible] احوال آن ولایات [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] حاکم شیراز امیر سید علی که [illegible] فرمان [illegible] و شرح این سخن آنست که امیر سید علی از [illegible]
بوده [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] امیر حسین پادشاه [illegible] ضبط مملکت فارس و سریر سلطنت شیراز [illegible]
رای او [illegible] امیر سید علی [illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
آورد و چون ممالک [illegible] احوال فارس و عراق [illegible] امیر سید علی [illegible] مملکت فارس [illegible]
[illegible] تخت فارس رسیده [illegible] امیر سید علی [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین علی [illegible]
شیراز [illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible] امیر سید علی [illegible]
[illegible] مملکت فارس [illegible] سریر سلطنت شیراز [illegible] تسلیم نماید [illegible]
[illegible] حضرت خلافت پناهی صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاوس را بضبط ممالک فارس و عراق تعیین فرموده [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] امیر جلال الدین [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] امیر حسین علی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیر حسین علی [illegible]
شد و این اخبار [illegible] رسید **ذکر [illegible] شدن از راه جهینه و عزیمت همایون بجانب قراباغ**

امیرزاده حسین علی در [illegible] بر سپاه [illegible] و جنگ و جدال [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] امیر ابراهیم شاه و باقی امرا [illegible]
بجانب امیر حسن بیک فرستاده بود [illegible] امیر حسن بیک [illegible] امیرزاده
حسینعلی چون [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] امیر حسن [illegible]
تسخیر مملکت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
و قتال [illegible] امیر حسن بیک [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible] حضرت اعلی [illegible] تبریز [illegible]
و حضرت اعلی [illegible] تبریز فرستاده [illegible]
[illegible] امیر حسین علی [illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] امیرزاده یوسف [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیرزاده سلطان [illegible] سلاطین [illegible]
فرستاده و عرض اخلاص و شرح نیاز پیغام داده بود و بعد از آن خود نیز [illegible]
بر زمین اخلاص نهاد و حضرت خلافت پناهی [illegible] احوال او [illegible]
[illegible] امیر حسن بیک [illegible]
[illegible] امیر جلال الدین یوسف بیک [illegible]
فرموده و از جمله در مکتوب امیر عبدالرحیم [illegible] نوشته بود که هنوز آفتاب از طرف مغرب طلوع نکرده که در توبه بسته شده باشد اگر
از من گناهی واقع شده عفو فرمایند [illegible] سال است که [illegible] اخلاص [illegible]
این خاندان میشماریم ممالک فارس و عراق که چند قرن [illegible] همایون داشت [illegible]
از ایشان [illegible] حضرت [illegible] در آن ملک [illegible] سکه و خطبه بنام ایشان

که بآن ولایت کس بتوعد رسیده نمود و از گرفته پیاده سر پر اعلی رسانیدند و او صورت حال عرضه داشت کرده انحال جمعی از اولاد اوغان
بجانب آن ولایت کس رفته بایشان رسیده نمود جمعی را دستگیر کرده باز گشته و بعد از چند روز بشبی نصبه عظیم از جانب افغان بر کنار
اردوی همایون آمده سورن مهیب انداخته و پادشاهزادگان میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و امرای بزرگ و ایلچیان
و سوباشان جوق جوق یا نوزده اجازت خواستند که بیرون روند و حضرت شاهی سوار بود که در شب بر سر ایشان بیاید تا صباح
هزار آن مدار در عقب افغان رفته و پاسبان احتیاط کرده چنان معلوم شد که آنجماعت هزار و پانصد سوار بیش نبوده اند تا وقت
بسیار اظهار کردند و چون الافغان لشکر منصور بواسطه قحط و نایافت قوی ضعیف شده بوده و مجال آن نداشته که بر سر تاخت بیرون
روند و پیوسته مردم امیر حسن بیگ که الافغان ایشان بجانب قوی و آبادان بوده در جوار ما از روی بتاخت بیامدند و از لشکریان ترک و
تاجیک هر که را می یافتند قتل میکردند و چهارپایان را میراندند و اردوی اعلی چند گاه باین حال تباه در آن چشمگاه بود **احوال**
ممالک فارس و عراق مملکت عراق بیمن همت حضرت سلطان آفاق بجانب معموره آبادان بوده و هر یک از امرا و نوکران
دلاوری و ناصحی که نامزد او شده بود در رفاهیت رعیت و معموری ولایت سعی و اجتهاد تمام می نمود و از مجموع ممالک عراق نوازش
و تبرکات و هر گونه پیلاک و تنسوقات به درگاه جهان پناه می آوردند و دستور اعظم خواجه قطب الدین طاوس در آن ممالک
صاحب اختیار و مطلق العنان بود و حل و عقد مهمات و رتق و فتق کلیات بمقتضای رای صواب نمای خود میفرمود و رعیت از زراعت
و عمارت ترغیب می نمود و مملکت فارس بود از املاک شیراز چنانچه سابقا مذکور شده در قبضه اقتدار امیر سید علی قرار داشت و آن ملک را
ملک طلق خود میپنداشت امیر نظام الدین احمد برلاس که بموجب فرمان متوجه آن ولایت شده بود چون نزدیک آن سرحد رسید امیر سید علی شیراز را
مضبوط ساخته با یک هزار سوار [illegible] امیر نظام الدین احمد برلاس رسید چون امیر احمد را در [illegible]
در مقام جنگ و جدال و ایستادگی لشکر [illegible] گرد و مردم او [illegible] بود [illegible]
حرب و کوشش نمود و چون ساعتی بگذشت امیر سید علی [illegible] امیر احمد [illegible] جانب [illegible] شده و انبوه سپاه [illegible]
از اول ایام تا هنگام شام جنگ میکردند تمام دشت و صحرا بخون [illegible] رنگ میکردند و شب [illegible] امیر نظام الدین احمد [illegible]
و امیر سید علی عنان باز کشیده و مظفر و منصور عازم شیراز شده [illegible] و زیادت از زمان سابق گشته حضرت خلافت
پناهی در آن زمان که اخبار فتح مملکت آذربایجان بسمع همایون رسید جناب مولانا شمس الدین محمد بخاری را بجانب دار الملک شیراز تعیین
نمود و حضرت بر او متوجه شده و چون باصفهان رسید جناب دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان فرمان روان بود مولانا را
مانع شده و گفت امیر سید علی بجرم باغی است جانب او رفتن بجانب [illegible] صورت عرضه داشت [illegible] بود مولانا
خدمات شایسته بجا آورده باز گردانیده و خدمت مولانا همراه جیبه خانه همایون که از طرف خراسان می آمد شده مردم امیر حسن بیگ [illegible]
و او را گرفته چنانچه مذکور شده و غلامی که در حوالی ملک ری بود از هزاره [illegible] و [illegible] کوه و [illegible] در [illegible]
سلطنت [illegible] یک فرمان همایون را چنانچه شرط بود انقیاد ننمود و لشکر منصور را نظام [illegible] فلاح سلطنت التفات نکرد [illegible]

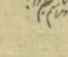
کل پرورش بوده **شعر** [illegible] بود [illegible] خورد [illegible] و چون آن [illegible] بوده و مردم او ماده [illegible]
و خراسان که [illegible] اهل [illegible] عبور [illegible] ایشان از حوالی و نواحی آن بجانب [illegible] بوده و از توقف آن [illegible]
در روضه [illegible] رسید **احوال ممالک خراسان** دار السلطنه هرات و سایر ولایات خراسان بانوار معدلت [illegible]
میرزا سلطان ابو سعید نور و ضیا و رونق و بها داشت و قلم لطف ملک علام رقم انتظام بر چهره ایام می نگاشت و صلوات [illegible]
جهان خاص و عام رسید توسن سرکش ایام و سمند سپهر [illegible] رسیده بود و روز بازار امن و امان روی بر روی [illegible]
و فتنه پشت [illegible] داده بود **شعر** چون هلال شد آن انتظام بافت جهان • که از عنایت حق جیب [illegible] • [illegible]
و مشهور شده [illegible] و فساد و اسباب [illegible] و [illegible] از تجلی نور [illegible] زنگ ظلام ظلم از صفحه روزگار زدوده [illegible]
کاینات روشنی یافت و ضیا دمید [illegible] ظلم و ستم [illegible] انهدام تمام پذیرفته [illegible] و ماکولات و ملبوسات و باقی اسباب معاش و سایر [illegible]
چنان ارزان بود که زیاده از آن در آینه گمان روی نمی نمود و عنایت ملک الملک ابواب روح و راحت بر روی جهانیان گشاده و فراغت
و رفاهیت [illegible] داده بود و اعیان مملکت خراسان نعمت این [illegible] شکر [illegible] ادا نموده [illegible]
که سلطان ممالک ستان در اطراف ولایات خراسان بود و جناب دستور اعظم خواجه قطب الدین طاوس سمنانی مهمات دیوانی ضبط نموده [illegible]
آب جوی سلطانی [illegible] و از مسافت چهار فرسنگ در میان کوه و سنگ از جانب شرقی شهر هرات جو [illegible]
و در [illegible] سنگ بریده و بطریق قنوات [illegible] بسیار [illegible] و پل بسته و در اطراف سنگهای عظیم شکسته [illegible] آب
بسیار بکر کوه [illegible] و در شمال شهر [illegible] و صحرا [illegible] شده محصولات مرفوع گشت و در مدت دو سه [illegible]
سال که بنای شهر هرات شده و چنین کاری که [illegible] خواص و عوام بهجت و سرور تمام نمودند و جناب دستور اعظم [illegible]
و اقوام [illegible] ساخته و این خبر [illegible] توجهات آفتاب اشراق بجانب عراق بجناب میرزا سلطان ابو سعید رسید
در حضرت [illegible] گشت و در [illegible] بشارت این خبر [illegible] فتح [illegible] خواجه قطب الدین طاوس [illegible]
[illegible] پادشاهانه [illegible] حضرت خلافت پناهی نوازش نامه [illegible] در ارسال نموده و دستور اعظم
بجانب اردوی معظم [illegible] و [illegible] اردوی [illegible] دستور [illegible] بود که [illegible] رسید [illegible]
مقرر کرده چنانچه مذکور شد در این اثنا [illegible] سلطان حسین [illegible] و روز بروز این حکایت زیادت میگشت
حکام که در هرات بوده [illegible] امیر [illegible] حسن [illegible] امیر غیاث الدین [illegible] باتفاق [illegible] مولانا قاضی قطب الدین [illegible] و جناب
شریف [illegible] مولانا کمال الدین شیخ حسین [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و ولایات
بضبط شهر [illegible] قیام نموده [illegible] جانب حصار [illegible] عمارت [illegible] کلمات [illegible] در باب استحکام [illegible]
می بایست [illegible] و مردم [illegible] ترک و تاجیک [illegible] شهر [illegible] بتمامی [illegible] شهر و
[illegible] از [illegible] و [illegible] بود [illegible] در زیر زمین [illegible] و [illegible] و [illegible]

پل ها برانداخته شده احکام محکم فرمود که هر محله از ده سرا چهار سرا خالی کنند و سپاهیان و جمعی که خانمان از بیرون گذاشته بشهر آمده اند دهند
و در شب اگر چه از رخت خواب [illegible] فرموده ممنوع شدند در شهر و بیرون فریاد و غوغای روز محشر ظاهر شده و شب دوشنبه نوزدهم جمادی الاولی
که آفتاب به اول حمل [illegible] مردم [illegible] شده بود و [illegible] رفته در [illegible] پناه و سپاه
جهت آمده [illegible] از اول شب تا صباح [illegible] بافروختن مشعل و صباح چون روز روشن کرده بودند
و صباح [illegible] رسانیدند با آنکه میرزا سلطان حسین و لشکر او میرزا یک شهر نبودند [illegible] شاه و بجانب [illegible] شده
سوی محافظت شهر نبودند [illegible] لشکر بیگانه [illegible] شب پاس [illegible] محافظت [illegible] شده [illegible]
محافظت [illegible] احوال رعایا [illegible] هر چند [illegible] زیادت تفاوت نموده [illegible]
روی [illegible] شهر [illegible] آمده و کار بر فقیران و ضعیفان دشوار شده [illegible] بسیار از [illegible] گشت و [illegible]
[illegible] این حال تباه قریب یکچهار ماه از آخر خزان تا پایان زمستان امتداد یافت و تا چهارم ماه رمضان [illegible]
و درین اثنا [illegible] شعبان بعد از نماز در مسجد جامع [illegible] شایع شده [illegible] نقل کرد که چهارم
ماه رجب [illegible] سلطان ایران و توران میرزا سلطان ابوسعید گورکان در دشت
[illegible] قراباغ ارّان ویران شد سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء [illegible] **شرح واقعه سلطان**
سعید شهید میرزا سلطان ابوسعید [illegible] تغیر دولت ❊ فان [illegible] الحق بالقطع واقع ❊ [illegible] الملک من دون [illegible]
[illegible] والحکم قاطع **نظم** [illegible] حیات ❊ که عالم ندارد بقا و ثبات ❊ رسد [illegible] و بخت [illegible] کمال ❊
چو خورشید رخشنده یابد زوال ❊ بیا تا بگوییم [illegible] ❊ که جمشید کی بود و کاوس کو ❊ کسی [illegible] کوس بر پشت پیل ❊ [illegible]
کوس [illegible] پیل ❊ منوچهر و کیخسرو و جام کو ❊ کجا رفت پور و بهرام کو ❊ همان [illegible] این جهان خراب ❊ که [illegible] افراسیاب ❊
[illegible] کو [illegible] ❊ [illegible] و اسکندر [illegible] ❊ همان [illegible] این بیابان دور ❊ که گم شد درو لشکر سلم و تور ❊
بجز خاک خوبان درین دشت نیست ❊ بجز خون شاهان [illegible] ❊ چو [illegible] ❊ [illegible]
جهان [illegible] ❊ [illegible] دل [illegible] ❊ [illegible] تو تنازع الملک [illegible]
بکمال استغنا و غایت عظمت و کبریا نسبت با آدمی تشریف خطاب گرامی یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی [illegible]
و رایت [illegible] انی جاعل فی الارض خلیفة [illegible] و حکمت [illegible]
عالمی [illegible] که آنچه در آسمان و زمین [illegible]
[illegible] بر تر از آن [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
از [illegible] دار [illegible] چند سال درین دار الملال [illegible] الانتقال [illegible]

[illegible]

وملال و انتقال [illegible] دو سال میمن سعادت و اقبال اما باز [illegible] از وقوع آنکه [illegible] چندان اضطراب [illegible]
می [illegible] نهایت بیان [illegible] شرح [illegible] رسد و چون بحقیقت صاحب [illegible] انتقال از [illegible]
[illegible] و دیگر پیش نهاده [illegible] اعتصام بحبل [illegible] انفصام [illegible]
[illegible] بر [illegible] هر چند [illegible] قلم [illegible] مقصود [illegible] مطلوب [illegible]
شرح [illegible] از روی اجمال شرح انتقال و ارتحال پادشاه [illegible] سلطان عادل [illegible]
[illegible] عالم [illegible] بنی آدم **بیت** [illegible]
[illegible] ❊ ماتم سرای گشت سپهر چهارمین ❊ روح القدس [illegible] آفتاب شد ❊ و شرح این احوال
تفصیل و اجمال آنست که چون سلطان آفاق در یورت قشلاق [illegible] باحوال تباه [illegible] و سپاه [illegible] حسن بیگ
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
اول بهار عازم جانب [illegible] شروان شاه [illegible]
[illegible] حسن بیگ [illegible] ارسال نموده
[illegible] شروان شاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] فرسخ [illegible]
خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] چهار [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بیگ [illegible]
[illegible] صلح [illegible]
[illegible] حسن بیگ [illegible] امیر جلال [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بیگ [illegible] سوار [illegible]

و بر سپاه منصور که بر اطراف بجهت الجا متفرق شده بودند حمله کرده و در هر گوشه جمعی را گرفته و قریب پانصد کس همراه امیرزاده چون سلطان
جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغداد و پیر محمد بغداد کشته شدند و امیر [illegible] گرفتار گشت و باقی امرا و سرداران
[illegible] گریخته باردو آمدند و پسران امیر علی شکر همراه قراول بودند بعد از هزیمت بکنار خندق رسیده در پناه امیرزاده سلطان علی
همراه ایشان رفته در همدان او را بقتل آوردند و چون امیرزاده حسین علی بعد از صحرا [illegible] که یورت قشلاق بود بموجب حکم بجانب تبریز
رفته بود و چهاردهم رجب که شب آدینه بود ماه در برج دلو بخسف در آمد تمام سیاه شده بود امیر [illegible] که پشت و پناه سپاه بود گرفتار گشت و این
روز میرزا سلطان ابوسعید امرا را طلبیده برسم جانقی [illegible] داشت و فرمود که کار از آن گذشته است [illegible] که مردم ما را گرفته اند ضایع گشته بعد از
مشاورت مصلحت وقت چنان دیدند که از اعیان روزگار کسی که بمزید امتیاز اشتهار داشته باشد برسم صلح ارسال فرمایند و در [illegible]
[illegible] برآمد جناب سیادت مآب ایالت انتساب امیر غیاث الدین محمد ابن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر غیاث الدین علی بن
ابن امیر کمال الدین ابن امیر سید قوام الدین که قرنها پادشاه ولایت مازندران و ساری بوده اند قرار یافته جناب سیادت مآب متوجه گشت



و چون باردوی امیر حسن بیک رسید جناب [illegible] شرایط استقبال بجا آورده از خرگاه بیرون آمده جناب سید را در آغوش [illegible] گرفت
و فرمود که اگر [illegible] مصالحه نمود [illegible] وجود سیادت مآب از فرموده تجاوز نخواهم نمود و در این اثنا جناب فضایل مآب سیادت انتساب
صدرالدین ابراهیم قمی باتفاق [illegible] والده میرزا سلطان ابوسعید بالتماس مصالحه آمدند و [illegible] که پیشتر امیر حسن بیک ایلچی ارسال
فرستاده بود [illegible] ملاقات نموده بموقف عرض رسانید که لشکر جغتای بغایت ضعیف است [illegible]
صلح نمی باید کرد و امیر حسن بیک این سخن را [illegible] ایلچیان [illegible] که میرزا سلطان ابوسعید [illegible] اول تو مصالحه طلبیدی ما
اجابت نکردیم تا ما را این روز پیش آمد اکنون ما صلح [illegible] بهر چه صلاح باشد [illegible] و چون آثار ضعف و فتور بر چهره احوال میرزا سلطان
ابوسعید در غایت ظهور بود امیر حسن بیک ملتمس [illegible] قبول ننمود و فرمود که کار از آن گذشت [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
و تمام امرا و ارکان خطها و [illegible] فرستاده [illegible] پیغام داده اند که میرزا سلطان ابوسعید [illegible] امیر حسن بیک امیر غیاث الدین را اکرام و احترام نموده
فرمود که [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible] ولایت ساری [illegible] اگر قادر بوده [illegible] و در مجلس [illegible] خود را طلبیده و نشان همایون
نوشته و [illegible] تسلیم [illegible] نموده و همچنین سید ابراهیم قمی و سید عبدالحی مشهدی و والده میرزا سلطان ابوسعید را اجازت
معاودت فرموده و چون ایشان باردو باز آمدند [illegible] لشکر امیر حسن بیک متعاقب باردو رسیدند و در این حال امرا و [illegible] خراسان [illegible]
خود را گذاشته بطرف امیر حسن بیک رفتند و چون میرزا سلطان ابوسعید [illegible] ماه رجب [illegible]
عزیمت [illegible] و پسر امیر حسن بیک در عقب رفته او را گرفته [illegible] خود رسانیدند [illegible] مستحفظان بر او گماشتند
و او را [illegible] دو روز امیر حسن بیک او را طلب فرموده و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال و مراسم اجلال بجا
آورده و در مجلس [illegible] امیر حسن بیک [illegible] شکایت و [illegible] حکایت باز راند [illegible] که سابقا نموده بود [illegible]
[illegible] امیر [illegible] نوشته [illegible] در این سال جهت [illegible] ابن [illegible]



وباباقطعا باشد [illegible]

فرمایند که [illegible] مال آذربایجان [illegible] ملتمس سلطنت را اجابت نکرده [illegible] ایلچیان [illegible] بر طریق [illegible] میرزا سلطان ابوسعید
[illegible] میرزا سلطان ابوسعید چرا [illegible] مقام بود [illegible] امیر حسن بیک را [illegible]
بازگردانیده [illegible] که بهیچ وجه آسیبی نرسانند و تا [illegible] پادشاهی [illegible] اطراف مملکت او بازگردانند با امرا و ارکان دولت [illegible]
مشورت در میان انداخت و چند نوبت در [illegible] اعیان حضرت بموقف عرض رسانیدند که در آن زمان که [illegible]
مخالف [illegible] بود [illegible] بر جانب او اعتماد نمی نمود خاصه اکنون که انواع ذلت و اهانت [illegible] تا در قید حیات باشد از مقام
انتقام متقاعد نخواهد گردید سخن ما [illegible] که حضرت پادشاهی قرار داده شد و بیست و دوم رجب او را پیش پادشاهزاده [illegible] میرزا
ابوالمظفر یادگار محمد فرستادند و چون با پادشاهزاده ملاقات کرده از یکدیگر جدا شدند بعد از آن میرزا سلطان ابوسعید را [illegible]
گرفته رشته حیات او منقطع گشت **نظم** گذشت و جهان را به نیکی گذاشت • خنک آنکه جز تخم نیکی نکاشت • جهان
با همه زیب و زیب او • نیرزد بدین رنج و آسیب او • چنین است آئین گردنده دهر • که بخشد برغبت ستاند بقهر • و شرح ماجرا که در
میان آن دو پادشاه کینه خواه گذشته بود قلم [illegible] رقم از تفصیل و تطویل آن اعراض نمود **ذکر آمدن جناب [illegible]**
ابوالنصر امیر حسن بیک بلشکرگاه پادشاه ابوسعید میرزا سلطان ابوسعید چون [illegible] بعقوبت هزیمت [illegible]
[illegible] روز محشر در لشکر [illegible] صورت یوم یفر المرء من اخیه [illegible]
بر عالمیان عیان بود [illegible] چنان [illegible] شد که صد هزار آدمی سرگشته و حیران گشت **شعر** [illegible] در آن رستخیز
[illegible] راه گریز • و در [illegible] ایران سپاه ترکان [illegible] در دشت • و [illegible] فشان در [illegible]
[illegible] در آمدند **شعر** هر کسی [illegible] • هر کسی [illegible] و آتش غارت و تاراج در خلایق افتاد
و هر چه [illegible] خزاین و دفاین را به باد [illegible] خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و حرم سرا محفوظ و مضبوط بود که جناب [illegible]
امیر حسن بیک باردوی اعلی تشریف حضور ارزانی فرموده بر در بارگاه [illegible] ایستاد و بضبط [illegible] خزاین و دفاین
و نفایس فرمان داده و خواجه سرایان و مستحفظان [illegible] فرمود که بدستور معهود بضبط اموری که بعهده ایشان بود قیام نمایند [illegible]
که از احوال ایشان خبردار بودند [illegible] چنین [illegible] با خاندان سلطنت ظاهر ساخت و بعد از آن بضبط
لشکر و سیاست مردم دیگر پرداخت و چون لشکر ترکان [illegible] بیرون رفته بودند چون [illegible] بپای خود بدام افتاده
بودند [illegible] غارت و تاراج [illegible] و بسیار [illegible] گرفتار گشت امیر حسن بیک از آنجا که [illegible] سلیم
او بود [illegible] و آب [illegible] بر آتش فتنه زده بحسن سیاست
ساکن ساخت و حکم فرمود که سپاه ترکان و [illegible] جغتای از میان لشکر بیرون روند [illegible]
لشکر و باقی مردم دیگر روی امید باردوی امیر حسن بیک آوردند و [illegible] پادشاهانه همه را در ظل [illegible] عنایت [illegible]
و ابواب [illegible] و مرحمت بر روی امید درماندگان باز گشاد و فرمان جهان مطاع [illegible] که امرا و [illegible] و لشکر

دفعهای در سایه چتر آفتاب پیکر پادشاه زاده عالمیان میرزا ابوالمظفر یادگار محمد جمع آمده و اصناف [illegible] و [illegible] التجا بدان جناب
عالی نموده امرای خراسان و هرکس که در آن لشکر اسمی و رسمی بود هر یک با چندان رعایت و عنایت فرمود **شعر** عطای خواست که بر عالمی
بخشاید و خیر شاه جهان را رحیم گرداند ذکر توجه امیرزاده علاء الدوله و توجه لشکر ایشان بطرف شروان و گیلان و [illegible] بر بلاد آن

میرزا سلطان ابو سعید را چون صورت واقعه قهر آمیز روی نمود مجموع سپاه که در پناه رایت دولت او بود هر طرف متفرق و پریشان شدند
و شاهزادگان و امرا و باقی لشکر هر یک بجانب کشوری رفتند و بسیاری در قید اسار گرفتار شدند و شاهزادگان میرزا سلطان
محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ از لشکرگاه بیرون رفتند میرزا سلطان محمد بجانب افغان رسیده و بتیغ انتقام کشته شد بعد از جنگ
و کوشش بسیار زخم دار شده گرفتار گشت و همچنین میرزا شاهرخ را گرفته بدرگاه امیر حسن بیک آوردند و بموجب فرموده [illegible]
در قلعه حبس نمودند و میرزا سلطان محمود باتفاق جمعی امرا از غوغا و باقی سپاهیان عازم صوب خراسان گشت شرح این خواهد آمد
امرای عظام و امیر [illegible] پیش از وقوع واقعه گرفتار گشته بوده امرای خراسان [illegible] امیر حسن بیک نموده و جمعی امرا که [illegible] نزد
بندهای گران نهاده چندگاه در زنجیر با مقید بودند مثل امیر محمود [illegible] و امیر احمد [illegible] عبدالکریم [illegible] عبدالرحیم [illegible] عبدالوهاب
و مولانا قطب الدین طبیب [illegible] از زنجیر این جماعت در انواع [illegible] خلاص یافتند
عبدالرحیم صدر [illegible] شهادت چشیده [illegible] امیر حسن بیک [illegible] خراسان
و خوبان و مخصوصان میرزا سلطان ابو سعید را [illegible] چشم عنایت [illegible] بر حال ایشان [illegible]
رعایت [illegible] نموده [illegible] خراسان و [illegible]
جهانبانی [illegible] ابوالمظفر یادگار محمد [illegible] سنجر [illegible] خراسان [illegible]
سایر سپاهیان و دیگر [illegible] شروان و مملکت گیلان بصوب خراسان روان شدند [illegible]
خاندان ایشان محتاج شرح و بیان نیست [illegible] دفتر اول و دوم [illegible]
لشکر و سایر [illegible] بانواع اکرام و اصناف انعام [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بجانب گیلان [illegible] بدولت [illegible] پادشاه
آن مملکت [illegible] عنایت آنحضرت [illegible] اوان [illegible]
[illegible] سحاب [illegible] لطف [illegible]
و دل [illegible] گشته **شعر** هوا یجری الی السواحل [illegible] فلجة المعروف الجود [illegible]
[illegible] خون گشته [illegible]
[illegible] فلک [illegible] نغمه جان [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] آن مملکت

نهال امید حیات که صفت خشکی پذیرفته بود سر سبزی آغاز نهاده و جان رسیده که بر کوه سبزی [illegible] سکن [illegible]
و هر کس از ما بر سپهر [illegible] مخالف [illegible] چون [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] جان [illegible] پرورش [illegible] سیاه [illegible]
ارادت [illegible] دولت [illegible] لشکر [illegible]
ولایت گیلان [illegible] اعطاف پادشاهان [illegible]
آثار [illegible] مملکت [illegible]
ولایت گیلان از معظم ممالک اسلام است و درین کتاب بر سبیل [illegible] انتخاب [illegible]
[illegible] آن مملکت [illegible]
سلاطین گیلان [illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible] پادشاهان [illegible]
سلاطین گیلان بوده اند [illegible] مولانا قطب الدین شیرازی [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] بیان فرموده [illegible] نموده [illegible]
[illegible] ولایت گیلانات [illegible] پادشاه [illegible] سلاطین [illegible]
تمام گیلانات [illegible] پادشاه [illegible]
دو ولایت [illegible] پادشاه [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سلطان محمد [illegible]
عرب و عجم علیه السلام [illegible] **شعر** [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] حضرت سلطنت پناه سلطان [illegible]
در کتاب [illegible] گیلان [illegible]
[illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] خواجه جلال الدین
محمود [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]

نواحی تخت [illegible]
[illegible] رشت [illegible]
[illegible]

در هرات متوطن است و اگر کسی میل تفصیل احوال ولایات گیلان نماید در تالیف خواجه عادلشاه مذکور کرده در تعریف آن مملکت تحریر نموده مولانا
فرماید این سطور بالتماس دوستی نوشته شده و الغرض چون خبر شکست لشکر میرزا سلطان ابوسعید پیش از ولایت گیلان بمملکت
مازندران رسید و چنانکه اکثر در ولایت گیلان بمکارم اخلاق مشاهده نمودند بعکس آن اول در مازندران [illegible] بود و چند روز
در مازندران توقف و مازندران بسر بردند عاقبت بانواع لطف و رفق جان از آن ورطه بدر بردند و بگیلان در آمده عازم خراسان
شدند و میرزا سلطان محمود با لشکری که در پناه رایت نصرت آیت او بود بطرف تختگاه پدر رغبت نموده از مملکت آذربایجان و عراق
بیرون آمده بولایت خراسان درآمده و از نشابور گذشته در صحرای فراه جرد امیر اعظم نظام الدین ولی بیک که از جانب میرزا ابوالغازی سلطان
حسین بطرف مشهد رفته بود بمقابله میرزا سلطان محمود در آمده و آتش قتال اشتعال یافت و چون لشکر میرزا سلطان محمود بجانب [illegible]
بودند فرصت بصوب هرات شتافت و امیر حسام الدین قنبرعلی از عظمای امرای میرزا سلطان ابوسعید که پیش از آن از والیان حصار
شادمان عازم مملکت آذربایجان بود و هراسناک بموجب فرمان در خراسان توقف نموده در [illegible] هرات بود چون میرزا سلطان محمود
پنجشنبه دوم رمضان صبحگاه نزول فرمود و او که در هرات بود [illegible] باتفاق اکابر مراسم تعظیم و اجلال و توقیر و اقبال بجا آورده [illegible]
نثار بتقدیم رسانیده همین روز [illegible] امیر سلطان ارغون [illegible] مصاف امیر [illegible] آمده بودند رسیده بودند روز جمعه [illegible]
خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر بزرگ تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و از [illegible]
عوام و فقیر عام برخواسته و فریاد و زاری از اوج سپهر زنگاری گذشت و درین روز وقوع حال میرزا سلطان ابوسعید در دار السلطنه هرات
ظاهر گردید بیت کرد به عالم ز آتش خویش * که آمد عجب مشکلی سخت پیش * زمانه [illegible] * روان گشت از دیده ها خون دل *
و او [illegible] اثر ملالت [illegible] نموده سیلاب اضطراب در جهان [illegible] رعایا و [illegible]
و صغار [illegible] ساخت شعر [illegible] خسرو سیارگان [illegible] خاک [illegible]
اما چون حادثه ضروری [illegible] انا لله و انا الیه راجعون و خرابی [illegible]
ترکستان [illegible] و ولایت آذربایجان و ممالک عراق [illegible] تمام آفاق [illegible]
از مرکز خاک تا محیط افلاک [illegible] مصراع [illegible] در نیل [illegible] میرزا سلطان محمود
[illegible] شکسته [illegible]
شده [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] میرزا سلطان محمود
[illegible] هرات [illegible] خسرو سیارگان [illegible]
[illegible] میرزا سلطان محمود [illegible] امیر قنبرعلی [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امیر قنبرعلی [illegible]
[illegible] امیر حسن علی [illegible]

بر سر باره رفته پاس داشتند شعر تا بوقتی که دست صبح گشاد * از فلک [illegible] و امیر سلطان و جمعی از امرا و [illegible]
میرزا سلطان حسین شده و امیر شیخ ابوسعید جان [illegible] ضبط شهر نمودند [illegible]
[illegible] از صحن چمن [illegible] خوردن [illegible] ایشان [illegible]
و شهر و بیرون [illegible] اکابر و اشراف [illegible] استقبال بیرون [illegible]
[illegible] میرزا ابوالغازی سلطان حسین بهادر بجمیع اکابر و اشراف [illegible]
حال ایشان ساخت و آفتاب عاطفت سایه [illegible] بر احوال [illegible] و موکب همایون [illegible] بر تخت [illegible]
فرود آمده و امیر [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible] هرات [illegible]
مظفر و منصور [illegible] روز جمعه [illegible] خطبه بنام و القاب همایون [illegible]
[illegible] شعر [illegible] القاب او [illegible] جلوس حضرت [illegible]
و الدین ابوالغازی میرزا سلطان حسین بهادر بر سریر سلطنت [illegible] تعالی و تقدس [illegible]
[illegible] بتقضای [illegible] و رایت [illegible] آفتاب سلطنت [illegible] السلطان
ظل الله سایه [illegible] جهان [illegible]
بجهار [illegible] جهان [illegible]
[illegible] سلطنت جهان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] السلطان [illegible]
پادشاهی [illegible] شاهنشاهی ع سلطان [illegible] معز السلطنه و الدنیا و الدین ابوالغازی سلطان
حسین میرزا [illegible] و اعوان [illegible]
[illegible]
[illegible] کشته
و مملکت خراسان [illegible] شعر [illegible] * آن فتح [illegible]
بود [illegible] حضرت سلطان کامکار از فضای [illegible] رمضان پیش از نماز پیشین [illegible]
[illegible] پادشاه کامکار [illegible] بر سریر سلطنت خاقان جم فرمان [illegible]
شعر سریر سلطنت اکنون [illegible] * جهانیان [illegible]
[illegible] بر سریر سلطنت نهاد و [illegible]
در [illegible] سعادت [illegible] تنظیم مصالح جمهور [illegible] تا اقصی

ولایت مازندران در تحت فرمان قرار یافت و سیلاب اضطراب که طغیان طوفان فتنه داشت آرام گرفت **شعر** آرام یافت در حرم امن وحش و طیر • آسوده گشت در کنف عدل انس و جان • و همواره از اطراف ولایت آذربایجان و مملکت عراق اهالی آفاق بدرگاه عالم پناه می رسیدند و بعواطف پادشاهانه و مراحم خسروانه مشرف می گردیدند امیر سید مراد که در دولت میرزا سلطان ابو سعید در سلک امرای عظام انتظام داشت با جمعی برادران و منتسبان از ماوراء النهر و خراسان باستان سلطنت نشان آمدند و در یک سال بسفر و مناصب سپه سالاری امیر سید مراد در دیوان اعلی شرف امارت یافت و امیر نظام الدین عبد الخالق فیروز شاهی نیز و باقی بمناصب مخصوص شدند **بیت** جهانیان همه داده بچشم آن گل گشته • ز خاک درگه او توتیای دیده خویش • شده کعبه حاجات درگهش زین رو • نهاده اند بجود او توانگر و درویش • و در پیشگاه دستور اعظم خواجه قطب الدین طاوس سمنانی باتفاق جناب فضائل مآب مولانا قطب الدین الخوافی در منصب وزارت نشاندند خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب اطراف رسیدند و هر یک بمنصب عالی اختصاص یافتند خواجه قطب الدین طاوس بتشریف اشراف دیوان مشرف شده خواجه سیف الدین مظفر بوزارت سرافراز گشت **شعر** خجسته وزیری که در ربع مسکون • نظیرش نبیند بچشم احول منیر • و بعد از چند روز مولانا قطب الدین منصب صدارت یافت و میرزا ابو الغازی سلطان حسین بر تخت بخت آرام و مقام گرفت و بر مسند سلطنت و جهانبانی ملکت بار عام داده بود امرا و ارکان و مقربان مقدار و صنوف حشم بر امثال کرامات امثال بر میان جان بسته و بپای بندگی ایستاده و هر یک بر حسب اختلاف طبقات و تفاوت درجات دست برات نهاده متعلق بشارت سلطانی جهانیان بودند **شعر** بس بجوم اکابر جهان شده ستانش • که آفتاب بعید جلیه باید آنجا بار • گاه باستماع قضایا و دعاوی رعایا که در وادی آز حیرت کار بیجا فکنده بود و حکم سوال من یه مشغول میگشت بر وفق او امر فاحکم بین الناس بالحق حکم میفرمود و کار مظلومان بر طبق عدل و انصاف و بر اندازه جرم جنایت ایشان فرمان میفرمود و چون مذاق همت بر پرورش ارباب فضل و متعلمان و کرامت منصبان فراغت یافت طبقات عالی بزم طرب و مجلس عشرت ناتف فرمان داد که اسباب مسرت مهیا گردانیدند و مغنیان زهره الحان آواز رود و سرود بفلک رسانیدند **نظم** بازار بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد • بر رخ رندان کان در ها دولت باز شد • باز آوازه بریشم زیر تیغ برین • ارغنون ساز فلک را نغمه ساز شد • بار دیگر بیاد شه ساقی بشیشه می باز کرد • شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز کرد • ساقی ماه رخسار که خورشید از غیرت روی او بنا فته شده و از غایت خجلت در زمین فرو رفته و ماه در پیش عارض آفتاب روش او هیچ و چه بر می آمده و از ساغر سیمین لعل مذاب شراب ناب در کام جان حریفان میریخت و چشمه آفتاب تابان را با ماه در یک شان قرار میداد و باده خوشگوار کام نشاط و طرب را آب داده گوهر واهره وار دلها زنگ می گشاد **نظم** جشنها باده طرب انگیز • گرده بازار لهو عشرت تیز • ساغرش چون نهند اندر دست • هم زبویش خرد شود سرمست • و از چون مجلس بزم و حضور بانواع بهجت و سرور زیب و زینت یافت و انوار نشاط و آثار نشاط از ساغر و جام هویدا گشت ازین سرور و خرمی دل رهروان برتر شد و چون مجلس بزم و حضور بانواع بهجت و سرور زیب زینت یافت و انوار انبساط بر ترتیب آن بزم خسروانه خاقانی اوج سپهر میرزا ابو الغازی سلطان حسین را داعیه عقد ازدواجی و با عقد عقیقه مزاجی باداری سلطنت و دری برج خلافت شهربانو بیگم بنت سلطان سعید شهید میرزا سلطان ابو سعید از خاطر همایون سر بر زد و فرمود که اسباب ملاهی و مناهی را چون مرغان از روی ابساط هر چه تمامتر مجلس شرع شریف آراسته شده مهد عصمت پناه را

بآیین دین نبوی و قوانین شرع مصطفوی در عقد ازدواج آورد و بنیه کمال حضرت نشو و ارتباط بر طلاوت چند عالم حرمت بسته اسباب ضیافت برای ترتیب زفاف جمع آورده مجلس شاهانه را چنان آراستند که سپهر جهان گشته با هزاران دیده چشم حیرت بنظاره آن گشاده و زواهر جواهر انجم که سالها در جیب و دامن پرورده بود بر رسم تهنیت نثار بر طبق عرض نهاده و در رونق که عروس عالم افروز نقاب کحلی شب بر رخسار جهان آرای بست و کواکب ثواقب چشمها جهان بین بشاهد طلعت ماه تمام گشاده و در زمان سعد سعادت افزای و طالع مبارک دولت نمای عقد الفت و قاعده محبت منتظم و مستحکم گشت و شب بیگانگی بکوهر یگانگی بدل شده و پرده ظلمات از پیش چشمه روشن آب حیات برخاست و قران مشتری با زهره از دو جهان پدید آمد و قصر دولت بپرتو شمع رخسار شیرین منور شد و از تاثیر این قران سعدین که در فلکی جمع قرینها بر سپهر دولت نمود آثار سعادت کواکب بر صفحات احوال کاینات ظاهر خواهد بود و ابواب دولت و کامرانی و اسباب مسرت و شادمانی بر مضاف خلایق خواهد گشود **شعر** اتفاق هر دو ماه قرین و تخت • اتصال هر دو روشن کرد چشم ملک و دین • و پادشاه مادر با عطایا دست صنایع افضال بتبدیل احوال برگشاده و چهار نزد از بزم جم و بوستان فریدون یاد داد **شعر** زجهان که بود بزم و سخاوتش الملک بر • دیگر کشند یاد ز جمشید و فریدون • ابو الغازی سلطان حسین چون بمیمنت سلطنت مکنت بر اساس داد سخن و تجدید عروس ملک با صور تمام بر زمان از پرده غیب جلوه نمود رای جهان آرای آن پادشاه جهانگشای باقتضاء و استخلفکم فی الارض و استعمرکم فیها اندیشه بنای آن بود که چهار باغی نموده طرح بنیان دو قصری رشک نگارخانه چین طرح اندازد و بنا رفیعه بر اساس متعالی مکمل دو ترتیب سازد و با وجود چندان باغهای دلگشا و قصرهای رفیع که از حضرت خاقان سعید و اولاد رشید آنحضرت در نواحی خطه طیبه هرات معمور و آبادان بود همت عالی او بآن اکتفا نموده و به چهار باغ و قصری از آن همه بزرگتر فرمان فرموده در شرقی شمال شهر در انتقام که آن پادشاه فلک احترام چهار نزد ابو العز طلعت عالم افروز منور ساخت و آفتاب دولت سایه سعادت بر جهان انداخت طرح باغ و کوشک قرار یافت و انوار التفات بر ترتیب اسباب آن تافت و مهندسان حاذق و فیلسوفان مدقق طالع وقت اختیار کرده و زمان بنا قرار داده معماران دانا و بنایان توانا طرح چهار باغی چهار صد و چهل و چهار جریب و قصری عالی در میان چهار باغ بنیاد نهادند و استادان آجر ساز باهتمام تمام از بام تا شام در کار عمارت قیام نمودند و ارکان دولت و دیوانیان وجوه عمارت و مونات و اسباب و آلات و ادوات بر سر جهات و ولایات حواله فرموده و محصلان مفوض شده بر کار گماشته و از اطراف ممالک اصناف صنایع و انواع محترفه هر یک طلبیده بر سر کار برابر ارکان دولت قسمت گرفت و معماران امین و کارکنان بادیک بر تعیین نموده و بامداد که معمار کره زمین بنا از برای استقرار بر تمام خاک قدم بر سر دیوار افلاک می نهاد هر کس بهر عمل که مخصوص بود وداد عمارت و کارگری میداد تا آن زمان که زرناب آفتاب از عمود معبر رسعد آن بنا ره گشته بر افق مغرب می نشست سرانجامی این اجرا چون برآوردی خواجه را خاطر هر یک مشغول بنا بر انگشت و درست کار از سعی مشکور رزامی و سرور طبع زلال خود بر نوشته تا باندک زمانی کار چهار باغ ساخته و عمارات پرداخته شد رجاء واثق نه بگره خوب با حسن تمام و شرف اختتام یابد و آفتاب دولت و سعادت براوج اقبال کاف آن تابد و اصرام و چهار باغ جهان آرای موسوم شد و چهار طرف آن باغ بهشت آثار بانواع اشجار میوه دار و درختان دیگر از سرو و صنوبر و بید و چنار و نهال

انگور و گلها از رنگین رشک جنت جویبار آراسته شد **نظم** چمنها چو باغ جنان زینت شد • شکوفه ها هر چه بخواست شد • ز سرو و صنوبر ز بس بیشمار
شمار آراسته هر طرف جویبار • ز اشجار الوان میوه رسان • برون از شمار است افزون ز سان • ز شفتالو و سیب امرود و به • گران [illegible]
اندر جهان میوه به • زبان را گشته شرح آنها بیان • ز شفتالو پر آب کرده دهان • چو از سیب و امرود اپرم • ز حسرت لب غنچه [illegible]
کرم • بهی را عجب گونه و رنگ و بوست • یکی رنگ عاشق یکی بوی دوست • گل از طلعت یار دارد نشان • که از [illegible]
بجان • بود تاک رز را فر شاخ نبات • گرو شد عیان چشمه آب حیات • می آب حیات است ساقی خضر • زهی لب که [illegible]
و شیده اقلیم • بجای است این جا نهند پا قلم • بدین نوع تزیین و آیین چمنها و بساتین رقم زده و امرا و عظام صبیح و شام غایت
اجتهاد و اهتمام مبذول نموده **ذکر حالات که در خراسان و سایر بلاد واقع شد** میرزا سلطان ابوسعید در آن زمان که
رایت آفتاب اشراق بصوب مملکت عراق برافراخت و عزم یورش آن ممالک مصمم ساخت شاهزاده عالیجناب [illegible]
میرزا سلطان احمد را که اکبر اولاد او بود بکمال عدالت ضبط سمرقند می نمود مقرر فرموده بود که هرگاه خبر ظهور میرزا سلطان حسین از
جانبی بثبوت پیوندد میرزا سلطان احمد با لشکر ماوراءالنهر و توران زمین عازم دفع او شود و در وقتی که میرزا سلطان ابوسعید از عقب
مقابله و مقاتله امیر حسن بیک آمده بود صیت صولت و آوازه عزیمت میرزا سلطان حسین از اطراف ولایت نسا و ابیورد در ممالک
خراسان و ماوراءالنهر ظاهر شده و امیر تاج الدین حسن علی که حاکم دارالسلطنه هرات بود حصار و برج را ضبط فرموده و صورت واقعه بجانب [illegible]
سمرقند ارسال نمود و میرزا سلطان احمد با لشکر گران از اطراف ولایت ماوراءالنهر و ترکستان قریب پنجاه هزار سوار نامدار و دلاوران
شجاعت شعار از جیحون گذشت و بسرعت تمام متوجه هرات گشت و چون بجمعه و مرغاب رسید ناگاه خبر واقعه میرزا سلطان ابوسعید
شنید و میرزا سلطان حسین جمعی که از طرف ولایت آذربایجان آمده بودند این خبر رسانیده امان جماعت را بجانب میرزا سلطان
احمد فرستاده بشرح واقعه اعلام داد و سپاه ماوراءالنهر چند روز [illegible] مراجعت نموده و درین اثنا خلف اعاظم الامرا [illegible]
ارلات بر همنه دولت باردوی میرزا سلطان حسین آمده و بمواطف پادشاهانه اختصاص یافته بموجب فرمان متوجه تسخیر ولایت [illegible]
ترخان شده و میرزا سلطان محمود که هرات را گذاشته عازم کنار جیحون بود در اثنا راه با امرا و ارلات ملاقات نموده و از جوانب [illegible]
پیش آمدند و آتش قتال اشتعال یافت میرزا سلطان محمود و یار علی بن مول را با جمعی دلاوران در برابر مخالفان بازداشته و اسباب
پادشاهی که داشت از میانه کناره گرفت و یار علی بن مول گرفتار شده بقتل رسید و امیر زین العابدین باتفاق عم خود امیر [illegible]
ولد یادگار شاه ارلات ولایت و شهر بلخ و قندهار [illegible] را در قبضه اقتدار آورد و میرزا سلطان حسین بعد از فتح هرات امیر شیخ زاهد
که در سلک امرای عظام انتظام داشت بحکومت ولایت اسفراین مقرر فرموده و [illegible] آن مملکت بواجبی ضبط نموده و میرزا [illegible]
برادر اکبر میرزا سلطان ابوسعید که از ورطه واقعه آذربایجان جان بجهد داده بولایت مازندران رسانیده در نواحی مملکت ساری [illegible]
رایت طغیان بلند گردانیده و داعیه جهانگشائی و فرمانروائی داشت امیر شیخ زاهد آن خیال محال را [illegible] ناگهان بر سر
او تاخت و ولایت وجود او را از لوث حیات باز پرداخت **مصرع** همچون گل ناشکفته در خاک برفت • و شاهزاده میرزا محمد سلطان

فتح هرات

مشهور بمیرزا کیچک که خواهرزاده میرزا سلطان ابوسعید بود با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه
بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بسلامت بیرون آمده بود بهرات رسید و میرزا سلطان حسین همه را
رعایت و عنایت بسیار نموده و بنوازش مخصوص گردانیده و میرزا کیچک را بخیل و سپاه و سراپرده و بارگاه و امرا و وزرا مقرر ساخت و چتر و علم برافراخت
نوبت و نقاره خانه زده در جهان انداخت و عنان امارت کلی در قبضه اختیار او نهاده و رای او را در ملک و مال اثر تمام داده و ملک نظام الدین
شاه یحیی والی ولایت سیستان که در یورش آذربایجان ملازم اردوی میرزا سلطان ابوسعید گورکان بوده و امیر حسن بیک بعد از [illegible]
رعایت تمام فرموده و نشان داده بولایت او رخصت معاودت نمود و چون بولایت [illegible] رسید امیر شیخ زاهد را از فارس [illegible]
همراه فرستاده و شاه روی امید بدرگاه سلاطین پناه میرزا سلطان حسین نهاد و میرزا سلطان حسین شاه یحیی را نیک [illegible] احوال [illegible]
و هم درین حال امیر حسن شیخ تیمور که در سنه خمس و ستین در وقتی که میرزا سلطان حسین محاصره هرات فرموده امیر حسن از جانب او
برگشته بسهو التجا نمود چنانچه شرح آن گذشت و میرزا سلطان ابوسعید او را تربیت و عنایت فرموده از نواحی قراباغ اران بحکومت
بعضی ولایات آذربایجان فرستاده بود بعد از واقعه متوجه خراسان گشته [illegible] بهرات آمده و شرف [illegible] دریافت و میرزا سلطان
حسین رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده و آفتاب عنایت آنحضرت بر چهره احوال او تافته و حکومت ولایت سیستان [illegible]
و کابل بجانب او باز گذاشت و رایت دولت او در آن ممالک برافراخت **ذکر احوال ولایت ماوراءالنهر و ذکر شاهزادگان**
در آن مملکت و سایر ولایت چون خبر واقعه جانسوز و اثر حادثه محنت اندوز بولایت ماوراءالنهر و ترکستان رسید از نهیب آن واقعه [illegible]
تمام آن ممالک زیر و زبر گردید و از جانب ولایت قلاق تا نهایت [illegible] ترکی و تاجیک بیکبار [illegible]
کشورها [illegible] آن مملکت معمور [illegible] از ساحل دریا در روز [illegible] شده [illegible]
پای بر سر [illegible] می نهادند [illegible] خاک [illegible]
و روز روزگار [illegible] چنانچه عادت اوست [illegible] براری [illegible]
بر پشت [illegible] رسیده و افواج [illegible] آفاق [illegible] سپهر خون [illegible]
و از نوحه و شیون [illegible] زمین [illegible] اضطراب [illegible] گلشن گلی [illegible] شاخی [illegible]
خار مغیلان [illegible] شاخ [illegible] بلبل [illegible] ساقیان [illegible]
[illegible] شراب [illegible] جام [illegible] صراحی [illegible] چشم [illegible]
تیره شد **شعر** [illegible] آب [illegible] میرزا سلطان احمد [illegible]
دل در اضطراب [illegible] ماوراءالنهر چند روز [illegible]
و آیین [illegible] بجا آوردند و [illegible] سلطان سعید شهید [illegible] بعد از [illegible]
و در [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا سلطان احمد که

ارشاد و اولاد است با برادران طریق محبت مسلوک دارد و غبار تاسیبی بر خاطر خورشید مآثر ایشان نگذارد کآیینه حال به کدر آلوده نباشد و میرزا
سلطان احمد سخن نیکخواهان بسمع رضا اصغا نموده و فرمود که حکام و داروغگان قلاع و بقاع که در اطراف ممالک سر باز زده اند و پای از سر حد
و فرمان برداری بیرون نهاده همه را به انجوها نمایند و بنام هریک استمالت نامه قلمی فرمایند مضمون آنکه از صورت نقاره و آواز جلاجل
جنود ما بار گسستند حصه آوازه حاصل نشود و از صدمه نای و خروش کوس که بر کوه و هامون قرار صاحب فاقه بشنوند زیادت ناموسی پیدا نگردد
و از درآمده طالب علمی که بتاراج برند درع داودی نتوان ساخت و از سکین مسکینی که بغارت و تالان ستانند ذوالفقار حیدری
نتابد کرد و از پای مور که از دشت مور بازگیرند طعمه لشکر سلیمان نتوان داد و از کهنه دواجی که از دوش محتاجی در ربایند کسوت
شهریاری حاصل نشود از ساز مطربان که از سوختگان برکنایان جنواهد الم کنند جز ناله زار بر نیاید و از قلعه و سوری که بنوحه بیوه زنان معمور
کنند بنا نتوان ساخت پوشش و خفتان که از مال مقبولان مظلوم سازند مانع تیر قضا نشود و جوشن و برگستوانی که از وجه
مظلومان محروم ترتیب کنند دافع بلا نگردد چون حکام و داروغگان که در اطراف ممالک ماوراء النهر و ترکستان از تسلط خویش سر بطغیان بر آورده بودند
استمالت نامها بایشان رسیده و بر مضمون اطلاع یافته مجموع عنان ارادت بصوب انقیاد و متابعت تافته و طوق عبودیت
در گردن اطاعت انداخته خاک درگاه همایون توتیای دیده دولت ساختند و پیش بارگاه پادشاه که سجده گاه جباه قهاران
و بوسه جای شفاه جباران روی زمین است رخسار بر خاک بوسیدند و انواع تحفه و پیشکش بموقف عرض رسانیدند همه با عزت
مراجعت یافته بانعامات و تشریفات شادمان و بهره مند شدند و تمام ممالک ماوراء النهر و ترکستان فرمان قضا جریان را انقیاد
و اذعان نمودند و اطراف و اکناف آن بلاد و دیار در کنف امن و امان و پناه عدل و احسان قرار یافت و احوال دولت و امور سلطنت
بتازگی انتظامی از سر و قوامی دیگر گرفت شعر طالع از زمین و زمان و تابع حکم قضا و قدر ذکر شاهزادگان در این مقام که خوش
خرام قلم رقم اولاد امجاد حضرت سلطان سعید شهید می خواهد در میدان داستان هریک قدمی چند می پیماید سلطان سعید چون
در مملکت آذربایجان بشهد شهادت رسید آنحضرت را ده پسر نامور که داعیه ضبط تخت سروری داشتند موجود بود و هریک را قابل
استقلال در خلافت حضور نمود و اسامی نامی شاهزادگان بر این موجب است میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد
میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد و در حیات آنحضرت در اردوی
بعضی از این شاهزادگان در اردوی اعلی بودند و بعضی در اطراف ممالک محروسه ضبط ولایات می نمودند و شرح بعضی حالات و خوشی
حکایات هریک از مساعدت وقت مأمول است میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در آذربایجان محبوس شدند چنانچه مذکور گشت
و میرزا سلطان محمود بهرات آمده و عازم ماوراء النهر شده از جیحون گذشت و شرح آمدن او بخراسان در میان آمد و چون میرزا
سلطان محمود از جیحون عبور نمود و در سمرقند نزول فرمود و میرزا سلطان احمد مقدم او را گرامی داشته و اختیار دیوان اعلی برای
صواب نمای او گذاشته چندگاه در رعایت صدق و صفا و کمال مهر و وفا بودند و از طرفین آب اخوت و آثار مروت بیکدیگر می نمودند
و اتفاق نیت و اتحاد عقیدت از جانبین حاصل آمد و مصافات تمام کما هی بین الماء و المدام پدید آمده و در این اثنا جمعی

میرزا سلطان محمد
میرزا شاهرخ
میرزا سلطان محمود

پانقیان

پانقیان که پیروان فتنه و فساد و پیشوایان شر و عناد بودند و پیوسته در انهدام اساس مودت سعایت و ابرام می نمودند میرزا
سلطان محمود در ایران داشتند صورت این معنی بر لوح فطرت او نگاشته که بقصد جهانگشایی و عزم فرمان روایی از مجلس
برادر جدا باید بود چون آفتاب بزبان شمشیر مالک الرقاب سخن ملک ستانی گوید بدین نیت بولایت حصار از ظاهر سمرقند بیرون
شد و بسعی امیر قنبر علی متوجه ولایت حصار گشت و آن مملکت در قبضه اقتدار آورده لشکر بسیار در پناه رایت نصرت شعار
قرار یافت و میرزا سلطان احمد از استماع این خبر متغیر گشته بجمع سپاه فرمان داد و با غلبه عظیم رو بولایت حصار نهاد و
چون آن دو لشکر نزدیک بیکدیگر رسیدند اسباب مصافات و امور محاربه انتظام یافت شیران بیشه شجاعت و دلیران
بیشه جلادت در کوشش آمدند و بجانب میرزا نو فوت [illegible] رایت میرزا سلطان احمد از صبح فتح و ظفر طالع
شد و اجرام نور بخش فروزنده اعلام دولت و اقبال او گشت و میرزا سلطان محمود هزیمت یافته عنان عزیمت بصوب
کنار آب تافت و میرزا سلطان احمد بطرف سمرقند معاودت نمود و عزم استیصال برادر بکلی بیفزود و در سال آینده با
احوال گفته اید ایشان آنچه قالا میرزا سلطان ابو سعید مملکت کابل و غزنین و افغانستان تا حدود هندوستان بافخر برج سلطنت
و گوهر درج خلافت میرزا الغ بیک ارزانی داشته سریر سلطنت یمین الدوله سلطان محمود غازی را بفرزند سعادتمند گرامی آراسته
بود و شرح این حال آنست که امیر بابا که از امرا انجمن و بوده اظهار بندگی و دولتخواهی نسبت با دولت میرزا ابو سعید می نمود و بتوسط جناب
فضیلت شعار رضا الدین مولانا یوسف عطار بموقف عرض رسانید که اگر یکی از شاهزادگان با ایالت مملکت کابل سرافراز شود امیر
بابا کمر عبودیت بسته وظیفه جان سپاری بتقدیم رساند حسب الامر بابا ملازم رکاب همایون آمده میرزا الغ بیک را با آیین پادشاهی و لوازم
شاهنشاهی روان فرمود و امیر بابا مدتی بر جاده عبودیت مستقیم بود عاقبت کفران نعمت غبار ادبار بر روی روزگار او افتاد و محصول
شاهزاده آنکه جمعی یوزبان را بقتل رسانید و شاهزاده را محبوس ساخت برادران امیر بابا در یاقان و آقاق خان که از اولاد …
داشته بر رسم شورت بخلوت درآمده بابا را از میان برداشتند و چون از زمان حصار امیر بابا جمعی امرا عظام امیر محمد امیر برندق برلاس
و امیر قنبر علی و امیر بابا کوکلتاش و دیگر امرا جهت استخلاص میرزا الغ بیک متوجه مملکت کابل شده بودند و برادران امیر بابا کلان …
و در ولایت را از ایشان گرفته با میر محمد امیر برندق خواهند داد ایشان بطریق فرار راه ادبار پیش گرفته بجهت هندوستان رفتند و میرزا الغ بیک را
همراه بردند جمعی مردم افغان از این معنی خبر یافته و عزم دستبردی بجانب برادران امیر بابا شتافتند و نیم شب یکبار در اردوی ایشان …
و هم در آن شب شاهزاده را در آن دیه … افغانان خبر یافته از عقب روان شدند و مردم افغان شاهزاده را … در آورده که برادران …
ایشان آنجا بوده و پیش دره را بسنگ استوار کرده و مخالفان تا سنگها را از پیش برداشته چند کانی در تعاقب … ایشان
گذشتند و شاهزاده را با امیر محمد برندق و سایر امرا بکابل رسانیدند و امرا همه با رعایت و حرمت و خوش خرمی کرد ادا نمودند و بعضی از نجابت
پیاپی سریر اعلی آمدند و میرزا سلطان ابو سعید انواع تربیت و عنایت فرموده و مجموع را با اسب و زر و کلاه و کمر و چهار قب طلادوزی و انواع
تجملات و سیورغالات بیکر معزز و مکرم ساخت و آفتاب دولت سایه سعادت بر احوال ایشان انداخت و همچنین هر یک انعام …

میرزا الغ بیک

و ارکان دولت را بر عنایت ایشان امر فرموده اجازت یافته باوطان خود رفتند و امیر قنبر علی را با خانزاده [illegible] فرموده عزم ولایت
هندوستان نموده باتفاق امراء تا دروازه ملتان رانده تمام آن حدود را بباد تاراج داده آتش قهر الهی در خرمن [illegible]
افتاده والی [illegible] طاقت و توان مقابله لشکر منصور نیاورده رای او اقتضا کرد که خدمت شیخ ابو سعید که از فرزندان شیخ فرید شکر
گنج بود برسم رسالت بدرگاه عالم پناه ارسال نموده و مضمون عرض رسانید که همیشه این ولایت باجگذار و فرمانبردار این دولت
پایدار بوده و هرگز آثار خلاف اظهار ننموده امیدوار که دست تطاول امیر قنبر علی را از این ولایت کوتاه گردانند تا [illegible]
[illegible] بخزانه عامره رسانند و میرزا سلطان ابو سعید فرستاده را نیک دید و احوال پرسید و نشان [illegible] بنام [illegible] القاب امرا فرستاد که
چون والی ملتان [illegible] در مقام طاعت و انقیاد است متعرض ولایت او نشوند [illegible] رسانند و فرستاده را رعایت و عنایت
نموده اجازت فرمود و پیش از رسیدن نشان امراء از ملتان [illegible] ساخته معاودت نمودند و شاهزاده میرزا الغ بیک بار دیگر بر سریر
سلطنت ولایت کابل در غایت تعظیم و تجمل استقرار فرموده امیر قنبر علی اجازت یافته بجانب ولایت حصار عزیمت نمود و میرزا سلطان ابو سعید
مملکت بدخشان را بمهر سپهر پادشاهی و ماه آسمان جهانبانی میرزا سلطان ابابکر عنایت فرمود و امراء عظام جهت اتمام مهمات آن
حدود تعیین نمود و [illegible] تسخیر آن ولایت چنان بود که [illegible] سید [illegible] بدخشان [illegible]
تسخیر مملکت بدخشان شده با لشکر فراوان [illegible] روان گشت و والی آنجا شاه سلطان محمد چون دانست که تاب [illegible]
دولت ملازم [illegible] شده [illegible] بدرگاه سلاطین پناه [illegible]
[illegible] بیرون رفت و امیر [illegible] مملکت بدخشان را در تحت فرمان آورده و اموال [illegible] شاهان [illegible]
حضرت اعلی اقتضای آن نمود که میرزا ابابکر را بسلطنت آن مملکت تعیین نموده ارکان دولت میرزا ابابکر تمام [illegible]
[illegible] شاهزاده بدخشان [illegible] امیر [illegible] میرزا ابابکر بود [illegible] میرزا ابابکر [illegible] ولایت
بدخشان [illegible] امرا [illegible] و باقی بهادران از حدود [illegible] ایلغار کرده [illegible] شاهزاده بدخشان
تاخته و او را گرفته بقتل آوردند و [illegible] این فتنه از [illegible] بقتل او فرمان داده و در بیرون دروازه [illegible]
[illegible] و بار دیگر مملکت بدخشان [illegible] فرمان شاهزاده جهان میرزا ابابکر [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible]
اندجان [illegible] شاهزاده جوان بخت [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible] بجانب اندجان فرستاد
شاهزاده قلاع و بقاع آن ولایت را که در حدود مغولستان بود [illegible] نمود [illegible] آن ولایت [illegible]
و چندگاه [illegible] دولت پادشاه جهان پناه [illegible] آن مملکت را [illegible] شاهزاده
[illegible] یونس خان [illegible] آن ولایت [illegible] مغولستان
[illegible] میرزا سلطان ابو سعید ولایت [illegible] شاهزاده
[illegible] میرزا سلطان مراد عنایت فرموده و زمام حل و عقد [illegible] آن مملکت را [illegible]

میرزا سلطان ابابکر

میرزا عمر شیخ

میرزا سلطان مراد

شاهزاده [illegible]

و شاهزاده بموجب فرمان سلطان [illegible] بجانب قندهار روان شده چون [illegible] امیر نظام الدین احمد برلاس [illegible]
[illegible] و مراسم جان سپاری بجا آورده میرزا سلطان مراد چند سال بسعادت و اقبال در آن ولایت [illegible] بود تا آنزمان که
ممالک عراق و آذربایجان [illegible] میرزا سلطان ابو سعید مملکت کرمان را نامزد او فرموده و شاهزاده در آن ولایت [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] ع [illegible] مانند [illegible]
[illegible] امیر یوسف [illegible] که بموجب حکم [illegible] شاهزاده بود [illegible] شاهزاده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اکثر مردم که گذشته بودند راه یافته [illegible] و تاراج بر آورده اموال و اثقال شاهزاده را [illegible]
[illegible] هرات شد میرزا سلطان حسین [illegible] فتح هرات کرده بود شاهزاده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] میرزا سلطان ابو سعید [illegible] که از آنجا [illegible]
گشت [illegible] گوهر [illegible] میرزا سلطان خلیل را در هرات [illegible]
حسن علی را برسم حکومت و امیر [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده چندگاه در هرات فرمان روان بود
تا آن زمان که [illegible] میرزا سلطان حسین ولایت خراسان را مسخر فرمود [illegible] میرزا سلطان
خلیل [illegible] میرزا سلطان [illegible]
ابو سعید [illegible]
شرح احوال او و اولاد امجاد و اعقاب سلطنت [illegible]

میرزا خلیل سلطان

میرزا سلطان ولد

اجمال بر زبان آورده و بعد از این آنچه واقع شود در بیان آید ان شاء الله **ذکر منع فرمودن حضرت اعلی حسینی را که داعیه تغییر خطبه و میل اظهار مذهب شیعه داشتند**
میرزا سلطان حسین چون بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت [illegible] آن مملکت [illegible]
[illegible] بود
و دست تعرض [illegible] کوتاه بود و چون جناب سلطنت پناه [illegible]
آنحضرت [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] اسلام بنام دوازده امام [illegible]
سازند و اسامی گرامی خلفاء راشدین را [illegible] حضرت سلطنت پناه چون [illegible]
بود [illegible] حقیقت آن [illegible] سلطان ارباب الحق و التحقیق برهان [illegible]
[illegible] مولانا نور الملة و الدین عبد الرحمن الجامی [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] ارباب دانش و اصحاب بینش و [illegible]
و مخالفت [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] خطبه را بدستور معهود تعیین نموده [illegible]

که از قدما فهستان بود و بوعظ اشتغال می نمود در جانب رفض نجابت غالب بود روز جمعه در خانقاه بر منبر اسلام برآمده در تقویت مذهب تشیع
و منقصت اهل سنت سخنان آغاز کرد متعصبان اهل سنت و جماعت در جوش آمده خروش برآوردند و از خانقاه برخواسته با فریاد و فغان
بجانب پادشاه پاک اعتقاد روان شدند و موکب سعادت نشان از طرف کوچه خیابان متوجه عیدگاه بود و داشتند و راه حکایت غلوی سید
واعظ را استماع فرموده بمعنی را فرستاد که واعظ را از بالای منبر بخواری هر چه تمامتر فرود آورند **شعر** واعظا هر چه خواهی کنی گفت از برای خدا
همین باشد و حسن اعتقاد آن پادشاه شکوه خواه بر تمام علمای بتخصیص اعیان ممالک خراسان چون فروغ آفتاب بر تابان روشن و عیان
شد و هم درین ماه ذی الحجه میرزا سلطان حسین حکم فرمود که بر سکه عدل بهبود باشد و بموجب فرموده عمل نمودند و اختتام وقایع این سال بر لفظ بهبود
مناسب بود **وقایع سنه اربع و سبعین و ثمانمائه ذکر وفات والده میرزا سلطان حسین فیروزه بیگم** قال الله تعالی
سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله بدان سان جاریست که هرگاه صبح سعادت از مشرق عنایت برآید و آفتاب دولت و سلطنت عالم
افروز جهان آرای شام محنت فزای اندوه و غم روی نماید و شب ظلمت غایی فرقت و الم پیدا آید در گلزاری که غنچه عشرت چهره برافروزد
آتش خار حسرت خاطر دلخستگان بسوزد گنج درم را مار الم بر سر است و دل خرم را غم جگر سوز در بر باده خوشگوار روزگار اگر چه
دفع ملال است اما رنج خمار او در پی **مصرع** گنج بی مار است و گل بی خار نیست با لجمله مقصود ازین تحریر و مطلوب ازین تقریر آنکه
چون میرزا ابوالغازی سلطان حسین سریر سلطنت خراسان را مشرف ساخت و آفتاب دولت آنحضرت سایه رافت بر آفاق
گسترد والده آنحضرت که سالها خواهان این دولت بوده و قرنها منتظر این سعادت می بود و چون بعد از عمری اسباب
سلطنت پسر را مهیا دید و مهد علیا و بانوی کبری پای عزت بر سریر سپهر رفعت نهاد و میرزا سلطان حسین اختیار ملک و مال
بوالده باحال تفویض نموده صبح و شام ملازمت آنحضرت می نمود و روزگار چنانچه عادت اوست این مسرت نه پسندیده و زمانه
نیل چشم زخمی بر چهره دولت میرزا سلطان حسین کشیده و عصمت الدنیا والدین فیروزه بیگم مادر میرزا سلطان حسین که دختر زاده امیر صاحبقران بود
و چند جا در سبق ذکر یافته عالم فانی را وداع کرده چهاردهم محرم در بهشت برین با زمره حور عین همنشین شد میرزا سلطان حسین را
ازین حادثه بجانب ملول ساخت چنانچه مهمات سلطنت را از نظر التفات انداخت و چند روز از صبح تا شام با شمع تا ...
ماتم بود داشت و از شرایط تعزیت نکته نامرعی نگذاشت و در کوچه خیابان خواجه ابو الولید مدفون شد و در حظیره گنبد عالی بنیاد نهادند اللهم
وفق للاتمام و در روز هفتم که اشراف و اعیان در میان موافقت تقدیم و تاخیر نزاع قوی شد **مصرع** دو علی در غلو غلو کردند و دور و دراز
کشیدند سخن ایشان از مراتب مجلس اعلی رسید قرار بر آن یافت که بجای خود رسیده و بیست و سیم محرم که شب آن قران ختمین بود جناب
صدارت مآب مولانا قطب الدین الخوافی را گرفته زحمت بسیار دادند و مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی حاصل کردند و عاشر صفر باز او را
تربیت فرموده منصب صدارت عنایت نمود **شعر** زمانه گر چه بیازاردش نمی‌سازد • کسی که هیچ ندارد ز مالکان کو هر • درین اثنا
حضرت اعلی عزیمت یورش مازندران فرموده **ذکر عزیمت همایون بیورش جانب مازندران و هجوم میرزا ابو المظفر یادگار محمد**
میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن حضرت خاقان سعید بوده و در آن زمان که میرزا جهانشاه ترکمان تسخیر خراسان

فرموده بجانب

فرموده بجانب مملکت آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد را با خود برده و در هرات نگذاشته رعایت حقوق حضرت خاقان سعید
نموده چند سال او را معزز و مکرم داشت و بعد از فوت میرزا جهانشاه امیر حسن بیک بن الغ بیک باو تعظیم و اکرام و توقیر و احترام بجا آورد و چون میرزا
سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان رسید امیر حسن بیک برات الاسلام داده و پیغام فرستاد که وارث ملک و خلافت میرزا یادگار محمد
است برای او شمشیر میزنم و چون اساس میرزا سلطان ابوسعید را برانداخت امرا و سپاه خراسان را ملازم رکاب شاهزاده بطرف خراسان روان
ساخت و چون شاهزاده بجهه ولایت دامغان رسید و خبر تسلط میرزا سلطان حسین بر مملکت خراسان شنید و سپاه او یراقی فراوان ...
آنجا ان دیگر عنان عزیمت بطرف استرآباد مازندران معطوف داشته و جاده و بار استراباد را مقر خیمه اقامت ساخت و چون این خبر بدار الملک هرات رسید ... اسم
و امیر شیخ زاده طارمی را با سپاه معاودت بنیاد کرده بود به راه مرو روانه شد میرزا یادگار محمد امیر ابوالحسن ترخان و امیر یعقوب پرناک و مولانا احمد امیر منصور کردار با فضل ...
برزاده کرد و ناله را و او کیا را نو بود و بسیار بادت از طور خود سلوک می نمود در تعجیل آورد میرزا سلطان حسین چون این اخبار را استماع نمود عزم یورش مازندران
جزم فرموده بسبب آنکه لشکر خراسان زیاد از آنچنان بود که یورش مازندران توانسته نمود امرا بر رعایا مبلغ ها حواله داشته و محصلان به ارگ ...
بر گماشته و مصادرات واقع شد که تطاق نطق از شرح آن عاجز است و قلم تحریر از رقم تقریر آن متجاوز و امیر ابو اسحق ترخان بگوید
ولایت بلخ منصور شده و فرمان همایون صادر شد که امیر زین العابدین ارلات که در آنجا بود بموجب فرمان روان بود پیا پیه سر ... آید و ابو
ابو اسحق منصور شده و در اثنای راه شنید که میرزا سلطان محمود و امیر زین العابدین در مقام قتال و جدال شده و امیر برنجی از امرای میرزا سلطان حسین که حاکم ...
بود بقتل آمده امیر ابو اسحق ایشان را بهم التماس شده را ه بلخ برداشت از طرف جزیره ان بر سان و جارا بکشت و بده که سپهسالار میرزا سلطان محمود
و امیر زین العابدین آنجا ... سلطان انجام رسیده امیر زین العابدین عازم هرات شده و میرزا سلطان حسین امیر ... الدین ولی بیک با کیکی ...
بود با جمعی از امرا برسم منقلای بجانب مازندران روانه فرموده و میرزا سلطان احمد میرزا ... بیک بحکومت دار السلطنه هرات متوجه شده امیر
جنیده ... و صاحب اعظم خواجه کمال الدین مولانا میر بیارت و وزارت معین گشته در بنوه میرزا سلطان احمد از ترشیه
ایلچی فرستاده اظهار مودت و اخبار اتحاد پیغام داده و موکب همایون باطالع سعد در بیست و چهارم ربیع الاول از دار السلطنه هرات نهضت نمود
و نزول پل سالار معسکر همایون فرموده و جناب ارشاد مآب سیادت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله و ابقاه بجناب ... الافاضل
و الاهالی هادی حقایق العرفان صاحب فنون الایقان مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی قدس الله تعالی که بنا نوشته بود مضمون آنکه
جمعی ... قند اجازت باین ولایت آمده اند که جمعه ایشان در خراسان مانده و پیوسته تشویش او قات این فقیر می‌باشد
که درین باب چیزی نوشته اگر چند این صورت بحسب عرف مناسب نمی نماید چه بازخواست آمده اند اما ایشان نظر بر تقصیر قصور
التجا عت فرمایند و از حضرت مولوی که میرزا سلطان حسین التماس ... با آنحضرت قواعد عقاید انعقاد داشت و پیوسته بمجلس
فیض آثار او مشرف حضور ارزانی فرموده در جمیع امور استعانت و استمدادی می نمود التماس اهتمام فرموده بود و عرضه مولوی را بجناب
خواجه حسن ارادت الا الطف تمام واقع بود بنفس شریف بمنازل ... امی فرموده و چون بجوالی اردوی همایون رسید ... از افواه
السنه شنید که بزم عشرت با سباب مسرت آراسته است و مطربان نشسته و ساقی برخواسته امرای عظام باستقبال آمده از ابرام تعظیم

اعزاز بجا آورده حضرت مولوی سخنی که بود پیغام فرموده غزلی در جواب او فرستاده مراجعت نمود بیت شاه ادیب

شده بهر آمدم ... غم خود دور [illegible] بزم عشرت ایشان بجای اطلس شاهان نشانه فرش ره ایشان

که راه قرب [illegible] ایشان شنیده [illegible] شاه [illegible] بساط [illegible] جان ایشان

چون این ورق [illegible] آن السلطنه [illegible] مجلس [illegible] پادشاه [illegible]

جبین [illegible] رسیده [illegible] گل صد برگ [illegible] تمام غزل

جواب [illegible] جناب مولوی ارسال نمود و از آن [illegible] بیت شاه [illegible]

از ایشان که بود پر نور [illegible] بزم عشرت ایشان [illegible] جاه و اطلس شاهان [illegible]

حسینی [illegible] جام [illegible] باده لعل جگر ایشان چون قاصد رسیده جواب غزل [illegible]

حضرت مولوی غزلی دیگر باز فرستاد **نظم** رسیده قاصد [illegible] خواب آورد

ز ظلم فراق کشور دل [illegible] لطف [illegible] سخن [illegible] نامه [illegible] جواب آورد

القصه [illegible] حضرت [illegible] دولت [illegible] سعادت [illegible] غزل [illegible] فرموده

[illegible] حضرت [illegible] امیر شیخ [illegible] جناب [illegible]

امیر حسن شیخ تیمور [illegible] سرداران [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] جنگ چون

[illegible] لشکر در برابر [illegible] صف آرای شده لشکر

[illegible] مردم خود [illegible] بیکبار حمله

کشته و چون [illegible] لشکر میرزا سلطان حسین [illegible]

[illegible] بود سعادت [illegible] مردم [illegible] لشکر میرزا سلطان حسین [illegible]

دشمن [illegible] میرزا سلطان حسین با فوجی [illegible]

ظفر شعار [illegible] لشکر [illegible] چون [illegible] لشکر [illegible]

و سپاه [illegible] عزم قتال نموده [illegible] طبل اقبال [illegible]

چون آواز طبل باز پادشاه [illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible]

حمله کرد **شعر** [illegible] مردم [illegible]

بودند بسیار [illegible] این واقعه [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]

شکست سپاه خود [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible] مردم [illegible]

خاندان بوده که در رکاب او بوده [illegible] ولایت [illegible] امیر عبدالرحمن

بخاری [illegible] میرزا سلطان [illegible] امیر حسن بیگ رسیده [illegible]

[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] حضرت [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] میرزا سلطان حسین امیر حسن شیخ تیمور [illegible] استرآباد [illegible]

[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] سلطنت آمده بیسیم

ماه جمادی الاولی [illegible] آنحضرت [illegible]

تمام مقام [illegible] **احوال عراق و فارس و آذربایجان** [illegible] میرزا سلطان ابوسعید

[illegible] امیرزاده

[illegible] امیر حسین علی [illegible] لشکر امیرزاده [illegible]

[illegible] امیرزاده یوسف [illegible]

[illegible] امیر حسن بیگ [illegible] شیراز [illegible] اصفهان [illegible]

و امیر سید علی [illegible] امیر حسن بیگ پناه آورده [illegible] اصفهان [illegible] امیر حسن بیگ

[illegible] امیرزاده [illegible] امیر علی [illegible]

[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]

[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] جمادی الاولی [illegible]

[illegible] آذربایجان و عراق و فارس امیر حسن بیگ [illegible]

[illegible] امیر حسن [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] چون امیر حسن بیگ

[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]

[illegible]

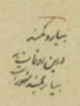
و فرزندان [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible] آذربایجان [illegible] دار الملک تبریز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] عظیم [illegible]

کہ جمعی مردم کم روی را بسعی دولت او از رکاب میرزا بدخشان سپارد مولانا قاضی علی را رعایت نموده بوقوف ملازمت قراچی
بجانب امیر حسن بیک فرستاده و سخنان شایسته دلپسند اعلام داد **احوال مملکت خراسان** ابو اسحق ترخان بموجب
کل بیک علیهما اخان در ولایت بلخ تربیت تخلص شده و بجوقدم بلکه بسکم منزل عدم رسیده و میرزا سلطان حسین چون خبر فوت
او استماع نمود فرمود که شاید سعایت ظلم که بر مردم هرات کرده بود آثار آن بروزگار او رسیده و بر مشغول کمال امرا از کرک
میرزا سلطان حسین بود ابضبط ولایت بلخ نامزد فرمود و او بموجب فرموده عزیمت نمود و ملک یحیی والی ولایت سیستان که در اوایل جوانی
از حضرت کار به ولایت ان رو گردان شده بسیستان رفته بود در بیولا ایلچی بپایه سریر اعلی ارسال نمود و التماس حکومت بگذار
بوقف عرض رسانیده و میرزا سلطان حسین بر طریق شتابی رایت دولت او را در آن مملکت بلند گردانیده و امیر
شیخ زاهد را حکومت ولایت قهستان ارزانی داشت و ضبط امور سلطنت و ربط اموال دیوانی بعهده کاردانی او
باز گذاشت و چون میرزا یادگار محمد از موضع چناران بطرف دامغان و سمنان عزیمت نمود بجهت تسخیر خراسان از امیر حسن بیک
مدد طلبیده بود امیر حسن بیک ملتمس او مبذول فرموده از امرا معتبر امیر یوسف بیک پسر عم او امیر حسین بیک برادرزاده
او و میر شاه منصور ولد امیر شاه سوار فرد ابوق با دو هزار سوار مکمل شیخ بلو یملساو فرستاده و ایشان بولایت خراسان
در آمده آثار نهب و ارزه جام بولایت جام رسیده درین حال جمعی از گلانتران بواسطه اختلاف قرآن و توهمی که داشتند
بکرمان رفته و امیرزاده زنبیل بیک ولد امیر حسن بیک که حاکم مملکت کرمان بود هزار سوار مکمل نامزد قهستان فرمود و او
بجبر بر سر امیر شیخ زاهد طارمی رانده و بعد از کوشش و کشش او را بقتل رسانیده و در تمامت ولایت قهستان دست بغارت
دراز و محولات و خاف و باخرز و فراه باسیاه مرکز نمود و قلعه طبس گیسلکی را به پسر حسن نام که از کماشته میرزا سلطان حسین بود از خود
نگاه داشت و بقوت جلادت لشکر ایشان را پیرامون تعرض گذاشت و پیادها از قلعه بیرون آمده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند
و چون میرزا سلطان حسین خبر توجه میرزا یادگار محمد استماع نمود بجمع لشکر فرمان فرموده با سپاه فراوان بجانب او روان شد غره رمضان
چون موکب منصور از نشابور عبور نمود میرزا یادگار محمد که در حدود سبزوار بود از طرف بسطام بجاده دست فرموده قاضی بیک سادات قلعه سبزوار کار است

و جمعی دلاوران بمدد او باز گذاشت و قراولان از جنبین در حدود بیار ملاقات نموده کار به معرکه عظیم کشیده خراسانیان بر عراقیان غالب آمده و بعضی از
سرداران میرزا یادگار محمد چون امیر یوسف خارزمی و غیره بقتل رسیده و چند روز سپاه نصرت شعار قلعه سبزوار را حصار داده و غایت
مستحکم ساخته قاضی بیک را گذاشته تا که در لشکر اقوام اقامت دو بعد از آن بتحقیق پیوست که امیرزاده خلیل سلطان ولد رشید امیر
حسن بیک با لشکری عظیم از راه ساری بمدد میرزا یادگار محمد می آید و در آن ایام امرا و بهادران خراسان عراقیان بیوفا را مسکوک
داشته و روز بروز جوق جوق از میرزا سلطان حسین بر گشته و بطرف میرزا یادگار محمد میرفتند و میرزا یادگار محمد امیر حسن بیگ
تیمور را که در آن مدت از استراباد بیرون آمده و امیرزاده رفته بود بمحاصرت بهادران از هم شکسته او و سپاه بقلعه شادمان برده
بعهد و پیمان بیرون آمده و در سلک امرای عظام انتظام یافت میرزا سلطان حسین چون این احوال مشاهده فرمود و آن اخبار

سیم علی

استماع نموده دیگر او را بر بقیه مردم اعتماد نماند از راه ترشیز مراجعت نموده مجموع اولادها و احشام که نامحدود بسطام بود بر گردانیده هلاک گردیده احوال
صحرانشینان بتاراج رفت و صاحب اعظم خواجه عبد الله اخطب بعد از آنکه از خواجه قطب الدین طاوس در آن ایام سیصد هزار دینار
کپکی بیدانه گرفته بود نمرا از منصب وزارت ترقی کرده بجای خواجه طاوس بشرف دیوان اعلی شده و باتفاق خواجه نظام الدین
بختیار که صاحب دیوان بود زر دوری حواله داشتند و بآتش ظلم دود آه از سینها مظلومان بر آوردند و چون در تحصیل و
تحصیل آن وجوه تحقیق و تضییق تو جه میکردند کار رعایا باضطرار رسیده و هر چند تظلم نمودند بجائی نرسید تا بآن رسید که عوام الناس
هجوم کرده در سر دیوان غوغای عظیم واقع شد و ایام دست بسنگ و کلوخ برده روی خواجه عبد الله را شکستند و شکست تمام بحال وزارت
راه یافت و بیم قتل بود میرزا سلطان حسین چون در اردو این خبر استماع نمود امیر شمس الدین محمد بخشی را با استمالت نامه جهت تسکین
خاطر رعایا ارسال نمود و متعاقب ایلچی دیگر آمده خواجه عبد الله را بسته کرده بار دوی همایون بردند درین اثنا امیر نظام الدین علیشیر از
کمال اخلاص و اختصاص و غایت اخفیا رو اعتبار رفع کس را مقام و ترک بوتراب نیست براه صادق ابشار اعتماد کرد
احوال رعایای هرات آمده شد که جهت اهتمامات عینیت آراسته بود روز بروز بجهت فراز از خبر جاه نمود چون امیر علیشیر بملازمت میرزا سلطان حسین خواجه
نظام الدین را بند فرموده بآن رسیده که او را با خواجه عبد الله بسیاست خاص نمود باز خواجه قطب الدین طاوس را که اکابر و رعایا خواهان وزارت
او بودند در زراعت و آبادانی و کفایت اموال دیوانی تمام داشت دیگر باره حکم شد که بشرف دیوان باشد و موکب همایون پادشاه بلند هم
ذی الحجه بباغ نظرگاه نزول اجلال فرمود و در رغبت بر عادت معهود و رسم ملوک شادمان نیاز نشار زر بجا آورده رایت ظفر آیت بعزم حمن
از باغ نظرگاه نهضت نموده در اثنای آن بشرف کر بر ابریل سالار اسب مقام فرموده و در سه روز آنجا توقف شده لشکریان از عقب رسیده
گروه گروه بسیار کشتند و خاک بیوفائی بر فرق روزگار خود می بیختند و درین اثنا از جانب حصار نیره تو که اردوی همایون آنجا بود خبر
خبر واقع شد و هر روز شایع شده مضمون آنکه تو قدم بحال او روی راه یافته و میرزا سلطان حسین عنان عزیمت بآن طرف تافته مردم دل از سکه
و بران و پریشان شده و این صورت نوزدهم ذی الحجه روی نموده و در همین روز میرزا محمد بن میرزا سلطان خلیل ابن میرزا محمد
جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان ابن میرزا محمد جهانگیر ابن حضرت صاحبقران بجانب ولایت گرمسیر حرکت فرموده از امرا امیر یوسف ترخان
و جمعی دلاوران عازم رکاب او شده و چون بجد گرمسیر رسیدند امیر نظام الدین احمد توکل برلاس که از عظماء امراء میرزا سلطان ابو سعید
حاکم قندهار بود خاصه آن ناحیه را با میرزا محمد عرض رسانیده و نوید سلطنت آن ولایت داد و شاهزاده عزیمت آن ناحیه نموده و بدولت سعادت
بر سریر دولت آن ولایت و مملکت استقرار فرموده و میرزا سلطان حسین بطلب قلعه نیره تو رفته او روی را بقلعه در آورده و با بقایای لشکر خراسان و
امرا و ترکمان عازم جانب آب مرغاب شده امراء ترکمان و امیر سلطان قلی ارغون از نیره استعجال نمودند بطرف جیحون رفته و میرزا سلطان حسین بسیار
اخلاص ارادت در آن حدود فرزندان امیر بادکار شاه که با خاندان خلافت نسبت قرابت داشتند پیر محمد امیرزاده محمود که بصباحت ضم
و رشاقت قد یوسف ثانی بود و برادرزاده امیر زین العابدین با جماعت اهل ارادت که غرض بر سیاق جان بسته سکنه کشته
های اوج سعادت بدام افتاد اگر تو را گذری بر مقام ما افتد و همه را نوازش نموده جاریه اطلاق گرفته تیمور بامر مرصع و اسبان خوب

و خیمه و خرگاه در عقوب و شتران قطار رو بهتران ابسیار رعایت فرموده و امیر پیر محمد و امیرزاده جعفر با امارت دیوان اعلی معین شده

فرزند خواند امیر زین العابدین امارت تواجی یافت و همه اولایات و کسبور غالات مقرر شده **وقایع سنه خمس و**

سبعین و ثمانمایه ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت در آن زمان که میرزا سلطان حسین از الکاء استرآباد عزم جانب حصار

نزه تو فرموده و میرزا ابو المظفر یادگار محمد هنوز در ولایت طوس در النگ رادکان بود مهد علیا و بانوی کبری پاینده

سلطان بیگم عمه میرزا یادگار محمد بود از دو تاق خود که در بیرون شهر داشت درآمده بباغ شهر نزول فرموده امیر فریدون و امیر

پیرلقان برلاس باتفاق جمعی از امرا در خدمت بیگم سلطان جمع آمده نقاره شادیانه زدند و روز جمعه شهر محرم خطبه بنام

و القاب و آرایش یافت و میرزا یادگار محمد از ولایت جام بحضرت مشایخ اسلام مطالب بسیار ... اکرام و تعظیم ...

عرض نیاز و دریوزه همت فرموده بجناب قاضی و بقیه ائمه عظام ... احکام ... استمالت تمام نموده

انجمن التفات بیگم سلطان شهر و ملوکات ... شاه شاعر قصیده تهنیت گفته این دو بیت از آنجا ثبت شد

بیت همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید ٭ ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید ٭ پادشاهی هری مانند

سلطان شاهرخ ٭ نقد سلطان بایسنغر خان بن خان را رسید ٭ و میرزا یادگار محمد بسعادت و اقبال از جانب شمال شهر

گذشته در ... بالغان تا نزدیک آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را که از کبار امرا بود بمحافظت ... تعیین نموده رایات

ظفر آیات متوجه دار السلطنه هرات گشت و در رباط سنجاب بطرف شهر آمده ائمه اسلام و اکابر انام که برسم استقبال رفته بودند

برای ایشان قیام نموده همه را بتعظیم تمام در کنار گرفت و پرسش نموده هم آن روز در النگ کهندستان نزول فرموده و روز دیگر ...

که دیگر روز در نزح حسین بود از راه خیابان در باغ زاغان که مستقر سریر خلافت حضرت خاقان سعید بود و چند سال از فروغ

فرزندان آنحضرت خالی مانده بود نزول جلال فرموده و تختگاه آبا و عظام و اجداد کرام بمیمن دولت او زیب و زینت گرفت

و امرا و ترکان که از یاران امیر حسن بیک بودند ملازم شاهزاده در هرات عزم اقامت نموده همه را در باغهای پادشاهان و قصرها

ایشان فرود آورده و غایت عنایت و رعایت در باره ترکمه بتقدیم رسانیده و خواطر ایشان را بانواع احسان شادمان گردانید

و هر نوع فساد و بیداد که ممکن بود از آن جماعت در اطراف شهر و بیرون روی نموده و کاه بیتیمان و لوندان شهر را بستر ... ایشان

میبود و میرزا یادگار محمد بعضی از ترکمانان را چاقها بیدریغ زد اما چون ایشان را مهمان ... در مهمات ایشان ... الامکان

اغماض مینمود و چون خرابیها از حد گذشت و رعیت از ظلم آن گروه بستوه گشت میرزا یادگار محمد جمعی ترکمه را که نوکران امیرزاده

... محمد بودند و جور و تعدی مینمودند همراه امیر حسین خوارزمی بجانب امیر حسن بیک فرستاد و سیلخانه ... انعام ... ولایت ...

بر ... ایشان داده در این اثنا بمسامع اعلی رسید که امیرزاده سلطان خلیل با چند هزار سوار نامدار در الکاء ... رادکان

فرود آمده و لشکریان او در ولایت طوس و مشهد و نیشابور دست تطاول و ... آن سرحد ... و مصادرات ... گشاده

و در هیچ بیتی ... میرزا یادگار محمد خبر فتح خراسان در ... ایلچیان ... امیر حسن بیک ... آن ...

سفون آنکه ...

سفون آنکه بسبب همت و شفقت آن عالیجناب مملکت خراسان مسخر و مفتوح گشت و اعدا و مخالفان مقهور و منکوب گشته اما در

این سال ولایات خراسان بسبب عبور لشکرها بجانب خرابست چنانچه از حد و حساب متجاوز ... مرغاب بروز ...

و ... مواد ... شده و ... مقتضی همت عالی آن بود که جمعی امرا و ترکمانان که غایت جان سپاری و هوا داری بجا آورده اند رعایتی

تمام کنند اما بسبب خرابی ولایات ... غایت روی ننمود و با وجود این خرابی ... هنوز ... صنار ... ملکی

مستاصل نشده اند و ... ایشان قیام می باید نمود و بیشک این سال رعایت امرا و ترکمانان و استمالت رعایا

خراسان تعلق بعنایات آن عالیجناب دارد و درین وقت ایلچی امیر حسن بیک رسید و مکتوب مشتمل بر موجب تعظیم و اکرام و شرایط

آداب تهنیت فتوحات ... بموقف عرض رسانید مضمون آنکه فرزندان میرزا سلطان ابو سعید بسیار رند و همه آهنگ جنگ

و نزاع دارند و میرزا سلطان حسین نیز در مقام مخالفت ظاهر بوده هر آینه آن عزیز فرزند سلطنت پناه را بعد و کومک احتیاج تمام است

بنا بر آن مقرر شده که در ولایتی که در غرب پل ابریشم است لشکرهای ما نشسته منتظر حکم آنجناب باشند والا هر گاه ملازم آنجناب ... را

اگر احتیاج باشد همچنان ملازم باشند و امرا و فرزند زینل بهادر که در قهستانند اگر خواهند پیش خود طلبند و الا مقرر است که متوجه ...

اعلی شوند و فرزند سلطان خلیل بهادر که جهت مدد آن عزیز فرزند فرستاده بودیم و او ... رسیده باو نوشته ایم که باز رخصت

آنجناب معاودت نموده و دیگر وصیت کرده بود که امرا و او جاوری زنان شاهرخی ترقی کرده و پیشکشهای پادشاهانه فرستاده بوده

همچنین ایلچی سلطان خلیل اسبان خوب و پیشکشها و تحف آورده و مکتوب او مشتمل بر اظهار اخلاص و دولتخواهی بسیار روزی ...

و الجوها بمجیده و شمار و حصار ... که نوکر میرزا سلطان حسین شیخ بایزید بن نام کوتوال آنجا بود فتح شده شیخ بایزید در سلک خدام انتظام

یافته و میرزا یادگار محمد خواجه قطب الدین طاوس که ... منصب ... دیوان اعلی ارزانی داشت و اختیار ملک و مال ...

و ... جانب ... امیر ابو ... که از زمره امرا ابو نور شجاعت مشهور بود بطرف ولایت ... سیورغال او بود روان فرمود

و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که امیر حسن شیخ تیمور که ضبط ... مرغاب بعهده او بود ... بزرگ امیر حسن

بصوب ولایت ... که سیورغال او بود انصراف نمود و صورت ... میان او و امیر علی جلایر که امیر الامرا بود ... وقوع

داشت بموقف عرض رسانید و چنان معلوم شد که میان او و نواب میرزا سلطان حسین رسل و رسایل آمد و شد می نموده و امیر

شیخ عبد الله ... که از عظمای امرا بود بجای امیر حسن شیخ تیمور بجانب آب مرغاب ... نمود و میرزا یادگار محمد به ... بیک که از

جانب زینل بیک بقهستان آمده بود نشان فرستاده و پیغام داد که سلطنت تمام خراسان تعلق بما میدارد باید که ...

باز گشته بجانب عراق متوجه شوند و همچنین بجانب سلطان خلیل مکتوب نوشت که جمعی از مردم خود فرستد و جمعی ترکمه که

در قهستان و ترشیز و خواف ... اند با بسکنه انواع ... و کوتوال قلعه ... داشت ... فرستاده و نوبرامی ...

پیغام داده التماس نمود که از دار السلطنه هرات کسی بمحافظت قلعه ارسال فرمایند و سلطان خلیل نیز در مکتوب خود همین قید نموده

صورت مبالغه نوشته بود که بالتوقف ... جهت کوتوال قلعه مقرر فرمایند و از جانب طبس گیلکی ... حسین کوتوال قلعه آنجا که نوکر محمد

میرزا سلطان حسین بوده و چند نوبت با ترکمان ستیزها نموده و عرضه روانه نموده شرایط بندگی بجا آورده و ملک یحیی والی سیستان اظهار
اخلاص و دولتخواهی نموده و عرضه داشت نوشته شرایط عبودیت بدستور عهد قدیم تازه فرموده و خواجه محمود افلاطون که سمعه درگاه بود
برسم رسالت متوجه ولایت سیستان شد **ذکر ایلغار فرمودن میرزا سلطان حسین و بقتل آوردن میرزا یادگار محمد در هرات**
چون عنایت مالک الملک باقتضای واللّه یؤتی ملکه من یشاء سریر سلطنت خراسان را مستقر دولت خورشید اشتهار ظل الهی
و جمشید [illegible] شاهنشاهی ساخته بود و ماه رایت آفتاب آیت باوج ثریا و ذروه جوزا افراخته و سپه انجم را مسخر سپاه ظفر
شعار او گردانیده و غبار سم سمند [illegible] رفتار او را که سرمه اعیان زمان است بسپهر کحلی رسانیده و بود [illegible] ممالک بقبضه اقتدار
او تفویض فرموده و آب تیغ جهانگشای او را در اطراف ولایات امضا و اجرا نموده و دشمن ملک را که کوکب طالع او [illegible] رسیده و در
رشته عمر با انقطاع کشیده بود هر آینه [illegible] جام [illegible] بهرام خون آشام [illegible] قصه قتل او شمشیر قاتل
و شرح واقعه آنست که در آن زمان که میرزا ابوالغازی سلطان حسین در [illegible] بود فرزندان میرزا سلطان ابوسعید
میرزا سلطان محمود و میرزا بابکر و میرزا الغ بیک باهم اتفاق نموده عزم محاربه میرزا سلطان حسین جزم کرده میرزا الغ بیک با جمعی امرا [illegible]
یارعلی ترکمان از پسران ملک بیرام علی [illegible] آمده چون از [illegible] رایات [illegible] شده [illegible]
امیر زین العابدین [illegible] که کوچ ایشان در [illegible] بود [illegible] فرزندان میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
داشتند [illegible] سپاه سمرقند معطوف گردانیده میرزا سلطان حسین با وجود [illegible] موجب استقلال بود [illegible]
حضرت ذوالجلال کرده بر سپاه مخالفان زده ایشان را چند فرسخ باز پس نشانیده [illegible] جمعیت [illegible] متفرق
و پریشان گردانید و در این ایام [illegible] خبر رسید که میرزا یادگار محمد [illegible] شراب افتاده و صراحی صفت سر از جام باده نهاده
از صباح تا رواح [illegible] و از شام تا بام شراب لعل فام می نوشد و امرا بر [illegible] متفرق گشته اند و در [illegible]
[illegible] مردم خراسان بجان آمده [illegible] میرزا سلطان حسین چون این اخبار استماع نمود [illegible]
جانب هرات [illegible] نمود [illegible] **مصرع** ملک [illegible] رکاب [illegible]
[illegible] ایلغار فرمود و چون [illegible] شهسوار [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] نمود [illegible] دولت [illegible] بارگاه رسیده و از [illegible] حضرت
خواجه [illegible] **بیت** عجب [illegible]
در [illegible] عجب [illegible] عجب [illegible]
در [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] آمده [illegible] پادشاه
از سپاه [illegible] **شعر** ای [illegible] از آب

[illegible]

چشم من [illegible] اللیل [illegible] ان [illegible]
با دو [illegible] که [illegible] بود [illegible] از زبان [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
برادر [illegible] برادران [illegible]
[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] بفعل اللّه ما یشاء و یحکم ما یرید [illegible]
[illegible] واقعه آنست که در اوراق روزگار [illegible]
سلاطین نامدار و خواقین [illegible] نظیر آن [illegible]
چون [illegible] یادگار محمد در دار السلطنه هرات [illegible] نموده بود چند هزار [illegible] تمام صبح و شام [illegible]
دار هرات [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] فتح [illegible] حضرت پروردگار [illegible]
شکر [illegible] بجای آورده [illegible] فتح همایون در اقالیم ربع مسکون [illegible]
دولت [illegible] تاریخ سال این واقعه [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] از سال [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم هرات [illegible]
[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] هرات [illegible]
اول [illegible] زمان [illegible] این خبر [illegible]
مصرع [illegible] این قصه کس باور نکرد [illegible]
[illegible]
[illegible] آغایان [illegible]
[illegible] بود چون این خبر استماع نمود [illegible]
رسیده [illegible]

از میرزا سلطان حسین فرار نموده اگرچه بر کرم آنحضرت اعتماد آن بود که گناه ایشان را عفو خواهد فرمود شعر بیا که حلم شهنشه ثبات
آن دارد که روشنان اگر باشدت هزار گناه اما بسبب آنکه از اطوار و کردار خود شرمنده بودند جلای وطن اختیار کردند مصرع
که گر گناه ببخشند شرمساری هست و بعضی از ایشان بولایت ماوراء النهر رفتند و خواجه خوجی [illegible] قند [illegible] رعنا [illegible]
[illegible] و رفتار ... تو جه بصوب عراق شدند و بسیاری در قید اسر گرفتار ماندند و میرزا سلطان حسین هم آن روز
پای دولت بر سریر سلطنت نهاده و بار عام داد ذکر طلوع آفتاب رایت سلطانی و جلوس بر سریر سلطنت فرمانروائی
نوبت ثانی چون شاه ابو الغازی میرزا سلطان حسین بهادر بار دیگر سریر سلطنت خراسان را مسخر ساخت و نهال آمال خصم قوی را
از بیخ برانداخت پشت دولت بر مسند خلافت باز داد و ابواب عواطف پادشاهانه بر روی امید عالمیان گشاد سادات
و قضات و ائمه و موالی و خواص و عوام بار عام تمام بدرگاه جهان پناه شتافتند و مراسم تهنیت قدوم همایون بجای آوردند
و آنحضرت با تمام ایشان انواع رعایت و اصناف مرحمت و عنایت فرموده هر کس را مناسب قدر و مرتبه دلجوئی نموده و چون رعایا
از آسیب [illegible] ظلم زمان ترکمانان و آنچه پیش از آن واقع شده بود دلهای فگار داشتند و مطالبات بندگان آنحضرت در جلالت
اوایل [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] روزگار [illegible]
سعادت از افق عنایت طلوع کرد و سلطان فیروز جنگ مهر بر سریر سپهر برآمد آنحضرت بر تخت خلافت تمکین تمام مقام
و آرام فرمود و جناب معالی انتساب افضل علماء الاسلام اقضی قضاة الانام مولانا قاضی قطب الدین احمد الامامی و جناب
فضایل مآب اعدل حکام الانام مولانا معز الدین شیخ حسین [illegible] را استدعا نموده فرمود که این نوبت در خاطر چنان قرار
یافته و انوار توفیق ربانی بر آن تافته که تا همه حال ابواب [illegible] مفتوح باشد و از جهت حوالات و تحصیلات مطالبات [illegible]
آسیبی نرسد و [illegible] در سایه همای دولت ما فارغ البال و منتظم احوال باشند و در این وقت [illegible] حکم فرمودیم
که در شهر و بلوکات و سایر ولایات مدت دو سال وجوه خارجی و زر لشکر که رعیت از آن بغایت در زحمت بوده
[illegible] و اصلا و قطعا از جهت لشکر و خارج [illegible] نرسانند که دانسته بخشیدیم و [illegible] را که با آنکه هرگز معهود نبود
که با منادی گرد شهر برآید آنحضرت فرمود که باتفاق حضرت مولوی منادی کنان گرد شهر برآیند و تمام رعیت را [illegible] بشارت
این موهبت اعلام فرمایند و جناب قاضی و حضرت مولوی بموجب فرموده عمل نمودند و رعیت از وصول این بشارت فرحت
مسرت باسمان رسانیده دعای دوام دولت آنحضرت از ایوان کیوان گذرانیدند و هر زمان بهر زبان با یکدیگر می‌گفتند شعر
این چه می‌بینم به بیداریست یارب یا بخواب. خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب. و در روز پنجشنبه [illegible]
که پادشاه فریدون جاه عزم زیارت گازرگاه فرموده روی نیاز و اخلاص بر درگاه [illegible] نهاده و بمنادی [illegible] تمامی مردم شهر و بلوکات از اکابر
و اصاغر [illegible] خجسته [illegible] بموجب [illegible] و [illegible] و وسیله [illegible]
و علما [illegible] مولانا معز الدین شیخ حسین [illegible]

سلطنت علیه

سلطنت علیه [illegible] فرمود که دار السلطنه را به منشور زمان سلطان [illegible] باید نمود و اگر نفس من یا برادر یا فرزند
شرعی متوجه شود در اجرای آن تأخیر نباید نمود که آنچه در تأخیر دولت را زیان دارد و من در همه حالت غایت امداد
و سعادت بجا خواهم آورد و اگر حضرت مولوی اهمال و اهمال تجویز نماید فرمود بیقین دانند که خلاف حاضر ما بود شعر
خلاف رای سلطان رای جستن. بخون خویش باشد دست شستن. و شاه هر ملک [illegible] و کارها این دولت که روز بروز ابد آثار باشد
منور [illegible] و شعائر اسلام و شعار دین نبی علیه السلام در وضوح و ظهور پیوست و مجاری امور مصالح جمهور رونق و رواج یافت و
آوازه عدل و احسان و صدای امن و امان در بسیط جهان بتخصیص مملکت خراسان چنان اشتهار یافت که شیر ژیان
بر عکس طبیعت جنگ [illegible] بازداشت و چون شیر علم بجوران باد فاتح شده باد خزان که همواره بر دار و سپاه او کرده بود از
صحن چمن بری آورد بر خلاف عادت در احیای [illegible] روزگار را آثار اعتدال بهار روز و مجاز انفاس روح‌بخش مسیحی آشکار کرد
شعر آثار عدل شاه عدو [illegible] پائیز را طبیعت فصل بهار داد و صدای [illegible] دولت [illegible] و عامی [illegible]
و عامی جای گرفت و زبان غایب و حاضر [illegible] و [illegible] بذکر دعا و نشر ثنا زیب و زینت یافت روزگار رجفا کار بحسن عدل این سلطان
عذر جرایم ایام گذشته خواست و زیب [illegible] امن و امان و کوهر عدل و احسان اطراف مملکت خراسان آراسته و رسوم مجید
و رقمهای [illegible] بسیط زمان برانداخت و [illegible] عدل تام تولایت [illegible] ساخت و ظلمات [illegible]
و رعایت [illegible] شده و جهانیان در پناه امن و امان جای گرفتند چون رای [illegible] پادشاه خورشید [illegible]
[illegible] فروغ [illegible] انجلا یافت و عنان [illegible] بصوب عدل و احسان و [illegible] امن و امان تافت
بچشم بصیرت [illegible] و دیده عین الیقین در آئینه اعتبار [illegible] و در جام جهان نمای روزگار بچشم استبصار پادشاه
شعار [illegible] که قوام این دولت و نظام [illegible] بحسن رای وزیر [illegible] بر سرانجام یابد پر تو آفتاب
معدلت پادشاه چون فروغ جهان افروز [illegible] بواسطه فکر صایب وزیر [illegible] بر عالمیان تابد شعر [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] فرخنده فرجام آصف
[illegible] خواجه قوام الدین نظام الملک که باز اگر [illegible] عدل او بجای گرفت از غایت خوف آرزوی [illegible]
گرفت و آنحضرت [illegible] و [illegible] اختیار دیوان [illegible] بحسن رای [illegible] او تفویض فرموده و بشکر
این نعمت و فرح این مسرت [illegible] رعایا و [illegible] برایا [illegible] بیان [illegible] صمیم دل و جان [illegible]
[illegible] و [illegible] هر زمان [illegible] زبان می‌گفتند که از موهبت سعادت [illegible] عنایت ازلی [illegible]
[illegible] از بارگاه پادشاه [illegible] بام [illegible] کرد [illegible] روزگار
فرخنده آثار باد و [illegible] دولت [illegible] سعادت [illegible] برکات سجود ملک
[illegible] بسیط خاک [illegible] محیط افلاک [illegible] سلطان جم فرمان باد [illegible]

که سبب آرایش جهان است تا اوج ثریا افراشته و اعلام نصرت اعلام که موجب آسایش عالمیان است بنقوش فتوح الفاظ شسته
و منصور بحق الملک الغفور **خاتمه** چون قلم تحریر برقم تقریر جلوس همایون تشرف گردید و شرح امن و امان و بیان عدل و احسان بشرف انها
رسانید اولی و احسن چنان نمود که اختتام کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین بنام فرخنده فرجام نواب ضیاء الدین ابو الغازی سلطان
حسین بهادر حسن تمام یابد تا باشد که بیمن آفتاب دولت آنحضرت فروغ بر آن تابد عروس رای مجلس آرای ارباب الباب
طوبی لهم و حسن ماب می شود که جمعی افاضل و فوجی اماثل که نور دیده عزای و سرور سینه صدری بوده اند و گاهی بر رسم لطف تفقد این بنده
ضعیف می نموده اند بترتیب تالیف و تهذیب بعد تصنیف اشارت فرموده اند و الحاح از حد گذرانیده اند و اقتراح بجای رسانیده اند که
راستی از جبین صداقت عرق خجالت چکیده و جز امتثال التماس چاره ندیده و با آنکه این ضعیف بسبب صرصر حوادث ایام
شهور و اعوام صحیفه انشا را در طاق نسیان نهاده بود و روزنامه تاریخ را چون شاخ گل بباد داده لیکن چون حکم دوستان بر دل
و جان روان بود از سر حرف گذشتن در مذهب مروت مستحسن نمی نمود بلکه از دیوان فرمان [illegible]
پروانه رسیده و رقوم این کلمات شکسته بسته بر لوح خامه کشیده هر چند میدانست که اصحاب [illegible] ارباب حقیقه که قامت
قابلیت ایشان از طراز اعزاز [illegible] تشریف [illegible] نیافته و آفتاب سعادت بخش [illegible] در عالم وجود ایشان نتافته
نه قدرت آنکه از معدن ذهن خویش گوهر جهان افروز بر آورند و نه قوت آنکه مصباح [illegible] مجلس روشندلان شعر [illegible] همه چون کوه
در حلم و وقار همه چون تیغ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را
معرف تغییر کرده [illegible] **شعر** بس [illegible] که ایام کم شنیده در [illegible] و در نظم [illegible] و چنان از [illegible]
انصاف انحراف یافته [illegible] بطغیان [illegible] در نور [illegible] خورشید عالم آرا [illegible] و گوهر جهان
افروز [illegible] **شعر** شکوت [illegible] الشکوی [illegible] عادت و لیکن [illegible]
قلم [illegible] و قلم [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] **شعر** کمال فهم سخن [illegible] سخن [illegible] دارد مامول از مکارم شیم و شمول [illegible]
محاسن کرم [illegible] که اهل سیرت و ارباب بصیرت [illegible] هر کجا بر سهو و خلل اطلاع یابند بعفو و اصلاح
فرمایند و التوفیق من الله المستعان **نظم** خدایا چه دانای رازم تو [illegible] بهر نیک و بد چاره سازم تو [illegible] [illegible]
کافر بود رحمت بی کران [illegible] چنانم مکن خسته در کار خویش [illegible] چو روشن کنی شمع [illegible]
که [illegible] بر آرد نفس [illegible] و گر [illegible] خواهی تو تاب [illegible] خدایا [illegible]
دل و دیده پر خون شود سینه چاک [illegible] الهی [illegible] که از عجز [illegible] بیچاره [illegible] عنایات [illegible]
فرمای [illegible] بیابان حیرت [illegible] و از دریای فضل [illegible] نصیب [illegible] و از زلال
احسان [illegible] **بیت** چاره ما ساز که بی یاوریم [illegible] گر تو برانی بکه روی آوریم [illegible] از

قبول

زینب

این همه امید و بیم [illegible] هم تو ببخشا و ببخش ای کریم [illegible] فرغ القلم من رقم المنثور علی ید العبد الحقیر الی الله الملاق [illegible] ابن الحق
تاب الله تعالی علیهما و العیاذ بالله من زلات القلم و هفوات الرقم و کان توفیق الاتمام و تعلیق الاختتام یوم الخمیس السابع عشرین شهر
محرم الحرام سنه ثمانین و ثمانمائه ۸۸۰ و الحمد لله علی حسن الاختتام و الصلوة علی نبیه محمد علیه السلام **شعر** شکر که این نامه بعنوان رسید
پیشتر از عمر بپایان رسید [illegible] منت بی انتها و ستایش بی غایت مهیمن بسیار بخشایش را که ببرکت توفیق او بجهت
رسید روش قلم تیز گام و جنبش خامه بی آرام در قطع منازل و طی مراحل کتاب لطایف انتساب مطلع سعدین و مجمع بحرین
که مشتمل است بر حکایات بدایع و حکایات وقایع احوال ممالک معموره و اعلام مسالک مشهوره از ابتدای دولت سلطان
ابو سعید بهادر خان تا انتهای فرصت سلطان ابو سعید کورکان مبنی بر دو دفتر که عمده در اول بیان خصایص احوال
صاحبقران تیمور کورکان است مسبوق بذکر آثار چند دولت سریع الزوال که بمنزله مقدمه است آن قسم و در دفتر ثانی بیان کماهی اوضاع
خلافت اعلی خلفا شاهرخ سلطان مرحل فرخنده شوکت او در انتقال که بنا بخاطر است این لطف را و لا یخفی علی الفطن
اللبیب ان هذا نوع من نظم بدیع و هو جمع غریب **بیت** ندانم چگویم من این گفته را از این سان گهرهای ناسفته را
چه انشا که ان پرهنر داشته چه کاخ فصاحت برافراشته بیان من از وصف آن قاصر است بیان نیست حاجت
سخن ظاهر است چو چشمه ببرابر آسمان شکوه که نشنیم تا آل کشان و حرف حرف از گنج کوهر [illegible] ز بخشش
چراغ دل افروختم ز الفاظ جزل و معانی بکر پر از کام شد جیب و دامان فکر بر ضمیر منیر و اقفان منصف و زیرکان
بصف بصف منصف واضح و لایح است که این تالیف منیف بر سایر کتب تواریخ بچند جهت شرف فضل و مزیت دارد یکی
غرابت اصول قصص و وقایع که بعضی از آن تا غایت بر قلم هیچ یک از منشیان و سخن آرایان گزارش نیافته و پرتو تقریر و
تحریر هیچ فرد از مورخان و قلم گذاران بر آن نتافته و آنچه بسمت ارتقام بعضی اتسام دارد سبب اطناب که بر جب املال
است یا بواسطه ایجاز که مفضی باخلال است مشوش و مهجور مانده و دیگر قرب عهد و زمان که چون از زمره مستمعان اکثری از
اصحاب این واقعات را بتعیین می شناسند بیقین که تعلق خاطر و میلان باطن و ظاهر باستماع خصوصیات صادرات
و واردات ایشان بیشتر داشته باشند دیگر حصر رشته حدف در سلک بیان وقایع بجانم که بعضی از آن ماخوذ از اشارت حافظ ابرو است
که اکثر بچشم یقین مشاهده نموده و از قرار تحقیق در قید تحریر و تنمیق آورده بود و بعضی دیگر حاوی اوراق محرر قصبات السبق علی
الاطلاق مساعد مساعد المروه بالوفاق صاحب المقامات العلیه بالارث و الاستحقاق مولانا کمال الملة و الدین عبد الرزاق که از ازل
جناب مجاد افضل الافاق که مدت مدید در زمان دولت خاقان سعید شهید جلایل امور بوده و در خدمت بعضی از شاهزادگان صاحب
دولت تقلد منصب عالی صدارت نموده و در ملازمت بعضی دیگر راه و رسم نیابت و خصوصیت یافته مطلقا در غیبت مجاری احوال
ایشان میل و مداهنه جایز نداشته **نظم** چون ماه کامل از سخن چون صبح صادق در صفا مجموعه فیها فوائد جمه و فرائد منظوم
و لطایف فیها ریاض اشرقت انوارها و سمت الی ما نیال الوصف ارجو لجامعها منال سعادت و فیها شریف

یکی از فضلا در تجلید و توصیف کتاب مطلع سعدین نوشته

[illegible]

شعر

تفصیلی است که مؤلف کتاب حبیب السیر نوشته است
در شرح حالات مصنف مطلع سعدین

مولانا کمال الدین عبد الرزاق و پدر مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بوده و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشر و ثمان مائه در هرات روی نموده و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید میرزا شاهرخ بمنصب قضا و امر [illegible] اوقات شریف مصروف می‌ساخت

و گاهی در مجلس شریف او [illegible] بتوضیح مسائل و قرائت [illegible] و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر [illegible]

[illegible] رساله را که قاضی عضد الدین در [illegible] تألیف کرده شرحی نوشته [illegible] باسم همایون خاقان سعید

[illegible] حضرت [illegible] در یافت و تا آخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه [illegible]

[illegible] و صلات [illegible]

فرستاد خاقان سعید [illegible] میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شده و در زمان سلطان

سعید [illegible] سنه سبع و ستین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت

و تا آخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و فاتش در ماه جمادی الاخری سنه

۸۸۷

سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود از آثار قلم بدایع ارقامش کتاب افادت انتساب

مطلع السعدین در میان مردم مشهور است و در آن تاریخ

شرایف [illegible] وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان

تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید گورکان مسطور

والله اعلم بحقایق الامور

۱۳۱۱

تمت الکتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نموده چنانچه [illegible]

[illegible]

[illegible] این کتاب [illegible]

جهت [illegible] شوق بعلم تاریخ [illegible]

[illegible] مطلع سعدین [illegible]

[illegible] الکلام [illegible]

شروع نموده [illegible] کتاب کرده مؤلف مطلع سعدین [illegible]

مطلع سعدین را صاحبان روضة الصفا و حبیب السیر [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] الخطه [illegible] و کاتبه [illegible]

اللهم وفقنا لصالح الاعمال

۱۳۱۱

